



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیهما صابغین

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

میراث حوزہ اصغریہ

مکتبہ المدینہ

۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میراث حوزه اصفهان

نویسنده:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	میراث حوزه اصفهان جلد ۱۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۸	هوالشکور
۱۹	درباره این مجموعه
۲۱	فهرست
۴۰	مقدمه
۴۶	آثار الأصفی
۴۶	اشاره
۴۶	مقدمه تحقیق
۴۶	اشاره
۴۶	نگاهی به زندگی سید محمدهاشم بن حسین حسینی نجف آبادی
۴۷	تالیفات آقا سیدهاشم
۴۹	خدمات و آثار ماندگار
۵۰	فرزندان سید هاشم
۵۱	درگذشت
۵۱	تمجید از آصف الدوله و مبانی آن
۵۴	لطافت شعر ائینی آقا سید هاشم حسینی
۵۵	سبک تفسیری آقا سید محمدهاشم
۵۷	روش تحقیق رساله
۶۰	رساله آثار الاصفی
۶۰	اشاره
۶۱	مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن

- ۶۲ [معنی کلمه سوره و جمعه]
- ۶۲ [فضیلت روز جمعه]
- ۶۵ [اعلای بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه]
- ۶۶ [اذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف]
- ۶۶ [تفسیر] «بسم الله الرحمن الرحيم»
- ۷۱ [مصیبت بریدن سر حضرت سیدالشهدا]
- ۷۲ [تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات...]
- ۷۲ [تسبیح موجودات]
- ۷۴ [تسبیح جمادات]
- ۷۸ [تسبیح حیوانات در آیات و روایات]
- ۸۱ [مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه]
- ۸۲ [اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا]
- ۸۳ [تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الأمیین رسولا]
- ۸۴ [افرق رسول و نبی و محدث]
- ۸۵ [تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار]
- ۸۸ [اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها]
- ۹۰ [تفسیر آیه: و آخرین منهم لما یلحقوا بهم...]
- ۹۰ [نظر اول: و آخرین منهم ایرانیان هستند]
- ۹۲ [اذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام]
- ۹۳ [نظر دوم: آخرین منهم، ملائکه می باشند]
- ۹۴ [اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر]
- ۹۴ [تفسیر آیه ذلک فضل الله یؤتیه...]
- ۹۶ [تفسیر فضل الله]
- ۹۹ [مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم]
- ۱۰۰ [تفسیر آیه مثل الذین حملوا التوراه]
- ۱۰۳ [چند نکته از کلام تورات در حقانیت نبوت محمد صلی الله علیه و آله]

- ۱۰۵ [اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن]
- ۱۰۷ [تفسیر آیه قل یا ایها الذین هادوا]
- ۱۰۷ [بررسی لغات آیه]
- ۱۰۹ [دیدگاه اولیاء الله درباره مرگ]
- ۱۱۰ [اندرز بر توجه به وطن حقیقی]
- ۱۱۴ [در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام]
- ۱۱۶ [تفسیر آیه و لا یتمنونه ابداً]
- ۱۱۷ [اظلم و انواع و احکام آن]
- ۱۱۸ [نگاهی کوتاه به رد مظالم عباد]
- ۱۲۴ [اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر]
- ۱۲۶ [تفسیر آیه قل ان الموت الذی نفرون منه]
- ۱۲۷ [در بی ثمر بودن فرار از مرگ]
- ۱۲۸ [پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست]
- ۱۲۹ [ترس از مرگ یا ترس از اعمال]
- ۱۳۱ [اجل محتوم چاره ناپذیر است]
- ۱۳۳ [در توصیف امام حسین و همراهان بنی هاشمی]
- ۱۳۶ [تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاه]
- ۱۳۸ [اهمیت نماز جمعه در روایات]
- ۱۳۹ [آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه]
- ۱۴۲ [ثواب صلوات در شب و روز جمعه]
- ۱۴۳ [ثواب قرائت قرآن در روز جمعه]
- ۱۴۴ [فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته]
- ۱۴۵ [سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت]
- ۱۴۶ [تفسیر آیه فاذا قضیت الصلاه]
- ۱۴۶ [در تفسیر فانتشروا]
- ۱۴۸ [تفسیر واذکروا الله کثیراً]

- ۱۴۹ [خوف خدا نیز ذکر است]
- ۱۵۱ [حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله]
- ۱۵۲ [نماز شب جمعه و ثواب آن]
- ۱۵۳ [نماز روز جمعه و ثواب آن]
- ۱۵۴ [در مصیبت سر امام حسین در تنور]
- ۱۵۶ [تفسیر آیه و إذا رأوا تجاره أو لهوا]
- ۱۵۸ [در تفسیر و شأن نزول و اذا رأوا تجارة او لهوا]
- ۱۶۰ [اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی]
- ۱۶۲ [عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده ایم؟]
- ۱۶۲ [ثواب کار کردن مرد در منزل]
- ۱۶۴ [در سوگ شهادت قمر بنی هاشم]
- ۱۶۸ منابع تحقیق
- ۱۷۸ ردّ المظالم
- ۱۷۸ اشاره
- ۱۷۸ مقدمه تحقیق
- ۱۸۵ شرح حال مؤلف
- ۱۸۵ اصطلاح ردّ مظالم
- ۱۸۶ استعمال «ردّ مظالم» در کلام فقهای متقدم
- ۱۸۷ نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم
- ۱۸۷ روش تحقیق
- ۱۹۱ مسأله فی تحقیق معنی ردّ المظالم
- ۱۹۱ اشاره
- ۱۹۲ [اقول علامه الحلّی فی الارشاد]
- ۱۹۲ [اقول المحقق الحلّی فی الشرایع]
- ۱۹۵ [اقول المحقق الحلّی فی المختصر النافع]
- ۱۹۶ [اقول العلامة الحلّی فی القواعد]

- ١٩٦ [قول الشهيد الثاني في الروضه]
- ١٩٨ [قول الفيض الكاشاني في مفاتيح الشرائع]
- ٢٠١ [قول الشيخ الطوسي في النهايه]
- ٢٠٢ [قول ابن إدريس الحلبي في السرائر]
- ٢٠٧ [قول يحيى بن سعيد الحلبي في الجامع للشرائع]
- ٢٠٨ [قول ابي الصلاح الحلبي في الكافي]
- ٢٠٨ [قول فاضل الآبي في كشف الرموز]
- ٢١٣ [قول الصيمري في غايه المرام]
- ٢١٦ [قول المقداد السيوري في التنقيح]
- ٢٢١ [قول ابن فهد الحلبي في المهذب البارع]
- ٢٢٧ [قول السيد عميدالدين في كنز الفوائد]
- ٢٢٨ [قول ابن حمزه الطوسي في الوسيله]
- ٢٢٩ [قول ابن زهره الحلبي في الغنيه]
- ٢٢٩ [قول العلامة الحلبي في التبصره]
- ٢٣٠ [قول العلامة الحلبي في التلخيص]
- ٢٣٠ [قول الشهيد الثاني في المسالك]
- ٢٣٢ [قول العلامة الحلبي في المختلف]
- ٢٤١ [قول العلامة الحلبي في المختلف]
- ٢٤٣ [قول المحقق السبزواري في الكفايه]
- ٢٤٨ [قول الشهيد الثاني في المسالك]
- ٢٥٣ [قول السيد علي الطباطبائي في الرياض]
- ٢٦٥ [قول السيد محمد العاملي في المدارك]
- ٢٦٧ [قول المحقق السبزواري في الذخيره]
- ٢٧٠ منابع تحقيق
- ٢٨٥ حرمة محارم الموطوء على الواطى
- ٢٨٥ اشاره

٢٨٥	مقدمه التحقيق
٢٩١	الفصل الأول: نبذه من حياه المؤلف قدس سره
٢٩١	اسمه و نسبه
٢٩٢	ولادته و نشأته
٢٩٥	إطراء العلماء له
٢٩٥	١ الفقيه المحقق ميرزا أبوالقاسم القمي قدس سره
٢٩٦	٢ الحكيم المولى على النورى قدس سره
٢٩٦	٣ العلامه الفقيه الحاج محمد إبراهيم الكرباسى قدس سره
٢٩٦	زهده و عبادته
٢٩٧	إقامته الحدود الشرعيه
٢٩٧	أساتذته
٢٩٨	مشايخ روايته
٢٩٩	تلامذته
٢٩٩	أولاده
٣٠٠	تأليفه القيمه
٣٠٠	(الكتب و الرسائل الفقهيته:)
٣٠٤	(الكتب و الرسائل الحديثيه:)
٣٠٤	(الكتب و الرسائل الأصوليه:)
٣٠٤	(الكتب الرجاليه:)
٣٠٤	(الكتب و الرسائل المنفترقه:)
٣٠٤	وفاته و مرقده
٣٠٦	الفصل الثانى: ما يتعلّق بالرساله
٣٠٧	الفصل الثالث: عملنا فى التحقيق
٣١١	رساله فى
٣٢٠	(التنبيه على أمور)
٣٢٠	(التنبيه الأول)

٣٢٣	التنبيه الثاني
٣٣١	التنبيه الثالث
٣٣٣	التنبيه الرابع
٣٤٠	تنبيه
٣٤٢	فهرس مصادر التحقيق
٣٥٠	رساله العشره الكامله
٣٥٠	اشاره
٣٥٠	مقدمه تحقيق
٣٥٦	العشره الكامله
٣٥٦	اشاره
٣٥٦	الفصل الأول: في تفسير الترتيل
٣٥٨	الفصل الثاني: في تفصيل الأسنان
٣٥٩	الفصل الثالث: في بيان مخارج الحروف
٣٥٩	اشاره
٣٥٩	الأول: الحلق
٣٥٩	الثاني: اللسان
٣٦٠	الثالث: الشفه
٣٦١	الرابع: جوف الفم و فضائه
٣٦١	الخامس: الخيشوم
٣٦١	الفصل الرابع: في بيان صفات الحروف
٣٦٤	الفصل الخامس: في ذكر بعض خواص جمله من الحروف ففیه مقاصد
٣٦٤	الأول: في بعض ما يتعلّق باللام
٣٦٦	الثاني في بعض ما يتعلّق بالنون الساكنه
٣٦٨	الثالث في بعض ما يتعلّق بالميم الساكنه
٣٦٨	الرابع: في بعض ما يتعلّق بالراء المهمله
٣٦٩	الخامس: في بعض ما يتعلّق بالهاء

٣٧١	السادس: في بعض ما يتعلّق بالواو
٣٧٤	السابع: في بعض ما يتعلّق بالهمزة
٣٧٦	الفصل السادس: في نبد ممّا يتعلّق بالمدّ العارض
٣٧٩	الفصل السابع: في بعض ما يتعلّق بالإدغام
٣٨٣	الفصل الثامن: في الوقف
٣٨٩	الفصل التاسع: في الإماله
٣٩١	الفصل العاشر: في إشاره إجماليّه إلى أسماء القراء و رواّتهم
٣٩٤	منابع تحقيق
٣٩٨	رساله آب نيسان و قمر در عقرب
٣٩٨	اشاره
٣٩٨	مقدمه تحقيق
٣٩٨	اشاره
٣٩٨	الف (أشنايى با مؤلّف رساله
٤٠٦	رساله آب نيسان و قمر در عقرب
٤٠٦	اشاره
٤١٨	قمر در عقرب
٤٢٣	منابع و مصادر تحقيق
٤٢٥	شرح ابيات دهدار
٤٢٥	اشاره
٤٢٥	مقدمه تحقيق
٤٢٦	ترجمه ناظم
٤٢٨	ترجمه شارح
٤٣٠	اساتيد
٤٣٠	شاگردان
٤٣١	تأليفات
٤٣١	وفات و مدفن

۴۳۲	رساله حاضر
۴۳۲	نسخ و تصحیح
۴۳۹	رساله شرح ابیات دهدار
۴۳۹	اشاره
۴۶۴	شرح اسم اعظم الهی
۴۹۱	منابع تحقیق
۴۹۳	فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش دوم)
۴۹۳	اشاره
۴۹۳	مقدمه
۴۹۵	فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد
۶۱۹	آیات
۶۲۵	روایات
۶۴۵	معصومان و پیامبران علیهم السلام
۶۵۱	اشخاص
۶۹۷	کتابها
۷۲۶	مکانها
۷۳۷	ادیان، فرق، مذاهب، طوائف
۷۳۸	درباره مرکز

شابک : ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۱. ۹۶۴-۹۲۹۷۴-۹-۹ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۲. ۹۶۴-۹۶۰۸-۴-۰ ؛ ۳۰۰۰۰ ریال : ج. ۳. ۹۶۴-۹۶۱۰۸-۹-۹۶۱۰۸-۹-۶ ؛ ج. ۴. ۹۶۴-۹۶۵۶۷-۴-X ؛ ۵۰۰۰۰ ریال (ج. ۴) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال (ج. ۵) ؛ ۸۰۰۰۰ ریال : ج. ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۰۸-۹-۰ ؛ ج. ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۷-۰۲-۷-۰ ؛ ۱۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۹-۱۱-۹-۰ ؛ ۲۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۹. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳۳-۰ ؛ ج. ۱۰. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۳-۴۲-۳-۰ ؛ ج. ۱۱. ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۴-۴۵-۴-۰ ؛ ۳۵۰۰۰ ریال (ج. ۱۲).

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۳۵۱۷۲

عنوان و نام پدیدآور : میراث حوزه اصفهان/ به اهتمام احمد سجادی، رحیم قاسمی؛ [برای] مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان.

مشخصات نشر : قم : موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (س)، ۱۳۸۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مجموعه منشورات ؛ ۲، ۱۴، ۱۷، ۲۴، ۱۸، ۲۸، ۳۰

یادداشت : جلد سوم تا دهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی تألیف است.

یادداشت : جلد یازدهم به اهتمام محمدجواد نورمحمدی و سید محمود نریمانی تألیف است.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴).

یادداشت : ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۴ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فپا).

یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: زمستان ۱۳۹۱).

یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۹۲ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۹۳ (فیبا)).

یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: تابستان ۱۳۹۴).

یادداشت : وضعیت نشر جلد چهارم تا دوازدهم: اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای.

موضوع : اسلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فلسفه اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع : فقه جعفری -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۴

رده بندی کنگره : BP۱۱/س ۳۹۳/۱۳۸۳

سرشناسه : سجادی، احمد، ۱۳۴۴ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : قاسمی، رحیم، ۱۳۵۱ - ، گردآورنده

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

ص : ۱

اشاره

دفتر یازدهم

به اهتمام

محمدجواد نورمحمدی، سید محمود نریمانی

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیّه اصفهان

ص: ۳

این میراث ماندگار که رساله‌هایی پربار از اسفار گرانبهای نام آوران مکتب اصفهان است، به ساحت نورانی فقیه بلند آوازه، سید جلیل‌القدر، علامه دوران و زعیم علمی، فرهنگی و اجتماعی اصفهان آیت‌الله سید محمد باقر شفتی، «حجه الاسلام»، تقدیم می‌داریم.

«میراث حوزه اصفهان» مجموعه ای است نوپا، با طر حواره ای به وسعت عرصه: «رساله نگاری در پهنه یک هزار سال تلاش علمی، معرفتی دانشیانی که با حوزه علمیه اصفهان پیوند داشته اند.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان- که به امر مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مظاهری «مدّ ظلّه العالی» تأسیس گردیده- این مجموعه را با هدف ارائه محققانه، شکیل و شایسته متون مورد اشاره بنا نهاده است و با چشمداشت به لطف حضرت حق در این مسیر گام می نهد. در توضیح این مطلب اشاره به نکاتی چند بایسته است.

(الف) هر چند عنوان «رساله» عنوانی است عام و ریخته های قلمی خرد و کلان را به یکسان در بر می گیرد. اما در اینجا به اقتضای متأخران و معاصران، این کلمه به معنای «نگاشته های کم برگ» به کار رفته است.

(ب) «رساله نگاری» مفهومی است عام و مراد از آن همان معنای اصیل عامش می باشد، بدین ترتیب تألیف، ترجمه، تحشیه و دیگر ساحت های تلاش علمی قلمزنان می تواند در حیطه این مجموعه قرار گیرد.

(ج) حوزه زمانی این مجموعه، به هیچ دوره خاصی محصور نمی باشد. امروزه، از سابقه یک هزار ساله حوزه علمیه اصفهان آگاهی داریم، رساله هایی که در این مجموعه عرض می شود. می تواند سراسر این پهنه وسیع را در بر گیرد.

(د) پرواضح است که اگر در این شهر ابن سیناها، صاحب ابن عبادها و علامه مجلسی ها «قدس سرهم» به تلاش علمی مشغول بوده اند، شیخ بهایی ها، و میردامادها و حکیم صهاها «قدس سرهم» نیز در کنار تلاش علمی بس

ارجمندشان به ذوق ورزی و تکاپوهای گرانقدر در زمینه هایی که نشانگر عالی ترین هیجانات روح انسانی است، هم می پرداخته اند. از این رو مجموعه حاضر دو حیطه «تلاش علمی و تکاپوی ذوقی» را همزمان در کنار هم عرضه خواهد کرد.

(ه) پیوند با «فضای علمی و معرفتی» حوزه علمیه اصفهان، شرط اجتناب ناپذیر ورود نگاشته ها به این مجموعه است.

گذشته از علمی بودن آثار، تطابق آن با «فضای معرفتی» حوزه ای که اقیانوس های ناپیدا کرانه ای همچون مجلسی شیخ بهایی، میرداماد، محقق خوانساری، فاضل هندی صدر المتألهین، حکیم نوری، حکیم سبزواری «قدس سرهم» را در خود پرورانده است شرطی است که این مجموعه بر حصول آن تأکید دارد.

(و) هدف این مجموعه «ارائه محققانه شکیل و شایسته این متون» می باشد. این عنوان می تواند ماده و صورت مجموعه حاضر را مشخص سازد، زیرا ارائه «محققانه» این نگاشته ها، نشانگر ماده مجموعه و ارائه «شکیل» آن نشان دهنده صورت آن است. به باور ما، ارائه «شایسته» نیز ارائه ای است که همزمان دو قید «محققانه» و «شکیل» بودن را به همراه داشته باشد.

بدین ترتیب، این مجموعه، می کوشد با استمداد از عنایات حضرت حق، متون فاخری که شرایط مذکور را حائز باشد، منتشر نموده و صفحات خود را بدان، زیور بخشید و در این راه، همدلی و همراهی همه محققان ارجمند را امید می برد.

و الله ولي التوفيق مركز تحقيقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

عنوان صفحه

مقدمه ۱۷۰۰۰

آثار الأصفی

در تفسیر سوره جمعه

مؤلف: سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

مقدمه تحقیق ۲۳۰۰۰

نگاهی به زندگی سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی ۲۳۰۰۰

تألیفات آقا سید محمد هاشم ۲۵۰۰۰

خدمات و آثار ماندگار ۲۶۰۰۰

فرزندان سید محمد هاشم ۲۷۰۰۰

درگذشت ۲۸۰۰۰

تمجید آصف الدوله و مبانی آن ۲۹۰۰۰

لطافت شعر آئینی آقا سید محمد هاشم حسینی ۳۲۰۰۰

سبک تفسیری آقا سید محمد هاشم ۳۳۰۰۰

روش تحقیق رساله ۳۴۰۰۰

رساله آثار الاصفی ۳۷۰۰۰

مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن ۳۹۰۰۰

معنی کلمه سوره و جمعه ۳۹۰۰۰

فضیلت روز جمعه ۴۰۰۰۰

علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه ۴۳۰۰۰

ص: ۷

ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف ۴۴ ...

تفسیر: بسم الله الرحمن الرحيم ۴۴ ...

مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهداء ۴۹ ...

تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات... ۵۰ ...

تسبیح موجودات ۵۰ ...

تسبیح جمادات ۵۱ ...

تسبیح حیوانات در آیات و روایات ۵۴ ...

مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه ۵۷ ...

اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا ۵۸ ...

تفسیر آیه دوم: هو الذی بعث فی الامیین رسولا ۵۹ ...

فرق رسول و نبی و محدث ۵۹ ...

تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار ۶۰ ...

اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها ۶۳ ...

تفسیر آیه: و آخرین منهم لما یلحقوا بهم ۶۵ ...

نظر اول: و آخرین منهم، ایرانیان هستند ۶۵ ...

ذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام ۶۷ ...

نظر دوم: آخرین منهم، ملائکه می باشند ۶۸ ...

اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر ۶۹ ...

تفسیر آیه: ذلک فضل الله یؤتیه ۷۰ ...

تفسیر: فضل الله ۷۰ ...

مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم ... ۷۴

تفسیر آیه: مثل الذین حملوا التوراه ... ۷۵

چند نکته از کلام توراه در حقایق نبوت محمد صلی الله علیه و آله ... ۷۷

اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن ... ۷۹

تفسیر آیه: قل یا ایها الذین هادوا ... ۸۱

بررسی لغات آیه ... ۸۱

ص: ۸

دیدگاه اولیاء الله درباره مرگ ... ۸۲

اندرز بر توجه به وطن حقیقی ... ۸۳

در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام ... ۸۶

تفسیر آیه: و لا يتمنونه ابداً ... ۸۷

ظلم و انواع و احکام آن ... ۸۹

نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد ... ۹۰

اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر ... ۹۶

تفسیر آیه: قل إن الموت الذى تفرون منه ... ۹۷

در بی ثمر بودن فرار از مرگ ... ۹۷

پرداختن به امور آخرت اصلاح کننده امور دنیا نیز هست ... ۹۹

ترس از مرگ یا ترس از اعمال ... ۱۰۰

اجل محتوم چاره ناپذیر است ... ۱۰۲

در توصیف امام حسین و همراهان بنی هاشمی ... ۱۰۵

تفسیر آیه: یا ایها الذین آمنوا إذا نودی للصلاه ... ۱۰۷

اهمیت نماز جمعه در روایات ... ۱۰۹

آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه ... ۱۰۹

ثواب صلوات در شب و روز جمعه ... ۱۱۲

ثواب قرائت قرآن در روز جمعه ... ۱۱۴

فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته ... ۱۱۵

سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت ... ۱۱۶

تفسیر آیه: فاذا قضیت الصلاه ... ۱۱۷

در تفسیر: فانتشروا ... ۱۱۸

تفسیر: واذکروا الله کثیرا ... ۱۱۹

خوف خدا نیز ذکر است ... ۱۲۰

حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله ... ۱۲۱

نماز شب جمعه و ثواب آن ... ۱۲۳

ص: ۹

نماز روز جمعه و ثواب آن ... ۱۲۴

در مصیبت سر امام حسین در تنور ... ۱۲۵

تفسیر آیه و اذا رأوا تجاره او لهوا ... ۱۲۷

در تفسیر و شأن نزول و اذا رأوا تجاره او لهوا ... ۱۲۷

اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی ... ۱۳۰

عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده ایم ... ۱۳۲

ثواب کار کردن مرد در منزل ... ۱۳۳

در سوگ شهادت قمر بنی هاشم ... ۱۳۵

منابع تحقیق ... ۱۳۷

ردّ المظالم

مؤلف: محمدحسن بن محمدتقی موسوی اصفهانی

مقدمه تحقیق ... ۱۴۱

شرح حال مؤلف ... ۱۴۱

اصطلاح ردّ مظالم ... ۱۴۱

استعمال «ردّ مظالم» در کلام فقهای متقدم ... ۱۴۲

نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم ... ۱۴۳

روش تحقیق ... ۱۴۴

مسأله فی تحقیق معنی ردّ المظالم ... ۱۴۷

قول علامه الحلّی فی الارشاد ... ۱۴۸

قول المحقق الحلّی فی الشرایع ... ۱۴۹

قول المحقق الحلبي في المختصر النافع ... ١٥١

قول العلامة الحلبي في القواعد ... ١٥٢

قول الشهيد الثاني في الروضه ... ١٥٢

قول الفيض الكاشاني في مفاتيح الشرائع ... ١٥٥

ص : ١٠

قول الشيخ الطوسى فى النهايه ... ١٥٧

قول ابن إدريس الحلّى فى السرائر ... ١٥٨

قول يحيى بن سعيد الحلّى فى الجامع للشرائع ... ١٦٣

قول ابى الصلاح الحلبي فى الكافى ... ١٦٤

قول فاضل الآبى فى كشف الرموز ... ١٦٥

قول الصيمرى فى غايه المرام ... ١٦٧

قول المقداد السيورى فى التنقيح ... ١٧٠

قول ابن فهد الحلّى فى المهذب البارع ... ١٧٥

قول السيد عميدالدين فى كتر الفوائد ... ١٧٨

قول ابن حمزه الطوسى فى الوسيله ... ١٨٠

قول ابن زهره الحلبي فى الغنيه ... ١٨٠

قول العلامه الحلّى فى التبصره ... ١٨١

قول العلامه الحلّى فى التلخيص ... ١٨١

قول الشهيد الثانى فى المسالك ... ١٨٢

قول العلامه الحلّى فى المختلف ... ١٨٤

قول المحقق الأردبيلى فى مجمع الفائده ... ١٨٦

قول العلامه الحلّى فى المختلف ... ١٩٣

قول المحقق السبزوارى فى الكفايه ... ١٩٤

قول الشهيد الثانى فى المسالك ... ٢٠١

قول السيد على الطباطبائى فى الرياض ... ٢٠٦

قول السيد محمد العاملي في المدارك ... ٢١٩

قول المحقق السبزواري في الذخيره ... ٢٢١

منابع تحقيق ... ٢٢٥

حرمه محارم الموطوء على الواطى

مؤلف: السيد محمد باقر الموسويّ المشتهر بحجّه الإسلام

ص: ١١

مقدمه التحقيق ... ٢٣١

الفصل الأول: نبذه من حياه المؤلف قدس سره ... ٢٣٢

اسمه و نسبه ... ٢٣٢

ولادته و نشأته ... ٢٣٣

إطراء العلماء له ... ٢٣٦

١ الفقيه المحقق ميرزا أبو القاسم القمي قدس سره ... ٢٣٦

٢ الحكيم المولى على النورى قدس سره ... ٢٣٧

٣ العلامة الفقيه الحاج محمد إبراهيم الكرباسى قدس سره ... ٢٣٧

زهده و عبادته ... ٢٣٧

إقامته الحدود الشرعيه ... ٢٣٨

أساتذته ... ٢٣٨

مشايخ روايته ... ٢٣٩

تلامذته ... ٢٤٠

أولاده ... ٢٤٠

تأليفه القيمه ... ٢٤١

الكتب و الرسائل الفقهيه: ... ٢٤١

الكتب و الرسائل الحديثيه: ... ٢٤٣

الكتب و الرسائل الأصوليه: ... ٢٤٣

الكتب الرجاليه: ... ٢٤٣

الكتب و الرسائل المتفرقه: ... ٢٤٣

وفاته و مرقده ... ٢٤٣

الفصل الثاني: ما يتعلّق بالرسالة ... ٢٤٤

الفصل الثالث: عملنا في التحقيق ... ٢٤٥

رساله في حرمه محارم الموطوء على الواطى ... ٢٤٩

التنبيه على أمور ... ٢٥٨

ص: ١٢

[التنبيه الأول: فى حدّ الإيقاب] ٢٥٨ ٠٠٠

[التنبيه الثانى: فى ثبوت التحريم فيما إذا كان الفجور مسبقاً بالعقد] ٢٦٠ ٠٠٠

[التنبيه الثالث: فى أنّه هل يختصّ الحكم المذكور بأخت الموطوء، أو يعمّ بنت بنت الموطوء و إن نزلت، و كذا بنت ابنه، و كذا أمّ الأمّ و إن علت] ٢٦٨ ٠٠٠

[التنبيه الرابع: فى أنّ الحكم المذكور هل يختصّ بالأصناف المذكوره إذا كانت من النسب، أو يعمّها و الرضاع؟] ٢٧٠ ٠٠٠

[تنبيه: فى أنّ المحرّمات بالرضاع بأسرها هل هى مثل المحرّمات فى النسب فى المحرميّة و جواز النظر إلى ما يجوز النظر إليها، أم لا؟] ٢٧٧ ٠٠٠

فهرس مصادر التحقيق ٢٧٩ ٠٠٠

العشره الكامله

تأليف: عالم بارع آيت الله ملاّ حبيب الله كاشانى

مقدمه تحقيق ٢٨٧ ٠٠٠

العشره الكامله ٢٩٣ ٠٠٠

الفصل الأوّل: فى تفسير الترتيل ٢٩٣ ٠٠٠

الفصل الثانى: فى تفصيل الأسنان ٢٩٥ ٠٠٠

الفصل الثالث: فى بيان مخارج الحروف ٢٩٦ ٠٠٠

الأوّل: الحلق ٢٩٦ ٠٠٠

الثانى: اللسان ٢٩٦ ٠٠٠

الثالث: الشفه ٢٩٧ ٠٠٠

الرابع: جوف الفم و فضائه ٢٩٨ ٠٠٠

الخامس: الخيشوم ٢٩٨ ٠٠٠

الفصل الرابع: فى بيان صفات الحروف ٢٩٨ ٠٠٠

الفصل الخامس: في ذكر بعض خواص جملة من الحروف ... ٣٠١

الأول: في بعض ما يتعلّق باللام ... ٣٠١

الثاني: في بعض ما يتعلّق بالنون الساكنه ... ٣٠٣

ص: ١٣

الثالث: فى بعض ما يتعلّق بالميم الساكنه ... ٣٠٥

الرابع: فى بعض ما يتعلّق بالراء المهمله ... ٣٠٥

الخامس: فى بعض ما يتعلّق بالهاء ... ٣٠٦

السادس: فى بعض ما يتعلّق بالواو ... ٣٠٨

السابع: فى بعض ما يتعلّق بالهمزه ... ٣١٠

الفصل السادس: فى نبذ ممّا يتعلّق بالمدّ العارض ... ٣١٢

الفصل السابع: فى بعض ما يتعلّق بالإدغام ... ٣١٥

الفصل الثامن: فى الوقف ... ٣١٨

الفصل التاسع: فى الإماله ... ٣٢٤

الفصل العاشر: فى إشاره إجماليه إلى أسماء القراء و روايتهم ... ٣٢٦

منايع تحقيق ... ٣٢٩

آب نيسان و قمر در عقرب

مؤلف: ملا محمدباقر بن اسماعيل خاتون آبادى

مقدمه تحقيق ... ٣٣٣

الف) آشنايى با مؤلف رساله ... ٣٣٣

ب) نام شماری آثار خاتون آبادى ... ٣٣٥

ج) تحقيق رساله آب نيسان ... ٣٣٦

رساله آب نيسان و قمر در عقرب ... ٣٤١

قمر در عقرب ... ٣٥٢

منايع و مصادر تحقيق ... ٣٥٧

شرح ابيات دھدار

مؤلف: ملا محمد جعفر لاهيجي

ص: ۱۴

مقدمه تحقیق ... ۳۵۹

ترجمه ناظم ... ۳۶۰

ترجمه شارح ... ۳۶۲

اساتید ... ۳۶۴

شاگردان ... ۳۶۴

تألیفات ... ۳۶۵

وفات و مدفن ... ۳۶۵

رساله حاضر ... ۳۶۶

نسخ و تصحیح ... ۳۶۶

رساله شرح ابیات دهدار ... ۳۷۳

شرح اسم اعظم الهی ... ۳۹۸

منابع تحقیق ... ۴۲۵

فهرست نسخه های خطی حوزه

علمیه نجف آباد (بخش دوم)

مقدمه ... ۴۲۷

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد ... ۴۲۹ ۵۳۶

فهارس فنی دفتر یازدهم

آیات ... ۵۴۹

روایات ... ۵۵۲

معصومان و پیامبران علیهم السلام ... ۵۶۱

اشخاص ۵۶۴۰۰۰

کتابها ۵۸۶۰۰۰

ص: ۱۵

مکانها ۶۰۰۰۰۰

ادیان، فرق، مذاهب و طوائف ۶۰۵۰۰۰

ص: ۱۶

سپاس مخصوص ذات بی انباز و یاری است که بر هر نعمتی از نعمت های جسیمش بر ما منت ها است و انسان از عهده شکر محبت بی کران او بر نمی آید. و درود بر پیامبر بزرگی و بزرگواری و شرافت و انسانیت، حضرت ختمی مرتبت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله.

و از جمله نعمت های سبحانی فراغت و فرصت پرداختن به گنجینه آثار دانشمندان اسلامی است که خداوند بزرگ موهبت فرمود؛ و چه نعمتی بالاتر و ارزشمندتر از نعمت و امنیت دانش اندوزی و دانش آموزی و تحقیق و بهره وری از خوان گسترده مآدبه بزرگ آفرینش و سفره پر رزق علوم آل محمد علیهم السلام است.

هر جامعه ای که توفیق استفاده از این موهبت الهی یابد، راه کمال و سعادت یافته و فرزندانش بر شریعه «بحار الأنوار» روزی خوار خواهند بود و بزرگانیش از چشمه سار «مناجات شعبانیه» جام برگیرند و شهروندانش از آبشار صادق آل محمد علیهم السلام جرعه های «کونوا لنا زیناً»^(۱) بنوشند و سرفصل سخن خطیبان و خداوندان سخنوری اش «جواهر الکلام» معرفت باشد و بهره بردن از عالمانش «غایه الآمال» شاگردان و نشان افتخار «العلم حیاة»^(۲) بر جان دارند.

در چنین جامعه ای منشور زندگی مردم دعای «اللهم ارزقنا توفیق الطاعه و...»^(۳) است و سلحشوران و سربازانش زره «جوشن کبیر» و «دعای مرزبانان سید الساجدین» بر تن جان دارند و تجار و بازاریانش خلعت زیبای «من اتجر بغير علم فقد ارتطم فی الربا»^(۴) ی امیر بیان را بر تن کنند.

ص: ۱۷

۱- ۱ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۸۴، المجلس الثانی و الستون، حدیث ۱۷.

۲- ۲ غرر الحکم، ص ۶۲.

۳- ۳ المصباح، کفعمی، ص ۲۸۰.

۴- ۴ الکافی، ج ۵، ص ۱۵۴، باب آداب التجاره، حدیث ۲۳.

و چنین است که ما برآنیم این اسفار گرانبها و آثار فاخر انسان ساز و جامعه ساز همچنان به محضر اهل علم و ادب و معرفت و پژوهش تقدیم گردد. چنین باد پروردگارا.

دفتر یازدهم در حالی به محضر خردورزان و اندیشه وران تقدیم می گردد که ده دفتر اول تلک عشره کامله با همه فراز و نشیب ها با عنایت حضرت ولی الله الاعظم به ارباب تحقیق و پژوهش تقدیم گردید. و امیدواریم این مجموعه گرانبار و نورانی که در بردارنده آثاری است که حاصل زحمات طاقت فرسای عالمان مکتب اصفهان در تشریح و تبیین علوم اسلامی و اهل بیت علیهم السلام است، همچنان ادامه یابد و بتواند غبار غربت از نقاب اسفار قیّم تحقیق و تصحیح نشده عالمان اصفهان برگیرد.

زهی سعادت است که رهین همت زعیم حوزه علمیه اصفهان، حضرت آیت الله العظمی مظاهری و سروران عزیز مرکز تحقیقات رایانه ای، احیاء تراث و تحقیق و تصحیح نسخه های خطی در اصفهان، عرصه یک پایگاه و جایگاه مناسب را یافته و این مرکز لجنه ای مناسب برای احیاء آثار دانشمندان و بزرگان اسلامی در حوزه با عظمت اصفهان گردیده است. امید است این انسجام، زمینه و زمانه احیای آثار بلندمنزلت دانشمندان حوزه فخیم و بالنده اصفهان را بیش از پیش فراهم آورد.

در این دفتر نیز هفت رساله زیور طبع یافته است که به معرفی اجمالی این گرامی آثار می پردازیم:

آثار الأصفی این اثر که به خامه عالم گمنام نجف آباد، آقا سید هاشم حسینی به رشته تحریر

درآمده است در زمره تک نگاره های عرصه تفسیر کتاب الله العزیز، قابل بررسی و نقد و داوری است.

آثار الأصفی را می توان در آثار تفسیری مأثور و روایی طبقه بندی کرد که در آن در برخی موارد تحلیل و بررسی و اظهار نظر مؤلف وجود دارد. از این عالم مفسّر و دارای طبع لطیف شعر آئینی تاکنون اثری چاپ نشده است و حتی گزاره های مناسبی از آثارش نیز در تذکره های محلی و غیر آن نیامده است.

از همین رو در مقدمه تحقیق، در فراخور مقدمه، تحقیقی مناسب از حالات ایشان آمده است.

ردّ المظالم

در بحث ردّ المظالم از مباحث فقهی کمتر رساله مستقل به نگارش درآمده است و این موضوع مهم و فراوان ابتلای اجتماعی هرچند دانشمندان اسلامی به آن در خلال جوامع و آثار فقهی خود پرداخته اند، اما به صورت مستقل و مستوفی با تأسف به آن پرداخته نشده است. و ما جز این رساله، رساله مستقلی در این باب نیافتیم. مؤلف این رساله، فقیه و اصولی متبحر، ملا محمدحسن بن محمدتقی موسوی اصفهانی است که آثار فراوانی از ایشان در علوم اسلامی برجای مانده است. رساله حاضر به همت حجت الاسلام سید محمود نریمانی تحقیق گردیده است.

حرمه محارم الموطوء علی الواطی

این رساله از آثار پرمایه سید شفتی قدس سره است که به لطف الهی چند اثر دیگر ایشان نیز در این مجموعه به ثمر رسیده است. این اثر که عهده دار بیان حرمت مادر، خواهر و دختر موطوء در ازدواج برای واطی است، از مباحث و مسائل باب نکاح فقه شیعه و از موضوعات اجتماعی فقه شیعه است و بیان گر حکم دیدگاه فقهی و دینی شیعه درباره این معضل اخلاقی و اجتماعی است.

در این موضوع علاوه بر مباحث مفصّلی که در جوامع فقهی در ذیل این مبحث آمده رساله های مستقلی نیز از سوی عالمان شیعه تدوین گردیده است که از جمله این آثار

و رساله های مستقل، رساله حاضر است و به همت حجه الاسلام آقای حاج سید مهدی شفتی از احفاد آن بزرگوار تصحیح و تحقیق گردیده است.

العشره الکامله

این رساله نیز در علم تجوید و از رشحات قلم فیض اثر عالم ذوفنون و فقیه متضلع، ملا حبیب الله کاشانی است که بر اساس نسخه مرکز احیاء میراث اسلامی قم به همت محقق گرامی سید مصطفی موسوی بخش تحقیق و تصحیح گردیده است. ایشان تمامی قواعد تجوید قرآن را در ده فصل بیان می کنند که به همین خاطر به العشره الکامله نام گذاری گردیده است.

آب نیسان و قمر در عقرب

تحقیقی روایی بر استنباط خوردن آب نیسان و فوائده آن و همچنین موضوع داخل شدن قمر در برج عقرب است که در روایات آثار وضعی نامطلوب آن از جمله در ازدواج بیان گردیده است.

شرح ابیات دهدار

محمود بن محمد دهدار عیانی شیرازی از عارفان شیعی قرن دهم است. او در عرفان، ریاضیات و علم اعداد تبخّر فراوان داشته و ریاضت ها و زحمت های زیادی کشیده است. وی در شناخت بعضی از اسرار حروف و اعداد که یکی از مسائل مورد توجه و عنایت در عرفان نظری و عملی است منظومه ای سروده است. پس از آن حکیم و عارف الهی ملا محمدجعفر لاهیجی از شاگردان ملا علی نوری و معاصر با حاجی کلباسی متوفای ۱۲۶۱ ق به شرح این اثر پرداخته است و به همت دوست عزیز جوان و خوش قریحه جناب آقای محمدمسعود خداوردی تحقیق و تصحیح گردیده است.

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد (بخش دوم)

این فهرست، بخش دوم فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد است که در آن یکصد نسخه معرفی گردیده است و به خواست خداوند بخش پایانی آن نیز در دفتر بعدی ارائه می گردد. از جمله نکات مهم و قابل توجه در این فهرست اطلاعات مفیدی از عالمان نجف آباد شامل دست خط ها و یادداشت های ابتدا و انتهای نسخ است که سعی شده در نسخه شناسی ها آورده شود و می تواند در تکمیل و بازیابی اطلاعات زندگی عالمان نجف آباد رهگشا باشد.

از جمله آثار مهم و ارزنده این نسخه های خطی می توان به موارد زیر اشاره کرد؛ بخش قابل توجه از مجموعه فقهی سفینه النجاه به خط مؤلف آن سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳) که از اموال ورثه سید حسین خراسانی بوده است.

دستخط علامه جلیل القدر شیخ بهایی که به جلال الدین محمد جرفادقانی اجازه داده اند.

نسخه ای از تهذیب الاحکام شیخ طوسی به سال ۹۸۰ قمری که کهن ترین نسخه این بخش از فهرست است.

تفصیل این موارد و موارد دیگر در مقدمه فهرست آمده است.

در پایان از سروران عزیز همکار در دفتر احیاء تراث مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان جناب حجت الاسلام سید محمود نریمانی که همت و دقت های علمی ایشان بسیار مؤثر و راه گشا بود و نیز سید مصطفی موسوی بخش و نیز شیخ مصطفی صادقی که چاپ رساله را پیگیری کردند و سرکار خانم لیلا صدوری و سرکار خانم الهه پوری که صبورانه حروف نگاری و صفحه آرایی اثر را در قسمت رایانه انجام داده اند سپاسگزارم.

امیدوارم این مجموعه و همکاران، مورد توجه و لطف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار بگیریم و حیات طیبه همه سروران به برکت عنایات خاص آن حضرت تضمین گردد.

و الحمد لله رب العالمین

دفتر احیاء تراث

ص: ۲۱

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

محمد جواد نورمحمدی

ص: ۲۲

مؤلف: سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نور محمدی

مقدمه تحقیق

اشاره

حمد و سپاس الهی سرآغاز سخن و درود بر پیامبر عظیم الشان و خاندان پاکش، ریسمان استوار الهی در سیر کمال است. و قرآن کریم مآدبه الهی در زمین (۱) و «تبیاناً لِّکُلِّ شَیْءٍ» (۲) عالم وجود است.

آنچه در این رقیمه مبارکه تقدیم علاقمندان علوم قرآنی می گردد، تفسیری بر سوره جمعه است که به خامه روان و بی پیرایه عالمی از روحانیان نجف آباد به رشته تحریر درآمده است. این اثر اولین رساله است که از ایشان به چاپ می رسد. در این مقدمه شرح حال ایشان را در وسع و مجال کنونی و نیز شیوه تصحیح و تحقیق را به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می کنیم.

نگاهی به زندگی سید محمد هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی

عالم بزرگوار سید هاشم بن حسین حسینی نجف آبادی از عالمان نجف آباد بوده

ص: ۲۳

۱-۱ در روایت چنین است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَادْبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَادْبَتَهُ مَا اسْتِطَعْتُمْ...»؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸، باب وجوب

تعلم القرآن و تعلیمه کنایه، حدیث ۱۳.

۲-۲ اقتباس از آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل.

است که متأسفانه از زندگی، تحصیلات و استادانش بی اطلاع هستیم و بر ما معلوم نیست که روزگار چگونه گذرانده است. امّا این را می دانیم که به مرحوم سید اسدالله بیدآبادی فرزند سید شفتی ارادتی تام داشته است و چنین بر می آید که شاگردی او را کرده است و در خدمت او زانوی ادب بر زمین نهاده است.

سیدهاشم حسینی نجف آبادی به دستور مرحوم سید اسدالله بیدآبادی به روستای اشترجان(۱) در لنجان اصفهان رفته و مشغول تبلیغ و ترویج احکام دین گردیده است.(۲)

مرحوم سیدهاشم حسینی آثارالاصفی را که تفسیر سوره جمعه است در اشترجان نوشته و به آصف الدوله هدیه کرده است و نام گذاری اثر نیز بر اساس نام آصف الدوله انجام گرفته است.

مهاجرت وی به لنجان به درخواست آصف الدوله از مرحوم سید اسدالله بیدآبادی صورت پذیرفته است، چرا که آصف الدوله می خواسته است در روستاهای ملکی وی کسی عهده دار مسائل دینی باشد.(۳)

براساس درخواست آصف الدوله مرحوم سید اسدالله بیدآبادی، آقا سید هاشم را که از شاگردان و مورد وثوق شان بوده به اشترجان می فرستند. اینکه او چه مقدار به سید اسدالله نزدیک بوده و چه مقدار زمانی در محضر سید گذرانده در جایی نیامده است.

تألیفات آقا سیدهاشم

خوشبختانه از پدر گرامی آیت الله سیدناصرالدین حجت نجف آبادی آثار ارزشمندی بجای مانده است که دست یافتن به اطلاعات آن را رهین همت محقق دقیق جناب حجت الاسلام آقای حاج شیخ ابوالفضل حافظیان هستیم. ایشان در فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی این آثار را معرفی کرده اند که ما در اینجا

ص: ۲۴

۱-۱ اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جایی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته اند و یا اینکه در لهجه قدیم اصفهان جیم و گاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می شده است. (آثار ملی اصفهان، ص ۸۲۲).

۲-۲ مقدمه آثارالاصفی.

۳-۳ فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی؛ ابوالفضل حافظیان؛ ص ۱۹۳.

همان معرفی را می آوریم.

۱ آثارالاصفی

این اثر تفسیر سوره مبارکه جمعه است که برای هدیه به آصف الدوله در ۱۲۸۹ ق به نگارش درآمده است. وی این تفسیر را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است.

این اثر در ۱۰۸ برگ در ابعاد ۱۱×۱۸ سانتی متر در مجموعه نسخه های خطی کتابخانه ی آیت الله حججی نجف آباد به شماره ۱۲۸ نگهداری می شود.

۲ تحفه الشریعه للوصول الی الوسيله

این اثر تفسیری فارسی از سوره مبارکه حدید است که مؤلف آن را در یک مقدمه و ۲۹ مجلس و یک خاتمه برای تقدیم به حجت الاسلام سید محمدباقر شفتی، اعلم علمای زمان نگاشته است. شروع تألیف اثر در غره رجب ۱۲۹۲ و اتمام تألیف آن در اواخر محرم ۱۲۹۳ بوده است. مؤلف در پایان هر مجلس، اشعاری در سوگواری سیدالشهداء خطاب به حجت الاسلام سید محمدباقر شفتی آورده است. نسخه این اثر در کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۹ نگهداری می شود. تحفه الشریعه که به احتمال زیاد به خط مؤلف می باشد در ۲۱۲ برگ در ابعاد ۱۵×۲۲ سانتی متر می باشد که به وسیله آیت الله سیدناصرالدین حجت بر اهالی نجف آباد وقف گردیده است.

۳ اعلام الفقهاء

از این اثر با تأسف گزارشی نداریم جز آن که مرحوم آقا سید هاشم حسینی در آثارالاصفی و هدیه الملوک که از تألیفات اوست، از آن نام برده است.

۴ کنزالعرفان فی تفسیر القرآن

از این اثر نیز نسخه ای نمی شناسیم و ایشان در آثارالاصفی از آن یاد کرده است.

۵ هدیه الملوک

این اثر تفسیر سوره الرحمن است که به صورت مجلس، مجلس آماده گردیده است.

مؤلف این اثر را به نام ظل السلطان شروع کرده و به نام ناصرالدین شاه به پایان می‌رساند و در آن از مجتهد زمان جناب سید اسدالله بیدآبادی، فرزند حجت الاسلام شفتی به عظمت یاد می‌کند. مؤلف این تفسیر را در ۲۶ صفر ۱۲۸۵ به پایان رسانده است. هدیه الملوک در ۱۰۲ برگ در ابعاد ۱۱ × ۱۸ سانتی متر به خط مؤلف در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله حججی نجف آباد به شماره ۱۰۰ نگهداری می‌شود.

۶ کنزالمعارف

از آن در هدیه الملوک نام برده شده است و تا کنون نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است.

۷ مجمع الحجج در فقه

مؤلف از این اثر در اثر دیگرش آثارالاصفی یاد کرده و نسخه‌ای از آن سراغ نداریم و به تبع اطلاعاتی نیز.

خدمات و آثار ماندگار

از خدمات ارزنده ایشان احداث مسجد خواجه نصیرالدین طوسی مشهور به مسجد نصیر واقع در خیابان قدس نجف آباد است. مرحوم سید هاشم زمین این مسجد را از مال شخصی خود خریداری کرده است و با مکتبی که داشته که در آن روزگار موقعیت مالی ایشان خوب بوده خود به ساخت این مسجد اقدام کرده است. مرحوم سید هاشم خودش از بنایی اطلاع خوبی داشته است و معمار مسجد، خودش بوده است و شبستان مسجد را خودشان احداث کردند. پس از ایشان پسرشان سید مصطفی ایوان آفتاب رو و ایوان جنوبی را نیز ساختند. (۱) در زمان مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت کاشی کارهای ایوان شمالی و ایوان غربی و حوض خانه انجام می‌گیرد و پس از ایشان نیز مرحوم حجت الاسلام حاج سید حسن حجت مناره‌ها و سردر مسجد را

ص: ۲۶

می سازند و کاشی کاری های ایوان جنوبی را انجام می دهند.

مرحوم آقا سید هاشم بر این مسجد هفت مغازه وقف می کنند که در ضلع جنوبی مسجد و در خیابان قدس واقع است.

همچنین احداث چاه آب و سقاخانه که در آن روزگار از نیازهای ضروری مردم بوده و اهمیت بسزایی داشته در کنار مسجد در خیابان قدس نیز از خدمات مرحوم سید هاشم حسینی نجف آبادی است.

یکی دیگر از خدمات مرحوم سید هاشم نجف آبادی بنیان حمام عمومی نصیر بوده است که در همین محله و خیابان قدس شرقی نجف آباد قرار دارد. سنگ بنای اولی این حمام با ایشان بوده و پس از ایشان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی به تکمیل آن پرداخته و برای اینکه رضا شاه در آن دخل و تصرفی نکند و موقوفه را تصاحب نکنند، به نام خودشان ثبت دادند و پس از آن این حمام نیز وقف گردید. (۱)

فرزندان سید هاشم

از مرحوم سید هاشم حسینی، چهار فرزند را سراغ داریم که در اینجا ذکر می کنیم.

۱ حکیم سید ناصرالدین حجت نجف آبادی؛ این بزرگ همان است که در مجموعه میراث حوزه علمیه اصفهان، دفتر چهارم از او دیوان قدریه را به چاپ رسانده ایم و شرح احوالات او را در ابتدای آن آورده ایم. (۲)

۲ سید مصطفی حجت؛ ایشان نیز اهل علم بوده است و دارای پنج فرزند به نام های آغاببیگم، زهرا بیگم، ساره بیگم، مریم بیگم و سید حسن بوده است و دو فرزند اول ایشان از همسری بوده که در روستای باغ وحش داشته است. این روستا و روستاهای اطراف آن از جمله اشترگان امروز به ایمان شهر شناخته می شوند. سه فرزند بعدی نیز از همسر نجف آبادی ایشان بوده است. ساره بیگم که دختر بزرگ همسر نجف آبادی ایشان بوده است بسیار زیبا بوده و یاغی ها می خواستند این دختر را از پدرش بگیرند که ایشان هم مقاومت کرده، و راضی به ازدواج دخترش با یاغی ها نشده است. سرانجام

ص: ۲۷

۱- ۱ مصاحبه با سید محمدعلی حجت نجف آبادی در ۲۱/۴/۱۳۹۳.

۲- ۲ همان.

ایشان در سال ۱۲۹۲ قمری در دفاع از ناموس خویش در سن ۴۲ سالگی جان خویش و دخترش ساره بیگم را در این دفاع غیرتمندانه از دست داد و می‌توانیم بگوییم شهید شده است، چرا که مرگی که در دفاع از ناموس باشد شهادت است.

۳ سید رکن الدین؛ این فرزند با سید ناصرالدین از یک شکم بوده و دو قلو بوده‌اند و بیش از ۶ ماه عمر نکرد و در همان سن کودکی فوت کرد.

۴ شاه بیگم؛ او تنها دختر مرحوم سید هاشم است و شوهرش حاج محمد اسماعیل حجتی بوده است و نوادگان ایشان هم اکنون در نجف آباد هستند. این بانو در حدود سال ۱۲۵۵ قمری متولد شده‌اند و در کهولت سن بدرود حیات گفته است. (۱)

درگذشت

مرحوم سید محمد هاشم حسینی نجف آبادی در یکشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۱۱ قمری بدرود حیات گفتند و در مسجد خودش، مسجد نصیر در مقبره ای خانوادگی که خود آن را احداث کرده بودند به خاک سپرده شد. روانش شاد و روحش با اجداد طاهرینش محشور باد.

تمجید از آصف الدوله و مبانی آن

یکی از مباحث مهم تاریخی تقرّب و نزدیکی جستن عالمان به دربار سلاطین و تمجیدها و تعاریفی است که عالمان همواره در کتابهای خود از شاهان و دولتمردان و سیاستمداران داشته‌اند. و در همین راستا انگیزه تقرّب علما به دربار یا چرایی این ارتباط و تمجیدها همواره مطرح بوده است.

در شریعت اسلام از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و دوران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این مسئله مطرح و راهکارهای آن به خوبی و درستی طرح گردیده است و ابعاد آن واکاوی شده است. «تقیّه» که در واقع یک تاکتیک و سلاح برنده برای حفظ جان و مال و ناموس و آبروی مؤمنان بوده در اسلام از واجبات شمرده شده است و تعابیری همچون «مَنْ لَا تَقِيَهُ لَهْ لَا دِينَ لَهُ» (۲) و «إِنَّ التَّقِيَةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي» (۳) و امثال آن اهمیت

ص: ۲۸

۱- همان.

۲- ۲ فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۸، باب حق النفوس، حدیث ۸۹.

آن را طرح کرده است.

تقیه به معنی اظهار کلام یا رفتاری غیر از آنچه که اعتقاد واقعی شخص است به خاطر حفظ جان، مال و یا آبرو و یا به دست آوردن چیزی که به مصلحت جامعه و دین آن شخص است.

تقیه یک تغییر روش و شیوه عمل است که شخص بتواند خود را در شرایط مختلف حفظ کند.

این اصل مهم دینی باعث گردیده است بزرگان شیعه بتوانند بسیاری از آثار و نوشته ها و نیز شخصیت ها و حتی شهرها و مناطق را با آن حفظ کنند.

هنگامی که عمار را زیر شکنجه مجبور کردند به پیامبر ناسزا بگویند با چشمانی اشکبار به خدمت رسول خدا آمد و حکایت گفتار ناشایست خود را با شرمساری برای پیامبر بیان کرد و پیامبر رأفت و مهربانی به او فرمود: ای عمار اگر باز هم در حوادث روزگار در تنگنا قرار گرفتی و چنین توانستی خود را نجات دهی، چنین کن و خود را خلاص کن که خداوند این را بر تو جرمی نمی نویسد.

این کلام هنگامی صادر شد که امین وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را بر پیامبر در تأیید صداقت عمار هدیه آورد که: «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْأَيْمَانِ (۱)» هر چه زمان از عصر پیامبر فاصله گرفت و وارد دوران اهل بیت علیهم السلام شد، تقیه و ضرورت حفظ جان و مال و ناموس شیعه بیشتر احساس شد و اهل بیت یاران خویش را به حفظ خود با سلاح تقیه دعوت کردند تا دعوت و دعوت گران بمانند و زمینه و زمانه ترویج آخرین آئین یکتاپرستی همواره باقی باشد و مصباح دیانت فروغی دو چندان گیرد.

پس از دوران اهل بیت علیهم السلام شاگردان مکتب آن بزرگواران با همین روش به دربار سلاطین راه یافتند و نه تنها خودباخته زر و زیور حکومتیان نشدند که آنان را دل باخته مکتب و آئین خویش کردند. و از ثروت آنان برای ترویج و تشیید مبانی دیانت استفاده بردند. از این دسته از عالمان شیعه که بزرگان و مفاخر شیعه در میان آنان هستند می توان به: خواجه نصیرالدین طوسی، سید مرتضی، سید بن طاووس، علامه حلی،

ص: ۲۹

۱- ۱ وسایل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰، باب وجوب التقیه مع الخوف...، حدیث ۲۴؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۵، باب التقیه، حدیث ۳۱.

شیخ بهائی، محقق ثانی، فیض کاشانی، علامه مجلسی و دیگران نام برد.

حضرت امام خمینی قدس سره در برابر عده ای بی اطلاع و سطحی نگر و یا مغرض که عمل این دسته از عالمان را تقبیح و مذمت می کردند و تیغ تیز ملامت را بر گلوی شریعت می نهادند و تیر زهر آلود خود را به سوی عالمان شیعه نشانه رفته بودند، فرمودند:

از عصرهای اول اسلام تا حالا... ما می بینیم که این اسلام را به همه ابعادش روحانیون حفظ کرده اند، به همه ابعادش یعنی معارفش را روحانی حفظ کرده است، فلسفه اش را روحانی حفظ کرده است، اخلاقش را روحانی حفظ کرده است، فقه اش را روحانی حفظ کرده است، احکام سیاسیش را روحانی حفظ کرده است. همه اینها با زحمتهای طاقت فرسای روحانیین محفوظ شده است. تمام ابعادی که اسلام دارد و قرآن دارد، آن مقداری که در خور فهم بشر است. تمام اینها را این جماعت عمامه به سر به قول این آقایان درست کرده اند. یک طایفه ای از علما، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به یک سلاطینی، با اینکه می دیدند که مردم مخالفند، لکن برای ترجیح دیانت و ترویج تشیع اسلامی و ترویج مذهب حق، اینها متصل شده اند به یک سلاطینی و این سلاطین را وادار کرده اند خواهی نخواهی برای ترویج مذهب دیانت، مذهب تشیع. اینها آخوند درباری نبودند، این اشتباهی است که بعضی از نویسندگان ما می کنند.

نباید کسی تا به گوشش خورد که مثلاً مجلسی رضوان الله علیه محقق ثانی رضوان الله علیه نمی دانم شیخ بهایی رضوان الله علیه با سلاطین روابط داشتند و می رفتند سراغ اینها، همراهی شان می کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه و عزت و احتیاج داشتند به اینکه سلطان حسین و شاه عباس به آنها عنایتی بکنند، این حرف ها نبوده در کار آنها، گذشت کردند، یک مجاهده نفسانی کرده اند برای اینکه این مذهب را به وسیله آنها به دست آنها در یک محیطی که اجازه می گرفتند که شش ماه دیگر اجازه بدهید ما حضرت امیر را سب بکنیم...! اینها در یک همچو محیطی که سب حضرت امیر اینطوری ها بوده و رایج بوده و از مذهب تشیع هیچ خبری نبوده اینها رفته اند مجاهده کرده اند.

در زمان ائمه هم بودند، علی بن یقطین از وزرا بود، حضرت امیر بیست و چند سال

به واسطه مصالح عالیه اسلام در نماز اینها رفت، سایر ائمه علیهم السلام هم گاهی مسالمت می کردند. (۱)

یکی از روش های دیگری که دانشمندان از پرتو همین تفکر آسمانی استنباط و اتخاذ کردند، نوشتن آثار به نام سلاطین و پادشاهان و نیز تقدیم آثار به حکمرانان و امیران بوده است. این کار سهم بزرگی در حفظ آثار آنان داشته است و زمینه ساز رشد و ماندگاری آثار آنان را فراهم کرده است.

این آثار بر اساس مبانی دینی به نگارش درآمده و حاوی معارف و فرهنگ شیعی است که پادشاهان خود را وظیفه مند دانسته اند تا آنان را ترویج کنند. تقدیر الهی در این حرکت ظریف و مدبرانه چنین رقم خورد که آثاری که در مبانی اعتقادی و عملی مخالف بسیاری از امور و فعالیت های پادشاهان بود، با ثروت آنان و به دست خود آنان ترویج و تکثیر و عرضه گردید.

رساله آثار الاصفی که در واقع به نام آصف الدوله تألیف گردیده است بر همین مبنا به نگارش درآمده است و از این رو این عالمان نه تنها قابل سرزنش نیستند، بلکه به دلیل این تدابیر حکیمانه سزاوار تمجید و تکریم هستند. لعل الله یحدث بعد ذلک امراً که این کمترین در گذشته های دور علاقه ای به این موضوع داشته و مقدمات تدوین یک پژوهش کامل در این زمینه را فراهم کرده است و امید که این رساله انگیزه ای شود برای تکمیل و تدوین نهایی آن بر گه ها و پژوهش ناتمام.

لطافت شعر آئینی آقا سید هاشم حسینی

از زیبایی های آثار تفسیری آقا سید هاشم حسینی نجف آبادی، ذوق شعری و لطافت شعر آئینی اوست. او در پایان هر مجلس و تفسیر هر آیه به رسم اهل موعظت، گریزی به حادثه خونبار عاشورا زده و اشعاری با سوز و گداز در وصف حادثه عاشورا سروده است و نیز ذکری از مصائب دیگر ائمه معصومین کرده و اشعاری را در مصائب آن بزرگواران سروده است.

ص: ۳۱

این اشعار مجموعه ای گرانبها و ارزنده در شعر آئینی منطقه ماست. ذوق روان و استفاده از ترکیب های زیبا و انسجام شعر او، حلاوتی دوچندان به اشعار او بخشیده است. هر چند جانمایه های ضعیف تاریخی نیز در مضامین شعر او موجود است، اما صفای ضمیر و هماهنگی ترکیب ها و تشبیهات و استعارات در شعر او از نکات قابل توجه است.

وی اغلب اشعار خود را خطاب به آصف الدوله سروده و به نوعی در واگویی این درد جانسوز آصف الدوله را طرف سخن خویش قرار داده است.

در جایی می گوید:

یک سلیمان، صد هزاران اهرمن آن همه تیغ سنان و یک بدن
آن لب خشکیده و آن جسم پاک آن تن غلطان بخون بر روی خاک

سر نهاده از غریبی بر تراب سبط پیغمبر وصی بو تراب

یا می فرماید:

آصفا بودی کجا ای شهریار تا بینی ظلم بی حد و شمار

کز گروه شامی [و] کوفی رسید بر حسین آن کشته قوم عنید

بر زمین بنهاد آن یک روی او کافری زد نیزه بر پهلوی او

آن یکی برد از جفا عمامه اش مشرکی کند از برش دراعه اش

گشت تاراج حوادث پیرهن مانده عریان، تن برهنه، بی کفن

یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب یک طرف سوزان هوا هم چون تراب

جسم شه تفسیده در آن سرزمین مانده غرق خون شه دنیا و دین

سبک تفسیری آقا سید محمد هاشم

در میان آثار تفسیری عالمان شیعه تفاسیری با سبک های گوناگون به رشته تحریر درآمده است. از سبک آیه به آیه و تفسیر قرآن به قرآن تا تفسیر روایی و مأثور و از تفسیرهای سبک ادبی تا تفاسیر عرفانی و سبک عقلی و استدلالی همه از مبانی مختلف و مشرب های گوناگون عالمان مسلمان است که در نگارش ها و نگرش های تفسیری آنها رخ نموده است. وقوف بر سبک های تفسیری تأثیر بسزایی در فهم دقیق تر و بررسی

و تحلیل جامع تر از دستاوردهای قرآنی است.

تفسیر حاضر، تفسیری بر سبک روایی و مأثور است که برای تبیین آیات الهی به روایات بیشتر توجه دارد و توضیحات کوتاهی نیز مؤلف در جای جای اثر از خود آورده است. این روش تفسیری در دو اثر تفسیری دیگرش یعنی تحفه الشریعه در تفسیر سوره حدید و هدیه الملوک تفسیر سوره الرحمن نیز پی گرفته شده است.

روش تحقیق رساله

از مرحوم سید محمد هاشم حسینی هفت اثر به ثبت رسیده است که از این تعداد سه اثر دارای نسخه خطی می باشد که هر سه در تفسیر می باشد و تنها نسخه های این اثر نیز در کتابخانه فرزندشان آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی بوده و چنانچه گفتیم هم اکنون در کتابخانه آیت الله حججی نگهداری می شود. از آنجا که ایشان از شاگردان مرحوم حاج سید اسدالله شفتی بوده و درباره حیات علمی ایشان هیچ کاری صورت انجام نپذیرفته بود و به خصوص احیای آثار قرآنی نسبت به دیگر آثار علوم اسلامی از اهتمام ویژه ای برخوردار بود به تحقیق و تصحیح این رساله شریف اقدام گردید.

نسخه منحصر به فرد این رساله شریف در کتابخانه آیت الله حاج شیخ احمد حججی نجف آباد در زمره کتابهای کتابخانه وقفی مرحوم آیت الله سید ناصرالدین حجت نجف آبادی نگهداری می شود و در فهرست کتابخانه آیت الله حججی به شماره ۱۲۸ معرفی گردیده است.

در تصحیح این رساله روش متداول در تصحیح نسخه های خطی را پیش گرفته ایم و پس از مقابله آغازین و تقویم النص به مستند سازی آیات و روایات و نقل قول ها پرداخته ایم و برای مباحث مختلف طرح شده در رساله عنوان گذاری کرده ایم تا راه یافتن به مطالب آسان تر گردد. پس از این به ویرایش نهایی اثر پرداخته ایم و در پایان به نگارش مقدمه رساله در معرفی مؤلف و مطالب لازم به توضیح پرداخته ایم.

امید است این اثر تفسیری از کتاب الله عزیز موجب نورانیت دل ها گردد و قدمی در راه ترویج معارف قرآن باشد و توشه ای برای روز بی توشه. آمین.

صفحه آخر نسخه خطی آثار الاصفی

ص: ۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم و به استعین

نحمدك اللهم يا من شهدت بوحدانيتك السماء المزيّنه بالكواكب المنوّره و نشكرك اللهم يا من أقوت بربوبيتك أرض الحامله و بالهيتك سنه الرسول الناطقه (۱) و بفردانيتك وجود الأشياء دلائل واضحه. و نصلى و نسلّم على نبيك الأُمّى الهاشمى الذى أنزلت عليه القرآن بلسان عربى مبين و جعلته بشيرا للمؤمنين و نذيرا للملحدين و اصطفيته على تبليغ رسالتك من الأولين و الآخرين، و على أخيه و صهره و وصيه الذى جعلته قرآنا ناطقا و إماما مبينا، و على سائر أهل بيته الذين أذهب عنهم الرجس و طهّرتهم تطهيرا.

چنين گوید تراب نعال علماء و افقر و احقر سلسله فضلاء، هاشم بن حسين الحسينى الساكن فى قريه الاشترجان من قراء اللّنجان من بلوك الإصفهان كه: چون حسب الحكم محكم لازم الاطاعه سركار حجه الإسلام قبله الأنام نايب الإمام خاتم المجتهدين و سيد العلماء الموحّدين سمى جدّه ابن عم سيد المرسلين الحاج سيد اسدالله بن مرحمت و غفران پناه، جنّت و رضوان آرامگاه، حجه الإسلام ملاذ الانام، معاذ الخاصّ و العام، افقه [۲] الفقهاء و اعلم العلماء، سيد المجتهدين و خاتم المحققين، الحاج سيد محمدباقر الشفتى أعلى الله مقامه و نور الله تربته از نجف آباد اصفهان، وارد اشترجان لنجان شدم بعد از آنكه در اين باره نيز تعليقه طليعه [اى] از جانب سركار عظمت مدار، جلالت آثار، آسمان وقار، اميرالامراء و نصيرالوزراء، انوشيروان الدوران و آصف الدهر و الزمان، الحاج آصف الدوله العليه العاليه زيد اجلاله و الطافه و عدله صادر گردیده كه اين حقير فقير در قراء متعلّق به ايشان بوده باشم به جهت ترويج دين مبين و نشر احكام سيد المرسلين

ص: ۳۶

و از خان نعم ایشان هر صبح و شام دهن را آلوده سازم و خواطر پریشان را از پریشانی دهر آسوده نمایم، با خود خیال نمودم که بعد از مدتی که از الطاف بلانهایات ایشان خود را متنعم دیدم، باید زبان قلم را اندکی مترنم سازم من باب آنکه منعم را بر منعم حقی عظیم است، باید منعم از عهده شکر منعم مهما امکن برآید و روزگار را به بطالت نگذراند، و تحفه ای که لایق باشد ارسال خدمت آن منعم بنماید علی قدر الوسع و الطاقه، و تحفه شخص ملاً بجز کتاب و تصنیف و تألیف چیزی نیست، لهذا بر خود لازم دانستم که تحفه و هدیه به خط خود از تصنیفات و تألیفات خود، روانه خدمت آن شهریار زید اجلاله بنمایم، چون خود را و تصانیف خود را لایق این شخص بزرگ ندیدم، متمسک شدم به یکی از سور قرآن مجید ربّانی و فرقان حمید سبحانی و کلام الله را مخلوط به هدیه و تحفه خود نمودم که شاید [۳] به برکت کلام الله، تحفه حقیر مقبول درباران کامکار گردد و به وسیله همت ایشان این تحفه، تحفه روزگار گردد. لهذا سوره مبارکه جمعه را به جهت قرائت جمعه ایشان تفسیر نمودم از روی اختصار به قدر فهم و قابلیت خود، و آن را هدیه آن شهریار کامکار نمودم.

و این تصنیف و تألیف بعد از ظهور تصانیف و تألیفات چند است که از حقیر ظهور یافته، مثل «اعلام الفقهاء» در علم فقه و «کنزالعرفان» در علم تفسیر و «مجمع الحجج» نیز در علم فقه که هر یک به لسان عربی مکتوب شده و هر یک از این سه کتاب مشتمل بر مجلدات است و از حوادث دوران و مکاره زمان در حیز تعویق و تعطیل است، امید که به یاری خلاق عالم و نصرت خاتم المجتهدین، الحاج سید اسدالله روحی فداه و اعانت سرکار عظمت مدار، الحاج آصف الدوله زید اجلاله و بقای عمر و فراغت، این سه کتاب ناتمام، تمام شود در این اعانت و یاری ایشان ذخیره روز جزا و معاون یوم المعاد آن شهریار گردد.

و مرتب نمودم این کتاب را بر یک مقدمه و دوازده باب و این کتاب را هم مسمی نمودم بعون الله ب «آثار الأصفی»؛ امید که خلاق عالم، تفسیر این سوره را به قلم شکسته این بی مقدار ذخیره روز شمار گرداند و الله الموفق و المعین.

مقدمه: در بیان معنی جمعه و ثواب روز جمعه و فضل آن

السوره فی اللغه (۱) طائفه من القرآن التي أقلها ثلاث آيات (۲)؛ یعنی سوره در لغت به معنی طائفه [ای] از قرآن است و اقل آن سه آیه می باشد و سوره ای در قرآن نیست که سه آیه و چهار آیه کمتر [۴] باشد و معنی جمعه در لغت: «لا اجتماع الناس فيه» (۳) و فی الحدیث: «سمیت الجمعة جمعه، لأنَّ الله جمع فیها خلقه لولایه محمّد صلی الله علیه و آله و وصیّه فی الميثاق فسماه یوم الجمعة» (۴)؛ یعنی: جمعه را به آن جهت جمعه نامیدند برای آنکه مردم در آن روز جمع می شوند در مساجد به جهت نماز جمعه؛ و در حدیث وارد شده که: «جمعه به این جهت جمعه شد، برای اینکه خداوند جمع کرد خلق را در آن روز برای عهد و میثاق گرفتن به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او در روز الست، پس نامید آن روز را جمعه».

[فضیلت روز جمعه]

و اما فضیلت روز جمعه از حدّ تحریر و تقدیر تقریر بیرون است و اخبار در فضل آن بسیار وارد شده، بعضی از آن در این هدیه به سمع اشرف خواهد رسید.

روی الكلینی عن علی بن محمّد، عن سهل بن زیاد، عن أبي بصير، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنَّ يوم الجمعة سيد الأيام يضاعف الله عزّوجلّ فيه الحسنات و يمحو (۵) فيه السيئات و يرفع فيه الدرجات و يستجيب فيه الدعوات و يكشف فيه الكربات و يقضى فيه الحوائج العظام و هو يوم فيه عتقاء و طلقاء من النار ما دعا به أحد من الناس و عرف حقّه و حرّمته إلاّ كان حقًا على الله عزّوجلّ أن يجعله من عتقائه و طلقائه من النار، فإن مات في يومه و ليلته، مات شهيداً و بعث آمنًا و ما استخف أحد بحرّمته و ضيّع حقّه إلاّ كان حقًا على الله عزّوجلّ أن يصلّيه نار جهنّم إلاّ أن يتوب» [۵]. (۶)

ص: ۳۸

۱- ۱ در نسخه: «الغه».

۲- ۲ الكشاف، ج ۱، ص ۲۳۹؛ تفسیر سوره مبارکه بقره؛ مجمع البحرين، ج ۲، ص ۴۵۲، ماده «سور».

۳- ۳ مفردات غریب القرآن، ص ۹۷، کتاب الجیم و ما يتصل بها؛ النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۲۹۷، باب الجیم مع المیم.

۴- ۴ الكافی، ج ۳، ص ۴۱۵، باب فضل یوم الجمعة و لیلته، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۷، باب وجوب تعظیم یوم الجمعة، حدیث ۷.

۵- ۵ در نسخه: «یمحوا».

یعنی: روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه از علی بن محمد و او از سهل بن زیاد و او از ابی بصیر و ابی بصیر از جناب امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست، مضاعف می فرماید خداوند عزوجل در روز جمعه حسنات را و محو می فرماید در آن روز گناهان را و بلند می گرداند در آن روز درجات را و مستجاب می گرداند در آن دعاها را و کشف می فرماید در آن کرب و هم را و بر می آورد در آن حوائج را، و روز جمعه روزی است که در آن هست آزاد شدگان(۱) از آتش جهنم و نیست کسی از خلق که دعا کند در آن روز و عارف باشد بحق آن و حرمت آن، مگر اینکه بر خداست که بگرداند او را از آزاد شدگان(۲) و رها کرده شدگان(۳) از آتش جهنم، پس اگر مرد در روز جمعه یا شب جمعه، مرده است شهید و مبعوث می شود در روز قیامت در امان باری تعالی، و نیست کسی که استخفاف کند حرمت روز جمعه را و ضایع کند حق آن را، مگر آنکه بر خدا لازم است که برساند او را و گرفتار نماید او را به آتش جهنم، مگر اینکه توبه کند».

و روی أبیجعفر الطوسی قدس الله روحه، عن النبی صلی الله علیه و آله أنه قال: «إنَّ یوم الجمعة سید الأیام و هو یوم أعظم عندالله تعالی من یوم الفطر و یوم الأضحی و فیه خمس خصال: خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم إلى الأرض و فیه توفی الله آدم و فیه ساعه لا یسأل الله عزوجل فیها أحد شیئا [۶] إلا اعطاه ما لم یسأل حراما و ما من ملک مقرب و لا سماء و لا أرض و لا ریاح و لا جبال و لا شجر إلا و هی تشفق من یوم الجمعة».(۴)

یعنی: روایت کرده است شیخ طوسی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که روز جمعه سید روزهاست و بزرگتر است روز جمعه نزد خداوند از عید فطر و عید اضحی. و در روز جمعه است پنج خصالت: خلق کرد خداوند در آن آدم را و فرو فرستاد در روز جمعه آدم را به زمین و در آن روز وفات یافت آدم و در روز جمعه ساعتی

ص: ۳۹

۱-۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۴، باب فضل یوم الجمعة و لیلته، حدیث ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم یوم الجمعة، حدیث ۴، با اختلاف کمی.

۲-۲ در نسخه: «شده گان».

۳-۳ در نسخه: «شده گان».

۴-۴ در نسخه: «شده گان».

است که سؤال نمی کند در آن ساعت احدی از مردم خداوند را مگر اینکه خداوند به او عطا می کند مسئول او را مادامی که سؤال نکند حرامی را و نیست ملکی مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه بادهای و نه کوهها و نه درختها، مگر اینکه همه دوست دارند و طالب اند روز جمعه را».

و عن انس بن مالك، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «إنَّ ليلة الجمعة و يوم الجمعة أربع و عشرون ساعه لله عزَّوجلَّ في كلِّ ساعه ستمائة الف عتيق من النار».(۱)

یعنی: از انس بن مالک روایت است که او روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که: «به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است، از برای خداوند است در هر ساعتی از این بیست و چهار ساعت ششصد هزار نفر آزاد شده از آتش جهنم».

و عن اصبيغ بن نباته، عن امير المؤمنين عليه السلام قال: «ليلة الجمعة ليلة غزاة و يومها [٧] يوم ازهر و من مات ليلة الجمعة، كتب له براءة من ضغطه القبر، و من مات يوم الجمعة، كتب له براءة من النار».(۲)

یعنی: روایت شده است از اصبیغ بن نباته که او روایت کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت فرمودند که: «شب جمعه روشن است و روز آن اظهر است و هر که بمیرد شب جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از فشار قبر و هر که بمیرد در روز جمعه نوشته می شود برای او برات آزادی از آتش جهنم».

و عن أبي الحسن عليه السلام في حديث طويل: «و أما اليوم الذي حملت فيه مريم، فهو يوم الجمعة للزوال و هو اليوم الذي هبط فيه الروح الأمين و ليس للمسلمين عيد كان أولى منه، عظّمه الله تبارك و تعالی و عظّمه محمّد صلی الله علیه و آله ، فأمره أن يجعله عيداً فهو يوم الجمعة».(۳)

ص: ۴۰

-
- ۱- ۱ الخصال، ص ۳۹۲، باب السبعة، حدیث ۹۲؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۰، باب وجوب تعظیم یوم الجمعة، حدیث ۱۷.
 - ۲- ۲ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۳، باب وجوب الجمعة و فضلها، حدیث ۱۲۴۶؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۹، باب وجوب تعظیم یوم الجمعة، حدیث ۱۳.
 - ۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰، باب مولد ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام، حدیث ۴؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۶، باب وجوب تعظیم یوم الجمعة، حدیث ۵.

یعنی: روایت است از ابی الحسن علیه السلام در حدیث طولانی که آن حضرت فرمودند: «و اما روزی که مریم مادر عیسی حامله شد به عیسی، روز جمعه بود وقت زوال. و روز جمعه روزی است که نازل شد از بهشت در آن روح الامین بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و نیست از برای مسلمانان عیدی که بهتر از روز جمعه باشد و بزرگ گردانیده است خداوند او را و بزرگ گردانیده است او را محمد مصطفی، پس امر کرده است که آن را عید گردانند و آن روز جمعه است.»

و از این قبیل احادیث در فضل روز جمعه بسیار است و این وجیزه را زیاده بر این گنجایش نیست و اغلب اخبار در کتاب «کنز العرفان» ذکر کرده ام. پس بر هر مسلم مؤمنی لازم است که روز جمعه دست از مشاغل [۸] دنیوی بردارد و این روز را اندکی به مقام خود که عبادت است صرف نماید. شش روز دنیا را صرف دنیا کند و یک روز را که جمعه باشد صرف عقبی نماید.

[علل بی برکت شدن کار دنیا در روز جمعه]

و حال اینکه هر امری که در روز جمعه انجام دهند آن امر معیوب و غیر مرغوب و بی خیر و برکت است بعلم چند:

یکی آنکه: وضع شیء در غیر موضوع له شده است و اثری بر آن مترتب نیست، چون یخ گرفتن و یخ طلب کردن و یخ گذاردن در کوره حدّاد در حین تلّه آن.

و یکی دیگر: مخالفت خلاق عالم که امر به عبادت در این روز فرموده و او طلب دینی کرده.

یکی دیگر آنکه: یهود و نصاری قدر روز جمعه خود را دارند، لا محاله من باب رغم انف آنها مسلم هم باید قدر روز جمعه را بداند تا محل صرف و تعرض یهود و نصاری من باب تعصّب و غیرت مذهبی نشود.

یکی دیگر: به نظر در آورد که در این روز جمعه بود که فرزند فاطمه زهراء علیها السلام در صحرای کربلاء با لب تشنه و شکم گرسنه، بدن طیب طاهر او را کوفیان دغا و شامیان اشقیا از دم شمشیر و نیزه و خنجر پاره پاره کردند، چگونه شخص میل کند که در این

روز مشغول به امور دنیوی بوده باشد!

[ذکر مصائب سیدالشهداء و اشعار مؤلف]

آه و وا ویلاسه از داهیه عظمی کربلا، ای آصف دوران و ای سلیمان زمان، کاش در روز عاشورا بودی در صحرای کربلا آن وقتی که فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «هل من مغيث يغيثني و هل من معين يعينني و هل من شربه من الماء سبيل»^(۱) به عوض آب کوفیان بی حیا شمشیر و نیزه حواله آن حضرت می نمودند [۹] تو هم آب می دادی و هم جان در راهش می دادی!

لمؤلفه:

کاش بودی آصفا در کربلا تا بدیدی تو سلیمان در بلا

اوفتاده دست اهریمن حسین زیر خنجر، زیر شمشیر [و] سنین

نه برادر نه پسر نه یاورى نه معین نه انیس مادری

یک سلیمان صد هزاران اهرمن آن همه تیغ سنان یک بدن

آن لب خشکید^(۲) و آن جسم پاک آن تن غلطان بخون بر روی خاک

سر نهاده از غریبی بر تراب سبط پیغمبر وصی بو تراب

تا که برداری سرش از روی خاک هم نهی مرهم تو بر آن جسم چاک

دور سازی از سلیمان اهرمن بر تن عریان او سازی کفن

بس کن ای آقا حدیث کربلا بر نمودی قلب آصف از بلا

رنجه دادی خاطر آن شهریار داستانی دیگر از قرآن بیار

[تفسیر] «بسم الله الرحمن الرحيم»

«الرحمن مشتق من الرحمة و من أبنیه المبالغه و أبلغ من الرحيم و مختص بذات الله تعالى لا یسمی به غیره و لا یوصف به أحد من الناس». یعنی: رحمن مشتق از رحمت

۱-۱ در مقاتل معتبر به این صورت وجود ندارد و برخی از جملات آن با اندکی اختلاف در عبارت آمده است. بنگرید به:
اللّهوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۱، مبارزه اصحاب الحسین علیه السلام و استشهادهم؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه
السلام، ص ۵۷۴، مقتل الرضيع؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۷۵، مقتل اصحاب الحسین علیه السلام.
۲-۲ در نسخه: «خوشکیده».

است و از بناهای مبالغه است و ابلغ از رحیم است و این اسم مختص ذات بی زوال خداوندیست و هیچ کس دیگر را به این اسم نخوانند و به این وصف احدی را ننامند و توصیف نکنند. می گویند که: فلان رحیم و رحیم القلب است و لیکن نمی گویند که: فلان رحمن و رحمن القلب است.

یعنی: به نام خداوند بسیار بخشاینده بر گناهکاران خلاق و مهربان است و قال عیسی بن مریم: «الرحمن، رحمن الدنیا [۱۰] و الرحیم، رحیم الآخرة» (۱). یعنی فرمود عیسی علیه السلام که: معنی «الرحمن»، رحم کننده بر جمیع عباد است در دنیا از مؤمن و کافر و فاسق و فاجر به آنچه ایشان را احتیاج است و «رحیم»، رحم کننده در آخرت است مؤمنان را دون کافران. و رحمت اول را عام نامند و رحمت اخیر را رحمت خاص گویند.

پس «رحمن» صفت عام خداوند است و اسم خاص او و «رحیم» اسم عام خداست و صفت خاص او؛ چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند به روایت عکرمه که: «خدا را صد جزء رحمت است، یک جزء آن را به دنیا فرستاد و در میان همه خلق پهن کرد و فرو گرفت هر کس و هر چیز را و جمیع نعم دنیا از اثر آن یک جزء رحمت است و نود و نه جزء دیگر را در خزانه احسان خود ذخیره نمود تا در آخرت این یک جزء را با آن نود و نه جزء ضم کرده بر بندگان خود نثار نماید» (۲).

بلی گناه آخر دارد و رحمت خداوند آخر ندارد. همین حدیث با مسرت مؤمنان را بس است که فرمودند معصوم علیهم السلام که: «در روز قیامت این قدر خداوند گنه کاران [را] بیامزد که شیطان هم به طمع افتد» (۳).

و چون قدر و منزلت «بسم الله الرحمن الرحیم» از جمیع آیات قرآنی بالاتر بود خداوند هم او را مفتاح هر سوره ای از سور قرآن قرار داد و آن را در اول نماز واجب کرد.

ص: ۴۳

۱- ۱ التبیان، ج ۱، ص ۲۹، سوره الفاتحه.

۲- ۲ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۴، تفسیر سوره الفاتحه؛ روضه المتقین، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳- ۳ امالی شیخ صدوق، ص ۲۷۳ ۲۷۴، المجلس السابع و الثلاثون، حدیث ۲، نص روایت این است: «إذا كان يوم القيامة نشر الله تبارك و تعالی رحمة حتى يطعم إبليس في رحمة».

و عن أبي هريره، عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «يا أبا هريره إذا توضأت، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم و إذا غشيت أهلك، فقل: بسم الله الرحمن الرحيم، فإن حفظتك يكتبون لك الحسنات حتى تغتسل من [١١] الجنابه، فإن حصل من تلك المواقع ولد كتبت له (١) من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد و بعدد أنفاس أعقابه إن كان له عقب، حتى لا يبقى عنهم أحد. يا أبا هريره إذا ركبت دابه، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات بعدد كل خطوه، و إذا ركبت سفينه، فقل: بسم الله و الحمد لله، يكتب لك الحسنات حتى تخرج منها». (٢)

يعنى روايت شده از ابى هريره (٢) از رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرمودند: «يا ابا هريره! هرگاه وضو گرفتى، پس بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» و چون نزديك به عيال خود رفتى بگو: «بسم الله الرحمن الرحيم» به درستي كه ملائكه حفظه تو، مى نويسند براى تو حسنات تا اينكه غسل جنابت بنمائي، پس اگر حاصل (٤) شود از اين موافقت فرزندى، نوشته مى شود براى خواننده «بسم الله» حسنه به عدد نفس هاى آن فرزند در دار دنيا و به عدد نفس هاى اولادهاى آن فرزند، هرگاه بوده باشد از براى آن فرزند عقبى، تا اينكه نماند از آنها احدى. اى ابا هريره! هرگاه سوار شدى مركبى را، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، مى نويسد براى تو ملائكه حسنات به عدد هر قدمى كه آن دابه بر مى دارد و چون سوار كشتى شدى، پس بگو: «بسم الله و الحمد لله»، مى نويسد براى تو تا وقتى كه از كشتى خارج شدى».

و عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من رفع قرطاسا من الأرض فيه: «بسم الله الرحمن الرحيم» اجلالا لله تعالى، كتب عند الله من [١٢] الصديقين و خفف عن والديه و إن كانا من المشركين»؛ (٥) يعنى: از رسول خدا ٩١ مرويست كه فرمودند كه: «كسى كه بردارد كاغذى را از زمين كه در آن نوشته باشد «بسم الله الرحمن الرحيم»، از براى جلال و بزرگى خدا، نوشته مى شود نزد خداوند از جمله صديقين و تخفيف داده مى شود گناه والدينش

ص: ٤٤

١-١ در مصدر: «كتب لك».

٢-٢ تفسير رازى، ج ١، ص ١٧١، تفسير سوره الفاتحه.

٣-٣ در نسخه: «انس بن مالك».

٤-٤ در نسخه: «حصل».

٥-٥ تفسير الرازى، ج ١، ص ٢٧١، تفسير سوره الفاتحه.

و عذاب ایشان، اگر چه بوده باشند از مشرکین».

و عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال: «لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أول ما أنزلت هذه الآية على آدم، قال: أمن ذریتي من العذاب ما داموا على قرائتها، ثم رفعت فانزلت على إبراهيم [عليه السلام] فتلاها وهو في كفه المنجنیق، فجعل الله عليه النار بردا و سلاما، ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان و عندها قالت الملائكة: الآن تم و الله ملكك، ثم رفعت فأنزلها الله تعالى علىّ ثم يأتي أمّتي يوم القيمة و هم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم»، فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم»^(۱).

یعنی: و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمودند که: «چون نازل شد «بسم الله الرحمن الرحيم» فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: اول نزول این آیه بر آدم علیه السلام بود و چون این آیه بر او نازل شد فرمود که: امان یافت ذریه من از عذاب تا وقتی که مشغول قرائت این آیه باشند. پس بالا رفت این آیه و نازل شد مرّه دویم بر ابراهیم علیه السلام، پس خواند^(۲) آن را ابراهیم در حالکونی که بود [۱۳] در کفّه منجنیق، پس گردانید خداوند بر او آتش را سرد و سلامت، پس بالا رفت آیه بعد از آن و نازل نشد، مگر بر سلیمان علیه السلام، پس نزد نزول این آیه گفتند ملائکه که: الان تمام کرد خداوند ملک را بر تو، پس باز بالا رفت، پس خداوند نازل کرد آن را بر من، پس می آیند امت من روز قیامت و می گویند: «بسم الله الرحمن الرحيم»، پس چون می گذارند اعمال ایشان را در کفّه میزان زیاد می شود حسنات ایشان».

«و كان الله بالمؤمنين رحيمًا فهو رحيم بهم في سته مواضع: في القبر و حسراته، و القيامة و ظلماته، و قرائته الكتاب و فزاعاته^(۳)، و الصراط و مخافته، و النار و دركاته، و الجنة و درجاته»^(۴)؛ یعنی: خداوند هست بر مؤمنان رحم کننده، پس او رحیم است به

ص: ۴۵

۱-۱ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سوره الفاتحه.

۲-۲ در نسخه: «خاند».

۳-۳ در نسخه: «مخافته»، بدل «قرائته الكتاب و فزاعاته»، آنچه در متن آمده از مصادر می باشد.

۴-۴ تفسیر الرازی، ج ۱، ص ۱۷۲، تفسیر سوره الفاتحه؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۸۱، تفسیر سوره الفاتحه.

مؤمنان در شش موضع: در قبر و حسرات قبر، و در قیامت و ظلمات آن، و در میزان و ترس آن، و در صراط و مخافات آن، و در آتش و درکات آن، و در جنت و درجات آن.

پس بر مؤمن واجب است که همیشه به ذکر این آیه در هر مقام و هر شغل و هر عمل قیام نماید و احادیث در فضل آیه «بسم الله» از حد و حصر بیرون است و اغلب آن را در کتاب «کنزالعرفان» به بسطی کامل ایراد نموده ام و این وجیزه گنجایش زاید بر آنچه که ذکر شد ندارد.

به هر حال ثمرات «بسم الله» بسیار است و مقربین در گاه احدیت همیشه به ذکر «بسم الله» قیام و اقدام نموده اند. چنانچه در صبح نوزدهم ماه مبارک رمضان در بین نماز، ابن ملجم مرادی [۱۴] چون ضربت بر فرق امیرالمؤمنین علیه السلام زد، حضرت فرمودند: «بسم الله و بالله فزت و ربّ (۱) الکعبه». (۲)

[مصیبت بریدن سر حضرت سید الشهداء]

و در وقتی که شمر ولد الزنا تیغ بر گلوی پسر فاطمه گذارد، مظلوم کربلا فرمودند: «بسم الله و بالله و علی سنه رسول الله، أقتل عطشانا و أنا بن رسول الله؟ أقتل عطشانا و أنا بن فاطمه الزهراء؟ أقتل عطشانا و أنا بن امیرالمؤمنین؟!»؛ یعنی: آیا کشته می شوم من تشنه و حال اینکه منم فرزند رسول خدا [صلی الله علیه و آله] آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند فاطمه زهرا [علیها السلام] آیا من کشته می شوم و حال اینکه منم فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام؟ و آن حرام زاده شرم نکرد و سر آن سرور را از خنجر فولاد برید و آن سلیمان زمان را سر از تن جدا کرد، نمی دانم سرکار عظمت مدار آصف الدوله که الحق آصف الشریعه است در کجا بود که در آن حین قطره آبی به حلق نازنینش بریزد و از تیغ آبدار دمار از روزگار شمر ولد الزنا برآورد آه و ویلاه.

لمؤلفه:

آصفا بودی کجا ای شهریار تا بینی ظلم بی حد [و] شمار

ص: ۴۶

۱-۱ در نسخه برّ است و در منابع موجود و ربّ می باشد.

۲-۲ خصائص الائمة، ص ۶۳؛ مناقب آل أبي طالب، ج ۱، ص ۳۸۵.

کاز گروه شامی کوفی رسید بر حسین آن کشته قوم عنید
بر زمین بنهاد آن یک روی او کافری زد نیزه بر پهلوی او
آن یکی برد از جفا عمّامه اش مشرکی کند از برش دراعه اش
گشت تاراج حوادث پیرهن مانده عریان، تن برهنه، بی کفن
یک طرف گرمی ز حرّ آفتاب یک طرف سوزان هوا هم چون تراب
جسم شه تفسیده (۱) در آن سرزمین [۱۵] مانده غرق خون شه دنیا و دین
آصفا ای شهریار کامکار کاش بودی آن زمان در آن دیار
تا که بودی سایه جسم نازکش کرده از دیا کفن جسم [و] تنش
خون بشستی ز آب دیده موی او رو نهادی لحظه ای بر روی او
بس کن ای آقا، سخن کوتاه نما آذر افکندی تو بر ارض [و] سما
تو مگو آقا، بگو عبد ذلیل شرم کن در نزد مولای جلیل
این سخن از قول مردم شد بیان الامان از شخص نادان الامان

[تفسیر آیه اول: یسبح لله ما فی السماوات...]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ»

شرعت بعون الله في تفسيرها على نهج الاختصار، فاعتبروا يا أولى الأبصار من الصغار و الكبار.

«يسبح لله»؛ أي ينزهه عن جميع النقايس و المعايب و التسييح ما في السماوات و ما في الأرض، الأصل فيه التنزيه، فمعنى سبحان الله أبراء الله من السوء تبرّيه.

[تسييح موجودات]

و تسييح الموجودات إمّا بلسان الحال أو بلسان المقال؛ و أمّا بلسان الحال، فإنّ كل

۱-۱ گرم شده، گداخته (فرهنگ معین).

ذره من الموجودات تنادی بلسان حالها علی وجود صانع حکیم واجب لذاته؛ و أمّا بلسان المقال و هو فی ذوی العقول ظاهر، و أمّا غیرهم من الحيوانات و الجمادات غیر معلوم عندنا، لعدم المجانسه، فإنّ کل طائفه منها یسیح ربّها بلغاتها و أصواتها، و أمّا الجمادات، فإنّ لها أيضا تسیحا غیر معلوم عندنا و معلوم عند ربّها، كما قال الله تبارک و تعالی: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ [١٦] لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (١)» کافٍ فی الاستدلال لأهل الإیمان.

ملخص کلام این است که: معنی «یسبح لله» یعنی به پاکی و پاکیزگی یاد می کنند خدای را آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و آنچه در زمین است از کواکب سفلی، یعنی: تنزیه می کنند خدای را از جمیع نقایص و معایب، و تسیح اصل در آن تنزیه است، پس معنی «سبحان الله» یعنی مبراست از بدی خداوند عالم، نهایت تبرّی و تسیح موجودات، یا به لسان حال است یا به لسان مقال، و اما به لسان حالش ظاهر است به درستی که جمیع موجودات ندا می کنند به زبان حال بر وجود حضرت واجب الوجود و صانع خود، و اما به لسان قالش، پس آن در ذوی العقول ظاهر، و امّا در غیر ذوی العقول از حیوانات و جمادات، پس به درستی که هر طائفه از آن تسیح می کنند خدای خود را به لغت های خود و صوتهای خود.

[تسیح جمادات]

و أمّا جمادات، پس به درستی که از برای آنها می باشد تسیحی غیر معلوم و غیر مفهوم نزد ما (٢).

و بالجمله فالذی یکشف به عن معنی مقصود قول و کلام و قیام الشیء بهذا الكشف قول منه و تکلیم و إن لم یکن بصوت مقروع و لفظ موضوع، و من الدلیل علیه ما ینسبه القرآن إلیه تعالی من الکلام و القول و الأمر و الوحی و نحو ذلك مما فی معنی الكشف عن المقاصد و لیس من قبیل القول و الکلام المعهود عندنا معشر المتلسنین باللغات و قد سماه الله سبحانه قولا و کلاما.

و عند هذه الموجودات المشهودة من السماء و الأرض و من فیهما ما یکشف کشف صریحا عن وحدانیه ربها فی ربوبیته و ینزهه تعالی عن کل نقص و شین فهی تسبح الله سبحانه.

و ذلك أنها لیست لها فی أنفسها إلا محض الحاجه و صرف الفاقه إلیه فی ذاتها و صفاتها و أحوالها. و الحاجه أقوى کاشف عما إلیه الحاجه لا یستقل المحتاج دونه و لا ینفک عنه فکل من هذه الموجودات یکشف بحاجته فی وجوده و نقصه فی ذاته عن موجد الغنی فی وجوده التام الكامل فی ذاته و بارتباطه بسائر الموجودات التي یستعین بها علی تکمیل وجوده و رفع نقائصه فی ذاته أن موجه هو ربه المتصرف فی کل شیء المدبر لأمره.

ص: ۴۸

۱- ۱ سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲ در تسیح جمادات مفسران نظرات ارزنده ای را طرح کرده اند که جای طرح و بحث فراوانی دارد و این مقال گنجایش آن را ندارد. در اینجا به نظر علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر سوره اسراء آیات ۴۰ تا ۵۵ اشاره می کنیم: و التسیح تنزیه قولی و حقیقه الکلام الكشف عما فی الضمیر بنوع من الإشاره إلیه و الدلاله علیه غیر أن الإنسان لما لم یجد إلی

إرادته كل ما يريد الإشارة إليه من طريق التكوين طريقاً التجأ إلى استعمال الألفاظ و هي الأصوات الموضوعه للمعاني، و دلّ بها على ما في ضميره، و جرت على ذلك سنه التفهيم و التفهّم، و ربما استعان على بعض مقاصده بالإشارة بيده أو رأسه أو غيرهما، و ربما استعان على ذلك بكتابه أو نصب علامه.

ثم النظام العام الجارى فى الأشياء الجامع لشتاتها الرابط بينها يكشف عن وحده موجودها، و أنه الذى إليه بوحدته يرجع الأشياء و به بوحدته ترتفع الحوائج و النقائص فلا- يخلو من دونه من الحاجه، و لا- يتعرى ما سواه من النقيصه و هو الرب لا رب غيره و الغنى الذى لا فقر عنده و الكمال الذى لا نقص فيه.

فكل واحد من هذه الموجودات يكشف بحاجته و نقصه عن تنزه ربه عن الحاجه و براءته من النقص حتى أن الجاهل المثبت لربه شركاء من دونه أو المناسب إليه شيئاً من النقص و الشين تعالى و تقدس يثبت بذلك تنزهه من الشريك و ينسب بذلك إليه البراءة من النقص فإن المعنى الذى تصور فى ضمير هذا الإنسان و اللفظ الذى يلفظه لسانه و جميع ما استخدمه فى تأديه هذا المقصود كل ذلك أمور موجوده تكشف بحاجتها الوجوديه عن رب واحد لا شريك له و لا نقص فيه.

فمثل هذا الإنسان الجاحد فى كون جحوده اعترافاً مثل ما لو ادعى إنسان أن لا إنسان متكلماً فى الدنيا و شهد على ذلك قولاً فإن شهادته أقوى حجه على خلاف ما ادعاه و شهد عليه و كلما تكررت الشهاده على هذا النمط و كثر الشهود تأكدت الحجه من طريق الشهاده على خلافها.

فإن قلت: مجرد الكشف عن التنزه لا يسمى تسييحاً حتى يقارن القصد و القصد مما يتوقف على الحياه و أغلب هذه الموجودات عادمه للحياه كالأرض و السماء و أنواع الجمادات فلا مخلص من حمل التسييح على المجاز فتسييحها دلالتها بحسب وجودها على تنزه ربها.

قلت: كلامه تعالى مشعر بأن العلم سار فى الموجودات مع سريان الخلقه فلكل منها حظ من العلم على مقدار حظه من الموجود، و ليس لازم ذلك أن يتساوى الجميع من حيث العلم أو يتحد من حيث جنسه و نوعه أو يكون عند كل ما عند الإنسان من ذلك أو أن يفقه الإنسان بما عندها من العلم قال تعالى حكاية عن أعضاء الإنسان: «قَالُوا آآ أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۗ حَم السجده: ٢١ و قال: «فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» حم السجده: ١١ و الآيات فى هذا المعنى كثيره، و سيوافيك كلام مستقل فى ذلك إن شاء الله تعالى.

و إذا كان كذلك فما من موجود مخلوق إلا و هو يشعر بنفسه بعض الشعور و هو يريد بوجوده إظهار نفسه المحتاجه الناقصه التى يحيط بها غنى ربه و كماله لا رب غيره، فهو يسبح ربه و ينزهه عن الشريك و عن كل نقص ينسب إليه.

و بذلك يظهر أن لا- وجه لحمل التسييح فى الآيه على مطلق الدلاله مجازاً فالمجاز لا- يصار إليه إلا- مع امتناع الحمل على الحقيقه، و نظيره قول بعضهم: إن تسييح بعض هذه الموجودات قالى حقيقى كتسييح الملائكه و المؤمنين من الإنسان و تسييح بعضها حالى مجازى كدلاله الجمادات بوجودها عليه تعالى و لفظ التسييح مستعمل فى فى الآيه على سبيل عموم المجاز، و قد عرفت ضعفه آنفاً.

(١)، ولى معلوم و واضح نزد پروردگار خود، چنانچه خود خلاق عالم

١- و الحق أنّ التسييح فى الؒمىع حقىى قالى غير أنّ كونه قالىا لا- يستلزم أن يكون بألفاظ موضوعه و أصوات مقروعه.
(الميزان، علامه طباطباىى، ؒ ١٣، ص ١٠٨ ١١١، ذىل آيات ٤٠ ٥٥ سورة اسرى).

می فرماید که: «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (۱)»، پس این آیه در مقام استدلال کافیهست از برای اهل ایمان. بلی هندی زبان، عجمی را نمی فهمد و عجم زبان، ترک را نمی فهمد و خروس زبان کلاغ را نمی فهمد، چگونه انسان زبان جماد و حیوان را می یابد. [۱۷]

«الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ یعنی: تسبیح می کنند آنچه در آسمانها و زمین هاست، پادشاهی را که مُلک او بی زوال است و آن پادشاه پاک و بی عیب است و عزیز و ارجمند است و غالبی است که مغلوب نگردد و گرد مذلت بر دامن کبریائی او نشیند و حکیم و صواب کار و درست کردار در همه امور است، پس در جایی که اهل آسمانها و زمین ها و آنچه که شیء بر آن صدق شود، تسبیح خداوند تعالی کنند و حال اینکه آنها خالی از تکلیف اند! چرا باید انسان که اکمل موجودات است با کثرت ذنوب از ذکر خداوند و تسبیح آن غافل باشد و عمر گرانمایه را صرف عصیان و ذنوب بالمرّه نماید. نظم:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۲)

[تسبیح حیوانات در آیات و روایات]

این است که در اخبار رسیده است که هر حیوانی چه ذکر [ی] دارد. بعضی از آن در این وجیزه به سمع آن شهریار می رسد و تفصیل آن [را] در کتاب کنزالعرفان به بسطی

ص: ۵۰

۱- ۱ سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

۲- ۲ دیباچه گلستان سعدی.

روی محمد بن الحارث التمیمی عن الحسين عليه السلام: «أنته قال... إذا صاح البازي يقول: يا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات و إذا صاح الطاوس يقول: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی، فاغفر لی و إذا صاح الدراج يقول: الرحمن علی العرش استوی و إذا صاح الديك يقول: من اعرف الله [۱۸] لم ينس ذكره و إذا قررت الدجاجة تقول: يا إله الحق أنت الحق و قولك الحق يا الله يا حق و إذا صاح الباشق يقول: آمنت بالله و اليوم الآخر... و إذا صاح الشاهين يقول: سبحان الله حقًا حقًا و إذا صاحت البومه تقول: البعد من الناس راحه(۱)...» إلى آخر الحديث.(۲)

یعنی روایت کرده است محمد بن حارث تمیمی از جناب سید الشهداء [علیه السلام] که آن حضرت فرمودند: «چون فریاد کند باز می گوید: یا عالم الخفیات و یا کاشف البلیات و چون فریاد کند طاوس می گوید: مولای ظلمت نفسی و اغتررت بزینتی فاغفر لی و چون فریاد کند دراج(۳) می گوید: الرحمن علی العرش استوی و چون فریاد کند خروس می گوید: من اعرف الله لم ينس ذكره و چون تقرقر کند مرغ می گوید: یا إله الحق أنت الحق و قولك الحق يا الله يا حق و چون فریاد کند باشق(۴) می گوید آمنت بالله و اليوم الآخر... و چون فریاد کند شاهین می گوید: سبحان الله حقًا حقًا و چون فریاد کند بوم که جغد باشد می گوید: البعد من الناس راحه...» تا آخر حدیث.

پس از این اخبار معلوم شد و از آیات قرآنی که هر چیزی تسبیح خداوند را می نماید و در عالم خود عقل و شعور دارند، چنانچه باز خداوند در قرآن مجید می فرماید که: سلیمان علیه السلام فرمود: «يا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۵)» و باز می فرماید در کلام مجید خود: «وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى

ص: ۵۱

۱- ۱ در مصادر: «انس».

۲- ۲ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۴۸، الباب الرابع في معجزات الإمام الحسين بن علي عليهما السلام، حديث ۵؛ بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۲۷، ابواب الحيوان و اصنافها، حديث ۸.

۳- ۳ پرنده ای است شبیه کبک و از آن بزرگتر، پرهایش دارای خال های سیاه و سفید و نوک آن کوتاه است. قرقاول، مرغ بهستی.

۴- ۴ نام پرنده ای که فارسی آن باشه است، یکی از پرندگان شکاری کوچکتر از باز، با چشمانی زرد رنگ که رنگ پشش خاکستری تیره و شکمش سفید با لکه های خیالی است. قرقی، قوش. (معین).

۵- ۵ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۶.

الْهُدُودَ] (۱)» [۱۹] و این تهدید و وعید را احدی از عقلا نمی کند بر کسی که عقل و شعور و تکلیف نداشته باشد، چه جائی که رسول خداوند چنین تهدیدی بنماید به مرغی، پس ثابت شد که مرغ یا غیر آن عاقل است و مکلف است در عالم خود به تکلیفی که سلیمان او را تهدید می نماید.

و باز در جای دیگر از قرآن می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا اتَّوَا عَلَىٰ وَادِ النَّبِيلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ (۲)» و در جای دیگر می فرماید: «وَ الطَّيْرُ صَافَاتٍ كُلُّ قَمَدٍ عِلْمٌ صِيْلَاتُهُ وَ تَسْبِيحُهُ (۳)» معنی آن این است که: «کُلُّ مِنَ الطَّيْرِ قَدْ عِلْمٌ صَلَاتُهُ وَ تَسْبِيحُهُ».

و در حدیث وارد شده که راوی می گوید: کنت جالسا عند ابي جعفر عليه السلام فقال: «أتدري ما تقول هذه العصافير عند طلوع الشمس و بعد طلوعها؟ قلت: لا، قال: إنها تقدس ربها و تسأله قوت يومها» (۴)، یعنی نشسته بودم نزد ابی جعفر علیه السلام فرمودند آن حضرت: «آیا می دانی چه می گویند این گنجشک ها نزد طلوع آفتاب و بعد از طلوع آن؟ عرض کردم: نه یابن رسول الله فرمودند: تقدیس می کنند خداوند خود را و سؤال می کنند از او قوت روز خود را».

«و قالوا بعض الثقات و رأيت أيضا في بعض الكتب: أن في بعض الأوقات اشتد القحط و عظم حر الصيف و الناس خرجوا إلى الاستسقاء فلما (۵) افلحوا، قال: خرجت إلى بعض الجبال فرأيت ظبيته جائت إلى موضع كان في الماضي من الزمان مملوا من الماء و لعل تلك الظبيته كانت تشرب منه، فلما وصلت الظبيته إليه ما وجدت فيه شيئا من الماء و كان أثر العطش [۲۰] الشديد ظاهر على تلك الظبيته، فوقف و حركت رأسها إلى جانب السماء فاطبق الغيم (۶) و جاء الغيث الكثير» (۷).

یعنی ذکر کردند از برای حقیر بعضی از ثقات اخلاء و نیز به همین مضمون دیدم در بعض کتب که به درستی که در بعض اوقات که شدت قحط بوده و نهایت گرمی هوا در صیف و مردم بیرون رفته اند به جهت دعای باران و فلاح و نجاتی از برای آنها حاصل

ص: ۵۲

۱-۱ سوره مبارکه نمل، آیه ۲۰.

۲-۲ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۸.

۳-۳ سوره مبارکه نور، آیه ۴۱.

۴-۴ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۹۴، أبواب الحيوان و أصنافها.

۵-۵ در نسخه: «فلم» و آنچه در متن آورده ایم از مصدر می باشد.

۶-۶ در نسخه: «الغيم».

۷-۷ این کلام علامه مجلسی است بعد از روایتی که نقل کرده اند.

نشده که بارش باشد، گفت که: بیرون رفته به بعض کوه ها پس دیدم آمد آهوئی یا پازنی (۱) در موضعی که چشمه آب یا مکان اجتماع آب بود در زمان های سابق و شاید آن آهو یا آن پازن از آن مکان آب خورده بود، پس چون آمد در مکان آب و ندید، نهایت تشنگی هم در آن ظاهر بود، پس دیدم که ایستاد و سر خود را حرکت داد به سوی آسمان، پس ابر آمد گرفت یکدیگر را و باران بسیار بارید.

به هر حال کُلّ موجودات، شب و روز در ذکر خداوندانند از حیوان و نبات و جماد و ممکنات و این انسان بی چاره یک روز جمعه را هم هموار نمی کند به خود که بعض از آن روز را و بعض از شب آن را، یک فکری از برای قیامت و بعد از موت خود بنماید و این قدر غافل از خلاق عالم نباشد، لا محاله به قدر یک حماری در ذکر بوده باشد، یا نصف حمار، بل عشر حمار که شب و روز این زبان بسته چه قدر قرائت سوره «انا انزلناه» می کند، یا به روایتی لعن بر عشاران (۲) می کند در حالت صوت بلند. (۳)

و از این طرف نظر کند که آقایان و امامان او، با این همه قدر [۲۱] و منزلت، چقدر کوشش می نمودند در امر عبادت.

[مهلت خواستن حضرت سیدالشهدا در شب جمعه]

حتی جناب سیدالشهداء علیه السلام در روز تاسوعا از کوفیان و شامیان مهلت خواستند که امشب، شب جمعه است (۴) و این شب را به ما مهلت بدهید تا وداع عبادت خدای خود را بنمایم و فردا امر از شماست، و راضی نشدند، حتی شمر ولد الزنا فریاد کرد که: ای عیّاس! به برادرت بگو که همین الان یا بنای جنگ را بگذار یا بایزید بیعت کن و مهلت نیست. آخر، جمعی از سرداران تیغ ها کشیدند از غلاف و فریاد کردند که: ای شمر ولد الزنا! هرگاه کافری یک شب از شما مهلت طلبد، مهلت به او می دهید و فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله یک شب زیادتر از شما مهلت نخواسته است، او را مهلت نمی دهید، هرگاه او را

ص: ۵۳

۱- ۱ بز کوهی (فرهنگ دهخدا).

۲- ۲ باج گیران.

۳- ۳ بنگرید: کشف الیقین، ص ۴۳۴، المبحث السادس و العشرون فی قصه اصحاب الکهف؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۷۰، الباب الثالث و التسعون، علمه علیه السلام (امیرالمؤمنین).

۴- ۴ در اینکه روز عاشورا چه روزی بوده است اختلاف نظر وجود دارد.

مهلت دادید فیها و الا بنای نزاع با شما است، لابد و ناچار آن حضرت را مهلت دادند و آن شب تا به صبح آن حضرت گاه در نماز و گاه در تلاوت قرآن و گاه در مناجات و گاه در گریه و زاری و گاه با اهل حرم، گرم وداع.

کاش ای آصف دوران و سرکرده خوبان در آن شب بودی و تو هم با ایشان گرم نماز و تهجد و گریه و زاری بودی؛ آه وا ویلاه.

[اشعار مؤلف در حالات شب عاشورای سیدالشهدا]

لمؤلفه:

کاش بودی آصف اندر آن زمین تا بدیدی حال آن سلطان دین

کاندر آن شب بود گاهی در نماز گاه کردی با خدا راز [و] نیاز

گه به خواهر می سپردی کودکان اشک می بارید گه از دیدگان

گه سکینه رفته در آغوش باب زاشک خود دامان شه کردی پر آب

کی پدر از تشنگی پژمرده ام بلکه بتوان گفت بابا [مرده ام] [۲۲]

ای پدر دست من [و] دامان تو من شوم بابا بلاگردان تو

تشنگی تا کی به ما باشد روا العطش تا کی بگویم، تا کجا؟

اصغرت بابا ز بی شیری هلاک مادرش زین غم فتاده روی خاک

آل پیغمبر چرا این سان شدند دست گیر قوم بی ایمان شدند

سر به زیر افکند شاه از انفعال آه آه از خجالت اهل [و] عیال

کاش بودی شهریارا آصفا اندر آن شب در زمین کربلا

تا ز آب دیده آل مصطفی می نمودی جمله سیراب از وفا

قصه کوتاه کن شکن آقا بنان داستان دیگری را کن بیان

قلب آصف را مکن افزون ملول بشکن این خامه که آزارد رسول

الا لعنه الله على القوم الظالمين.

[تفسير آيه دوم: هو الذي بعث في الأميين رسولا]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

ص: ٥٤

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.»

شرعت بعون الله في تفسيرها على طريق الإيجاز والاختصار إنشاء الله تعالى.

الأمي في اللغة (١) من لا يقرأ كتابا ولا يكتب و الأميين هم العرب لأ- نهم كانوا لا يكتبون ولا يقرؤون من بين الأمم و ظهور الكتابه أولا بالطائف و هم أخذوها من أهل الحيره و المعنى أنه بعث من قوم أميين.

يعني اوست کسی که برانگیخت در میان ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه باشند رسولی از جمله ایشان؛ یعنی آن هم امی مثل ایشان؛ می خواند آن رسول بر امتها آیت های کلام الله را و پاک می سازد آنها را از دنس و خبس عقاید و می آموزاند ایشان را قرآن و احکام شریعت و معالم دین و حکمت، اگر چه بودند این قرآن یاد گرفته شدگان و آموخته گان دین و مذهب به برکت این پیغمبر پاک، پیش از بعثت در گمراهی روشن و کفر و شرک و مذهب اختراعی.

[فرق رسول و نبی و محدث]

کلام بر سر فرق رسول و نبی و محدث است. و وردت (٢) الأخبار عن الأئمة الأطهار في الفرق بين النبي و الرسول و المحدث: «فإن الرسول من يظهر له الملك، فيكلمه و النبي هو الذي يرى في منامه و ربما اجتمعت النبوه و الرساله في شخص واحد و المحدث الذي يسمع الصوت و لا يرى الصورة» (٣).

يعني و وارد شده است اخبار از ائمه اطهار در فرق میانه نبی و رسول و محدث. «به درستی که رسول کسیست که بر او ظاهر شود ملک و با او تکلم کند، و نبی آن چنان کسیست که می بیند ملک را در خواب (٤) نه در بیداری و بسا باشد که نبوت و رسالت در شخص واحد جمع شود، و محدث کسیست که می شنود صوت ملک را ولیکن نمی بیند او را»، به هر حال پیغمبر ما صلی الله علیه و آله هم رسول بود و هم نبی و هر دو حال با او بوده، چنانچه

ص: ٥٥

١-١ در نسخه: «الغه».

٢-٢ در نسخه: «ورده».

٣-٣ الکافی، ج ١، ص ١٧٧، باب الفرق الرسول و النبي و المحدث، حدیث ٤.

٤-٤ در نسخه: «خاب».

خداوند او را نبی امی در جایی یاد کرده و رسول امی در این سوره و جاهای دیگر یاد فرموده (۱)، بلکه می توان گفت که بی نزول ملک و بی دیدن ملک چه در خواب و چه در بیداری، عالم بود به آنچه که باید عالم باشد از آنچه بوده و خواهد بود الی یوم القیمه؛ به علت آنکه وصی او و خلیفه او علی بن ابی طالب علیه السلام معلم جبرئیل علیه السلام بود (۲) و اخبار در این باره وارد گردیده، بلکه اخبار و آثار وارد شده که آن حضرت عالم بود به آنچه که خداوند از او و از امت او خواسته، ولی مأمور نبوده به اظهار آنها تا روز آن و وقت آن که جبرئیل خبر بیاورد که حال وقت تلاوت فلان آیه و ظهور فلان امر و مطلب [است].

[تطبیق «کان عرشه علی الماء» بر منزلت ائمه اطهار]

و او نبی و رسولی بود که وصیش از همه پیغمبران بهتر بود و همین قدر در فضیلت و جلالش بس که همه ملائکه و پیغمبران، بل جمیع موجودات مأمور شدند به قبول ولای او و اهل بیت او و کافه موجودات به برکت و طفیل وجود ایشان مخلوق شدند و اخبار و آثار از ائمه اطهار در این خصوصات بسیار وارد شده که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و در تفسیر کنزالعرفان به طریق تفصیل و اطناب ذکر کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و در این مختصر [اشاره] به اندکی از آن اخبار می شود.

منها فی الکافی عن محمد بن الحسن، عن سهل، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن الرحمن، عن داود الرقی قال: «سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ (۳)» فقال [عليه السلام]: ما يقولون؟ قلت: يقولون: إنَّ العرش كان على الماء و الربِّ فوقه. فقال [عليه السلام]: كذبوا من زعم هذا، فقد صير الله محمولا و وصفه بصفه المخلوق و لزمه إنَّ الشئ الذى يحمله أقوى منه: قلت: بين لى جعلت فداك، فقال: إنَّ الله حمل دينه و علمه. [۲۴] الماء قبل أن تكون أرض أو سماء أو جنَّ أو إنس أو شمس أو قمر فلما أراد أن يخلق الخلق، نثرهم بين يديه، فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق رسول الله [صلى الله عليه و آله] و أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة [عليهم السلام]، فقالوا: أنت ربنا فحملهم العلم و الدين، ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة دينى و علمى و أمنائى فى خلقى فهم المسؤولون، ثم قيل لبنى آدم:

ص: ۵۶

۱- ۱ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- ۲ در منابع روایتی یافت نشد بنگرید: مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۳، تمثله (جبرئیل) بصوره اشخاص.

۳- ۳ سوره مبارکه هود، آیه ۷.

اقروا لله بالربوبية و لهؤلاء النفر(۱) بالولاية و الطاعة، فقالوا: نعم ربنا اقررنا، فقال الله للملائكة: أشهدوا، فقالت الملائكة: شهدنا على أن لا يقولوا [غدا]: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا آ إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(۲)» يا داود! ولايتنا مؤكده عليهم في الميثاق(۳).

و في بعض النسخ: «نحن اول المخلوقات و العالم بجميع الموجودات و باعث ايجاد المخلوقات من فضل الله تعالى»(۴).

يعنى: روايت کرده كليني رحمه الله در كتاب كافي از داود رقى كه گفت: «سؤال كردم از اباعبدالله عليه السلام از قول خداوند كه مى فرمايد: «وَ كَذَانَ عَرَّشُهُ عَلَى الْمَاءِ» حضرت فرمودند: مردم مى گویند چه؟ عرض كردم: مى گویند كه: به درستي كه عرش بر روى آب است و خداوند بر بالای او مى باشد، حضرت فرمودند: دروغ گفتند هر كه اين اعتقاد دارد، پس به تحقيق كه خداوند به قول ايشان محمول واقع شده و وصف کرده اند او را به صفت مخلوق و از اين لازم مى آيد كه حامل اقوى و اعظم از محمول باشد و آن محمول خداى شما باشد.

عرض كردم بيان بفرما تو [۲۶] پس حضرت فرمودند كه: به درستي كه خداوند حمل كرد دين و علم خود را بر آب قبل از آنكه پيدا شود زمين و آسمان يا جن و انس يا آفتاب يا ماه، پس چون اراده كرد كه خلق كند خلق را، جمع كرد ايشان را نزد دست قدرت خود، پس فرمود به ايشان: كيست خداى شما؟ پس اول كسى كه جواب داد، رسول خدا صلى الله عليه و آله بود با اميرالمؤمنين [عليه السلام] و ائمه طيبين [عليهم السلام] از اولاد ايشان، پس گفتند: «أنت ربنا»، پس خداوند علم و دين را بار ايشان كرد، پس فرمود به ملائكه كه: اينها حمله دين من اند و علم من، و امناء من در خلق من، پس ايشانند مسئولون، پس فرمود خداوند به بنى آدم كه: اقرار كنيد به خدائى، و به اين چند نفر به ولايت و طاعت، پس گفتند خلايق: «بلى ربنا اقررنا»، پس فرمود خداوند به ملائكه كه: شاهد باشيد، پس ملائكه گفتند: شاهديم

ص: ۵۷

۱- ۱ در نسخه: «القوم».

۲- ۲ سوره مبارکه اعراف، آيات ۱۷۲ و ۱۷۳.

۳- ۳ الكافي، ج ۱، ص ۱۳۲ ۱۳۳، باب العرش و الكرسي، حديث ۷.

۴- ۴ منبع آن را نيافتيم لكن به منهاج البراعه، ج ۱، ص ۳۸۱ رجوع شود.

بر آنچه اینها گفتند، پس حضرت فرمودند: یا داود! ولایت ما مؤکد شد بر ایشان در روز میثاق که یوم الست باشد».

و در بعض نسخ این علاوه شده که حضرت فرمودند که: «مایم اول مخلوقات و عالم به جمیع موجودات و باعث ایجاد مخلوقات».

البته چنین است کسی که حامل علم خدا و دین خدا و امین خدا باشد، چگونه علم و حکمت را تعلیم بندگان نکند و چگونه عالم بما کان و بما یکون نباشد، این است که می فرماید: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۱)» هرگاه اینها نبودند احدی از ناس و ملائکه به شاه راه هدایت فائق [۲۷] نمی گردیدند و تمام علوم از فلسفه (۲) و نحو و طب و نجوم و اعداد و هیئت و منطق و معانی و بیان و رمل و جفر و اسطرلاب و اوراد و فقه و اصول و تفسیر و لغت و اخبار، کلا از این خانواده به مردم رسیده، این است که خداوند می فرماید: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»، پس هر کس که از این پیغمبر و ائمه فیضی به او نرسد و از آنچه از ایشان رسیده بهره ای بر ندارد، داخل سلسله «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» می باشد.

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ [و] گلی، لؤلؤ [و] مرجان نشود (۳).

هرگاه جامه حریر یا دیبا یا قطن یا کتان باشد و چرک و کدورت او را فرو گرفته باشد می توان او را به تدبیرات عملی از صابون و چوبه و طین، یا منتهاش زدن آن جامه با آب به سنگ، یا نهایت استعمال تیزاب است، بالاخره پاک خواهد شد.

ولیکن صابون و چوبه و طین و زدن با آب به سنگ و استعمال تیزاب در حق خود چرک و کدورت و نجاست بلاثر است، حظ (۴) به استعمال عسل و تشرّب نمودن او از آب شیرین، بلکه از انگبین شیرین نمی شود، و خربوزه به تشرّب نمودن آب تلخ و شیرین، از شیرین خارج نمی شود، این است که قرآن تزکیه می کند قلبی که زنگ و کدورت او را گرفته باشد، آن وقت «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ» ثمر در حق او خواهد کرد و اگر ثمر در حق او نکرد، بلا-شبه خود را در «ضَلَالٍ مُّبِينٍ» بدانند، نعوذ بالله

ص: ۵۸

۱-۱ سوره مبارکه جمعه، آیه ۲.

۲-۲ در نسخه: «فلسوه».

۳-۳ غزلیات حافظ.

۴-۴ هندوانه ابوجهل (فرهنگ معین و عمید).

این بود که عقل اوّل که رسول خدا باشد [۲۸] و عقل دوم که ولی خدا باشد، با این قرآن مجید و معجزات و آیات باهره نتوانستند که ابوجهل و خلفاء ثلث را با تبعه ایشان از قید جهل و ضلالت بیرون بیاورند و بر هیچ یک نه کلام خدا و نه کلام رسول خدا و نه ولی خدا تأثیر نکرد و آخر کردند آنچه که نباید بنمایند.

[اشعار مؤلف در مصائب صدیقه طاهره سلام الله علیها]

و بعد از پیغمبر در بر پهلوی دختر پیغمبر زدند و بازوی او را شکستند و عمامه از سر علی برداشتند و ریسمان جفا بر گردش انداختند و او را به این حال از خانه بیرون کشیدند از برای بیعت کردن بدترین خلاق! اف بر تو باد ای دنیای تبه روزگار! آه وا ویلاه.

لمؤلفه:

آصف ار بودی در آن روز از وفا جان خود در راه شه کردی فدا

دست بسته نور حق [و] عین نور از جفای کافری کلب عقور(۱)

چونکه آوردند شاه لافتی تا در خانه به این حال اشقیاء

فاطمه آن بنت خیر المرسلین زوج خود را چون بدیدش این چنین

دست آورد [و] گرفت دامان شاه گفت: ای قوم دغای دین تباه!

بهر چه از خانه شه را می برید سر برهنه سوی مسجد می کشید

دست بسته دست حق از بهر چیست این چنین خاری به وی از بهر کیست

دست کوته کی کنم از دامنش سر برهنه چون بینم من سرش

گفت اشقی الاشقیاء یعنی عمر دست کش از دامن خیرالبشر

تا برم این سان به سوی مسجدش از تنش سازم جدا آخر سرش

گفت زهرا: کی عنید بی حیا شرم کن از روی [۲۹] خیرالانبیاء

آخر، این داماد پیغمبر بود این علی مرتضی، حیدر بود

بر سرش عمامه نه، دستش گشا بیش از این بی حرمتی منما روا

در غضب شد آن سگ بی آبرو خوی شیطانی بُروز آمد زاو

دین بداد از دست [و] از عقبی گذشت بازوی زهرای اطهر را شکست

ناله زد زهرا و رفت آخر ز هوش در فلک افتاد آواز [و] خروش

خامه آقا شده آذریشان آتش افکنده به جان انس [و] جان

آصف الدوله شده زار و حزین زین مصیبت اشک ریزد بر زمین

[تفسیر آیه: و آخرین منهم لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

شرعت بعون الله فی تفسیرها بطریق الإیجاز لا بطریق الإطناب و الله الموقِّق بالصواب و إليه المرجع و المآب.

یعنی و دیگر مبعوث نمود خداوند عالم، این رسول را در میان جماعت دیگر از ایشان که هنوز لاحق نشده اند به ایشان، ولی بعد ملحق خواهند شد و در پی ایشان خواهند آمد و متابعت خواهند کرد و اوست غالب بر همه و استوار در اقوال و افعال.

[نظر اول: و آخرین منهم ایرانیان هستند]

و روی أنه لَمَّا قرأ صلی الله علیه و آله هذه الآیه، قیل له: من هؤلاء؟ فوضع یدیه علی کتف سلمان، فقال: «لو كان الإیمان عند الثریا لنالها رجال من هؤلاء». (۱) و قیل: هم الذین یأتون بعدهم إلی یوم القیمه. (۲)

یعنی و روایت شده است که چون خواند [۳۰] رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را، اصحاب پرسیدند که: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آنها چه کسانیند؟ حضرت دست مبارک بر دوش سلمان نهاد و فرمود که: «اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فراگیرند مردانی که از این جماعت باشند»، یعنی از اهل عجم، و گفته اند بعضی از مفسرین که: آنها کسانیند که می آیند بعد از

ص: ۶۰

این تا روز قیامت.

و از سهل ساعدی مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «در اصلاّب اُمّت من مردان و زنان باشند که بی حساب به بهشت روند»^(۱).

و از امام محمّد باقر علیه السلام مرویست که: «پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده و هر که بعد از ایشان باشد از عرب و عجم^(۲) و غیر اینها تا روز قیامت»، چنانچه فرمودند: «حلاله حلال الی یوم القیمه و حرامه^(۳) حرام الی یوم القیمه»^(۴).
کنایه از بقای دین و شریعت و طریقه آن حضرت است که باقیست تا روز قیامت و نسخی از برای آن نیست، پس آن حضرت، پیغمبر است بر جمیع بنی آدم از روز بعث تا روز قیامت، بلکه بر جمیع جتّیان و پریان، بلکه بر احجار و جبال و میاه و اشجار و آسمان و زمین و غیر اینها از آنچه ماسوی الله است، و تمام موجودات او را [قبول دارند به] نبوّت و رسالت، و ائمه از ذریّه آن حضرت را هم قبول دارند به امامت و ولایت، چنانچه اخبار و آثار از ائمه طاهرین در این باب بسیار وارد گردیده و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و اغلب آنها را در کتاب کنزالعرفان به وجهی مبسوط [۳۱] ایراد نموده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع نماید و ببیند قدر و منزلت ایشان را نزد خدا و جمیع موجودات چه قدر طالب بوده اند که با ایشان بوده باشند، حتی درختی که رسول خدا پشت به آن می دادند و وعظ می فرمودند، نالید چنانچه صدای ناله او را حضّار مجلس استماع نمودند، وقتی که حضرت بر منبر سه پله بالا رفته بودند، که چرا حضرت ترک تکیه کردن به او را فرموده اند.^(۵)

و سنگ ریزه در کف آن حضرت تسبیح کرد و شهادت داد [به] نبوّت آن حضرت^(۶)، و ملائکه فخر می کردند به نوکری و خدمت کاری ایشان، حتی آب دست شوی او و داماد او را ملائکه می بردند به جهت زیادتی جاه و جلال و تزکیه نفس قدسی خود و تیمّن

ص: ۶۱

۱- ۱ الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، ج ۱۸، ص ۹۳. تفسیر قوله تعالی: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ».

۲- ۲ در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷، سوره الجمعة تا این جا آمده است.

۳- ۳ در نسخه: «حلالها و حرامها» آمده که ظاهراً سهو شده است.

۴- ۴ الکافی، ج ۲، ص ۱۷، باب الشرائع، حدیث ۲.

۵- ۵ مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۹۷، الباب الثالث عشر: باب ذکر الجذع و المنبر.

۶- ۶ الاحتجاج، ج ۱، ص ۵۳، احتجاجه صلی الله علیه و آله علی اليهود.

و تبرک جستن به آن آب تا مصداق «و آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ (۱)» بوده باشند، چنانچه به ذکر یک حدیث روح افزا در این هدیه اشاره می‌کنم و آن این است:

[ذکر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام]

و عن ابن عباس رضی الله عنه قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله في مجلسه و عنده جماعه من المهاجرين و الأنصار، فنزل عليه جبرئيل، فقال يا محمد صلى الله عليه وآله ! الحق يقرؤك (۲) السلام و يقول لك احضر عليا [عليه السلام] و اجعل وجهك مقابلا لوجهه، ثم عرج جبرئيل عليه السلام إلى السماء، فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله عليا [صلى الله عليه وآله] فاحضره و جعل وجهه مقابلا لوجهه، فرفع نورا من وجههما إلى السماء، فنزل جبرئيل ثانيا و معه طبق فيه رطب فوضعه بينهما، ثم قال: كلا فأكلا ثم أحضر طشتا و إبريقا، فقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ! قد أمرك الله أن تصب الماء على يد علي بن أبيطالب عليه السلام، فصب رسول الله صلى الله عليه وآله [۳۲] الماء على يد علي بن أبيطالب عليه السلام، فكلما أصب الماء على يد علي بن أبيطالب عليه السلام لم يقع منه قطره في الطشت، فقال علي عليه السلام: يا رسول الله صلى الله عليه وآله ! لم أر شيئا من الماء يقع في الطشت، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! إن الملائكة يتسابقون على الأخذ الماء الذي يقع من يديك، فيغسلون به وجوههم ليتبركوا به» (۳) و غير ذلك من الأخبار كثيره جدا.

يعني و روایت شده از ابن عباس رضی الله عنه که گفت: «بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلس خود و نزد آن حضرت بودند جماعتی از مهاجر و انصار، پس نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله جبرئیل و عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید به تو که: حاضر کن دامادت علی بن ابی طالب علیه السلام را و بگردان (۴) مقابل صورت خود را به صورت علی بن ابی طالب علیه السلام، پس بالا رفت جبرئیل علیه السلام و طلبیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله علی [علیه السلام] را پس حاضر شد امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا، چون حضرت ظاهر شد، روی مبارک خود را مقابل کرد با روی پسر عم خود، پس بلند شد نوری از میان این دو صورت مبارک و رفت تا آسمان، پس نازل شد در مژه ثانی باز جبرئیل علیه السلام و با او بود یک طبقی که در آن موجود بود رطب تازه، پس گذارد جبرئیل علیه السلام آن طبق را میانه آن دو بزرگوار، پس عرض

ص: ۶۲

۱- ۱ سوره مبارکه جمعه، آیه ۳.

۲- ۲ در نسخه: «یقرأؤک».

۳- ۳ الفضائل، ص ۹۳، فی فضائل الإمام علی علیه السلام.

۴- ۴ در نسخه: «و».

کرد که بخورید از این رطب، پس میل فرمودند هر دو رطب را، پس حاضر کرد جبرئیل علیه السلام طشت و ابریقی و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! به تحقیق که امر کرده است تو را خلاق عالم که بریزی آب بر دست علی علیه السلام، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله ریخت آب را بر دست داماد خود، پس هر چه [۳۳] آب ریخته می شد بر دست علی [علیه السلام]، قطره ای از آن آب ها در طشت ریخته نمی شد، پس عرض کرد امیرالمؤمنین علیه السلام: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! نمی بینم چیزی از آبها که در طشت ریخته شود، فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله: یا علی! به درستی که ملائکه پیشی می گیرند بر گرفتن آب هایی که از دست تو می ریزد و می شویند صورت های خود را به آن آب از برای اینکه تبرک بجویند به آن آب». و غیر از این، اخبار کثیره وارد شده.

[نظر دوم: آخرین منم، ملائکه می باشند]

پس «آخِرِينَ» که خداوند در قرآن مجید بیان فرموده که: «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» مراد ملائکه و غیر آنها می باشند، پس خوشا (۱) به احوال آنها که به تولی آنها و اولاد آنها و دوستی با ایشان تبرک می جویند و دین و عقبای (۲) خود را معمور می سازند و خود را داخل سلسله «وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» می گردانند.

و بدا به احوال آن قومی که با این طایفه و سلسله در مقام خصم و عداوت باشد، یا اینکه نه خوب باشد و نه بد نعوذ بالله من شر حاسد اذا حسد بلی، طایفه با ایشان در ظاهر و باطن عداوت نمودند و خود را در ظلالت ابدیه سرمدیه انداختند و تا روز قیامت جگر عالمی را کباب کردند، فرزند فاطمه زهرا [علیها السلام] در صحرای کربلاء، طفل شیرخوار خود را بر سر دست گرفت و هر چه نالید که آیا یک مسلمان هست که یک قطره آب به این طفل شیرخوار بی گناه من بریزد و او را از قید تشنگی برهاند؟ احدی جواب نداد، بلکه عوض آب تیر زهرآلود بر حلق آن طفل معصوم زدند در آغوش باب بزرگوار...؛ آه آه و ویلاه و مصیبتاه و حسرتاه. [۳۴]

ص: ۶۳

۱-۱ در نسخه: «خشا».

۲-۲ در نسخه: «عقبی».

[اشعار مؤلف در شهادت حضرت علی اصغر]

شهسوار کربلا یعنی حسین بر کف خود داشت اصغر، نور عین

گفت: ای قوم جهول پُر خطا تا به کی بی شرمی، آخر کو حیا

آب کُر باشد به قول کوفیان ناروا بر ما به زعم شامیان

طفل شش ماهه به هر دین بی گناه خاصه این طفلی که باشد هم چو ماه

روز سیم شد که بی شیر است [و] آب از عطش گردیده اعضایش کباب

این همه آبی که در هم می رود سوی دریا روز و شب داخل شود

قطره ای زان بر لب اصغر دهید تا نمیرد تشنه ای قوم عنید

کافری تیری به شصت کین نهاد از برای خاطر ابن زیاد

زد به حلق اصغر شیرین زبان تا قفایش پاره زان تیر سنان

بر رخ بابا بزد لب خنده ای رفت تا خلد برین (۱) پرنده ای

شه بلندش کرد سوی آسمان گفت ای خلاق هر کون [و] مکان

در ره امت فدا شد اصغرم اصغرم شد کشته همچون اکبرم

تا تو بخشایی (۲) گناه امتان (۳) بردو خون این دو طفل نوجوان

آصفا ای شهریار روزگار گریه کن بر حال شاه تاجدار

چشم خود کن روشن از اشک بصر در عزای زاده خیر البشر

نظم آقا مایه حزن تو شد بی اشارت کی نویسم خود به خود

والسلام

[تفسیر آیه ذلک فضل الله یؤتیه...]

۱-۱ در نسخه: «بر این».

۲-۲ در نسخه بیخشایی.

۳-۳ شهادت حضرت سید و سالار شهیدان برای اینکه گناه امت بخشیده شود از نظر مبانی کلاسی شیعه مورد تردید جدی است و طرح اندیشه گناه بخشی با شهادت امام حسین علیه السلام شبیه به آنچه مسیحیان درباره به دار آویختن حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام آورده اند که برای بخشش گناهان مسیحیان بوده است، اندیشه ای موهوم و بی اساس به نظر می رسد.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»

شرعت بعون الله و توفيقه في تفسيرها على طريق الإيجاز و الاختصار و الله العالم بكل الأحوال. [۳۵]

یعنی این «بعث» که پیغمبر به آن مبعوث شده یا این اقرار و اعتقاد به این پیغمبر نصیب هر که شد، این نعمت را می دهد خداوند بر سبیل تفضّل به هر که می خواهد از بندگان بر مقتضای حکمت بالغه. و خداوند صاحب فضل بزرگ است و نعم دنیا و آخرت در نزد او هیچ است.

[تفسیر فضل الله]

و قال بعض المفسرين: الفضل الذي أعطاه محمداً و هو النبوه لكافة خلق الأولين و الآخرين إلى يوم القيمة و هو فضل الله يعطيه من يشاء باقتضاء الحكمة. (۱)

بلی چنین است، چنانچه در اول تفسیر آیه ذکر کردم مفاد همین قول را با زیادتى تابعین تا روز قیامت، بلی کم نعمتی و فضلی نیست متابعت خداوند و قبول نبوت آن حضرت و اطاعت او و قبول ولایت ائمه و متابعت ایشان، خداوند همه ما را به این طریق حقه ثابت بدارد و اگر نیست عطا کند، چنانچه وعده فرموده در همین آیه مبارکه، و در این مقام کلام بسیار است.

و کلی از آن [را] در کتاب کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده ام رجوع به آن کتاب شود، نه هر که مدعی اسلام و قبول ولایت شود، ادعایش مسموع باشد، بلی در ظاهر ثمر دنیوی شاید داشته باشد و لیکن در باطن امر نه چنین است. قبول آثاری دارد و عدم قبول هم آثاری دارد و هر اثری، تأثیری دارد، شکر تأثیرش حلاوت و شیرینی است و تریاک و حنظل، تأثیرش تلخی و مرارت است. دوستان و موالی اهل بیت [علیهم السلام] احوالشان دیگر احوالی است و دشمنان و اعادی ایشان، احوال و رفتار [۳۶]شان دیگر وضعی است.

ص: ۶۵

روی ابوالفضل (۱) محمد بن عبدالله الشیبانی، عن محمد بن المفضل، عن موسی بن جعفر، عن أمير المؤمنين عليه السلام: «اختبروا شيعتي بخصلتين، فإن كانت فيهم فهم شيعتي الأول محافظتهم على أوقات الصلاة و مواساتهم مع إخوانهم المؤمنين بالمال فإن لم تكونوا فابعده». (۲)

یعنی: روایت کرده است ابوالفضل (۲) از محمد بن المفضل از موسی بن جعفر از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «ببازمایید شیعیان ما را به دو خصلت، پس اگر یافتید این دو خصلت را در ایشان، پس ایشانند شیعیان ما، اول از آن محافظت کردن ایشان نماز خود را در اوقات فضیلت آنها و نرمی و همواری و راه رفتن ایشان با برادران دینی خود به مال های خود، پس هر گاه نباشند صاحب این دو صفت پس دور شو از ایشان».

و روی عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الله تبارك و تعالی يبعث في يوم القيمة عبادا يتهلل و جوههم نورا عن يمين العرش و عن شماله بمنزله الأنبياء و ليسوا بأنبياء و بمنزله الشهداء و ليسوا بالشهداء، فقام أبوبكر، فقال: أنا منهم يا نبي الله؟ فقال: لا، فقام عمر و قال: أنا منهم؟ فقال: لا، ثم وضع رسول الله صلى الله عليه وآله يده على رأس علي بن أبيطالب عليه السلام، فقال: هذا و شيعته». (۴)

یعنی: و روایت کرده انس بن مالک که گفت که: فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله که: «به درستی که خداوند عالم مبعوث و محشور می کند در روز قیامت بندگانی چند را که می درخشد روهای آنها از طرف راست عرش و از طرف [۳۷] چپ عرش، به منزله پیغمبران می باشند و پیغمبر نیستند و به منزله شهیدانند در مقام قرب و شهدا نیستند، پس ابوبکر به طمع خام افتاد و برخاست (۵) و عرض کرد: یا رسول الله صلى الله عليه وآله! آیا من از ایشانم، حضرت فرمودند: نه، پس برخاست خلیفه ثانی عمر و عرض کرد: یا رسول الله صلى الله عليه وآله! آیا من از ایشانم؟ حضرت فرمودند: نه، پس حضرت گذارد دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند: این است و شیعیان او».

ص: ۶۶

-
- ۱-۱ در نسخه: «ابوالفضل»، و آنچه در متن آورده ایم از مصدر می باشد.
 - ۲-۲ جامع الاخبار، ص ۳۵، الفصل السابع عشر. در آخر روایت آمده است: «... المؤمنین بالمال و إن لم تكونا فيهم فأعزب ثم أعزب ثم أعزب».
 - ۳-۳ در نسخه: «ابوالمفضل».
 - ۴-۴ جامع الاخبار، ص ۳۳، الفصل السابع عشر.
 - ۵-۵ در نسخه: «برخواست».

[هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست] نه هر که سر نترشد قلندری داند

و هر که لایق هدایت نباشد، اگر شب و روز در نزد رسول بوده باشد و به کزات و مّرات اعجاز و آیات ملاحظه نماید، کفر و زندقه او زیادتر می شود و اصلاً نور ایمان در او ظاهر نخواهد شد و کلام حق در او مؤثر نمی شود، بلکه اضلال او افزون می شود و باعث اضلال دیگران هم خواهد شد، مثل خلیفه ثانی که هم ضال بود و هم مّضل یکی از شنایع اضلال او با وجود بودن خدمت چنین رسولی همیشه شب و روز این است:

روی البخاری فی مسنده عن عبدالله بن عباس رضی الله عنه قال: «لما اشتد بالنبی مرضه الذی مات فیه، قال ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا لا- تضلّوا بعدی أبدا، قال عمر: إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجع و یقول الهدیان» (۱).

یعنی روایت کرده است محمد بن اسمعیل بخاری که یکی از فحول علماء عامّه است در کتاب مسند خود از عبدالله [بن] عباس که گفت [۳۸] که: «چون اشتداد یافت مرض موت پیغمبر صلی الله علیه و آله، حضرت فرمودند: بیارید برای من دوات و کاغذ تا بنویسم برای شما نوشته ای که دیگر بعد از من هرگز به ضلالت نیفتید، عمر گفت: به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله غالب شده او را مرض موت و وجع، و می گوید هدیان را» یعنی کلماتش از روی شعور و فهم نیست و حال اینکه خداوند در حقش می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۲)» و مردم هم قبول کردند حرف این ضالّ مّضلّ را و انداخت خلق اوّلین و آخرین را به گمراهی ابدی، و آل رسول [را] منزوی ساخت در خانه های خود هم چون علی علیه السلام؛ و شیاطین و جبت و طاغوت به جای پیغمبر صلی الله علیه و آله نشستند و این همه ثمرات حضور رسول و آیات و معجزات و قرآن در حق او به جز افزوده شدن گمراهی دیگر ثمری نداشت تا اینکه به دو سه روز فاصله همین شقی در خانه همین پیغمبر را سوزانید و خورد، خورد تأثیر کرد تا ظهور کلی آن در کربلا شد که

ص: ۶۷

۱- ۱ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی و الطب؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳، مسند عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، باب ترک الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه (با اندکی تغییر در متن روایت).
۲- ۲ سوره مبارکه نجم، آیات ۳ و ۴.

فرزند فاطمه [علیهاالسلام] را کشتند و او را برهنه در خاک، بی دفن و کفن انداختند و آتش بر خیمه های او زدند تا اینکه قناع (۱) اهل بیت او را سوزانیدند.

راوی می گوید: من در گوشه [ای] ایستاده بودم که دیدم دخترکی، چون بیدر منیر و آفتاب عالم گیر از ترس آتش از خیمه بیرون دوید، آتش به گوشه معجر او افتاد و از ترس حالت خاموش [۳۹] کردن آتش را نداشت من با خود گفتم الله، حال دختر پیغمبر می سوزد، اسب انداختم از عقب او که آتش را خاموش کنم، آن دخترک چون مرا در پی خود دید بر روی زمین نشست و گفت: ای شیخ! بر من رحم کن، من پدر ندارم، گفتم: ای دخترک! من به جهت ایذا و اذیت و برهنه کردن تو نیامده ام، بلکه آمده ام آتش از جامه تو دور کنم که نسوزی، دیدم خجلت کشید و از شدت حیا سر خود را به زیر انداخت و گریه شدید گلوی او را گرفت و می خواهد با من حرفی بزند و گریه او را مهلت نمی دهد، گفتم: ای دختر! مطلب خود را بیان کن، فرمود با گریه و زاری: ای شیخ! راه نجف از کدام راهست، گفتم: راه نجف را چه می کنی؟ گفتم: می خواهم بروم نزد جدم علی علیه السلام و شکایت این قوم را به آن حضرت نمایم. آه نمی دانم آصف الدوله دوران کجا بود که دست آن دختر را گرفته به وادی نجف اشرف برد و او را از دست قوم ضلال برهاند، آه وا ویلاه.

[مرثیه در آتش افتاده به اهل حرم]

لمؤلفه:

آتش افتاد از بلا بر معجرش معجرش می سوخت از کین در برش

سر به زیر افکنده گریان زار زار همچو ابری کو ببارد در بهار

گفت با وی مطفی نار حریق کی شده در نار نمرودی غریق

کوثر! باشد بما حاجت بگو گرچه در ما نیست شرم آبرو

لیک می سوزد دلم بر حال تو ای دریغ از بخت [و] از اقبال تو

رحم نبود (۲) ذره [ای] در قلب ما وای بر این حال [۴۰] بر این ضرب ما

ص: ۶۸

گفت آن کودک به صد حال خراب بلکه با صد رنج [و] با چشم پر آب

من ندارم با تو حاجت در جهان غیر این حاجت که می سازم بیان

حاجتم این است ای شیخ خلف! که نمایی تو به من راه نجف

تا روم آنجا شکایت سر کنم داد زین اشرار بد اختر کنم

پیش جدّم مرتضی، زاری کنم اشک بر رخسار خود جاری کنم

گویم ای شیر خدا! فرزند تو قوت جان تو و دل بند تو

بالب تشنه ز دست اشقیاء شد سرش از خنجر اعدا جدا

بر سر نی شد سر او جلوه گر نه به بالینش برادر نه پسر

رفت بر یغما همه اموالمان گشته سوزان از جفا خرگاهمان

دستگیر شامی [و] کوفی شدیم هم اسیر [و] هم ذلیل [و] هم یتیم

قضه کوتاه کن تو آقا از بیان آتش افکندی تو بر جان جهان

خامه تو قلب آصف را شکست گرد حزن اندر دل پاکش نشست

شهریارا آصفا نکته مگیر نکته گیری دور است از طبع امیر

هر که دارد هر چه در طبعش هنر زاید از آن کی طلب سازد بشر

بی هنر دانی که باشد در جهان آنکه بی خدمت، ز حق خواهد جنان

[تفسیر آیه مثل الذین حملوا التوراه]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

شرعت باعانتہ فی تفسیرها [۴۱] علی نہایت الاختصار لأولی الأبصار.

یعنی مثل آنها که بار کرده شده اند به تورات و مأمور شده اند به آموختن تورات و بر دوش کشیدن بار تکلیف آن و عمل به آن، پس برنداشتند بار تورات را و اکتفا به حفظ

ص: ۶۹

کردن و خواندن آن کردند و در آن آنچه بود قبول نکردند و آن اظهار نبوت و خبر به آمدن محمد صلی الله علیه و آله است. مثل آنها مثل درازگوشی است که بر می دارد، کتاب های بزرگ گرانبار را از علوم، و زجر می کشد در حمل آن و نفع و فایده از آن علوم از برای دراز گوش نیست، بد است مثل کسانی که تکذیب کردند به آیت های خدا که دالند بر صحت نبوت سید انبیاء صلی الله علیه و آله، و خداوند راه فلاح و رستگاری را ننماید بر گروه ستمکاران که بر نفس خود ظلم کردند و از طریق حق تجاوز نمودند.

«و بئس کلمه ذمّ كما أنّ نعم کلمه مدح» (۱) ای: مثل الذین کذبوا و هم المکذّبون بآیات الدالّه علی نبوّه محمّد صلی الله علیه و آله و يجوز أن يكون الذین صفه للقوم و المخصوص بالذم محذوفا تقدیره «بئس هذا المثل»، لأنّه سبحانه ذم مثلهم و المراد به ذمّهم.

یعنی و «بئس» کلمه ذم و مذمت است، چنانچه در مقابل آن «نعم» کلمه مدح و خوبیست و زاید بر این گفتگو نمودن مناسب مقام چندان نیست.

به هر حال تطویل کلام در هر مقام محوّل به کنزالعرفان است، بلی قاری قرآن و سایر کتب سماوی از تورات و انجیل و زبور و صحف و غیر اینها؛ و تعلیم و تعلّم آنها وقتی خوبیست که از برای قاری آن و حافظ و حامل آن ثمری داشته باشد و هرگاه بلاثر شد، بعینه مثل درازگوشیست [۴۲] که هزار جلد قرآن بار او کرده و اصلاً نه از جلد خبر دارد و نه از کاغذ و نه از مرگب و نه از سوره و نه از آیه و نه از تفسیر و نه از ترجمه و نه از محکم و نه از متشابه و نه از عام و نه از خاص و نه از ناسخ و نه از منسوخ و نه از تجوید و نه از فصاحت و نه از بلاغت و نه از واجب و نه از حرام و نه از مندوب و نه از مکروه و نه از طریقه صرف و نه از نحو و نه از منطق و نه از معانی و نه از بیان و نه از حکمت و نه از کلام و نه از نجوم و نه از هندسه و نه از رمل و نه از جفر و نه از اسطرلاب و نه از ظاهر و نه از باطن و نه از عرف متشرّعه و نه از عرف عام و نه از مطلق و نه از مقید و نه از شأن نزول و نه از خواص السور (۲) و نه از ثواب و نه از عقاب و نه از اوامر و نه از نواهی و نه از قصص و نه از ترتیب و نه ترتیل و نه نازل و نه از منزول علیه و نه از عربی و نه از عجمی و نه از ترکی، هیچ خبر ندارد، همین قدر می داند که باری بار اوست و زجری در حمل

ص: ۷۰

۱-۱ بنگرید: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۸، ماده «بأس».

۲-۲ نسخه: خواص الصور.

آن دارد.

بلکه بنی آدمی که حامل قرآن و حافظ آن و عالم به احکام آن هست، هزار بار بدتر است از حمار حامل، به علت آنکه تکلیفی از برای حمار نیست اصلا در این بارها، و انسان که مکلف تحمّل این بارها می باشد و قوه ادراک آن را دارد و عمل به آن نمی کند، چونست احوال او، لهذا حاملین تورات و انجیل که در آن آیات واضح بر نبوت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بود، خواندند و دانستند و اغماض و غمض عین نمودند، البته در حق آنها «بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله» نازل می شود.

[چند نکته از کلام تورات در حقایق نبوت محمد صلی الله علیه و آله]

و آیات [۴۳] دالّه بر نبوت آن حضرت در کتب تورات و انجیل و زبور و صحف بر وجه ظهور موجود است و اغلب آنها [را] در کنز العرفان به بسطی کامل ایراد نموده ام و جزئی از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است در تورات:

«ولو قام نار يعود بي اشرائيل كموشى يداعوا ذونای پانیم ناوی مفزرجا مع هنحا کامانی نافتم لخوا اذا نای الو تشماعون ال اشموعیل قول شفیخا هوت برختی اتواهر بینی او توایم اودما و دشیم اشاره نسی ام یولدا و قالوا قم ناوی یبقرب اخهم کامو خاونا تبتی دیاری بنیمو و دبیر لاهم ات کل اشراصو توادر زتیم باد اصوات و هایوشما در شینا ینوخ هکویم او توایم اشمعیل نواید و قیدار و دمئرا موسان اشماع و نادود و ما وحدد و تیمایطور ناقیس و اقداما».

یعنی: و برانگیخته است خدای تعالی پیغمبری از فرزندان یعقوب، مثل موسی می خواند خدای را روبروی شما پیغمبری از میان پسر برادران شما برانگیزانم که بخواند خدای را که از او بشنوند و به دین او عمل کنند، قسم به حق اسمعیل قبول کردم از تو، این عطیه است بر تو ای ابراهیم که بزرگ کنم و برکت دهم نسل او را، از اوست کاملان خلق که او محمّد است، از اوست دوازده امام، و پیغمبری برخیزانم از برادرزاده های ایشان که چون تو بگذارم سخنان خود را به دهن او و بگوید به ایشان که ایمان بیاورید در آنچه بفرمایم شماها را و پراکنده [۴۴] کنم شماها را در ولایت ها و باشید به سرزنش در میان قوم و او از فرزندان اسمعیل است علی و حسن و حسین، عابد، باقر، صادق،

ص: ۷۱

کاظم، رضا، تقی، نقی، حسن، مهدی.

پس با این آیات تورات در نبوت پیغمبر و در ولایت دوازده امام، چگونه یهود منکر بعثت آن حضرت گردیدند و چگونه یهودیان این دین، منکر ولایت و امامت اولاد ایشان که دوازده امامند شدند، پس علم به تورات و آیات آن و حامل شدن این تکالیف را مثل حماری می ماند که حمل کتاب در ظهر او شود، بلکه بدتر.

از کتب آسمانی گذشتیم، طفلی در میان یهود چون از مادر متولد شد، اییاتی چند که صراحت داشت بر بعثت رسول الله و آنچه که از جفای امت او به اولاد او می رسد بر زبان جاری ساخت و در میان ایشان اییاتی آن طفل، مشهور است و چند بیت از آن در این وجیزه ذکر می شود و آن این است:

آیتا ائنا امنا مزعزع بریاتا عابدا هد مداتا بیدین امنا

یعنی: بیایند گروهی و طائفه ای که از جای بکنند و حرکت دهند تمام خلق را کرده شود خرابی ها به دست پسر کنیز، چونکه حضرت از هاجر بود او را به پسر کنیز نسبت داد.

بعالما دنشا و حردین کرشا جبارین حالشا و هلمین قیشا

یعنی: مردی باشد که دور کند دنیا را از خود و براند دنیا را و جباران را راست کند و بشکند. و خوار کند مذهب و روش پادشاهان را.

محمّد کایاً اعایاءا یطمع هو یا ویهی کللیا

یعنی: آن شخص محمّد است چه نیکو مردیست به اصلاح فرو می نشاند دین ها و رسم های پیش را و دین او همه را فرو گیرد.

و عصی مترسا و ناصا و حلّسا و نسا(۱)

یعنی: به سختی بیفتند و به تنگی بیفتند و پاره پاره شوند اشاره به صحرای کربلاست.

تفیصا شعر فاعلی ید سادسنا کصرفا تبرو فانتیا لحر با

یعنی: به خنجر جفا بریده شود بر کنار رودخانه در صحراء، امتحان کرده شود در اوقاتی که زفاف بعضی از آنها در آن وقت باشد.

ص: ۷۲

با وجود این اخبارات و آیات از خدا و طفل یک روزه، در حقیقت رسول صلی الله علیه و آله و اولاد طاهرین او مع هذا باز حمارها، بلکه سگهای اّمّت از اینها چشم پوشیده، بعضی از آنها در کربلا جمع شدند و فرزند این رسول را از دم شمشیر و نیزه، پاره پاره کردند و زفاف بعضی از آنها را بدل به عزا کردند، مثل قاسم نوداماد به روایتی که در آن روز یوم عرس (۱) ایشان بوده باشد؛ آه واویلاه و وارزناه و واحزنه.

[اشعار مؤلف در رثاء قاسم بن الحسن]

لمؤلفه:

بست عقد فاطمه شاه زمن از برای قاسم آن نجل حسن
بهر سور این عروسی شاه دین کرد شوری در سما و در زمین
مهر کابین عروس تشنه کام شد به اذن حضرت خیرالانام
غرقه در خون پاره پاره، جسم چاک اوفتد نه روز قاسم روی خاک
بر سر نیزه سرش گردد بلند پاره گردد جمله اعضا، بند بند
نوعروس از خون او بندد نگار سر برهنه بر شتر گردد سوار
چون به این کابین عقدش بسته شد قلب زهرا از برایش [۴۶] خسته شد
بوسه قاسم داد آن دم دست شاه رفت گریان شاه زاده حجله گاه
شه دو شه زاده سپردی دست هم عالمی زین ماجرا خورده به هم
هر دو شه زاده نشسته بی قرار هر یکی از تشنگی گریان [و] زار
گفت قاسم با عروس دل دو نیم گفت و گو بنما تو با طفل یتیم
کاش بودی زنده باب زار من تا بدیدی حالت افکار من
دست زد تا از رخس گیرد نقاب از سحاب آید برون آن آفتاب
آفتاب از باختر آید برون گوشه ابرو نماید از درون
وی شود از مقدمش فصل بهار سرو رقص آید کنار جویبار

زلف مشکین را کند عنبرشکن تا نیارد کس دگر مشک ختن

ص: ۷۳

۱-۱ بحث عروسی حضرت قاسم در منابع معتبر کمتر مطرح گردیده و بزرگانی چون شهید مطهری در آن تشکیک جدی کرده اند.

نوعروس از شرم همچون آفتاب شد نهان بار دگر، زیر سحاب
گفت قاسم: کی عروس نامدار از چه رخ پوشی بر این افکار(۱) زار
آنچه دارم در جهان مال پدر جمله را دادم به تو بهر نظر
باز کن رخ را که بینم روی تو کرد رویت مشک افشان موی تو
نوعروس خسته داد او را جواب کی شبیه مصطفی و جد [و] باب
من نخواهم هیچ از مال جهان نه ز باغ [و] نه ز راغ(۲) بوستان
گر تو داری لطف ای عالیجناب تشنه ام من تشنه ام یک قطره آب
رفته از بی آبی آب و رنگ من هیچ ناید آب اندر چنگ من
گفت قاسم: از خجالت مرده ام من هم ای ناکام چون تو تشنه ام
شد جگر اندر برم این دم کباب از برای تو ایا علیا جناب
سیدا آقا قلم را سر شکن این قدر [۴۷] آتش به عالم تو مزین
قلب آصف پر نمودی از ملال شرم کن از کردگار ذوالجلال

[تفسیر آیه قل یا ایها الذین هادوا]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»

یعنی: بگو ای محمد صلی الله علیه و آله: ای گروهی که ملت یهود [را] اختیار کرده اید، اگر دعوی می کنید به زعم خود که شما دوست خدایید، دون مردمان دیگر از عرب و عجم ایمان آورنده، پس آرزو کنید از خدا مرگ را اگر هستید شما راست گویان.

[بررسی لغات آیه]

الزعم، قول مشترک بین العلم و الظن فاستعمل الزعم مره مقام الظن و استعمل مره

-
- ۱-۱ آزرده، خسته، مجروح.
- ۲-۲ مرغزار، دامن کوه، صحرا.

مقام العلم؛ و الأولياء جمع وليّ يوليها عند الحاجة و الله وليّ المؤمنين، لأنّه يوليهم النصره عند حاجتهم و المؤمن وليّ الله لهذه العله؛ التمني، الآمال، فهو يتعلق بالماضي و المستقبل.

يعني قول و كلمه «زعم» قوليست مشترك ميانه علم و ظن پس استعمال مي شود گاهي «زعم» در جاي ظن؛ و استعمال مي شود كلمه «زعم»، گاهي در جاي علم. يعني در هر دو مقام مي توان استعمال نمود.

و «اولياء» جمع ولي است كه ياري كرده مي شود نزد حاجت، و خداوند وليّ مؤمن است به علت آنكه ياري مي كند ايشان را نزد حاجات ايشان، و مؤمن هم وليّ خداست به اين علت، كما قال الله: «كُونُوا أَوْصِيَاءَ لِلَّهِ (١)» و لفظ «تمني» آرزوست و آن متعلق است هم به ماضي و هم به استقبال و «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢)». [٤٨]

[ديدگاه اولياء الله درباره مرگ]

و تمام مطلب از لغت و نحو و صرف و اخبار و تفسير، در تفسير كنزالعرفان ذكر شده است و از اسلوب اين كتاب بعض مطالب خارج است و ايراد آن بلا فايده است. بلي، اولياء الله از موت و مرگ خائف نمي باشند، بلكه دنيا از براي آنها زندان است، چنانچه [در] حديث است كه فرمودند: «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر» (٣)، چگونه شخص عاقل دانا خود را در زندان بلا خواهد، بلكه شب و روز در فكر حيله و تزوير و خدعه است كه به هر نوع باشد خود را از زندان نجات دهد.

پس مؤمن كسي است كه هميشه طالب مردن باشد و از موت فرار و گريزي نداشته باشد و طالب خانه و منزل و اهل و عيال و وطن و اصدقا باشد، خانه ما و منزل ما و اهل و عيال و وطن و اصدقا ما بهشت است و ما در زندان بلا و خانه و منزل دنياي فاني و فراشان غضب و زندان بانان و مرزبان، دنيا ساخته ايم و از خانه و وطن حقيقي

ص: ٧٥

١-١ سوره مباركه صف، آيه ١٤.

٢-٢ سوره مباركه يونس، آيه ٦٢.

٣-٣ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٦٣، باب النوادر و هو آخر الأبواب وصيه رسول الله صلى الله عليه و آله لعلى عليه السلام ، حديث ٥٧٦٢.

گنج علم «ما ظَهَرَ مع ما بَطَّن» گفت: از ایمان بود حبّ وطن

این وطن، مصر و عراق [و] شام نیست این وطن، شهریست کان را نام نیست

تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟ یوسفی، یوسف، بیا از چه بُرون

تا عزیز مصر ربّانی شوی وا رهی از جسم [و] روحانی شوی (۱)

این است که خداوند اگر چه خطابش با یهود است و لیکن مفاد آیه عموم دارد، یهود و غیر یهود را، خصوصاً اهل اسلام که می فرماید: «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲). [۴۹]

[اندرز بر توجه به وطن حقیقی]

ای هوشیار همانا که وطن و منزل خود را ندیده ای و فراموش کرده ای، لهذا خو، به غربت و زندان کرده ای و زندان را وطن حساب کرده ای و هر روزه مصیبتی که چقدر خلاق در این زندان از ضیق و تاریکی و در بند و زنجیر و ایذا و اذیت زندانیان به عرصه هلاک افتاده اند و تو هر روزه ذوق و شوق به این زندان زیادتر شده. نظم:

این قدر در شهر تن ماندی اسیر کان وطن یک باره رفتت از ضمیر (۳)

و الاّ چرا باید شخص از وطن مألوف که موت و عقبی باشد، فراموش کند با آن نعم عظیمه و الطاف جسیمه موت مؤمن و بعد از آن، پس اخبار و آثار در مدح و راحت موت و بعد از موت از حَیْز (۴) تقریر و تسطیر بیرون است و ما اندکی از آن در این مختصر ذکر می نمایم.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «إذا رضى الله عن عبد، قال: يا ملك الموت! اذهب إلى فلان فأنتي بروحه (۵) حسبى من عمله، [قد بلوته] فوجدته حيث أحبّ، فينزل ملك الموت و معه خمسمائة من الملائكة، معهم قضبان (۶) الرياحين و أصول الزعفران، كل واحد منهم يشره

ص: ۷۶

۱-۱ شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تاویل قول النبی صلی الله علیه و آله : حب الوطن من الايمان.

۲-۲ سوره مبارکه جمعه، آیه ۶.

۳-۳ شیخ بهایی، نان و حلوا، بخش ۹، فی تاویل قول النبی صلی الله علیه و آله : حب الوطن من الايمان، در نسخه: «رفتد از ظمیر» آمده است.

۴-۴ جای، مکان، کرانه، جهت.

۵-۵ در نسخه: «بروح».

۶-۶ در نسخه: «اغصان».

بیشاره سوی بشاره صاحبه، و يقوم الملائكة صَفَّين لخروج روحه، معهم الريحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه [ثم صرخ] فيقول له جنوده: ما لك يا سيدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطى هذا العبد من الكرامه؟ أين كنتم هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا» (۱).

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: «هرگاه رضا باشد خداوند از بنده ای، فرماید: ای عزرائیل! برو به سوی فلان بنده من و بیار نزد من روح او را، [۵۰] بس است مرا عمل او در دار دنیا، پس یافتم او را آنچنان که می خواستم، پس فرود آید ملک الموت و با او باشد پانصد ملک و با آن ملائکه باشد شاخه های ریحان بهشت و بیخ های زعفران جنت. هر یک از آن ملائکه بشارت دهند محتضر را به بشارتی جداگانه غیر بشارت آن دیگری، و بایستند ملائکه دو صف از برای بیرون آمدن روح مؤمن، و با ایشان باشد ریحان، پس چون نظر کند به سوی ملائکه شیطان، بگذارد دست خود را بر سر خود و فریاد کند؛ لشکرش نزد او جمع آیند و بگویند به او که: چه می شود تو را ای سید و آقای ما، پس می گوید که: نمی بینید که چه داده اند به این بنده از کرامت بزرگ، کجا بودید شما؟ جواب گویند که: ما کوشش و سعی خود را کردیم که او را اغوا کنیم و از این فیوضات باز داریم، نشد».

پس مؤمنی که اول منزل آخرتش که موت باشد به این خوبی باشد، چرا باید از مرگ و موت ابا و انکار داشته باشد و خوشش از موت نیاید، همانا که یا عقل ندارد، یا توشه ندارد، یا وطن را خراب کرده است که روی در وطن ندارد.

وقال الصادق صلی الله علیه و آله : «إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله! لاتجزع فوالذي بعث محمدا صلی الله علیه و آله أنا أبرّ بك (۲) و أشفق عليك من والد رحيم، فافتح عينيك فانظر، فينظر و يرى رسول الله صلی الله علیه و آله و أمير المؤمنين عليه السلام و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام ، فهؤلاء رفقاءك [قال: فيفتح عينه فينظر] فينادي روحه مناد من

ص: ۷۷

۱- ۱ معارج اليقين، فی اصول الدین، ص ۴۸۸، الفصل السادس و الثلاثون و المائة: فی الروح، حدیث ۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۶۱، أبواب الموت، باب سكرات الموت و شدائده، حدیث ۲۹، با اختلاف کمی.
۲- ۲ در نسخه: «منك».

قبل ربّ العزّه، فيقول: يا أيتها النفس المطمئنّه ارجعي إلى ربك و إلى محمّد صلي الله عليه و آله و أهل بيته، راضيه بالولايه، مرضيه بالثواب، فادخلي في عبادي، يعني محمّدا و أهل بيته و ادخلي جنتي فما من شيء أحبّ إليه من خروج روحه و اللحوق بالمنادي».(۱)

يعني فرمود جناب صادق عليه السلام: «هرگاه آمد نزد مؤمن عزرائيل برای قبض روح او، جزع کند بنده مؤمن نزد این حال، پس می گوید به او ملک الموت: ای ولیّ خدا! جزع مکن به حقّ آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد به نبوت، من به تو مهربان تر و مشفق ترم از پدر مهربان، بگشا چشم های خود را و نظر کن، پس نظر کند مؤمن، پس می بیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را، پس می گوید ملک الموت که: اینها رفقاء تواند، پس ندا می کند روح او را منادی از قبل پروردگار و می گوید آن منادی: ای نفس آرام گرفته به ذکر من و فارغ از غیر من، بازگرد به سوی پروردگار خود و به سوی محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین او در حالتی که پسند کننده باشی ولایت اهل بیت را و پسندیده شده ای نزد خدا به اعمال صالحه، پس در او داخل شو، در زمره بندگان شایسته من که محمّد صلی الله علیه و آله باشد و اهل بیت او و در آ در بهشت من با ایشان، پس نیست چیزی نزد آن محتضر بهتر و خوب تر از بیرون رفتن روح او از بدن او و ملحق شدن او به آنکه او را ندا می کند که خدا و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و خود آن حضرت باشد».

پس مؤمن همیشه طالب ملاقات [۵۲] خدا و رسول خدا و آل طاهرین ایشان در اعلا درجات بهشت است، چگونه منکر موت و کاره آن خواهد بود و حال اینکه کراهت ثمری از برای وجود موت ندارد. خواه طالب و خواه کاره، مرگ خواهد آمد، پس کاری بکن که از مرگ نترسی و کاره نباشی، به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در حال جان دادن محتضر در بالای سر ایشان حاضر می شوند و پانصد ملک با شاخه های ریحان به دیدن و بشارت دادن میت می آیند، پس چرا پسر فاطمه، حسین [علیهما السلام] در وقت جان دادن احدی به نزد او نیامد و عوض پانصد ملک سیصد [و] هشتاد هزار کافر با شمشیر و نیزه و خنجر به بالین او حاضر شدند و به عوض ریحان

ص: ۷۸

۱- ۱ الکافی، ج ۳، ص ۱۲۷، باب أن المؤمن لا یکره علی قبض روحه، حدیث ۲، با اختلاف کمی.

و زعفران، تیرهای کفّار و اعادی بود و از خون های بدن طیب و طاهر آن حضرت، رنگ رو و بدن و لباس آن حضرت سرخ شده بود و پر و شاخ درآورده بود، کاش آصف الدوله دوران و آن شهریار زمان در آن زمین بود و آن تیرها و نیزه ها را از آن بدن طیب بر بدن خود می خرید، یا آنکه خون از رخسار آن جناب پاک می کرد، آه واویلاه و واحزنه و وامصیبتاه.

[در مصائب وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام]

لمؤلفه:

آصف از نزد سلیمان دور بود یا که از چشمان او مستور بود

تا سلیمان را ببیند در بلا کرد او یکصد هزار از اشقیا

کرد اهریمن صفت آن بی حیا رأس فرزند نبی از تن جدا

کافری انگشت انگشتر برید دست [۵۳] شه را ظالم دیگر برید

کرد بی دینی به نوک نیزه ها رأس شه را همچو ماهی بر سما

آن سر پر نور گاهی در تنور گرد او افلاکیان گرم نشور

گاه گشته زینت بزم یزید گاه زیر تخت آن کلب عنید

گاه بر لب چوب خضران بوسه گر گاه افتاده سراندر طشت زر

گاه از حسرت نظر بر دختران گاه گریان گشته بهر کودکان

گاه بهر زینب [و] کلثوم زار گشت گریان همچو ابر نوبهار

اشک ریزان گشته آن نور مبین بهر فرزند علیش (۱) عابدین

سید سجّاد در غل، روز و شب همچو نی رنجور گشته از تعب

دست بسته بر شتر بیمار (۲) زار پای در غل بر شتر گشته سوار

گو بیانی تا بگویم گو بیان تا که از آن ماجرا سازم بیان

ص: ۷۹

شاعران به خطا فراوان طرح گردیده است. در صورتی که بیماری حضرت سجاد علیه السلام که به عنایت الهی برای حفظ امام معصوم بوده در یک مقطع زمانی کوتاه بوده است و امام با فضیلتی چون آن بزرگوار با کمالات بی شمار به امام زین العابدین بیمار شایسته نیست.

بشکن ای آقا تو این نیش قلم تو مکن از این نمط دیگر رقم

آصفا منما دگر زار و حزین اشک بارید از دو چشمش بر زمین

داورا ای پادشاه ذوالجلال کن دلش را خالی از رنج [و] ملال

در حیاتش کن فزون عزّ [و] شرف در مماتش کن تو مأوی در نجف

اجر [و] مزدش را بده در واپسین در بهشت عدن در خلد برین

تو بیخشا نجل پاکش از کرم بر شه لب تشنگان، میر حرم

[تفسیر آیه و لا یتمنونه ابدًا]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها إنشاء الله تعالی.

یعنی: [۵۴] و آرزو نکنند یهود مرگ را هرگز به سبب آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال قبیحه و تحریف و تغییر احکام الهیه و عدم اعتقاد به بعضی احکام الله و معتقد بودن و عمل نکردن به آنها از روی فسق و فجور و ظلم و بغی و عدوان و خدا داناست به ستمکاران فرورفته در عناد و طغیان، اگر چه این کلام در حق یهود است و طغیان آنها ولیکن حکایت ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بدی آن نسبت نه به یهود تنهاست در حق مسلم هم ظلم و بغی و عدوان و ستم و جور و تعدی بد است و بلا اشکال، صاحب این صفات ذمیمه داخل ظالمین است به عموم لفظ ظلم.

قال بعض العارفين: قد أبطل الله تعالى قول اليهود في ثلاث أُنهم زعموا أولياء الله فكذبهم بقولهم: «فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱)» و الثانی و افتخروا بأُنهم أهل الكتاب و العرب لا- کتاب لهم فشبّههم الله تعالی بالحمار يحمل أسفارا، و باهوا بالسبت و أنه ليس للمسلمين بمثله فقرر لنا الجمعة (۲).

یعنی: بعضی از اهل عرفان گفته اند که: خداوند باطل کرد قول یهود را در سه جا، به

ص: ۸۰

۱- ۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۹۴.

۲- ۲ بنگرید: تفسیر رازی، ج ۳۰، ص ۸، تفسیر سوره الجمعة، با کمی اختلاف.

درستی که ایشان زعمشان بود که اولیاء الله می باشند، پس خداوند تکذیب ایشان کرد به فرموده خود که فرمود: «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ» إلی آخره، دویم فخر می کردند که ایشان اهل کتابند و عرب را از برای ایشان کتابی نیست، پس خداوند شبیه کرد ایشان را به درازگوشی که بر او بار شود و بارکش اسفار تورات باشد [۵۵] و مباحث می کردند بر خلق دیگر به روز شنبه و نبودن آن روز از برای مسلمین و مثل آن، پس خداوند قرار داد از برای ما روز جمعه را رغما لانیف یهود مردود.

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله : «والذی نفسی بیده لایقولها أحد منهم إلا أغص بریقه»^(۱)، فلولا أنهم عرفوا صدق النبی صلی الله علیه و آله و أنهم لو تمنوا لماتوا من ساعتهم لمتنوا، و لم یتمن أحد منهم، فكان هذا أحد معجزاته [صلی الله علیه و آله]^(۲).

ملخص کلام و مفاد حدیث این است که: «رسول خدا یهودان را فرمود: به حق آن کسی که نفس من به ید قدرت اوست که هیچ کس از شما تمنای مرگ را نکند، الا آنکه مرگ بر او واقع شود»، ایشان هم تمنای مرگ نکردند، پس این آیه از معجزات آن حضرت است که خبر داد ایشان هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد به جهت معرفت ایشان به صدق مقال آن حضرت.

[ظلم و انواع و احکام آن]

و الظلم مشتق من الظلمه و الظالم من یتعدّ حدود الله بدلیل قوله تعالی: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^(۳)» و فی الحدیث: «ألا و أنّ الظلم ثلثه ظلم لا یغفر، و ظلم لا یترک، و ظلم مغفور لا یطلب، فأما الظلم الذی لا یغفر فالشرك بالله تعالی، و أما الظلم الذی یغفر، فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات^(۴) و أما الظلم الذی لا یترک فظلم العباد بعضهم بعضا»^(۵).

ص: ۸۱

۱- ۱ بحار الانوار، ج ۹، ص ۳۲۲، باب ۲، احتجاجه صلی الله علیه و آله علی اليهود فی مسائل شتی، حدیث ۱۵.

۲- ۲ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۰، تفسیر سوره الجمعه.

۳- ۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۲۹.

۴- ۴ در نسخه «من الزلات» به جای «عند بعض الهنات»، آنچه آورده ایم از مصدر می باشد، قابل توجه است که در مجمع البحرین آمده: «و أما الظلم الذی یغفر فظلم العبد نفسه عند بعض الهنات یعنی الصغیره من الزلات».

۵- ۵ بنگرید: نهج البلاغه، ج ۲، ص ۹۵، خطبه ۱۷۶؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۹۵، ماده «ظلم»، با اختلاف کمی.

و ظلم مشتق از ظلمت است و ظالم آن کسی است که تجاوز کند از حدود الله به دلیل آیه کریمه که می فرماید: «وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» یعنی هر کس که تجاوز کرد و بیرون رفت [۵۶] از حدود الله پس این گروه هستند از ظالمین، پس ظلم انواع می باشد، یکی ظلم شرک است، یکی ظلم بر نفس است، یکی دیگر ظلم به غیر است، و حقیر را اعتقاد این است که ظلم به غیر باز آشد از ظلم کفر باشد، به علت آنکه باز ظلم کفر و شرک، ظلم به نفس است و عفو آن راجع به خلاق عالم است با توبه حقیقی و دخول در اسلام، و اما ظلم به غیر اگر چه از اهل اسلام باشد، اعسر از آن ظلم است در عفو و هر یک از این ظلم ها نیز انواع است و انواع هر یک به نحو تفصیل در کتاب کنزالعرفان به بسطی کامل ایراد کرده ام، طالب آن به آن کتاب رجوع کند.

و اما ظلم به غیر یا ظلم بر نفس غیر است چون ضرب و شتم و قتل و جرح و سب و دشنام و غیبت و تهمت و غیر اینها که در مقام خود ذکر کرده ام، و یکی دیگر از انواع ظلم بر غیر، اکل مال غیر است بدون استحقاق شرعی، چه نقدا و چه جنسا و چه از مأكول و چه از غیر مأكول و چه از ملبوس و چه از دواب و غیر اینها و این قسم را مظلومه و حق الناس گویند، و علاج این قسم ظلم با قدرت به جز رد کردن به صاحبش حق او را چاره ای نیست و این رد کردن حق را در شرع «ردّ مظالم» گویند، و چون شخص ردّ مظالم عباد نمود، فارغ البال است در قیامت.

[نگاهی کوتاه به ردّ مظالم عباد]

و عشری از اعشار و یکی از هزار مسئله رد مظالم در این وجیزه در نهایت اختصار ذکر خواهد شد و آن اندک و عشر از اعشار این است: [۵۷]

الأول: وجوب إيصال مال الغير إلى صاحبه و حرمة أكل مال الغير بدون رضائه و الدليل على الأمرين قبح التصرف في مال الغير عقلا و شرعا من دون رضی المالك و كذا عدم جواز حبس حق الغير من دون سبب شرعی، و يدل على ذلك الاجماع المنقول، بل الضرورة من الدين و النصوص الواردة عموما و خصوصا كتابا و سنه، و اما النصوص

الوارده فى الكتاب قوله تعالى: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ (١)» وقوله تعالى أيضا: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوا لَهُمْ أَوْ وَزَنُوا لَهُمْ يُخْسِرُونَ (٢)» وقوله تعالى أيضا: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ (٣)» وقوله تعالى أيضا: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (٤)» وقوله تعالى: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَعْيَابِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ (٥)» وقوله تعالى أيضا: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا (٦)» وغير ذلك من الآيات.

و أما السنه، فكثير جدًا، منها: ما رواه الصدوق باسناده عن معاويه بن وهب قال: «قلت لأبى عبدالله عليه السلام: أنة ذكر لنا أن رجلا من الأنصار مات و عليه ديناران دينا، فلم يصل عليه النبى صلى الله عليه و آله و قال: صلوا على صاحبكم حتى ضمنهما (٧)» عنه بعض قراياته، فقال أبو عبدالله عليه السلام: ذاك الحق (٨)، إلى آخره.

و منها: ما رواه الكلينى عن عبيدالله الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبى عبدالله عليه السلام: إننى لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا، فهل لى من توبه؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدى كل ذى حق [٥٨] حقه» (٩).

و منها: ما رواه عن على بن أبي حمزه عن أبي بصير، قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «من أكل من مال أخيه ظلما و لم يردّه (١٠) إليه أكل جذوه من النار يوم القيامة» (١١).

و منها: فى ثواب ردّ المظلمه، قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «درهم يردّه العبد إلى الخصماء، خير من عباده ألف سنه، و خير له من عتق ألف رقبه من النار و أعطاه الله بكل دائق ثواب نبى، و بكل درهم، مدينه من درّه (١٢) حمراء».

و قال صلى الله عليه و آله: «من ردّ أدنى شىء إلى الخصماء، جعل الله بينه و بين النار سترًا كما بين

ص: ٨٣

١- ١ سورة مباركه نساء، آيه ٢٩.

٢- ٢ سورة مباركه مطففين، آيات ٣١.

٣- ٣ سورة مباركه بقره، آيه ٢٨٣.

٤- ٤ سورة مباركه نساء، آيه ٥٨.

٥- ٥ سورة مباركه توبه، آيه ٢٤.

٦- ٦ سورة مباركه بقره، آيه ٢٧٥.

٧- ٧ در نسخه: «ضمنهما».

٨- ٨ الكافى، ج ٥، ص ٩٣، باب الدين، حديث ٢، با كمى اختلاف.

٩- ٩ همان، ج ٢، ص ٣٣١، باب الظلم، حديث ٣.

١٠- ١٠ در نسخه: «يؤده».

١١- ١١ الكافى، ج ٢، ص ٣٣٣، باب الظلم، حديث ١٥.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من أرضى الخصماء من نفسه، وجبت له الجنة بغير حساب، و يكون في الجنة رفيق إسماعيل بن إبراهيم».

وقال صلى الله عليه وآله: «إن في الجنة مدائن من نور و على المدائن أبواب ذهب مكلّله بالدرّ و الياقوت، و في جوف المدائن قباب من مسك و زعفران، من نظر إلى تلك المدائن يتمنى [أن يكون] له مدينه منها، قالوا: يا نبي الله صلى الله عليه وآله لمن (٢) هذه المدائن؟ قال: للتائبين النادمين [من المؤمنين]، المرضيين الخصماء من أنفسهم، فإن العبد إذا ردّ درهما إلى الخصماء، [أكرمه الله كرامه سبعين شهيدا، فإن درهما يردّه العبد إلى الخصماء]، خير له من صيام النهار و قيام الليل و من ردّ ناداه ملك من تحت العرش: يا عبدالله! استأنف العمل، فقد غفر لك ما تقدّم من ذنبك».

وقال صلى الله عليه وآله: «من مات غير تائب عن المظالم (٣) زفرت جهنم في وجهه ثلاث زفرات، فأولها لا يبقى دمعه إلا جرت على (٤) عينيه و الزفرة الثانية لا يبقى دم إلا خرج من خريه، و الزفرة الثالثة لا يبقى قبح إلا خرج من فمه، فرحم الله من تاب ثم أرضى الخصماء، فمن فعل فأنا (٥) كفيله بالجنة» (٦).

و الزايد من ذلك خارج عن [٥٩] أسلوب الكتاب و الله الموفق بالصواب و اليه المرجع و المآب.

مجمّل از تفصیل این است که اول و جوب ایصال مال غیر است به سوی صاحبش و حرمة اكل مال غیر است بدون رضاء مالک، و دلیل برین دو حکم و دو امر، قبح تصرف در مال غیر است عقلا و شرعا، بدون رضاء مالک و همچنين حبس نمودن مال غیر، بدون سبب شرعی، و دلالت می کند بر آنچه ذکر شد، اجماعا منقوله از علما، بلکه از ضروریات دین می توان شمرد و نصوص بسیار در این باره وارد شده، بعضی به

ص: ٨٤

١-١ در نسخه «اعداد».

٢-٢ در نسخه: «ممن».

٣-٣ در مصدر: «عن المظالم».

٤-٤ در مصدر: «خرجت من»، بدل «جرت علی».

٥-٥ در نسخه: «أنا».

٦-٦ مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ١٠٤ ١٠٥، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها، حدیث ٣؛ بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٢٩٥ ٢٩٦، الباب العاشر: عقاب من أكل أموال الناس ظلما، حدیث ١١ ١٥.

طریق عموم، و بعضی به طریق خصوص، چه در کتاب الله و چه در اخبار و سنن.

و امّا نصوص وارده در کتاب: یکی فرموده خلاق است که می فرماید: «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ (۱)» و هکذا: «وَيُؤْتِي لِلْمُطْفِفِينَ (۲)» إلى آخره، و همچنین «فَمَنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ (۳)» إلى آخره، و همچنین: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ (۴)» إلى آخره، و همچنین «إِنَّ كَثِيرًا (۵)» إلى آخره، و همچنین: «أَحِلَّ لِلَّهِ الْمَيْتَعُ وَ حَرَّمَ الرِّبَا (۶)» و غیر از اینها از آیات باهرات.

و امّا اخبار و آثار زیاد وارد شده، از آن جمله خبر معاویه بن وهب است که گفت: گفتم: «مذکور شد برای ما که به درستی که مردی از انصار فوت شد و بر او و ذمه او بود دو دینار قرض، پس نماز نکرد رسول خدا ۹ بر او، و فرمودند: بروید و بر او نماز کنید تا اینکه ضامن بشوند خویشان او آن دو دینار دین او را؛ فرمودند ابو عبدالله [علیه السلام]: این راست است».

و همچنین روایت کلینی از شیخ نخعی است که گفت: گفتم [۶۰] به ابی عبدالله علیه السلام که: «من حاکم بوده ام از زمان حجاج تا به حال و حکومت از من زایل نشده، آیا از برای من توبه ای هست، گفت که: ساکت شد حضرت، پس دوباره عرض کردم این مطلب را، حضرت فرمودند: نه توبه تو قبول نیست تا آنکه بدهی بر هر ذی حقی حق او را».

و همچنین روایت ابی بصیر است که گفت: شنیدم از اباعبدالله علیه السلام که می فرمودند: «هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم و عدوان و رد نکند به سوی او حق او را، خورده است جدوه [ای] از آتش را روز قیامت». یعنی قطعه از آتش جهنم.

و همچنین در ثواب ردّ مظلّمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: «درهمی که رد کند بنده به سوی خصم خود بهتر است از عبادت هزار سال و بهتر است از برای او از آزاد کردن هزار بنده از آتش، و عطا می کند خداوند به او به عوض هر دانگی (۷) از درهم رد کرده، ثواب یک پیغمبر، و به هر درهمی که پس دهد به سوی ذی حق، خداوند به او شهری عطا کند که از پارچه درّ قرمز باشد».

ص: ۸۵

- ۱-۱ سوره مبارکه نساء، آیه ۲۹.
- ۲-۲ سوره مبارکه مطفین، آیه ۱.
- ۳-۳ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۳.
- ۴-۴ همان، آیه ۶۷.
- ۵-۵ سوره مبارکه توبه، آیه ۲۴.
- ۶-۶ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۷۵.
- ۷-۷ شش یک از درهم را گویند. (فرهنگ عمید و معین).

و باز فرمودند: «کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم عباد را به سوی صاحبش، می گرداند خداوند میانه او و آتش، حجابی که قطر آن به قدر فاصله میانه آسمان و زمین باشد، یعنی پانصد سال، و شمرده می شود این رد کننده مظالم، داخل زمره شهداء».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «هر که راضی کند از خود خصم خود را، واجب می شود از برای او بهشت، بدون حساب و می باشد در بهشت رفیق اسمعیل بن ابراهیم».

و باز فرمودند آن(۱) [۶۱] حضرت صلی الله علیه و آله که: «به درستی که در بهشت شهرهای چند می باشد از نور، و بر در دروازه های آن شهرها، درها می باشد از طلای احمر که مکّلل به جواهر از درّ و یاقوت است و در میان آن شهرها قبه ها می باشد از مشک و زعفران، هر که نظر کند بر این شهرها، آرزو می کند که کاش از برای او بود یکی از این شهرها، عرض کردند اصحاب که یا رسول الله صلی الله علیه و آله از برای کیست این شهرها؟ فرمودند آن حضرت که: این شهرها از برای توبه کنندگان از اکل مال مردم است، و از برای آنهاست که نادم اند از آنچه کرده اند و راضی کرده اند خصم های خود را از خود، پس به درستی که هر گاه بنده رد کند به سوی خصم خود درهمی، بهتر است از برای او از روزه روزها و نماز شب ها، و هر که رد کند مال مردم را به سوی مردم، ندا کند ملکی از زیر عرش الهی که: ای بنده خدا! عمل را از سر گیر که خداوند آمرزید گناهان گذشته تو را».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «کسی که بمیرد بدون توبه از ردّ مظالم، می تابد زفیر جهنّم بر او سه تابش و سه شعله، اول آن زفیرها که بر او می تابد، باقی نمی گذارد در چشم او اشک را مگر آنکه از شدت الم، تمام سرازیر می شود؛ و زبانه دویم که بر او می تابد، باقی نمی گذارد خون در بدن او مگر آنکه، تمام از دو سوراخ بینی او سرازیر می شود؛ و زبانه سیم که بر او می تابد باقی نمی ماند در بدن او قیحی(۲) مگر آنکه تمام از دهن او بیرون می آید مراد چرک ریم و اخلاط بدن است پس فرمودند [۶۲]: خدا پیامرزد کسی را که توبه کند، پس راضی کند خصم های خود را و هر که چنین کند، من ضامن می شوم بهشت را از برای او».

و زاید بر این تطویل کلام خارج از اسلوب کتاب است و خدا توفیق دهنده است به

ص: ۸۶

۱-۱ در نسخه: + «از».

۲-۲ زردآب؛ ریم (چرک) بی آمیزش خون، چرک، پلشت. (دهخدا و معین)

ثواب و به سوی اوست بازگشت همه عباد.

به هر حال صفت ظلم و بغی و عدوان بد صفاتی است، آنچه که بنده در دار دنیا عبادت کند این ظلم چنان آتشی است که همه را می سوزاند، خصوصاً ظلم به غیر، خصوصاً ظلم به اولاد رسول [صلی الله علیه و آله]، خصوصاً ظلم به فرزند بتول، کدام ظلم است در عالم از این ظلم بدتر که کسی سر فرزند فاطمه را با لب تشنه و شکم گرسنه از تن جدا سازد و فرزندان او را در حضور او پاره پاره کند و اموال او را تاراج کنند و فرزندان و زنان او را اسیر کنند و جوانی مثل شاه زاده علی اکبر در برابرش سر از تن جدا کنند.

ای آصف الدوله دوران کاش بودی در کربلا آن وقتی که علی اکبر اراده میدان می نمود، می دیدی که مادر و پدر و عمّه و خواهر و برادر چه می کردند، تا تو هم مثل ابر بهار زار زار گریه می کردی و نمی گذاردی که آن جوان به میدان کارزار برود و خود جان خود را فدای او و پدر او می کردی، آه واویلاه و واحزنانه.

[اشعار مؤلف در سوگ شهادت حضرت علی اکبر]

لمؤلفه:

شد چو اکبر عازم میدان کین اشک ریز آمد سوی سلطان دین

بوسه زد دست پدر او بی حساب کی پدر از دست من شد صبر تاب

رخصتم ده کار بر تو گشته تنگ تا رود اکبر به میدان بهر جنگ [۶۳]

تا به کی بینم غریب ای پدر کن تصوّر که نداری تو پسر

کن تو بابا اکبر خود را فدا تا شود مستمسک روز جزا

این قدر تو مریز اشک گوهرین پر نمودی دامن از درّ ثمین

وقت آنست که ببینی داغ من چون خزان بی برگ بینی باغ من

گر ندیدم عیش کامی در جهان گر نجیدم گل ز بستان زمان

شکر لله اکبرت مسرور شد هر چه می جستم همان مقدر شد

گر بمانم در جهان صد سال بیش بی پدر یک دم نیززد عمر خویش

عاشقم بابا که در خون پر زخم شایقم (۱) بابا که بهرت سر دهم

طالبم کز خون، پدر بندم حنا مایلم کاین سر ز تن گردد جدا

ص: ۸۷

۱-۱ راغب، مشتاق.

نه مرا میلی به سر، نه با تن است قصه من قصه آن که کن است

دور شد بابا، ز دستم رفته تاب رخصتم ده رخصت ای عالی جناب

روی کردند در وطن پیشینیان من عقب افتاده ام بابا امان

دستم از دنیا اگر کوتاه شده خرگهم در عرش خرگه زن زده

قطره ام من سوی عمان می روم ذره ام تا مهر تابان می روم

در عقب بابای من ناله مکن من بلاگردان تو، گریه مکن

سیدا، آقا، جهان آذر زدی آتش اندر هفتمین کشور زدی

آصف الدوله ز آذرهای تو گشته نالان چون تو و هاهای تو

[تفسیر آیه قل ان الموت الذی تقرون منه]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ [٦٤] تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

شرعت بعونه و نصره فی تفسیرها علی نهاییه الاقتصار لأهل العبره و أولى الأبصار.

یعنی بگو ای محمّد صلی الله علیه و آله : به درستی که آن مرگی که از او گریزانید، پس به درستی که آن رسنده است به شما، پس باز می گردید به سوی دانای آشکار و نهان، پس خبر می دهد شما را به آنچه می کنید در دار دنیا از بدی و خبث احوال.

و قال البيضاوي: المعنى: يخافون أن تتمنوه بلسانكم مخافة أن يصيبكم، فتأخذوا بأعمالكم لاحق بكم لا تفوتونه. (١)

یعنی بیضاوی می گوید: معنی آیه این است که: ای یهود! خوف می کنید که تمنا کنید مرگ را به زبان های خود از خوف اینکه مبادا بگیرد شما را، پس شما بگیرید مرگ را به اعمال خود یعنی به اعمال حسنه، یا اینکه شما را اعتقاد این است که فرار از مرگ می کنید و حال اینکه شما رو به مرگ می روید، هر چه از سال و ماه و هفته و روز و ساعت از عمر شما می رود نزدیک به مرگ می شوید.

ص: ۸۸

و قال امیر المؤمنین علیه السلام: «کل امرئ لاق ما یفرّ منه»^(۱) یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «هر کسی می رسد به آنچه از او فرار می کند».

بلی فرار کردن از مرگ بلا-فایده و بلا-ثمر است، عمر انسان سال به سال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز به روز و ساعت به ساعت و دقیقه و دقیقه به نفس می گذرد و شمرده می شود نفس ها تا اینکه موعد سرآید: «فَإِذَا جَاءَ (۲) أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۳)» آن وقت فی الفور مرگ خواهد رسید، خواه فرار کنی و خواه فرار نکنی. نظم:

چرا غم می خوری از بهر مردن؟ [۶۵] که هم غم خورده ای هم خواهی مردن (۴)

عملی بکن که از مرگ نترسی، به جهت آنکه مرگ به کسی کاری نمی کند، هر چه می کند عمل خود شخص می کند، اعمال است که مرگ را بد می کند، مثل اینکه آب نهایت گوارایی را دارد، و لیکن همین که آتش در زیر دیگ بسیار می سوزد، آب گوارنده را سوزنده می کند، مرگ هم بعینه مثل آب گوارنده می باشد و شخص را از مهالک دنیوی خلاص می کند و به راحت ابدی می اندازد، و لیکن آتش اعمال خود شخص این آب گوارنده را زقوم و حمیم و یحوموم و سوزنده می کند؛ نعوذ باللّه من سوء أفعالنا و أعمالنا.

بلکه هرگاه انسان انسان باشد، آب سوزنده را آب حیات می کند از سر آتش بر می دارد و آتش را از زیر آب دور می کند و در هوای خنک می گذارد تا گوارنده شود، نه مثل ماها که آب گوارنده را سوزنده می کنیم و آن وقت از ملاقات آن خوف داریم. نظم:

هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست (۵)

ص: ۱۹

۱- ۱ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۳، خطبه ۱۴۹.

۲- ۲ در نسخه: «إِنَّ»، بدل «فَإِذَا جَاءَ».

۳- ۳ سوره مبارکه اعراف، آیه ۳۴.

۴- ۴ مصرع دوم اینچنین آمده: «مگر آنان که غم خوردن نمردن؟». از اشعار و رباعی هایی است که سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل شده است.

چرا باید بعد از مرگ ما را خبر کنند به آنچه در دار دنیا کرده ایم از زشتی‌ها؟ با آنکه چه قدر شرّ را خلاق عالم از لطف و کرم خود بخشیده باشد و هنوز «فَيَتَّبِعُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» ذکر شود.

و مطلب در این مقام طول دارد، محول به کنز‌العرفان حقیر است ما به بسط کلام و در این وجیزه نهایت اختصار می‌شود به جهت نسوختن دماغ خواننده.

[پرداختن به امور آخرت اصلاح‌کننده امور دنیا نیز هست]

بلی امثال ماها آنچه که کار می‌کنیم از برای دنیا است، مثل اینکه ما را از برای کار دنیای محض خلق کرده باشند، بالمرّه از خیال آخرت بیرون می‌باشیم، این است که از مرگ انکار [۶۶] داریم، از شدت انس در دنیا و حال اینکه هرگاه به امور آخرت هم پردازیم، البته خلاق عالم علاوه به عطا کردن نعم اخروی، نعم دنیوی هم عطا خواهد کرد، چونکه ما زاهد در دنیا نیستیم و کارهای دنیا را هم صورت خواهد داد.

حکى عن بعض الصالحين: أنه سأل عن توبه رجل، فقال: إنى كنت رجلا دهقانا، فاجتمع على أشغال الدنيا فى ليله واحده، كنت أحتاج إلى أن أسقى زرعاً و كنت حملت حنطه إلى الطاحونه، فذهب حمارى، فقلت: إن اشتغلت بطلب الحمار، فأنتى سقى الزرع. و إن اشتغلت بالسقى، ضاع الطحن و الحمار؛ و كان ذلك ليله الجمعة و بين قريتى و الجامع مسافه بعيدة، فقلت: أترك هذه الأمور كلها و أمضى إلى صلاه الجمعة. فمضيت و صليت، فلما انصرفت و مررت بالزرع، فإذا هو قد سقى، فقلت: من سقاه؟ فقيل: إن جارك أراد أن يسقى زرع، فغلبته عيناه من النوم، فدخل الماء زرعك، فلما وافيت باب الدار إذا أنا بالحمار على المعلف، فقلت: من ردّ هذا الحمار؟ قالوا: استأصل عليه الذئب، فلتجأ إلى البيت، فلما دخلت الدار، إذا أنا بالدقيق موضع هناك، فقلت: كيف سبب هذا؟ فقالوا: إن الطحان طحن هذا بالغلط، فلما علم (۱) أنه لك، ردّه إلى منزلك، فقلت: ما أصدق من كان لله، كان الله له و من أصلح لله أمراً أصلح الله له أموره. (۲)

یعنی: و روایت شده است از بعض صالحین از سبب توبه مردی، پس گفت آن مرد

ص: ۹۰

۱-۱ حافظ، غزل شماره ۷۱.

۲-۲ در نسخه: «اعلم».

که: من مردی بودم دهقان و زارع، پس جمع شد از برای [۶۷] من سه کار از کارهای دنیا و یک شب محتاج شدم که زراعت خود را آب دهم و بار کردم بار گندم را که به سوی آسیاب (۱) [بیرم]، پس چون بار را در آسیاب گذاردم حمارم فرار کرد، اگر پی حمار می رفتم، زرع بی آب می ماند و اگر زراعت آب می دادم، آسیاب ضایع می ماند و حمار مفقود می شد و بود این شب هم شب جمعه و میانه قریه ما و مسجد جامع، مسافت بعیده بود، با خود گفتم: همه این کارها را ترک می کنم و می روم به سوی نماز جمعه، پس رفتم و نماز کردم و چون برگشتم، عبورم به مزرعه افتاد، پس دیدم آب خورده است زراعت، گفتم: چه کسی این زراعت را آب داده است؟ گفتند: همسایه باغ تو خواست که زراعت خود را آب دهد، غلبه کرد بر چشم او خواب، پس رفت آب [و] داخل زرع تو شد.

پس چون آمدم به در خانه رسیدم، دیدم حمار بر سر آخر ایستاده، گفتم: چه کسی این دراز گوش را آورد؟ گفتند: گرگ از عقب او انداخت، لابد پناه به خانه صاحب آورد.

پس چون وارد خانه شدم دیدم که بار آرد در کنار خانه گذارده است، پرسیدم سبب آن را، گفتند: آسیابان اشتباه کرده است و این آرد را به خیال آرد دیگری خورد کرده، چو معلومش شده که از تو بوده، خودش برداشته آورده است در خانه، با خود گفتم: چه خوب گفته است آنکه فرموده است: هر که هست از برای خدا، خدا هم هست از برای او، و هر کس که اصلاح کند امری را از امور آخرت از برای خدا، خدا هم اصلاح خواهد کرد امر دنیای او را.

[ترس از مرگ یا ترس از اعمال]

[۶۸] بلی، اجل که رسید چاره ای به جز مردن نیست، اگر کسی اجل او نرسیده باشد و اسباب مرگ از برای او موجود شود؛ البتّه نخواهد مرد و اگر اسباب زندگی از برای کسی موجود باشد و باید بمیرد، البتّه خواهد مرد، پس فرار کردن از موت چه ثمر دارد و چه فایده، اگر باید نمیری نخواهی مرد، اگر چه مرگ را در حضور خود ملاحظه کنی. تا وقت معین معلوم، از مرگ مترس، از اعمال زشت خود بترس. نظم:

ص: ۹۱

مرگ اگر مرد است گو نزد من آتا در آغوش بگیرم تنگ تنگ

من ز او عمری بگیرم جاودان(۱) او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ(۲)

به همین مضمون کلام امیرالمؤمنین علیه السلام وارد گردیده است. و اگر از زود آمدن مرگ می ترسی و از طول کشیدنش خشنودی، پس ترک عبادت مکن و معاصی را مرتکب مباش و صله رحم بنما و نفعت به مردم برسد، تا داخل سلسله ای گردی که خداوند در حق ایشان می فرماید: «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (۳)» هر کس نفعش به مردم می رسد خداوند او را در روی زمین نگاه می دارد، به خلاف آن که نفعش به مردم نرسد، اجلش نزدیک می شود، خصوصاً کسی که ضرر او بر مسلمین وارد آید. او که اجلش اقرب از شخص بلانفع است، و خداوند دوست می دارد بنده ی فیاض را و دشمن می دارد بنده ی لئیم بخیل را.

«الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (۴)» از برای لثام همین آیه بس است و از برای اسخیا و فیاضان و اهل عبادت و زهد و تقوی [۶۹] همین بشارت بس است که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۵)» هیچ مجاهده و جهادی در راه خدا بهتر از بذل مال به قدر قدرت و توانی نیست و خداوند جهاد مال را در آیه شریفه مقدم بر جهاد نفس قرار داده، پس تا عنان اموال در دست توست و به دست دیگری نیفتاده ذخیره ای از برای قیامت خود مهیا کن که بعد از تو کسی به فکر تو نخواهد افتاد. نظم:

ای که دست می رسد کاری بکن(۶) پیش از آن کز(۷) تو نیاید هیچ کار(۸)

برگ عیشی به گور خویش فرست کس نیارد ز پس، تو پیش فرست(۹)

ص: ۹۲

۱-۱ در مصدر: «من از او جانی برم بی رنگ و بو».

۲-۲ مولوی، دیوان شمس، غزلیات، شماره ۱۳۲۶.

۳-۳ سوره مبارکه رعد، آیه ۱۷.

۴-۴ سوره مبارکه توبه، آیه ۳۴.

۵-۵ سوره مبارکه کهف، آیه ۱۰ و ۱۱.

۶-۶ در نسخه: «ای که تا دستد رسد کاری بکن».

۷-۷ در نسخه: کاز.

۸-۸ سعدی، مواعظ، قصیده شماره ۲۸، در مدح امیر انکیانو.

۹-۹ سعدی، گلستان، دیباچه.

به هر حال اگر مرگ موعود نرسیده کس نخواهد مرد و اگر رسیده و حتم شده و اجل معلق نیست، چاره پذیر نیست به جز تن به مرگ دادن؛ و در این باب دو حکایت ذکر می شود از حکایت مرگ و نجات از آن از برای عبرت اهل بصر.

قال السيد الجزائري في كتاب أنواره(۱): إن رجلا عالما من علماء تستر و كان صاحبنا و كان بيته على جوف الشط، فكان ليله من الليالي قدّموا إليه طعاما فجلس هو و أهله و أولاده ليأكلون، فاتفق أنهم نسوا احضار الملح، فقال لزوجته، احضري الملح، فقامت و مضت فابطاءت؛ فتبعها الولد فابطاء و قامت البنت و تبعتهم الجارية و هم يريدون الإتيان بالملح من الحجره الأخرى [۷۰] فتعجب ذلك العالم و خرج في أثرهم فلما وضع رجله خارج العتبه(۲) انهلت تلك الحجره في الماء مع ما فيها و كان بين البيت و الماء يقرب من طول المناره فسلموا كلهم بحمد الله تعالى و في هذا التاريخ بعضهم موجود في الشيراز.

یعنی: سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار النعمانیة خود نقل کرده است که: مرد عالمی از علماء تستر بود و او صاحب ما بود و خانه او در کنار شط واقع شده بود، شبی از شبها از برای او طعام آوردند، پس او و اهل و عیال او نشستند از برای غذا خوردن، اتفاقا نمک را فراموش نموده بودند که حاضر کنند در سفره، پس آن مرد عالم گفت به زوجه خود: نمک حاضر کن، پس زن برخاست(۳) و رفت که نمک حاضر کند، طول کشید آمدن او، پس از عقب او رفت پسر او، او هم طول داد آمدن را، پس دختر از عقب او رفت او هم طول داد، پس کنیز از عقب آنها رفت و همه رفتند در حجره عقبی که نمک بیاورند و طول کشید آمدن آنها، پس آن عالم تعجب کرد از نیامدن آنها، خود عالم هم از پی آنها رفت و چون از حجره پا را بیرون گذارد، فی الفور حجره با آنچه در او بود خراب شد و ریخت در آب شط، و طول حجره و آب و فاصله آنها به قدر یک مناره بلند بود، پس همه آنها سالم ماندند بحمدالله تعالی.

ص: ۹۳

۱- ۱ انوار النعمانیة فی معرفه النشأ الانسانیة، این کتاب جدیداً چاپ نشده، فقط چند مرتبه چاپ سنگی شده است و نسخه های خطی متعددی از آن در کتابخانه ها موجود می باشد.

۲- ۲ آستانه در.

۳- ۳ در نسخه: «برخواست».

و من عجائب الأمور أنّ جماعه من اللصوص، دخلوا دار رجل بالليل ليسرقوه، فلما دخلوا الدار رأوا أنّ لذلك الرجل ولد رضيع مشدود في المهد، فقالوا: نخاف أن يبكي و يستيقظ أمه و أبوه من بكائه، فأخذوا ذلك الولد من المهد و أخرجوه من الدار و وضعوه خارج الحوش و شرعوا في نقل أثاث البيت و وضعوه في الحوش، فلما فرغوا من نقل الأثاث، رجعوا إلى داخل البيت لعلّه أن يكون قد بقي شيء، فلما دخلوا، استيقظت المرثه فطلبت ولدها، فلم تره، فقالت لزوجها: أين المهد؟ فخرجا إلى الحوش يطلبون الولد، فلما خرجوا من البيت، قد وقع سقفه و جدرانها فراوا(1) الولد في المهد مع جميع أثاث البيت، فلما أصبحوا الصباح حفروا التراب فإذا اللصوص أموات تحت التراب، فانظر إلى هذا التقدير العزيز الحكيم.

يعنى: از امور عجيبه روزگار اين است كه جماعتى از دزدان در شب داخل خانه مردى شدند به جهت دزدى، پس چون داخل خانه شدند،ديدند كه اين صاحبخانه طفلى دارد شيرخوار و در گهواره گذارده، گفتند دزدان كه: مى ترسيم اين طفل گريه كند و از گريه او پدر و مادر او بيدار شوند، پس گرفتند آن طفل را از گهواره و از خانه او را بيرون بردند و گذاردند او را بيرون سراء، پس شروع كردند به بيرون بردن اسباب خانه از خانه و حجره و گذاردند آنها را در ميان سراى، چون فارغ شدند از بيرون بردن اسباب، برگشتند دوباره داخل حجره شدند كه شايد چيز ديگر مانده باشد، چون داخل اطاق شدند، [72] زن از خواب بيدار شد و طفل خود را طلبيد او را نيافت، پس گفت به شوهر خود كه: چه شده طفل در مهد و مهد، پس زن و شوهر هر دو از حجره بيرون آمدند در صحن خانه كه طفل خود را بيابند، چون خارج از بيت شدند طاق خانه و ديوارها به يك دفعه بر روى هم خراب شد، پسديدند طفل را با مهد و اسباب خانه در صحن سراى، پس چون صبح شد، خاكها را عقب ريختند ديدند كه دزدان هلاك شده اند در زير خاك و خداوند طفل را با گهواره و اثاث البيت حفظ نموده به اعانت و يارى دزدان و دزدان را هلاك نموده، پس نظر عبرت بنما به آنچه خداوند عزيز قادر مى كند.

پس مرگ، هر كسى را خواهد گرفت، خواه صالح و خواه طالح، چنانچه خداوند به

رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۱)» پس چه فراری از مرگ می توان کرد که هر جا بروی به دست او گرفتاری «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (۲)» کیست که مرگ را نچشد.

چنانچه جناب سید الشهداء علیه السلام به اصرار برادر با جان برابر خود، محمد حنفیه تفرأ از قرآن زدند در رفتن به کربلا یا ماندن در مدینه، این آیه آمد که: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی: هر نفسی می چشد مرگ را، این بود که آن حضرت فرمودند: محمل ها را بر شترها بستند و عازم کربلا از راه مکه معظمه شدند.

راوی می گوید که: من وارد مدینه شدم دیدم زن و مرد مدینه همه عزادار و گریان و نالان روی به کوچه بنی هاشم [۷۳] می روند، پرسیدم: چه خبر است در مدینه که مردم تمام عزادارند؟

شخصی گفت که: ای مرد! امروز حسین بن علی علیه السلام از مدینه با اهل و عیال می روند و مردم به این جهت عزادارند، می گوید: من هم رفتم در کوچه بنی هاشم دیدم که خلق همه عزادار، نالان و گریان ایستاده اند که ناگاه دیدم از خانه حسین جوانی بیرون آمد، عمّامه پیغمبر بر سر او دو گیسوی مجعد (۳) مسلسل در اطراف سر او، صورت به عینه، صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله، پرسیدم: این جوان کیست که این قدر شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد و مردم از دیدن او به ناله و فغان آمدند؟ گفتند: این هجده ساله حسین علیه السلام علی اکبر است؛ آه واویلاه و واسفاه.

[در توصیف امام حسین و همراهان بنی هاشمی]

لمؤلفه:

دیدم آمد ماه بیرون از حجاب یا که ظاهر شد به عالم آفتاب

نوخطی دیدم کلّاله (۴) گرد دوش مه عذاری کرده یغما عقل [و] هوش

ابروانش طعنه می زد بر هلال در جبینش نور حی ذوالجلال

ص: ۹۵

۱- ۱ سوره مبارکه زمر، آیه ۳۰.

۲- ۲ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۸۵ و سوره مبارکه انبیاء، آیه ۳۵ و سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۵۷.

۳- ۳ موی ناصاف (فرهنگ معین).

۴- ۴ موی پیچیده و ناصاف، همان مجعد (دهخدا).

در تکلم گویا پیغمبر است هر که دیدی گفت: شبه حیدر است

کوچه و بازار، شهر [و] کوه ها گشته روشن زان جمال با صفا

گفتم آیا کیست این رشک ملک؟ ماه است این یا آفتابست بر فلک؟

احمد است این یا که جبریل امین ملک است یا خازن خلد برین

یوسف است از مصر کنعان آمده جان است این، کز نزد جانان آمده

گیسویست یا نافه مشک ختن (۱) نافه او مشک تبت را شکن

نزد ماه عارضش گشته [۷۴] خجل جمله خوبان از خطا و از چکل (۲)

جمله مبهوت از جمالش حوریان حرز خوان بر وی تمام قدسیان

سیر کن در گرد آن قدسی سرشت هم ملایک هم همه اهل بهشت

گفتم: آیا کیست ای اهل نظر این مه رخشنده در شکل بشر؟

گفت شخصی: کین شبیه مصطفی است نسل پاک فاطمه ز آل عباس

اکبر است این قرّه العین حسین نیست کس در حسن وی در نشأتین

از عقب دیدم جوانی گلعداز گرد سر، افکنده موی تابدار

آمد از خانه برون با کَرّ و فرّ عارض وی طعنه زن بر ماه بدر

گفتم: آیا کیست این رشک پری اینکه بر خورشید دارد سروری؟

دیگری گفت: این نهال نو چمن نام وی قاسم بود سبط حسن

دیگری آمد برون چون نخل طور پای تا سر قامت وی غرق (۳) نور

عارضش بر نور، چون قرص قمر شه سواری با وقار و کَرّ [و] فرّ

از رخس پیدا اساس سروری کَرّ و فرّش کَرّ و فرّ حیدری

گوشه ابروش خال هاشمی دست [و] بازو دست [و] بازوی علی

گفتم: آیا کیست این خسرو اساس از ملک یا از پریست این یا ز ناس؟

گفت شخصی: کین مه بدر جلی نام وی عباس فرزند علی

بعد از آن دیدم که شاهی تاجدار یا رسولی یا نبی نامدار

آمد از خانه برون آن شهریار با جلال [و] شوکت [و] با اقتدار

ص: ۹۶

۱-۱ در نسخه: «خطن».

۲-۲ گِل و لای (دهخدا)، آلودگی.

۳-۳ در نسخه: غرقه.

صد چو آدم صد چو نوحی چاکرش موسی [و] عیسی، تو گفتی خادمش

خادم و دربان وی الیاس [و] لوط در سرایش [۷۵] قدسیان کرده هبوط

پادشاهان خادم درگاه وی نه فلک یک قبه از خرگاه وی

از مکان تا لامکان زیر نگین مالک الملک همه روی زمین

افسر قدرش به خالق متصل ذاتش از هر عیب [و] نقصی منفصل

در وجودش عقل حیران چون خدا در عدم او صاحب ملک لواء

پست ترین منزل گهش عرش برین کس چو وی نه ز اولین [و] آخرین

گفتم: آیا کیست این سرّ خدا کیست این بی مثل در جمع شما؟

گفت شخصی: علت ایجاد است این علت معلول را بنیاد است این

نطق ما در وصف او ابکم (۱) بود خالقش بر خلقتش اعلم بود

لیک دانیم اوست شاه عالمین سبط زهرا، نسل پیغمبر، حسین

آصفا معذور دارم از رقم برد از دستم عنان خود قلم

سیدا آقا قلم داری نما خود نگه داری نما زین گفته ها

[تفسیر آیه یا ایها الذین آمنوا اذا نودى للصلاه]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»

شرعت بعون الله و إرادته فى تفسيرها على نهايه الاقتصار و الاختصار و الله المعين لأولى الأبصار.

يعنى: اى گروهى كه ايمان به خدا و رسول او به روز جزا و معاد آورده ايد و قبول داريد احكام شريعت مصطفوى را، چون

ندا داده شويد براى نماز در روز جمعه، پس بشتابيد به سوى ذكر خدا كه نماز [۷۶] جمعه باشد، و بگذاريد و ترك كنيد

خرید

و فروش^(۱) و سایر عقود و نقل و انتقال باشد و ترک بیع و شرا بهتر است از برای شما از معامله دنیوی، اگر هستید دانا به منافع و مضارّ خود.

و النداء: الصوت الرفیع و قد یعبّر به عن الأذان فی الشرع.

و الصلاة فی اللغة: الدعاء و فی عرف المتشرّعه: الأركان المخصوصه و یرید بها الصلاة المفروضه.

و الذکر فی هذه الآیه یشتمل الصلاة و القرآن لقوله تعالی: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^(۲)» و المراد بالبیع إعطاء الثمن و أخذ المثل من بأی الأقسام و الشراء من لوازم البیع، لأنّ أحدهما مربوط بالآخر.

یعنی «نداء»: صوت بلند است و به تحقیق که تعبیر می شود به نداء از اذان نماز در لسان شرع.

و «نماز» در لغت: دعاست و در عرف متشرّعه: ارکان مخصوصه است و مراد از آن نماز فریضه است.

و مراد از «ذکر» در این آیه شمول دارد، هم نماز و هم قرآن را و صریح است در نماز، چون نماز قرآن هم دارد به علت آنکه خداوند می فرماید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» یعنی: برپا بدار نماز را برای یاد کردن من.

و مراد به بیع دادن ثمن و گرفتن مثل من است به هر نحو که بوده باشد و شراء از لوازم بیع است، به علت آنکه هر یک از بیع و شراء مربوط به یکدیگراند و از لوازم هم می باشند، بیع بی شراء ممکن نیست و شراء بی بیع هم نمی شود.

پس از آیه شریفه ظاهر می شود دو چیز یکی: وجوب نماز جمعه و یکی: حرمت بیع و شراء در آن حین، [۷۷] به علت آنکه ظاهر امر در وجوب است و ظاهر نهی در حرمت.

[اهمیت نماز جمعه در روایات]

و وجوبه ثابتة بالنص و الاجماع، كما قال الله تعالی: «فَاسْتَمِعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ» و الأمر للوجوب و النهی للتحريم و إنّما یجب السعی و یحرم البیع لأجل الواجب.

ص: ۹۸

۱-۱ در نسخه: فروخت.

۲-۲ سوره مبارکه طه، آیه ۱۴.

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله في خطبته: «إعلموا أنّ الله قد افترض عليكم الجمعة في مقامى هذا، فى يومى هذا، فى شهرى هذا، من عامى هذا، فمن تركها فى حياتى، أو بعد موتى و له إمام عادل استخفافا بها أو جحودا لها، فلا جمع الله له شمله ولا -بارك له فى أمره، ألا- ولا -صلاه له، ألا ولا زكوه له، ألا ولا حجّ له، ألا ولا صوم له، ألا ولا بركه له حتى يتوب، فإن تاب، تاب الله عليه».(١)

وقال أمير المؤمنين عليه السلام فى خطبته: «والجمعه واجب على كل مؤمن، إلا على الصبى و المريض و المجنون و الشيخ الكبير و الأعمى و المسافر و المرأة و العبد الملوک و من كان على رأس فرسخين».(٢)

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الجمعه واجب على كل مسلم، إلا أربعة: عبد مملوك أو امرأه أو صبى أو مريض».(٣)

و تفصيل المطلب المذكور فى كتابى الكبير المسمى بكنز العرفان و تطويل الكلام فى هذا الكتاب خارج عن أسلوب الكتاب.

[آداب، سنن و اعمال شب و روز جمعه]

به هر حال آداب و سنن و فضایل و اعمال شب و روز جمعه بسیار است از واجب و ندب، و اغلب و اکثر آن در کتاب کنز العرفان و مجمع الحجج ایراد نموده ام و در این وجیزه به ذکر قلیلی از آن اکتفا می شود.

فعليک يا آصف بالسنن الوارده فى يوم الجمعة و ليلته، منها: إتيان النساء و غسل الرأس و اللحيه [٧٨] بالخطمى و أخذ الشارب و تقليم الأظفار و تغيير الثياب و استعمال الطيب و الغسل و كثره الصلاه على محمد صلى الله عليه و آله و آله و قرائه القرآن، سيما سورة الجمعة و الأدعيه الوارده فيه و النوافل و غير ذلك، فإذا اطلع الفجر من يوم الجمعة، فخذ يا آصف سلمك الله تعالى شيئاً من شاربك و أقلم أظفارك و اغتسل.

ص: ٩٩

١-١ نهايه الإحكام، ج ٢، ص ٩، الفصل الأول: شرائط صلاه الجمعة.

٢-٢ من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤٣١، باب وجوب الجمعة و فضلها، حديث ١٢٦٣.

٣-٣ وسائل الشيعه، ج ٧، ص ٣٠١، باب وجوبها على مكلف إلا الهرم و المسافر و العبد و المرأة، حديث ٢٣ و ٢٤.

فقال الباقر عليه السلام: «من أخذ شيئا من شاربته و أظفاره في كل يوم جمعه (۱) و قال حين يأخذ: بسم الله و بالله و على سنه محمّد و آل محمد صلى الله عليه و آله ؛ لم تسقط منه قلامه و لا جزاه إلا كتب له بها عتق نسمة و لم يمرض إلا مرضه الذي يموت فيه». (۲)

یعنی: پس بر تو باد ای آصف دوران! به سنت های وارده در روز جمعه و شب آن، از آن جمله سنن مواقعت با زنان است، خواه دائمی و خواه متعه، و شستن سر و ریش به خطمی، و گرفتن شارب و چیدن ناخن ها، و پوشیدن لباس پاکیزه مشروعه، و استعمال نمودن عطریات، و غسل روز جمعه، و بسیار فرستادن صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او، و قرائت قرآن خصوصا سوره جمعه و ادعیه وارده در روز جمعه، و نمازهای نافله، و غیر از اینها، پس چون طالع شود فجر روز جمعه، بگیر ای آصف دوران! چیزی از شارب های خود، و بگیر ناخن های خود را از دست و پا در هر روز جمعه، و بفرما در حین گرفتن ناخن و شارب این دعا را: «بسم الله و بالله و على سنّه محمد صلى الله عليه و آله».

به درستی که جناب باقر علیه السلام فرمودند که: «هر که در وقت شارب زدن و ناخن چیدن این دعا را بخواند، نمی افتد [۷۹] از شارب و ناخن او چیزی بر زمین، إلا آنکه نوشته می شود به هر یک از آن، ثواب یک بنده آزاد کردن و نمی میرد در آن هفته، و ناخوش و مریض نمی شود، إلا به مرض موت حتمی».

پس بیست عدد ناخن دست و پا می شود و در گرفتن آن ثواب بیست بنده آزاد کردن به او داده می شود و هم چنین به هر عدد مویی که از شارب گرفته شود، ثواب یک بنده آزاد کردن به شخص عطا کرده می شود.

و منها إتيان النساء في يوم الجمعة، قال رسول الله صلى الله عليه و آله : «من جامعها يوم الجمعة بعد العصر فقضى بينكما ولد، فإنه يكون معروفا مشهورا عالما». (۳)

و أما غسل الرأس و اللحية بالخطمی، روی ابن بکیر عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «غسل الرأس بالخطمی في كل جمعه أمان من البرص و الجنون». (۴)

ص: ۱۰۰

۱-۱ در مصدر: «أظفاره و شاربته كل جمعه»، بدل «شاربه و أظفاره في كل يوم جمعه».

۲-۲ الكافي، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حديث ۹، با اختلاف کمی.

۳-۳ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۴، باب ما أوصى النبي صلى الله عليه و آله عليا عليه السلام في آداب النكاح، حديث ۴۸۹۹.

و أما تَقْلَمُ الأظفار و قصَّ الشارب عن محمد بن طلحه، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «تقليم الأظفار و قصَّ الشارب و غسل الرأس بالخطمي كل جمعه ينفي الفقر و يزيد في الرزق».(۱)

و قال أيضا عليه السلام: «من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره و غسل رأسه بالخطمي يوم الجمعة كان كمن أعتق نسمة».(۲)

و أما تغيير اللباس و الغسل و الطيب، روى الصدوق رحمه الله، عن زراره قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنّه و شمّ الطيب و لبس صالح ثيابك».(۳)

و في الخصال قال: «كان رسول الله صلى الله عليه و آله إذا كان يوم الجمعة و لم يكن عنده طيب، دعا ببعض خُمُرِ نسائه قبلها في الماء»(۴) ثم وضعها على وجهه».(۵)

يعني: یکی از سنن روز جمعه مجامعت با زنان است، فرمودند رسول خدا صلى الله عليه و آله: «کسی که مجامعت کند با زنان [۸۰] روز جمعه بعد از نماز عصر، اگر خداوند فرزندی روزی او کند، پس به درستی که می باشد او مشهور و معروف و عالم ربّانی».

و اما شستن سر و ریش به خطمی، روایت می کند ابن بکیر از ابی عبد الله عليه السلام که فرمودند: «شستن سر به خطمی روز جمعه، امان است از برص و جنون».

و اما گرفتن ناخن و زدن شارب، روایت است از محمد بن طلحه که گفت: فرمود جناب ابو عبد الله عليه السلام که: «گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر به خطمی هر روز جمعه، می برد فقر را و زیاد می کند روزی را».

و فرمودند باز آن حضرت: «کسی که بزند شارب خود را و بگیرد ناخن خود را و بشوید سر را به خطمی هر روز جمعه»(۶)، مثل کسی می ماند که بنده در راه خدا آزاد کرده باشد».

و اما تغییر لباس و غسل و استعمال طیب در روز جمعه، روایت می کند شیخ

ص: ۱۰۱

۱-۱ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین يوم الجمعة، حدیث ۱۰.

۲-۲ همان، ج ۶، ص ۴۹۱، باب قص الأظفار، حدیث ۱۰.

۳-۳ همان، ج ۳، ص ۴۱۸، باب التزین يوم الجمعة، حدیث ۶.

۴-۴ در کتب روایی شیخ صدوق یافت نشد، بنگرید: الکافی، ص ۴۱۷، باب التزین يوم الجمعة، حدیث ۴.

۵-۵ در مصدر: «بالماء»، بدل «فی الماء».

۶-۶ در خصال یافت نشد، بنگرید: الکافی، ج ۶، ص ۵۱۱، باب الطیب، حدیث ۱۰.

صدوق رحمه الله از زراره که گفت: فرمود ابو عبدالله عليه السلام که: «ترک مکن غسل روز جمعه را، به درستی که آن سنت است و همچنین بوی خوش را و لباس خوب را».

و می گوید صدوق رحمه الله در کتاب خصال خود که: «می شد روز جمعه [ای] و نبود از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله عطری، می طلبیدند بعضی خمر زنان خود را یعنی مقنعه های سر ایشان را که همیشه آلوده به عطر بود و آب به آن می رسانیدند، پس آن مقنعه تر شده از آب را که معطر بود بر صورت مبارک خود می مالیدند».

[ثواب صلوات در شب و روز جمعه]

و اما بسیار فرستادن صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله و آل او [علیهم السلام] و ثواب آن، روی عن عبدالله بن سنان، قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: «إذا كان عشية الخميس و ليله الجمعة نزلت ملائكة من السماء [۸۱] و معها أقلام الذهب و صحف الفضة لا يكتبون عشية الخميس و ليله الجمعة و يوم الجمعة إلى أن تغيب الشمس إلا الصلاة على النبي صلی الله علیه و آله و آله [علیهم السلام]». (۱)

و روی الصدوق فی ثواب الأعمال، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من صَلَّى عَلَيَّ يوم الجمعة مائة صلاة، قضی الله له ستين حجة من حوائج الدنيا و الآخرة منها ثلاثون حجة للدنيا و ثلاثون حجة للآخرة». (۲)

و روی مفضل عن أبي جعفر عليه السلام قال: «ما من شيء يعبد الله به يوم الجمعة، أحب إلى الله من الصلاة على محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد [علیهم السلام]». (۳)

یعنی: روایت شده از عبدالله سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله عليه السلام: «هرگاه بشود شب پنجشنبه و شب جمعه، نازل می شوند ملائکه از آسمان و با آنها است قلم های طلا و صفحه های نقره، نمی نویسند شب پنجشنبه و شب جمعه و روز جمعه تا غروب آفتاب مگر صلوات بر رسول صلی الله علیه و آله و آل او [علیهم السلام]».

و روایت کرده شیخ صدوق ابن بابویه قمی رحمه الله در کتاب ثواب الاعمال خود از جناب ابی الحسن الرضا عليه السلام که فرمودند: «فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که صلوات بفرستد بر

ص: ۱۰۲

۱- ۱ الخصال، ص ۳۹۳، باب السبعة، حدیث ۹۵.

۲- ۲ ثواب الأعمال، ص ۱۵۶، ثواب من صَلَّى على النبي صلی الله علیه و آله يوم الجمعة، با اختلاف کمی.

۳- ۳ الکافی، ج ۳، ص ۴۲۹، باب نوادر الجمعة، حدیث ۳.

من روز جمعه صد صلوات، خداوند برمی آورد شصت حاجت او را از حوائج دنیا و آخرت، از آن جمله سی حاجت از برای دنیای او و سی حاجت از برای آخرت او».

و روایت می کند مفضل از ابی جعفر علیه السلام که فرمودند: «نیست چیزی که عبادت کرده شود خداوند به آن در روز جمعه که بهتر و محبوب تر باشد نزد خداوند عالم از صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله [۸۲] و آل محمد [علیهم السلام]».

و قال أبو جعفر علیه السلام: «إِذَا صَلَّيْتَ الْعَصْرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقُلْ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، قَالَ: مَنْ قَالَهَا فِي دُبْرِ الْعَصْرِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ الْفِ حَسَنَةٍ وَ مَحَى عَنْهُ مِائَةَ الْفِ سَيِّئَةٍ وَ قَضَى لَهُ مِائَةَ الْفِ حَاجَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةَ الْفِ دَرَجَةً».(۱)

یعنی فرمود ابو جعفر علیه السلام: «هر گاه کردی نماز عصر روز جمعه را، پس بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، فرمودند: کسی که بگوید این صلوات را در عقب نماز عصر، بنویسد خداوند عالم برای او صد هزار حسنه و محو کند از برای او صد هزار گناه و برآورد از برای او صد هزار حاجت و بلند کند از برای او صد هزار درجه در بهشت عنبر سرشت».

و در روایت دیگر وارد شده است که: «از برای خواننده این صلوات است ثواب عبادت ثقلین».(۲)

[ثواب قرائت قرآن در روز جمعه]

و أمّا ثواب قرائته القرآن في يوم الجمعة، سيما سورته، عن النبي صلى الله عليه و آله قال: «من قرء سورة الجمعة اعطى عشر حسنات بعدد من أتى الجمعة و بعدد من لم يأتها في أمصار

ص: ۱۰۳

۱-۱ تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۱۹، باب العمل في ليلة الجمعة و يومها، حديث ۶۸، با کمی اختلاف.

۲-۲ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۰۰، باب ما يستحب أن یقرأ و یقال عقب الجمعة و العصر، حدیث ۷.

و عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «من الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعه أن يقرأ في ليله [۸۳] الجمعة بالجمعه و سَبِّح اسم ربك [الأعلى]؛ و في صلاه الظهر بالجمعه و المنافقين، فإذا فعل [ذلك] فكأنما يعمل [ك] عمل رسول الله صلى الله عليه و آله و كان ثوابه و جزاؤه على الله الجَنَّة». (۲)

یعنی: و اَمَّا ثواب قرائت قرآن در روز جمعه خصوصا سوره جمعه از رسول خدا صلى الله عليه و آله مرویست که فرمودند: «کسی که بخواند سوره جمعه را عطا می کند خداوند به او ده حسنه به عدد هر که به نماز جمعه حاضر شده و به عدد هر که به نماز جمعه هم حاضر نشده در بلاد مسلمین».

و از جناب ابی عبد الله عليه السلام مرویست که فرمودند که: «از جمله واجبات بر هر مؤمن است هر گاه بوده باشد از جمله شیعیان ما که بخواند در شب جمعه سوره جمعه را و سوره «سَبِّح اسم ربك» را، و در نماز ظهر بخواند سوره جمعه و منافقین را، پس هر گاه چنین کرد، مثل آن است که عمل رسول الله صلى الله عليه و آله کرده باشد و هست ثواب او و جزاء او بر خداوند عالم بهشت».

[فضیلت روز جمعه بر روزهای هفته]

و أما فضل يوم الجمعة على سائر أيام الأسبوع روى محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن الرضا عليه السلام قال: «قلت له: بلغنى أنّ يوم الجمعة أقصر الأيام؟، قال كذلك هو، قلت: جعلت فداك كيف ذلك؟ قال: إنّ الله تعالى يجمع أرواح المشركين تحت عين الشمس، فإذا ركعت الشمس عذب الله أرواح المشركين بركود الشمس ساعه، فإذا كان يوم الجمعة لا يكون للشمس ركود رفع الله عنهم العذاب لفضل يوم الجمعة». (۳)

یعنی: و اما فضل روز جمعه بر سایر روزهای هفته، روایت است از محمد بن اسمعیل

ص: ۱۰۴

۱-۱ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۲، باب استحباب قراءه سور القرآن سوره سوره، حدیث ۹۵؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۵۷، تفسیر سوره الجمعه.

۲-۲ ثواب الأعمال، ص ۱۱۸، ثواب قراءه سوره الجمعه، و المنافقون و سَبِّح اسم ربك الأعلى.

۳-۳ الکافی، ج ۳، ص ۴۱۶، باب فضل يوم الجمعة و ليلته، حدیث ۱۴.

[بن] بزیع از جناب امام رضا علیه السلام که گفت [۸۴]: «گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما اینکه روز جمعه کوتاه ترین روزهاست فرمودند: بلی چنین است، عرض کردم: فدایت شوم چگونه است آن؟ فرمودند: به درستی که خداوند عالم جمع می فرماید ارواح مشرکین را در زیر چشمه خورشید، پس چون رکود شمس می شود یعنی خورشید مکث می کند اندکی در زوال ظهر و بعد از آن میل به مغرب می کند عذاب می کند خداوند عالم ارواح مشرکین را به رکود شمس ساعتی، پس چون روز جمعه شود نیست از برای خورشید رکودی، رفع می کند خداوند از مشرکین عذاب را در روز جمعه وقت زوال، از برای فضیلت روز جمعه».

به هر حال کلام درباره جمعه و آنچه ذکر شد بسیار است، محوّل به کنزالعرفان است و در این وجیزه زیاده بر این باعث ملال است، روز جمعه این قدر فضل و قدر دارد که خداوند از ارواح مشرکین عذاب را در وقت زوال آن بر می دارد، خداوند لعنت کند قومی را که در وقت زوال ظهر جمعه، بهترین ساعت ها بهترین خلق را در حالت تشنگی و گرسنگی و بدن پاره پاره از دم شمشیر سرش را از خنجر آبدار از قفا بریدند به دوازده ضربت و بعد از آن، آن بدن طیب [و] طاهر را برهنه در آفتاب انداختند و سرش را بر نوک نیزه جفا نمودند، آه واویلاه ای آصف دوران و ای شهریار متشرّع زمان، کجا بودی که فرزند فاطمه را به آن حالت مشاهده نمایی و سر خود را به دم خنجر شمر گذاری و التماس کنی که به عوض این [سر] مبارک، سر مرا جدا کن و از این [۸۵] پاره پاره تشنه گرسنه بگذر، شمر چون بر گرده فرزند رسول [صلی الله علیه و آله] نشست و سر او را در حالت سجود جدا می کرد، گویا آن مظلوم با خداوند خود گرم مناجات بود و می فرمود:

[سروده مؤلف در مناجات سیدالشهدا در هنگام شهادت]

لمؤلفه:

بارالها ای خدای لایزال ای کریم [و] ای رحیم ذوالجلال

آگهی از تشنگی های حسین عالمی بر بی کسی های حسین

نه پدر دارم نه فرزندی به سر نه برادر، نه کس از قوم بشر

جسمم از شمشیر [و] خنجر چاک چاک غرق خون افتاده ام بر روی خاک

ص: ۱۰۵

هم جگر هم قلب من تفسیده شد هم دهن، هم حلق من خشکیده شد

این همه آب فرات از مال ماست قطره ای از مال ما بر ما رواست

هر چه گویم تشنه ام ای قوم کین هر چه نالم هر چه زارم من چنین

ندهندم قطره ای ز آب حیات تشنه لب آخر چشیدم من ممات

سهل باشد ای خدای ذوالمنن تشنه گردم کشته، مانم بی کفن

سهل است ار گردد سرم بر نیزه ها یا شود زینب اسیر اشقیا

یا تنم عریان بماند بر زمین یا شوم پامال اسب مشرکین

دخترم گردد اسیر کوفیان عابدین در قید [و] بند شامیان

یا شود صد پاره جسم اکبرم یا طیان در خون بماند اصغرم

یا خورد در شام زان کلب عنید بر لب [و] دندان من چوب یزید

در عوض ای خالق کون [و] مکان عفو بنما تو گناه امتان

آصف الدوله که آید بعد از این چونکه هست از شیعیان مخلصین

در بهشت عدن کن مأوای او در جوار ما بده [۸۶] تو جای او

[تفسیر آیه فاذا قضیت الصلاة]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

شرعت بعون الله فی تفسیرها علی نهج الایجاز و الله العالم بتفسیرها.

یعنی: پس چون گذارده شود نماز جمعه، پس پراکنده و متفرق شوید در زمین برای تجارت یا کار دیگر از امور دنیوی و

بجویید از فضل خدا یعنی روزی را به وسیله معاملات و یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار در همه حال و همه وقت شاید که

ناجی و رستگار شوید.

[در تفسیر فانتشروا]

وإذا صليتم الجمعة و فرغتم منها، فتفرقوا في الأرض و اطلبوا الرزق في الشراء

ص: ١٠٤

و البيع؛ و هذا إباحه و ليس بأمر و إيجاب.

و عن النبي صلى الله عليه و آله قال في قوله: «فَاتْتَشِرُوا» الآية «ليس بطلب الدنيا و ليكن عياده مريض و حضور جنازه و زياره أخ في الله و المراد بقوله: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» طلب العلم».(۱)

و عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «الصلاه يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت»(۲)، و الانتشار إباحه بعد نهى و بعض السلف كانوا يشغلون نفوسهم بعد الجمعة بشيء من أمور الدنيا امثالاً للآيه. «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ - كَثِيرًا» اشاره إلى أنّ المرأ لا ينبغي أن يغفل عن ذكر ربّه في كل حال.

يعنى: و چون گذاردید نماز جمعه را و فارغ شدید از نماز، پس متفرّق شوید در زمین و طلب کنید رزق را در بیع و شراء و این امر، امر اباحی می باشد نه وجوبی.[۸۷]

و از رسول خدا صلى الله عليه و آله مرویست که فرمودند: «در آیه «فَاتْتَشِرُوا فِي الْأَعْرَاضِ» نیست مراد آن، طلب دنیا بلکه مراد عیادت مريض و تشییع جنازه و زیارت برادران دینی از برای خداست و مراد به «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» طلب علم است».

و جناب ابی عبد الله عليه السلام فرمودند: «نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است»، و انتشار اباحه است بعد از نهی، و بعضی از سالفین بودند که مشغول می کردند خود را بعد از نماز جمعه به یکی از امور دنیوی از برای امتثال فرموده خلاق عالم.

[تفسیر واذکروا الله كثيرا]

و مراد به «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ - كَثِيرًا»، اشاره است به اینکه مؤمن نباید غافل باشد از ذکر خدا در هر حال.

و عن النبي صلى الله عليه و آله قال: «من ذكر الله مخلصا في السوق عند غفله الناس و شغلهم بما هم فيه كتب الله له ألف حسنه و يغفر الله له يوم القيامة مغفره لم تخطر على قلب بشر».(۳)

يعنى: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمودند: «کسی که یاد کند خدا را از روی اخلاص در بازار،

ص: ۱۰۷

۱- ۱ بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۲۸، الباب الأول: باب وجوب صلاه الجمعة و فضلها.

۲- ۲ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۶۷، باب الأيام و الأوقات التي يستحب فيها السفر، حديث ۲۳۹۷.

۳- ۳ وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۱۶۶، باب استحباب ذكر الله في السوق، حديث ۱، با کمی اختلاف.

وقتی که مردم همه غافل اند و مشغول اند به اموری که در دست دارند، می نویسد خداوند عالم از برای او هزار حسنه و می آمرزد برای او روز قیامت آمرزیدنی که هرگز به خاطر احدی خطور نکرده باشد».

و قال ابی عبداللّٰه علیہ السلام: «من قال حین یدخل السوق: سبحان اللّٰه و الحمد لله و لا اِلهَ اِلاَّ اللّٰه وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد و هو علی کلّ شیء قَدیر، اعطى من الاجر بعدد ما خلق اللّٰه اِلی یوم القیامه».(۱)

یعنی فرمود: ابی عبداللّٰه [۸۸] علیه السلام: «کسی که بگوید در وقت داخل شدن به بازار دعای گذشته را، عطا می کند خداوند به او از اجر و مزد به عدد آنچه که خلق شده و می شود تا روز قیامت».

پس شخص در هر حال عبادت خلاق عالم را می تواند کرد، اگر چه در بازار باشد و ذکر کثیر در قرآن شامل نماز و قرائت قرآن و حدیث و موعظه و تدریس و مناظره علما با یکدیگر و تسبیح و تهلیل و تمجید و تقدیس و تکبیر و دعا و اوراد و اذکار و صلوات بر محمّد صلی الله علیه و آله و آل او می باشد؛ و مراد از کثرت، زیادتی آنست در هر حال، چون هیچ یادی و ذکری بالاتر و بهتر از یاد خدا و ذکر خدا نیست، مشروط بر اینکه از روی اخلاص و خالی از ریا و سمعه بوده باشد.

بلی، هر کس در یاد خدا بوده باشد، شب و روز البتّه رستگار خواهد بود و هر که خدا را فراموش کند، صدور همه معاصی و ذنوب از او خواهد بروز کرد.

[خوف خدا نیز ذکر است]

یاد خدا نه به ذکر تنها است، بلکه خوف از خدا هم ذکر بزرگ خداست و هر که نه از خدا ترسد و نه در ذکر خدا باشد، دیگر از چه امری باک دارد، اکل حرام در نزد او الذّٰی (۲) از حلال می شود، ظلم و بغی و عدوان در نزد او مرغوب و عدل و انصاف و راست رفتاری و درست کرداری و عبادت و بندگی خلاق عالم، در نزد او زشت و کریه و ناپسند می افتد، این است که غافل از خدا همیشه انکار اهل حق را دارند و از رفاقت و مجالست

ص: ۱۰۸

۱-۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۴، باب فیما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار المجموعه، حدیث ۴۲.

۲-۲ بسیار لذیذتر.

و همنشینی ایشان ابا و امتناع دارند.

[۸۹] هرگاه یکی از اهل حق را ببینند او را مسخره و بی عقل و دیوانه و سفیه پندارند و هرگاه یکی از امثال و اقران خود را که در اعمال و افعال اشنع از او باشد و مال و منال و زخارف باطلی دنیوی او از ناظر جاهل غافل بیشتر باشد، او را اعقل و اعلم و اجلل از خود یا دیگری داند.

و شب و روز در خیال این است که خود را برساند به آنچه از برای آن منظور موجود است و اگر شبی مؤمنی تا به صبح قرآن مجید در منزل او بخواند، منزجر و مکره می باشد و می گوید که کاش فلان از نزد ما به جای دیگر نقل می شد و ما را از صدمه صوت و اعمال خود نجات می داد و حواس ما از نبودن او جمع می شد.

لمؤلفه:

ناریون مر ناریون را طالب اند نوریون مر نوریون را جاذب اند(۱)

ذره ذره کاندترین ارض [و] سماست جنس خود را همچو گاه [و] کهرباست(۲)

پس یاد خدا بودن فلاح و رستگاریست و غافل از خدا بودن خطا و زیان کاریست از جمله ذکر خداوند و یاد او بودن، تفکر و تأمل در منابع و بدایع خلقت او نمودن و از مصنوع پی به صانع و از مخلوق پی به خالق و از معلول پی به علت بردن، اعظم عبادات است و همچنین حفظ نفس نمودن از اکل حرام و جمع اموال محرمه و ظلم نمودن به عباد الله و با ایشان در مقام لطف و مهربانی بودن و قضای حوائج ایشان نمودن، نیز از اهم اذکار الله است و همچنین شب و روز در فکر ترویج شریعت مطهره بودن و نشر احکام کردن و امر به معروف [۹۰] و نهی از منکر کردن و دوست داشتن اهل حق و اهل علم، و منکر اهل بغی و ظلم بودن نیز از اعظام اذکار الله است، گیرم که شخص شب و روز زبانش «لا اله الا الله» باشد و بغی و ظلم او عالم را گرفته باشد و جاذب حرام مثل مغناطیس در حق آهن بوده باشد و منکر اهل حق و طالب و دوست دار اهل باطل

ص: ۱۰۹

۱- ۱ مولوی در مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۱ می گوید: ناریان مر ناریان را جاذب اند نوریان مر نوریان را طالب اند
۲- ۲ مولوی در مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۸۹ می گوید: ذره ذره کاندترین ارض و سماست جنس خود را هر یکی چون کهرباست

بوده باشد، این ذکر از برای او بی ثمر است. نظم:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر یار(۱)

[حال ابنای زمان و تمجید آصف الدوله]

این است که اغلب خلق از هر طائفه به ظالمت و گمراهی می باشند و نظر به ابنای دهر و زمان می کنند و نزدیک است که دین اسلام بالمره از میان برداشته شود نعوذ بالله من غضب الرحمن و لیکن الحق بدون خوش آمد و سالوسی و چاپلوسی و خدعه و مکر و گفتن کلام نافهمیده و نارسیده، سر کار عظمت مدار جلالت آثار آصف الدوله العلیه العالیه در عهد خود و زمان خود خلاف اهل زمان و اهل عهد خود می باشد، صیت عدل و انصاف و مروّت و مهربانی او نسبت به برایا و رعایا از آن ظاهرتر است که محتاج به تقریر یا تسطیر باشد، مهمما ممکن جمیع اعمال و افعال خود را به نهج شریعت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله از امور معاشیه و معادیّه می نماید و خود را از ذکر خداوند جلّ جلاله در هیچ حال خالی نمی گذارد، ندیدیم از وجود شریفش نسبت به خلقی از عباد الله ظلمی و جوری وارد بیاید یا در فکر مال حرام و اخذ و جمع آن بوده باشد و حال آنکه [۹۱] هرگاه طالب آنها بود اسباب آن بر وجه اتم و اکمل خداوند با قدرت به(۲) ایشان عطا فرموده و مع هذا روز به روز در عبادت و تواضع و فروتنی و شکسته نفسی و زهد و تقوی و ورع و انکار اهل بغی و تشنیع و تقبیح ایشان می نماید و آثار فلاح و رستگاری در وجود شریف ایشان لله الحمد ظاهر و هویدا می باشد، ترسیدم که زیاده بر این توصیف و تعریف کنم قصد قربتم تمام شود و ایشان هم راضی نباشند، کاش آنچه نوشتم نوشته بودم بس است.

هر که خوبی می کند به خود می کند و هر که بدی می کند به خود می کند، «إِنْ أَحْسَيْتُمْ أَحْسَيْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا(۳)» چه ضرور به تعریف و توصیف من «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ(۴)»، اللهم اجعله من أوليائك المقربين فإن أوليائك لا خوف عليهم ولا

ص: ۱۱۰

۱-۱ دیوان اشعار خاقانی، قطعه ۷۰، در آنجا آمده: «کو مهر بهر دوست».

۲-۲ در نسخه: «با».

۳-۳ سوره مبارکه اسراء، آیه ۷.

۴-۴ سوره مبارکه نحل، آیه ۹۳ و سوره مبارکه فاطر، آیه ۸.

به هر حال در یاد خدا بودن و ذکر او را نمودن از نماز و روزه و خمس و زکوه و حج و جهاد با نفس و امر به معروف و نهی از منکر و تولی جستن به آل رسول و تبرّاً نمودن از اعدای ایشان، [هر] کدام ذکر است از قرآن و تلاوت آن و نظر در اخبار و آثار ائمه اطهار نمودن؛ خصوصاً روز جمعه که سید روزهاست. و سید ذکرها هم نماز است.

لهذا یک نماز از برای شب های جمعه ایشان و یک نماز از برای روزهای جمعه ایشان من باب یادگاری هر جمعه در این اوراق مسوّده ذکر می نماید، امید که خلّاق عالم اعانت فرموده ایشان را که این دو نماز را در هر هفته اتیان فرمایند و ترک نکنند و این فقیر سراپا تقصیر را نیز به دعای خیر یاد فرمایند [۹۲] و آن دو نماز این است:

[نماز شب جمعه و ثواب آن]

و امّا صلاه ليله الجمعة، قال أنس بن مالك، قال رسول الله [صلى الله عليه و آله]: «من صلّى ليله الجمعة أو يومها أو ليله الخميس أو يومه أو ليله الاثنين أو يوم الاثنين، أربع ركعات يقرأ في كلّ ركعه «فاتحه الكتاب» سبع مرات و «إنا أنزلناه» مرّه واحده و يفصل بينهما بتسليمه، فإذا فرغ منها، فيقول: «اللهم صلّ على محمد و آل محمد» مائه مرّه و مائه مرّه أيضاً «اللهم صلّ على محمد و علي جبرئيل» أعطاه الله تعالى سبعين ألف قصر، في كل قصر سبعون ألف دار، في كل دار سبعون ألف بيت، في كل بيت سبعون ألف جاريه» (۲) و اعطى جميع ما يريد.

یعنی: و اما نماز شب جمعه، روایت کرده انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند: «کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب پنجشنبه یا روز پنجشنبه یا شب دوشنبه یا روز دوشنبه این نماز را بکند و آن چهار رکعت است، می خواند در هر رکعتی سوره مبارکه حمد را هفت دفعه و «انا انزلناه» یک دفعه، هر دو رکعت به یک سلام، پس چون فارغ شد از نماز می گوید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد» صد

ص: ۱۱۱

۱- ۱ اشاره به آیه ۶۲ سوره مبارکه یونس.

۲- ۲ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۷۵، باب استحباب صلاه کل یوم و ليله من الأسبوع، ح ۵، با کمی اختلاف.

مرتبه، و صد مرتبه هم می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى جِبْرِئِيلَ»، عطا می کند خداوند عالم به او هفتاد هزار قصر، در هر قصری هفتاد هزار سرای و در هر سرایی هفتاد هزار بیت که حجره باشد و در هر حجره ای هفتاد هزار حوریه و عطا می کند به او هر چه بخواهد.

[نماز روز جمعه و ثواب آن]

و اما صلاه يوم الجمعة، روى عن أمير المؤمنين [٩٣] عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «من أراد أن يدرك فضل يوم الجمعة، فليصل قبل الظهر أربع ركعات، يقرأ في كل ركعة «فاتحه الكتاب» مره و «آيه الكرسي» خمس عشره مره و «قل هو الله أحد» خمس عشره مره، فإذا فرغ من [هذه] الصلاه، استغفر الله تعالى سبعين مره و يقول: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلي العظيم» خمسين مره و يقول: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» خمسين مره و يقول: «صلى الله على النبي الأمي و آله» خمسين مره، فإذا فعل ذلك لم يبق من مكانه حتى يعتقه الله من النار و يتقبل صلاته و يستجيب دعاؤه و يغفر له و لأبويه و يكتب الله تعالى له بكل حرف خرج من فمه (١) حجه و عمره و يبني له بكل حرف مدینه و يعطيه ثواب من صلى في مساجد الأمصار الجامعه من الأنبياء عليهم السلام». (٢)

يعنى: روایت شده است از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمودند: «فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که بخواهد دریابد فضیلت روز جمعه را، پس قبل از ظهر چهار رکعت نماز بگذارد، در هر رکعتی «حمد» یک مرتبه و «آیه الكرسي» پانزده مرتبه و «قل هو الله أحد» پانزده مرتبه، پس چون فارغ شد از نماز، هفتاد مرتبه «استغفر الله» بگوید و پنجاه مرتبه بگوید: «لا حول و لا قوه إلا بالله العلي العظيم» و پنجاه مرتبه بگوید: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له» و پنجاه مرتبه هم بگوید: «صلى الله على النبي الأمي و آله»، پس چون چنین کرد بر نمی خیزد از مکان خود تا اینکه خداوند او را آزاد کند از آتش جهنم و قبول کند نماز او را و مستجاب کند دعای او را [٩٤] و پیامرزد او را و پدر و مادر او را، و بنویسد خداوند تعالی برای او به عدد هر حرفی که از دهن او بیرون آمده یک حج

ص: ١١٢

١- ١ در نسخه: «فيه» و آنچه آورده ایم از مصدر است.

٢- ٢ مصباح المتعجب، ص ٣١٦، صلاه آخری يوم الجمعة؛ مستدرک الوسائل، ج ٦، ص ٥٤ ٥٥، باب استحباب التنفل يوم الجمعة بالصلاه المرغبه، حدیث ٦.

و یک عمره و بنا کند از برای او به عدد هر حرفی شهری در بهشت و عطا کند به او ثواب هر کس که نماز کرده در مساجد جامعه شهرهای اسلام از پیغمبران».

پس «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ» اشاره به این جور عبادت ها می باشد، پس زهی سعادت کسی که همیشه در یاد خدا باشد، خصوصا در روزهای جمعه، بلکه در همه اوقات و عبادات هم قولیست و هم اعتقادی و هم بدنی، و هیچ کس ذکر بدنی را مثل مظلوم کربلا- در روز جمعه نکرد، با لب تشنه و شکم گرسنه، چهار هزار زخم تیر و نیزه و خنجر بر بدن خود خرید، و سر را راضی شد که بر سر نیزه کنند و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند، گاهی در تنور خولی اصبحی ملعون گذارده شود بر روی خاکستر، آه و مصیبتاه و اسفاه!

[در مصیبت سر امام حسین در تنور]

لمؤلفه:

چونکه بنهادی سر شه در تنور شد تنور از نور آن سر غرق نور

نور تابید از تنور کوفیان از مکان بگذشت شد تا لامکان

نور حق اندر تنوری جا گرفت آتش از آن بر دل زهرا گرفت

آفتابی منکسف شد پشت ماه ماه تابی منکسف گشت و سیاه

کس ندیده در تنوری آفتاب آفتابی رخ به خاکستر حجاب

صورت شه روی خاکستر نهاد غلغل اندر هفتمین کشور فتاد

جبرئیل افکند خود را بر زمین حضرت میکال هم گشتی [۹۵] چنین

از فلک آمد رسول مصطفی مهرش آمد علی مرتضی

شال بر گردن رسول عالمین سر برهنه مرتضی با شور [و] شین

فاطمه کرده گریبان چاک چاک از فلک نالان پیامد سوی خاک

همره ایشان گروه قدسیان جمله گریان، بر سر و سینه زنان

آمدند با ازدحام شین [و] شور خانه خولی بر گرد تنور

من عجب دارم ز تبدیلات دهر اف بر این تبدیل [و] تغییرات دهر

گاه در عقرب رود ماه منیر گاه در جوزا گذارد او سریر

ص: ۱۱۳

گاه مهر آید به برج سرطان گاه در برج اسد گیرد مکان
ماه گردد منخسف در ظلّ ارض مهر گردد منکسف در طول عرض
یوسف افتد گاه اندر قعر چاه گاه بنشیند به تخت بارگاه
گاه نوح از شور طوفان در ملال گاه بر جودی در آید با جلال
گه خلیل آید به بام منجنیق گه رود بر جانب نار حریق
گاه گردد آتش او را گلستان گاه قربان می کند آرام جان
خانه فرعون که موسی رود بر سر دار از جفا عیسی رود
احمد آید گاه سوی بولهب بولهب از دیدنش در تاب [و] تب
شاه مظلومان حسین خون جگر در تنور کوفیان بنهاده سر
فاطمه گفت: ای حسین آرام جان تو کجا و این تنور کوفیان
مادر ای آرام جانم وای وای مادر ای روح [و] روانم وای وای
ریش پر خون تو پر خاکستر است مادرت میرد که خاکت بستر است
جای مهمان این است ای پیغمبران [۹۶] العجب ثم العجب از کوفیان
بس کن ای آقا که عالم سوختی بهر آصف غم به غم اندوختی
آصف از این غم تنش کاهیده شد ذات پاکش زین الم رنجیده شد
داستان آخرین را کن بیان هم عنان گردان [و] هم بشکن بنان

[تفسیر آیه و إذا رأوا تجاره أو لهوا]

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»

شرعت بعونه و نصرته فی تفسیرها من دون الاطناب لأولی الألباب.

یعنی: و هرگاه ببینید کاروانی از تجار یا لهُو یا لعبی که طبل زدن و دست به دست کوفتن باشد و متفرق شوند از مسجد و بروند به سوی آن تاجر یا لهُو و لعب و بگذارند تو را بر منبر ایستاده، بگو به ایشان: آنچه نزد خداست از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه بهتر است از استماع طبل و نفع تجارت و خدا بهترین روزی دهندگان است و به شما

ص: ۱۱۴

خواهد رسانید روزی را به هر قدر که مقدر کرده، اگر چه در این وقت پی آن نروید و روزی از خدا طلب کنید نه از آن راه که مظنه وصول به آن دارید، شاید که بخل کنند و نفعی به شما نرسانند و ذکر خدا بهتر از ذکر تجارت است.

در تفسیر و شأن نزول و اذا رأوا تجارةً او لهواً

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» إلى آخره و التقدير و إذا رأوا تجاره انفضوا إليها أو لهوا انفضوا إليه فحذف أحدهما لدلاله الآخر عليه.

و عن الصادق عليه السلام: «انصرفوا إليها» (۱) «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ» من الثواب على سماع الخطبه و الثبات و الصلاه مع النبي صلى الله عليه و آله أحسن عاقبه من اللهو و من التجاره» (۲).

عن جابر بن عبدالله: «أقبل عير و نحن نصلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله الجمعة فانفض الناس إليها، فما بقى غير اثني عشر رجلاً أنا فيهم».

و قيل: قدم دحيه بن خليفه الكلبى بتجاره من زيت الشام و النبي صلى الله عليه و آله تخطب يوم الجمعة، فقاموا إليه بالبيع خشيه أن يسبقوا إليه، فلم يبق مع النبي صلى الله عليه و آله إلا رهط، فنزلت الآية، فقال صلى الله عليه و آله: و الذى نفس محمد صلى الله عليه و آله بيده لو تابعتهم حتى لا يبقى أحد منكم ليسال بكم الوادى نارا» (۳).

و قيل: «كان رسول الله صلى الله عليه و آله يصلى بالناس يوم الجمعة و دخلت عير و بين يديها قوم يضربون بالدفوف و الملامى فترك الناس الصلاه و مروا و ينظرون إليهم، فأنزل الله الآية «وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» إلى آخر الآية» (۴).

تقدير چنین است: «و اذا رأوا تجاره انفضوا إليها، أو لهوا انفضوا إليه»، پس حذف شده است یکی از آنها که «و إذا رأوا» باشد از برای دلالت آن یک دیگرى را.

و از جناب صادق عليه السلام است که: «به جای «انفضوا»، «انصرفوا» (۵) إليها» است، و مراد از «قل ما عند الله» یعنی: آنچه نزد خداست از ثواب استماع خطبه و ثبات قدم، و نماز

ص: ۱۱۵

۱-۱ در مصدر: + «وَ تَرَكُوا قَائِمًا» تخطب على المنبر، و قيل: أراد قائماً فى الصلاه.

۲-۲ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۶۰، الباب السابع و الثلاثون، با كمى اختلاف.

۳-۳ تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۵۶۳ ۵۶۴، تفسیر سوره الجمعة، با كمى اختلاف.

۴-۴ تفسیر القمى، ج ۲، ص ۳۶۷، تفسیر سوره الجمعة.

۵-۵ در نسخه: «إن صرفوا».

کردن با رسول صلی الله علیه و آله بهتر است عاقبت آن، از دیدن لهو و عمل تجارت».

و از جابر بن عبدالله مرویست که: «قافله ای آمد در مدینه و ما با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز می کردیم روز جمعه، پس رفتند مردم به سوی آن قافله، پس نماند باقی به غیر از دوازده نفر مرد و من در میان آنها بودم».

و بعضی گفته اند که: «آمد دحیه کلبی به تجارت روغن زیت از شام، و رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه می خواند روز جمعه، پس مردم برخاستند و رفتند به سوی او در بقیع از ترس آنکه مبادا دیگری از اهل اسلام یا از غیر اسلام بر ایشان سبقت گیرد در اخذ و بیع و شراء روغن زیت، پس نماند باقی با رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر معدودی که یا نه نفر باشد یا زیاده از ده نفر باشد یا قریب به چهل نفر باشد، به اختلاف لغت در رهط، پس نازل شد این آیه، پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله: به آن کسی که جان من در قبضه قدرت اوست، هر گاه شما هم در عقب ایشان رفته بودید تا اینکه کسی از شما نزد من باقی نمانده بود از این وادی، آتشی به سوی شما روان می گشت و شما را می سوخت».

و ذکر کرده اند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می کرد با مردم روز جمعه، پس داخل شد کاروان و با ایشان بود قومی که دف و دایره می زدند و بازی می کردند، پس مردم چون ایشان را به لهو و لعب دیدند، پس ترک کردند نماز را و رفتند در پی لهو و لعب و نظر می کردند به سوی آنها، پس نازل شد این آیه مبارکه در حق سیر کنندگان و در حق بیع و شرا کنندگان در وقت نماز و خطبه روز عید جمعه که دیگر بعد از این به این نوع رفتار نکنند که عاقبت آن عذاب است».

بلی هر که دانا و عاقل است، هرگز حضور الهی را و عبادت او را بدل نخواهد کرد به امور باطله دنیوی، به علت آنکه خلاق عالم و رزاق بنی آدم به دست اوست جمیع امور از نفع و رزق و دولت و فقر و ثروت و طول عمر و هر چه شخصی طلب کند از امور دنیوی و اخروی، و کسی کاری از وجودش [۹۹] ساخته نمی شود، و هر کس که با او باشد خدا هم با اوست و هر که از خدا برگشت جمیع امورش تمام بر نحو بطلان و فساد است، نعم ما قیل الشاعر: نظم:

چون از او گشتی همه چیز از تو گشت چون از او گشتی همه چیز از تو گشت (۱)

ص: ۱۱۶

پس می رسد انسان را که در عرض هفته یک شب جمعه و یک روز جمعه را در حضور پادشاه حقیقی برود و کارهای ایام هفته را درست کند و خطاهای هفته گذشته را عذرخواهی کند و شش روز را صرف امور دنیوی نماید و یک شب و یک روز را، بلکه بعضی از شب و روز را صرف طلب آخرت که خانه حقیقی و منزل همیشگی خود بنماید و چند ساعتی را در فکر خود بوده باشد، و خورد خورد و کم کم لذت حضور پادشاه حقیقی را بر پادشاه مجازی اختیار کند و «تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُدِلُّ مَنْ تَشَاءُ»^(۱) را منظور نظر خود بیاورد و ببیند که خلاق عالم از برای اهل عبادت و ایمان چه مقرر فرموده در دار باقی و خود را مقید به امور فانیه دنیوی بالمره نگرداند.

[اندرز در ایمان به آمدن رزق الهی]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الرزق يطلب العبد وهو اسرع»^(۲) من أجله»، وقال أيضا صلى الله عليه وآله: «إن الرزق يطلب العبد كما يطلبه أجله»^(۳)، وقال أيضا صلى الله عليه وآله: «لو أن أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ من الموت لأدرکه رزقه كما يدرکه الموت»^(۴).

یعنی: فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که: «رزق، خودش طلب می کند بنده را، چنانچه طلب می کند موت انسان را»، و باز فرمودند صلی الله علیه و آله که: «به درستی که رزق طلب می کند بنده را چنانچه طلب می کند او را مرگ او»، [۱۰۰] و باز فرمودند: «اگر کسی از شما بگریزد از روزی خود، چنانچه می گریزد از اجل خود، به درستی که می رسد روزی او به او چنانچه می رسد اجل او به او».

و فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله (۵): «دع الحرص على الدنيا ولا تطمع في العيش ولا تجمع من المال و أنت لا تدري لمن تجمع و أنت لا تدري في أرضك باقى أم في غيرها فإن الرزق مقسوم و كد المرء لا ينفع فقير كل من يطعم و غنى كل من يقنع»^(۶).

ص: ۱۱۷

۱- ۱ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۲۶.

۲- ۲ در مصدر: «أشد».

۳- ۳ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الإجمال فی الطلب، حدیث ۶۲.

۴- ۴ الکافی، ج ۲، ص ۵۷، باب فضل یقین، حدیث ۲.

۵- ۵ در مصادر روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است.

۶- ۶ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۳۳، الباب الثانی: الاجمال فی الطلب، حدیث ۶۲، این روایت در بحار و مصادر دیگر به صورت شعر آمده: دع الحرص على الدنيا و في العيش فلا تطمع و لا تجمع من المال فلا تدري لمن تجمع و لا تدري أفي أرضك أم في غيرها تصرع فإن الرزق مقسوم و كد المرء لا ينفع فقير كان مع يطعم غنى كل من يقنع

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «رها کن حرص را و طمع مکن زندگانی دنیا را و جمع مکن مال دنیا را و حال اینکه تو نمی دانی که از برای که جمع می کنی و تو نمی دانی که در وطن خود، خواهی ماند یا انقلابات دهر تو را به غربت و جای دیگر خواهد برد، به درستی که روزی قسمت شده است و جهد و سعی مرد نفعی نمی رساند، همیشه محتاج است هر که طمع کار است و غنیست هر که قانع است به داده خدا».

جاء جبرئیل علیه السلام إلى النبی صلی الله علیه و آله ، فقال: «یا محمّد صلی الله علیه و آله ! عش ما شئت فإنّک میّت، و أحب ما شئت فإنّک مفارقه، و اجمع ما شئت فإنّک تارکه، و اعمل ما شئت فإنّک مجازی به (۱)، و اعلم أنّ شرف (۲) الإنسان قیامه باللیل (۳) و عزّه استغناؤه عن الناس» (۴).

یعنی: جبرئیل [علیه السلام] آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و عرض کرد: «یا احمد! بمان در دنیا آنقدر که خواهی که سرانجام مرگ است، و دوست دار آنچه خواهی که آخر جداییست، و جمع کن آنچه که خواهی که آخر گذاردن و رفتن است، و بکن هر عملی که خواهی که آخر به جزای آن رسیدن است، بدانکه بزرگواری آدمی نماز کردن شب است و عزیزی او بی نیازی از مردم است» [۱۰۱]

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : «من اشتاق إلى الجنّة سارع إلى الخیرات و من راقب الموت ترك اللذات و من زهد فی الدنيا هانت علیه المصائب» (۵).

و قال علیه السلام : «الزهد فی الدنيا ثلاثة أحرف: زاء و هاء و دال، فأما الزاء فترك الزینة، و أما الهاء فترك الهواء، و أما الدال فترك الدنيا» (۶).

یعنی: فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام : «هر که آرزومند بهشت باشد می شتابد به سوی خیرات، و هر که منتظر مرگ باشد دست بر دارد از لذت های دنیا، و هر که پارسایی

ص: ۱۱۸

۱-۱ در نسخه: «مجاز»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۲-۲ در نسخه: «أشرف»، و آنچه در متن آمده از مصدر است.

۳-۳ در نسخه: «بالیل».

۴-۴ معارج الیقین، فی اصول الدین، ص ۲۹۶، الفصل السادس و الستون: فی الزهد فی الدنيا و الرغبة فی الآخرة، حدیث ۵.

۵-۵ همان، حدیث ۷، با کمی اختلاف.

۶-۶ همان، ص ۲۹، حدیث ۹.

اختیار کند در دنیا آسان شود بر او مصیبت ها».

و باز فرمودند امیرالمؤمنین علیه السلام که: «زهد در دنیا سه حرف است: زا و ها و دال، و اما زاء آن ترک زینت دنیاست، و اما هاء زهد، ترک هوا دنیاست، و اما دال زهد، ترک دنیا است».

[عوض زهد در دنیا زهد از آخرت کرده ایم!؟]

پس به عوض زهد در دنیا و زخارف دنیا، ما و امثال ما، زهد از آخرت کرده ایم و با این اعمال شنیعه، توقع (۱) بهشت و دخول آن را داریم، بلی اگر خداوند تفضل کند و بدون عمل، بلکه با عمل زشت و توبه از اعمال بد ما را ببرد بهشت آن مدخلیتی به حساب و قاعده ای ندارد، و الا این رفتار و کردارهای بجز مصیرات (۲) به جهنم چاره ای نیست، نعم ما قیل البهایی رحمه الله :

نظم:

جدّ تو آدم، بهشتش جای بود قدسیان کردند بهر او سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای رو سیاه

بلی چیزی که هست امید رجاء در، در خانه خلاق بسیار است [۱۰۲] و به اندک عمل خیر، بسیار از گناهان بزرگ را می آمرزد، چنانچه عقل در حقّ خودش و ذات بی زوالش حیران است در عطاهای او و بذل و بخشش های به آن کثرت و زیادتی باز عقل قاصر است و «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۳)» بشارت و رجاییست که قابل تعریف و توصیف نیست، بلی یک بازگشتی هم می خواهد از روی حقیقت نه مجاز، من جمله عملی که بسیار کم نماید و نفع آن در آخرت بسیار باشد و بسیار غریب و عجیب است یکی این است:

[ثواب کار کردن مرد در منزل]

ص: ۱۱۹

۱-۱ در نسخه: متوقع.

۲-۲ بازگشت گاه. (دهخدا)

۳-۳ سوره مبارکه زمر، آیه ۵۳.

عن علي بن أبيطالب عليه السلام قال: «دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وآله و فاطمه جالسه عند القدر و أنا أنقى العدس(١)، قال: يا أباالحسن! قلت: ليبيك يا رسول الله صلى الله عليه وآله! قال: اسمع مني و ما أقول إلا من أمر ربي ما من رجل يعين امرأته في بيتها إلا كان له بكل شعره على بدنه، عبادته سنه، صيام نهارها و قيام ليلها(٢)، و أعطاه الله من الثواب مثل ما أعطاه الصابرين داود(٣) النبي عليه السلام و يعقوب عليه السلام و عيسى عليه السلام.

يا علي! من كان في خدمه العيال في البيت و لم يؤنف، كتب الله اسمه في ديوان الشهداء و كتب له بكل يوم و ليله ثواب ألف شهيد، و كتب له بكل قدم ثواب حجّه و عمره، و أعطاه الله بكل عرق في جسده مدينه في الجنّه.

يا علي! ساعه في خدمه العيال و خدمه البيت(٤) خير من عبادته ألف سنه و ألف حجّه و ألف عمره، و خير من عتق ألف رقبه و ألف غزوه و عياده ألف مريض و ألف جمعه و ألف جنازه و ألف جائع يشبعها و ألف عار يكسوها و ألف فرس يوجهه في سبيل الله(٥)، إلى آخر الحديث.

يعني: فرمود جناب اميرالمؤمنين عليه السلام كه: «داخل شد رسول خدا [١٠٣] صلى الله عليه و آله بر ما و فاطمه عليها السلام نشسته بود نزد يكش و من عدس پاك مى كردم، فرمودند رسول خدا صلى الله عليه و آله: يا اباالحسن! عرض كردم: ليبيك يا رسول الله! فرمودند: بشنو از من آنچه مى گويم و نمى گويم مگر آنچه خداوند امر کرده كه بگويم، نيست هيچ مردى كه اعانت كند زوجه خود را در خانه خود، مگر اينكه به عدد هر مويى كه در بدن اوست، خداوند به او عطا كند ثواب يك سال عبادت كه روزها شخص روزه باشد و شب ها احياء نموده باشد، و عطا كند خداوند به او مثل ثواب صابرين همچون داود(٦) و يعقوب و عيسى [عليهم السلام] بوده باشند.

يا علي! كسى كه بوده باشد در خدمت عيال در خانه و متتى بر عيال نگذارد، بنويسد خداوند اسم او را در دفتر شهداء و بنويسد از براى او به هر روز و شبى كه خدمت كند،

ص: ١٢٠

١-١ در نسخه: «عدس»، آنچه در متن درج شده از مصدر است.

٢-٢ در نسخه: «لياليتها».

٣-٣ در نسخه: «أعطى الصابرين كالدّاود»، بدل «أعطاه الصابرين داود».

٤-٤ مصدر: «و خدمه البيت».

٥-٥ معارج اليقين فى أصول الدين، ص ٢٧٥، باب التاسع و الخمسون: فى خدمه العيال، حديث ١، با كمى اختلاف.

٦-٦ در نسخه: كه دارد.

ثواب هزار شهید و بنویسد برای او به هر قدمی، ثواب یک حج و یک عمره، و عطا کند به او به هر رگی که در بدن اوست، شهری در بهشت!

یا علی! یک ساعت خدمت عیال و خانه کردن، بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار عمره، و بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار غزوه و عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و تشییع هزار جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشیدن هزار برهنه و هزار اسب دادن به کسی که به جهاد فی سبیل الله رود».

و حدیث طول دارد و این وجیزه گنجایش تمام این حدیث و سایر اخبار را ندارد محول به کنزالعرفان و مجمع الحجج است طالب کل آن به آن دو کتاب رجوع نماید.

پس عبادت کردن خدا و ذکر خدا و یاد خدا که به این سهلی و آسانی باشد، بنده معصیت بزرگ، [۱۰۴] صعب و دشوار را چرا باید مرتکب شود که آن ریختن خون پسر فاطمه زهرا باشد با برادران آن حضرت، الله از بیگانگی از خدا و بی شرمی از رسول که دو دست فرزند علی بن ابی طالب جدا شده باشد و باز ظالمی از عقب یا جلو درآید و گرز آهن بر سر آن حضرت بزند و او را از اسب دراندازد و باز هم خود را از ائت رسول حساب کند، آه و ویلاه و وا رزنانه.

لمؤلفه:

[در سوگ شهادت قمر بنی هاشم]

شد چو عباس علی، دستش جدا از جفای شامیان بی حیا

مشک را شه زاده بر دندان گرفت تیر و تیغ از کوفیان بر جان گرفت

تا که شاید آب را آن محترم زود آرد بهر اطفال حرم

زود آرد آب را آن گلعدار تا بر آرد از سکینه انتظار

ظالمی تیری به مشک آب زد بر زمین از آب خون خوناب زد

کافر دیگر فکند از خشم کین تیری بر چشم امام راستین

تیر وی بنشست تا نزدیک پر بر میان چشم آن چشم بشر

چشم دیگر داشت سوی خیمه گاه دم به دم در ناله و افغان [و] آه

کافری تخم زنا از پیش رو آهنین گزری زدی بر فرق او

سر شکست [و] فرق درهم خورد شد پای عباس از سواری کند شد
بر زمین افتاد آن نور مبین همچو مه‌ری کافتند از چرخ برین
کرد فریاد آن زمان با شور و شین کای برادر جان برادر جان حسین
کشته شد عباس از ظلم [و] جفا یا ابا ادرک اباک یا ابا
چون به گوش شاه آوازش رسید چون زمین [و] آسمان بر خود طپید
گفت: غم از حد فزون بر دل نشست داغ عباس این زمان پشتم شکست
ای خدا [۱۰۵] آگاهی از سوز دلم تیره شد شمع شب افروز دلم
خواهرا زینب گریبان کن تو چاک بر سر افشان دخترانم را تو خاک
بی برادر گشته را یاری کنی این برادر گشته را یاری کنی
زینبا دیگر ندارم من کمر نه دگر دارم برادر نه پسر
شکر لله هر چه بودم ز اقربا بهر امت کردم ایشان را فدا
سیدا سرکار آصف رنجه شد جسم زارش زین مصیبت خسته شد
اشک ریزان شد چو ابر نوبهار آصف الدوله امیر کامکار
شهریار از اول فتح الکتاب قلب وی از مثنوی گشته کباب
من ندارم باک ز آنچه گفته ام من ندارم خوف ز آنچه کرده ام
هر چه کردم هر چه گفتم تاکنون نامد از عثمان یکی قطره برون
این قدر شد کاخر از لطف اله دست خالی نامدم تا بارگاه
تحفه دنیا بیارندت همین اهل دنیا از کهن [و] از مهین
بهر عقبی تحفه ات آورده ام آنچه گفتم بکن من کرده ام
تحفه ام از کل عالم بهتر است هدیه ام اعظم تر از هفت کشور است

قیمت این تحفه را داند خدا الله الله از کلام کبریا

حق نگهدارت بود ای شهریار نجل پاکت جمله باشند کامکار

تا جهان برپاست باشد حیدرت حیدر است و دوستدار(۱) حیدر است

حیدرا باشی همیشه پایدار تاج رفعت بر سرت ای شهریار

ص: ۱۲۲

۱-۱ در نسخه: دو ستار.

همچو حيدر در دو عالم سرورى سرورى و شهريار كشورى

سيدا آقا بكن ختم كتاب زاین سخن والله اعلم بالصواب

قد فرغت من تحريره و تصنيفه و تأليفه فى السابع و العشرين [١٠٦] من شهر من شهور سنه ١٢٨٩ من الهجره النبويه على هاجرها
ألف ألف سلام و تحيته. تمت.

ص: ١٢٣

- ۱ آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، نشر: انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲ الأمالی، شیخ صدوق، تحقیق: قسم دراسات الاسلامیه، چاپ اول، نشر: مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۷ ق.
- ۳ بحار الانوار، علامه مجلسی، تحقیق: عبدالرحیم ربانی و محمدباقر بهبودی، چاپ سوم، نشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۴ بیان، شیخ طوسی، تحقیق: احمد حبیب قصیر عاملی، چاپ اول، نشر: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
- ۵ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۲۱ ق.
- ۶ تفسیر رازی، فخر رازی، چاپ سوم.
- ۷ تفسیر غرائب القرآن، حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، چاپ اول، نشر: دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۸ تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزائری، نشر: مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۷ ق.
- ۹ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، چاپ چهارم: نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- ۱۰ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، تحقیق: سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، چاپ دوم، نشر: شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۱ جامع الاخبار، محمد بن محمد شعیری، نشر: چاپخانه حیدریه، نجف.
- ۱۲ الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، تحقیق: احمد عبدالعلیم بردونی، دار احیاء

التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۱۳ الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، تحقیق: به اشرف سید محمدباقر موحد ابطحی، چاپ اول: نشر: مؤسسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۹ ق.

۱۴ خصائص الاثمه، سید رضی، تحقیق محمد هادی امینی، نشر: مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۰۶ ق.

۱۵ الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ق.

۱۶ صحیح بخاری، بخاری، نشر: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.

۱۷ صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای حضرت امام خمینی، چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات، تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.

۱۸ الفضائل، ابن شاذان، منشورات المطبعه الحیدریه و مکتبتها، نجف اشرف، ۱۳۸۱ ق.

۱۹ الکافی، شیخ کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، نشر: دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۲۰ الکشاف، زمخشری، نشر: کتابخانه مصطفی البابی حلبی، مصر، ۱۳۸۵ ق.

۲۱ کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۱ ق.

۲۲ اللهوف فی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، چاپ اول، نشر: انوار الهدی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۲۳ مجمع البحرین، شیخ طریحی، تحقیق: سید احمد حسینی، چاپ دوم، نشر: مکتب نشر الثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ق.

۲۴ مجمع البیان، شیخ طبرسی، تحقیق: گروهی از علما و محققین، چاپ اول، نشر: مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۲۵ محضر الشهود فی رد الیهود، حاج بابا قزوینی، تحقیق: سید احمد حسینی، نجف.

۲۶ مسالک الافهام الی آیات الاحکام، جواد کاظمی، تحقیق: محمدباقر شریف زاده، چاپخانه حیدری.

۲۷ مصباح المتهدج، شیخ طوسی، چاپ اول، نشر: مؤسسه فقه الشیعہ، بیروت، ۱۴۱۱.

۲۸ معارج الیقین فی اصول الدین، شیخ محمد سبزواری، تحقیق: علاء آل جعفر، چاپ

اول، ناشر: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۰ ق.

۲۹ مفردات غريب القرآن، راغب اصفهانی، چاپ دوم، نشر: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ق.

۳۰ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: گروهی از اساتید نجف، نشر: کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۷۶ ق.

۳۱ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، نشر: جامعه مدرسین، قم.

۳۲ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام، چاپ سوم، نشر: دارالمعروف، ۱۴۱۶ ق.

۳۳ نهایه الاحکام، علامه حلی، تحقیق: سید مهدی رجایی، چاپ دوم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۰ ق.

۳۴ النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد طنّاحی، چاپ چهارم، نشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ق.

۳۵ نهج البلاغه، سید رضی، تحقیق: شیخ محمد عبده، چاپ اول، نشر: دار الذخائر، قم، ۱۴۱۲ ق.

۳۶ وسائل الشیعه، حر عاملی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۴ ق.

۳۷ ینایع الموده، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، تحقیق: سید علی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، نشر: اسوه، قم، ۱۴۱۶ ق.

مؤلف: محمدحسن بن محمدتقی موسوی اصفهانی

محقق: سید محمود نریمانی

مقدمه تحقیق

یکی از مسائل مهم فقهی که در برخی از ابواب فقه همچون لقطه، اختلاط مال حلال به حرام، عاریه، دین، ودیعه و صرف از آن بحث شده «ردّ مظالم» می باشد، مؤلف اَقوال علما را در این زمینه در تمام این ابواب جمع آوری کرده اند، بدون این که نظری از خود در این باب بیان بفرمایند.

ص: ۱۳۴

شرح حال مؤلف

سید محمدحسن مجتهد اصفهانی، فرزند عالم ورع متقی و جامع معقول و منقول، سید محمدتقی مشهور به مستجاب الدعوه، عالم فاضل جلیل و محقق کامل بی بدیل می باشد، ایشان در حدود سال ۱۲۰۷ ق متولد شده و در سال ۱۲۶۷ ق به دار باقی شتافته است، برای کسب اطلاعات بیشتر از تحصیل، اساتید و تألیفات این عالم بزرگوار به میراث حوزه اصفهان دفتر نهم، ص ۴۱۷، مقدمه تحقیق رساله اعجاز القرآن با تحقیق حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی مراجعه فرمایید.

اصطلاح ردّ مظالم

مصطلح شدن رد مظالم، ظاهراً از زمان شهید اول به بعد متداول و مستعمل شده

ص: ۱۴۱

است. و در آن زمان عمومیت داشته و شامل ظلم مادی و غیر مادی (مثل ضرر جسمی و عرضی) می شده؛ این استظهار از جستجو در مطاوی آثار فقهای بزرگ شیعه قابل رؤیت است و در واقع در آثار قبل از شهید اول اصطلاح رد مظالم یافت نمی شود هر چند مبحث رد مظالم با عناوین دیگر به صورت پراکنده در ابواب فقهی آمده است امّا چنین بر می آید که این اصطلاح از زمان شهید اول در کتب فقهی متداول گردیده است.

از آن پس به تداول ایام تا عصر حاضر به اموالی که در ذمه انسان باشد و نتواند به صاحبانش برساند، اطلاق گردیده است و در ظاهر چنین است که در زمان مؤلف نیز این اصطلاح به همین معنی بوده، زیرا تمام بحث هایی که از علمای گذشته جمع آوری کرده در همین باب است.

استعمال «ردّ مظالم» در کلام فقهای متقدم

۱ در اللعه الدمشقیه شهید اول آمده: «و من مندوبات صلاه الاستسقاء، و هی کالعیدين، و یحول الرداء یمینا و یساراً، و لتکن بعد صوم ثلاثه آخرها الاثنین أو الجمعه، و التوبه و ردّ المظالم». (۱)

۲ در کتاب رسائل کرکی، جوابات المسائل الفقهیه، یکی از سؤالاتی که از این فقیه بزرگوار شده این است: «مسأله لو کان علی شخص مال من ردّ المظالم أو من الزکاه...». (۲)

۳ در کتاب رسائل شهید ثانی آمده: «ضابطه کلی: إذا أوصی المیت بصلاه أو صوم أو کلیهما أو غیر ذلک، و کان مشغول الذمه من جهة حج أو ردّ المظالم أو کفارات و أشباه ذلک». (۳)

۴ در لوامع صاحبقرانی مجلسی اول آمده: «هرکس حقی از حقوق واجبه در مالش باشد، مانند زکات و خمس و ردّ مظالم و ندهد حق سبحانه و تعالی آن حق را ماری کند آتشی و در گردنش اندازد در روز قیامت». (۴)

ص: ۱۴۲

۱ - ۱ اللعه الدمشقیه، ص ۳۴، کتاب الصلاه، و نیز بنگرید: الألفیه و النفلیه، ص ۱۴۵، النوافل؛ البیان، ص ۲۱۸، الفصل الخامس: فی باقی النوافل.

۲-۲ رسائل الکرکی، ج ۲، ص ۲۶۴، جوابات المسائل الفقهیه.

۳-۳ رسائل الشهید الثانی، ج ۲، ص ۱۲۳۸، وصیه المیت بصلاه و هو مشغول الذمه من جهة أخرى.

۵ در هدایه الامه شیخ حر عاملی آمده: «العاشر: فی وجوب ردّ المظالم إلى أهلها إن عرفهم و إلا تصدق بها».(۱)

همچنین ایشان در وسائل الشیعه باب مستقلى با عنوان: «باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلك فی التوبه منها، فإن عجز استغفر الله للمظلوم» مطرح کرده اند و ۶ روایت در این باب آورده اند.(۲)

در میان علماء متقدم، ظاهراً، این بحث به صورت مستقل مطرح نشده و رساله ای مستقل در این باب نوشته نشده، تنها رساله ای که در این باب به صورت مستقل نگاشته شده همین رساله است که می شود گفت منحصر به فرد است.

نظر علمای معاصر در باب ردّ مظالم

۱ آیه الله العظمی خوئی در توضیح رد مظالم در کتاب «صراط النجاه» می فرماید: «المظالم هی أموال الآخین التي استولی علیها الإنسان عمدا أو جهلا، ثم التفت لذلك و لو إجمالا، فیجب ردّها علی أصحابها، والله العالم».(۳)

۲ آیه الله العظمی سیستانی مدّظله العالی در کتاب «فقه للمغربین» در تعریف بعضی از اصطلاحات که در فتاوايش وارد شده می فرماید: «ردّ المظالم: التصدق علی الفقراء نیابه عن من له حق مالی متعلق بذمه الدافع، و لا یمكن الوصول إليه».(۴)

روش تحقیق

این رساله تک نسخه و به خط مؤلف می باشد، نسخه خطی آن در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۵/۱۴۸۰ موجود می باشد و ما نیز این رساله شریف را بر اساس همین نسخه تصحیح نموده ایم. در اینجا بر خود لازم می دانم از این مرکز که همیشه همکاری لازم را در تهیه نسخه برای میراث حوزه اصفهان داشته اند تشکر نمایم.

ص: ۱۴۳

۱- ۱ لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۵۵، باب ما جاء فی مانع الزکاه.

۲- ۲ هدایه الامه، ج ۴، ص ۱۴، البحث العاشر: وجوب ردّ المظالم إلى أهلها.

۳- ۳ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۵۳، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها... .

۴- ۴ صراط النجاه آیت الله خوئی، با تعلیقات میرزا جواد آقا تبریزی، ج ۵، ص ۱۳۳، مسائل تتعلق بالزکاه و الصدقات و الخیرات و الکفارات و ردّ المظالم.

از آنجا که نسخه بسیار بدخط بود نقل قول های آن را با مصادری که مؤلف از آنها نقل کرده بود، تطبیق و موارد اختلافی را در پاورقی تذکر دادیم و مواردی که در نسخه افتاده بود را در گوشه [] اضافه کرده ایم.

در پایان از حجت الاسلام حاج سید احمد سجادی که زمینه تحقیق این رساله را برای بنده فراهم کردند و از حجت الاسلام محمدجواد نورمحمدی که از راهنمایی های ایشان در تحقیق این رساله بهره بردم تشکر می نمایم.

و من الله التوفیق

سید محمود نریمانی

اول شعبان سال ۱۴۳۵

برابر با ۱۰/۳/۱۳۹۳

ص: ۱۴۴

صفحه اول نسخه خطی رد مظالم

ص: ۱۴۵

صفحه آخر نسخه خطی رد مظالم

ص: ۱۴۶

مسألة في تحقيق معنى ردّ المظالم

إشارة

قال في القواعد: و يشترط في الممتزج بالحرام الاشتباه في القدر و المالك، فلو عرفهما سقط، و لو عرف المالك خاصة صالحه و المقدار خاصة أخرجه. (١)

في الإرشاد: و في الحلال المختلط بالحرام و لا يميّز و لا يعرف صاحبه و لا قدره، و لو عرف المالك خاصة صالحه، و لو عرف القدر خاصة تصدّق به. (٢)

قال المحقق الشيخ علي: أي يجب الخمس في هذا القسم أيضا و الظاهر أنّ مصرفه مصرف الخمس و إنّما يكتفى بإخراج خمسه و تحل الباقي إذا لم يعلم في الجملة أنّ الحرام أزيد من الخمس، فإن علم أخرج الزائد بحسب غلبه الظن؛ و في مصرف الزيادة تردّد و ينبغي أن يتصدق بها و لا يخفى أنّه لو لم يكن الخليط و هو الحلال قد ضمن و كان مما يجب فيه الخمس أنّ هذا الإخراج لا يكفي و قد بقي من صور الحلال المختلط بالحرام مما ذكره المصنف صورته أخرى و هي أن يعلم المالك و القدر و حكمهما ظاهر فلذا تركها. (٣)

ص: ١٤٧

١- ١ قواعد الأحكام، ج ١، ص ٣٦٣، مطلب في الشرائط.

٢- ٢ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٢٩٣، ما يجب فيه الخمس.

٣- ٣ في هامش النسخة: «قيل: إن الأقسام ههنا أحد عشر: الأول: أن يعتقد يقينا و حكمه واضح؛ الثاني: أن يعتقد ظنا، فالصالح للمظنون [و] أن لسقوط الخمس احتمالا؛ الثالث: أن يعلم صاحبه ظنا و القدر يقينا و في إعطائه وجهان؛ الرابع: أن ينعكس فالصالح لا غير؛ الخامس: أن يعلم صاحبه و لا يعلم قدره أصلا فالصالح؛ السادس: أن يجهل مطلقا فالخمس بمستحقه؛ السابع: أن يجهل المالك أصلا و يعلم القدر يقينا فالصدقة للفقراء بعد اليأس؛ الثامن: أن يعلم قدره تخمينا و أنّه أزيد من الخمس فالزائد صدقة و في الخمس ما تقدم؛ التاسع: أن يعلم أنّه أنقص من الخمس قطعا فالصدقة ليس إلّا؛ العاشر: أن يتردّد بين الخمس و الناقص و يقطع بنفي الزيادة فالوجهان؛ الحادي عشر: أن يتردّد بين الخمس و الزيادة فالزيادة صدقة و في الخمس لأهله ما تقدم». [أنظر الينابيع الفقهية، ج ٢٩، ق ١، ص ٣٩٦، مسائل الخمس، مسألة ٢٨ و فيه عشرة أقسام؛ القسم التاسع والعاشر واحد، فيه: (التاسع: أن يعلم أنّه أنقص من الخمس قطعا فالصدقة ليس إلّا- أن يتردّد بين الخمس و الناقص و يقطع بنفي الزيادة فالوجهان).]

[قول علامه الحلبي في الإرشاد]

و في صرف الإرشاد: و تراب الصياغه يباع بالتقدين معا أو بغيرها و يتصدق بالثمن بجهاله أربابه. (١)

و في ديونه: و لو جهله المالك تصدق به عنه مع اليأس. (٢)

و في وديعته: و يجب ردّها على المالك و إن كان كافرا.

و لو جهله تصدق و ضمن أو أبقاها أمانه و لا ضمان. (٣)

و في لقطته: و لو أخذ الشاه في العمران حبسها ثلاثه أيام، فإن لم يأت صاحبها باعها و تصدق بالثمن، قال: و لو أن يعرف بنفسه و بغيره، فإن جاء صاحبها [فله (٤)] و إلا تخير بين الملك و الضمان، و بين الصدقه و الضمان، و بين الإبقاء أمانه و لا ضمان. (٥)

[قول المحقق الحلبي في الشرايع]

في خمس الشرايع: الحلال إذا اختلط بالحرام و لا يتميز و جب فيه الخمس. (٦)

و في صرفه: و تراب الصياغه يباع بالذهب و الفضة معا أو بعوض غيرهما، ثم يتصدق به، لأن أربابه لا يتميزون. (٧)

و في ديونه: و لو لم يعرف المالك اجتهد في طلبه و مع الجهل (٨) يتصدق به عنه على قول. (٩)

و في وديعته: و يجب إعادتها على المغصوب منه إن عرف؛ و إن جهل عرفت سنه، ثم جاز التصدق بها عن المالك و يضمن المتصدق إن كره صاحبها. (١٠)

ص: ١٤٨

١- ١ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٣٦٩، بيع الصرف.

٢- ٢ نفس المصدر، ج ١، ص ٣٩٠، أحكام الدين ما يجب في الدين.

٣- ٣ نفس المصدر، ج ١، ص ٤٣٨، ما يجب في الوديعة.

٤- ٤ ما بين المعقوفتين من المصدر.

٥- ٥ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٤٢، أحكام اللقطه.

٦- ٦ شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٣٥، ما يجب الخمس فيه و في قسمه.

٧- ٧ نفس المصدر، ج ٢، ص ٣٠٦، في مسائل الربا.

٨- ٨ في المصدر: «اليأس».

٩- ٩ شرائع الاسلام، ج ٢، ص ٣٢٥، في القرض.

و فى لقطته: و إن كان شاه حبسها ثلاثة أيام، فإن لم يأت صاحبها، باعها الواجد و تصدق بثمنها(١). قال: و يجب تعريفها حولاً، فإن جاء صاحبها، و إلا تصدق بها أو استبقاها أمانه و ليس له تملكها و لو تصدق [بها] بعد الحول فكره المالك، فيه قولان: أرجحها أنه لا يضمن، لأنها أمانه و قد دفعها دفعا مشروعاً.(٢)

قيل(٣): الحرام إذا اختلط بالحلال يجب الخمس عشرة أقسام:

الأول: العلم بالقدر و المالك، فالدفع.

الثانى: الجهل فيهما، فالخمس.

الثالث: العلم بالمالك حسب، فالصلح.

الرابع: الظن بالمالك، فالصلح.

الخامس: العلم بالقدر، فالصدقة.

السادس: الظن بالقدر، فالصدقة.

السادس: الظن فيهما، فالصلح و هو يسقط فيه نظر.

السابع: القدر يقينا و المالك ظناً، ففي الصدقة وجهان.

الثامن: المالك يقينا و القدر ظناً، فالصلح.

التاسع: يظن قدره أزيد من الخمس، فالزائد صدقه و فى الخمس وجهان.

العاشر: يعلم نقصه من الخمس، فالصدقه، إلا أن يتردد بين الخمس و الناقص و يقطع على نفى الزيادة فالوجهان و الخمس لأربابه على الأصح و الصدقة للفقراء.

و لو امتنع المالك من الصلح، قال صاحب التذكرة: يدفع إليه الخمس و يحل الباقي لأن الشرع طهر المال به.(٤)

و فى النافع: و فى الحرام إذا اختلط بالحلال و لم يتميز.(٥)

و فى المختلف: أوجب الشيخ(٦) و أبو الصلاح(٧) و ابن ادريس(٨) الخمس فى الحلال إذا

ص: ١٤٩

- ٢-٢ نفس المصدر، ج ٤، ص ٨٠٥، في الملتقط.
- ٣-٣ نفس المصدر، ص ٨٠٦، في اللقطه.
- ٤-٤ لم نعر على قائله، أنظر: ينابيع الفقيهيه، ج ٢٩، ق ١، ص ٣٩٦، مسائل الخمس، مسأله ٢٨.
- ٥-٥ تذكره الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز و لا عرف مقدار الحرام.
- ٦-٦ المختصر النافع، ص ٦٣، كتاب الخمس.
- ٧-٧ النهايه و نكتها، ج ١، ص ٤٤٨، في بيان أنواع ما يجب فيه الخمس.

اختلط بالحرام و لم يتمييز أحدهما من الآخر و لم يذكر ذلك ابن الجنيد و لا ابن أبي عقيل و لا المفيد.

لنا أنه قد وجب إخراج بعضه و لا طريق إلى الخروج من العهده إلا بالخمس، لأنّه المطهر للأموال.

و ما رواه الحسن بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن رجلا أتى أمير المؤمنين عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين إنني أصبت مالا لا أعرف حلاله من حرامه، فقال له: أخرج الخمس من ذلك، فإن الله تعالى قد رضى من المال بالخمس، فاجتنب ما كان صاحبه يعمل» (١). (٢).

[قول المحقق الحلّي في المختصر النافع]

و في صرف النافع: ما يجتمع من تراب الصياغه ببيع بالذهب و الفضة أو بجنس من غيرهما و يتصدّق به لأربابه، لأنّ أربابه لا يتميرون. (٣).

و في ديونه: و لو لم يعرف صاحب الدين اجتهد في طلبه و من اليأس، قيل: يتصدّق به عنه. (٤).

و في وديعته: و لو جهله، عرفها كاللقطه حولا، فإن وجده و إلاّ تصدّق بها عن المالك إن شاء و يضمن إن لم يرض. (٥).

و في لقطته: و في روايه ضعيفه: يحبسها عنده ثلاثه أيام، فإن جاء صاحبها و إلاّ تصدّق بثمنها. (٦).

قال المحقق الشيخ على: و لا يفتقر إلى إذن الحاكم على الظاهر و إن كان أحوط و الظاهر أنّه لا يتصدّق بعينها شيء. هل يشترط في الصدقه بثمنها مضي الحول، فيه تردد ينشأ من عموم الأمر بالتعريف و من إطلاق الإذن بالصدقه و الأول أحوط. (٧).

ص: ١٥٠

١-١ الكافي في الفقه، ص ١٧٠، الخمس.

٢-٢ السرائر، ج ٢، ص ٢٠٩، باب الخمس و الغنائم.

٣-٣ تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٢٤، باب الخمس و الغنائم، ح ١٥؛ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتمييز، ح ١.

٤-٤ مختلف الشيعه، ج ٣، ص ٣١٧، الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٥-٥ المختصر النافع، ص ١٢٩، الفصل الخامس: في الربا.

٦-٦ نفس المصدر، ص ١٣٦، الفصل الثامن: في السلف.

٧-٧ نفس المصدر، ص ١٥٠، كتاب الوديعه و العاربه.

قال فى النافع: و يعرف حولاً، فإن جاء صاحبه و إلا تصدّق به [عنه] أو استبقاه أمانه و لا يملك و لو تصدّق به بعد الحول فكره المالك لم يضمن الملتقط على الأشهر. و إن وجدته فى غير الحرام يعرف حولاً، ثم الملتقط بالخيار بين التملك و الصدقه و ابقائها أمانه. و لو تصدّق بها فكره المالك ضمن الملتقط. (١)

[قول العلامة الحلى فى القواعد]

و فى صرف القواعد: و تراب الصياغه يباع بالجوهرين معا أو غيرهما لا بأحدهما، ثم يتصدّق به مع جهل أربابه. (٢)

و فى ديونه: و لو جهل المالك اجتهد فى طلبه، فإن أيس منه، قيل: يتصدّق به عنه. (٣)

و فى وديعته: و لو جهل عرفت سنه، ثم تصدّق بها عن المالك مع الضمان و إن شاء أبقاها أمانه أبداً من غير ضمان، و ليس له التملك مع الضمان على إشكال. (٤)

و فى لقطته: و لو كانت شاه حبسها ثلاثه أيام، فإن جاء المالك و إلا باعها، و فى اشتراط الحاكم إشكال و تصدّق بئمنها و ضمن أو احتفظ. (٥) و لا ضمان و فى الصدقه بعينها أو قبل الحول بئمنها إشكال. (٦)

قال: و إن كان أزيد من الدرهم و جب تعريفها حولاً، ثم إن شاء تملك أو تصدّق و ضمن فيهما و إن شاء احتفظها للمالك و لا ضمان. (٧)

[قول الشهيد الثانى فى الروضه]

و فى الروضه: المال الحلال المختلط بالحرام و لا يتميّز و لا يعلم صاحبه و لا قدره بوجه، فإن إخراج خمسّه حينئذ يطهر المال من الحرام، فلو تميّز كان للحرام حكم المال المجهول المالك حيث لا يعلم.

ص: ١٥١

١- ١ لم نعثر عليه.

٢- ٢ المختصر النافع، ص ٢٥٣ ٢٥٤، كتاب اللقطه.

٣- ٣ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٣٨، الفصل الثالث: فى الصرف.

٤- ٤ نفس المصدر، ص ١٠٢، أحكام الدين.

٥- ٥ نفس المصدر، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعه.

٦- ٦ فى المصدر: «احتفظه».

٧- ٧ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ٢٠٦، لقطه الحيوان.

و لو علم صاحبه و لو فى جملة قوم منحصرين، فلا بد من التخلّص منه و لو بصلح و لا خمس، فإن أبى قال فى التذكرة(١): دفع إليه خمسة إن لم يعلم زيادته أو ما يغلب [١٧٩] على ظنّه إن علم زيادته أو نقصانه.

و لو علم قدره كالربع و الثلث و جب إخراجه أجمع صدقه لا خمسا، و لو علم قدره جملة، لا تفصيلا، فإن علم أنّه يزيد عن(٢) الخمس خمس و تصدّق بالزائد و لو ظنا. و يحمل قويا كون الجميع صدقه.

و لو علم نقصانه عنه، اقتصر على ما يتيقّن به البراءة صدقه على الظاهر و خمسا فى وجهه، و هو أحوط، و لو كان الحلال الخليط مما يجب فيه الخمس، خمس بعد ذلك بحسبه و لو تبيّن المال ك بعد إخراج الخمس ففى الضمان له و جهان أجودهما ذلك.(٣)

و فى صرفه: و يجب على الصائغ الصدقة به مع جهل أربابه بكل وجه. و لو علمهم فى محصورين و جب التخلّص منهم، و لو بالصلح مع جهل حق كل واحد بخصوصه و يتخير مع الجهل بين الصدقة بعينه و قيمته. و الأقرب الضمان لو ظهوروا و لم يرضوا بها أى بالصدقة لعموم الأدلة الدالة على ضمان ما أخذت اليد، خرج منه ما إذا رضوا أو استمرّ الاشتباه فيبقى الباقي.

و وجه العدم إذن الشارع له فى الصدقة، فلا يتعقب الضمان، و مصرف هذه الصدقة الفقراء و المساكين و يلحق بها شابهها من الصنائع الموجبة لتخلف أثر المال، كالحدا و الطحن و الخياطة.

و لو كان بعضهم معلوما و جب الخروج من حقه، و على هذا يجب التخلّص من كل غريم يعلمه، و لذلك تحقق(٤) عند الفراغ من عمل كل واحد، فلو أخر حتى صار مجهولا أثم بالتأخير، و لزمه حكم ما سبق.(٥)

و فى ديونه: و لو جهله و يئس منه، تصدّق به عنه فى المشهور.

و قيل: يتعيّن دفعه إلى الحاكم، لأنّ الصدقة تصرف فى مال الغير بغير إذنه، و يضعف

ص: ١٥٢

١-١ تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز و لا عرف مقدار الحرام.

٢-٢ فى المصدر: «على».

٣-٣ الروضة البهية، ج ٢، ص ٦٧ ٦٨، الحلال المختلط بالحرام.

٤-٤ فى المصدر: «و ذلك يتحقق»، بدل «و لذلك تحقق».

٥-٥ الروضة البهية، ج ٣، ص ٣٨٦ ٣٨٧، الفصل الخامس: فى بيع الصرف.

بأنه إحسان [١٨٠] محض إليه، لأنه إن ظهر و لم يرض بها ضمن له عوضها وإلا- فهي أنفع من بقاء العين المعزولة المعرضه لتلفها بغير تفريط المسقط لحقه. و الأقوى التخيير بين الصدقه و الدفع إلى الحاكم و إبقاؤه في يده. (١)

و في لقطته: فإن لم يجد صاحبها باعها و تصدق بثمنها و ضمن إن لم يرض المالك على الأقوى، و له إبقاؤها بغير بيع، و إبقاء ثمنها أمانه إلى أن يظهر المالك أو يئس (٢) منه، و لا ضمان حينئذ إن جاز أخذها كما يظهر من عبارته، و الذي صرح به غيره عدم جواز أخذ (٣) شيء من العمران و لكن لو فعل لزمه هذا الحكم في الشاه.

و كيف كان فليس له تملكها مع الضمان على الأقوى، للأصل و ظاهر النص و الفتوى عدم وجوب التعريف حينئذ، و غير الشاه يجب مع أخذه تعريفه سنه كغيره من المال أو يحفظه لمالكة من غير تعريف أو يدفعه إلى الحاكم. (٤)

و فيه: في لقطه المال كلام طويل نافع. (٥)

[قول الفيض الكاشاني في مفاتيح الشرائع]

و في المفاتيح: و يجب في الحلال المختلط بالحرام غير معلوم القدر و لا الصاحب على المشهور، للخبرين، فيحل الباقي إن لم يعلم زيادته على الخمس، و معه يتصدق بها بعده كذا قالوه، و لم يذكره القديمان (٦) و المفيد، و الأولى أن يتصدق بما يتقن انتفاؤه عنه على الفقراء بعد اليأس عن العلم بالمالك و له أن يتصدق بالخمس منه لما ورد في مثله في عده أخبار: «تصدق بخمس مالك، فإن الله عزوجل رضى من الأشياء بالخمس و سائر المال لك حلال» (٧). (٨)

و في ديونه: و إن لم يعرف صاحبه اجتهد في طلبه، و قيل: مع اليأس يتصدق عنه كما في الخبر: «و ينوى القضاء [١٨١] مع الظفر». (٩)

ص: ١٥٣

١-١ نفس المصدر، ج ٤، ص ١٨، كتاب الدين.

٢-٢ في المصدر: «يأس».

٣-٣ في المصدر: «الأخذ».

٤-٤ الروضه البهيه، ج ٧، ص ٨٩ ٩٠، الفصل الثاني: في لقطه الحيوان.

٥-٥ نفس المصدر، ص ٩٢، الفصل الثالث: في لقطه المال.

٦-٦ هما ابن الجنيدي و ابن أبي عقيل.

٧-٧ الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٦٨ ٣٦٩، باب المكاسب، ح ١٨٦.

٨-٨ مفاتيح الشرائع، ج ١، ص ٢٢٦ ٢٢٧، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

و فى آخر: «و هو كسبيل مالك، فإن جاء طالب أعطيه»^(١)، قيل: و يجب العزل عند الوفاه و الوصيه به لىتميز الحق و البعد عن تصرف الورثه فيه.

و فى الخبر: «فإن حدث بك حدث فأوصى به إن جاء له طالب أن يدفع إليه»^(٢).

و فى آخر: «تطلب له وارثا»^(٣) و إلا فهو كسبيل مالك، ثم قال: ما عسى أن يصنع بها، ثم قال: يوصى بها فإن جاء لها طالب و إلا فهى كسبيل مالك»^(٤).

و الشيخ على و جوب العزل مع اليأس و إن لم يحضر الوفاه، و حمل على استبقاء ما يساوى الدين، و فى الصحيح: «أطلبه، قال: و قد طال فأصدق عنه؟ قال: أطلبه»^(٥).

و فى صحيح آخر: «لا جناح عليه بعد أن يعلم الله أن نيته الأداء»^{(٦). (٧)}.

و فى وديعته: و لو كان غاصبا لها يمنع منها و ينكر و يعبد على صاحبها إن عرف، و إن جهل عرف سنه ثم جاز التصدق بها، و يضمن مع كراهه صاحبها على المشهور للخبر، خلافا للحلى^(٨) حيث أوجب ردها إلى إمام المسلمين، و مع التعذر يبقى أمانه ثم يوصى بها إلى عدل إلى حين التمكن من المستحق، و قواه فى المختلف^(٩).

و المفيد^(١٠) أوجب إخراج الخمس قبل التصدق و لم يذكر التعريف و تبعه الديلمى، أما التملك بعد التعريف فلم يذكره أحد و إن جعل فى الروايه كاللقطه^(١١).

و فى لقطته: و إن كان شاه فى الخبر: «أ أنه يحبسها عنده ثلاثه أيام و يعرف فإن لم

ص: ١٥٤

١- ١ لم نعر عليه.

٢- ٢ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، حديث ٥٧٠٨؛ وسائل الشيعه، ج ٢٦، ص ٣٠١، باب حكم ميراث المفقود، ح ١٠، و فيهما: «أعطيته».

٣- ٣ الكافى، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ١؛ الإستبصار، ج ٤، ص ١٩٧، باب ميراث المفقود الذى لا يعرف له وارث، ح ٣.

٤- ٤ فى المصادر: + «فإن وجدت له وارثا».

٥- ٥ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١٧٧، باب الرهون، ح ٣٨؛ وسائل الشيعه، ج ٢٦، ص ٢٥٤، باب حكم ما تعذر إيصال مال من لا وارث له، ح ٧.

٦- ٦ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، كتاب الديون، ح ٢١؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب و جب عليه نيه القضاء، ج ٢.

٧- ٧ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢٠؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان

- عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ١.
- ٨-٨ مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ١٢٩، وجوب نيه أداء الدين و المبادرة إليه.
- ٩-٩ السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعه.
- ١٠-١٠ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٦٠، وديعه الظالم و أحكامها.
- ١١-١١ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

يأت صاحبها باعها و تصدق بثمانها»(١)؛ وإن كان أعم من الموجود في العمران لكنه حمل عليه جمعا.

و لو ظهر المالك و لم يرض بالصدقه ففي الضمان [١٨٢] وجهان و يحتمل في غير الشاه، بل مطلقا التعريف سنه، ثم التصدق أو التملك كغير الحيوان من الأموال عملا بالعموم.(٢)

[قول الشيخ الطوسي في النهايه]

و في النهايه: و إذا حصل مع الإنسان مال قد اختلط الحلال بالحرام و لا يتميز له و أراد تطهيره، أخرج منه الخمس و حل له التصرف في الباقي. و إن تميز له الحرام و جب عليه إخراجه و رده إلى أربابه؛ و من ورث مالا- ممن يعلم أنه كان يجمعه من وجوه محظوره، مثل الربا و الغصب و ما يجري مجراهما و ما(٣) يتميز له المغصوب [منه] و لا الربا، أخرج منه الخمس و استعمل الباقي، و حل له التصرف فيه.(٤)

و في صرفه: و لا- يجوز بيع تراب الصياغه، فإن بيع كان ثمنه للفقراء و المساكين يتصدق به عليهم، لأن ذلك لأربابه الذين لا يميزون.(٥)

و في وديعته: و عليه أن يردها إلى أربابها إن عرفهم؛ فإن لم يعرفهم عرفها حولا- كما تعرف اللقطه، فإن جاء صاحبها و إلا تصدق بها عنه.(٦)

و في ديونه: فإن لم يظفر به، تصدق به عنه، و ليس عليه شيء.(٧)

و في لقطته: و أميا الذي يجده في غير الحرم، فيلزمه أيضا أن يعرفه سنه؛ فإن جاء صاحبه رد عليه؛ و إن لم يجرى، كان كسبيل ماله، و يجوز له التصرف فيه؛ إلا أنه يكون ضامنا له متى جاء صاحبه و جب عليه رده؛ فإن تصدق به عنه، لزمه أن يغرمه له متى جاء،

ص: ١٥٥

١- ١ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٧، باب اللقطه والضاله، ح ٣٦؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٥٩، باب حكم التقاط الشاه و الدابه، ح ٦.

٢- ٢ مفاتيح الشرائع، ج ٣، ص ١٨٣، حكم ما يوجد من الحيوان في العمران.

٣- ٣ في المصدر: «لم».

٤- ٤ النهايه، ص ١٩٧، باب الخمس و الغنائم.

٥- ٥ نفس المصدر، ص ٣٨٣، باب الصرف و أحكامه.

٦- ٦ نفس المصدر، ص ٤٣٦، باب الوديعة و العاربه.

٧- ٧ نفس المصدر، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي والميت.

إلا أن يشاء صاحب المال أن يكون الأجر له، فيحتسب له بذلك عند الله. (١).

[قول ابن إدريس الحلبي في السرائر]

و في السرائر: و إذا اختلط المال الحرام بالحلال، حكم فيه بحكم الأغلب، فإن كان الغالب حراما احتاط في إخراج الحرام منه، فإن لم يتمييز له، أخرج الخمس و صار الباقي و التصرف فيه مباحا؛ و كذلك إن ورث ما لم (٢) يعلم أنّ صاحبه جمع بعضه من جهات محظوره من غضب و ربا و غير ذلك، و لم يعلم مقداره، أخرج خمسه (٣) و استعمل الباقي استعمالا مباحا.

فإن غلب في ظنه أو علم أنّ الأكثر حرام، اختلط في إخراج الحرام منه؛ هذا إذا لم يتمييز له الحرام، فإن تمييز له بعينه أو بمقداره، و جب إخراجة قليلا- كان أو كثيرا و لا يجب عليه إخراج الخمس منه و يردّه إلى أربابه إذا تمييزوا، فإن لم يتمييزوا جدّ في طلبهم و طلب وارثهم (٤)، فإن لم يجدهم و قطع على انقراضهم، سلّمه إلى إمام المسلمين، فإنّه ماله إن كان ظاهرا، أو حفظه عليه إن كان مستترا و غائبا من أعدائه.

و قد روى أنّه يتصدّق به عنهم (٥). (٦)

و في لقطته: و من وجد [شيئا] في الحرم، فلا يجوز له أخذه، فإن أخذه فليعرّفه سنه، فإن جاء صاحبه و إلاّ تصدّق به عنه، و كان ضامنا إذا جاء صاحبه و لم يرض بفعله، و إذا وجد في غير الحرم فليعرّفه سنه. (٧) ثم هو كسييل ماله يعمل به ما شاء، إلاّ أنّه ضامن إذا جاء صاحبه؛ هذا آخر كلام شيخنا (٨) في الباب المشار إليها و هو الحق اليقين، لأنّه مال الغير، و الرسول صلى الله عليه و آله قال: «لا يحل مال امرئ مسلم إلاّ عن طيب نفس منه» (٩) و هذا ما

ص: ١٥٦

١- ١ نفس المصدر، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضاله.

٢- ٢ في المصدر: «ما لا»، بدل «ما لم».

٣- ٣ في المصدر: «الخمس».

٤- ٤ في المصدر: «وراثهم».

٥- ٥ الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ وسائل الشيعة، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٤.

٦- ٦ السرائر، ج ٢، ص ٢٠٩ ٢١٠، باب الخمس و الغنائم.

٧- ٧ في المخطوطة تكرر جملة: «فإن جاء صاحبه و إلاّ تصدّق به عنه و كان ضامنا إذا جاء صاحبه و لم يرض بفعله و إذا وجد في غير الحرم فليعرّفه سنه».

٨- ٨ النهايه، ص ١٩٧، باب الخمس و الغنائم.

٩- ٩ عوالي اللئالي، ج ٣، ص ٤٧٣، باب الغصب.

طابت نفسه بالصدقه عنه.

و أما الذى يجده فى غير الحرم، فيلزمه أيضا تعريفه(١) سنه، فإن جاء صاحبه رد عليه و إن لم يجئ كان كسييل ماله [بعد السنه] و التعريف فيها و يجوز له التصرف فيه بسائر أنواع التصرفات إلا أنه يكون ضامنا له بقيمته بعد السنه، متى جاء صاحبه و جب [١٨٤] رده عليه، فإن تصدق به عنه لزمه أيضا أن يغرمه له متى جاء صاحبه(٢) إلا أن يشاء صاحبه أن يكون له الأجر و يرضى بذلك فيحتسب له بذلك عند الله تعالى.

و جميع النماء المنفصل و المتصل بعد الحول فى هذا الضرب يكون لمن و جدها دون صاحبها، لأنها بعد الحول صارت كسييل ماله و لصاحبها قيمتها فحسب، فهو فى هذا الضرب بين خيرتين، بين أن يتصدق بها بعد السنه و يكون ضامنا لقيمتها بعد الحول إذا جاء صاحبها و لم يرض بفعله و بين أن يجعلها كسييل ماله و يضمن قيمتها لصاحبها بعد السنه و التعريف.

و إلى هذا يذهب شيخنا فى مسائل خلافه(٣) إلى أن لقطه غير الحرم، يعرفها سنه، ثم هو مخير بعد السنه بين ثلاثة أشياء، بين أن يحفظها على صاحبها، و بين أن يتصدق بها عنه و يكون ضامنا إن لم يرض صاحبها بذلك و بين أن يملكها و يتصرف فيها، و عليه ضمانها إذا جاء صاحبها.

و هذا مذهب الشافعى و أبى حنيفة اختاره هاهنا، لأن بينهما خلافا فى لقطه الفقير و الغنى و الصحيح الحق اليقين، إجماع أصحابنا على أنه بعد السنه يكون كسييل ماله أو يتصدق بها بشرط الضمان و لم يقولوا هو بالخيار بعد السنه فى حفظها [على صاحبها].

و شيخنا أبو جعفر فى الجزء الأول فى مسائل خلافه(٤) و مبسوطه(٥) قال: مسأله: إذا وجد نصابا من الأثمان أو غيرها من المواشى عرفها سنه، ثم هو كسييل ماله و ملكه، فإذا حال بعد ذلك عليه حول و أحوال لزمته زكاته، لأنه مالكة و إن كان ضامنا لها، و أما صاحبه فلا زكاه عليه، لأن مال الغائب [١٨٥] الذى لا يتمكّن منه، لا زكاه فيه.

ص: ١٥٧

١-١ المخطوطه: «تعرفه»، و ما أدرجنا من المصدر.

٢-٢ فى المصدر: «صاحبه».

٣-٣ الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٧، أنواع اللقطه.

٤-٤ نفس المصدر، ج ٢، ص ١١١ ١١٢، حكم الزكاه فى اللقطه.

٥-٥ المبسوط، ج ١، ص ٢٢٦، مال التجاره هل فيه زكاه أم لا؟

و قال الشافعي(١): إذا كان بعد سنه هل تدخل في ملكه بغير اختياره؟ على قولين: أحدهما و هو المذهب: أنه لا يملكها إلا باختياره.

و الثاني: يدخل بغير اختياره، فإذا قال: لا يملكها إلا باختياره، فإذا ملكها فإن كان من الأثمان يجب مثلها في ذمته و إن كانت ماشيه و جب قيمتها في ذمته، فأما الزكاه فإذا حال الحول من حين التقط، فلا زكاه فيها لأنه أمين، و أما صاحب المال فله مال لا يعلم موضعه على قولين مثل الغصب.

و أما الحول فإنه لا(٢) يملكها فهي أمانه أبدا في يده، و رب المال على قولين مثل الضاله، و إذا ملكها الملتقط و جاء الحول فهي كرجل له ألف و عليه ألف، فإن قال: الدين يمنع فها هنا يمنع، فإن قال: لا يمنع فها هنا لا يمنع إذا لم يكن له مال سواه بقدره، فإن كان له سواه لزمته زكاته، و رب المال على قولين كالضاله و الغصب.

قال: دليلنا ما روى عنهم عليهم السلام أنهم قالوا: لقطه غير الحرم يعرفها سنه، ثم هو كسبيل ماله(٣)، و سبيل ماله أن يجب فيه الزكاه، قال: فهذا الظاهر يجب فيه الزكاه. هذا آخر كلام شيخنا في مسائل الخلاف، في الجزء الأول في كتاب الزكاه.

فلو كان بعد السنه لا يدخل في(٤) ملكه و هو مختير بين ثلاث، خير على ما قاله في الجزء الثاني في كتاب اللقطه في مسائل الخلاف، لئلا وجبت عليه الزكاه بعد السنه و التعريف و حول الحول بعد ذلك و استدلاله بأن قال: دليلنا ما روى عنهم عليهم السلام أنهم قالوا: لقطه غير الحرم يعرفها سنه [١٨٦] ثم هي كسبيل ماله.

و ما قالوا يكون مخيرا بعد السنه بين ثلاث خير على ما يذهب الشافعي إليه في أحد قولييه، و أيضا من قال بهذا القول لا يوجب التعريف و إنما يوجب التعريف حتى يملكها، فأما إذا لم يرد أن يملكها، فلا يجب عليه التعريف و لا خلاف بين أصحابنا في وجوب التعريف في هذه السنه .

فدل هذا أجمع أن الذي اختاره شيخنا في الجزء الثاني مذهب الشافعي و أن مذهبنا

ص: ١٥٨

١- ١ المجموع، ج ١٥، ص ٢٦٧، كتاب اللقطه.

٢- ٢ في المصدر: «فإن لم»، بدل «فإنه لا».

٣- ٣ الكافي، ج ٥، ص ١٣٧، باب اللقطه و الضاله، ح ٢؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطه و الضاله، ح ١، و فيهما: «عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال في اللقطه: يعرفها سنه ثم هي كسائر ماله».

٤- ٤ في المخطوطه: «ملكها».

و قول أصحابنا و رواياتهم بخلاف ذلك. (١).

و فى ديونه: و من كان عليه دين وجب عليه أن ينوى قضاءه على ما قدّمناه، فإن حضرته الوفاه، سلّمه إلى من يثق بديانته و جعله وصيه فى تسليمه إلى صاحبه.

فإن مات من له الدين، سلّمه إلى ورثته، فإن لم يعلم [له] وارثا اجتهد فى طلبه (٢)، فإن لم يجده سلّمه إلى الحاكم، فإن قطع على أنّه لا وارث له كان لإمام المسلمين.

و قد روى أنّه إذا لم يظفر بوارث له، تصدّق به عنه و ليس عليه شيء (٣) أورد ذلك شيخنا أبو جعفر فى نهايته (٤) من طريق الخبر إيرادا لا- اعتقادا، لأنّ الصدقه لا دليل عليها من كتاب و لا سنه مقطوع بها و لا إجماع، بل الإجماع و الأصول المقرره (٥) لمذهبنا تشهد بأن الإمام يستحق ميراث من لا وارث له. (٦)

و فى صرفه: و لا- يجوز بيع تراب الصياغه، فإن بيع كان ثمنه للفقراء و المساكين، يتصدّق به عليهم، لأنّ ذلك لأربابه الذين لا يتميرون.

فإن تميّزوا ردّ عليهم أموالهم و اصطلحوا فيما بينهم ما رواه أصحابنا و وجد فى رواياتهم. (٧)

و فى وديعته: و إذا علم المودّع أنّ المودّع لا يملك الوديعة، لم يجز ردّها عليه (٨) مع الاختيار، بل يلزمه ردّ ذلك إلى مستحقه إن عرفه بعينه، فإن لم يعرفه بعينه، تعيّن (٩) له حملها إلى [١٨٧] الإمام العادل، فإن لم يتمكّن لزمه الحفظ بنفسه من حياته و من (١٠) يثق إليه فى ذلك بعد وفاته إلى حين التمكن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: تكون و الحال هذه فى الحكم كاللقظه على ما روى فى بعض الروايات و الأول أحوط.

و إذا (١١) كانت الوديعة من حلال و حرام لا يتميّز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جميعها إلى

ص: ١٥٩

١-١ السرائر، ج ٣، ص ١٤٢ ١٤٥، باب اللقظه.

٢-٢ فى المخطوطه: «طلبته» و ما أدرجناه من المصدر.

٣-٣ أنظر: وسائل الشيعه، ج ٢٦، ص ٢٣، باب أنّ الكافر يرث الكافر إذا لم يكن وارث مسلم.

٤-٤ النهايه، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

٥-٥ فى المخطوطه: «مقرّره».

٦-٦ السرائر، ج ٢، ص ٣٧، إذا غاب الدائن.

٧-٧ نفس المصدر، ج ٣، ص ٣٨٤، باب الصرف و أحكامه.

٨-٨ فى المخطوطه: «عليها».

٩-٩ فى المصدر: «فإن لم يتعين»، بدل «فإن لم يعرفه بعينه تعين».

١٠-١٠ فى المصدر: «بمن».

١١-١١ فى المصدر: «إن».

المودع متى طلبها بدليل إجماع أصحابنا. (١)

[قول يحيى بن سعيد الحلبي في الجامع للشرائع]

و في الجامع: الخمس واجب في مال اختلط حرامه بحلاله و لم يتعين صاحب الحرام و لا قدره، فإن تعين صاحبه صولح، و إن تعين قدره فقط تصدق به عنه. (٢)

و في صرفه: و روى (٣) في تراب الصياغه إن أمكن استحلاله من صاحبه فعل، فإن كان يتهمه إن أخبر، بيع بطعام و شبهه و يصدق به بايعه إما له أو على محتاج من أهله و غيرهم. (٤)

و في ديونه: و إذا استدان ممن لا يعرفه و غاب أو غصب منه تصدق به عنه، فإن عرفه نوى قضاؤه، فإن حضره الموت وصى إلى ثقه به و اجتهد الوصي في طلبه، فإن مات طلب وارثه، فإن لم يجده تصدق به عنه. (٥)

و في وديعته: فإن أودع مغصوبا يعرف ربّه و جب ردّه عليه، فإن لم يفعل مع الإمكان ضمن له، فإن لم يمكنه، فلا ضمان عليه. فإن لم يعرف ربّه عرفه حولا، فإن جاء صاحبه فيه و إلا تصدق به، فإذا جاء صاحبه خيره بين الأجر و الغرم و إن كان مختلطا بمال المودع كالدهن و شبهه ردّه على المودع. (٦)

و في لقطته: و تدخل في ملكه بعد الحول و عليه ضمانها، فإن تصدق بها ضمنها لصاحبها إلا أن [يشاء صاحبها أن (٧)] يكون الأجر له و لا يكون أمانه بعد حول التعريف. (٨) [١٨٨]

ص: ١٦٠

١-١ السرائر، ج ٢، ص ٤٣٥ ٤٣٦، باب الوديعه، أحكام الوديعه.

٢-٢ الجامع للشرائع، ص ١٤٨ ١٤٩، في الخمس و الأنفال و قسمتها.

٣-٣ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغه من الذهب و الفضة بهما أو بغيرهما و الصدقه بثمنه، ح ٢، و نص الروايه هكذا: «عن على بن ميمون الصائغ، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يكنس من التراب فأبيعه فما أصنع به؟ قال: تصدق به فإما لك و إما لأهله، قال: قلت: فإن فيه ذهبا و فضه و حديداً فأبى شىء أبيعته؟ قال: بعه بطعام، قلت: فإن كان لى قرابه محتاج أعطيته منه؟ قال: نعم».

٤-٤ الجامع للشرائع، ص ٢٥٢، في الربا و الصرف.

٥-٥ نفس المصدر، ص ٢٨٤، تعريف الدين.

٦-٦ نفس المصدر، ص ٣٢٩، تعريف الوديعه.

٧-٧ ما بين المعقوفين أثبتناه من المصدر.

٨-٨ الجامع للشرائع، ص ٣٥٤، ما إذا وجد اللقيط في الحل.

[قول أبي الصلاح الحلبي في الكافي]

و في الكافي: و كل ما اختلط حلاله بحرامه و لم يتميّز أحدهما من الآخر و لاتعيّن له مستحقّه. (١)

و في وديعته: و إن لم يخلف المودع وارثا فهي من مال الأنفال.

و إن كان المودع لا يملك الوديعة أو لا يصح منه الأيداع (٢) كالغاصب و الكافر الحربى، فعلى المودع أن يحمل ما أودعه الحربى إلى سلطان الإسلام العادل عليه السلام و يرد المغصوب إلى مستحقّه، فإن لم يتعيّن له و لا من ينوب منابه، حملها إلى الإمام العادل، فإن تعدّر ذلك في المسألتين، فعلى المودع حفظ الوديعة إلى حين التمكن من إيصالها إلى مستحق ذلك و الوصيه بها إلى من يقوم مقامه فيها و لا يجوز ردّها إلى المودع مع الاختيار.

فإن كانت الوديعة مختلطة بحلال و حرام و يتميّز أحدهما من الآخر، فعلى المودع ردّ الحرام إلى أهله إن عرّفهم و إلا صنع ما رسمناه و الحلال إلى المودع، فإن لم يتميّز له الحلال من الحرام فهي أمانه للمودع يجب ردّها متى طلبها. (٣)

و في لقطته: و إذا حضر (٤) صاحب اللقطة و قد تصرّف فيها الملتقط، فعليه ردّ مثلها أو قيمتها إن كان تصرّفه بعد التعريف (٥) و ان كان قبله ردّ معها ما أفادت من ربح، فإن كانت قد تصدّق بها، فهو بالخيار بين إمضاء الصدقه و له ثوابها و بين الرجوع عليه بها و يكون ثواب الصدقه له دونه. (٦)

[قول فاضل الآبى في كشف الرموز]

و في كشف الرموز في وديعته: قال دام ظلّه: «و لو جهله أى مالكتها عرّفها كاللقطه حولا، فإن وجدته و إلا تصدّق بها عن المالك».

أقول: أمّا (٧) التعريف لأنّه مال حصل في يده و مالكة غير معين الشخص، و كل من حصل في يده مال الغير و لا يعرفه يجب تعريفه، أمّا المقدمه الأولى فمسلّمه، و أمّا الثانيه

ص: ١٦١

١-١ الكافي في الفقه، ص ١٧٠، الخمس.

٢-٢ في المخطوطه: «أيداع».

٣-٣ الكافي في الفقه، ص ٢٣١ ٢٣٢، فصل: في الوديعة.

٤-٤ في المخطوطه: «جاء».

٥-٥ في المخطوطه: «التصرف».

٦-٦ الكافي في الفقه، ص ٣٥١، اللقطة.

٧-٧ في المخطوطه: + «وجوب».

فللحذر من إضاعه المال المنهى [عنها] شرعا.

و أما التصدق مع عدم الوجدان، فمستنده ما رواه سليمان بن داود، عن حفص بن غياث، عن أبي عبد الله عليه السلام «في لص أودع رجلا متاعا، قال: لا- يرد [عليه] و يرد إلى صاحبه إن أمكن، و إلا- تصدق بها، فإن جاء بعد ذلك خيره بين الأجر (١) و الغرم» (٢)، هذا اختيار شيخنا و (٣) الشيخ أبي جعفر [١٨٩] و اتباعه و به افتى.

و قال المفيد (٤) و سلار (٥): يتصدق بخمسها على مستحق الخمس و الباقي على فقراء المؤمنين و لست أعرف منشأ التفصيل.

و أما المتأخر أعرض عن التصدق و ذهب إلى حملها إلى الإمام المسلمين كاللقطه. (٦)

و في لقطته: قال دام ظله: «و ما كان أزيد، فإن وجدته في الحرم كره أخذه و قيل: يحرم إلى آخره».

قال الشيخ في النهاية (٧): لقطه الحرم لا يجوز أخذها؛ و قال في الخلاف (٨): يجوز أخذها و يجب تعريفها و يظهر مثل ذلك من كلام المفيد (٩) و ابن بابويه في المقنع (١٠) و سلار. (١١)

و قال على بن بابويه في رسالته: (١٢) و الأفضل أن يترك لقطه الحرم.

و مستند النهاية ما روى عنه أبي بصير، عن على بن أبي حمزه، عن العبد الصالح موسى بن جعفر عليهما السلام ، عن رجل وجد دينارا في الحرم فأخذه، قال: «بئس ما صنع ما كان ينبغي له أن يأخذه، قال: قلت: ابتلى بذلك، قال: تعرفه، قلت: فإنه قد عرفه فلم يجد له باغيا. قال: يرجع إلى بلده، فيتصدق به على أهل بيت من المسلمين، فإن جاء صاحبه (١٣) فهو له ضامن» (١٤).

ص: ١٦٢

١- ١ في المصدر: «الأجره».

٢- ٢ الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشه، ح ٢١، باختلاف يسير.

٣- ٣ في المصدر: «شيخنا و».

٤- ٤ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٥- ٥ المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعه.

٦- ٦ كشف الرموز، ج ٢، ص ٢٥، حكم ما لو اختلطت بمال الودع.

٧- ٧ النهايه، ص ٣٢٠، باب اللقطه والضاله.

٨- ٨ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطه الحرم، مسأله ١٢.

٩- ٩ المقنعه، ص ٦٤٦، باب اللقطه.

١٠- ١٠ المقنعه، ص ٣٨٠، أحكام اللقطه في الحرم و غيره.

١١- ١١ المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطه.

١٢- ١٢ فقه الرضا، ص ٢٦٦، باب اللقطه.

١٣-١٣ فى المصدر: «طالبه».

١٤-١٤ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٥، باب اللقطه و الضاله، ح ٣٠.

و مستند الخلاف ما روى عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: «لا تحل لقطه الحرم إلا لمنشد»^(١)، يعنى لمعرّف و الوجه الكراهيه توفيقا بين الروايات.

و على التقديرات، لا يحل تملكها و يجب التعريف حولا، فإن لم يجد صاحبها، إما أن يستبقها أمانه أو يتصدّق عنه.

و هل يضمن لو لم يرض صاحب بالصدقه؟ فيه قولان، قال فى باب اللقطه من النهايه^(٢) و المفيد فى المقنعه^(٣): يتصدّق و لا شىء عليه و هو تمسك^(٤) بأنّه تصرّف مأذون فيه شرعا، فالضمان منفى بالأصل إلا فى موضع الدلاله و اختاره [١٩٠] ابن البراج فى المذهب^(٥) و سلاّر فى رسالته^(٦).

و ذهب فى الخلاف^(٧) و فى كتاب الحج من النهايه^(٨) [إلى] أنه يتصدّق بها بشرط الضمان و هو فى روايه على بن أبى حمزه و قد قدّمناها و اختاره المتأخر مستدلاً بأنّه مال الغير، و قال الرسول صلى الله عليه و آله: «لا يحل مال امرئ مسلم إلا عن طيب نفس منه»^(٩).

و هو ضعيف لأننا سلّمنا أنه مال الغير و لكن إذن الشارع فى التصدّق به، و فى التصرّف^(١٠) الشرعى يسقط الضمان حذرا من الإضرار، فالأشبه هو الأول^(١١).

و الجواب عن الروايه أنّ التهجم على الأموال^(١٢) بخبر الواحد غير جائز خصوصا فى موضع الخلاف مع كونه ضعيفا^(١٣) فإنّ فى الطريق وهب بن حفص.

فإن قيل: لم فرّقتم بينها و بين لقطه غير الحرم، فذهبتم إلى ضمانها؟

قلنا: لوجهين، الأول: لاتفاق فقهاءنا عليه؛ و الثانى: لوجود الفارق و هو كون لقطه غير الحرم مجوزه التملك و لا كذا لقطه الحرم.
(١٤)

ص: ١٦٣

١-١ عوالى اللئالى، ج ٣، ص ٤٨٧، باب اللقطه، ح ١٢.

٢-٢ النهايه، ص ٣٢٠، باب اللقطه و الضاله.

٣-٣ المقنعه، ص ٦٤٦، باب اللقطه.

٤-٤ فى المصدر: «التمسك».

٥-٥ المذهب، ج ٢، ص ٥٦٧، أحكام اللقيط و الآبق.

٦-٦ المراسم العلويه، ص ٢٠٩، ذكر اللقطه.

٧-٧ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطه الحرم.

٨-٨ النهايه، ص ٢٨٤ ٢٨٥، باب آخر من فقه الحج.

٩-٩ وسائل الشيعه، ج ٥، ص ١٢٠، باب حكم ما لو طابت نفس المالك بالصلاه فى ثوبه أو على فراشه، ح ١، مع اختلاف

١٠-١٠ فى المخطوطه: «و التصدق»، بدل «و فى التصرف».

١١-١١ فى المخطوطه: «الإضرار».

١٢-١٢ فى المخطوطه: «الأول».

١٣-١٣ فى المصدر: «ضعيف السند»، بدل «ضعيفا».

و في غايه المرام في ديونه: قال رحمه الله: «من كان عليه دين و غاب صاحبه عنه إلى آخره».

أقول: ما حكاه المصنف، مذهب الشيخ في النهايه و هو مشتمل على أحكام.

الأول: وجوب نيه القضاء.

الثاني: الغزل عند الوفاه و هو واجب عند الشيخ و المصنف و أنكره ابن إدريس و ادعى الإجماع على عدم وجوبه.

الثالث: وجوب الوصيه بدونها(١) و هذا لا خلاف فيه.

الرابع: وجوب الصدقه مع اليأس من الوارث و هو مذهب الشيخ و ابن البراج و اختاره المصنف و أبو العباس لثلا يتعطل المال و يخرج عن الانتفاع و لاحتياج من هو عليه إلى تفرغ الذمه و لا سبيل غير الصدقه، فإن ظفر [١٩١] بالوارث بعد ذلك قضاء دينه إذا لم يرض بالصدقه.

و قال ابن إدريس(٢): يدفعه إلى الحاكم إذا لم يعلم له وارثا، فإن قطع بعدم الوارث كان للإمام و اختاره فخرالدين(٣) و المقداد(٤) لأن الإمام وارث من لا وارث له.

و قال العلامة(٥): إذا لم يعلم انتفاء الوارث و جب حفظه، لأنّه مال معصوم فيجب حفظه على مالكة، فإن آيس من وجوده و الظفر به أمكن أن يتصدق به.(٦)

و في وديعته: قال رحمه الله: «و لو كان الغاصب مزجها بماله، ثم أودع الجميع فإن أمكن المستودع تمييز المالكين، ردّ عليه ماله و منع الآخر و إن [لم] يمكن تمييزهما(٧) و جب اعادةهما على الغاصب».

أقول: هذه المسأله مخالفه للأصل، لأنّها تتضمن دفع مال الغير إلى غير مالكة مع كونه

ص: ١٦٤

١-١ كشف الرموز، ج ٢، ص ٤١٠ ٤١٢، حكم ما كان أزيد من الدرهم.

٢-٢ في المخطوطه: «به»، بدل «بدونه».

٣-٣ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٤-٤ إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣، وجوب الاجتهاد في طلب المديون.

٥-٥ التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام القرض و ثوابه و مسائله.

٦-٦ مختلف الشيعه، ج ٥، ص ٣٧٤، لو غاب المالك غيبه منقطعه أو مات و لم يعرف له وارث.

٧-٧ غايه المرام، ج ٢، ص ١٢٦ ١٢٧، لو شرط الصحاح عوض المكسره.

غاصبا و هو غير جائز إلا أن عمل أكثر الأصحاب على ذلك.

قال ابن إدريس: و لو كانت الوديعة من حلال و حرام لا يميز أحدهما عن الآخر، ردّ جميعها إلى المودع متى طلبها بدليل إجماع أصحابنا. (١)

فقد ظهر أن المسألة إجماعية و العلامه في القواعد (٢) حكم بما هو فتوى الأصحاب ثم استشكل ذلك.

قال فخرالدين: منشأه من قول الأصحاب، ثم نقل قول ابن ادريس هذا الذي نقلناه، ثم قال: و من أنه ردّ الغصب إلى الغاصب و هو لا يجوز، و الأولى ردّه إلى (٣) الحاكم. (٤)

هذا كلامه؛ و لا بأس بالعمل على ما اجتمعت عليه الأصحاب، لأن الإجماع حجه. (٥)

و في لقطته: قال رحمه الله: «لا يملك اللقطه قبل الحول و لو نوى ذلك و لا بعد الحول ما لم يقصد التملك، و قيل: تملك بعد التعريف [١٩٢] حولا و إن لم يقصد، و هو بعيد».

أقول: اختلف الأصحاب هنا على ثلاثة أقوال:

الأول: دخولها في ملك الملتقط بعد التعريف قهرا بغير اختياره و هو مذهب الشيخ في النهايه (٦) و ابن بابويه (٧) و ابن إدريس (٨)؛ لقول الصادق عليه السلام: «يعرفها سنه فإن جاء لها طالب (٩) و إلا فهي كسبيل ماله». (١٠) و الفاء للتعقيب من غير تراخ، فلو احتاج دخولها في الملك بعد التعريف إلى نيه لحصل التراخي و هو باطل فلا يفتقر إلى نيه.

الثاني: لا يدخل في ملكه بعد التعريف إلا باختياره و يكفي فيه القصد و إن لم يتلفظ، قاله العلامه في المختلف (١١) و اختاره فخرالدين (١٢) و أبو العباس و هو المعتمد، أما الافتقار إلى النيه فأصله بقاء الملك على مالكه ما لم يحصل قصد التملك و أما عدم الافتقار إلى اللفظ، فلأنّ النيه من أفعال القلوب فيكفي فيها القصد كسائر النيات.

ص: ١٦٥

١-١ السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعة.

٢-٢ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعة.

٣-٣ في المخطوطه: «على».

٤-٤ إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٢٢، أحكام الوديعة.

٥-٥ غايه المرام، ج ٢، ص ٢٨٧، كتاب الوديعة، لو عيّن له موضع الاحتفاظ.

٦-٦ النهايه، ص ٣٢٠، باب اللقطه و الضاله.

٧-٧ فقه الرضا عليه السلام، ص ٢٦٦، باب اللقطه.

٨-٨ السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطه.

- ٩-٩ فى المخطوطه: «صاحبها طالب»، بدل «لها طالب»، و فى غايه المرام: «صاحبها»، بدل «لها طالب»، و ما أدرجناه من المصدر.
- ١٠-١٠ الإستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطه، ح ٣.
- ١١-١١ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ١٠١، إناطه تملك اللقطه بعد التعريف بالاختيار.
- ١٢-١٢ إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام لقطه الأموال.

الثالث: لا يدخل في ملكه بعد التعريف إلا بالنيه و اللفظ، مثل أن يقول: اخترت تملكها و هو مذهب الشيخ في الخلاف (١) و ابن حمزه (٢) و أبي الصلاح (٣)، للإجماع على حصول الملك بذلك دون غيره، فلا يحصل الملك بدون (٤).

[قول المقداد السيوري في التنقيح]

و في التنقيح: السادس: كل مال حلال اختلط بحرام و تقسيم مسائله أربع:

الأولى: أن يعلم المالك و المقدار، فيوصله إليه لا غير.

الثانية: أن يعلم المالك لا المقدار، فيصالحه.

الثالثة: أن يعلم المقدار لا المالك، فيتصدق به.

الرابعة: لا يعلمهما معا و هو المراد هنا (٥).

و في ديونه: قوله: «و مع اليأس، قيل: يتصدق به عنه». [١٩٣]

قاله الشيخ و لا- يعلم له مستند صريح في ذلك، فقال ابن ادريس: إذا لم يعلم له وارثا دفعه إلى الحاكم، فإن قطع على أن لا وارث له، كان للإمام (٦)، و هو الحق، لكن على تقدير العلم بموته و عدم وارثه يكون للإمام، أما إذا انتفى العلم بذلك فحفظه أولى حتى يظهر خبره أو خبر وارثه (٧).

و في وديعته: قوله: «و لو كانت غصبا إلى آخره».

هذا قول الشيخ معتمدا على روايه حفص بن غياث، عن الصادق عليه السلام و هو ضعيف، لكن النظر يؤيد روايته، فإنه مال المجهول المالك فيكون لقطه فيعمل به ما يعمل بها.

و قال المفيد (٨) و سلار (٩): إذا لم يعرف المالك أخرج خمسها لأربابه و تصدق بالباقي على فقراء المؤمنين.

ص: ١٦٦

١-١ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٤، إذا عرّفها سنه لا تدخل في ملكه إلا باختياره.

٢-٢ انظر: الوسيله، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطه و الضاله.

٣-٣ انظر: الكافي في الفقه، ص ٣٥١، اللقطه.

٤-٤ غايه المرام، ج ٤، ص ١٥٨، تملك اللقطه قبل الحول و بعده.

٥-٥ التنقيح الرائع، ج ١، ص ٣٣٧، فيما يجب الخمس و هو سبعة أشياء.

٦-٦ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٧-٧ التنقيح الرائع، ج ٢، ص ١٥٧، حكم القرض و ثوابه و مسائله.

٨-٨ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٩-٩ المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعه.

وقال التقى: بل يحملها إلى الإمام العادل، فإن تعذر فعله حفظها إلى حين تمكنه من إيصالها إلى مستحقها والوصيه بها إلى من يقوم مقامه ولا يجوز ردها إلى الظالم مع الإختيار، وهو اختيار ابن إدريس والعلامة، وهو الأقوى، وكلام المصنف لا يدفع هذا القول، لأنه: قال تصدق بها إن شاء وإن (١) لم يشأ عمل كما قاله التقى حتما.

قوله: «و لو كانت مختلطة بمال المودع ردها عليه إن لم يتميز» إذ لو لم يردّها والحاله هذه لزم منع مال الغير، وهو باطل.

و استشكله العلامة في القواعد (٢) من حيث استلزام ذلك ردّ مال (٣) المغصوب إلى الغاصب وهو باطل، ومن نقل ابن إدريس (٤) الإجماع على وجوب رده إليه والأجود إن أمكن الحاكم سلّمه إليه وإلا رده إلى الغاصب عملاً بالإجماع المذكور، لأن الإجماع المنقول بخبر الواحد حجه (٥).

و في لقطته: [١٩٤] قوله: «و لو تصدق به بعد الحول».

أما هذا اختيار الشيخين في النهاية (٦) و المقنعه (٧) و القاضى فى المهدب (٨)، لأن الصدقه فيها تصرف شرعى بالإجماع، فلا يتعقبه ضمان؛ و قال الشيخ فى الخلاف (٩) و ابن إدريس (١٠) بالضمنان.

لروايه ابن أبى حمزه المتقدمه و فيها ضعف، لأنّ فى طريقها وهب بن حفص و هو ضعيف (١١).

قوله: «لا يملك اللقطه إلى آخره».

هنا فوايد: الأولى: ذهب الشيخ فى المبسوط (١٢) و الخلاف (١٣) و التقى و ابن حمزه (١٤) إلى

ص: ١٦٧

١- ١ فى المصدر: «فإذا»، بدل «و إن».

٢- ٢ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٩٠، الفصل الثالث: أحكام الوديعه.

٣- ٣ فى المصدر: «المال».

٤- ٤ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين.

٥- ٥ التنقيح الرائع، ج ٢، ص ٢٤٣ ٢٤٤، بعض أحكام الوديعه.

٦- ٦ النهايه، ص ٣٢٠، باب اللقطه و الضاله.

٧- ٧ المقنعه، ص ٦٤٦، باب اللقطه.

٨- ٨ المهدب، ج ٢، ص ٥٦٧، حكم اللقيط و الآبق.

٩- ٩ الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٨، أنواع اللقطه.

١٠- ١٠ السرائر، ج ٣، ص ١٤٣، باب اللقطه.

١١- ١١ التنقيح الرائع، ج ٤، ص ١١٨، اللقطه تعريفها و أحكامها.

١٢- ١٢ المبسوط، ج ٣، ص ٣٢٣، الكلام فى ضمان اللقطه و أنّها أمانه قبل الحول.

أن اللقطة لا تملك بمجرد انقضاء الحول، بل لا بد مع ذلك من نية التملك؛ وهو الحق و عليه الفتوى، لأصالة بقاء الملك على مالكة، فلا يخرج عنه إلا بدليل و ليس إلا النيه.

و لما رواه محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن اللقطة، قال: «لا تقربوها فإن ابتليت بها فعرفها سنه، فإن جاء صاحبها و إلا فاجعلها (١) في عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك إلى أن يجيء الطالب». (٢)

قال الشيخ في النهاية (٣) و ابن ادريس (٤): يملك بمجرد دخول (٥) الحول، لما رواه الحلبي عن الصادق عليه السلام قال: «تعرفها سنه، فإن جاء لها طالب و إلا فهي كسبيل (٦) ماله». (٧)

و مثله رواه داود بن سرحان عن الصادق عليه السلام (٨) و الفاء للتعقيب.

و أوجب عنه بأنه قوله: «هي كسبيل ماله» تشبيه و التشبيه لا يقتضى الاتفاق في جميع الأحكام و إلا- لكان هو هو و ليس، بل يكفي في مطلق التشبيه الاتفاق في بعض الأحكام؛ و هو هنا كذلك فإنه يشابه ماله في جواز التصرف بأحد الأمور الثلاثة:

الأول: هل يشترط مع نية التملك التلفظ باختيار الملك بأن يقول: اخترت تملكها أم لا؟ قال التقى نعم، [١٩٥] لأن مع اللفظ (٩) يحصل الملك يقينا بخلافه مع النيه لا غير. و به قال الشيخ في الخلاف. (١٠)

و الفتوى على خلافه، بل يكفي مجرد النيه، لأصالة عدم الاشتراط، و لقوله عليه السلام: «و إلا فاجعلها في عرض مالك» و الفاء للتعقيب و لم يذكر اللفظ، فلو شرط لزم تأخير (١١) البيان

ص: ١٦٨

١-١ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨١، إذا عرفها سنه لا تدخل في ملكه إلا باختياره.

٢-٢ انظر: الوسيله، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضاله.

٣-٣ في المخطوطه: «اجعلها»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤-٤ الكافي ج ٥، ص ١٣٩، باب اللقطة و الضاله، ح ١١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللقطة و الضاله، ح ٥، باختلاف يسير.

٥-٥ النهايه، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضاله.

٦-٦ السرائر، ج ٣، ص ١٤٣، باب اللقطة.

٧-٧ في المصدر: «حوول».

٨-٨ في المخطوطه: «مالك».

٩-٩ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطة و الضاله، ح ٣.

١٠-١٠ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٧، باب اللقطة، ح ١، نص الروايه هكذا: «عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: في اللقطة يعرفها سنه، ثم هي كسائر ماله».

١١-١١ فى المخطوطه: «التلفظ»، و ما أدرجناه من المصدر.

عن وقت الحاجة.

الثانى: أنه مع نيه التملك هل يثبت فى ذمته ضمانها بمجرد النيه أو يتوقف على مجيء المالك و مطالبته؟

نقل الشيخ فى المبسوط (١) القولين محتجاً على الثانى بقوله صلى الله عليه و آله وسلم: «من وجد لقطه فليشهد ذا عدل ثم لا يغيره و لا يكتم (٢) فإن جاء صاحبها فليردها و إلا فهو مال الله يؤتية من يشاء» (٣) و الفتوى على الأوّل لوجه:

الأول: أصاله بقاء الملك على مالكة فتملكه بغير إذنه موجب لضمانه.

الثانى: قوله صلى الله عليه و آله وسلم: «على اليد ما أخذت حتى تؤدى» (٤).

الثالث: أن المطالبه تتوقف على الاستحقاق، فلو علل الاستحقاق بها، لزم الدور.

و يظهر فائده القولين فى مسائل:

الأولى: وجوب عزلها من تركته قبل موته على الأول و عدمه على الثانى.

الثانية: وجوب الوصيه بها على الأول دون الثانى.

الثالثة: يكون الملتقط مستحقاً للزكاه على الأول لكونه غارماً دون الثانى لعدم ثبوت شىء فى ذمته.

الرابعة (٥): جواز استثناء قدرها (٦) من الربح الذى يجب فيه الخمس لكونه ديناً، فيكون من المؤمن، فيخمس الباقي على الأول و عدم جواز استثنائه على الثانى (٧).

[قول ابن فهد الحلبي فى المذهب البارع]

و فى المذهب البارع فى ديونه: قال: «و مع اليأس قيل: تصدق به عنه». [١٩٦]

أقول: قال الشيخ فى النهايه (٨): يجتهد المديون فى طلب الوارث، فإن لم يظفر به تصدق

ص: ١٦٩

١- ١ المبسوط، ج ٣، ص ٣٣٠ ٣٣١، رجل فى يده عبد فادعى آخر بأن هذا العبد لى.

٢- ٢ فى المخطوطه: «و لا يكتم و لا يغير»، بدل «ثم لا يغيره و لا يكتم».

٣- ٣ مستدرک الوسائل، ج ١٧، ص ١٢٧، باب عدم وجوب تعريف اللقطه التى دون درهم، ح ٦.

٤- ٤ نفس المصدر، ص ٨٨، باب تحريمه (الغصب)، و وجوب ردّ المغصوب إلى مالكة، ح ٤.

٥- ٥ فى المخطوطه: «الثالث».

- ٦-٦ فى المخطوطه: «نذرهما»، و ما أدرجناه من المصدر.
- ٧-٧ التنقيح الرائع، ج ٤، ص ١٢٣ ١٢٥، مسائل من أحكام اللقطه.
- ٨-٨ النهايه، ص ٣٠٧، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

به، و تبعه القاضى. (١)

و قال ابن ادريس (٢): يدفعه إلى الحاكم إذا لم يعلم له وارثا، فإن قطع على أنه لا وارث له، كان لإمام المسلمين، لأنه يستحق ميراث من لا وارث له.

و قال العلامة (٣): إن لم يعلم انتفاء الوارث وجب حفظه، لأنه مال معصوم، فيجب حفظه على ماله كغيره من الأموال، فإن آيس من وجوده و الظفر به أمكن أن يتصدق به و ينوى القضاء عند الظفر بالوارث، لئلا يتعطل المال، إذ لا يجوز التصرف فيه و لا يمكن إيصاله إلى مستحقه.

و فى قوله: «لا يجوز التصرف فيه» نظر، لعدم تعيين الدين إلا بقبض المستحق له، بل لو قال: لاحتياجه إلى تفرغ ذمته و هو غير متمكن من إيصاله إلى مستحقه، فشرع له التصديق (٤) به كاللقطه كان أحسن. (٥)

و فى اللقطه: الرابعه: لو تصدق بها بعد الحول فكره المالك، هل يضمن أم لا؟ الشيخ فى الكتابين (٦) على الأول و به قال ابن ادريس (٧) و أبو على (٨) و اختاره العلامة فى المختلف (٩) و المفيد (١٠) و تلميذه (١١) على الثانى و به قال القاضى (١٢) و ابن حمزه (١٣) و اختاره المصنف. (١٤)

و للشيخ فى النهايه القولان: فالأول اختياره فى باب الحج (١٥) و الثانى فى اللقطه (١٦)، احتج الأولون بعموم ضمان اليد، لقوله عليه السلام: «على اليد ما أخذت حتى تؤدى» و لأنه

ص: ١٧٠

١- ١ انظر: المختلف، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول فى الدين، لو غاب المالك غيبه منقطعه، قال بعد نقل قول الشيخ: و تبعه ابن البراج.

٢- ٢ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

٣- ٣ مختلف الشيعه، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول: فى الدين، لو غاب المالك غيبه منقطعه.

٤- ٤ فى المخطوطه: «التصرف».

٥- ٥ المهذب البارع، ج ٢، ص ٤٨٣، القسم الثانى: فى القرض.

٦- ٦ المبسوط، ج ٣، ص ٣٢١، كتاب اللقطه؛ الخلاف، ج ٣، ص ٥٧٨، أنواع اللقطه.

٧- ٧ السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطه.

٨- ٨ انظر المختلف، ج ٦، ص ٨٠، الفصل الثالث: فى اللقطه.

٩- ٩ نفس المصدر، ج ٦، ص ٨٠، الفصل الثالث: فى اللقطه.

١٠- ١٠ المقنع، ص ٩٩، باب اللقطه.

١١- ١١ المراسم، ص ٢٠٦، س ١٩، ذكر اللقطه.

١٢- ١٢ المهذب، ص ٥٦٧، كتاب اللقطه.

- ١٣-١٣ الوسيله، ص ٢٧٨، فصل فى بيان اللقطه و الضاله.
- ١٤-١٤ المختصر النافع، ص ٢٥٤، كتاب اللقطه.
- ١٥-١٥ النهايه، ص ٢٨٤، باب آخر من فقه الحج.
- ١٦-١٦ نفس المصدر، ص ٣٢٠، باب اللقطه و الضاله.

تصرف بإتلاف المال بغير إذن صاحبه.

احتج الآخرون: بأنها أمانه عنده و قد دفعها مشروعاً، فلا يتعقبه ضمان و لأن الأصل عدم الضمان.(١)

قال: لا تملك اللقطة بحول الحول و إن عرّفها ما لم ينو التملك و قيل: بمضى الحول.[١٩٧]

أقول: للأصحاب هنا ثلاثة أقوال:

الأول: دخولها في ملك الملتقط بعد التعريف بغير اختياره و هو ظاهر الشيخ في النهاية(٢) و ابن بابويه(٣) و ابن إدريس(٤).

الثاني: لا يدخل إلا باختياره و يكفي فيه النية، و لا يشترط تلفظه، اختاره العلامة في المختلف(٥) و فخر المحققين(٦).

الثالث: لا يدخل في ملكه إلا باختياره و بأن يقول: اخترت ملكها و هو قول الشيخ في الخلاف(٧) و ابن حمزه(٨) و التقى(٩).

احتج الأولون: بعموم قول الصادق عليه السلام: «عرّفها سنه، فإن جاء لها طالب و إلا فهي كسبيل ماله»(١٠)، رواه الحلبي في الصحيح عقيب التعريف و عدم مجيء المالك لكونها كسبيل ماله، لأن الفاء للتعقيب من غير تراخ، فلا يكون معلّقاً على غيره و إلا لتراخى عنه.

احتج العلامة(١١) بقول أحدهما عليهما السلام: «و إلا- فاجعلها في عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك»(١٢) و الفاء للتعقيب، و صيغته إفعال للأمر، و لا أقل من أن تكون للإباحة، لأنه ليس للتهديد قطعاً فيستدعى أن يكون المأمور به مقدوراً بعد التعريف و عدم مجيء

ص: ١٧١

١-١ المهذب البارع، ج ٤، ص ٣١٠ ٣١١، نصاب تعريف اللقطة.

٢-٢ النهاية، ص ٣٢٠، باب اللقطة و الضاله.

٣-٣ المقنع، ص ٣٨٠، أحكام اللقطة.

٤-٤ السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

٥-٥ المختلف، ج ٦، ص ١٠١، إناطه تملك اللقطة بعد التعريف بالاختيار.

٦-٦ إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٥٧، أحكام لقطة الأموال.

٧-٧ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٤، إذا عرّفها سنه لا تدخل في ملكه إلا باختياره.

٨-٨ انظر: الوسيه، ص ٢٧٨، فصل في بيان اللقطة و الضاله.

٩-٩ لم نعر عليه.

١٠-١٠ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٩، باب اللقطة و الضاله، ح ٣.

١١-١١ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٨٧ ٨٨، حكم اللقطة بعد التعريف سنه.

١٢-١٢ الكافي، ج ٥، ص ١٣٩، باب اللقطة و الضاله، ح ١١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللقطة و الضاله، ح ٥، باختلاف يسير.

المالك، لأنَّه عَقِب أمره بالجعل بعدم مجيء المالك و التعريف سنه، و لم يذكر اللفظ، فلو شرط لتأخر البيان عن وقت الحاجة، فلا يشترط اللفظ و هو المطلوب.

احتج ابن حمزه: بأنَّ ما قلناه مجمع على تملكه [به] و غيره ليس عليه دليل. (١).

[قول السيد عميدالدين في كنز الفوائد]

و في كنز الفوائد: قوله: «و لو جهل عرّف سنه ثم تصدّق بها عن المالك مع الضمان، و إن شاء أبقاها أمانه و أبدأ (٢) من غير ضمان، فليس له التملك على إشكال». [١٩٨]

أقول: يريد بذلك إذا أودعه ظالم مالا مغصوبا، فإنَّه لا يجوز له ردّه على الغاصب مع التمكن، بل على المالك إن عرفه.

و إن جهل المالك تخيّر بين الصدقه [به] عن المالك بعد التعريف حولا و يضمن لو حضر المالك و بين إبقائه أمانه دائما و لا ضمان عليه. و هل له أن يملك بعد التعريف المذكور؟ فيه إشكال. ينشأ من أنّها كاللقطه من حيث أنّها مال ضائع و لا يعرف صاحبه، فكان له التملك بعد التعريف.

و من أنّها ليست لقطه و إنّما هي وديعه و ليس له تملكها إذ تملك مال الغير من غير رضاه على خلاف الأصل.

و اعلم أنّ لأصحابنا في هذه المسألة أقوالا، فأوجب الشيخ في النهايه تعريفها حولا كاللقطه (٣) فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق بها عنه.

و كذا قال ابن الجنيد (٤) و ابن البراج (٥).

و قال المفيد (٦): و إذا كانت الوديعه في أموال المسلمين و غصوبهم و لم يعرف (٧) أربابها أخرج منها الخمس إلى فقراء آل محمد و أيتامهم و أبناء سييلهم و الباقي إلى فقراء المسلمين (٨) و به قال السالار. (٩)

ص: ١٧٢

١-١ المهذب البارع، ج ٤، ص ٣١٦ ٣١٧، حكم تملك اللقطه بحول الحول.

٢-٢ في المخطوطه: «بدأ»، و ما أدرجنه من المصدر.

٣-٣ في المخطوطه: «باللقطه»، و ما أدرجنه من المصدر.

٤-٤ نقل عنه العلامه في المختلف، ج ٦، ص ٥٩، وديعه الظالم و أحكامها.

٥-٥ المهذب، ج ١، ص ٣٤٨، حكم خدمه السلطان و أخذ جوائزه.

٦-٦ المقنعه، ص ٦٢٧، كتاب الوديعه.

٧-٧ في المخطوطه: «أعرف»، و ما أدرجنه من المصدر.

٨-٨ في المصدر: «المؤمنين».

و أوجب أبو الصلاح حملها إلى الإمام و مع التّعذر بحفظها لأربابها و يوصى بها عند الوفاء. (١)

و كذا ابن ادريس أوجب حملها إلى الإمام مع التمكن و إلا حفظها بنفسه في حياته أو بمن يثق به بعد وفاته. (٢)

قوله: «و إلا ردّ الجميع على المودع على إشكال».

أقول: مراده بذلك أنه إذا أودعه الظالم مالا- ممتزجا من ماله و من مال مغصوب و لم يتمييز، قال أكثر الأصحاب: يرده على الظالم و فيه [١٩٩] إشكال، ينشأ من أنه يجب عليه ردّ ماله إليه، و لا- يمكن إلا بردّ الجميع و أفراد مال الغير غير ممكن لعدم تمييزه، فوجب ردّ الجميع.

و من احتمال [وجوب] أفراد ما يعلمه غصبا و إلا لزم تسليم مال الغير إلى غير مستحقّه اختيارا، و هو غير جائز قطعاً. (٣)

و في لقطته: قوله: «و هل يملكها مجانا و يتجدد وجوب العوض بمجىء مالها أو بعوض يثبت في ذمته؟ إشكال، والفائدة» إلى آخره.

أقول: منشأ الاتفاق على أنه بمضى الحول و التعريف له ذلك مع نيّة التملك يملكها و إنّ لمالكها مثلها أو قيمتها و ذلك يفهم منه ثبوت أحد الأمرين في ذمته و من أنّ ضمان العين أعم من ذلك و من وجوب الدفع لطلب المالك و كل منها يحتمل و لا دلالة للعام على الخاص و تظهر الفائدة فيما ذكره المصنف. (٤)

قول ابن حمزه الطوسي في الوسيله

و في الوسيله: و كل مال اختلط فيه الحلال بالحرام (٥) على وجه لا يتمييز و الميراث الذي اختلط الحلال و الحرام كذلك. (٦)

و في ديونه: و ان لم يعرف ورثه من له الدين به و أراد من عليه الدين مصالحتهم جاز إذا أعلمهم بمقدار المال. (٧)

ص: ١٧٣

١-١ المراسم، ص ١٩٤، ذكر في أحكام الوديعه.

٢-٢ الكافي في الفقه، ص ٢٣١، فصل في الوديعه.

٣-٣ السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعه.

٤-٤ كتر الفوائد في حل مشكلات القواعد، ج ١، ص ٦١٠ ٦١٢، أحكام الوديعه.

٥-٥ نفس المصدر، ج ١، ص ٦٣٨، أحكام اللقطه.

٦-٦ في المصدر: «الحرام بالحلال».

٧-٧ الوسيله، ص ١٣٧، بيان من يستحق الخمس.

[قول ابن زهره الحلبي في الغنيه]

و في الغنيه: و في المال الذي لم يتميّز حلاله من حرامه، بدليل الإجماع المتردد. (١)

و في وديعته: و إذا علم المودع [أن المودع] لا يملك الوديعة، لم يجز له ردّها إليه مع الاختيار، بل يلزمه ردّ ذلك إلى مستحقه إن عرفه بعينه، فإن لم يتعيّن له، حملها إلى الإمام العادل، فإن لم يتمكّن لزمه الحفظ بنفسه في حياته و بمن يثق إليه في ذلك بعد وفاته إلى حين التمكن من المستحق.

و من أصحابنا من قال: يكون الحكم في هذه كالحكم في اللقطة (٢) و الأول أحوط [٢٠٠] و إن كانت الوديعة من حلال و حرام لا يتميّز أحدهما من الآخر، لزم ردّ جميعها إلى المودع متى طلبها (٣) بدليل الإجماع المشار إليه. (٤)

و في اللقطة: و هو بعد الحول إن لم يأت صاحبه فهو (٥) بالخيار بين حفظه انتظارا للتمكّن منه و بين أن يتصدّق به عنه، و يضمنه إن حضر و لم يرض و بين أن يتملّكه و يتصرّف فيه و عليه [أيضا] الضمان إلّا لقطه الحرم، فإنّه لا يجوز تملّكها و لا يلزم (٦) ضمانها إن تصدّق بها. و يدلّ على ذلك كله الإجماع المشار إليه. (٧)

[قول العلامة الحلبي في التبصره]

و في التبصره: و الحرام الممتزج بالحلال و لم يتميّز. (٨)

و في الوديعة: و يجب ردّها عقلا على المودع أو إلى ورثته بعد موته، إلّا أن يكون غاصبا، فيردّها على مالّكها و مع الجهل لقطه، يتصدّق بها إن شاء إلّا أن يتمزج بمال الظالم فيردّها عليه. (٩)

ص: ١٧٤

١-١ غنيه النزوع، ص ١٢٩، الفصل الثامن: في بيان ما يجب فيه الخمس.

٢-٢ في هامش الغنيه: القائل هو الشيخ في النهايه، ص ٤٣٦ و ابن الجنيد.

٣-٣ في المخطوطه: «متى ما طلبها»، بدل «متى طلبها».

٤-٤ غنيه النزوع، ص ٢٨٥، فصل: في الوديعة.

٥-٥ في المصدر: «فهو».

٦-٦ في المخطوطه: «لا يجوز»، و ما أدرجناه من المصدر.

٧-٧ غنيه النزوع، ص ٣٠٣، فصل: في اللقطة.

٨-٨ تبصره المتعلمين، ص ٧٤، باب الخمس: في الخمس.

٩-٩ نفس المصدر، ص ١٤٠، الفصل السابع: في الوديعة.

و فى اللقطة: و يكره أخذ اللقطة، فإن أخذها و كانت دون الدرهم ملكها؛ و إن كانت درهما فما زاد، عرّفها حولا، فإن كانت فى الحرم تصدّق بها بعده و لا ضمان إذا استبقاها أمانه، فإن كانت فى غيره، فإن نوى التملك جاز و يضمن، كذا إن تصدّق بها و لو نوى الحفظ، فلا ضمان.(١)

[قول العلامة الحلى فى التلخيص]

و فى التلخيص: و صاحب الدين إذا غاب وجب على المدين نيه القضاء و العزل و الوصيه عند الموت و لو عدم المدين و ورثته تصدّق [به] عنه.(٢)

و فى الوديعه: و الردّ عند المطالبه، إلّا أن يكون غاصبا، فيردّ على صاحبها و مع الجهل جاز أن يتصدّق بعد تعريف سنه أو يمكّلها و يضمن على رأى، و لو مزجها الغاصب و لم يتمكّن [٢٠١] من التخلّص ردّت إليه.(٣)

[قول الشهيد الثانى فى المسالك]

و فى المسالك: قوله: «و يجب تعريفها حولا، فإن جاء صاحبها و إلّا تصدّق [بها] أو استبقاها أمانه» إلى آخره.

المشهور بين الأصحاب أنّ ما زاد عن القليل من لقطه الحرم، لا يجوز تملكها مطلقا، سواء قلنا بتحريم لقطته أم بکراهيته، بل يجب تعريفها سنه، ثم يتخير بين إبقائها فى يده أمانه و إن شاء تصدّق بها عن مالکها.

و فى ضمانه حينئذ على تقدير ظهور المالك قولان: أحدهما: و هو المشهور الضمان لدلاله خبر ابن أبى حمزه(٤) عليه و لأنّه تصرّف فى مال الغير بغير إذنه، فيضمنه مع عدم رضاه و خصوصا على القول بتحريم الالتقاط.

و الثانى: و هو الذى اختاره المصنف و جماعه عدمه، للإذن فى الصدقه شرعا و لا يتعقّب الضمان. و ينبغى على القول بالتحريم أن يكون مضمونه عليه و إن أبقاها فى يده

ص: ١٧٥

١-١ نفس المصدر، ص ١٤٣، الفصل التاسع: فى اللقطة.

٢-٢ تلخيص المرام، ص ١١١، الفصل الأول: أحكام القرض.

٣-٣ نفس المصدر، ص ١٣٩، أحكام الوديعه.

٤-٤ تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٤٢١، باب من الزيادات فى فقه الحج، ح ١٠٨.

للعنوان بأخذها، لكن أطلق القول بكونها أمانه من حرّم الالتقاط و من جوّزه.

قوله: «و إن وجدها في غير الحرم عَرَفها حولا إن كان مما يبقى كالثياب إلى قوله: أمانه لمالكها من غير ضمان».

إذا وجد(١) اللقطة البالغه قدر الدرهم عينا أو قيمه أو زائده عنه المأمونه البقاء، وجب تعريفها سنه إما مطلقا أو مع نيه التملك، كما سيأتي الخلاف فيه.

فإذا عَرَفه سنه تخير بين ثلاثه أشياء: يملكها أو(٢) الصدقه عن مالکها، و يضمن للمالك فيهما.

و لا خلاف في الضمان مع التصدق(٣) و كراهه المالك هنا و إن اختلف في لقطه الحرم، و من ثم اختار المصنف عدم الضمان هناك و جزم به هنا.

و الفارق [٢٠٢] النصوص(٤) الكثيره الداله على الضمان هنا من غير معارض و إن كان الدليل الذى ذكره من امتثال مراد الشارع آتيا هنا، إلا أنه لا يقابل الدليل النقلى الصريح، كقوله صلى الله عليه و آله : و قد سئل عن اللقطة: «عَرَفها حولا، فإن جاء ربها و إلا تصدق بها، فإذا جاء ربها فرضى بالأجر و إلا غرمها(٥)».(٦)

و روايه الحسين بن كثير، عن أبيه، قال: سأل رجل أمير المؤمنين عليه السلام عن اللقطة، فقال: «يعرفها حولا(٧)»، فإن جاء صاحبها دفعها إليه و إلا حبسها حولا و إن لم يجئ صاحبها أو من يطلبها تصدق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدق بها، إن شاء أغرمها الذى كانت عنده و كان الأجر له و ان كره ذلك احتسبها و الأجر له(٨).

و صحيحه محمد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام ، قال: سألته عن اللقطة، قال: «لا ترفعوها فإن ابتليت فعرّفها سنه فإن جاء طالبها و إلا فاجعلها فى عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك إلى أن يجيء طالبها(٩)».(١٠) و غيرها من الأخبار.

ص: ١٧٦

١-١ فى المصدر: «وجدت».

٢-٢ فى المخطوطه: «و».

٣-٣ فى المصدر: «الصدقه».

٤-٤ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤١ و ٤٤٥، باب وجوب تعريف اللقطة سنه إذا كانت أكثر من درهم، ح ٢ و ١٤.

٥-٥ فى المخطوطه: «عوضها»، و ما أدرجناه من المصدر.

٦-٦ تذكره الفقهاء (طبعه حجره)، ج ٢، ص ٢٦٧؛ المغنى لابن قدامه، ج ٦، ص ٣٢٦، جواز تملك اللقطة بعد التعريف.

٧-٧ فى المصادر: «حولا».

٨-٨ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطة، ح ٤؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقطة سنه إذا كانت أكثر من درهم، ح ٢.

و الثالث: أن يبقئها فى فءه أمانه فى حرز أمئالها كالوءفءه، فلا فءضمئها إلاً مع الءءءى أو الءفرفط، لأئّه فءنئء مءسن إالى المالك بففظ ماله و حراسئه، فلا فءءلق به ضمان لائءفاء السفلل عن المءسن. (١)

[قول العلامة الحلئ فى المءئلف]

و فى المءئلف فى وءفءئه: مسأله إءا أوءءه الظالم شفاء فعلم أئّه غضب و لا فءرف المالك، قال الشفء فى الئهافه: فءرفها ءولا كما فءرف اللقظه، فإن ءاء صاحبها و إلاً فءءق بها عنه. (٢) و فءه ابن البراء (٣) و به قال ابن ءءفء.

و قال المففء: فإن كان [٢٠٣] الوءفءه عن أموال المسلمف و غضبوفهم، فءرف الموءع أربابها بأءفانهم كان له رء كل مال إالى صاحبه و لم فءز له رءها إالى الظالم، إلاً أن فءاف على نفسه من ذلك؛ و إن لم فءرف أربابها أءرف منها الخمس إالى فقراء آل محمد [علفهم السلام] و أفاءهم و أبناء سفلفهم و صرف منها الباقى إالى فقراء المؤمنف. (٤)

و قال أبو الصلاح: و فء المغصوب إالى مسئءقه، فإن لم فءفئن له و لا من فئوب منابه، ءملها إالى الإمام العاءل، فإن فءءر ذلك فى المسلمف (٥) فعلى الموءع ءفظ الوءفءه إالى ءفن الئمكن من إفصالها إالى مسئءق ذلك و الوصفه بها إالى من فءوم مقامه ففها و لا فءوز رءها على الموءع مع الاءفاء. (٦)

و قال سلاءر: و إن لم فءرف أربابها ءعل خمسها لفقراء أهل البفء و الباقى لفقراء المؤمنف. (٧) و هو فئاسب قول المففء.

و قال ابن اءرفس: إن لم فءفئن له، ءملها إالى الإمام العاءل، فإن لم فءمكن لزمه الءفظ بنفسه فى ءفائه و بمن فئق إلفه فى ذلك بعء وفائه إالى ءفن الئمكن من المسئءق. (٨) و هو

ص: ١٧٧

١-١ فى المصادر: «طالب».

٢-٢ الاءسبصار، ء ٣، ص ٦٨ ٦٩، باب اللقظه، ء ٤؛ وسائل الشفءه، ء ٢٥، ص ٤٤٢، باب ءوب فءرف اللقظه سنه إءا كانت أكثر من ءرهم، ء ٣.

٣-٣ مسالك الأفهام، ء ١٢، ص ٥١٦ ٥١٨، القسم الئالء: فى اللقظه.

٤-٤ الئهافه و نكئها، ء ٢، ص ٢٧٥، باب الوءفءه و العارفه.

٥-٥ المهءب، ء ١، ص ٣٤٨، ءكم ءءمه السلطان و أءء ءوائزه.

٦-٦ المقئعه، ص ٦٢٦ ٦٢٧، باب الوءفءه.

٧-٧ فى المصادر: «مسألئف».

٨-٨ الكافى فى الفقه، ص ٢٣١ ٢٣٢، فصل فى الوءفءه.

لنا: إنه أحوط.

احتج الشيخ بما رواه حفص بن غياث، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل يرد [ه] عليه؟

قال: «لا يردّه، فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه فعل و إلا كان في يده بمنزله اللقطة يصيبها (١) فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلا تصدّق بها، فإن جاء [صاحبها] [٢٠٤] بعد ذلك خيره بين الأجر و الغرم، فإن اختار الأجره فله [الأجر] و ان اختار الغرم غرمه له و كان الأجر له». (٢)

و لأنه مال في يده [و] لا مالك معروف عنده، و كان حكمه حكم اللقطة. (٣)

و الجواب: الطعن في السند، و لا نسلم مساواته للقطة، على أن قول الشيخ لا يخلو من قوه.

و في اللقطة: مسأله: لا يجوز تملكك لقطه الحرم إجماعا، بل يجب تعريفها حولا، ثم تخير بعده بين الاحتفاظ و الصدقه، فإن تصدّق بها بعد الحول، ففي الضمان قولان للشيخ:

أحدهما: ثبوته، قاله في النهايه (٤) في باب آخر عن فقه الحج و كذا في المبسوط (٥) و الخلاف (٦) و به قال ابن الجنيد و ابن ادريس. (٧)

و القول الثاني: في باب اللقطة من النهايه (٨) أنه لا ضمان عليه و هو قول المفيد رحمه الله (٩) و ابن البراج (١٠) و سلاار (١١) و ابن حمزه (١٢) و والدى رحمه الله و الأقوى الأول.

لنا أنه تصرف في مال الغير بغير إذنه و اتلفه (١٣) عليه بغير قوله، فكان ضامنا.

ص: ١٧٨

١- ١ في المخطوطه: «نفسها»، و ما أدرجناه من المصدر.

٢- ٢ الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشه، ح ٢١؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٨، باب ما يكون حكمه حكم اللقطة، ح ٤٠٦٥، مع اختلاف يسير.

٣- ٣ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٦٠ ٦١، وديعه الظالم و أحكامها.

٤- ٤ النهايه و نكتها، ج ١، ص ٥٥٨، باب آخر من فقه الحج.

٥- ٥ المبسوط، ج ٣، ص ٣٢٧، حكم لقطه الحرم.

٦- ٦ الخلاف، ج ٣، ص ٥٨٥، حكم لقطه الحرم.

٧- ٧ السرائر، ج ٣، ص ١٤١، باب اللقطة.

- ٨-٨ النهايه و نكتها، ج ٢، ص ٤٦، لقطه غير الحرم و أحكامها.
- ٩-٩ المقنعه، ص ٦٤٦، باب اللقطه.
- ١٠-١٠ المهذب، ج ٢، ص ٥٦٧، أحكام اللقيط و الآبق.
- ١١-١١ المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطه.
- ١٢-١٢ الوسيله، ص ٢٧٨، فصل فى بيان اللقطه و الضاله.
- ١٣-١٣ فى المخطوطه: «ألف».

و ما رواه علي بن أبي حمزة عن العبد الصالح موسى بن جعفر الحديث. (١)

احتج الشيخ بأنه فعل المأمور به من الصدقة، فلاتجب عليه عقوبه الضمان.

و الجواب: لا منافاه بين الضمان و الأمر بالصدقة، كلقطه غير الحرم إجماعاً. (٢)

[قول المحقق الأردبيلي في مجمع الفائده]

و في مجمع الفائده: قوله: «و تراب الصياغه إلى آخره».

تدلّ علي ما ذكره أيضا مع التصدّق بالثمن المجهول أربابه روايه علي بن ميمون الصائغ، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يكنس عن التراب فأبيعه، فما أصنع به؟ قال: تصدّق به، فإما لك (٣) و إما لأهله، قلت: فإنّ فيه ذهاباً و فضه و حديداً، فبأي شيء أبيع، قال: بعه بطعام، قلت: فإن كان لي قرابه [٢٠٥] محتاج أعطيه منه؟ قال: نعم». (٤)

و كأنّه ترك بيعه بالتقدين، لبعده ذلك و ظهور جوازه و لا يضّرّ عدم صحه هذا الخبر لوجود غيره كما عرفت.

و قوله رحمه الله: «لجهاله أربابه».

يدلّ علي جواز التصدّق في كل مجهول مالكة، كما هو مضمون الأخبار. (٥)

و في ديونه: قوله: «و يجب نيه القضاء مع غيبه المالك».

الظاهر أنّ المقصود أنّه يجب الوفاء عند الطلب، فإن لم يكن المالك حاضراً بل غائبا، يقصد الوفاء بمعنى أنّه يكون في قصده، إذا خطر بباله بمعنى أن يكون جازماً على الأداء وقت الحضور عند الإمكان الشرعي.

و كأنّه إجماعي مستندا إلى أنّه يجب الإتيان بمهما أمكن و إلى صحيحه عبد الغفار الجازي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «سألته عن رجل مات و عليه دين، قال: إن كان علي بدنه (٦) أنفقه من غير فساد، لم يؤاخذه الله عزوجل إذا علم من نيه الأداء، إلا من كان لا يريد

ص: ١٧٩

١- ١ تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٤٢١، باب من الزيادات في فقه الحج، ح ١٠٨.

٢- ٢ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٨١، حرمه التصرف في لقطه الحرم.

٣- ٣ في المخطوطه: «مالك»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤- ٤ الكافي، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤؛ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١١١، باب بيع الواحد الاثنيين و أكثر من ذلك،

ح ٨٥؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٢٠١، باب استجاب بيع تراب الصياغه من الذهب...، ح ١.

- ٥-٥ مجمع الفائده، ج ٨، ص ٣١٧، حكم بيع تراب الصياغه.
- ٦-٦ فى بعض المصادر: «إن كان اتى على يديه»، بدل «إن كان على بدنه».

أن يؤدي عن أمانته، فهو بمنزلة السارق، وكذلك الزكاه أيضا، وكذلك من استحل أن يذهب بمهور النساء». (١)

وفيها تحريم الإسراف و عدمه على البدن و جواز الدين للصرف فيه و تحريمه للفساد و فوريه الأداء؛ فافهم.

و تدلّ عليه روايه زراره بن أعين، قال: «سألت أبا جعفر عليه السلام لرجل يكون عليه الدين لا يقدر على صاحبه و لا على ولي له و لا يدري بأى أرض هو؟ قال: لا جناح عليه بعد أن يعلم الله منه أنّ نيته الأداء». (٢)

و لا يضر وجود «أبان» فيها.

و مرسله ابن فضال، عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله عليه السلام [٢٠٦] قال: «من استدان فلم ينو قضاءه، كان بمنزله السارق». (٣)

و هي تدلّ على العموم، و هذا يؤيد الإثم بالقصد و النيات، فتأمل.

و الظاهر عدم الفرق بين الغائب و الحاضر، إلا أنّه لما كان في الحاضر، يجب الأداء [ما] ذكر النيه و لكن قد لا يتمكّن عنه هنا أيضا، فالتقصّد لازم كالغائب حتى يؤدّى.

قال في شرح الشرائع (٤): إنّ وجوب نيه القضاء ثابت على كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا، إلا أنّ ذلك من أحكام الإيمان كما قالوا في العزم على فعل الواجب الموسع في وقت الترك.

و فيه تأمل، إذ دليله غير ظاهر، و لو كان من أحكام الإيمان ينبغى الخروج عنه بعدمه، و ليس كذلك فقصدهم غير ظاهر، و يمكن كونه من أحكام الإيمان، إذا كان ضروريا و ليس ببعيد كونه كذلك إلا في النادر فيقبل عذره.

على أنّه لو كان ينبغى قصد وجوب الأداء؛ أى اعتقاد وجوبه لا قصد الأداء أو فعل

ص: ١٨٠

١-١ الكافي، ج ٥، ص ٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوى قضاؤه، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٩١، باب الديون و أحكامه، ح ٣٦.

٢-٢ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢٠؛ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ١.

٣-٣ الكافي، ج ٥، ص ١٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينوى قضاؤه، ح ٢؛ وسائل الشيعة ج ١٨، ص ٣٢٨، باب وجوب نيه قضاء الدين مع العجز عن القضاء، ح ٢.

٤-٤ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبه منقطعاً.

الواجب، فإن قصد فعل الصلاة الواجبه أداء، الظاهر أنه ليس من أحكام الإيمان بالمعنى المذكور، لأنه لو اعتقد وجوبها و قصد عدم فعلها لو لم يفعل لم يكفر، فلعل قصدهم ما ذكرناه.

قوله: «و الوصيه به مع أماره الموت و عزله» وجوب الوصيه به(١) عند ظهور علامه الموت، كأنه لا خلاف فيه.

و يدلّ عليه بعض الأخبار(٢) أيضا مؤيّداً بالاعتبار، فإنه لو لم يفعل يمكن عدم علم الورثه(٣) فيضيع المال خصوصاً إذا لم يكن الشهود المقبوله، و معها يمكن عدم حصول الشهاده [٢٠٧] و أنه يحتاج إلى اليمين، و لأنها غايه ما يمكن حينئذ في ردّ مال الغير، بل يقولون: يجب عليه الوصيه بما له و بما عليه و سيجيء في الوصيه.

و أما وجوب العزل فذكره أيضا و دليله غير ظاهر، إلا ما يتخيل أنه غايه ما يمكن، و أنه أقرب إلى الوفاء، و بعيد عن تصرف الغير. و لكن الإيجاب بمثل هذا مشكل، إلا أن يكون إجماع أو نحوه.

و يشكل أيضا تعينه بذلك بحيث لو تلف يكون من مال الغريم من غير ضمان إلا مع التفريط و التقصير، فالقول به بعيد، نعم فائده التعيين ما مرّ و التأكيد في الأداء و دفع وجوب المعين.

و لا يبعد وجوب الاشهاد أيضا في الكل مع الإمكان و القول بوجوب العزل و الوصيه.

قوله: «و عزل الدين».

يمكن أن يكون تتمه للوصيه أي يجب حينئذ الوصيه و العزل، كما هو الظاهر، و يمكن كونه عطفاً على «نيه القضاء»، فيكون واجبا في الغائب مطلقاً، و لكن ينبغي أن لا يكون مطلقاً، بل مع طول الغيبه و اليأس من الحضور، فيعزل احتياطاً و يشهد عليه و يوصى به لصاحبه؛ هذا مع معلوميه صاحبه.

و أما لو لم يكن يعرفه قيل: اجتهد في طلبه بمعنى أن يبذل جهده على العاده باستخباره في مواضع يمكن كونه هناك عاده إلى أن ييأس، فيتصدّق على موضع التصدّق

ص: ١٨١

١-١ في هامش النسخه: «أى بما فى الذمه من أموال الناس».

٢-٢ انظر: وسائل الشيعه، ج ٢، ص ٤٤٦، باب وجوب الوصيه على من عليه حق أوله و استحبابها لغيره.

٣-٣ فى المخطوطه: «الوارث»، و ما أدرجناه من المصدر.

المندوب و إن كان واجبا عليه أو على وارثه، لأنّه في أصله مندوب على مالكة و ليس بواجب عليه، فالوجوب عليهما كوجوب التصدّق [٢٠٨] المندوب على الوكيل و الوصى، فيجوز على الساده و الأغنياء.

و الأحوط أن يكون على مستحق الزكاه كما هو ظاهر عبارات الأصحاب في أمثاله لوجوبه الآن على المتصدّق.

و الظاهر من دليل (١) وجوبه و من كلامهم التصدّق على المستحقين، و يؤيده: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ (٢)»، و لأنّه لرفع الاحتياج، و لأنّ المالك أرضى به، و لأنّه أحوط.

و لكن في وجوب التصدّق تأمل، و لهذا ما جوزه ابن ادریس (٣) و توقّف العلامة (٤) في أكثر كتبه على ما نقل في شرح الشرائع (٥) و قال: لعدم النص، و لأنّ تصدّق مال نفسه لغيره مع عدم إبراء نفسه، غير معلوم الجواز، لأنّهم يقولون حفظه واجب، و لأنّه كالاسراف و التبذير المنفى (٦) و إن كان لبراءه الذمه و لحصول (٧) الثواب، فإنّه غير ظاهر مع أنّه قد يكون غنيا.

و لا ينبغي النزاع في الجواز إذا كان دينا، لأنّه ماله و مال الغير في ذمته، و قضيه التسلط جواز التصرف في ماله ما شاء، و الأصل و عدم ظهور المانع، لأنّ صرف المال في وجه الله صحيح (٨) و براءة الذمه و لو احتياطا لا يسمى اسرافا و لا تبذيرا، و لأنّ النص في مال الغير إذا لم يعلم صاحبه كثير (٩) جدا و قد سلّمه أيضا.

ص: ١٨٢

١- ١ أنظر: وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أنّ من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء؛ و ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقظه سنه إذا كانت أكثر من درهم؛ و ص ٤٥٠، باب جواز الصدقه باللقظه بعد التعريف؛ و ص ٤٦٣، باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه.

٢- ٢ سوره التوبه، الآيه ٦٠.

٣- ٣ السرائر، ج ٣٥، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.

٤- ٤ تذكره الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصدّق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٠٢، أحكام الدين.

٥- ٥ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

٦- ٦ أنظر: وسائل الشيعه، ج ٢١، ص ٥٥٤ ٥٥٠، باب استحباب الاقتصاد في النفقه؛ و ص ٥٥٥، باب أنّه ليس فيما أصلح البدن اسراف؛ و ص ٥٥٥، باب عدم جواز السرف و التقدير؛ و ص ٥٥٨، باب حد الاسراف و التقدير؛ و ج ١١، ص ٤١٧، باب عدم تحريم الاسراف في نفقه الحج و العمره؛ و ج ٢٦، ص ٢٩٦، باب حكم ميراث المفقود و المال المجهول المالك.

٧- ٧ في المصدر: «و حصول».

٨- ٨ في المصدر: «صحيح».

فليس التوقف لعدم النص، ولا يحتاج إلى الخصوص، بل لوجود نص على عدم التصدق هنا بخصوصه مع تلك النصوص و هو:

صحيح معاوية بن وهب، قال: «سئل أبو عبد الله عليه السلام، عن رجل كان له على رجل حق ففقد ولا يدرى أحى هو أم ميت؟ ولا يعرف له وارث، ولا نسب ولا بلد؟ قال: أطلبه، قال: إن ذلك قد طال فأصدّق به؟ قال: أطلبه» (١) [٢٠٩]

و يمكن حملها على عدم اليأس بالكلية، لأن الأمر بالطلب معه لا يحسن من الحكيم، و هو ظاهر، و الاستحباب، و التخيير، جمعا بين الأدلة.

و قال في التذكرة (٢) بعد أن قال: أيس، قيل: يتصدّق به عنه و ذكر روايه زاراه (٣) و هذه الروايه صحيحه السند و تدلّ من حيث المفهوم على منع التصدّق و وجوب الطلب دائما.

و لا يخفى بعده، لأنّ الطلب مع اليأس و عدم إمكان الوجدان عبث لا يؤمر به فكأنّ مراده مع عدم اليأس و إن كان بعيدا، لأنّ الغرض معه كأنه يريد اليأس في الجملة كما أشرنا إليه في التأويل للجمع فذلك غير بعيد، و لا ينافي ما قاله الأصحاب.

و يؤيد القول بجواز التصدّق، أنّه إنّما تصرف الآن في ماله و يقصد عن المالك و حصول الثواب له و لا ضرر عليه، لأنّه إن ظهر و رضى، و إلّا فتأخذ العوض في الدنيا و الآخرة، فهو محسن ينبغي عدم السبيل عليه في هذا الفعل بطلب العوض عنه لا في الدنيا و لا في الآخرة، لنفى جنس السبيل عنه، و ليس بتضييع للمال، لحصول الثواب له على تقدير عدم الرضا، و براءة الذمه على تقديره.

و ظاهر هذا الكلام و كلام الأصحاب أنّه حينئذ لا يحتاج إلى الوصيه لأنّه قد برئ ذمته بذلك.

ص: ١٨٣

١- ١ أنظر: وسائل الشيعه، ج ١٧، ص ١٩٩، باب وجوب رد المظالم إلى أهلها إن عرفهم و إلّا تصدّق بها؛ و ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقظه سنه إذا كانت أكثر من درهم؛ و ص ٤٥٠، باب جواز الصدقه باللقظه بعد التعريف؛ و ص ٤٦٣، باب حكم لقطه الحرم؛ و باب أن ما يأخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه إن عرف.

٢- ٢ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢١؛ و وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أنّ من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ٢.

٣- ٣ تذكره الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصدّق بالدين عند اليأس من صاحبه.

و فيه تأمّل، لاحتمال أن يظهر بعده و لم يرض و يكون للمديون مال يمكن الوفاء، فلا يبعد [حينئذ] وجوب الأداء فالوصيه به ينبغي، و إنّما فائده التصدق جواز التصرف في باقى الأموال [٢١٠] إن كان فيه عين موجوده غير ممتازه و الخروج عن عهده الواجب و عدم الضمان مع عدم ظهور صاحب على الظاهر.

[ثم] إن كان الإيصال إلى الحاكم ممكنا ينبغي اختيار ذلك، لأنّه و كيل الغائب و أيضا إن أراد التصدق، هو أعلم بمواقعه.

و الظاهر حينئذ حصول براءة المتصرف المديون، و أما الحاكم فهو أعرف.

و أيضا الظاهر عدم الخروج عن الضمان على تقدير العزل والوصيه و إن تعيّن دفع ذلك من جهة الوصيه، لأصل عدم صيرورته له إلا بقبض المالك أو وكيله و أصل عدم براءة الذمه بعد الشغل، و هو ظاهر، و إنّما الفائده ما تقدم، و اتباع قول العلماء مع عدم نص فيه، و مجرد جواز العزل بإذنهم. لا يدلّ على سقوط الضمان و إن قلنا إنّ أمانه، فتأمل.

قوله: «و لو مات المالك إلى آخره».

[دليله ظاهر. \(١\)](#)

قوله: «و لو جهله تصدّق به إلى آخره».

مرّ شرحه مفصلا عن قريب [\(٢\). \(٣\)](#)

[قول العلامة الحلّي في المختلف]

في المختلف: قال الشيخ في النهايه: من وجب عليه دين و غاب عنه صاحبه غيبه، لم يقدر [عليه] معها وجب عليه أن ينوى قضاءه و يعزل ماله عن ملكه. [\(٤\)](#)

و قال ابن ادريس: العزل غير واجب بإجماع المسلمين. [\(٥\)](#)

ص: ١٨٤

١-١ في المصدر: «دليل وجوب التسليم إلى الوارث و وكيلهم الذى يتفقون عليه بعد موت المالك، ظاهر».

٢-٢ في هامش مجمع الفائده: بقوله قدس سره ، فى شرح قول المصنّف رحمه الله : و الوصيه به: و أما لو لم يكن يعرفه، قيل: اجتهد فى طلبه إلى آخره فلاحظ.

٣-٣ مجمع الفائده، ج ٩، ص ٨٤ ٩٠، المقصد الأول: كراهه الاستدانه من دون حاجه.

٤-٤ النهايه و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

٥-٥ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى و الميت.

و ليس عندي بعيدا من الصواب حمل قول الشيخ رحمه الله على من حضرته الوفاه أو حمل العزل على استيفاء ما يساوى الدين
بمعنى أنه يجوز له التصرف في جميع أمواله بالصدقه و غيرها، إلا ما يساوى الدين، فإنه يجب عليه إبقاؤه للإيفاء. (١)

و فى الوسائل: محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن موسى بن عمر، عن الحجال، عن داود بن أبى
يزيد، عن [٢١١] أبى عبد الله عليه السلام، ثم قال: «قال رجل: إني قد أصبت مالا و إني قد خفت فيه على نفسى و لو أصبت
صاحبه دفعته إليه و تخلّصت منه، قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: و الله أن لو أصبته كنت تدفعه إليه؟ قال: إى و الله، قال: فأنا
و الله ماله صاحب غيرى، قال: فاستحلفه أن يدفعه إلى من يأمره، قال: فحلف، فقال: فاذهب فاقسمه فى إخوانك و لك الأمن
مما خفت منه، قال: فقسمته بين إخواني». (٢)

و رواه الصدوق بإسناده عن الحجال، قال الصدوق: كان ذلك بعد تعريفه سنه. (٣)

محمد بن الحسن باسناده عن الصفار، عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن، قال: سئل أبو الحسن الرضا عليه
السلام و أنا حاضر إلى أن قال: فقال: «رفيق كان لنا بمكة فرحى منها إلى منزله فرحلنا إلى منزلنا، فلما أن صرنا فى الطريق أصبنا
بعض متاعه معنا، فأى شىء نصنع به؟ قال: تحملونه حتى تحملوه إلى الكوفه: قال: لسنا نعرفه و لا نعرف بلده و لا نعرف كيف
نصنع؟ قال: إذا كان كذا فبعه و تصدّق بثمانه، قال له: على من جعلت فداك؟ قال: على أهل الولايه». (٤)

و رواه الكليني (٥) عن على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى نحوه.

و باسناده عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب عن [ابن] أبى بكير، عن زراره، قال «سألت أبا جعفر عليه السلام عن اللقطه
فأراني خاتما فى يده من فضه، قال: إن هذا مما جاء به

ص: ١٨٥

١- ١ مختلف الشيعة، ج ٥، ٣٧٨، المقاصه من مال المديون الجاحد للدين.

٢- ٢ الكافي، ج ٥، ص ١٣٨، باب اللقطه و الضاله، ح ٧؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٥٠، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا، ح
١.

٣- ٣ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٧، باب اللقطه و الضاله، ذيل حديث ٤٠٦٣.

٤- ٤ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٥، باب اللقطه و الضاله، ح ٢٩؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٥٠ ٤٥١، باب حكم ما لو وجد
المال مدفونا، ح ٢.

٥- ٥ الكافي، ج ٥، ص ٣٠٩، باب النوادر من كتاب المعيشه، ح ٢٢.

السييل و أنا أريد أن أتصدق به» (١).

أقول: و تقدم ما يدل على ذلك و يأتي ما يدل عليه. (٢).

[قول المحقق السبزواري في الكفايه]

و في الكفايه: و ذكر الشيخ (٣) و جماعه (٤) من الأصحاب أنه يجب [٢١٢] الخمس في الحلال المختلط بالحرام و لا يتميز الحلال من الحرام و لا يعرف صاحبه و لا قدره فيحل الباقي بعد إخراج الخمس. و لم يذكره جماعه من القدماء.

و لعل مستند الأول روايتان ضعيفتان (٥) غير دالّتين على خصوص المقصود، بل أحدهما مشعره بأن مصرفه مصرف الصدقات. و يظهر من الشهيد في البيان (٦) نوع تردّد فيه.

قال بعض المتأخرين (٧): و المطابق للأصول و جوب عزل ما تيقن انتفاؤه عنه و التفحص عن صاحبه إلى أن يحصل اليأس عن العلم به، فيتصدق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهوله المالك. و قد ورد بالتصدق بما هذا شأنه روايات كثيره مؤيده بالإطلاقات المعلومه و أدله العقل، فلا بأس بالعمل بها إنشاء الله.

و لو عرف المالك خاصه صالحه، و إن أبي قال في التذكرة (٨): دفع إليه خمسه، لأنّ هذا القدر جعله الله تعالى مطهرا للمال؛ و فيه تأمل و لا يبعد الاكتفاء بما تيقن انتفاؤه عنه، و الأحوط أن يدفع إليه ما يحصل به اليقين بالبراءه.

ص: ١٨٦

١-١ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩١، باب اللقطه و الضاله، ح ١٢؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٥١، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا، ح ٣.

٢-٢ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٥١، باب حكم ما لو وجد المال مدفونا.

٣-٣ النهايه، ص ١٩٧، باب الخمس و الغنائم.

٤-٤ المهذب، ج ١، ص ١٧٧، باب في ذكر ما يجب الخمس فيه؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

٥-٥ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام...، ح ١ و ٤.

٦-٦ البيان، ص ٣٤٧، الحلال المختلط بالحرام.

٧-٧ مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٨، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٨-٨ تذكرة الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز و لا عرف مقدار الحرام.

و إن مات المالك دفع إلى الورثة، فإن لم يجد له وارثا، فمصرفه مصرف ميراث من لا وارث له.

و لو عرف القدر خاصه دون المالك، قيل: يتصدق به على أرباب الزكاه مع اليأس من المالك، سواء كان بقدر الخمس أم لا. (١).

و قيل: يجب إخراج الخمس، ثم التصدق بالزائد في صورته الزيادة. (٢).

و احتمال بعضهم كون مصرف الجميع مصرف الخمس. (٣) و لو لم يعلم التعيين، لكن علم أنه زائد على الخمس، [٢١٣] فالأحوط أن يخرج ما يتيقن به البراءة أو يغلب على ظنه، و يحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما يتيقن انتفاءه عنه، و لو لم يعلم التعيين، لكن علم أنه أقل من الخمس فالأمر فيه كذلك.

و عن بعضهم احتمال الخمس في هذه الصوره. (٤).

و لو تبين المالك بعد إخراج الخمس أو الصدقه ففى الضمان و عدمه و جهان، و لا فرق فيما ذكرنا [بين] كون المختلط من كسبه أو ميراث كما صرح به العلامة (٥) و الشهيد (٦). و الظاهر أن حكم الصلّه و الهديه أيضا كذلك. (٧).

و فى صرفه: تراب الصياغه إن علم بالقرائن المفيده للعلم أن صاحبه أعرض عنه، جاز للصائغ تملكه كساير الأموال المعرض عنها، خصوصا إذا كانت ممّا يتسامح فيها عادة، و لا يبعد الاكتفاء بالظن مع عدم قضاء العادات على خلافه، و إلا فإن كان أربابه معلومين استحلهم أو ردّه إليهم، و لو كان بعضهم معلوما فلا بد من الاستحلال و إلا فالظاهر جواز بيعه و الصدقه به.

لما رواه الكليني عن علي بن ميمون الصائغ، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يكنس من التراب فأبيعه فما أصنع به؟ قال: تصدق به فإما لك و إما لأهله، قال: قلت: فإن فيه ذهبا و فضه و حديدا فأبى شىء أبيعته؟ قال: بعه بطعام. قلت: فإن كان لى قرابه محتاج

ص: ١٨٧

١-١ مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٩، وجوب الخمس فى الحلال المختلط بالحرام.

٢-٢ الدروس، ج ١، ص ٢٥٩، فى ما يجب فيه الخمس.

٣-٣ المسالك، ج ١، ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

٤-٤ أنظر الروضه البهيه، ج ٢، ص ٦٨، الحلال المختلط بالحرام.

٥-٥ منتهى المطلب، ج ٨، ص ٥٤١، الحلال إذا اختلط بالحرام.

٦-٦ البيان، ص ٢٤٨، الحلال المختلط بالحرام.

٧-٧ كفايه الأحكام، ج ١، ص ٢١٤ ٢١٥، الحلال المختلط بالحرام.

أعطه منه؟ قال: نعم». (١).

و روى الشيخ فى الصحيح إلى على (٢) الصائغ و هو غير ممدوح ولا- مجروح قال: «سألته عن تراب الصوّاعين و إنّنا نبيعه؟ قال عليه السلام: أما تستطيع أن تستطلع أن تستحلّه (٣) من صاحبه؟ قال: قلت: لا، إذا أخبرته [٢١٤] اتهمنى، قال: بعه، قلت: بأى شىء نبيعه؟ قال: بطعام. قلت: فأى شىء أصنع به؟ قال: تصدق به، إما لك و إما لأهله (٤) (٥) قلت: إن كان ذا قرابه محتاجا فأصله؟ قال: نعم». (٦).

و يستفاد من هذه الروايه جواز بيعه مع علمه بأربابه عند خوف التهمه، و الظاهر أنه لا يتعين عليه البيع، بل يجوز التصدق بعينه. و لو علم الأرباب أوّلا ثم يؤخّر حتى يصير مجهولا فيأثم. و مصرفه مصرف الصدقات الواجبه على قول.

و قيل: المندوبه و إن كان عياله (٧) و فى جواز أخذه لنفسه لو كان على وصف الاستحقاق احتمال. و لو ظهر بعض الأرباب بعد الصدقه و لم يرض بها فهل يضمن؟ فيه احتمالان. (٨).

و فى ديونه: من كان عليه دين و جب أن ينوى القضاء، قالوا: إن غاب صاحبه غيبه منقطعه يجب أن يعزل ذلك عند وفاته و يوصى به ليوصل إلى أربابه، و ربما قيل بوجوب العزل عند اليأس من الوصول إليه و إن لم يحضر الوفاه.

و يظهر من المختلف (٩) أنه لا خلاف فى وجوب العزل عند الوفاه، و لا أعرف نصا فى هذا الباب.

و لو لم يعرفه اجتهد فى طلبه، فإذا يئس منه، قال الشيخ: يتصدّق به عنه. (١٠) و تبعه عليه

ص: ١٨٨

١- ١ الكافى، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤؛ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١١١، باب بيع الواحد الاثنيين و أكثر من ذلك، ح ٨٥.

٢- ٢ فى المخطوطه: + «ابن».

٣- ٣ فى المخطوطه: «تحلّه»، و ما أدرجناه من المصدر.

٤- ٤ فى المخطوطه: «لأهلك»، و ما أدرجناه من المصدر.

٥- ٥ فى هامش النسخه: «أى مصاحبك و هو صاحب المال».

٦- ٦ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٣، باب المكاسب، ح ٢٥٢؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغه من الذهب و الفضة بهما أو بغيرهما و الصدقه بثمنه، ح ٢.

٧- ٧ أنظر مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٣٥٢، بيع تراب الصياغه.

٨- ٨ كفايه الأحكام، ج ١، ص ٥٠٦ ٥٠٧، الصرف و ما يشترط فيه.

٩- ٩ مختلف الشيعه، ج ٥، ص ٣٧٨، هل يجب على الزوج قضاء ما استدانته الزوجه؟.

١٠- ١٠ النهايه و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

جماعه من الأصحاب (١) و توقّف فيه الفاضلان (٢) لعدم النصّ على الصدقه.

و ذهب ابن إدريس (٣) إلى عدم جوازها.

و الظاهر جواز الصدقه مع الضمان، لأنّه إحسان محض، لأنّه إن ظهر المالك ضمن له عوضها إن لم يرض بها، و إلا فالصدقه أنفع من بقائها المعرض لتلفها، و أمّا الوجوب فلا دليل عليه، بل ظاهر صحيحه زراره [٢١٥] عن أبي جعفر عليه السلام (٤) و صحيحه معاويه بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السلام (٥) عدم الوجوب. (٦)

و فى الوديعه: و إيجاب الردّ لا يختص بالمودع المسلم، بل يعمّ الكافر مطلقا على الأشهر الأقرب، لآيئه (٧) و الأخبار. (٨)

و قال أبو الصلاح: (٩) إذا كان المودع حربيا وجب على المودع أن يحمل ما أودعه إلى سلطان الإسلام و لو كان المودع غاصبا لها لم يجب الردّ، بل يمنع منه و يجب الإنكار، و له أن يحلف و يردّ المغصوب منه إن علمه، و إن جهله فالمشهور أنّه يعرّف سنه ثم جاز التصدق بها عن المالك و يضمن المتصدّق، و مستنده روايه حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام (١٠) و هى ضعيفه.

و أوجب ابن إدريس (١١) ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذّر أبقاها أمانه، ثم يوصى بها إلى العدل (١٢) إلى حين التمكن من المستحق. و قواه فى المختلف. (١٣)

ص: ١٨٩

١- ١ منهم ابن البراج كما فى مختلف الشيعة، ج ٥، ص ٣٧٤، لو غاب المالك غيبه منقطعه.

٢- ٢ تذكره الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصدق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ المختصر النافع، ص ١٣٦، الفصل الثامن: فى السلف.

٣- ٣ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى والميت.

٤- ٤ وسائل الشيعة، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ١.

٥- ٥ نفس المصدر، ح ٢.

٦- ٦ كفايه الأحكام، ج ١، ص ٥٣٣، الأحكام المتعلقة بالدين.

٧- ٧ سورة النساء، الآية ٥٨، «إِنَّ اللَّهَ -يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا».

٨- ٨ انظر: وسائل الشيعة، ج ١٩، ص ٧٦٧، باب وجوب أداء الأمانة إلى البر و الفاجر.

٩- ٩ الكافي فى الفقه، ص ٢٣١، فصل فى الوديعه و الأمانات.

١٠- ١٠ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ٢٩٨، باب ما يكون حكمه حكم اللقطة، ح ٤٠٦٥؛ وسائل الشيعة، ج ٢٥، ص ٤٦٣ ٤٦٤،

باب أن ما يؤخذ من اللصوص يجب ردّه على صاحبه، ح ١.

١١- ١١ السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعه.

قال في المسالك: (١) هو حسن و إن كان القول بجواز التصدق بها بعد اليأس و التعريف متوجها أيضا.

و استجود التخير بين الصدقه بها و إبقائها أمانه و هو جيد؛ و لكن تقييد الصدقه بالضمان كما في الإرشاد (٢) أحوط.

قال بعض المتأخرين: (٣) يحتمل التصدق به على ما يدل عليه الأخبار الدالّة على فعل ذلك في المال المجهول صاحبه، لكن تلك الأدلّة خاليه عن الضمان، بل ظاهرها عدمه.

ثم الضمان على تقديره هل هو بمعنى أنه لو وجد صاحبه حين حيا القابض يجب رده عليه فقط أولا، بل ضمان مثل سائر الديون حتى يجب الإيضاء ثم على الورثه كذلك؟ فيه وجهان، و الأول أنسب بالأصل. [٢١٦]

و ذهب المفيد (٤) رحمه الله إلى أنه يخرج خمسها إلى مستحقه و الباقي يتصدق به و لم يذكر التعريف، و على القول بالتعريف هل له التملك بعد التعريف هنا، كما جاز في اللقطه؟ فيه وجهان و إنما يجب منع الغاصب مع إمكانه، فلو لم يمكن سلّمها إليه، و في الضمان إشكال. (٥)

و في اللقطه: إذا أودعه لصّ مالا- و هو يعلم أنه ليس المال له لم يجز له الرد إليه، فإن عرف مالكة بخصوصه أو من كان له عليه يد شرعيه دفعه إليه و إلا فالمشهور أنّ حكمه حكم اللقطه في وجوب التعريف سنه ثم التصدق به عن مالكة.

و مستنده روايه حفص بن غياث، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص دراهم أو متاعا و اللص مسلم، هل يرده عليه؟ فقال: لا يردّه، فإن أمكنه أن يردّه على أصحابه فعل، و إلا كان في يده بمنزله اللقطه بعينها فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردها عليه و إلا تصدق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلك خيره بين الأجر و الغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر، و إن اختار الغرم غرم له، و كان الأجر له». (٦)

ص: ١٩٠

١- ١ في المخطوطه: «عدل».

٢- ٢ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٦٠، وديعه الظالم و أحكامها.

٣- ٣ مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٩٨ ٩٩، إذا كان المودع غاصبا.

٤- ٤ إرشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٣٨، أحكام متفرقه في الوديعه.

٥- ٥ مجمع الفائده، ج ١٠، ص ٣٤٢، وجوب ردّ الوديعه على المالك لا الغاصب.

٦- ٦ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

و الروايه ضعيفه السند، فيشكل التعويل عليه و القاعده تقتضى أن يكون مالا مجهول المالك، فلا يجب التعريف، و يجرى فيه حكم مال مجهول المالك.

و فى المسأله قولان آخران: أحدهما: قول المفيد(١) و سلالر(٢)، [و هو]: أنه يتصدق بخمسها على مستحق الخمس و الباقي على فقراء المسلمين.

و ثانيهما: قول ابن إدريس(٣)، و هو أنه يدفعها إلى إمام المسلمين.(٤)

[قول الشهيد الثانى فى المسالك]

و فى المسالك: قوله: «الحلال إذا [٢١٧] اختلط بالحرام و لا يتميز، و جب فيه الخمس».

هذا إذا جهل قدر الحرام و مالكة، فلو عرفهما تعين الدفع إلى المالك، سواء زاد على الخمس أم لا.

و لو علم القدر خاصه، و جبت الصدقه به على مستحق الزكاه [بحاجته] و لو علمه من [وجه] دون [آخر] كما لو علم أنه يزيد على الخمس، أخرج خمسه و تصدق بما يغلب على ظنه أنه مع الخمس قدر الحرام فصاعدا، و يحتمل كون الجميع صدقه و كونه خمسا.

و لو علم أنه أول من الخمس اقتصر على إخراج ما يتحقق معه براءه الذمه؛ و يحتمل الاكتفاء بالظن. و هل هو خمس أو صدقه؟ وجهان، و لا ريب إن جعله خمسا أحوط.

و لو علم المالك خاصه صالحه، فإن أبى قال فى التذكرة: دفع إليه خمسه مع الجهل المحض بقدره أو ما يغلب على الظن إن علم زيادته عنه أو نقصه، لأن هذا القدر جعله الله مطهرا للمال.(٥)

و لو كان الخليط مما يجب فيه الخمس لم يكن هذا الخمس كافيا عن خمسه، بل يخرج الخمس لأجل الحرام أو لا أو ما يقوم مقامه، ثم يخمس الباقي بحبسه من غوص أو مكسب. و لو ظهر مالك الحرام بعد الإخراج و لم يرض به ففى الضمان له وجهان، أقربهما

ص: ١٩١

١- ١ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٢- ٢ المراسم، ص ٢٠٩، ذكر اللقطه.

٣- ٣ السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعه.

٤- ٤ كفايه الأحكام، ج ٢، ص ٥٣٧، إذا أودعه لصّ مالا.

٥- ٥ تذكره الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز و لا عرف مقدار الحرام.

و في صرفه: قوله: «و تراب الصياغه إلى آخره» [و] قوله: «ثم يتصدق به».

معللا- بأنّ أربابه لا يتميِّزون، محمول على ذلك، فلو تميِّزوا بأن كانوا منحصرين ردّه إليهم. و لو كان بعضهم معلوما فلا بد من محالته و لو بالصلح لأن الصدقه بمال الغير مشروطه باليأس من معرفته.

و على هذا، فيجب التخلّص من كل غريم يعلمه و ذلك يتحقق عند الفراغ من عمل كل واحد، فلو أخر [٢١٨] حتى صار مجهولا أثم بالتأخير، و لزمه ما ذكر من الحكم.

و لا- يتعيّن بيعه قبل الصدقه كما يشعر به ظاهر العبارة بل يتخيّر بين الصدقه بعينه و ثمنه و إنّما ذكر البيع لينبه على تعيين الطريق إلى بيعه، سواء أراد الصدقه أم لا.

و مصرفه مصرف الصدقات الواجبه و قيل المندوبه و إن كانوا عياله، لا- نفسه و إن كان بالوصف مع احتمالها. و لو ظهر بعد الصدقه بعض المستحقين و لم يرض بالصدقه ضمن حصته، مع احتمال العدم.

ولو دلّت القرائن على إعراض مالكة عنه جاز للصائغ تملكه كغيره من الأموال المعرض عنها. و الأصل في ذلك روايه على بن ميمون الصائغ عن الصادق عليه السلام . و يلحق به أرباب باقي الحِرَف، كالحداد و الخياط و الطحان و الخباز. (٢)

و في الديون: قوله: «من كان عليه دين و غاب صاحبه عنه غيبه منقطعه يجب أن ينوى القضاء و أن يعزل ذلك عند وفاته و يوصى به ليوصل إلى أربابه، إلى آخره».

و جوب نيه القضاء ثابت على كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا، لأن ذلك من أحكام الإيمان، كما قالوا في العزم على الواجب في الوقت الموسع، لا لكونه بدلا عن التعجيل. و إنّما ذكر الوجوب مع الغيبه المنقطعه تأكيدا، و ليس المراد أنّه يجب تجديد العزم السابق حينئذ، لعدم دليل على هذا الوجوب.

و أما وجوب العزل عند الوفاء فهو مناسب لتمييز الحق، و أبعد عن تصرف الورثه فيه.

و ربما قيل بوجوب العزل عند اليأس من الوصول إليه و إن لم يحضر الوفاء. و هو أحوط.

١-١ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٤٦٦ ٤٦٦، الحلال المختلط بالحرام.

٢-٢ نفس المصدر، ج ٣، ص ٣٥٢، بيع تراب الصياغه.

و أما العزل عند الوفاه [٢١٩] فظاهر كلامهم خصوصا على ما يظهر من المختلف (١) أنه لا خلاف فيه، و إلا لأمكن تطرق القول بعدم الوجوب، لأصالة البراءه مع عدم النص. (٢).

قوله: «و لو لم يعرفه اجتهد فى طلبه، و مع اليأس يتصدق به عنه على قول».

المعتبر فى الاجتهاد هنا بذل الوسع فى السؤال عنه فى الأماكن التى يمكن كونه أو خبره بها. و يستمر كذلك على وجه لو كان لظهر، فإذا يئس منه قال الشيخ: يتصدق به عنه. (٣) و تبعه عليه جماعه من الأصحاب. (٤).

و توقف المصنف هنا، و العلامه فى كثير من كتبه، (٥) لعدم النص على الصدقه.

و من ثم ذهب ابن إدريس (٦) إلى عدم جوازها، لأ- أنها تصرف فى مال الغير غير مأذون فيه شرعا و لا شبهه فى جوازه إنما الكلام فى تعيينه.

و وجه الصدقه أنها إحسان محض بالنسبه إلى المالك، لأنه إن ظهر ضمن له عوضها إن لم يرض بها، و إلا فالصدقه أنفع له من بقائها، المعرض لتلفها بغير تفريط المؤدى إلى سقوط حقه، و قد قال الله تعالى: «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ (٧)» خصوصا و قد ورد الأمر بالصدقه فى نظائر كثيره لها. و حينئذ فالعمل بهذا القول أجود، خصوصا مع تعذر قبض الحاكم لها، أما معه فهو أحوط.

و حيث يمكن مراجعه فهو أولى من الصدقه بغير إذنه و إن كان جائزا، لأنه أبصر بمواقعها.

و مصرفها مصرف الصدقه المندوبه و إن وجبت على المديون أو وارثه بالعارض، فإنه بمنزله الوكيل و الوصى الذى يجب عليه الصدقه و إن كانت فى أصلها [٢٢٠] مندوبه.

و قد عرفت أنه يضمن مع ظهور المالك و عدم رضاه بها. و لو دفعها إلى الحاكم فلا ضمان و إن تلفت فى يده بغير تفريط و لم يرض المالك. أما مع بقائها (٨) معزوله فى يده أو

ص: ١٩٣

١-١ مختلف الشيعه، ج ٥، ص ٣٧٨، المقاصه من مال المديون الجاحد للدين.

٢-٢ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

٣-٣ النهايه و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٤-٤ كابن البراج على ما فى إيضاح الفوائد، ج ٢، ص ٣، وجوب الاجتهاد فى طلب المديون.

٥-٥ تذكره الفقهاء، ج ١٣، ص ١٧، حكم التصديق بالدين عند اليأس من صاحبه؛ قواعد الأحكام، ج ٢، ص ١٠٢.

٦-٦ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى والميت.

٧-٧ سوره التوبه، الآيه ٩١.

يد وارثه فينبغي أن يكون حكمها حكم ما لو كانت في يد الحاكم، لأن الإذن الشرعي في عزلها يصيرها أمانه في يده، فلا يتبعه الضمان، مع احتمال له لأن الأمانة هنا شرعية لا مالكية، والأمانة الشرعية قد يتبعها الضمان. (١)

و في الوديعه: قوله: «إلا- أن يكون المودع غاصبا لها فيمنع منها و لو مات فطلبها (٢) وارثه و جب الإنكار و تجب إعادتها على المغصوب منه إن عرف إلى آخره».

هذا هو المشهور بين الأصحاب. و مستنده روايه حفص بن غياث عن الصادق عليه السلام (٣) و الطريق ضعيف، و لكنه عندهم مجبور بالشهره.

و أوجب ابن ادريس (٤) ردّها إلى إمام المسلمين، فإن تعذر أبقاها أمانه، ثم يوصى بها إلى عدل إلى حين التمكن من المستحق.

و قوّه في المختلف (٥) و هو حسن، و إن كان القول بجواز التصدّق بها بعد اليأس و التعريف متوجها أيضا كما في كل مال يئس من معرفه صاحبه، لأنّ فيه جمعا بين مصلحتي الدنيا و الآخره بالنسبه إلى مالكيها، فإنّه لو ظهر غرم له إن لم يرض بالصدقه، و لا ضرر عليه.

و ذهب المفيد (٦) إلى أنّه يخرج خمسها لمستحقه و الباقي يتصدّق به، و لم يذكر التعريف، و تبعه سلار رحمه الله. (٧)

و الأ-جود التخيير بين الصدقه بها و إبقائها أمانه، و ليس له التملك [٢٢١] بعد التعريف هنا و إن جاز في اللقطه. و ربما احتمل جوازه بناء على الروايه، فإنّه جعلها فيها كاللقطه، و هو ضعيف.

و يمكن أن يريد أنّها منزله منزله اللقطه في وجوب التعريف، لا مطلقا. و لم يذكر من عمل بالروايه جواز التملك.

فكما يجب إنكارها على الوارث يجب على المودع أيضا، لاستواءهما (٨) في عدم

ص: ١٩٤

١-١ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

٢-٢ في المخطوطه: «و طلبها».

٣-٣ قد سبق ذكره.

٤-٤ السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعه.

٥-٥ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٦٠، وديعه الظالم و أحكامها.

٦-٦ المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٧-٧ المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعه.

٨-٨ في المخطوطه: «لاستوائها».

و تخصيص المصنف بالوارث لا- وجه له و إنما يجب منع الغاصب منها مع إمكانه، فلو لم يقدر على ذلك سلمها إليه و في الضمان حينئذ نظر.

و الذي يقتضيه قواعد الغصب أن للمالك الرجوع على أيهما شاء و إن كان قرار الضمان على الغاصب.

قوله: «و لو كان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجميع فإن أمكن المستودع تمييز المالكين ردّ عليه ماله و منع الآخر و إن لم يمكن تمييزهما وجب عليه إعادتهما على الغاصب».

هكذا أطلق المصنف و جماعه من الأصحاب (١) و وجهه: أن منعه منها يقتضى منعه من ماله، لأن الغرض عدم التمييز، و هو غير جائز. و يشكل بأن في الرد تسليطاً للغاصب على مال غيره بغير حق، و هو غير جائز أيضاً.

و الأقوى ردّه على الحاكم إن أمكن ليقسّمه و يرّد على الغاصب ماله، فإن تعذّر و كان مثلياً و قدر حق الغاصب معلوماً، أحتمل قويا جواز تولى الودعي القسمه جمعاً بين الحقين و القسمه هنا إجباريه للضرورة، تنزيلاً للودعي منزله المالك حيث قد تعلق بضمانه، و للحسبه.

و لو لم يكن كذلك بأن امتزج [٢٢٢] على وجه لا يعلم القدر أصلاً ففيه اشكال. و يتوجّه حينئذ ما أطلقه المصنف إن لم يمكن مدافعه الغاصب على وجه يمكن معه الاطلاع على الحق.

و يحتمل عدم جواز الردّ مطلقاً مع إمكانه إلى أن يعترف الغاصب بقدر معين أو يقاسم، لاستحاله ترجيح حقه على حق المغصوب منه مع تعلق الودعي بالحقين. و ليس في كلام الأصحاب هنا شيء منقح. (٢)

[قول السيد علي الطباطبائي في الرياض]

ص: ١٩٥

١- ١ منهم المفيد في المقنعه، ص ٦٢٧، باب الوديعه؛ و الشيخ في النهايه، ص ٤٣٦، باب الوديعه و العاريه؛ و أبو الصلاح الحلبي في الكافي، ص ٢٣٢، فصل في الوديعه و الأمانات.

٢- ٢ مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٩٩، ١٠٠، لو كان الغاصب مزجها بماله ثم أودع الجميع.

و فى الرىاض: فى صرفه: و ىجب على الصائغ أن ىصدق به عن مالكة مع الضمان بلاخلاف فى الأول، لأن أربابه لا ىتميزون فى الغالب و لو بنحو من العلم بهم فى محصورين، فلا ىمكن التخلّص عن حقهم إلاّ بذلك فوجب. و للنصوص الوارده بذلك فى المال المجهول المالك. و للخبرين فى خصوص المقام.

فى أحدهما: عما ىكنس من التراب، فأبىعه فما أصنع به؟ قال: «تصدق به فإما لك و إما لأهله، قال: قلت: فإنّ فيه ذهبا و فضه و حديدا، فبأى شىء أبىعه؟ قال: بعه بطعام، قلت: إنّ لى قرابه محتاجا أعطيه منه؟ قال: نعم». (١)

و فى الثانى: عن تراب الصائغين و إنّنا نبىعه، قال: «أما تستطيع أن تحله من صاحبه؟ قال: قلت: لا، إذا أخبرته اتهمنى، قال: بعه، قلت: بأى شىء أبىعه؟ قال: بطعام، قلت: فأى شىء نصنع به؟ قال: تصدّق به، إما لك و إما لأهله، قلت: إن كان لى قرابه محتاج فأصله؟ قال: نعم». (٢)

و قصور السند منجبر بالفعل و ىستفاد من الأخير توقف التصدّق على عدم إمكان [٢٢٣] الاستحلال من الصاحب، و به صرح بعض الأصحاب، حتى ذكروا: (٣) أنّه لو علمه فى محصورين و جب التخلّص منه و لو بالصلح، مع الجهل بمقدار الحق و لا فرق فى ذلك بين ما إذا كان متعددا أو متحدا.

لكن ظاهر الخبر جواز التصدّق مع العلم بالمالك بمجرد خوف التهمه. و هو مشكل سيما مع إمكان إيصال الحق للمتصدق به إليه أو الاستحلال منه بوجه لا ىوجب التهمه.

و على قول قوى فى الثانى، لو ظهر المالك و لم ىرض به، لعموم الأدله الداله على ضمان ما أخذت اليد، خرج منه ما إذا رضى الصاحب أو استمرّ الاشتباه بالإجماع فىبقى الباقي.

و القول الثانى: العدم، لإذن الشارع له فى الصدقه، فلا ىتعب الضمان.

ص: ١٩٦

١ - ١ الكافى، ج ٥، ص ٢٥٠، باب الصروف، ح ٢٤، وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٢٠١، باب استحباب بيع تراب الصياغه من الذهب...، ح ١.

٢ - ٢ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٨٣، باب المكاسب، ح ٢٥٢؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٢٠٢، باب استحباب بيع تراب الصياغه من الذهب...، ح ٢.

٣ - ٣ الروضه البهيه، ج ٣، ص ٣٨٦، الفصل الخامس: فى بيع الصرف؛ مفتاح الكرامه، ج ١٣، ص ٥٧٦، حكم بيع تراب الصياغه.

و فى التلازم نظر، من إشعار الخبرين بقول: «إما لك و إما لأهله» يتعقب الضمان إذا لم يرض المالك، بناء على أن معناه على الظاهر المصرح به فى كل جماعه أن التصدق لك إن لم يرض صاحب، و له إن رضى.

و لا ريب أن الضمان أحوط، و مصرف هذه الصدقه الفقراء و المساكين، كما ذكره الأصحاب (١) و لعله لانصراف الإطلاق إليه بحكم الاستقراء.

و يجوز الدفع إلى ذى قرابته إذا كانوا بصفتهم، بنص الخبر و من عدم خلاف بين الأصحاب فيه، و فى جواز الإعطاء للعيال إذا كانوا بصفه الاستحقاق. و لعله لفحوى الجواز فى الزكاه.

و يستفاد منه جواز أخذه لنفسه مع الشرط المذكور، إن قلنا بذلك [٢٢٤] ثمه لو دفعت إليه للصرف فى الفقراء و أهل المسكنه، و هو بصفتهم؛ فتأمل.

و يلحق بالصياغه ما شابهها من الصنائع الموجهه لتخلف أثر المال، كالحداده و الطحن و الخياطه و الخبازه، كل ذا إذا لم يعلم إعراض المالك عنه.

و إلا- قالوا: جاز التملك له و التصرف من دون تصدق عن صاحب. فإن كان إجماع و إلا فللنظر فيه مجال، حيث لم ينهض حجه على انتقال الملك، و جواز التصرف بمجرد نيه الإعراض، مضافا إلى إطلاق الخبرين بالتصدق؛ فتأمل. (٢)

و فى ديونه: «و لو غاب صاحب الدين غيبه منقطعه نوى المستدين قضاءه» وجوبا إجماعا، كما قيل. و كذا الحكم فى كل من عليه حق، سواء كان ذو الحق غائبا أم حاضرا و إنما ذكر الوجوب مع الغيبه المنقطعه تأكيدا.

و وجه الوجوب بأنّه من أحكام الإيمان، كما قالوا فى العزم على الواجب الموسع، لا لكونه بدلا عن التعجيل. و فيه نظر، إلا أن يكون إجماعا.

و الأجود الاستدلال عليه فى محل الفرض بالنصوص المرويّه فى باب الدين فى الكتب الثلاثه (٣) الداله على أن من استدان دينا فلم ينو قضاءه كان بمنزله السارق، و به

ص: ١٩٧

١- ١ منهم الشهيد الثانى فى الروضه البهيّه، ج ٣، ص ٣٨٧، الفصل الخامس: فى بيع الصرف.

٢- ٢ رياض المسائل، ج ٨، ص ٣٣٨ ٣٣٩، الكلام فى الصرف.

٣- ٣ الكافى، ج ٥، ص ٩٩، باب الرجل يأخذ الدين و هو لا ينو قضاءه، ح ١ و ٢؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٣، باب الدين و القرض، ح ٣٦٨٩؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٩١، باب الديون و أحكامها، ح ٣٦.

صرّح في الرضوى (١) أيضا.

و قصور الأسانيد منجبرٌ بالاعتبار و فتوى الأصحاب و مؤيد بالصحيح: «عن الرجل يكون عليه الدين لا يقدر على صاحبه و لا على ولى و لا يدري بأى أرض هو، قال: لا جناح عليه بعد أن يعلم الله تعالى منه أنّ نيته الأداء». (٢)

و فى الخبر: «من كان عليه دين ينوى قضاءه [٢٢٥] كان معه من الله تعالى عزوجل حافظان يعينانه على الأداء من أمانته، فإن قصرت نيته عن الأداء قصر عنه المعونه بقدر ما قصر من نيته». (٣)

و فى آخر: «أحبّ للرجل يكون عليه دين ينوى قضاءه». (٤)

و يجب عليه عزله عند وفاته وفاقا للنهاية، (٥) بل ربما احتمل فى المسالك (٦) عدم الخلاف فيه، مشعرا بدعوى الإجماع عليه، كما فى شرح القواعد للمحقق الثانى. (٧) و لا- دليل عليه، عدا ما قيل: من أنّه مناسب لتمييز الحق، و أبعد عن تصرف الورثه فيه. (٨)

و هو كما ترى، مع أنّ فى السرائر (٩) ادعى إجماع المسلمين على العدم. و هو أقوى للاصل و إن كان الأول أحوط و أولى.

و أحوط منه العزل مطلقا، فقد حكى فى المسالك قولاً (١٠) و لكن لا يلزم منه انتقال الضمان بالعزل، بل عليه الضمان مع التلف على الإطلاق لعدم الدليل عن الانتقال.

و على كل حال يجب أن يكون موصيا به عند الوفاه بلا خلاف، كما فى شرح الشرائع للمفلىح الصيمرى (١١) لأ- أنّه مع ترك الوصيه ربما أدى إلى فوات المال و بقاء اشتغال الذمه به،

ص: ١٩٨

١- ١ فقه الرضا عليه السلام ، ص ٢٦٨، باب الدين و القرض.

٢- ٢ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٨٨، باب الديون و أحكامها، ح ٢؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب و جب عليه نيه القضاء و الاجتهاد فى طلبه، ح ١.

٣- ٣ الكافى، ج ٥، ص ٩٥، باب قضاء الدين، ج ١؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٢٨، باب وجوب نيه قضاء الدين مع العجز عن القضاء، ح ٣.

٤- ٤ الكافى، ج ٥، ص ٩٣، باب الدين، ج ٤؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٢١، باب جواز الاستدانه مع الحاجه إليها، ح ٤.

٥- ٥ النهايه و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٦- ٦ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

٧- ٧ جامع المقاصد، ج ٥، ص ١٥، حكم ما لو غاب صاحب الدين أو توفى.

٨- ٨ القائل هو الشهيد الثانى فى المسالك، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.

٩- ٩ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحى والميت.

- ١٠-١٠ مسالك الافهام، ج ٣، ص ٤٥٧، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.
- ١١-١١ غاية المرام فى شرح شرائع الإسلام، ج ٢، ص ١٢٦، لو شرط الصحاح عوض المكسره.

و يدلّ عليه أيضا بعض النصوص الآتية، بل عن ظاهر جملة من الأصحاب وجوب (١) التوصية بماله، و عليه تدلّ جملة من الأخبار الآتية في كتاب الوصية إنشاء الله.

و لو لم يعرفه اجتهد في طلبه ببذل الوسع في السؤال عنه في الأمكنة التي يمكن كونه أو خبره بها، و يستمر كذلك على وجه لو كان لظهر، بلاخلاف أجده، و به يشعر الصحيح المتقدم.

مضافا إلى صريح الصحيح: «في رجل كان له على رجل حق ففقده، و لا يدري أين يطلبه [٢٢٦] و لا يدري أحى هو أم ميت، و لا يعرف له وارثا و لا نسبا و لا ولدا، قال: أطلب، قال: إنّ ذلك قد طال فأصدّق به، قال: أطلب». (٢)

و نحوه خبران آخران مرويان هما كالأول و أخبار الآتية في الكتب الثلاثة في باب ميراث مفقود الخبر.

في أحدهما: أنّه كان عند أبي أجير يعمل عنده بالأجر ففقده و بقي له من أجره شيء و لا نعرف له وارثا، فقال: «أطلبه، قال: [قد] طلبناه و لم نجد، فقال: مساكين و حرك يديه، قال: فأعاد عليه، قال: أطلب و اجهد، فإن قدرت عليه، و إلّا [فهو] كسبيل مالك حتى يجيء له طالب، فإن حدث بك حدث فأوص به إن جاء له طالب أن يدفع إليه». (٣)

و مع اليأس عنه بحيث لا يحتمل الوقوف عليه عادة، قيل: يجب أن يتصدّق به عنه، كما عن الطوسي (٤) و القاضي (٥) و جماعه لئلا يتعطل [المال] و يخرج عن الانتفاع و احتياج (٦) من هو عليه إلى تفرغ ذمته و لا سبيل غير الصدقة و هو كما ترى.

نعم في الفقيه بعد الصحيح المتقدم و قد روى في هذا خبر آخر: «إن لم نجد وارثا علم الله تعالى منك الجهد فتصدّق به». (٧)

ص: ١٩٩

١-١ في المخطوطة: «مطلق»، و ما أدرجناه من المصدر.

٢-٢ الكافي، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ٢؛ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، ح ٥٧١٠.

٣-٣ الكافي، ج ٧، ص ١٥٣، باب ميراث المفقود، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٣٨٩، باب ميراث المفقود، ح ٤.

٤-٤ النهاية و نكتها، ج ٢، ص ٢٦، إذا غاب صاحب الدين.

٥-٥ نقله عنه العلامة في المختلف، ج ٥، ص ٣٧٤، الفصل الأول: في الدين، لو غاب المالك غيبه منقطعه.

٦-٦ في المصدر: «لاحتياج».

قيل: و نحوهما الخبران: في أحدهما: «قد وقعت عندى مأتا دراهم و أربعة دراهم، فمات صاحبها و لم أعرف له ورثة فرأيتك في إعلامي حالها، و ما أصنع بها، فقد ضقت بها ذرعا؟ فكتب: أعمل فيها و أخرجها صدقه قليلا قليلا حتى يخرج». (١)

و في الثاني: كان لأبي جيران كان يقوم في رحا و له عندنا دراهم و ليس له وارث، فقال عليه السلام: «تدفع إلى المساكين، ثم قال: ثانياه رأيك فيها، ثم عاد عليه المسأله، [٢٢٧] فقال له: مثل ذلك، فأعاد عليه المسأله ثالثه، فقال عليه السلام: تطلب وارثا، فإن وجدت له وارثا و إلا فهو كسبيل مالك، ثم قال: ما عساک أن تصنع بها، ثم قال: توصى بها، فإن جاء طالبها و إلا فكسبيل مالك». (٢)

و أسانيدھا بالإرسال و الجهاله قاصره، و عن المقاومه للصحيحين المتقدمين سيما الثانيه و تاليها ضعيفه. و بقاعده أصاله بقاء شغل الذمه معارضه، و لذا أنكر الحلبي (٣) هذا القول، فأوجب الدفع إلى الحاكم.

و هو أجود و إن كان القول بجواز الصدقه عن المالك مع الضمان له إذا لم يرض بها لا يخلو عن قوه، و فاقا لشيخنا الشهيد الثاني (٤) و جماعه، لأنه إحصان محض، فإنه إن ظهر المالك ضمن له العوض مع عدم الرضا بها، و إلا فالصدقه أنفع من بقائها المعرض لتلفها؛ فتأمل.

و أما الوجوب فقد عرفت ما فيه.

و ما يستفاد من بعض الأخبار المتقدمه «من أنه كسبيل ماله» فشاذا. و سند الدال عليه ضعيف. نعم ورد مثله في القريب من الصحيح في الفقيه (٥). (٦)

و في وديعته: و لو كانت الوديعة غضبا منعه أو وارثه من أخذها و توصل في وصولها إلى

ص: ٢٠٠

-
- ١- ١ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، ح ٥٧١١.
 - ٢- ٢ الكافي، ج ٧، ص ١٥٣ ١٥٤، باب ميراث المفقود، ح ٣؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٣٨٩، باب ميراث المفقود، ح ٦.
 - ٣- ٣ تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١٧٧، باب الرهون، ح ٣٨؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ٣٦٢، باب أن من كان عليه دين لغائب وجب عليه نيه القضاء، ح ٣، مع اختلاف يسير.
 - ٤- ٤ السرائر، ج ٣، ص ٥٥، باب وجوب قضاء الدين إلى الحي و الميت.
 - ٥- ٥ مسالك الأفهام، ج ٣، ص ٤٥٨، إذا غاب الدائن غيبه منقطعه.
 - ٦- ٦ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٣١، باب ميراث المفقود، ح ٥٧١٠.

المستحق لها إن عرف و لو(١) جهله عرّفها كاللقطه حولا، فإن وجدها و إلا تصدّق بها عن المالك إنشاء و يضمن إن لم يرض على المشهور للخبر المنجبر ضعفه بعمل الأكثر «عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص مالا أو متاعا و اللص مسلم هل يرد عليه؟ قال: لا يرده فإن أمكنه أن يرده على صاحبه [٢٢٨] فعل، و إلا كان في يده بمنزله اللقطه يصيبها فيعرفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردّها عليه و إلا تصدّق بها، فإن جاء بعد ذلك خيّر بين الأجر و الغرم، فإن الاختار الأجر فله و إن اختار الغرم غرم له و كان الأجر له»(٢).

خلافًا للحلبى(٣) و الحلّى(٤) فأوجبا ردّها إلى إمام المسلمين عليه السلام و مع التعذر يبقى أمانه ثم يوصى بها إلى عدل [آخر] إلى حين التمكن من المستحق و قوّاه في المختلف(٥) معللا بأنّه أحوط و التفاتا إلى ضعف الخبر، و في الثانى ما مرّ و فى الأول نظر.

و للمفيد(٦) و الديلمى(٧) فأوجبا إخراج الخمس قبل التصدّق و لم يذكر التعريف.

و للفاضل فى الإرشاد(٨) و تبعه الشهيد الثانى(٩) فخيّرا بين الصدقه بها بعد اليأس و التعريف مع الضمان و إبقائها أمانه، و له وجه لولا- ما مرّ من الخبر المنجبر بعمل الأ-كثر، كما فى كل مال مجهول المالك، فقد دلّت الأخبار بأنّ حكمها ذلك، لكنها خاليه عن الضمان، بل ظاهرها عدمه.

ثم الضمان على تقديره هل هو بمعنى أنّه لو وجد صاحبه يجب ردّه عليه فقط، أو لا، بل ضمان مثل سائر الديون حتى يجب عليه الإيصال(١٠) ثم على الورثه كذلك؟ فيه وجهان، و الأول بالأصل أنسب.

ثم إنّ ظاهر التشبيه باللقطه فى الروايه يقتضى جواز التملك بعد التعريف، و لم يذكره أحد فى المسأله، و إنّما يجب منع الغاصب مع إمكانه و إلا سلّمها إليه. و فى الضمان إشكال و الأقرب العدم.

ص: ٢٠١

١- ١ فى المخطوطه: «إن».

٢- ٢ الكافى، ج ٥، ص ٣٠٨، باب النوادر من كتاب المعيشه، ح ٢١.

٣- ٣ الكافى فى الفقه، ص ٢٣١، فصل فى الوديعه و الأمانات.

٤- ٤ السرائر، ج ٤، ص ٨٤، باب الوديعه.

٥- ٥ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٦٠، وديعه الظالم و أحكامها.

٦- ٦ المقنع، ص ٦٢٧، باب الوديعه.

٧- ٧ المراسم، ص ١٩٧، ذكر أحكام الوديعه.

٨- ٨ ارشاد الأذهان، ج ١، ص ٤٣٨، أحكام متفرقه فى الوديعه.

٩- ٩ مسالك الأفهام، ج ٥، ص ٩٩، إذا كان المودع غاصبا.

١٠- ١٠ فى المخطوطه: «الإيضاء»، و ما أدرجناه من المصدر.

و لو كانت الوديعه المغصوبه مختلطه بمال المودع، ردها عليه إن لم يتميّز إجماعا كما فى الغنيه(١) و عن الحلبي(٢) و نسبه فخرالدين(٣) إلى الأصحاب [٢٢٩] كاه و لولاه لكان الحكم على إطلاقه محل ريبه، لاستلزام الرد تسليط الغاصب على مال غيره بغير حق، و هو غير جازز أيضا.

و الأوفق بالقواعد هو ما ذكره فى المسالك(٤) من أنّ الأقوى رده على الحاكم مع إمكانه، ليقسّمه و يردّ على الغاصب ماله، و مع تعذره احتمال قويا جواز تولى الودعى القسمه إن كان مثليا و قدر حق الغاصب معلوما، جمعا بين الحقيين.

و القسمه هنا إجباريه، للضروره تنزيلا للودعى منزله المالك حيث قد تعلق بضمانه و للحسبه.

و لو امتزج على وجه لا يعلم القدر أصلا فيه إشكال. و يتوجه حينئذ(٥) ما أطلقه الأصحاب إن لم يمكن مدافعه الغاصب على وجه يمكن معه الاطلاع على الحق.

و يحتمل عدم جواز الردّ مطلقا مع إمكانه إلى أن يعترف الغاصب بقدر معين أو يقاسم، لاستحاله ترجيح حقه على حق المغصوب منه، مع تعلق الودعى بالحقيين(٦).

و فى لقطته: فإن وجده فى غير الحرم و كان زائدا عمّا دون الدرهم يعرّف حولا واحدا بلا خلاف [فيه] فى الجملة، و النصوص به مع ذلك مستفيضه فى الصحيح: «يعرّفها سنه فإن جاء لها طالب، و إلا فهى كسييل ماله»(٧).

و فيه: «لا- ترفعوها فإن ابتليت فعرفها سنه، فإن جاء طالبها، و إلا فاجعلها فى عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك إلى أن يجيء طالب»(٨).

و فيه: «يعرّفها سنه، فإن لم يعرف صاحبها حفظها فى عرض ماله حتى يجيء طالبها، فيعطىها إياه و إن مات أوصى بها [فإن أصابها شيء] و هو لها ضامن»(٩)، فتأمل.

ص: ٢٠٢

١- ١ غنيه النزوع، ص ٢٨٤، فصل فى الوديعه.

٢- ٢ السرائر، ج ٤، ص ٨٥، باب الوديعه.

٣- ٣ ايضاح الفوائد، ج ٢، ص ١٢٢، أحكام الوديعه.

٤- ٤ مسالك الأفهام، ج ٥، ص ١٠٠، إذا كان المودع غاصبا.

٥- ٥ فى المصدر: «و حينئذ يتوجه».

٦- ٦ رياض المسائل، ج ٩، ص ١٦٥، لو كانت الوديعه غصبا.

٧- ٧ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٨، باب اللقطه، ح ٣؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤١، باب وجوب تعريف اللقطه سنه، ح ١.

٨- ٨ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٠، باب اللقطه و الضالّه، ح ٥؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطه

سنه، ح ٣.

و فى المرسل [٢٣٠] كالصحيح: «يعرّف سنه قليلا كان أو كثيرا، [قال:] و ما كان دون الدرهم فلا يعرّف» (١) إلى غير ذلك من النصوص الكثيره. (٢)

إلى أن قال: ثم إنّ الملتقط بعد التعريف تمام الحول بالخيار بين التملك مع الضمان كما فى بعض الصحاح المتقدمه و غيره من المعبره.

ففى الخبر: «ينبغى أن يعرّفها سنه فى مجمع، فإن جاء طالبها دفعها إليه و إلا كانت فى ماله، فإن مات كانت ميراثا لولده [و] لمن ورثه، فإن لم يجرى لها طالب كانت فى أموالهم هى لهم و إن جاء طالبها بعده دفعوها إليه». (٣)

و فى آخر: «خيرّه إذا جاءك بعد سنه بين أجرها و بين أن تغرمها (٤) له إذا كنت أكلتها». (٥)

إلى غير ذلك من النصوص الكثيره، المعتضده بفحوى الضمان مع الصدقه، و بالشهره العظيمه التى كادت تكون إجماعا، كما يشعر به كلام صاحب الكفايه (٦) حيث نسبه إلى الأصحاب كافة، فاحتمال عدم الضمان و كونه على جهه الاستحباب لا وجه له.

و الصدقه بها عن مالها كما فى النصوص المستفيضه، ففى الخبر القريب من الصحيح بفضاله و أبان، المجمع على تصحيح ما يصح عنهما كما حكاه بعض أصحابنا عن اللقطة، فقال: «يعرّفها سنه، فإن جاء صاحبها دفعها إليه، و إلا حبسها حولا، فإن لم يجرى صاحبها و من يطلبها تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها، إن شاء اغترمها الذى كانت عنده و كان الأجر له، و إن كره ذلك احتسبها و الأجر له». (٧)

و فى آخر: «عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص إلى أن قال عليه السلام:

ص: ٢٠٣

١ - ١ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ٣٩٧، باب اللقطة و الضالّه، ح ٣٨، باختلاف يسير؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤٤، باب وجوب تعريف اللقطة سنه، ح ١٣.

٢ - ٢ الكافي، ج ٥، ص ١٣٧، باب اللقطة و الضالّه، ح ٤؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤٦، باب عدم وجوب تعريف اللقطة التى دون الدرهم، ح ١.

٣ - ٣ رياض المسائل، ج ١٢، ص ٤٠٨ ٤٠٩، فى تعريف لقطه غير الحرم.

٤ - ٤ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٩، باب اللقطة، ح ٧؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٦٥، باب عدم جواز الالتقاط للمملوك و حكم ما لو مات الملتقط، ح ١.

٥ - ٥ فى المخطوطه: «تعرفها».

٦ - ٦ الاستبصار، ج ٣، ص ٦٩، باب من سرق مالا - فاشترى به جاريه...، ح ٦؛ وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٤٢، باب وجوب تعريف اللقطة سنه، ح ٥.

٧ - ٧ كفايه الأحكام، ج ٢، ص ٥٣٣، لقطه غير الحرم.

[٢٣١] وإلا كانت في يده بمنزله اللقطة يصيبها، فيعرّفها حولا، فإن أصاب صاحبها ردها عليه وإلا تصدّق بها، فإن جاء صاحبها بعد ذلك خيره بين الأجر والغرم، فإن اختار الأجر فله الأجر وإن اختار الغرم غرم له و كان الأجر له». (١)

و إبقاؤها أمانه موضوعا في حرز أمثاله كالوديعة، فلا يضمنها إلا مع التعدي أو التفريط، لأنه حينئذ محسن إلى المالك بحفظ ماله و حراسته له، فلا يتعلّق به ضمانه، لانتفاء السبيل على المحسنين، وهذا لم يرد به نصّ كأصل التخيير بينه وبين أحد الأولين، لظهور النصوص الواردة فيهما في تعيين أحدهما لا التخيير مطلقا.

إلا أنه قيل: يفهم الإجماع عليه في التذكرة، (٢) فإن تم، وإلا كان مشكلا، لما يأتي من وقوع الخلاف في توقّف التملك على النية أو حصوله قهرا، وعليه لا معنى للإبقاء أمانه و سيأتي الكلام فيه.

و يستفاد من المستفيضه أنه لو تصدّق الملتقط بها بعد الحول، فكره المالك ذلك، ضمن الملتقط و لا خلاف فيه ظاهرا، و نفاه في المسالك (٣) صريحا، و جعله في المختلف (٤) إجماعا. (٥)

و في خمسه: و زادوا أيضا كما في الكتابين الأخيرين أعنى المنتهى (٦) و الخلاف (٧) و جوبه (٨) في الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز أحدهما من الآخر مطلقا لا قدرا و لا صاحبا و في الغنيه (٩) الإجماع عليه و هو الحجه مضافا إلى الصحيحه المروى في الخصال: «فيما يخرج من المعادن و البحر و الغنيمه و الحلال المختلط بالحرام إذا لم يعرف

ص: ٢٠٤

-
- ١- ١ الكافي، ج ٥، ص ٣٠٨، كتاب المعيشه باب النوادر، ح ٢١، وسائل الشيعه، ج ٢٥، ص ٤٦٤، باب أن ما أخذ من اللصوص يجب رده على صاحبه، ح ١.
 - ٢- ٢ تذكرة الفقهاء، ج ٢، ص ٢٥٩، حكم التقاط ما لا بقاء له.
 - ٣- ٣ مسالك الأفهام، ج ١٢، ص ٥١٧، لقطه غير الحرم إن كانت مما يبقى.
 - ٤- ٤ مختلف الشيعه، ج ٦، ص ٨٦، حكم اللقطة بعد التعريف سنه.
 - ٥- ٥ رياض المسائل، ج ١٢، ص ٤١٠ ٤١١، لو تصدّق الملتقط فكره المالك ضمن الملتقط.
 - ٦- ٦ منتهى المطلب، ج ٨، ص ٥٤١، الحلال إذا اختلط بالحرام.
 - ٧- ٧ الخلاف، ج ٢، ص ١١٩، لا بأس ببيع تراب المعادن و تراب الصياغه.
 - ٨- ٨ في المصدر: «و زادوا أيضا كما فيهما وجوبه»، بدل «و زادوا أيضا كما في الكتابين الأخيرين أعنى المنتهى و الخلاف وجوبه».
 - ٩- ٩ غنيه النزوع، ص ١٢٩، الفصل الثامن: في بيان ما يجب فيه الخمس.

و قريب منها نصوص آخر مستفيضه منها: [٢٣٢] الموثق من عمل السلطان يخرج فيه الرجل، قال: «لا إلا أن لا يقدر إلى أن قال: فإن فعل فصار في يده شيء فليبعث بخمسه إلى أهل البيت عليهم السلام» (٢).

و القوي: «تصدق بخمس مالك، فإن الله تعالى رضى من الأشياء بالخمس و سائر المال لك حلال» (٣).

و نحوه الخبر مبدلاً فيه لفظ «تصدق بإخراج الخمس» (٤).

و المرسل: «اتنتى بخمسه فأتاه بخمسه، فقال: هو لك حلال إن الرجل إذا تاب تاب ماله معه» (٥).

و قصور السند أو ضعفه بالعمل منجبر و كذا ضعف الدلالة أو قصورها إن سلم و إلا - فهي ظاهره بعد الضم إلى الصحيحه الصريحه، فإن أخبارهم عليهم السلام بعضها يكشف عن بعض، مع ظهور لفظ الخمس فيها أجمع في المعنى المصطلح. سيما المتضمن منها للتعليل ب«أنه تعالى رضى من الأموال [إلى آخره]»، إذ لا خمس رضى به منها سبحانه، إلا ما يكون مصرفه الذريه (٦).

و قريب منه (٧) المرسله المتضمنه للأمر بإتيان المال إليه عليه السلام ثم رده عليه، الظاهرين في كونه له عليه السلام؛ فتدبر.

هذا مع أن لفظ الخمس فيها سبيله سبيل لفظه الوارد في نصوص باقى الأحماس، فكأنه صار يومئذ حقيقه شرعيه فيما هو المصطلح بيننا.

ص: ٢٠٥

١- ١ الخصال، ص ٢٩٠، باب الخمسه، ح ٥١.

٢- ٢ تهذيب الأحكام ج ٦، ص ٣٣٠، باب المكاسب، ح ٣٦؛ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس فى الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٢.

٣- ٣ الكافى، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ المحاسن، ج ٢، ص ٣٢١، كتاب العلل، ح ٥٩، فى بعض المصادر: «و سائر الأموال».

٤- ٤ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٩، باب الدين و القرض، ح ٣٧١٣؛ وسائل الشيعه، ج ١٨، ص ١٣٠، باب حكم من أكل الربا بجهاله أو غيرها ثم تاب أو ورث مالا فيه ربا، ح ٥.

٥- ٥ من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٤٣، باب نواذر الزكاه، ح ١٦٥٥؛ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٦، باب وجوب الخمس فى الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ٣.

٦- ٦ فى المخطوطه: + «و المرسله».

٧- ٧ فى المصدر: «منها».

و لا ينافيه لفظ التصدّق في القوى، لشيوع استعماله في التخمس كما ورود في الصحيح، مع احتمال أن يراد به مطلق الإخراج كما عتبر به، و بمعناه فيما بعده. و مع ذلك فصرفه إلى الذريه أحوط كما صرح به جماعه بناء على اختصاص الصدقه المحرمه عليهم بالزكاه المفروضه.

و مما ذكرنا ظهر ضعف القول [٢٣٣] بعدم وجوب الخمس فيه أصلا، كما ربما يعزى إلى جماعه من القدماء حيث لم يذكروا هذا القسم أصلا.

و إن علم الحرام قدرا و صاحبها فالأمر واضح؛ و إن علم الأول دون الثاني، قيل: يتصدّق به عن المالك مطلقا و [لو] زاد عن الخمس، و عن التذكرة (١) و جماعه فيه إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد، و وجهه غير واضح.

و إن انعكس صولح المالك بما يرضى ما لم يطلب زائدا مما يحصل به يقين البراءه مع احتمال الاكتفاء بدفع ما يتيقن انتفاؤه عنه، إلا أنّ الأول أحوط و أولى.

و قيل: يدفع إليه الخمس لو أبى عن الصلح، لأنّ الله تعالى جعله مطهرا للمال و لا يخلو عن إشكال.

و حيثما خمّس أو تصدّق به عن المالك، ثم ظهر، فإن رضى بما فعل، و إلا ففى الضمان و عدمه وجهان، بل قولان، أحوطهما الأول، و إن كان الثاني أوفق بالأصل. (٢)

[قول السيد محمد العاملى فى المدارك]

و فى المدارك: قوله: «الحلال إذا اختلط بالحرام و جب فيه الخمس».

هذا الإطلاق مشكل و التفصيل: أنّ الحلال إذا اختلط بالحرام، فإما أن يجهل قدره و مستحقه أو يعلم كل منهما أو يعلم أحدهما دون الآخر فالصور أربع.

الأولى: أن يكون قدر الحرام و مستحقه مجهولين. و قد قطع الشيخ (٣) و جماعه بوجوب إخراج الخمس منه و حل الباقي بذلك.

ص: ٢٠٦

١- ١ تذكره الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميّز.

٢- ٢ رياض المسائل، ج ٥، ص ٢٤٧ ٢٤٩، وجوبه فى الحلال المختلط بالحرام.

٣- ٣ المبسوط، ج ١، ص ٢٣٦، ما يجب فيه الخمس؛ النهايه و نكتها، ج ١، ص ٤٤٨، فى بيان أنواع ما يجب فيه الخمس.

قال في المعتمر: (١) و لعل الحجة فيه ما رواه الشيخ، عن الحسن بن زياد، عن أبي عبد الله عليه السلام. (٢) الحديث.

و مثل ذلك روى محمد بن يعقوب باسناده عن السكوني، عن أبي عبد الله [عليه السلام]. (٣)

و في الروايتين قصور من حيث السند، فيشكل التعلق بهما، مع أنه ليس في الروايتين دلاله على أن مصرف هذا الخمس [مصرف] خمس الغنائم، بل ربما كان [٢٣٤] في الرواية الثانية إشعار بأن مصرفه مصرف الصدقات.

و من ثم لم يذكر هذا القسم المفيد و لا ابن الجنيد و لا ابن أبي عقيل.

و المطابق للأصول و جوب عزل ما يتيقن انتفاؤه عنه و التفحص عن مالكة إلى أن يحصل اليأس من العلم به، فيتصدق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهولة المالك، و قد ورد بالتصدق ما هذا شأنه روايات كثيرة (٤) مؤيده بالإطلاقات المعلومه و الأدله العقلية، (٥) فلا بأس بالعمل بها إنشاء الله.

الثانية: أن يكون القدر و المستحق معلومين، و الحكم في هذه الصورة ظاهر.

الثالثة: أن يعلم المالك خاصه و يجب مصالحته، فإن أبي قال في التذكرة: دفع إليه خمسه، لأن هذا القدر جعله تعالى مطهرا للمال؛ (٦) و هو مشكل، و الاحتياط يقتضى و جوب دفع ما يحصل به يقين البراءة و لا يبعد الاكتفاء بدفع ما يتيقن انتفاؤه عنه. و لو علم أنه أحد جماعه محصورين و جب التخلص من الجميع بالصلح.

الرابعة: أن يعلم القدر دون المالك، و الأصح و جوب التصديق به مع اليأس من المالك سواء كان بقدر الخمس أو أزيد منه أو أنقص، و أوجب العلامه في التذكرة (٧) و جماعه في صورته الزيادة إخراج الخمس ثم التصديق بالزائد. و الاحتياط يقتضى دفع الجميع إلى الأصناف الثلاثة من الهاشميين، لأن هذه الصدقه لا تحرم عليهم قطعا.

ص: ٢٠٧

١- ١ المعتمر، ج ٢، ص ٦٢٤، في اختلاط الحرام بالحلال.

٢- ٢ تهذيب الأحكام، ج ٤، ص ١٢٤، باب الخمس و الغنائم، ح ١٥؛ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٦، باب و جوب الخمس في الحلال إذا اختلط بالحرام، ح ١.

٣- ٣ الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥؛ المحاسن، ج ٢، ص ٣٢١، كتاب العلل، ح ٥٩.

٤- ٤ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٠٥ ٥٠٧، أبواب ما يجب فيه الخمس، باب ١٠.

٥- ٥ في المخطوطه: «بالاطلاق المعلومه و الاعتبار العقلية»، بدل «بالاطلاقات المعلومه و الأدله العقلية».

٦- ٦ تذكره الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز.

٧- ٧ نفس المصدر.

و لو لم يعلم قدره على التعيين لكن علم أنه أقل من الخمس مثلا اقتصر على إخراج ما يتحقق به البراءة، و يحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما يتيقن انتفاؤه عنه. [٢٣٥]

و لو تبين المالك بعد إخراج الخمس و الصدقة، قيل: يضمن، لأنه تصرف بغير إذن المالك. (١) و يحتمل قويا عدمه، للإذن فيه من الشارع، فلا يستعقب الضمان. (٢)

[قول المحقق السبزواري في الذخيره]

و في الذخيره: و الخمس واجب أيضا في الحلال المختلط بالحرام و لا يتميز الحلال من الحرام و لا يعرف صاحبه و لا قدره، ذكره الشيخ و جماعه من الأصحاب أنه يخرج الخمس في الصورة المذكوره و يحلّ له الباقي و لم يذكر هذا القسم ابن الجنيد و ابن أبي عقيل و المفيد.

و لعل مستند الشيخ ما رواه عن الحسن بن زياد عن أبي عبد الله عليه السلام (٣) الحديث و ما رواه الكليني عن السكوني في الضعيف (٤) الحديث و سند الروايتين غير نقي، فالتعلق بهما لا يخلو عن إشكال و ليس في الروايتين دلالة على أن مصرف هذا الخمس مصرف الغنائم، بل في الروايه الثانيه إشعار بأن مصرفه مصرف الصدقات.

و يظهر من الشهيد في البيان نوع تردد فيه، فإنه قال: ظاهر الأصحاب أن مصرف هذا الخمس أهل الخمس.

و في الروايه: «تصدق بخمس مالك، فإن الله رضى من الأموال بالخمس» (٥) و هذه يؤذن أنها في مصارف الصدقات لأن الصدقة الواجبه محرمه مستحقي الخمس (٦) انتهى.

ص: ٢٠٨

١- ١ قال به الشهيد الأول في البيان، ص ٣٤٨، الحلال المختلط بالحرام؛ و الشهيد الثاني في المسالك، ج ١، ص ٤٦٧، الحلال المختلط بالحرام.

٢- ٢ مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٧ ٣٨٩، وجوب الخمس في الحلال المختلط بالحرام.

٣- ٣ من لا يحضره الفقيه، ج ٣، ص ١٨٩، باب الدين و القرض، ح ٣٧١٣.

٤- ٤ الكافي، ج ٥، ص ١٢٥، باب المكاسب الحرام، ح ٥، و فيه: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إنني كسبت مالا أغمضت في مطالبه حلالا و حراما و قد أردت التوبه و لا أدري الحلال منه و الحرام و قد اختلط عليّ، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: تصدق بخمس مالك فإن الله جل اسمه رضى من الأشياء بالخمس و سائر الأموال لك حلال».

٥- ٥ لم نعر على نص هذه الروايه في كتب الروايي ولكن قريب منه روايه فيه: «رضى من الأشياء بالخمس» التي سبق ذكره آنفا في الهامش.

قال بعض المتأخرين: و المطابق للأصول وجوب عزل ما يتيقن انتفاؤه عنه و التفحص عن مالكه إلى أن يحصل اليأس من العلم (١) فيتصدق به على الفقراء كما في غيره من الأموال المجهولة المالك و قد ورد بالتصدق بما هذا شأنه روايات كثيرة مؤيده بالاطلاقات المعلومه و أدله العقل، فلا بأس بالعمل بها انشاء الله تعالى (٢) انتهى. [٢٣٥]

و لو عرف المالك خاصه صالحه و إن أبى قال فى التذكرة: دفع إليه خمس، لأن هذا القدر جعله الله تعالى مطهرا للمال و فيه تأمل ولا يبعد الاكتفاء بما تيقن انتفاؤه عنه، فالأحوط أن يدفع ما يحصل به اليقين بالبراءة.

و إن مات المالك دفع إلى الورثة، فإن لم يجد له وارثا فمصرفه مصرف ميراث من لا وارث له.

و لو علم أن المالك أحد جماعه محصورين، فالظاهر وجوب التخلص بالصلح مع الكل.

و لو عرف القدر خاصه دون المالك تصدق به على أبواب الزكاه مع اليأس من المالك، سواء كان بقدر الخمس أو أزيد منه أو أنقص.

و عن جماعه من الأصحاب منهم المصنف فى التذكرة (٣) وجوب إخراج الخمس ثم التصدق بالزائد فى صورته الزيادة و احتمال بعضهم كون مصرف الجميع مصرف الخمس.

و لو لم يعلم التعيين لكن علم أنه زائد على الخمس، فالاحتياط يقتضى إخراج ما تيقن به البراءة أو يغلب على ظنه و يحتمل قويا الاكتفاء بإخراج ما تيقن انتفاؤه عنه.

و لو لم يعلم التعيين لكن علم أنه أقل من الخمس، فالأمر فيه كذلك و عن بعضهم احتمال الخمس فى هذه الصوره و لو تبين المالك بعد إخراج الخمس أو الصدقه ففيه وجهان: الضمان لأنه تصرف بغير إذن المالك و عدمه للإذن فيه من الشارع، فلا يستعقب الضمان.

و لا فرق فيما ذكرنا بين أن المختلط من كسبه أو ميراث يعلم ذلك فيه، كما صرح به المصنف (٤) و الشهيد (٥) و الظاهر أن حكم الصله و الهديه أيضا كذلك. (٦) [٢٣٧]

ص: ٢٠٩

١-١ البيان، ص ٣٤٨، الحلال المختلط بالحرام.

٢-٢ فى المخطوطه: + «به».

٣-٣ مدارك الأحكام، ج ٥، ص ٣٨٨، وجوب الخمس فى الحلال المختلط بالحرام.

٤-٤ تذكره الفقهاء، ج ٥، ص ٤٢٢، الحلال إذا اختلط بالحرام و لم يتميز.

٥-٥ منتهى المطلب، ج ١، ص ٥٤٨، فيما يجب فيه الخمس.

و فى الوسائل باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلك فى التوبه منها، فإن عجر استغفر الله للمظلوم.

محمد بن يعقوب باسناده عن سعد بن طريف، عن أبى جعفر عليه السلام قال: «الظلم ثلاثه ظلم يغفره الله و ظلم لا يغفره الله و ظلم لا يدعه الله، فأما الظلم الذى لا- يغفره فالشرك، و أما الظلم الذى يغفره فظلم الرجل نفسه فيما بينه و بين الله، و أما الظلم الذى لا يدعه فالمداينه بين العباده».(١)

و رواه الصدوق فى الخصال(٢) و المجالس(٣) و زاد فى الأخير و قال عليه السلام : «ما يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من دين المظلوم».(٤)

ما رواه باسناده عن عبيدالله الطويل، عن شيخ من النخع، قال: «قلت لأبى جعفر عليه السلام : إنى لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى هذا، فهل لى من توبه؟ قال: فسكت ثم أعدت عليه، فقال: لا حتى تؤدى إلى كل ذى حق حقه».(٥)

و ما رواه عن على بن أبى حمزه عن أبى بصير، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده إليه أكل جذوه من النار يوم القيامة».(٦)

ما رواه الصدوق باسناده إلى أبى عبيده الحذاء قال: «قال أبو جعفر عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه و آله : من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه لم يزل الله معرضا عنه ماقتا لأعماله التى يعملها من البر و الخير لا يثبتها فى حسناته حتى يرد المال الذى أخذه إلى(٧) صاحبه».(٨)

ص : ٢١٠

١-١ البيان، ص ٢١٨، المال المختلط.

٢-٢ ذخيرته المعاد، ج ١، ق ٣، ص ٤٨٤، حكم الأموال المختلط بالحرام.

٣-٣ وسائل الشيعه، ج ١٦، ص ٥٢، باب وجوب ردّ المظالم إلى أهلها و اشتراط ذلك فى التوبه منها، ح ١.

٤-٤ الخصال، ص ١١٨، باب الثلاثه، ح ١٠٥.

٥-٥ الأموال، ص ٣٢٦، المجلس الخامس و العشرون، ح ٢.

٦-٦ نفس المصدر، ح ٣.

٧-٧ الكافى، ج ٢، ص ٣٣١، باب الظلم، ح ٣.

٨-٨ نفس المصدر، ج ٢، ص ٣٣٣، باب الظلم، ح ١٥.

- ١ إرشاد الأذهان، العلامة الحلبي، تحقيق: الشيخ فارس حسون، الطبعة الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٠ ق.
- ٢ الاستبصار، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، نشر: دارالكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٣ ش.
- ٣ ايضاح الفوائد، فخرالمحققين، تحقيق: السيد حسين الموسوي الكرماني، الشيخ علي پناه الاشتهاردي، الشيخ عبدالرحيم البروجردي، الطبعة الأولى، المطبعة العلميه، قم، ١٣٨٨ ق.
- ٤ تبصره المتعلمين، العلامة الحلبي، تحقيق: السيد أحمد الحسيني، الشيخ هادي اليوسفي، الطبعة الأولى، الانتشارات الفقيه، تهران، ١٣٦٨ ش.
- ٥ تذكره الفقهاء، العلامة الحلبي، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٤ ق.
- ٦ تذكره الفقهاء، العلامة الحلبي، نشر: المكتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفرية، طبعه حجرية.
- ٧ تلخيص المرام، العلامة الحلبي، تحقيق: هادي القبيسي، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الاسلامي، قم، ١٤٢١ ق.
- ٨ التنقيح الرائع، المقداد السيوري، تحقيق: سيد عبداللطيف الحسيني الكوه كمرى، الطبعة الأولى، نشر: مكتبه آيه الله المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ ق.
- ٩ تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد حسن الموسوي الخراسان، الطبعة الرابعة، نشر: دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ ش.
- ١٠ الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد الحلبي، اشراف: الشيخ جعفر السبحاني، نشر: مؤسسه سيد الشهداء، قم، ١٤٠٥ ق.
- ١١ الخلاف، الشيخ الطوسي، تحقيق: السيد علي الخراساني، السيد جواد الشهرستاني،

الشيخ مهدي طه نجف، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١١.

١٢ الدروس، الشهيد الأول، تحقيق: مؤسسه نشر الإسلامى، الطبعة الثانية، قم، ١٤١٧ ق.

١٣ رسائل الشهيد الثانى، الشهيد الثانى، تحقيق: رضا المختارى، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الإسلامى، قم، ١٤٢٢ ق.

١٤ رسائل الكركى، المحقق الكركى، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، الطبعة الأولى، نشر: مكتبه آيه الله المرعشى، قم، ١٤٠٩ ق.

١٥ الروضه البهيه، الشهيد الثانى، الطبعة الأولى، نشر: منشورات جامعته النجف الدينيه، افسط، ١٤١٠ ق.

١٦ رياض المسائل، السيد على الطباطبائى، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، قم، ١٤١٤ ق.

١٧ السرائر، ابن ادريس الحلّى، تحقيق: السيد محمد مهدي الموسوى الخرسان، الطبعة الأولى، نشر: العتبه العلويه المقدسه، نجف، ١٤٢٩ ق.

١٨ شرائع الإسلام، المحقق الحلّى، تحقيق: السيد صادق الشيرازى، الطبعة الثانية، نشر: الانتشارات الاستقلال، تهران، ١٤٠٩ ق.

١٩ صراط النجاه (تعليق الميرزا التبريزى)، السيد الخوئى، الطبعة الأولى، نشر: دفتر نشر برگزیده، ١٤١٦.

٢٠ عوالى اللثالى، ابن أبى جمهور الأحسائى، تحقيق: الحاج مجتبى العراقى، الطبعة الأولى، الطبعة سيد الشهداء، قم، ١٤٠٤ ق.

٢١ غايه المرام، الشيخ المفلىح الصيمرى البهرانى، تحقيق: الشيخ جعفر الكوثرانى، الطبعة الأولى، نشر: دارالهادى، ١٤٢٠ ق.

٢٢ غنيه النزوع، ابن زهره الحلبي، تحقيق: الشيخ ابراهيم البهادرى، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسه الامام الصادق عليه السلام، قم، ١٤١٧ ق.

٢٣ فقه الرضا، على بن بابويه القمى، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، نشر: المؤتمر العالمى للإمام الرضا عليه السلام، مشهد، ١٤٠٦ ق.

٢٤ فقه للمغترين، السيد محمد تقى الحكيم.

٢٥ قواعد الأحكام، العلامة الحلّى، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، نشر:

جماعه المدرسين، قم، ١٤١٨ ق.

٢٦ الكافي، الشيخ الكليني، تحقيق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثالثة، نشر: دارالكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٧ ش.

٢٧ الكافي في الفقه، أبو الصلاح الحلبي، تحقيق: رضا استادي، نشر: مكتبه الإمام أمير المؤمنين علي عليه السلام، اصفهان.

٢٨ كشف الرموز، الفاضل الآبي، تحقيق: شيخ علي پناه الاشتهاردى و الحاج آقا حسين اليزدى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤٠٨ ق.

٢٩ كفايه الأحكام، المحقق السبزواري، تحقيق: الشيخ مرتضى الواعظي الأراكي، الطبعة الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤٢٣ ق.

٣٠ كنز الفوائد في حل مشكلات القواعد، السيد عميد الدين الأعرج، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٦ ق.

٣١ للمعه الدمشقيه، الشهيد الأول، الطبعة الأولى، نشر: دارالفكر، قم، ١٤١١ ق.

٣٢ لوامع صاحبقرانى، محمد تقى المجلسى، الطبعة الأولى، نشر: دار التفسير (اسماعيليان)، ١٣٧٥ ش.

٣٣ المبسوط، الشيخ الطوسى، تحقيق: محمد الباقر البهردى، نشر: المكتبه المرتضويه.

٣٤ مجمع الفائده، المحقق الأردبيلي، تحقيق: مجتبى العراقى، الشيخ علي پناه الاشتهاردى، حسين اليزدى الاصفهانى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤٠٥ ق.

٣٥ المختصر النافع، المحقق الحللى، الطبعة الثانيه الثالثه، نشر: قسم الدراسات الإسلاميه فى مؤسسه البعثه، تهران، ١٤٠٢ ١٤١٠ ق.

٣٦ مختلف الشيعه، علامه الحللى، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٣ ق.

٣٧ مدارك الأحكام، السيد محمد العاملى، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٠ ق.

٣٨ المراسم العلويه، سلار بن عبدالعزيز، تحقيق: السيد محسن الحسينى الأمينى، نشر: المعاونه الثقافيه للمجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام، ١٤١٤ ق.

٣٩ مستدرک الوسائل، ميرزا حسين النورى الطبرسى، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام،

الطبعة الثانية، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٤٠ المغنى، عبدالله بن قدامه، طبعه جديده بالافست، نشر: دارالكتاب العربى، بيروت.

٤١ مفاتيح الشرائع، الفيض الكاشانى، السيد مهدي الرجائى، نشر: مجمع الذخائر الاسلاميه، قم، ١٤٠١ ق.

٤٢ المقنع، الشيخ الصدوق، تحقيق و نشر: لمؤسسه الامام الهادى عليه السلام ، ١٤١٥ ق.

٤٣ المقنعه، الشيخ المفيد، تحقيق: مؤسسه النشر الاسلامى، الطبعة الثانية، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٠ ق.

٤٤ المهذب البارع، ابن فهد الحللى، تحقيق: الشيخ مجتبى العراقى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١١ ق.

٤٥ المهذب، القاضى ابن البراج، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤٠٦.

٤٦ النهايه، الشيخ الطوسى، نشر: انتشارات القدس المحمدى، قم.

٤٧ النهايه و نكتها، الشيخ الطوسى، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٢ ق.

٤٨ وسائل الشيعه، الحر العاملى، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، الطبعة الثانية، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم، ١٤١٤ ق.

٤٩ الوسيله، ابن حمزه الطوسى، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، الطبعة الأولى، نشر: مكتبه آيه الله المرعشى، قم، ١٤٠٨ ق.

٥٠ هدايه الأمه، الحر العاملى، الطبعة الأولى، نشر: مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد، ١٤٢٢ ق.

٥١ ينابيع الفقيهيه، على أصغر مرواريد، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ١٤١٣ ق.

٥٢ المجموع، محي الدين النووى، نشر: دارالفكر للطباعه و النشر.

حرمه محارم الموطوء على الواطى

اشاره

مؤلف: السيد محمدباقر بن محمدنقى الموسوى الجيلانى قدس سره

المشتهر بحجه الإسلام على الإطلاق (١١٨٠ ١٢٦٠ هـ)

تحقيق و تصحيح: السيد مهدي الشفتى

مقدمه التحقيق

ص: ٢٢٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين حمدا أزلنا بأيديته وأبدنا بأزليته، سرمدًا باطلاقه مُتَجَلِّيًا في مرايا آفاقه، و الصلوة والسلام على سيد
أنبيائه البشير النذير والسراج المنير، سيدنا أحمد و نبينا أبي القاسم محمد، و على آله الطيبين الطاهرين، واللعن الدائم على
أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين .

أما بعد، فهذه مقدمه وجيزه مشتمله على ثلاثة فصول:

ص: ٢٣١

اسمه و نسبه

هو السيد محمد باقر بن السيد محمد نقى (بالنون) الموسوي النسب، الشفتى الرشتى الجيلانى الأصل واللقب، الغروى الحائرى الكاظمى العلم و الأدب، العراقى، الاصفهانى البيدآبادى المنشأ و الموطن و المدفن و المآب، الشهير فى الآفاق بحجه الإسلام على الإطلاق، من فحول علماء الإماميه فى القرنين الثانى عشر والثالث عشر، و من كبار زعماء الدين و أعلام الطائفه.

و أمّا نسبه الشريف هكذا: محمد باقر بن محمد نقى بن محمد زكى بن محمد تقى بن شاه قاسم بن مير أشرف بن شاه قاسم بن شاه هدايت بن الأمير هاشم بن السلطان السيد

ص: ٢٣٢

١- ١ جاء ترجمته فى: بيان المفآخر: المجلد الأول والثانى؛ روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٠؛ الفوائد الرضويّه، ج ٢، ص ٤٢٦؛ تاريخ اصفهان، ص ٩٧؛ طبقات أعلام الشيعة (ق ١٣)، ج ٢، ص ١٩٣؛ قصص العلماء، ص ١٣٥؛ الروضه البهيّه، ص ١٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٩٩؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ١٨٨؛ ريحانه الأدب، ج ١، ص ٣١٢؛ الكنى والألقاب، ج ٢، ص ١٥٥؛ لباب الألقاب، ص ٧٠؛ الكرام البرره، ج ١، ص ١٩٢؛ معارف الرجال، ج ٢، ص ١٩٦؛ مكارم الآثار، ج ٥، ص ١٦١٤؛ نجوم السماء، ص ٦؛ بغيه الراغبين (المطبوع ضمن موسوعه الإمام شرف الدين)، ج ٧، ص ٢٩٤٩؛ تكمله أمل الآمل، ج ٥، ص ٢٣٨؛ موسوعه طبقات الفقهاء، ج ١٣، ص ٥٣٣؛ دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ١، ص ٣٧٣؛ تذكره القبور، ص ١٤٩؛ رجال و مشاهير اصفهان، ص ٢٥٥؛ وفيات العلماء، ص ١٦٢؛ غرقاب، ص ٢١٠؛ بغيه الطالب، ص ١٧١؛ هديه الأحباب، ص ١٤٠؛ مزارات اصفهان، ص ١٦٣؛ تذكره العلماء، ص ٢١٣؛ أعلام اصفهان، ج ٢، ص ١٤١.

على قاضى بن السيد على بن السيد محمد بن السيد على بن السيد محمد بن السيد موسى بن السيد جعفر بن السيد إسماعيل بن السيد أحمد بن السيد محمد بن السيد أحمد بن السيد محمد بن السيد أبي القاسم بن السيد حمزه بن الإمام موسى الكاظم عليه السلام. (١).

ولادته و نشأته

ولد على أصح الأقوال فى سنة ١١٨٠ أو ١١٨١ هـ (٢) فى قرية من قرى: « طارم العُليا »، وانتقل إلى شفت و هو ابن سبع سنين. (٣).

ثم هاجر إلى العراق لطلب العلوم الدينيّة و الكمالات النفسانيّة فى حدود سنة ١١٩٧ هـ أو قريبا من ذلك، و هو ابن ستّ أو سبع عشرة سنة (٤)، فحضر فى أوّل أمره على الأستاذ الأكبر الآقا محمد باقر الوحيد البهبهاني قدس سره فى كربلاء (٥)، ثم على أستاذه العلامة المير سيد على الطباطبائي قدس سره صاحب الرياض، و أجازته الروايه عنه.

ثم رحل إلى النجف الأشرف، و أقام فيها سبع سنين، و حضر فيها على العلامة الطباطبائي بحر العلوم قدس سره ، و الشيخ الأكبر صاحب كشف الغطاء رحمه الله ، وله الروايه عنهما.

ثم سافر إلى الكاظميّة فحضر فيها على السيد المحقق المحسن البغدادي المقدّس الأعرجي رحمه الله قليلا، فقد قرأ عليه القضاء و الشهادات، و أقام عنده مدّة من الزمان.

و لما حلّت سنة ١٢٠٥ هـ و قد تمّ بها على المترجم فى العراق ثمان سنين بلغ فيها

ص: ٢٣٣

١- ١ هكذا ذكره صاحب الترجمة فى ديباجه كتابه «مطالع الأنوار، ج ١، ص ١».

٢- ٢ روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٢؛ تاريخ اصفهان، ص ٩٧.

٣- ٣ بيان المفآخر، ج ١، ص ٢٤ و ٢٥.

٤- ٤ روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٢.

٥- ٥ صرّح بذلك صاحب الترجمة قدس سره فى بعض إجازاته، حيث قال: ... عن المولى الساطع ... الذى فزنا بالإستفاده من جنابه فى أوائل التحصيل فى علم الأصول، و قرأنا عليه من مصنّفاته ما هو مشهور بالفوائد العتيق ... مولانا آقا محمّد باقر البهبهاني (كتاب الإجازات: مخطوط).

درجه ساميه و مكانه عاليه، رجع إلى ديار العجم (١) و توطن في أصفهان (٢) مع الحاج محمد إبراهيم الكلباسي قدس سره ، و كانا صديقين رفيقين شفيقين.

ثم اتفق له في سنة ١٢١٥ هـ الارتحال من أصفهان إلى قم أيام زعامه المحقق القمي رحمه الله ، فحضر مجلسه بما ينيف على سته أشهر، و كان يقول: أرى لنفسى الترقى الكامل فى هذه المدّة القليله بقدر تمام ما حصل لى فى مدّه مقامى بالعبات العاليات، فكتب له الميرزا قدس سره إجازة مبسوطه مضبوطه كان يغتنم بها من ذلك السفر المبارك (٣).

ثم سافر بعدها إلى كاشان، فحضر على المولى محمد مهدي النراقي رحمه الله و تلمذ عليه مدّه قليله (٤).

نقل من بعض المشايخ أنه بعد وروده إلى أصفهان ليس له شيء من الكتب إلا مجلدا واحدا من المدارك، و كان مجردا من الأموال، قليل البضاعه، بل عديمها، إلا منديلا لمحلّ الخبز و يسمّى بالفارسيه: سفره (٥).

ص: ٢٣٤

١- ١ كما نصّ عليه نفسه قدس سره فى حواشى بعض إجازاته، قال: قد حُرِّمنا من شرافه مجاوره العتبات العاليات على مشرفها آلاف التحية و الصلوات و انتقلنا منها إلى ديار العجم فى سنه خمس و مائتين بعد الألف، و كان مولانا مولى الكلّ آقا محمد باقر البهبهاني فى الحيات، ثم انتقل إلى الفردوس الأعلى فى سنه ستّ و مائتين بعد الألف قدس الله تعالى روحه السعيد (كتاب الإجازات: مخطوط).

٢- ٢ قال المترجم له قدس سره فى حاشيه بعض إجازاته ما هذا كلامه: انتقل المرحوم المغفور مير عبدالباقى إلى دار الآخرة قدس الله تعالى روحه فى أوائل ورودى فى إصبهان فى سنه سبع و مائتين بعد الألف من الهجره (كتاب الإجازات: مخطوط).

٣- ٣ أنظر روضات الجنّات: ج ٢، ص ١٠٠.

٤- ٤ الروضه البهيّه، ص ١٩.

٥- ٥ نفس المصدر.

و سكن في مدرسه السلطان المفتوح بابه إلى چهارباغ العباسي المعروفه في أصفهان بمدرسه چهارباغ، واجتمع الطلاب و المشتغلون عنده للتحصیل و التعليم، و أخرجه المدرّس من المدرسه و لم يتعرّض له و لم يعارضه، فإذا أطلع على أنه أمر بالخروج، خرج من غير إظهار للكراهه.

فبعد، قليل من الزمان إجتمع عليه أهل العلم و المحصّيون، و انتقلت إليه رياسه الإماميه في أغلب الأقطار بعد ذهاب المشايخ رحمهم الله فصار مرجعا للفتوى، و أقبلت له الدنيا بحيث انتهت إليه الرياسه الدينيه و الدنيويه، و ملكت أموالا كثيره من النقود و العروض و العقار و القرى و الدور الكثيره في محلّه بيدآباد، و كان له أموال كثيره في التجاره إلى بلده رشت يدور من أصفهان إلى رشت، و يربح كثيرا.

و كان الباعث على ترويج أمره في إصفهان و في غيره من البلاد، العالم الرباني، و المحقق الصمداني ميرزا أبوالقاسم الجيلاني القمي قدس سره، المقبول قوله عند العوام و الخواص، و عند السلطان و الرعيه؛ و أيضا يقدمه العالم الزعيم الحاج محمد إبراهيم الكرباسي رحمه الله في المشي و الحكم و غيرهما، فكلّ هذه الأمور كانت ترفع شأنه، إلا أنّ يده تعالي فوق الأيدي، ترفع و تضع طبق المصالح الربانيه.

و كانت بينه و بين الحاج محمّد إبراهيم المذكور صله متينه و صداقه تامه من بدء أمرهما، فقد كانا زميلين كريمين في النجف، تجمع بينهما معاهد العلم، و شاء الله أن تنمو هذه المودّه شيئا فشيئا، و يبلغ كلّ منهما في الزعامه مبلغا لم يكن يحدث له في البال، و أن يسكنا معا بلده أصفهان، و يتزعمّا بها في وقت واحد، و لم تكن الرياسه لتكدر صفو ذلك الودّ الخالص، أو تؤثر مثقال ذره، فكلّما زادت سطوه أحدهما زاد اتّصالا و رغبه بصاحبه. (1)

ص: ٢٣٥

١-١ الكرام البرره، ج ١، ص ١٩٤.

و حج بيت الله الحرام في سنة ١٢٣١هـ (١) من طريق البحر، و كان ذلك أيام محمد علي باشا المصري، و كانت له زياره خاصيه له، فأخذ منه «فدك» و كفل بها سادات المدينة (٢) و كذلك حدّد المطاف على مذهب الشيعة للمسلمين في مكّه المكرّمه (٣) و في سنة ١٢٤٣هـ (٤) أخذ في بناء المسجد الأعظم بأصبهان (٥)، و أنفق عليه ما يقرب من مائه ألف دينار شرعيّ تقريبا من أمواله الخالصه، و مال بقبلته إلى يمين قبله سائر المساجد يسيرا، و جعل له مدارس و حجرات للطلبه، و أسّس أساسا لم يعهد مثله من أحد العلماء و المجتهدين. و بنى فيه قبّه لمدفن نفسه.

إطراء العلماء له

١ الفقيه المحقق ميرزا أبو القاسم القمي قدس سره

هو من أساتذته و مشايخه، قال في إجازته الكبيره له:

... فقد استجازني الولد الأعزّ الأمجد، و الخل الأسعد الأرشد العالم العامل

ص: ٢٣٦

- ١- ١ صرّح بذلك نفسه قدس سره في مناسكه (مناسك الحج: مخطوط).
- ٢- ٢ قصص العلماء: ص ١٤٥؛ و قد أشار بذلك الميرزا حبيب الله التير؛ ضمن مرثيته للمترجم قدس سره بقوله: ميراث أولاد الزهراء استرد لهم من غاصبي فدك في طوفه الحرما (أنظر معادن الجواهر، ج ١، ص ٢٣).
- ٣- ٣ تاريخ اصفهان، ص ٩٧.
- ٤- ٤ صرّح بهذا التاريخ معاصره الأديب الفاضل الميرزا محمد علي الطباطبائي الزوّاري، المتخلّص بوفّا (المتوفّى سنة ١٢٤٨ ق) في تذكرته الموسومه بالمآثر الباقرية، ص ٢٣٢، التي جمع فيها بعض من القصائد و المقطعات التي أنشدها الشعراء في مدح حجّه الإسلام قدس سره و وصف مسجده الأعظم.
- ٥- ٥ أنشأه في محلّه «بيدآباد» و هي من محلات أصفهان العظيمه.

الزكى الذكى، و الفاضل الكامل الألمعى اللوذعى، بل المحقق المدقق التقى النقى، ابن المرحوم المبرور السید محمّد بن دنى، محمّد باقر الموسوى الجىلانى، أسبل الله علىه نواله، و كثر فى الفرقة الناجیه أمثاله. (١)

٢ الحكيم المولى على النورى قدس سره

هو من أساتذته، قد أطرى عليه بقوله:

علّامه العهد، فقيه العصر، حجّه الطائفه المحقّقه، قبله الكرام البرره، الفريد الدهرى، و الوحيد العصرى، مطاع، واجب الإتباع، معظّم، مجموعه المناقب و المفاخر، آقا سید محمّد باقر، دامت بركات فضائله الإنسیّه و شمائله القدسیّه. (٢)

٣ العلّامه الفقيه الحاج محمّد إبراهيم الكرباسى قدس سره

أطرى على صاحب الترجمه بقوله:

... لكون السید ضاعف اللّله فضله عليه من أركان المحقّقين، و أساطين الفقهاء الراسخين، فضلا عن مجرد كونه من المجتهدين الذين يجب إطاعه أمرهم و امضاء حكمهم، ... و السید الباقر دام تأييده فوق ذلك و من أعلام الطائفه و أركانها. (٣)

زهده و عبادته

قال المحدّث القمى رحمه الله فى الفوائد الرضويّه، نقلا عن صاحب التكملة:

حجّه الإسلام السید محمّد باقر كان عالما ربّانيا روحانيا ممّن عرف حلال

ص: ٢٣٧

١-١ بيان المفاخر، ج ٢، ص ٧.

٢-٢ رساله فى أحكام القناه للمتّرجم له: مخطوط.

٣-٣ رساله فى أحكام القناه: مخطوط.

آل محمّد عليهم السلام و حرامهم، و شيّد أحكامهم، و خالف هواه، و أتبع أمر مولاه، كان دائم المراقبه لرّبّه، لا يشغله شيء عن الحضور والمراقبه . و قال : حدّثني والدي رحمه الله أنّ آماق عين السيّد كانت مجروحه من كثره بكائه في تهيجده . و حدّثني بعض خواصّه، قال: خرجت معه إلى بعض قراه، فبتنا في الطريق، فقال لي : ألا- تنام؟! فأخذت مضجعي فظنّ أنّي نمت، فقام يصلّي، فوالله إنّني رأيت فرائضه و أعضائه يرتعد بحيث كان يكرّر الكلمه مرارا من شدّه حرکه فكّيه و أعضائه، حتّى ينطق بها صحيحه. (١)

إقامته الحدود الشرعيّه

يعتقد السيّد حجّه الإسلام أنّ إقامه الحدود واجبه على الفقيه الجامع لشرائط الفتوى في عصر الغيبه عند التمكن من الإقامه و الأمن من مضرّه أهل الفساد، و ألف قدس سره في إثبات هذا الاعتقاد رساله؛ و بهذا كان يقيم الحدود الشرعيّه و يجريها بيده أو يد من يأمره بلا خشيه و لا خوف.

قال صاحب الروضات رحمه الله :

يقدم إلى إجرائه بالمباشره أو الأمر بحيث بلغ عدد من قتله رحمه الله في سبيل ربّه تبارك و تعالی من الجناه والجفاه أو الزناه أو المحاربين اللاطين زمن رئاسته ثمانين أو تسعين، و قيل : مائه وعشرين. (٢)

أسانذته

١ العلامة آقا محمّدباقر الوحيد البهبهاني قدس سره (المتوفّى سنة ١٢٠٦ ق)

٢ العلامة ميرزا أبوالقاسم الجيلاني القمي قدس سره (المتوفّى سنة ١٢٣١ ق)

٣ العلامة الشيخ جعفر كاشف الغطاء قدس سره (المتوفّى سنة ١٢٢٨ ق)

ص: ٢٣٨

١-١ الفوائد الرضويّه: ج ٢، ص ٤٢٩.

٢-٢ روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠١.

٤ الآخوند ملاً على بن جمشيد النورى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٤٦ ق)

٥ الأمير السيد على الطباطبائي قدس سره (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)

٦ العلامة السيد محسن الأعرجى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)

٧ العلامة السيد محمد بن السيد على الطباطبائي قدس سره (المتوفى سنة ١٢٤٢ ق)

٨ العلامة المولى محمد مهدي النراقى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٠٩ ق)

٩ العلامة السيد مهدي بحر العلوم الطباطبائي قدس سره (المتوفى سنة ١٢١٢ ق)

مشايخ روايته

يروى عن عدّه من أعلام الأئمّه، و إليك سرد ما نصّ عليه نفسه قدس سره فى بعض إجازاته أو تبّه عليه غيره:

١ الأمير السيد على الطباطبائي الحائرى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)

٢ الميرزا أبو القاسم الجيلانى القمى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٣١ ق)

٣ الشيخ سليمان بن معتوق العاملى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)

٤ السيد محسن الأعرجى البغدادى قدس سره (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)

٥ الشيخ الأكبر الشيخ جعفر كاشف الغطاء قدس سره (المتوفى سنة ١٢٢٧ ق)

٦ الميرزا محمد مهدي الموسوى الشهرستانى قدس سره (المتوفى سنة ١٢١٦ ق)

قد صدر له قدس سره من ناحيتهم إجازات كبيره مبسوطه، تدلّ على مرتبته العلميه و رتبته الساميه (١)، لكن كان يحرم من إجازته بعض الأفاضل فى عصره كالمولى البهبهانى رحمه الله (٢).

ص: ٢٣٩

١- ١ إجازته المحقق القمى رحمه الله، فهى إجازته كبيره مبسوطه، تاريخها: ليله عيد الفطر سنة ١٢١٥ ق، أولها بعد البسملة: (الحمد لله و الصلوه على رسول الله و على آله أولياء الله). طبعت مصورتها بتمامها فى: فهرست كتب خطى كتابخانه هاى اصفهان: ج ١، ص ٤٠١؛ و بيان المفاخر: ج ٢، ص ١٢٧.

٢- ٢ أنظر روضات الجنّات، ج ٢، ص ١٠٠.

قد خرج من عالي مجلس تدريسه أكثر من مائه و خمسين مجتهد، من أكابرهم و أعاضهم:

١ السيد آقا بزرك الحسينى القاضى عسكر الإصفهانى

٢ الحاج محمدجعفر بن محمدصفي الآباده اى

٣ الملا أحمد بن على أكبر التربتى

٤ المولى على أكبر بن إبراهيم الخوانسارى

٥ الحاج ملا عبدالباقى الكاشانى

٦ المولى عبدالوهاب الشريف القزوينى

٧ الحاج محمد إبراهيم الإصفهانى القزوينى

٨ السيد محمدباقر الموسوى الإصفهانى (صاحب روضات الجنّات)

٩ الحاج آقا محمد بن محمد إبراهيم الكرباسى

١٠ المولى محمد بن محمد مهدى المازندرانى الشهير بالحاج الأشرفى

و غيرهم من الأعلام لم نذكرهم روما للإختصار، من أراد أن تطلع على أسمائهم و ترجمتهم، فليراجع الجزء الأول من كتاب: «بيان المفآخر» للمحقق المرحوم السيد مصلح الدين المهدوى، و غيره من كتب التراجم و السير.

أولاده

له قدس سره أولاد متعدّدون، كلهم علماء أجلاء، و ساده فضلاء، إنتهت إليهم الرياسه الدينيه

و العلميه بعد أبيهم في أصفهان، و هم:

١ السيد أسدالله (١٢٢٨ ١٢٩٠ هـ)

قال الإمام السيد عبدالحسين شرف الدين في ترجمه والده قدس سره ما هذا كلامه:

و خَلَفَهُ ولده الأبرّ الأغرّ، الفقيه الأ-صولي، المحقّق البَحِيّثه، العلامه السيد أسدالله. كان رحمه الله على شاكلة أبيه في العلم و العمل و الجهاد لنفسه و المراقبه عليها آناء الليل، و أطراف النهار. و قد انتهت إليه رئاسه الدين في إيران، و انقادت لأمره عامّه الناس و خاصّتها حتّى السلطان ناصرالدين شاه، إلخ. (١)

٢ السيد محمّد مهدي

٣ السيد محمّد علي (حدود ١٢٢٧ ١٢٨٢ هـ)

٤ السيد مؤمن (المتوفى ١٢٩٤ هـ)

٥ السيد محمّد جعفر (المتوفى عاشوراء ١٣٢٠ هـ)

٦ السيد زين العابدين (المتوفى قبل ١٢٩٠ هـ)

٧ السيد أبو القاسم (المتوفى ١٢٦٢ هـ)

٨ السيد هاشم (المتوفى قبل ١٢٩٣ هـ)

تأليفه القيمه

له مؤلّفات كثيره، و رسائل متعدّده، كلّها تفصح عن تضلّعه في شتى العلوم المختلفه خصوصاً الفقه و الرجال، و تظهر منها جامعيتته من المعقول و المنقول، و إليك أسماء بعضها:

(الكتب و الرسائل الفقيهيه):

١ مطالع الأنوار في شرح شرائع الإسلام

٢ تحفه الأبرار الملتقط من آثار الأئمّه الأطهار

٣ المصباح الشارقه في الصلاه

٤ السؤال و الجواب

١-١ بغيه الراغبين (المطبوع ضمن موسوعه الإمام شرف الدين): ج ٧، ص ٢٩٥٠.

٥ القضاء و الشهادات

٦ مناسك الحج

٧ رساله فى آداب صلاه الليل و فضلها

٨ رساله فى إبراء الولي مدّه المتعه عن المولى عليه

٩ رساله فى حرمة محارم الموطوء على الواطي (١)

١٠ الردّ على رساله تعيين السلام الثالث فى النوافل

١١ إقامة الحدود فى زمن الغيبه

١٢ رساله فى اشتراط القبض فى الوقف

١٣ رساله فى أحكام الغساله

١٤ رساله فى تطهير العجين بتبخيره و عدمه

١٥ رساله فى الأراضى الخراجيه

١٦ رساله فى أحكام الشك و السهو فى الصلاه

١٧ رساله فى طهاره عرق الجنب من الحرام

١٨ رساله فى صلوه الجمع

١٩ رساله فى حكم صلح حق الرجوع فى الطلاق الرجعي

٢٠ رساله فى جواز الاتكال بقول النساء فى انتفاء موانع النكاح فيها

٢١ رساله فى حكم الصلاه فى جلد الميتة المدبوغ

٢٢ رساله فى ثبوت الزنا واللواط بالإقرار

٢٣ شرح جوابات المسائل

٢٤ رساله فى عدم جواز التقليد عن المجتهد الميت

١-١ وهى هذه الرساله التى بين يديك، و سيأتى الكلام عنها.

٢٦ رساله فى تحديد آيه الكرسي

٢٧ رساله فى زياره عاشوراء و كيفيتها

(الكتب و الرسائل الحديثيه:)

٢٨ الحاشيه على الكافى

٢٩ الحاشيه على الوافى

(الكتب و الرسائل الأصوليه:)

٣٠ الزهره البارقه لمعرفة أحوال المجاز و الحقيقه

٣١ رساله فى تقديم اليد على الإستصحاب

٣٢ الحاشيه على تهذيب الوصول

٣٣ الحاشيه على أصول معالم الدين

(الكتب الرجاليه:)

٣٤ الرسائل الرجاليه

٣٥ الحاشيه على رجال الطوسى

٣٦ الحاشيه على الفهرست

٣٧ الحاشيه على خلاصه الأتوال

(الكتب و الرسائل المتفرقه:)

٣٨ رساله فى أصول الدين

٣٩ سؤال و جواب عن بعض عقائد الشيخيه

٤٠ الحليه اللامعه للبهجه المرضيه

وفاته و مرقدہ

عاش قدّس الله نفسه الزكيه ثمانين سنه تقريبا، ثمّ أجاب دعوه الإلهيّه على أصحّ

ص: ٢٤٣

الأقوال و أشهرها فى عصره يوم الأحد، الثانى من شهر ربيع الثانى سنة ١٢٦٠هـ (١) بعد صلوه الظهر بمرض الإستسقاء، و دفن بعد ثلاثه أيام من وفاته فى البقعه التى بناها لنفسه فى جانب مسجده الكبير بإصبهان، و هى الآن مشهد معروف و مزار متبرك.

الفصل الثانى: ما يتعلق بالرساله

هذه الرساله المائله بين يدى القارئ الكريم رساله إستدلاليه تبحث عن مسأله فقهيّه تعرّض لها الفقهاء فى كتبهم الفقهيّه، و هى: حرمة محارم الموطوء على الواطى، و هم أمّه و أخته و بنته.

و هى رساله صغيره فى حجمها كبيره فى محتواها، تشتمل على عبارات الأصحاب و بيان ما يفهم من كلّ واحده منها، مع الإحاطه بجميع أطراف المسأله.

ذكر فيها مؤلفها قدس سره حكم المسأله مع فروع حسنه تتعلّق بها، و أدرج فيها تحقيقات رشيقيه و فوائد نافعه مفيده تنبئ عن دقّه نظره و غوره، و استوفى فيها انصافاً حقّ الإستدلال و التحليل، و كان هذا ممّا يدلّ على طول باعه و تبحّره فى المباحث الفقهيّه.

ص: ٢٤٤

١ - ١ هذا التاريخ مطابق لما كتبه صاحب الروضات رحمه الله فى بياضه (أنظر مقدّمه النهريّه، ص ٢٠)؛ و كذا مطابق لما كتبه العلّامه الشيخ محمّد جعفر بن محمّد إبراهيم الكرباسى (المتوفّى سنه ١٢٩٢ ق) فى ظهر كتابه: منهج الرشاد فى شرح إرشاد الأذهان (فهرس مخطوطات مكتبه مركز إحياء التراث الإسلامى، ج ٦، ص ٧٩، الرقم ٩٠). و ضبطه كذلك العالم الفاضل الشاعر رضا قليخان هما الشيرازى (المتوفّى ١٢٩٠ ق)، فقال فى تاريخ وفاته: در اول حمل و دويم ربيع دويم ز دامگاه جهان شد بسوى دار سلام بلفظ تازى تاريخ رحلتش گفتم چو بشمرى مأتین است و ألف و ستّين عام (ديوان هما، ص ١٠٤).

قد عرّف هذه الرسالة الشريفه المحقق الطهراني رحمه الله في ذريعته بقوله:

رساله في حرمه محارم الموطوء على الواطى، و هم أمّه و أخته و بنته: للسيد حجّه الإسلام الشفتى المتوفى ١٢٦٠ هـ، أولها: الحمد لمن أبدع السموات و الأرضين. مدرجه في «السؤال و الجواب» له (١).

الفصل الثالث: عملنا في التحقيق

اعتمدت في تحقيق هذه الرسالة على أربع نسخ خطيه، هي:

١ النسخه الخطيه المحفوظه في مكتبتنا: مكتبه مسجد السيد حجّه الإسلام قدس سره في مدينه أصفهان، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلف رحمه الله، تحت رقم ١٤، والمذكوره في فهرس مخطوطات المكتبه، ص ١٦٨، و هي بخطّ النستعليق، مجهوله الكاتب، كتبت في حياه المؤلف. و تقع هذه النسخه في ٥ ورقه، و كلّ ورقه تحتوى على ٢٥ سطرًا؛ و قد رمزت لها بالحرف «م».

٢ النسخه الخطيه المحفوظه في مكتبه الإمام الحكيم العامه في النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلف رحمه الله، تحت رقم ١٢٤٢، و هي بخطّ النسخ، مجهوله الكاتب. و تقع هذه النسخه في ١١ ورقه، و كلّ ورقه تحتوى على ٢٨ سطرًا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ١».

٣ النسخه الخطيه المحفوظه في مكتبه الإمام الحكيم العامه في النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلف رحمه الله، تحت رقم ١٢٤٣، و هي بخطّ النسخ، مجهوله الكاتب. و تقع هذه النسخه في ١٠ ورقه، و كلّ ورقه تحتوى على ٣١ سطرًا. و قد رمزت لها بالحرف «ح ٢».

ص: ٢٤٥

٤ النسخه الخطية المحفوظه في مكتبه كاشف الغطاء العامه في النجف الأشرف، ضمن مجموعه «السؤال و الجواب» للمؤلف رحمه الله ، تحت رقم ١١٧٧، و المذكوره في فهرس مخطوطات المكتبه، ص ٤٤، و هي بخط النسخ، مجهوله الكاتب. و تقع هذه النسخه في ٨ ورقه، و كل ورقه تحتوى على ٢٩ سطرا. و قد رمزت لها بالحرف «ك».

و كان منهج التحقيق وفق المراحل التاليه:

١ صفّ الحروف و مقابله النسخ الخطية بعضها مع بعض، و تثبيت موارد الإختلاف في الهامش.

٢ تقويم النصّ على المنهج المتفق عليه عند المحققين، و الإشارة إلى موارد الإختلاف بين النسخ في الهامش.

٣ إستخراج الأقوال و كلمات الفقهاء التي نقلها المؤلف من مصادرها التي ذكرها إن وجدت، و إلا فمن مصادر أخرى.

٤ تقطيع النصّ إلى فقرات و مقاطع مع اضافته بعض العناوين المناسبه بين معقوفين [] .

و لقد بذلت قصارى جهدى في تحقيق هذه الرساله و إخراجها إلى عالم النور، فما وجد فيها من خلل أو خطأ فهو عن قصور لا تقصير، و أسأل الله تعالى أن يتقبل منى هذا القليل بقبول حسن، كما و أسأله سبحانه أن يوفقنى لإحياء سائر آثار جدى المؤلف حبه الإسلام زاد الله فى علو درجته فى دار السلام جزاء لجزيل خدماته المباركه فى إحياء الشريعه الغراء.

و فى الختام أقدم جزيل شكرى إلى إخوانى الذين يسعون فى إحياء هذه الرساله و طبعها و نشرها، فجزاهم الله عن الإسلام و أهله أفضل الجزاء. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين، و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته.

اصفهان

السيد محمد رضا الشفتى

١٠ رمضان المبارك ١٤٣٠ هـ

ص: ٢٤٦

برگ اول نسخه خطی فی حرمة محارم الموطوء علی الواطی

ص: ۲۴۷

برگ آخر نسخه خطی فی حرمه محارم الموطوء علی الواطی

ص: ۲۴۸

حرمة محارم الموطوء على الواطى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله لمن أبدع السموات والأرضين، و الصلوه على من ختمت به رساله و هو سيد المرسلين، و على ابن عمه الذى فاق الأنبياء و الملائكه المقرّبين، و آله الذين هم الشفعاء لقاطبه العاصين.

و بعد، يقول العبد الملتجئ إلى باب سيده الغافر، ابن محمد نقى الموسوى، محمد باقر: أطبق الأصحاب على حرمة أم الموطوء و بنته و أخته على الواطى المكلف، و دعوى الإجماع عليه مستفيضه، فهو ممّا لا يشبهه فيه، و إنّما الكلام فى أنّ الواطى الغير المكلف، هل يكون حكمه حكم المكلف، فتحرم عليه الأصناف المذكوره، أم لا؟

الظاهر من المقنعه و الإنتصار و النهايه و الخلاف و الوسيله و الكافى و المراسم و المهذب و الغنيه و السرائر و الجامع و الشرايع و النافع و غيرهم هو الأوّل، وها أنا أورد عباراتهم فى المقام للإطلاع على حقيقه الحال.

قال فى المقنعه:

مَنْ فجر بـغلام فأوقبه لم تحلّ له أخت الغلام و لا أمّه و لا ابنته أبداً. (1)

وجه الظهور هو أنّ كلمه «مَنْ» من أدوات العموم، فيشمل الغير المكلف أيضاً.

ص: ٢٤٩

و فى الإنتصار:

و ممّا انفردت به الإمامية، القول بأنّ من تلوط بـغلام فأوقب، لم تحلّ له أمّ الغلام، ولا أخته، ولا بنته أبداً، وحكى عن الأوزاعى و ابن حنبل أنّ من تلوط بـغلام يحرم عليه تزويج بنته، و الطريقة فى هذه المسألة كالطريقة فيما تقدّمها من المسائل. (١)

أشار بقوله: «و الطريقة فى هذه المسألة» إلى آخره، إلى التمسك بالإجماع فيها.

و فى النهاية:

من فجر بـغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و أخته و بنته على جميع الأحوال. (٢)

و فى الخلاف:

إذا فجر بـغلام فأوقب، حرم عليه بنته و أمّه و أخته، و قال الأوزاعى: إذا لاط بـغلام حرم عليه بنت هذا الغلام، لأنّها بنت من دخل به، دليلنا إجماع الفرقه و أخبارهم، و طريقه الإحتياط تقتضى تجنّب ذلك. (٣)

و فى الوسيله:

و المحرّمات من النساء ضربان: إمّا يحرم بالنسب، أو بالسبب. ثمّ قال: و السبب ضربان: إمّا يحرم نكاحه أبداً، أو فى حال دون حال، و الأوّل أربعون صنفاً. إلى أن قال: و التى يلوّط بأبيها أو أخيها أو ابنتها فأوقب. (٤)

و فى الكافى:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأه المعقود عليها و ابنتها المدخول بها.

ص: ٢٥٠

١-١ الإنتصار، ص ٢٦٥.

٢-٢ النهاية، ص ٤٥٣.

٣-٣ الخلاف، ج ٤، ص ٣٠٨.

٤-٤ الوسيله، ص ٢٩٢.

إلى أن قال: و أمّ الغلام الموقب و أخته و ابنته قبل العقد عليهنّ. (١)

و فى المراسم، فى بيان شرائط النكاح:

و منها أن يكون الزوجه من غير المحرّمات. إلى أن قال: و أن تكون غير أمّ غلام قد فجر به الناكح فأوقبه و لا أخته و لا بنته، فإنهنّ لا يحلن له أبداً. (٢)

و فى المهذب لابن البراج:

من فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و بنته و أخته. (٣)

و فى الغنيه:

يحرم العقد على الزانيه، و هى ذات بعل، أو فى عدّه رجعيه فمن (٤) زنى بها، و على أمّ الغلام الموقب و أخته و ابنته ممن لا ط به. إلى أن قال: يدلّ على ذلك كلّ إجماع الطائفه. (٥)

و فى السرائر:

من أوقب غلاماً أو رجلاً- حرم على اللائط الموقب بنت المفعول به و أمّه و أخته تحريماً أبداً، و يدخل فى تحريم الأمّ تحريم الجدّه و إن علت، لأنّها أمّ عندنا حقيقه، و كذلك بنت البنت، و كذلك بنت ابنه (٦) و إن سفلن، لأنهن بناته حقيقه، و أمّا بنت أخته فإنّها لا تحرم، لأنّ بنت الأخت ليست أختاً. (٧)

و فى الجامع:

يحرم على الفاعل أخت المفعول به بالإيقاب، و أمّه و بنته و إن كانت

ص: ٢٥١

١- ١ الكافى فى الفقه، ص ٢٨٦.

٢- ٢ المراسم العلويّه، ص ١٥١.

٣- ٣ المهذب: ج ٢، ص ١٨٣.

٤- ٤ فى المصدر: «ممن».

٥- ٥ غنيه النزوع، ص ٣٣٨.

٦- ٦ فى المصدر: «بنت ابن بنته».

٧- ٧ السرائر، ج ٢، ص ٥٢٥.

زوجته انفسخ نكاحها، وقيل: لا يفسخ، ولا تحرم بدون الإيقاب. (١)

و في الشرايع:

مَنْ فجر بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أم الموطوء وأخته و بنته، و لا يحرم إحديهنّ لو كان عقدها سابقا. (٢)

و في النافع:

مَنْ لاط بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أم الموطوء وأخته و بنته، و لا يحرم إحديهنّ لو كان عقدها سابقا. (٣)

و الحاصل: أنّ المستفاد من هذه العبارات و نحوها أنّ حرمة العقد تابعه للإيقاب، سواء كان الموقب مكلفاً أو غير مكلف، و الأمر في المكلف ظاهر، و في غير المكلف يكون تعلق التحريم بعد أن استجمع شرائط التكليف.

و الحاصل: أنّ الإحتمالات هنا أربعة، الأوّل: أن يكون الموقب و الموقب كلاهما مكلفاً. و الثانى: أن يكونا كلاهما غير مكلف. و الثالث: أن يكون الموقب مكلفاً و الموقب غير مكلف. و الرابع: عكسه.

و التحريم فى القسمين منهما ممّا لا يرتاب فيه و هو القسم الأوّل و الثالث، أى فيما إذا كان الموقب مكلفاً، سواء كان الموقب مكلفاً أيضاً كما فى القسم الأوّل، أو غير مكلف كما فى الثالث.

و إنّما الكلام فى القسمين الباقيين، و هما: إذا كان كلاهما غير مكلف، أو يكون الموقب الفاعل غيره و إن كان المفعول مكلفاً، و قد عرفت أنّ مقتضى العموم فى كلماتهم ثبوت التحريم بعنوان العموم، و هو المصرّح به فى التحرير و الإيضاح و جامع المقاصد و التنقيح و الروضه و المسالك و الكفايه و المفاتيح.

ص: ٢٥٢

١-١ الجامع للشرايع، ص ٤٢٨.

٢-٢ شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢٣٦.

٣-٣ المختصر النافع، ص ١٧٨؛ عبارته هكذا: «حرمت عليه أم الغلام و بنته و أخته».

أمّا الزنا السابق على العقد، فالمشهور أنّ من زنى بعَمته أو خالته حرمت عليه إبتئها أبدأ، و يلوح من كلام ابن إدريس المنع. و كذا لو لا ط بـغلام أو رجل فأوقب، فإنّه يحرم على اللايط أمّ المفعول به و أخته و بنته، تحريماً مؤيّداً، سواء كان اللواط بإيقاب الحشفه بكمالها أو بجزئها بعد أن يتحقّق الإيقاب، و سواء كانا صغيرين أو كبيرين أو بالتفريق، و لا يحرم على المفعول به أقارب الفاعل، و لا يحرم مع عدم الإيقاب من الطرفين، و يحرم مع الإيقاب جدّه المفعول و إن علت، و بناته و إن نزلن. ولو كان له أمّ أو أخت أو بنت من الرضاع فالأقرب تحريمهنّ أيضاً، و لا- تحرم بنت أخيه و لا- أخت أبيه. و لو لاط المجنون فالأقرب التحريم عليه بعد زوال عذره، و لو لاط مكرها على إشكال أو يشتهه عليه بإمرأته فكذلك. (١)

و في الإيضاح بعد أن عنون كلام والده: «و في الرضاع و الفاعل الصغير إشكال» ما هذا لفظه:

الثاني (٢): الفاعل الصغير من حيث العموم المتناول له، من أنّ (٣) «من» في المجازات و الإستفهام للعموم، و من أنّه حال الوطى لا أثر، لأنّ التحريم تكليف و بعده لا مؤثر، و الحقّ عندى الأول، لأنّه من باب الأسباب و التكليف على الوليّ كما لو زوجه أبوه فإنّه يحرم عليه أمّ زوجته، بمعنى (٤) أنّه يحرم على الوليّ إنكاحه أمّها و بعد البلوغ يتعلّق به، فحال العقد (٥) وجد الأثر. (٦)

ص: ٢٥٣

١- ١ تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦.

٢- ٢ في المصدر: «الثاني».

٣- ٣ في المصدر: «لأنّ».

٤- ٤ في المصدر: «يعنى».

٥- ٥ في المصدر: «فحال الفعل».

٦- ٦ إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٧٢.

أطبق الأصحاب على أنّ من لاط بـغلام أو رجل فأوقبه، حرم عليه أمّ الغلام و أخته و بنته.

إلى أن قال: و كذا الإشكال لو كان الفاعل صغيراً، و منشأؤه أنّ التحريم الوارد فى النصّ دليل على أنّ هذا الحكم إنّما هو فى البالغ، لامتناع تعلّق التحريم بالصبيّ، و من أنّ النصّ خرج مخرج الغالب، لأنّ هذا الفعل إنّما يقع غالباً من البالغ، و لأنّه بعد البلوغ يصدق عليه أنّه رجل أوقب غلاماً، فيتعلّق به التحريم، لعموم النصّ لمن تقدّم إيقابه على البلوغ و من تأخّر عنه، و حينئذ فيكون الحكم بالتحريم قبل البلوغ متعلّقاً بالولّى، و لأنّ أحكام المصاهرة لا يفرق فيها بين البالغ و الصبيّ، و الفرد النادر يلحق بالأعمّ الغالب، و التحريم أقوى. (١)

و فى التنقيح:

لا- فرق بين كون المفعول به غلاماً أو رجلاً أمّياً الفاعل فهل يشترط بلوغه؟ يحتمل ذلك، لأنّه تكليف لقوله فى النصّ: «حرام على الموقب»؛ و يحتمل العدم للعموم، لأنّ «من» فى المجازات و الإستفهام كذلك. و هو الأقرب، لأنّه من الأسباب، فهو من باب الوضع، و لهذا لو زوّجه الولّى فإنّه يحرم عليه أمّ زوجته، بمعنى أنّه يحرم على الولّى إنكاحه إياها و بعد البلوغ يتعلّق به، فحال الفعل وجد الأثر. (٢)

ص: ٢٥٤

١- ١ جامع المقاصد، ج ٢، ص ٣١٧ ٣١٨.

٢- ٢ التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

و في الروضه:

و لا فرق فيهما بين الصغير و الكبير على الأقوى، للعموم، فيتعلق التحريم قبل البلوغ بالولّى و بعده به. (١)

و في المسالك:

و لا فرق في الفاعل و المفعول بين الصغير و الكبير على الأقوى، فيتعلق التحريم قبل البلوغ بالولّى و بعده به، جعلاً للفعل من باب الأسباب التي لا- يشترط بالتكليف، و لا يحرم على المفعول بسببه شيء للأصل، و إنّما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا، أمّا مع تأخره فيستصحب الحلّ، و لا يحرم الحرام الحلال. (٢)

و في الكفايه:

و الأقوى أنّه لا فرق في الفاعل و المفعول بين الصغير و الكبير. (٣)

و في المفاتيح:

و الظاهر عدم الفرق بين الصغير و الكبير في الطرفين. (٤)

و في شرحه:

و الظاهر عدم الفرق فيما اتّفقوا عليه بين الصغير و الكبير في الفاعل و المفعول، لعموم النصّ. (٥)

و المستند في المسألة مضافاً إلى الإجماعات المنقولة المستفيضه نصوص معتبره، منها الصحيح المروى في الكافي و التهذيب عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل يعبث بالغلام، قال: إذا أوقب حرمت عليه بنته و أخته». (٦)

ص: ٢٥٥

-
- ١-١ الروضه البهيّه، ج ٥، ص ٢٠٣.
 - ٢-٢ مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٢.
 - ٣-٣ كفايه الأحكام، ص ١٦٦.
 - ٤-٤ مفاتيح الشرايع، ج ٢، ص ٢٤٢.
 - ٥-٥ شرح المفاتيح: مخطوط.
 - ٦-٦ الكافي، ج ٥، ص ٤١٧، باب الرجل يفسق بالغلام فيترّج ابنته أو أخته، ح ٢؛ التهذيب، ج ٧، ص ٣١٠، باب من يحرم نكاحهنّ بالأسباب دون الأسباب، ح ٤٤.

و منها المعتبر المروى في الكافي أيضا عن حمّاد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «رجل أتى غلاما أتحلّ له أخته؟ قال: فقال: إن كان ثقب فلا». (١)

و منها الموثق المروى في التهذيب عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر، عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل لعب بغلام، هل تحلّ له أمه؟ قال: إن كان ثقب [فيه (٢)] فلا». (٣)

و منها المرسل المروى في باب عقاب اللواطة، من محاسن البرقي، و في باب عقاب اللوطي من عقاب الأعمال لشيخنا الصدوق، قال: روى عن أبي عبد الله عليه السلام: «في رجل لعب بغلام، قال: إذا أوقب لم تحلّ له أخته أبدا». (٤)

و هذه النصوص لاشتمال بعضها على البنت و الأخت، و بعضها على الأم، و بعضها على الأخت فقط، يكون المتحصّل منها حرمة أمّ المفعول و بنته و أخته على الموقب، كما هو المصرّح به في كلام الأصحاب، لكن لاشتمالها على الرجل لا يكون المستفاد منها إلّا التحريم على البالغ، لكون الرجل ظاهرا فيه، فلا ينصرف إلى الصغير عرفا و لغه.

قال في الصحاح:

الرجل خلاف المرأة، و الجمع رجال و رجالات، مثل جمال و جمالات، و أراجل. (٥)

و في المغرب:

الرجال جمع رجل، خلاف المرأة. (٦)

ص: ٢٥٦

١- ١ الكافي، ج ٥، ص ٤١٧، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوج ابنته أو أخته، ح ١.

٢- ٢ ما بين المعقوفين من المصدر.

٣- ٣ التهذيب، ج ٧، ص ٣١٠، باب من يحرم نكاحهنّ بالأسباب دون الأسباب، ح ٤٥.

٤- ٤ المحاسن، ج ١، ص ١١٢، باب عقاب اللواط، ح ١٠٤؛ ثواب الأعمال، باب عقاب اللوطي و الذي يمكن من نفسه، ص ٢٦٦.

٥- ٥ الصحاح، ج ٤، ص ١٧٠٥.

٦- ٦ المغرب للمطرزي، ج ١، ص ٣٢٣.

الرجل بضمّ الجيم و سكونه، و إنّما هو إذا احتلم و شَبَّ، أو هو رجل ساعه يولد، تصغيره رجيل. (١)

لكن الظاهر من كلمات الأصحاب ثبوت الحكم فى كلّ من أوقب و لو لم يكن حال الإيقاب كبيراً كما عرفت.

و ممّا يؤيّد إرادته العموم منهم فى كلماتهم عدولهم، إلّا ممّن شدّ عن ظاهر النصّ فى طرف الفاعل دون جانب المفعول، حيث عبّروا فى الأوّل ب«من» الظاهر فى العموم لشموله قبل البلوغ أيضاً، و فى الثانى بلفظ «غلام» كما هو المذكور فى النصّ.

و يؤيّدُه أيضاً ذكر الرجل بعد ذكر الغلام فى جانب المفعول فى جملة من العبارات بخلافه فى طرف الفاعل، و لا يبعد أن يقال: إنّ النكته فى اختيار لفظ «الرجل» فى الأخبار فى طرف الفاعل و «الغلام» فى المفعول هو أنّ الغالب صدور الفعل من البالغ على غيره، كما لا يخفى.

و الحاصل: هو أنّ الاستفادة من العمومات كقوله تعالى: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ (٢)»، و قوله تعالى: «وَأَجَلٌ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ (٣)»، و إن كان جواز العقد إلّا ما دلّ الدليل على خروجه و هو أم الموطوء و بنته و أخته فيما إذا كان الواطئ بالغاً لما عرفت، لكن الاستفادة من كلمات الأصحاب ثبوت الحكم فى كلّ ما تحقّق فيه الإيقاب و لو كان الموقب غير بالغ، فهذا هو المختار؛ و المستند فى ذلك مضافاً إلى استصحاب تحريم الوطئ الثابت قبل العقد، هو الإجماع فى كلام الانتصار و الخلاف و الغنية، فلاحظ

ص: ٢٥٧

١-١ القاموس المحيط، ج ٣، ص ٣٨١.

٢-٢ سورة النساء، الآية ٣.

٣-٣ نفس المصدر، الآية ٢٤.

عباراتهم المذكوره.

قال فى الغنيه:

يحرم العقد على أمّ الغلام الموقّب و أخته و بنته ممّن لاط به. إلى قوله: يدلّ على ذلك كلّ إجماع الطائفه. (١)

و شمول هذ الكلام لللائط قبل البلوغ ممّا لا ينبغى التأمل فيه، و كذلك الحال فى عباره الخلاف و الإنتصار و غيرهم من علمائنا الأخيار عليهم رضوان الله الملك الغفّار.

و أمّا التمسّيك فى إثبات العموم بأنّ «مّن» فى المجازات و الإستفهام للعموم، كما فى كلام الإيضاح و غيره، فلا يخلو ما فيه، كالتمسّيك فى كلام شارح المفاتيح بعموم النصّ لعدم وجود «مّن» فى شىء من النصوص الوارده فى المسأله، كما علمت ممّا أوردناه، نعم هو مذكور فى كلمات الأصحاب، و قد علمت الوجه فى عدول الأصحاب عمّا اقتضاه ظاهر النصّ.

[التنبه على أمور]

[التنبه الأوّل]

ثمّ إنه ينبغى التنبه فى المقام على أمور:

الأوّل: أنّ الإيقاب الذى هو المناط فى التحريم وجودا و عدما هو الإدخال، ولو ببعض الحشفه و لم يجب معه الغسل، و هو المصرّح به فى كثير من كلماتهم.

قال فى السرائر:

وحدّ الإيقاب المحرّم لذلك، إدخال بعض الحشفه و لو قليلا و إن لم يجب عليه الغسل، لأنّ الغسل لا يجب إلّا بغيوبه الحشفه جميعها، و التحريم لهؤلاء المذكورات يتعلّق بإدخال بعضها، لأنّ الإيقاب هو الدخول. (٢)

و فى التحرير بعد الحكم بالتحريم:

ص: ٢٥٨

١- ١ غنيه النزوع، ص ٣٣٨.

٢- ٢ السرائر، ج ٢، ص ٥٢٥.

سواء كان اللواط بإيقاب الحشفه بكمالها أو بجزئها بعد أن يتحقق الإيقاب. (١)

و في القواعد:

و حدّ الإيقاب إدخال بعض الحشفه و لو قليلا، أمّا الغسل فإنّما يجب لغيوبه الجميع. (٢)

و في المهذب البارع:

و يتعلّق الحكم بإدخال بعض الحشفه و إن لم يجب الغسل. (٣)

و في التنقيح:

و المراد هنا إدخال الذكر و لو ببعض الحشفه. (٤)

و في الروضه:

من أوقب غلاما أو رجلا بأن أدخل به بعض الحشفه و إن لم يجب الغسل، حرمت على الموقب أمّ الموطوء، إلخ. (٥)

و في المسالك:

يتحقّق الإيقاب بإدخال بعض الحشفه و إن لم يوجب الغسل، لأنّ أصله الإدخال و هو متحقّق بذلك. (٦)

و في الشرح الصغير و الكبير لسيدنا الأستاذ نور الله تعالى ضريحه:

من لاط بغلام أو رجل فأوقبه و لو بإدخال بعض الحشفه، حرمت عليه أمّ الغلام، إلخ. (٧)

ص: ٢٥٩

١-١ تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٥.

٢-٢ قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢.

٣-٣ المهذب البارع، ج ٣، ص ٢٨٩.

٤-٤ التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

٥-٥ الروضه البهيّه، ج ٥، ص ٢٠٣.

٦-٦ مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

٧-٧ الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٨؛ رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

والمستند في ذلك العموم في النصوص السالفه لقوله عليه السلام: «إذا أوقب حرمت»، والإيقاب هو الإدخال.

قال في الصحاح:

وقب الشيء، يقب، وقبا، أى دخل، تقول: وقبت الشمس إذا غابت و دخلت موضعها، و قب الغلام: دخل على الناس، و منه قوله تعالى: «وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (١)»، و أوقبت الشيء إذا أدخلته في الوقبه. (٢)

و في القاموس:

الوَقْبُ: نُقِرَ فِي الصَّخْرَةِ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ، كَالْوَقْبَةِ. إِلَى أَنْ قَالَ: وَالْوَقْبَةُ: الْكُوَّةُ الْعَظِيمَةُ [فيها ظل (٣)]، و أوقب الشيء: أدخله في الوقبه. (٤)

فنقول: إن معنى قوله عليه السلام: «أوقب»: أدخل آله فيه، و إدخال الشيء فيه كما يصدق عند إدخال كله، يصدق عند إدخال بعضه، تقول: أدخلت إصبعي في النهر، و لا- شبهه في صدقه عاده فيما إذا أدخل بعض إصبعه فيه، فعلى هذا يكون معنى قوله عليه السلام «إذا أوقب»: إذا أدخل ذكره في دبره، و قد تبهنا عليه أنه يصدق و لو بإدخال بعضه فيه، و هذا القدر يكفي في المقام، سيما بعد عدم ظهور الخلاف في المسألة.

قال سيدنا الأستاذ قدس الله تعالى روحه الشريف في شرحه الكبير:

من لاط بغلام و لو بإدخال بعض الحشفه، لصدق الإيقاب عليه مع تأمل في إنصرافه إليه، إلا أن الإتفاق في الظاهر واقع عليه. (٥)

ص: ٢٦٠

١- ١ سورة الفلق، الآية ٣.

٢- ٢ الصحاح، ج ١، ص ٢٣٤.

٣- ٣ ما بين المعقوفين من المصدر.

٤- ٤ القاموس المحيط، ج ١، ص ١٣٧.

٥- ٥ رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

والثاني: لا شبهه في ثبوت التحريم فيما إذا كان الفجور سابقا على العقد، فلا يسوّغ له عقدهنّ، وإنّما الكلام فيما إذا كان مسبوqa به، وقد اختلفت مقاله الأصحاب في ذلك، فالظاهر من أكثر الأصحاب اختصاص الحكم بالأوّل، فلا يثوّر فيما إذا كان مسبوqa بالعقد؛ منهم شيخنا المفيد، قال في المقنعه:

إذا لاط المسلم بغلام فأوقبه و لم تقم عليه بينه بذلك، و لا كان منه فيه إقرار، فيقام فيه الحدّ بالقتل، ثمّ تاب من ذلك، أو لم يتب، حرم عليه بما فعله بالغلام نكاح أخته و ابنته و أمّه بعد ذلك، و لم تحلّ واحده منهنّ له باستيناف عقد النكاح على حال. (١)

و في موضعين من هذا الكلام دلالة على اختصاص التحريم بما إذا كان الفجور سابقا على العقد كما لا يخفى.

و منهم شيخ الطائفة في النهاية قال:

من فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على أمّه و أخته و بنته على جميع الأحوال. (٢)

إذ في قوله: «حرم عليه العقد على أمّه» دلالة على أنّ مراده فيما إذا سبق الفعل على العقد، كما لا يخفى.

و منهم شيخنا أبو الصلاح، قال في الكافي:

و أمّا المحرّمات بالأسباب: أمّ المرأه المعقود عليها. إلى قوله: و أمّ الغلام الموقب و أخته و بنته قبل العقد عليهنّ. (٣)

و منهم الفاضل ابن البرّاج، قال في المهذّب:

من فجر بغلام فأوقب، حرم عليه العقد على بنته و أمّه و أخته. (٤)

ص: ٢٦١

١-١ المقنعه، ص ٧٨٧.

٢-٢ النهاية، ص ٤٥٣.

٣-٣ الكافي في الفقه، ص ٢٨٦.

٤-٤ المهذّب، ج ٢، ص ١٨٣؛ عبارته هكذا: «على أمّه و ابنته و أخته».

و منهم السيد بن زهره، قال في الغنيه:

و يحرم العقد على الزانيه، و هي ذات بعل أو في عدّه رجعيّه ممن زنى بها، و على أم الغلام الموقب و أخته و بنته ممن لا-ط به. (١).

إذ قوله: «و على أم الغلام» عطف على قوله: «على الزانيه»، فيكون التقدير: يحرم العقد على الزانيه.

و منهم شيخنا المحقق، و كلامه صريح في ذلك، قال في الشرائع:

من فجر بغلام فأوقبه، حرم على الواطى العقد على أم الموطوء و أخته و بنته، و لا يحرم إحداهنّ لو كان عقدها سابقا. (٢).

و مثله كلامه في النافع. (٣).

و منهم العلامة، قال في التحرير:

الزنا الطارئ لا ينشر الحرمة، فلو زنى بأم امرأته بعد العقد أو بابنتها أو لاط بأخيها أو ابنها أو أبيها، لم يحرم ابنته عليه. (٤).

و في القواعد:

و لو سبق العقد لم تحرم. (٥).

و في الإرشاد:

و لا تحريم لو سبق العقد. (٦).

ص: ٢٦٢

١- ١ غنيه النزوع، ص ٣٣٨.

٢- ٢ شرايع الإسلام، ج ٢، ص ٢٣٦.

٣- ٣ المختصر النافع، ص ١٧٨.

٤- ٤ تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٥.

٥- ٥ قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢.

٦- ٦ إرشاد الأذهان، ج ٢، ص ٢٧.

و فى التلخيص:

و يحرم العقد على الأم؛ إلى أن قال: و أم من أوقبه و أخته و بنته مع التأخر. (١)

و المراد من قوله: «مع التأخر» أن حرمة العقد عليهن إنما هو إذا كان متأخرا عن الإيقاب.

و فى التبصره:

و لو سبق عقدهن لم يحرم. (٢)

و منهم الشيخان الشهيدان، قال فى اللمعه:

و لو سبق العقد لم تحرم. (٣)

و فى المسالك:

و إنما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على النكاح كالزنا، أما مع تأخره فيستصحب الحل، و لا يحرم الحرام الحلال. (٤)

و منهم السيد السند صاحب المدارك، قال فى شرحه على النافع:

و إنما يحرم المذكورات مع سبق الفعل على العقد عليهن، فلو سبق العقد على الفعل فلا تحريم، للأصل و قوله عليه السلام: «لا

يحرم الحرام الحلال». (٥)

و ذهب شيخنا السيد يحيى بن سعيد إلى انتفاء التفرقة بين الصورتين و ثبوت التحريم فى الحالين (٦)، قال فى الجامع:

و إن كانت زوجته انفسخ نكاحها، و قيل: لا يفسخ. (٧)

بل الظاهر منه ندره القائل بالإختصاص كما لا يخفى.

و وافقه فى ذلك أو (٨) مال إليه سيدنا الأستاذ نور الله تعالى ضريحه قال فى الشرح الصغير:

ص: ٢٦٣

١- ١ تلخيص المرام، ص ١٨٤.

٢- ٢ تبصره المتعلمين، ص ١٧٥.

٣- ٣ اللمعه الدمشقيه، ص ١٦٥.

٤- ٤ مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

٥- ٥ نهايه المرام، ج ١، ص ١٧٣؛ والحديث فى الوسائل، ج ١٤، ص ٣٢٦، باب ٨ من أبواب ما يحرم بالمصاهره، ح ٢.

٦-٦ في ح ١: «الحالتين».
٧-٧ الجامع للشرايع، ص ٤٢٨.

و هل تحرم المذكورات بذلك مطلقا أم بشرط سبق الوطئ على العقد عليهن، وإلا لم تحرم؟ وجهان، بل قولان، أحوطهما الأول، إن لم يكن أظهر. (١)

و فى شرحه الكبير. (٢)

فعلى هذا ما يظهر من الفاضل السمى الخراسانى و شارح المفاتيح من الوفاق و نفى الخلاف فى المسأله، فلا يخفى ما فيه؛ قال فى الكفايه:

من فجر بـغلام فأوقبه، حرمت عليه أمه و أخته و بنته، إذا سبق الفعل على النكاح، لأخبار متعدده دأله عليه، مع اعتضاها بالشهره البالغه حدّ الاتّفاق، و لا يحرم إحداهنّ لو كان عقدها سابقا عندهم. (٣)

و فى شرح المفاتيح:

و لو كان الإيقاب متأخرا عن عقدهنّ، فلا يحرم كالزنا الطارئ، لاستصحاب الحلّ، و لعموم الأخبار المتقدّمه القائله بأنّ الحرام لا يحرمّ الحلال. (٤)

و الظاهر أنّه ممّا لا خلاف فيه أيضا.

و المستند فى الأول، أمّا فى التحريم فى صورته تقدّم الفجور على العقد، فالإجماعات المنقوله و النصوص المعتمده السالفه، و أمّا فى انتفائه فى صورته تأخّره عنه فاستصحاب الحليّه السابقه و النصوص المعتمده الناطقه بأنّ الحرام لا يفسد الحلال، كالصحيح المروى فى الكافى عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام: «أنته سئل عن الرجل يفجر بالمرأه، أيتزوج إبتها؟ قال: لا، و لكن إن كانت عنده امرأه ثم فجر بأمرها أو بنتها أو أختها لم يحرم عليه امرأته، إنّ الحرام لا يفسد الحلال». (٥)

ص: ٢٦٤

١- ١ فى ح ٢: «و».

٢- ٢ الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٩.

٣- ٣ هكذا فى جميع النسخ، و الظاهر أنّه سقط هنا شىء. أنظر رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٥.

٤- ٤ كفايه الأحكام، ص ١٦٦.

٥- ٥ شرح المفاتيح: مخطوط.

و الصحيح المروى فيه أيضا عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام: «فى رجل يتزوّج (١) جاريه فدخل بها، ثم ابتلى بها ففجر بأمها، أتحرم عليه امرأته؟ فقال: لا، إنه لا يحرم الحلال الحرام» (٢).

و الصحيح المروى فيه أيضا عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام: «أنه قال فى رجل زنى بأم امرأته أو بابنتها [أو بأختها (٣)]، فقال: لا يحرم ذلك عليه امرأته. ثم قال: ما حرم حرام قطّ حلالاً» (٤).

و المعتبر المروى فيه أيضا عن زراره، عن أبي جعفر عليه السلام (٥): «فى رجل زنى بأم امرأته أو بابنتها [أو بأختها (٦)]، فقال: لا يحرم ذلك عليه امرأته، إن الحرام لا يفسد الحلال و لا يحرمه» (٧).

و المستند فى الثانى مضافا إلى عموم النصوص المذكوره، لوضوح أنّ قوله عليه السلام: «إذا أوقب حرمت عليه بنته و أخته»، يعمّ صورته سبق العقد على الفجور أيضا خصوص الصحيح المروى فى الكافى عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، عن أبي عبد الله عليه السلام: «فى رجل يأتى أختا امرأته، فقال: إذا أوقبه فقد حرمت عليه المرأه» (٨).

و الجواب عمّا ذكر مستندا للأول هو أنّ الإستصحاب إنّما يعوّل عليه عند انتفاء المعارض.

و أمّا النصوص المذكوره، فأول ما يتوجه عليها هو أنّ ذيلها معارض بصدرها،

ص: ٢٦٥

١- ١ فى المصدر: «تزوّج».

٢- ٢ الكافى، ج ٥، ص ٤١٥، باب الرجل يفجر بالمرأه فيتزوّج أمها أو ابنتها، ح ٣.

٣- ٣ ما بين المعقوفين من المصدر.

٤- ٤ الكافى، ج ٥، ص ٤١٦، باب الرجل يفجر بالمرأه فيتزوّج أمها أو ابنتها، ح ٤.

٥- ٥ فى المصدر: «سألت أبا جعفر عليه السلام».

٦- ٦ ما بين المعقوفين من المصدر.

٧- ٧ الكافى، ج ٥، ص ٤١٦، باب الرجل يفجر بالمرأه فيتزوّج أمها أو ابنتها، ح ٦.

٨- ٨ نفس المصدر، ج ٥، ص ٤١٨، باب الرجل يفسق بالغلام فيتزوّج ابنته أو أخته، ح ٤.

لوضوح أنّ المستفاد من ذيلها انتفاء التحريم مطلقاً، للقطع بحلّيه العقد عليها قبل الفجور المحرّم، فالحكم بتحريم العقد بعده يستلزم الحكم بأنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضاً أنّ الحكم بأنّ حراماً لا يحرم حلالاً قطّ، منقوض بما إذا حصل الإختلاط و الإمتزاج بين الحرام و الحلال بحيث لا يتميّز أحدهما عن الآخر، كما إذا حصل الإمتزاج بين الشئ المغصوب و المباح على النحو المذكور، فحينئذ لا يجوز أكله و لا استعماله، فيصدق أنّ الحرام قد حرّم حلالاً.

و أيضاً أنّ الحيوان المحلّل الأكل يحرم بالوطى المحرّم، فيصدق عليه أنّ الحرام حرّم الحلال.

و أيضاً أنّ العقد على المعتدّه بالعدّه الرجعيّه محرّم فيما إذا علم بالموضوع و الحكم، فعند وقوعه يكون ذلك موجبا لتحريمها عليه أبداً، و قد كانت محلّله عليه بعد انقضاء العدّه، و مثل ذلك كثير.

و يمكن الجواب عنه بأنّ ذلك إنّما يتوجّه إذا كان لفظاً الحرام و الحلال فى النصوص باقيين على إطلاقهما، و هو ليس بلازم، فيمكن أن يقال: إنّ المراد من الحرام التصرّف فى البضع بغير محلّ شرعى، أى الزنا؛ و من الحلال هو البضع الذى حلّله محلّ شرعى كالعقد و نحوه، فعلى هذا يكون حاصل المعنى: أنّ الزنا لا يحرم البضع الذى حلّله قبله محلّ شرعى، و هذا و إن كان مخالفاً لظاهر اللفظ، لا سيّما فى قوله عليه السلام: «ما حرّم حرام قطّ حلالاً»، لكنّه ممّا لا بدّ منه.

و لك أن تقول: إنّ بناء على ما ذكر، و إن اندفع الإيراد، لكن لا يصحّ التمسّك بالنصوص المذكوره فيما نحن فيه، إلا أن يحمل الحرام على أعمّ من الزنا و اللواط، فحينئذ و إن أتجه الإستدلال، لكنّه إنّما يستقيم عند انتفاء المعارض، و صحيحه ابن أبي عمير المذكوره مقيده لها بغير اللواط، فلا يستقيم الإستدلال؛ إلا أن يقال: إنّ النصوص المذكوره لاعضادها بالإشتها التام حتّى لم يظهر القائل به عدا صاحب الجامع أقوى من الحديث المذكور.

و لا يخفى عليك أنّ ما ذكر في دفع الإشكال إنّما يجدى بالإضافة إلى النصوص المذكوره، للتفرقه فيهما بين قبل العقد و بعده، فقضى بالحرمة في الأوّل دون الثاني، و أمّا ما اشتمل على العله المذكوره في مقام الاستدلال على انتفاء التحريم و لو كان الفجور قبل العقد، فلا يجدى فيه هذا الكلام.

و منه الصحيح المروى في التهذيب عن سعيد بن يسار، قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل فجر بامرأه يتزوّج ابنتها؟ قال: نعم، يا سعيد! إنّ الحرام لا يفسد الحلال». (١)

و منه الموثق المروى فيه أيضا عن علي بن الحسن بن رباط، عمّن رواه، عن زراره قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: «رجل فجر بامرأه، هل يجوز له أن يتزوّج بابنتها؟ قال: ما حرّم حرام حلالا قطّ». (٢)

و منه الصحيح المروى فيه أيضا عن صفوان، قال: «سأله المرزبان عن رجل (٣) يفجر بالمرأه و هي جاريه قوم آخرين ثم اشترى ابنتها، أيحلّ له ذلك؟ قال: لا يحرم الحرام الحلال. و رجل فجر بامرأه حراما، أيتزوّج ابنتها؟ قال: لا يحرم الحرام الحلال». (٤)

فعلى هذا يقع التعارض بينها و بين النصوص في المسأله، لوضوح أنّ مقتضى النصوص في المسأله أنّه يحرم على اللائط أمّ الموطوء و بنته و أخته، و مقتضى النصوص المذكوره انتفاؤه، للقطع بأنّ الإيقاب حرام، فلا يكون محرّما للحلال.

و يمكن الجواب عنه بأنّ النصوص في المسأله أخصّ، فلا بدّ من حمل النصوص المذكوره على غير ما نحن فيه.

و المتحصّل من ذلك أنّه لا يكون الحرام محرّما للحلال إلاّ في الإيقاب، فإنّه حرام و يحرم الحلال، فتأمل.

ص: ٢٦٧

١- ١ التهذيب، ج ٧، ص ٣٢٩، باب القول في الرجل يفجر بالمرأه ثم يبدوله في نكاحها، ح ١٢.

٢- ٢ نفس المصدر، ح ١٣.

٣- ٣ في المصدر: «عن الرجل».

٤- ٤ التهذيب، ج ٧، ص ٤٧١، باب من الزيادات في فقه النكاح، ح ٩٧.

و الثالث: لا شبهه فى اختصاص الحكم المذكور بأخت الموطوء، فلا يثبت فى بناتها، و هو اتفاقى، لوضوح أن مقتضى العمومات كقوله تعالى: «فَانكِحُوا مَيًّا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ (١)» و قوله تعالى: «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَيًّا وَرَاءَ ذَلِكَ (٢)» جواز النكاح، خرجت أم الموطوء بالإجماع و النصوص المذكوره، لاشتغالها على لفظ الأخت، فبقيت بنتها مندرجه تحت العمومات، و هذا ممّا لا يرتاب فيه، وإنما الكلام فى بنت بنت الموطوء و إن نزلت، و كذا فى بنت ابنه كذلك، و فى أمّ الأمّ و إن علت، لكنّ المقطوع به فى كلمات كثير منهم ذلك.

قال فى السرائر:

يدخل فى تحريم الأمّ تحريم الجدّه و إن علت، لأنها أمّ عندنا حقيقه، و كذلك بنت البنت، و كذلك بنت ابنه و إن سفنن، لأنّ نهنّ بناته حقيقه، و أمّا بنت أخته فإنّها لا تحرم، لأنّ بنت الأخت ليست أختا. (٣)

قال المحقق فى نكت النهايه:

من فجر بعمته أو خالته، لم تحلّ له بنتاهما (٤) أبدا، هل تدخل بنت الابن أو بنت البنت فى ذلك، أم لا؟ نعم تدخل فى ذلك، لأنّ بنت الابن و بنت البنت بنت حقيقه (٥)، فتدخل فى عموم التحريم. (٦)

و هذا و إن ذكره فى بنت العمّه و الخاله، لكن مقتضى كلامه ثبوت الحكم فيما نحن فيه أيضا.

و فى التحرير:

ص: ٢٦٨

١- ١ سورة النساء، الآية ٣.

٢- ٢ نفس المصدر، الآية ٢٤.

٣- ٣ السرائر، ج ٢، ص ٥٣٥.

٤- ٤ فى المصدر: «ابنتاهما».

٥- ٥ فى بعض نسخ المصدر: حقيقته.

٦- ٦ نكت النهايه، ج ٢، ص ٢٩١ ٢٩٢.

و يحرم مع الإيقاب جدّه المفعول و إن علت، و بناته و إن سفلن. (١)

و فى القواعد:

و يتعدّى التحريم إلى الجدّات و بنات الأولاد دون بنت الأخت. (٢)

و فى اللّمعه و شرحها:

(مِن أوقب غلاماً أو رجلاً حرمت على الموقب أمّ الموطوء) و إن علت (و أخته) دون بناتها، (و بنته) و إن نزلت، من ذكر و أنثى، من النسب اتّفاقاً، و من الرضاع على الأقوى. (٣)

و فى التنقيح:

تحرم الأمّ و إن علت، و البنت و إن نزلت، لا بنت الأخت، لعدم تناول الأخت لها. (٤)

و فى المهذب البارع:

مَن أوقب [غلاماً] (٥) ذكراً، حرمت عليه أمّه أبداً و إن علت، و كذلك بنته و إن نزلت، و حرمت عليه أخته خاصّه دون بناتها. (٦)

و فى المسالك:

و يتعدّى الحكم إلى الأمّ و إن علت، و إلى البنت و إن سفلت، إمّا من حيث شمولها لذلك حقيقه أو للإتّفاق عليه كالأصل، و إلّا فللكلام فى التعدّى مجال. (٧)

ص: ٢٦٩

١-١ تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦.

٢-٢ قواعد الأحكام، ج ٣، ص ٣٢.

٣-٣ الروضه البهيّه، ج ٥، ص ٢٠٣.

٤-٤ التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

٥-٥ ما بين المعقوفين من المصدر.

٦-٦ المهذب البارع، ج ٣، ص ٢٨٩.

٧-٧ مسالك الأفهام، ج ٧، ص ٣٤٣.

و فى المفاتيح:

فكذا تشمل الأم من علت و البنت من سفلت، أمّا الأخت فلا يتعدى إلى بنتها اتفاقاً. (١)

و فى رياض المسائل:

مِنْ لاط بغلام فأوقبه، حرمت عليه أمّ الغلام و الرجل و إن علت، و بنته و إن نزلت، من ذكر و أنثى، من النسب اتفاقاً، و من الرضاع على الأقوى، و أخته دون بناتها اتفاقاً. (٢)

و مثله فى شرحه الصغير. (٣)

إذا سمعت ذلك، فنقول: إنّ لفظ الأمّ و البنت و إن كانا ظاهرين فى غير الجدّه و ولد الولد، فإطلاق الأمّ لا ينصرف إلى الجدّه، و لا البنت إلى بنت البنت أو بنت الابن؛ لكن يمكن أن يقال: إنّ فتاويهم قرينه على أنّ المراد منهما أعمّ من غير الواسطه و معها، فالمراد من الأمّ هو الأمّ و الجدّه و إن علت، و من البنت هو (٤) البنت و بنت البنت و بنت الابن و إن نزلت، فكأنّه لا يح عليهم هذا المعنى من الخارج، فحملوا اللفظين عليه، فعلى هذا يحرم على اللاطى أمّ الموطوء وجدّته و كذا بنته و إن نزلت و لو كانت من ابنه، لكن لا يمكن الحكم بتحريم الجدّه من الأب عليه، لانتفاء ما يوجب العدول عن مقتضى العمومات من الكتاب و السنّه بالإضافة إليها، كما لا يخفى على من أحاط خبراً بما قررنا.

[التنبه الرابع]

ص: ٢٧٠

١-١ مفاتيح الشرايع، ج ٢، ص ٢٤٢.

٢-٢ رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

٣-٣ الشرح الصغير، ج ٢، ص ٣٣٩.

٤-٤ فى ح ٢: «هى».

و الرابع: فى أنّ الحكم المذكور هل يختصّ بالأصناف المذكوره إذا كانت من النسب، أو يعمّها و الرضاع؟ فعلى هذا كما يحرم على الموقب أمّ الموطوء و بنته و أخته فى النسب، يحرم عليه الأصناف المذكوره فى الرضاع أيضا، فيحرم عليه أمّه فى الرضاع و كذا أخته و بنته الرضاعيتان، إشكال من أنّ المتبادر من الأمّ و البنت و الأخت من اتّصف بهذه الصفات فى النسب، و لهذا صحّ السلب فيما إذا ماتت أمّه النسبيّة أنّه لا- أمّ له، و كذا الحال فى البنت و الأخت، فالنصوص المحرّمه تنصرف إليها، فتبقى (١) العمومات من الكتاب و السنّه مقتضيه للتحليل.

و من النصوص الناطقه بأنّه يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب، كالصحيح المروى فى الكافى عن عبدالله بن سنان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: «سمعتة يقول: يحرم من الرضاع ما يحرم من القرابه». (٢)

و ما رواه فيه عن أبى الصباح الكنانى، عن أبيعبدالله عليه السلام «أنّه سئل عن الرضاع؟ فقال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». (٣)

و ما رواه فيه عن داود بن سرحان، عن أبى عبدالله عليه السلام قال: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». (٤)

و الصحيح المروى فى باب النوادر فى الرضاع منه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن رجل، عن أبيعبدالله عليه السلام قال: «سئل و أنا حاضر عن امرأه أرضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتّى فطمته، هل لها أن تبيعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعه، حرم عليها بيعه و أكل ثمنه. قال: ثمّ قال: أليس رسول الله صلى الله عليه و آله قال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». (٥)

ص: ٢٧١

١- ١ فى ح ١ و ح ٢: «فيبقى».

٢- ٢ الكافى، ج ٥، ص ٤٣٧، باب الرضاع، ح ١.

٣- ٣ نفس المصدر، ح ٢.

٤- ٤ نفس المصدر، ح ٣.

٥- ٥ نفس المصدر، ص ٤٤٦، ح ١٦.

و الصحيح المروى في الفقيه عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» (١).

و الصحيح المروى في التهذيب عن الحلبي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرضاع؟ فقال: يحرم منه ما يحرم من النسب» (٢).

إعلم: أن كلمه «من» في الأول إمّا للتعليل كما في قوله تعالى: «مِمَّا حَطَبَتِهَا تِهْمٌ أُغْرِقُوا» (٣)، و قول الفرزدق في شأن علي بن الحسين عليهما السلام:

يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَلَا يَكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ (٤)

و منه قوله عليه السلام في دعاء السحر في شهر رمضان: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ» الخ (٥).

أو للظرفية، كما في قوله تعالى: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ (٦)»، و كذا الحال في الثاني.

فهنا احتمالات، مع التطابق و التخالف، منها: أن يكون «من» فيهما للتعليل، و المعنى: يحرم بسبب الرضاع ما يحرم بسبب النسب. و منها: أن يكون فيهما للظرفية، و المعنى: يحرم في الرضاع ما يحرم في النسب. و منها: أن يكون الأمر في الأول كالأول و في الثاني كالثاني، و المعنى: يحرم بسبب الرضاع ما يحرم في النسب. و منها: عكسه، فيكون في الأول للظرفية و في الثاني للتعليل، و المعنى: يحرم في باب الرضاع ما يحرم بسبب النسب.

ص: ٢٧٢

١- ١ الفقيه، ج ٣، ص ٤٧٥، باب الرضاع، ح ٤٦٦٥.

٢- ٢ التهذيب، ج ٧، ص ٢٩٢، باب من أحل الله نكاحه من النساء و حرم منهن في شرع الإسلام، ح ٦١.

٣- ٣ سورة نوح، الآية ٢٥.

٤- ٤ ديوان الفرزدق، ج ٢، ص ١٧٩؛ و البيت من قصيده قالها في علي بن الحسين عليهما السلام.

٥- ٥ مصباح المتهجد، ص ٧٦٠.

٦- ٦ سورة الجمعة، الآية ٩.

و فى جمىع الإحتمالات المذكوره أنّ الموصول إمّا بمعنى «مَن»، أو لا، بل ىحمل على ظاهره، فالإحتمالات ثمانىه، و المعنى على الأول: ىحرم بسبب الرضاع أو فى الرضاع الأصناف المحرّمه فى النسب أو بسبب النسب كالأُمّ و البنت و الأخت و بنات الأخ و الأخت و العمّه و الخاله؛ و على الثانى: ىحرم بسبب الرضاع أو فى الرضاع كلّما ىحرم بسبب النسب.

و المحرّم عليه فى الأول هو الذى ىتحقّق فى حقّه بالرضاع إحدى العلائق المذكوره، و هو المرتضع بالإضافه إلى الأمّ و الأخت و بنات الأخ و بنات الأخت و العمّه و الخاله، و صاحب اللبن بالإضافه إلى البنت، و المحرّم إليهما هو التزويج، قال الله تعالى: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ (١)» الآية، فكما ىحرم تزويج الأمّ و البنت و الأخت و بنات الأخ و الأخت و العمّه و الخاله فى النسب، ىحرم تزويجهنّ فى الرضاع أيضا.

هذا إذا كان المرتضع ذكورا، و أمّا إذا كان إناثا فالمحرّم عليها فى النسب أبوها و ابنها و أخوها و ابن أخيها و ابن أختها و عمّها و خالها؛ فكذا فى الرضاع، فأبوها فى الرضاع صاحب اللبن، و أخوها ابنه، كما أنّ أختها بنته، و ابنها فيه ما ارتضع من ثديها فيما إذا لم تولدها مع تحقّق الشرائط المقرّره فى محلّها، و كذا الحال فى غير ما ذكر.

و الحاصل: أنّّه على تقدير حمل «ما» فى الحديث على أن ىكون معناه: ىحرم بسبب الرضاع عقد التى ىحرم عقدها فى النسب أى العلاقه التى أوجبت حرمة العقد فى النسب لو وجدت تلك العلاقه بسبب الرضاع ىكون موجه للتحريم أيضا، و أمّا المحرّم عليه فى الثانى فهو أعمّ منه فى الأول، كما أنّ المحرّم أيضا كذلك، و ستقف على حقيقه الحال فى ذلك.

إذا علمت ذلك نقول: إنّ التمسك بالنصوص المذكوره فى إثبات المرام فى محلّ

ص: ٢٧٣

الكلام، أى فى حرمه الأُمّ الرضاعى للموطوء على الموقب، إنّما يستقيم على المعنى الثانى دون الأوّل، وكذا الحال فى بنته و أخته الرضاعيتين؛ أمّا صحّته على الثانى فظاهره، إذ معنى قوله عليه السلام: «بناء عليه» هو أنّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم فى النسب، وقد عرفت أنّ من جملة المحرّمات فى النسب هو العقد على أمّ الموطوء و بنته و أخته على الموقب للإجماع و النصوص السالفه، فيلزم أن يكون العقد على أمّه و أخته و بنته الرضاعيّه كذلك.

و أمّا عدم صحّته على الأوّل، فلما عرفت من أنّ معنى الحديث حينئذ أنّه لو حصل بين المرتضع و غيره إحدى العالقي التى أوجبت حرمه التزويج فى النسب، يكون ذلك موجبا لحرمته بينهما، فلا دخل له حينئذ فيما نحن بصدده كما لا يخفى، لكن الظاهر هو المعنى الثانى، أمّا أولا فلاّ أنّ حمل «ما» على «من» مخالف للظاهر لا داعى للمصير إليه، و أمّا ثانيا فللصحيح السالف المروى عن على بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن رجل، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: «سئل و أنا حاضر عن امرأه أرضعت غلاما مملوكا لها من لبنها حتّى فطمته، هل لها أن تبيعه؟ قال: فقال: لا، هو ابنها من الرضاعه، حرم عليها بيعه و أكل ثمنه. قال: ثمّ قال: أليس رسول الله صلى الله عليه و آله قال: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» (1).

فقول: عقد أمّ الموطوء فى النسب حرام على الموقب، و كلّ محرّم فى النسب محرّم بالرضاع، أمّا الأوّل فبالإجماع و النصوص، و أمّا الثانى فلقولهم عليهم السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».

ثمّ نقول: إنّ عدم استقامه الإستدلال على تقدير حمل كلمه «ما» على «من»، إنّما يكون إذا حمل الكلام على النحو السابق و هو غير لازم، لإمكان أن يقال: إنّ معنى الكلام: يحرم بسبب الرضاع من يحرم فى النسب، أو بسبب النسب؛ و هو أعمّ من أن يكون لنفس

ص: ٢٧٤

النسب، كما فى المحرّمات السبعه النسبيّه، أو لأمر خارج كالإيقاب، و إن كان ذلك لتحقق النسب بين المحرّم و المفعول به.

و بعباره أخرى: و هو أعمّ من أن يكون النسب بين المحرّم و المحرم عليه، أو لا- يكون كذلك، بل يكون النسب بين المحرّم و الموطوء سببا للتحريم، فمقتضى الحديث المذكور ثبوت التحريم بسبب الرضاع كذلك، فعلى هذا مقتضاه عدم جواز التزويج للموقب بالأيم الرضاعى للموطوء و لا بنته و لا أخته؛ و هو المختار، وفاقا للتحريم و جامع المقاصد و التنقيح و الروضه و رياض المسائل.

قال فى التحرير:

و لو كان له أمّ أو أخت أو بنت من الرضاع، فالأقرب تحريمهنّ أيضا. (١)

و فى جامع المقاصد:

هل للأمّ و الأخت من الرضاع كالنسب فى التحريم؟ فيه إشكال ينشأ من أنّ صدق الأمّ و البنت و الأخت عليهنّ إنّما هو بطريق المجاز، لأنّ الحقيقه إنّما هى مع الولاده، فلا يتناولهنّ النصّ الوارد بالتحريم، و من عموم قوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». إلى أن قال: و التحريم أقوى، لعموم الأحاديث فى الرضاع. (٢)

و فى التنقيح:

لا فرق بين من ينسب منهنّ بالنسب و بالرضاع، لعموم قوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب». (٣)

و فى الروضه:

ص: ٢٧٥

١-١ تحرير الأحكام، ج ٣، ص ٤٤٦.

٢-٢ جامع المقاصد، ج ١٢، ص ٣١٧.

٣-٣ التنقيح الرائع، ج ٣، ص ٨٧.

حرمت على الموقب أم الموطوء و أخته و بنته و إن نزلت، من ذكر و أنثى من النسب اتفاقاً، و من الرضاع على الأقوى. (١)

و مثله فى رياض المسائل. (٢)

و المخالف الصريح فى المسألة غير ظاهر، نعم يظهر من فخر المحققين فى الإيضاح مع تردد منه فى الآخر، حيث قال بعد أن عنون كلام والده: «و فى الرضاع و الفاعل الصغير إشكال» ما هذا عينه:

منشأ الإشكال أنها أم لقوله تعالى: «و أمهاتكم التى أرضعنكم» (٣)، فسمهن أمهات، و الأصل فى الإستعمال الحقيقة.

إلى أن قال:

و لقوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من الولادة» (٤) و يروى: «ما يحرم من النسب»؛ و من حيث أن الإستعمال أعم من الحقيقة و المجاز، و لا دلالة للعام على الخاص، فالمرجع الترجيح، و الحق ترجيح المجاز لما قرّر فى الأصول، و لهم أن يقولوا الفهم عند التجرد عن القرائن بين أرباب اللسان من خواص الحقيقة، إنتهى. (٥)

و ما يظهر من كلامه: «و لهم أن يقولوا»، فغير جيد، للقطع بأن المتبادر من الأم ما كان بحسب الولادة، فلا ينصرف إلى الرضاعة، و هكذا الحال فى بنت و الأخت.

ثم لا يخفى أن ما ذكر فى هذا المقام ينكشف منه حال المصاهرة، فمن نكح امرأه كما يحرم عليه أمها و بنتها فى النسب، يحرم عليه أمها و بنتها الرضاعتين، و كذا الحال فى

ص: ٢٧٦

١-١ الروضة البهيّة، ج ٥، ص ٢٠٣.

٢-٢ رياض المسائل، ج ١٠، ص ٢١٣.

٣-٣ سورة النساء، الآية ٢٣.

٤-٤ عوالى اللئالى، ج ٢، ص ٢٦٨، باب النكاح، ح ٢١.

٥-٥ إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٧٢.

غيرهما، لقوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب»، بناء على ما عرفت من معنى قوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».

و لك أن تقول: إنّ المعنى الثانى و إن كان معنى عامّياً، لكنّه متروك الظاهر، لوضوح أنّ مقتضى الحكم بأنّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم من النسب، أن يحكم بحرمة ترك إنفاق الأمّ الرضاعى، و كذا بنت الرضاعى، و كذا يحكم بحرمة عقوق الأب و الأمّ الرضاعيين، و غير ذلك، لثبوت حرمة ما ذكر فى النسب.

إلا أن يقال: إنّ المراد بالإضافة إلى جميع المحرّمات النسبيّه، و ما ذكر إنّما بالإضافة إلى بعضها، فمعنى قوله عليه السلام: «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب» أنّه يحرم بسبب الرضاع كلّما يحرم فى المحرّمات النسبيّه كالأخت و بناتها و غيرها، فالمناطق المحرّم بالإضافة إلى جميع الأصناف السبعة كالأخت و بناتها، و من المعلوم أنّ الأخت ليس ممّا يحرم ترك إنفاقها و إكسائها، فلا محذور.

[تنبیه]

بقى فى المقام شىء ينبغى التنبيه عليه، و هو أنّ المحرّمات بالرضاع بأسرها هل هى مثل المحرّمات فى النسب فى المحرميّة و جواز النظر إلى ما يجوز النظر إليها، أم لا؟ فنقول: هنا مقامان، أحدهما: ثبوت المحرميّة بين المرتضع و بين من تحقّق فيه إحدى العلايق التى أوجبت المحرميّة فى النسب، فيسوّغ له النظر إلى أمّه الرضاعيّة و أخته و بنات الأخ و بنات الأخت و العمّه و الخاله الرضاعيّات و بالعكس، و كذا الحال فى الرضيعه بالإضافة إلى ابنها فى الرضاع و أخيها و ابن أخيها و أختها و عمّها و خالها و بالعكس.

و الظاهر أنّ المحرميّة فى هذا المقام ممّا لا إشكال فيه، و قد ادّعى عليه فخر المحقّقين الإجماع، قال:

لا- شكّ أنّ من أحكام النسب ما لا يثبت بالرضاع بالإجماع، كالتوراث و استحقاق النفقه و الولاية و الحضانه و تحمّل العقل و سقوط القود و المنع

من الشهاده؛ و منها ما يثبت إجماعا، و هو المحرمية و التحريم؛ و منها ما اختلف فيه، و هو العتق بالملك [و سيأتي (١)]. و قد سمى الله تعالى بالأم ثلاثة أصناف من النساء: الوالده، و تستوعب جميع أحكام النسب؛ و المرضعه، و هى مقصوره على التحريم و المحرمية، و على رأى العتق؛ و أزواج الرسول صلى الله عليه و آله ، و تشاركهما فى التحريم إجماعا، و فى المحرمية قولان، الإمامية على عدم المحرمية لقوله تعالى: «وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى (٢)»، و لما ورد فى خبر ابن أم مكتوم و قد تقدم؛ و قال قوم من الجمهور بثبوت المحرمية لقوله تعالى: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ (٣)»، و المساوات إنما تثبت حقيقة مع التساوى فى جميع الأحكام الممكنة، و الأصل فى الإطلاق الحقيقة. و الجواب: المساوات فى جميع الأحوال (٤) محال، فلا يدل على المطلوب، لانتفاء العموم، بل المراد التعظيم و الإجلال و التكرمه (٥)، إنتهى كلامه رفع مقامه.

و المدعى حقّ و إن كان الكلام لا يخلو عن مناقشه.

[إلى هنا ما عثرنا عليه من النسخ الخطية]

ص: ٢٧٨

١-١ ما بين المعقوفين من المصدر.

٢-٢ سورة الأحزاب، الآية ٣٣.

٣-٣ نفس المصدر، الآية ٦.

٤-٤ فى المصدر: «الأحكام».

٥-٥ إيضاح الفوائد، ج ٣، ص ٤٤.

٤١ إرشاد الأذهان، العلامة الحلّى، تحقنق: الشنخ فارس الحسنون، نشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسنن، قم، ١٤١٠ هـ ق.

٤٢ اعلام اصفهان، سمد مصلح الدين مهدوى، تصحنق: غلامرضا نصراللهى، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگى شهردارى اصفهان، اصفهان، ١٣٨٧ ش.

٤٣ اعلان الشيعه، سمد محسن امين، تحقنق: حسن امين، نشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٤٤ الإنتصار، الشرف المرتضى، تحقنق: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسنن، قم، ١٤١٥ ق.

٤٥ إضاح الفوائد، محمّد بن الحسن بن يوسف المطهر الحلّى، تحقنق: الكرمانى و الإشتهاردى و البروجردى، المطبعه العلميه، قم، ١٣٨٧ ق.

٤٦ أجوبه المسائل المهنائيه، العلامة الحلّى، مطبعه الخيام، قم، ١٤٠١ ق.

٤٧ بحار الأنوار، العلامة المجلسى، نشر: مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٤٨ بيان المفاجر، سمد مصلح الدين مهدوى، انتشارات كتابخانه مسجد سمد، اصفهان، ١٣٦٨ ش.

٤٩ تاريخ اصفهان، حسن خان جابرى انصارى، انتشارات مشعل، تهران، ١٣٧٨ ش.

٥٠ تبصره المتعلمين، العلامة الحلّى، تحقنق: السمد أحمد الحسينى و الشنخ هادى الیوسفى، الطبعه الأولى، نشر: الفقيه، تهران، ١٣٦٨ ش.

٥١ تحرير الأحكام، العلامة الحلّى، تحقنق: الشنخ إبراهيم البهادرى، الطبعه الأولى، نشر: مؤسسه الامام الصادق عليه السلام، قم، ١٤٢٠ ق.

۵۲ تذکره العلماء، محمد بن سلیمان تنکابنی، نشر: آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۷۲ ش.

۵۳ تذکره الفقهاء، العلامة الحلّی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۱۴ ق.

۵۴ تذکره القبور، عبدالکریم گزی، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، نشر: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۲ ش.

۵۵ تلخیص المرام، العلامة الحلّی، تحقیق: مرکز الأبحاث و الدراسات الإسلامیة، الطبعة الأولى، نشر: مکتب الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۲۱ ق.

۵۶ التنقیح الرائع، مقداد بن عبدالله السیوری الحلّی، تحقیق: السید عبد اللطیف الحسینی الكوه كمری، الطبعة الأولى، نشر: مکتبه آیه الله المرعشی رحمه الله، قم، ۱۴۰۴ ق.

۵۷ تهذیب الأحكام، الشيخ الطوسی، تحقیق: السید حسن الموسوی الخراسان، الطبعة الرابعة، نشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۵۸ ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، تحقیق: السید محمد مهدی، السید حسن الخراسان، الطبعة الثانية، نشر: الشریف الرضی، قم، ۱۳۶۸ ش.

۵۹ جامع المقاصد، المحقق الكركی، نشر و تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ق.

۶۰ الجامع للشرائع، یحیی بن سعید الحلّی الهذلی، لجنه التحقیق بإشراف الشيخ السبحانی، نشر: مؤسسه سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ق.

۶۱ جواهر الكلام، الشيخ محمد حسن بن باقر النجفی، تحقیق: الشيخ عباس القوچانی، الطبعة الثانية، نشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۶۲ حیاة المحقق الكركی و آثاره، الشيخ محمد الحسون، نشر: الإحتجاج، تهران، ۱۴۲۳ ق.

۶۳ الخلاف، الشيخ الطوسی، تحقیق: السید علی الخراسانی و السید جواد الشهرستانی و الشيخ مهدی طه نجف، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.

۶۴ دانشمندان و بزرگان اصفهان، سید مصلح الدین مهدوی، چاپ اول، انتشارات گلدسته، اصفهان، ۱۳۸۴ ش.

٦٥ الدروس، الشهيد الأول، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، الطبعة الأولى، قم، ١٤١٧ ق.

٦٦ ذخيره المعاد، المحقق السبزوارى، الطبعة الحجرية، نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.

٦٧ الذريعه، آقا بزرك تهرانى، چاپ دوم، نشر: دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٦٨ ذكرى الشيعة، الشهيد الأول، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٩ ق.

٦٩ رجال النجاشى، أحمد بن على بن أحمد النجاشى الكوفى، تحقيق: السيد موسى الشبيرى الزنجانى، نشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، ١٤١٦ ق.

٧٠ رجال و مشاهير اصفهان، مير سيدعلى جناب، تحقيق: رضوان پورعصار، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگى شهردارى اصفهان، اصفهان، ١٣٨٥ ش.

٧١ الرسائل الرجائيه، السيد محمدباقر بن محمدنقى الشفتى، تحقيق: السيد مهدى الرجائى، نشر: مكتبه مسجد السيد، اصفهان، ١٤١٧ ق.

٧٢ روضات الجنات، محمدباقر بن زين العابدين موسى خوانسارى، نشر: اسماعيليان، قم، ١٣٩٠ ق.

٧٣ الروضه البهيّه، الشهيد الثانى، منشورات جامعه النجف الدينيه، قم، ١٤١٠ ق.

٧٤ الروضه البهيّه فى الاجازه الشفيعيه، محمد شفيح بن على اكبر جابلقى، تحقيق: سيد جعفر حسيني اشكورى، نشر: مؤسسه كتابشناسى شيعه، قم، ١٣٩٢.

٧٥ رياض المسائل، السيد على بن محمدعلى الطباطبائى، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين، قم، ١٤١٢ ق.

٧٦ ريحانه الادب، محمدعلى مدرس، نشر: كتابفروشى خيام، تهران، ١٣٦٩ ش.

٧٧ السرائر، ابن إدريس الحلّى، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، قم، ١٤١٠ ق.

٧٨ شرائع الإسلام، المحقق الحلّى، تحقيق و تعليق: السيد صادق الشيرازى، نشر: انتشارات الإستقلال، تهران، ١٤٠٩ ق.

٧٩ الشرح الصغير، السيد على بن محمدعلى الطباطبائى، تحقيق: السيد مهدى الرجائى، نشر: مكتبه آيه الله المرعشى، قم، ١٤٠٩ ق.

- ٨٠ الصحاح، إسماعيل بن حمّاد الجوهري، تحقيق: أحمد بن عبدالغفور عطار، نشر: دار العلم للملايين، بيروت، ١٤٠٧ ق.
- ٨١ طبقات اعلام الشيعة، الكرام البرره فى قرن الثالث بعد العشره، آقا بزرگ تهرانى، چاپ دوم، نشر: دارالمرتضى، مشهد، ١٤٠٤ ق.
- ٨٢ طرائف المقال، السيد عليأصغر بن محمدشفيح الجابلقى البروجردى، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، نشر: مكتبه آيه الله المرعشى، قم، ١٤١٠ ق.
- ٨٣ غرقاب، سيد محمدمهدي موسوى شفتى، تحقيق: مهدي باقرى سيانى و محمود نعمتى، چاپ اول، نشر: كانون پژوهش، اصفهان، ١٤٣٠ ق.
- ٨٤ غنيه النزوع، ابن زهره، تحقيق: الشيخ إبراهيم البهادرى، نشر: مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام، قم، ١٤١٧ ق.
- ٨٥ فوائد الرضويه، شيخ عباس قمى، محقق: ناصر باقرى بيدهندى، چاپ اول، نشر: بوستان كتاب، قم، ١٣٨٥ ش.
- ٨٦ الفهرست، الشيخ الطوسى، تحقيق: الشيخ جواد القيومى، نشر: مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ١٤١٧ ق.
- ٨٧ القاموس المحيط، مجدالدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادى، تحقيق و نشر: دار العلم، بيروت، ١٣٠٦.
- ٨٨ قواعد الأحكام، العلامة الحلّى، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، قم، ١٤١٣ ق.
- ٨٩ الكافى، ثقه الإسلام محمد بن يعقوب الكلينى، تحقيق: على أكبر الغفارى، نشر: دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٨٨ ق.
- ٩٠ الكافى فى الفقه، أبى الصلاح الحلبي، تحقيق: الشيخ رضا الأستادى، نشر: مكتبه أمير المؤمنين عليه السلام، إصفهان، ١٤٠٣ ق.
- ٩١ كشف اللثام عن قواعد الأحكام، الفاضل الهندي، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين، قم، ١٤١٦ ق.

٩٢ كفايه الأحكام، المحقق السبزواری، الطبعه الحجریه، نشر: مدرسه صدر المهدوی، إصفهان.

٩٣ لسان العرب، محمّد بن مكرم بن منظور المصري، نشر: أدب الحوزه، قم، ١٤٠٥ ق.

٩٤ اللغه دمشقیه، الشهيد الأوّل، تحقيق: الشيخ علی الكورانی، نشر: دار الفكر، قم، ١٤١١ ق.

٩٥ مآثر الباقریه، میرزا محمدعلی، وفا زواره ای، تصحیح: حسین مسجدی، چاپ اول، نشر: سازمان فرهنگي شهرداری اصفهان، اصفهان، ١٣٨٥ ش.

٩٦ المبسوط، الشيخ الطوسی، تحقيق: محمّد تقی الكشفي، نشر: المكتبه المرتضويه، طهران، ١٣٨٧ ق.

٩٧ مجمع البحرين و مطلع التّیرین، الشيخ فخر الدين محمّد الطريحي، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني، نشر: مكتبه نشر الثقافه الإسلاميه، ١٤٠٨ ق.

٩٨ مجمع الفائده و البرهان، المحقّق الأردبيلي أحمد بن محمّد، تحقيق: الإشتهازي و العراقي و اليزدي، نشر: جامعه المدرّسين، ١٤٠٣ ق.

٩٩ المختصر النافع، المحقّق الحلّي، تحقيق: بإشراف الشيخ القمي، نشر: مؤسسه البعثه، تهران ١٤١٠ ق.

١٠٠ مختلف الشيعه، العلامه الحلّي، تحقيق: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم، ١٤١٢ ق.

١٠١ مدارك الأحكام، السيّد محمّد بن علي الموسوي العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤١٠ ق.

١٠٢ المراسم العلويّه، سلّار بن عبدالعزيز الديلمي، تحقيق: السيّد محسن الحسيني الأميني، نشر: المعاونه الثقافيه للمجمع العالمی، قم، ١٤١٤ ق.

١٠٣ مسالك الأفهام، الشهيد الثاني، تحقيق و نشر: مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم، ١٤١٣ ق.

١٠٤ مستدرک الوسائل، الميرزا حسين المحدث النورى الطبرسى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٨ ق.

١٠٥ مصباح المتهجد، الشيخ الطوسى، نشر: مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، ١٤١١ ق.

١٠٦ معارف الرجال، محمد حرز الدين، نشر: كتابخانه آيت الله، مرعشى نجفى، قم، ١٤٠٥ ق.

١٠٧ المعتبر فى شرح المختصر، المحقق الحلى، تحقيق: لجنة التحقيق بإشراف الشيخ ناصر مكارم الشيرازى، نشر: مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام، قم، ١٣٦٤ ش.

١٠٨ مفاتيح الشرائع، الفيض الكاشانى، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، نشر: مؤسسه مجمع الذخائر الإسلاميه، قم، ١٤٠١ ق.

١٠٩ المقنعه، الشيخ المفيد، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، قم، ١٤١٠ ق.

١١٠ مكارم الآثار، محمدعلى حبيب آبادى، نشر: اداره كل فرهنگ و هنر استان اصفهان، اصفهان، ١٣٦٤ ش.

١١١ منتهى المطلب، العلامة الحلى، تحقيق و نشر: قسم الفقه فى مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد، ١٤١٢ ق.

١١٢ من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، تحقيق: على أكبر الغفارى، الطبعة الثانيه، نشر: جامعه المدرسين، قم، ١٤٠٤ ق.

١١٣ موسوعه طبقات الفقهاء، گروه محققين مؤسسه امام صادق عليه السلام، ناظر: جعفر سبحانى، چاپ اول، نشر: مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، ١٤٢٢ ق.

١١٤ المهذب البارع، ابن فهد الحلى، تحقيق: الشيخ مجتبى العراقى، نشر: جامعه المدرسين، قم، ١٤٠٧ ق.

١١٥ المهذب، القاضى ابن البراج، تحقيق: بإشراف الشيخ جعفر السبحانى، نشر: جامعه المدرسين، قم، ١٤٠٦ ق.

١١٦ نجوم السماء، محمدعلى آزاد كشميرى، تصحيح: ميرهاشم محدث، نشر: شركت چاپ و نشر بين الملل، تهران، ١٣٨٧ ش.

١١٧ نكت النهاية، المحقق الحلّي، تحقيق و نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ١٤١٢ ق.

١١٨ نهاية الأحكام فی معرفه الأحكام، العلامه الحلّي، تحقيق: السید مهدي الرجائي، نشر: مؤسسه إسماعيليان، قم، ١٤١٠ ق.

١١٩ النهاية، الشيخ الطوسي، طبعه دار الأندلس، بيروت.

١٢٠ نهاية المرام، السید محمد بن علي الموسوي العاملي، تحقيق: آغا مجتبي العراقي، الشيخ علي پناه الاشتهااردی، آقا حسين اليزدی، نشر: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، ١٤١٣ ق.

١٢١ الوافي، الفيض الكاشاني، تحقيق: ضياء الدين الحسيني الإصفهاني، الطبعه الأولى: نشر: مكتبه الإمام أميرالمؤمنين عليه السلام، إصفهان، ١٤٠٦ ق.

١٢٢ وسائل الشيعه، الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت، قم، ١٤١٤ ق.

١٢٣ الوسيله إلى نيل الفضيله، ابن حمزه الطوسي، تحقيق: الشيخ محمد الحسون، نشر: مكتبه السید المرعشي، قم، ١٤٠٨ ق.

تأليف: ملا حبيب الله كاشانی

تصحیح و تحقیق: سید مصطفی موسوی بخش

مقدمه تحقیق

از جمله علوم قرآنی که دانشمندان مسلمان به آن پرداخته اند علم تجوید و قرائت قرآن کریم است. تلاوت علم تجوید و قرائت قرآن بر اساس یکی از بهترین شیوه های ابلاغ کلام الهی و آشنا ساختن عقل و جان خلائق با این سخن و حیانی و کلام نورانی آسمانی است. البته در این علم از چگونگی خواندن بحث به میان می آید، زیرا کیفیت قرائت از نظر اهمیت کمتر از کمیت آن نیست، بلکه امکان دارد در مواقعی مهم تر هم باشد. همان گونه که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرمایند: «خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است، خوانده شود».^(۱)

بنابراین خواننده قرآن باید با قواعد و اصولی آشنا باشد که آن قواعد وی را در زیبا، نیکو، فصیح و روح بخش تر خواندن قرآن یاری نماید، تا تأثیر آیات نور بر قلب و جان مستمعین، چندین برابر شود و لذا این قواعد را «قواعد تجوید قرآن» نامیده اند.

علم قرائت به طور خلاصه دارای چهار رکن و اصل تجوید، وقف و ابتدا، صوت و لحن می باشد. رساله حاضر پیرامون تجوید قرآن سخن به میان آورده است.

ص: ۲۸۷

۱- ۱ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۹، الفرع الاول: فی القراءات السبعه، حدیث ۳۰۶۹، نص روایت این است: «إن الله تعالى يحب أن يقرأ القرآن كما أنزل».

تجوید در لغت به معنای «تحسین، تکمیل و نیکو گردانیدن» آمده است و در اصطلاح عبارت است از: «مجموعه قواعدی که موجب ادای حروف از مخرج خود به طرز صحیح می شوند». به بیان دیگر می توان گفت که علم تجوید، علمی است که باعث صیانت حروف و کلمات از دست خوردگی و بیان نادرست آنان می گردد، که اگر آن را تنها در رابطه با قرآن که شیواترین، فصیح ترین و کاملترین کلام یا سخن است در نظر بگیریم، می توان گفت رعایت قواعد تجویدی، یگانه راهی است که می تواند ایشان را به قرائت صحیح و قرائتی شبیه به قرائت هنگام نزول آن و شکل اولیه و اصلی خواندن آن نزدیک گرداند. (۱) از همین رو تجوید به سه بخش اصلی یعنی مخارج، صفات و احکام حروف تقسیم می شود.

مخارج حروف عبارتند از: محل هایی از دستگاه تکلم که حروف از آن جاها خارج شده و ادا می گردند، مانند: مخرج «عین» که از حلق است. منظور از صفات حروف، حالت های مختلفی است که حروف گوناگون به صورت انفرادی و بی آنکه در بین کلمات قرار گیرند، دارا می باشند و احکام حروف، صورتهایی هستند که حرف در ترکیب با حروف دیگر در کلمات و یا به خاطر داشتن حرکات گوناگون، پیدا می کند و این احکام از صفات لازمه حروف منشأ می گیرند. مانند نون ساکنه که وقتی به یکی از حروف بیست و هشت گانه عربی برسد یکی از چهار حکم «اظهار»، «ادغام»، «اقلاب» و یا «اخفاء» را می پذیرد.

لذا مؤلف این اثر مرحوم ملا حبیب الله کاشانی بر آن شده اند که قواعد مربوط به این سه بخش تجوید یعنی مخارج و صفات و احکام را در ده فصل بیان کنند که به همین منظور ب«العشره الکامله» نام گرفت که این ده فصل عبارتند از: الفصل الأول: فی تفسیر الترتیل. الفصل الثانی: فی تفصیل الأسنان. الفصل الثالث: فی بیان مخارج الحروف. الفصل الرابع: فی بیان صفات الحروف. الفصل الخامس: فی ذکر بعض خواص

ص: ۲۸۸

جمله من الحروف. الفصل السادس: في نبذ مما يتعلق به المدّ العارض. الفصل السابع: في بعض ما يتعلق بالإدغام. الفصل الثامن: في الوقف. الفصل التاسع: في الإماله. الفصل العاشر: في إشاره إجماليه إلى أسماء القراء و روايتهم.

قابل ذکر است در مورد زندگی و آثار این عالم وارسته چون که در مجموعه میراث های حوزه علمیه اصفهان به تفصیل سخن رفته است، لذا از آوردن شرح حال ایشان خودداری نموده و عزیزان را به آن منابع همچون رساله «لب النظر فی علم المنطق» در دفتر دهم که از همین مؤلف می باشد و کتابشناسی آثار آن فقیه بزرگ در دفتر پنجم ارجاع می دهیم.

در پایان هم از تمامی همکاران و سروران گرامی کمال تشکر را دارم که با واسطه و بی واسطه این حقیر را در به ثمر رسیدن این اثر یاری نمودند.

و من الله التوفيق و عليه التكلان

سید مصطفی موسوی بخش

رمضان المبارک ۱۴۳۴ ق

ص: ۲۸۹

صفحه اول نسخه خطی العشره الكامله

ص: ٢٩٠

صفحه آخر نسخه خطی العشره الكامله

ص: ٢٩١

هذا كتاب العشره الكامله من تأليفات و تصنيفات زبده الفضلاء و نخبه العلماء

المولى المحقق المدقق ملا حبيب الله الكاشانى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى نزل الفرقان تنزيلا و الصلوه على المخاطب ب «رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً(١)».

أما بعد، فيقول الراجى إلى الله الصمد، حبيب الله، ابن على مدد: إن فضل تلاوه القرآن مما لا يدرك بالبيان و قد تضافرت، بل تواترت فيه الأخبار من الأئمه الكرام شفعاء الأنام عليهم صلوات الله الملك العالم(٢) و لكن لا يخفى أن الفوز بهذه المثوبه منوط برعايه شروط و هى إما معنويه أو لفظيه.

و لما رأيت أن من جمله القسم الأخير التجويد فى التلاوه و تسديد الكلمات و الحروف عند القرائه أجمعت على تأليف و جيزه حاويه لأكثر مهمات هذا الفن، فرتبتها على فصول عشره و سميتها بالعشره الكامله.

الفصل الأول: فى تفسير الترتيل

المأمور به فى الكتاب الجليل، قد اختلفت عباراتهم فيه على وجوه:

و منها: أنه التمهّل فى القرائه و التأنى فى أداء الحروف و الكلمات.(٣)

ص: ٢٩٣

١- ١ سورة المزمّل، الآية ٤.

٢- ٢ أنظر: الكافى، ج ٢، ص ٦١١ ٦١٣، باب ثواب قراءه القرآن؛ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ١٦٥، أبواب قراءه القرآن ولو فى غير الصلاه؛ بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٣٨٦، باب فضل قراءه القرآن فى شهر رمضان.

٣- ٣ مجمع البحرين، ج ٢، ص ١٤٢.

و منها: أنه تبيين الحروف وإظهارها. (١)

و منها: أنه تبيين القرآن و عدم هَذِهِ هَذَا الشَّعْر و نثره نثر الرمل و به روايه. (٢)

و منها: أنه حفظ الوقوف و أداء الحروف و هو مروى عن على عليه السلام، (٣) فإن فسّر الأداء ببيان الحروف قدر الواجب من أدائها من مخارجها متميِّزه، فالأمر بالترتيل للوجوب و إن فسّر بالزائد عنه فللندب.

و منها: أنه تبيين الحروف بالصفات الآتية من الهمس و الجهر و الاستعلاء و غير ذلك، (٤) و به فسّر ما روى من أنه [٣٩] هو الثاني.

و منها: أن لا يمدّ الصوت حتى يشبه الغناء و قد روى عبدالله بن سنان، عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «اقرأ القرآن بألحان العرب و أصواتها و إتياءكم و لحن أهل الفسق و أهل الكبائر فإنّه سيجيء من بعدى أقوام يرجعون القرآن ترجيع الغناء و النوح و الرهبانيه لا يجوز تراقيهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من يعجبه شأنهم» (٥) إلى آخره.

و فى روايه عنه عليه السلام أيضا: «حسن القرآن بأصواتكم فإنّ الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا» (٦) إلى آخره، و فى أصحابنا من يبيح الغناء فى أعقر القرآن بل يفتى باستحبابه، فإن كان مراده تحسين الصوت كما ورد الأمر به، فهو حسن.

ص: ٢٩٤

١-١ مفتاح الكرامه، ج ٧، ص ٢٢٥، نقلا عن إرشاد الجعفريه؛ نهايه الأحكام، ج ١، ص ٤٧٦.

٢-٢ الكافى، ج ٢، ص ٦١٤، باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن، ح ١؛ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ٢٠٧، باب استحباب ترتيل القرآن و كراهه العجله فيه، ح ١.

٣-٣ بحار الأنوار، ج ٨١، ص ١٨٨، الباب ١٥.

٤-٤ الألفيه و النفليه، ص ١١٦، سنن القراءه.

٥-٥ الكافى، ج ٢، ص ٦١٤، باب ترتيل القرآن...؛ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ٢١٠، باب تحريم الغناء فى القرآن؛ إعلام الدين، ص ١٠١، أبيات فى التوحيد.

٦-٦ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ٢١٢، باب تحريم الغناء فى القرآن، ح ٦؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦٢، ح ٣١.

و منها: ما روى عن الصادق عليه السلام قال: «الترتيل هو أن تتمكث فيه و تحسن به صوتك»^(١) «و إذا مررت بآيه فيها ذكر الجنه فاسئل الله الجنه و إذا مررت بآيه فيها ذكر النار، فتعوذ بالله من النار»^(٢).

و فى مصباح الشريعه: فرتله ترتيلا- و قف عند وعده و وعيده و تفكر فى أمثاله و مواعظه و احذر أن تقع من إقامتك حروفه إضاعه حدوده إلى آخره فتدبر^(٣).

الفصل الثانى: فى تفصيل الأسنان

اعلم للإنسان اثنتين و ثلاثين سنًا؛ ستّ عشر فى الحنك الأعلى و مثلها فى الأسفل و الأربع من مقدّمها ثنتان من فوق و أخريان من تحت، تسمى ثنايا جمع ثنيه كبقية و بقايا و كلّ واحده ممّا يلى كلّ واحده منها رباعيه بفتح الرّاء و تخفيف الياء و يسمّى الأربع بمجموعها رباعيات كذلك و كلّ ممّا يلى كلًّا من هذه ناب^(٤) و الجمع أنياب و نيوب.

و يسمّى الأربع بعد هذه الأربع علوا و سفلا بالضواحك و الإثنتا عشره بعد ذلك طواحن و ارحاء و الأربع الأواخر نواجذ بالذال المعجمه.

قيل: و ربما انعدمت فى بعض الناس و قد يسمّى ما بعد الأنياب مطلقا إضراسا.

و قد يقال: إنّ النواجذ هى الضواحك^(٥).

و فى بعض كتب اللغه: إنّ العوارض هى الستة عشره البارزه من الشفه ثمان فى الحنك الأعلى و مثلها فى الأسفل^(٦).

ص: ٢٩٥

-
- ١- ١ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ٢٠٧، باب استحباب القرآن و كراهه العجله فيه، ح ٤.
 - ٢- ٢ الكافى، ج ٢، ص ٦١٧، باب فى كم يقرأ القرآن و يختم، ح ٢؛ وسائل الشيعه، ج ٦، ص ١٧٣، باب استحباب التفكر فى معانى القرآن، ح ٨.
 - ٣- ٣ مصباح الشريعه، ص ٢٩.
 - ٤- ٤ أى: دندان نيش. (مؤلف).
 - ٥- ٥ النهايه فى غريب الحديث، ج ٥، ص ٢٠؛ مجمع البحرين، ج ٢، ص ١٨.
 - ٦- ٦ المخصص، ج ١، ص ١٤٧.

إشاره

التي هي العمده في هذا الباب. قيل: مخرج الحرف هو المكان الذي ينشأ منه و معرفه ذلك بأن تسكنه و تدخل عليه همزه و تنظر إلى حيث ينتهي إليه الصوت، فثم مخرجه؛ ألا ترى إنك تقول: أب و تسكت [٤٠] فتجد الشفتين قد اطبقت إحداهما على الأخرى إلى آخره. و أصول المخارج خمس:

الأول: الحلق

و هو مخرج ستة من الحروف: الهمزه و الهاء و العين و الحاء المهملتان و الغين و الخاء المعجمتان و الترتيب كما ذكر. فالهمزه من أقصى الحلق من جانب الصدر. ثم الهاء و هكذا إلى الخاء فمخرجها أوله.

و عن أبي حيان: أنه لا ترتيب بين الأولين.

و عن الأخفش: اشتراك الألف و الهمزه في المخرج و فيه نظر. و في الترتيب أقوال آخر لا يناسبها المختصر.

الثاني: اللسان

و هو مخرج ثمانية عشر:

أحدها: القاف و هو من أقصى من طرف الحلق مع المحاذي من الحنك الأعلى و قيل: أن مخرجه قريب من الخاء المعجمه.

و ثانيها: الكاف و مخرجه القريب من الأقصى بعد القاف بفاصل ما، بل عن جماعه من أهل البادية: إبدالها بها، و عن آخرين: العكس و يسميان بالللهوفين.

و ثالثها: الجيم و هو من وسط اللسان مع المحاذي من الحنك الأعلى.

و رابعها: الشين المعجمه و هو كسابقه إلا في اعتبار الإلصاق مع أنه أبعد من أصل اللسان.

و خامسها: الياء المثناه من تحت المتحركه و مخرجها كما ذكر و يسمّى هذه الثلاثه بالشجريه بسكون الجيم و الشجر ما بين اللحين.

و سادسها: الضاد المعجمه و مخرجها القريب من الأقصى من جزء من أحد جانبي اللسان من وسط الأضراس العليا و لو أديت من أصله القريب من الحلق، ثم إلى رأسه ثم إلى الأضراس كان أولى. و هل يتعين الأيمن أو الأيسر أو يجوز الأمران؟ أقوال. و لكن لا يخفى أنّ الأيمن أيسر.

و سابعها: النون و مخرجها رأس اللسان من أصل الأنياب و الثنتين العلويتين.

و ثامنها: الزاء و هي من ظاهر رأس اللسان مع المحاذي من الحنك الأعلى من الثنايا و الرباعيات و لا يعتبر هنا الإلصاق.

و تاسعها و عاشرها و حادي عشرها: الحروف النطعيه و هي الدال و الطاء المهملتان و التاء المثناه من فوق و مخرجها رأس اللسان مع المحاذي من أصل الثنتين العلويتين.

و ثاني عشرها و ثالث عشرها و رابع عشرها: الذال و الظاء المعجمتين و التاء المثلثه و مخرجها رأس [٤١] اللسان مع طرف الثنتين العلويتين. و في بعض الكتب طرفه مع طرفهما و في بعضها رأسه مع رأسهما.

و خامس عشرها و سادس عشرها و سابع عشرها: الصاد و السين المهملتان و الزاء المعجمه و مخرجها رأس اللسان مع وسط الثنتين السفلتين، و في بعض الكتب مع رأسهما.

و ثامن عشرها: اللام و مخرجها طرف اللسان من رأسه من أصل الأنياب و الرباعيات.

الثالث: الشفه

و هي مخرج أربعة: الميم و الباء و الواو و الفاء، إلا أنّ الثلاث الأولى من بين الشفتين و الأخيره من وسط السفلى مع رأس الثنتين العلويتين. و يفترق الثلاث بأن الأولى تؤدى من جفّ الشفتين و خارجهما و الثانيه من داخلهما و رطبهما مع اعتبار قبضهما و التصاقهما و الثالثه من الداخل و الخارج معا.

الرابع: جوف الفم وفضائه

و هو مخرج ثلاثه: الألف و الواو الساكن المضموم ما قبله و الياء الساكن المكسور ما قبله و يسمّى بالهاوى.

الخامس: الخيشوم

و هو مخرج النون و الميم الساكنين حالتى الإخفات و الإدغام مع الغنّه و ربما يسقط هذا الأصل و سابقه و له وجه موجّه؛ و قيل (١): إنّ لكلّ حرف مخرجا فيتعدّد المخارج بعدد الحروف؛ و قيل: إنّها سبعة عشر (٢)؛ و فى بعض الكتب: إنّ عليه الأكثر (٣).

الفصل الرابع: فى بيان صفات الحروف

و هى كثيره.

منها: الإستعلاء و المتّصف به سبعة: الخاء و الضاد و الظاء و الغين المعجمات و الصاد و الطاء و القاف و قد جمعت فى (قظ خص ضغط) و تسمى بالعلويّه أيضا لارتفاع اللسان و ميله إلى الحنك الأعلى حال أدائها. فإن انطبق و لاصق به حينئذٍ فمنطبقه و هى الضاد و الظاء المعجمتان و الصاد و الطاء.

قال الشاطبى: و (قظ خص ضغط) (٤) سبع علو و منطبق هو الضاد و الظاء أعجما و إن أهملا و إلاّ فمفتحه و هى ما سوى هذه الأربع و ما سوى هذه السبع مستفله لإستفال اللسان و ميله إلى الحنك الأسفل حال التكلّم بها.

و منها: الهمّس و الموصوف به عشره: الخاء و الشين المعجمتان و التاء المثناه من

ص: ٢٩٨

١-١ الدراسات الصوتيه عند العلماء التجويد، ص ١٥٨؛ معجم علوم القرآن، ص ٢٤٧.

٢-٢ خليل بن احمد و ابن الجزرى.

٣-٣ سيويه و شاطبى، القائلان إنّها ستة عشر مخرجا.

٤-٤ حرز الأمانى و وجه التهانى، ص ٥٣؛ انظر: إبراز المعانى من حرز الأمانى، ص ٧٥٣؛ مقدمات فى علم القراءات، ج ١، ص

فوق و الكاف و السين و الفاء و الهاء و الصاد و الحاء و التاء المثلثة و قد جمعت في (حثة شخص فسكت) سمّيت بالمهموسه لضعف اعتمادها على مخارجها و لذا لا ينقطع النَّفس حال أدائها متحركه بل يجرى معها و ما سواها مهجوره. (١)

و حكى ابن الحاجب عن بعض: أنّه جعل من المهموسه الذال و الزاء و الضاد المعجمات و العين و الياء المثناه من تحت أيضا [٤٢] و من المجهوره الكاف و التاء المثناه من فوق.

ثم المجهوره إمّا شديده و هي ثمانية: الألف و الجيم و الدال و الطاء المهملتان و الكاف و القاف و الباء الموحده و التاء المثناه من فوق و قد جمعت في (اجدك قطبت) (٢) و جمعها الشاطبي في (اجدت كقطب) قال: اجدت كقطب للشديده مثلا. (٣)

سمّيت بذلك لشده اعتمادها على المخرج و لذا ينقطع معها النفس و لا- يجرى الصوت عند اسكانها كما في آخ و أط. أو رخوه (٤) و هي ما عدا ما تقدم و ما يأتي سمّيت به لجريان النَّفس معها في الجملة. أو متوسطه و هي خمسه: العين و الراء المهملتان و الميم و النون و اللام و هذه لا يتم فيها الجرى و لا الحبس و لذا سمّيت به و ربما ينفي الواسطه.

و منها: الذلاقة بالذال المعجمه و القاف و صاحبها سته الفاء و الميم و اللام و النون و الراء المهمله و الباء الموحده و يسمّى مدلقه لسهوله أدائها من رأس اللسان أو الشفه.

قيل (٥): و ليس في كلمات العرب رباعى و لا خماسى إلاّ و أحدها فيه إلاّ ما شذّ كالعسجد و الدهدقه و ما سواها مصمته. قال النيسابورى: لأنّها لثقلها كانت كالشئ

ص: ٢٩٩

١-١ الجامع لأحكام القرآن، ج ١١، ص ٢٤٧؛ مجمع البحرين، ج ٤، ص ٤.

٢-٢ التمهيد في علوم القرآن، ج ٥، ص ٢٣٣؛ التحقيق في كلمات القرآن، ج ١، ص ٢٩٧.

٣-٣ حرز الأمانى و وجه التهانى، ص ١٥١؛ انظر: معجم علوم القرآن، ص ١٧٢.

٤-٤ ن.م.

٥-٥ شرح شافيه ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٦٢، صفات الحروف؛ لسان العرب، ج ٣، ص ٢٩٠.

المصمت الذى لا جوف له. (١) و عن ابن الحاجب: أنّها التى لا توجد فى رباعى و لا خماسى (٢) فليتأمل. و هذه الصفات تسمى بالذاتيه.

و منها: التفشى و صاحبه الشين لإنتشار الصوت حال أدائها فى الفم و زاد بعضم الراء المهمله و الفاء و الميم.

و منها: الصفير و صاحبه الصاد و السين المهملتان و الزاء المعجمه. قيل: و ذات الصفير حروف تخرج من بين الثنايا و طرف اللسان فيتوقف الصوت و يظهر صوت كالصفير و هو الصوت بالفم والشفتين. (٣) قال الشاطبى:

و صاد و سين مهملان و زائها صفير و شين بالتفشى تعملا (٤)

و منها: القلقله و صاحبها خمسه: القاف و الجيم و الطاء و الدال المهملتان و الباء الموحده و قد جمعت فى (قطب جد)، سميت مقلقله بالكسر لأنه إذا تلفظ بها يحصل فى اللسان قلقله؛ أى: حركه و صوت من عصر اللسان سيما حال الوقف.

و منها: الإنحراف و الموصوف به هو الراء المهمله و اللام سميتا بذلك لإنحراف اللسان إلى داخل الحنك عند التلفظ بهما. و قيل: انحراف اللام من مخرج النون و الراء من مخرج اللام.

و منها: التكرار و صاحبه الراء المهمله، لقوتها حال أدائها فكأ أنّها تتكرر.

و منها: الاستطاله و صاحبها الضاد المعجمه، لطول الصوت عند أدائها. و قيل: لاستطاله اللسان حينئذ حتى يتصل بمخرج اللام و قد تقدّم.

و منها: المدّ و صاحبها الواو [٤٣] و الياء و الألف و تسمى ليثيه. قيل: لأنّها تخرج من

ص: ٣٠٠

١- ١ شرح شافيه ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٦٢، صفات الحروف.

٢- ٢ لم نعثر عليه.

٣- ٣ تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٠٢، پاورقى.

٤- ٤ حرز الأمانى، ص ١٥١.

غير كلفه على اللسان لاتساع مخارجها و تسمى هذه الصفات بالعارضه. و هل يجب رعايه الصفات مطلقه أو لا؟ وجهان بل قولان. و الأقوى عدم الوجوب إلا إذا توقف الأداء من المخرج أو عدم الإشتباه على الرعايه.

و تفصيل الكلام فى الفقه و ينبغى ترقيق الحروف المستفله إلا ما يأتى و تفخيم المستعليه مطلقا و هو فى المنطقه أكد و أشد لاسيما فى الجيم لثلا يشتهه بالشين.

و عن القراء: وجوب القلقه فى حروفها إذا كانت ساكنه كما فى: «يَقْتُلُونَ (١)» و «يَطْهَرُونَ (٢)» و فى السكون الوقفى أكد كما فى: «مِنْ باق» (٣) و «الْأَسْبَابِ (٤)» قيل: و ليجتنب من تقلقل باقى الحروف سيما النون فى: «أَنْعَمْتَ (٥)» و الغين فى: «الْمَغْضُوبِ (٦)» و ليحافظ على الرء لثلا يتكرر حقيقه فيوجب بطلان الصلاه بالزياده؛ فتأمل.

الفصل الخامس: فى ذكر بعض خواص جمله من الحروف فنيه مقاصد

الأول: فى بعض ما يتعلّق باللام

و هى و إن كانت من المستفله التى من شأنها الترقيق و لكنّها تفخم و تغلظ عند الأداء

ص: ٣٠١

١- ١ سورة البقره، الآيه ٦١. سورة آل عمران، الآيه ٢١ و... .

٢- ٢ سورة البقره، الآيه ٢٢٢.

٣- ٣ ليس فى القرآن: «من باق» ولكن فيه: «مِنْ واق»، انظر: سورة الرعد، الآيه ٣٤ و سورة غافر، الآيه ٢١.

٤- ٤ سورة البقره، الآيه ١٣٦، آل عمران، الآيه ٨٤ و... .

٥- ٥ سورة الفاتحه، الآيه ٧. سورة البقره، الآيه ٤٠ و... .

٦- ٦ سورة الفاتحه، الآيه ٧.

فى لفظ «الله» إذا سبقها مفتوح أو مضموم كما فى: «إِنَّ اللَّهَ (١)» و «فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (٢)» و أمّا إذا كان ما قبلها مكسورا، فالترقيق على الأصل كما فى: «وَمَنْ يُهِنِ اللَّهَ (٣)» و «بِسْمِ اللَّهِ» و كذلك لفظه «اللهم». قال الشاطبى:

و كلّ لدى اسم الله من بعد كسره يرققها حتّى يروق مرتلا

كما فى فحموها (٤) بعد فتح و ضمه فتمّ نظام الشمل وصلا و فيصلا (٥)

و أمّا اللام فى غير ما ذكر فيراعى فيها الأصل إلّا إذا كانت مفتوحة و كان قبلها صاد مهملة أو طاء كذلك أو ظاء معجمه كما فى: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ (٦)» و «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ (٧)» و «مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ (٨)»، هذا إذا كانت هذه الحروف ساكنه أو مفتوحة. و قد حكى ذلك الشاطبى عن ورش و هو ممّن يروى عن نافع قال:

و غلظ ورش فتح لام لصادها أو الطاء أو للطاء قبل تنزلا

إذا فتحت أو سكنت كصلوتهم و مطلع أيضا ثم ظلّ و يوصلا (٩)

و لكن ظاهر أكثرهم اختصاص تفخيم اللام بالجلاله على الوجه المذكور. و ربما يعلل بأن ذلك لتعظيم الإسم و فيه نظر.

و من أحكام اللام الإدغام و هو واجب فى ثلاث عشر: التاء المثناة من فوق و التاء المثناة و الدال و الراء و السين و الصاد و الطاء المهملات و الذال و الزاء و الشين و الضاد و الطاء و النون. و تسمى اللام حينئذٍ بالشمسيه و قد يسمّى هذه [٤٤] الحروف كذلك و لا تدغم فى البواقي و تسمى حينئذٍ بالقمرية.

ص: ٣٠٢

١- ١ سورة البقره، الآيه ٢٠. آل عمران، الآيه ٣٩ و... .

٢- ٢ سورة البقره، الآيه ١١٥.

٣- ٣ سورة الحج، الآيه ١٨.

٤- ٤ فى المصدر، «كما فخموه»، بدل «كما فى فحموها».

٥- ٥ حرز الأمانى، ص ٥٤.

٦- ٦ سورة العنكبوت، الآيه ٤٥.

٧- ٧ سورة البقره، الآيه ٢٢٩.

٨- ٨ سورة القصص، الآيه ٥٠.

٩- ٩ حرز الأمانى، ص ٥٤.

الثاني في بعض ما يتعلق بالنون الساكنه

مطلقا سواء كانت أصلية و هي ما يكتب و يلفظ بها أو عارضية و هي ما يتلفظ به و لا يكتب و هو التنوين. فلها حالات:

الأولى: قلبها ميما و ذلك إذا وقعت قبل الباء الموحده؛ سواء كانتا في كلمة واحدة كما في: «أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ (٢)» أو في كلمتين كما في: «وَمِنْ بَعْدِهِ (٣)» و «رَوْفٌ بِالْعِبَادِ (٤)» و في بعض الكتب (٥) أنها يقلب ميما مع الإخفاء و لا يخفى أن القلب مغن عنه.

الثانية: (٦) الإدغام و ذلك إذا كان فيما بعدها حروف من الحروف الستة المجتمعه في (يرملون) و علل بقرب المخرج و لشدته بالنسبه إلى الراء و اللام لم يجوزوا في إدغامها فيهما الغنة؛ بخلاف الأربع البواقي.

نعم عن خلف و هو راوى همزه: أنه لا يغنه في الواو و الياء (٧) أيضا و في بعض الكتب (٨): أن الغنه في الياء و الواو أفصح كعدمها في اللام و الراء و في الميم و النون واجبه و يستثنى من هذه القاعدة ما لو اجتمعت النون مع الواو و الياء في كلمة واحدة، فلا يجوز الإدغام كما في: «فَتَوَانُّ (٩)» و «صِنَوَان (١٠)». و الدنيا و ببيان إذ لو ادغمت فيهما لزم الإلتباس بالمضاعف و إلى هذا كله أشار الشاطبي فقال:

و كلهم التنوين و النون ادغموا بلا غنه في اللام و الراء ليجملا

و كل بينمو ادغموا مع غنه و في الواو و اليا دونها خلف تلا

ص: ٣٠٣

١- ١ أى: مقصد الثاني.

٢- ٢ سورة البقره، الآيه ٣٣.

٣- ٣ سورة البقره، الآيه ٥١ و الانعام، الآيه ٥٤، بدون واو فيهما.

٤- ٤ سورة البقره، الآيه ٢٠٧ و سورة آل عمران، الآيه ٣٠.

٥- ٥ تجويد قرآن كريم، ص ١٥٠.

٦- ٦ أى: حاله الثانيه.

٧- ٧ مجموعه مهمه في التجويد و القراءات و الرسم، ص ١٣٢.

٨- ٨ شرح شافيه ابن حاجب، ج ٣، ص ٢٧٣.

٩- ٩ سورة الأنعام، الآيه ٩٩.

١٠- ١٠ سورة الرعد، الآيه ٤.

و عندهما للكل اظهر بكلمه مخافه اشباه المضاعف اثقلا(١)

مثال ذلك و «إِنْ يَعُدُّ (٢)» و «مِنْ رَبِّ (٣)» و «مِنْ مَاءٍ (٤)» و «مِنْ لَدُنْهُ (٥)» و «مِنْ وَاقٍ (٦)» و «فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (٧)».

قوله: بينمو، أى بحرف من الياء و النون و الميم و الواو: دونها؛ أى: بدون الغنه. قوله: و عندهما؛ أى: عند الواو و الياء.

الثالثه: تمام الإظهار و هذا إذا وقع بعدها حرف من حروف الحلق المذكوره كما فى: «رَضِيََ اللَّهُ عَنْهُمْ (٨)» و «أَنْعَمْتَ (٩)» و «عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٠)» و «مِنْ خَيْرٍ (١١)» و «أَجْرٌ غَيْرٌ مَمْنُونٍ (١٢)» و «مِنْ حَيْثُ (١٣)» و «مِنْ غِلٍّ (١٤)» و «الْمُنْخَنَقَةُ (١٥)» فلا فرق فى ذلك بين الكلمه و الكلمتين.

الرابعه: الإخفاء المتوسط و ذلك إذا وقع بعدها حرف غير ما ذكر من الحلق

ص: ٣٠٤

١- ١ حرز الأمانى، ص ٤٥.

٢- ٢ سورة فاطر، الآيه ٤٠.

٣- ٣ سورة الأعراف، الآيه ٦١ و سورة يونس، الآيه ٣٧ و ...

٤- ٤ سورة البقره، الآيه ١٦٤ و سورة إبراهيم، الآيه ١٦ و ...

٥- ٥ سورة النساء، الآيه ٤٠ و سورة الكهف، الآيه ٢.

٦- ٦ سورة الرعد، الآيه ٣٤ و سورة غافر، الآيه ٢١.

٧- ٧ سورة النور، الآيه ٤٠.

٨- ٨ سورة المائده، الآيه ١١٩ و سورة التوبه، الآيه ١٠٠ و ...

٩- ٩ سورة الفاتحه، الآيه ٧ و سورة البقره، الآيه ٤٠ و ...

١٠- ١٠ سورة البقره، الآيه ١٠ و سورة الاعراف، الآيه ٧٣ و ...

١١- ١١ سورة المزمل، الآيه ٢٠ و سورة القصص، الآيه ٢٤.

١٢- ١٢ سورة فصلت، الآيه ٨ و سورة الانشقاق، الآيه ٢٥ و ...

١٣- ١٣ سورة البقره، الآيه ١٤٩ و سورة الأعراف، الآيه ١٩.

١٤- ١٤ سورة الأعراف، الآيه ٤٣ و سورة الحجر، الآيه ٤٧.

١٥- ١٥ سورة المائده، الآيه ٣.

و يرملون، كما فى: «بِخَلْقِ حَيْدِ (١)» و «مِاءٍ دَافِقٍ (٢)» و «أَأَنْذَرْتَهُمْ (٣)» و «مَنْصُودٍ (٤)» و الكلمتان هنا سواء أيضا و ينبغى رعايه الغنه، كما قال الشاطبى:

و قلبهما ميمما لدى البا و اخفيا على غنه [٤٥] عند البواقي ليكملا (٥)

(٦):

الثالث فى بعض ما يتعلق بالميم الساكنه

فإن تلاها ميم فالإدغام بلا خلافٍ للتماثل، كما فى: «وَمِنْكُمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ (٧)» و «خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ (٨)» و إن كان بعدها باء موحد، فالمشهور الإخفاء مع الغنه (٩) و قيل: الإدغام و المثال «يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ (١٠)» و «أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ (١١)» و لاتخفى و لا تدغم مع سائر الحروف، بل تظهر و يتأكد الإظهار فى الواو و الفاء، كما فى: «أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ أَوْلَادُكُمْ فَتَنَّهُ (١٢)»

الرابع: فى بعض ما يتعلق بالراء المهمله

و هى و إن كان الأصل فيها التريق لكونها من المستفله و لكن قد تفخم و تفصيله أن

ص: ٣٠٥

١-١ سورة إبراهيم، الآية ١٩ و سورة فاطر، الآية ١٦.

٢-٢ سورة الطارق، الآية ٦.

٣-٣ سورة البقره، الآية ٦ و سورة يس، الآية ١٠.

٤-٤ سورة هود، الآية ٨٢ و سورة الواقعة، الآية ٢٩.

٥-٥ حرز الأمانى، ص ٤٥.

٦-٦ أى: مقصد الثالث.

٧-٧ ليس فى القرآن: «منكم من يعبد الله» و لكن فيه: «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ»، سورة النحل، الآية ٧٠ و «وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ» سورة آل عمران، الآية ١٥٢.

٨-٨ سورة الروم، الآية ٥٤.

٩-٩ غيث النفع فى القراءات السبع، ص ٥٥؛ تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٤١.

١٠-١٠ سورة الانبياء، الآية ٤٩ و سورة فاطر، الآية ١٨.

١١-١١ سورة البقره، الآية ٣٣.

١٢-١٢ سورة الانفال، الآية ٢٨ و سورة التغابن، الآية ١٥.

الراء إن كانت متحرّكة بفتحها أو ضمها كما فى: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ (١)» و «رُزِقُوا (٢)» فتفخم و بكسره كما فى: «رِحْلَةَ الشّتاء (٣)» فالترقيق و كذلك لو كانت ساكنه مع كسر ما قبلها كسره أصله كما فى: «فِرْعَوْنَ (٤)» و «يَوْمَ عَسْرَةٍ (٥)» قال الشاطبى:

و لابد من ترقيقها بعد كسره إذا سكنت يا صاح للسبعه الملا (٦)

أو سكونه بشرط عدم كون سابقه من المستعليه كما فى: «بِهِ السَّحْرُ (٧)» أو سكونه مع فتح السابق كما فى: «مِنْ خَيْرٍ (٨)». و تفخم أيضا فيما إذا كان ما قبل الساكنه فتحه أو ضمها كما فى: «النُّذُرُ (٩)» و «الْقَمَرُ (١٠)» أو كسره عارضيه و هى الزائله فى الوصل كما فى: «ارْجِعْ (١١)» أو كسره مع كون ما بعد الراء من السبعه الإستعلايه كما فى: «فِرْقَةٍ (١٢)».

هذا إذا لم يكن حرف الإستعلاء مكسورا و لا ما قبل الراء كذلك و إلا فالوجهان كما فى: «كُلُّ فِرْقٍ (١٣)»، و تفخم أيضا إذا كانت الكسره السابقه عليها فى غير كلمتها كما فى: «رَبِّ ارْجِعُونِ (١٤)».

الخامس: فى بعض ما يتعلّق بالهاء

و هى إمّا سكت أو جزء للكلمه أو ضمير و كنايه. و الأولان لا يشبعان مطلقا، كما فى:

ص: ٣٠٦

- ١-١ سورة السجده، الآيه ١٦ و سورة الشورى، الآيه ٣٨ و ...
- ٢-٢ سورة البقره، الآيه ٢٥.
- ٣-٣ سورة قريش، الآيه ٣.
- ٤-٤ سورة الانفال، الآيه ٥٤ و سورة يونس، الآيه ٧٥ و ...
- ٥-٥ سورة القمر، الآيه ٨.
- ٦-٦ حرز الأمانى، ص ٥٣.
- ٧-٧ سورة يونس، الآيه ٨١.
- ٨-٨ سورة النساء، الآيه ١٢٧ و سورة القصص، الآيه ٢٤ و ...
- ٩-٩ سورة الأحقاف، الآيه ٢١ و سورة النجم، الآيه ٥٦ و ...
- ١٠-١٠ سورة الانعام، الآيه ٧٧ و سورة الأعراف، الآيه ٥٤ و ...
- ١١-١١ سورة يوسف، الآيه ٥٠ و سورة النمل، الآيه ٣٧.
- ١٢-١٢ سورة التوبه، الآيه ١٢٢.
- ١٣-١٣ سورة الشعراء، الآيه ٦٣.
- ١٤-١٤ سورة المؤمنون، الآيه ٩٩.

لَمْ (١) يَتَسَنَّ (٢) و «أَقْتَدَ (٣)» و «حِسَابِيَه (٤)» و «كِتَابِيَه (٥)» و «مَالِيَه (٦)» و فى: «ما نَفَقَهُ (٧)» و «لَمْ تَنْتَه (٨)» و الأوّل منهما ساكن أبدا و الثانى تابع للعوامل و أمّا الثالث فحكمه بحسب الحركه أن يضمّ إذا كان ما قبله مفتوحا أو مضموما، كما فى: «يَدْعُونَهُ (٩)» و «يَضْرُوهُ (١٠)» و يكسر إذا كان مكسورا، كما فى: «مِنْ بَعِيدِهِ (١١)» أو ساكنا، كما فى: «فِيهِ (١٢)» و «عَلَيْهِ (١٣)»، و أمّا «عليه» و «الله»، فلوصل الهاء بالجلاله فلو حظ التعظيم. و قيل: يضمّ عند الوصل مطلقا و لا يفتح هذه الهاء أصلا.

و أمّا حكمه بحسب الإشباع و عدمه؛ فتفصيله أنّه إذا كان ما قبله و ما بعده متحرّكين، وجب إشباع ضمّته واوا و كسرتة ياء و إن كانا لا يكتبان و يسمّى الحاصل من الإشباع حينئذٍ بالصله، فلا إشباع مع سكون ما بعد الهاء و ما قبله، كما فى: «لَهُ الْمُلْكُ (١٤)» و «فِيهِ هُدًى (١٥)»، و كذا إذا كانا ساكنين، كما فى: «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (١٦)».

هذا على مذهب الكثير و قد حكى الإشباع مطلقا حتّى فى هذه المواضع عن ابن

ص: ٣٠٧:

-
- ١- ١ فى المخطوطه: «و لم».
 - ٢- ٢ سورة البقره، الآيه ٢٥٩.
 - ٣- ٣ سورة الانعام، الآيه ٩٠.
 - ٤- ٤ سورة الحاقه، الآيه ٢٠ و ٢٦.
 - ٥- ٥ نفس المصدر، الآيه ١٩.
 - ٦- ٦ نفس المصدر، الآيه ٢٨.
 - ٧- ٧ سوره هود، الآيه ٩١، فى المخطوطه: «لا نفقه».
 - ٨- ٨ سوره مريم، الآيه ٤٦ و سوره الشعراء، الآيه ١١٦ و ١٦٧.
 - ٩- ٩ سوره الأنعام، الآيه ٧١.
 - ١٠- ١٠ سوره الحج، الآيه ١٢.
 - ١١- ١١ سوره البقره، الآيه ٥١ و سوره النساء، الآيه ١٦٣ و... .
 - ١٢- ١٢ سوره البقره، الآيه ٢ و سوره آل عمران، الآيه ٩ و... .
 - ١٣- ١٣ سوره الانعام، الآيه ٨ و سوره الاعراف، الآيه ١٧٦ و... .
 - ١٤- ١٤ سوره فاطر، الآيه ١٣ و سوره الزمر، الآيه ٦ و... .
 - ١٥- ١٥ سوره البقره، الآيه ٢ و سوره المائده، الآيه ٤٦.
 - ١٦- ١٦ سوره المائده، الآيه ١٨ و سوره غافر، الآيه ٣ و... .

كثير [٤٦] و في: «فيه مُهاناً (١)» خاصة عن حفص و لا إشباع أيضا في نحو: «يرضه (٢)» مما كان قبل الهاء فيه ساكن بحسب الأصل.

السادس: في بعض ما يتعلّق بالواو

فهى إما يكتب و لا يقرء أو لا يكتب و لكن يقرء و هى الحاصلة من إشباع الضمه كما تقدّم و من إشباع الواو و إما يكتب و يقرء من دون إشباع.

و الأوّل كما فى: «هؤلاء (٣)» و «أولاء (٤)» و «أولئك (٥)» و «أولات الأعمال (٦)» و «أولو الأعمال (٧)» و «أولو القزبي (٨)» و «أبناؤكم (٩)» و «آباؤكم (١٠)» و «جزاؤ (١١)» و «قال الملو (١٢)» و «أولياء (١٣)» و «يبدؤ الخلق (١٤)» و «أصلبكم (١٥)» و «قالوا

ص: ٣٠٨

١- ١ سورة الفرقان، الآية ٦٩.

٢- ٢ سورة الزمر، الآية ٧.

٣- ٣ سورة الأعراف، الآية ٣٨ و سورة الأنفال، الآية ٤٩ و ...

٤- ٤ سورة آل عمران، الآية ١١٩ و سورة طه، الآية ٨٤.

٥- ٥ سورة البقره، الآية ٥ و سورة النساء، الآية ١٨ و ...

٦- ٦ سورة الطلاق، الآية ٤.

٧- ٧ سورة الأنفال، الآية ٧٥ و سورة الأحزاب، الآية ٦.

٨- ٨ سورة النساء، الآية ٨.

٩- ٩ سورة النساء، الآية ١١ و سورة التوبه، الآية ٢٤.

١٠- ١٠ سورة النساء، الآية ١١ و سورة الأنعام، الآية ٩١.

١١- ١١ سورة البقره، الآية ٨٥ و سورة المائده، الآية ٢٩ و ...

١٢- ١٢ سورة الأعراف، الآية ٦٠ و سورة المؤمنون، الآية ٣٣.

١٣- ١٣ سورة آل عمران، الآية ٢٨ و سورة النساء، الآية ٧٦ و ...

١٤- ١٤ سورة يونس، الآية ٤ و سورة النمل، الآية ٦٤ و ...

١٥- ١٥ سورة الأعراف، الآية ١٢٤ و سورة طه، الآية ٧١.

الأء آن (١) و «نساءؤكم (٢)» و «لا يؤاخذكم (٣)» و «ضعفاء (٤)» و «أجباؤه (٥)» و «أنباؤ ما كانوا (٦)» و «شركاؤهم (٧)» و «تفتؤ (٨)» و «يتفتؤؤ ظلاله (٩)» و «ما دعاؤه (١٠)» و «مؤؤمن (١١)» و «نقرؤه (١٢)» و «تؤزهم (١٣)» و «أتوكؤه (١٤)» و «يكلؤكم (١٥)» و «ماؤها (١٦)» و «يذرؤا (١٧)» و «ما يعبؤ بكم (١٨)» و «العلماء (١٩)» و «أساءؤ الشؤى (٢٠)» و «إينغاؤكم (٢١)» و «عطاؤنا (٢٢)» و «يئشؤؤ في الحليه (٢٣)» و «اللؤلؤ (٢٤)» و «برآؤ (٢٥)» و «هاؤم (٢٦)» إلى غير ذلك مما لا يخفى و الوجه في ذلك مفصل في فن الحظ.

ص: ٣٠٩

- ١-١ سورة البقره، الآيه ٧١.
- ٢-٢ سورة البقره، الآيه ٢٢٣.
- ٣-٣ سورة البقره، الآيه ٢٢٥ و سورة المائده، الآيه ٨٩.
- ٤-٤ سورة البقره، الآيه ٢٦٦.
- ٥-٥ سورة المائده، الآيه ١٨.
- ٦-٦ سورة الأنعام، الآيه ٥.
- ٧-٧ سورة النحل، الآيه ٨٦ و سورة الانعام، الآيه ١٣٧ و ...
- ٨-٨ سورة يوسف، الآيه ٨٥، في المخطوطه: «لا تفتؤ».
- ٩-٩ سورة النحل، الآيه ٤٨.
- ١٠-١٠ سورة الإسراء، الآيه ١١.
- ١١-١١ سورة البقره، الآيه ٢٢١ و سورة النساء، الآيه ٩٢ و ...
- ١٢-١٢ سورة الإسراء، الآيه ٩٣.
- ١٣-١٣ سورة مريم، الآيه ٨٣.
- ١٤-١٤ سورة طه، الآيه ١٨.
- ١٥-١٥ سورة الأنبياء، الآيه ٤٢.
- ١٦-١٦ سورة الكهف، الآيه ٤١.
- ١٧-١٧ سورة النور، الآيه ٨.
- ١٨-١٨ سورة الفرقان، الآيه ٧٧، في المخطوطه: «ما يعبؤكم».
- ١٩-١٩ سورة فاطر، الآيه ٢٨.
- ٢٠-٢٠ سورة الروم، الآيه ١٠.
- ٢١-٢١ سورة الروم، الآيه ٢٣.
- ٢٢-٢٢ سورة ص، الآيه ٣٩.
- ٢٣-٢٣ سورة الزخرف، الآيه ١٨.
- ٢٤-٢٤ سورة الواقعه، الآيه ٢٣ و سورة الرحمن، الآيه ٢٢.
- ٢٥-٢٥ سورة الزخرف، الآيه ٢٦.

والثاني كما في: «داؤد(١)» و«ما وري عنهما(٢)» و«الغاوون(٣)» و«لايستون(٤)». و الثالث كما في: «جاؤا(٥)» و«فاؤا(٦)» و«فأذروا(٧)» و«يلونكم من الكفار(٨)» و«ليسوا(٩)» و«السوى(١٠)» و«إقروا ما تيسر(١١)» إلى غير ذلك. وربما يكتب الياء و لا يقرء، كما في: «رثاء الناس(١٢)» و كذا الألف في: «ذاقا الشجرة(١٣)» و الياء في: «مهلكي القرى(١٤)» و لا يشبع كسره الألف في: «إياك نعبد(١٥)» و لا كسر الباء في نحو: «ربي الأعلى(١٦)» على ما قيل للزوم زياده الحرف الممنوع منها.

السابع: في بعض ما يتعلّق بالهمزه

قد شاع بين أهل الحجاز سيمًا قريش تخفيفها حتى روى عن علي عليه السلام أنه قال: «لولا أن جبرئيل نزل بالهمزه على النبي صلى الله عليه وآله لما همزنا»(١٧). و ذلك بأحد وجوه ثلاثه:

أحدها: الإبدال و هذا إذا كانت ساكنه فتبدل إلى الحرف المجانس لحركه ما قبلها. فإن كانت فتحه فإلى الألف و ضمه فإلى الواو و كسره فإلى الياء. فيقال في: «يدعونه إلى

ص: ٣١٠

١-١ سورة النساء، الآية ١٦٣ و سورة المائدة، الآية ٧٨.

٢-٢ سورة الأعراف، الآية ٢٠.

٣-٣ سورة الشعراء، الآية ٩٤ و ٢٢٤.

٤-٤ سورة التوبة، الآية ١٩ و سورة النحل، الآية ٧٥ و... .

٥-٥ سورة آل عمران، الآية ١٨٤ و سورة الاعراف، الآية ١١٦.

٦-٦ سورة البقرة، الآية ٢٢٦.

٧-٧ سورة آل عمران، الآية ١٦٨.

٨-٨ سورة التوبة، الآية ١٢٣.

٩-٩ سورة الإسراء، الآية ٧.

١٠-١٠ سورة الروم، الآية ١٠.

١١-١١ سورة المزمل، الآية ٢٠.

١٢-١٢ سورة البقرة، الآية ٢٦٤ و سورة النساء، الآية ٣٨.

١٣-١٣ سورة الاعراف، الآية ٢٢.

١٤-١٤ سورة القصص، الآية ٥٩.

١٥-١٥ سورة الفاتحة، الآية ٥.

١٦-١٦ من الأذكار السجده في الصلاة.

١٧-١٧ شرح شافيه ابن الحاجب، ج ٣، ص ٣٢؛ و انظر هامش بحار الأنوار، ج ٧٥، ص ٢٦٤.

الْهُدَاتِنَا(١)»: إلى الهداتنا و في: «مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذْنَ لِي(٢)»: يقولون و في: «و الَّذِي أَتَمَّنَ(٣)»: و الذي تمن و كذلك لو كانت متحركة قبلها واو أو ياء بشرط سكونهما و زيادتهما لغير الإلحاق فتبدل إليهما فتدغم. ففي: «خَطِيئَةٌ(٤)»: خطيئه و في مقروء: مقروء. و هذا مستحسن لا واجب إلا في لفظ النبي، لورود النهي عن أصله و هو النبيء و لكن عن نافع: الهمز في جميع [٤٧] القرآن و كذا البريه. و ابن ذكوان وافق نافع في همزها.(٥)

و أمّا نحو «شيء» و «سوء آ» مما الواو و الياء فيه أصليان، فلا إبدال و لا إدغام في الأشهر الأوضح.

و ثانيها: التسهيل و هو أداء الهمزة بينها و بين الحرف المجانس لحركتها؛ ففي: «سُئِلَ(٦)» بينها و بين الياء هذا على المشهور؛ و قد يقال: إنها تؤدى بينها و بين الحرف المجانس لحركه ما قبلها ففي: «سُئِلَ» بينها و بين الواو و يتعدّر ذلك في الهمزة المتطرفه إذا وقف عليها بالسكون و تعيّن في: «الرُّومُ(٧)» و إذا كانت الهمزة مضمومه مع كسر ما قبلها كما في: «مُسَيِّهَةٌ(٨)» أو بالعكس، كما في: «سُئِلَ» فهل يسهل بالمشهور أو بغيره؟ قولان.

و جاز في نحو: «أَنَّمَهُ(٩)» ممّا اجتمع فيه همزتان متحرّكتان تحقيق الثانيه على الأصل و تخفيفها بالتسهيل.

و يجوز بل يجب قلبها ياء مع الإدغام على القاعده الصرفيه و لكن لم يسمع به قرائه على ما قيل و لا فرق في ذلك بين الكلمه و الكلمتين كما في قوله: «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ(١٠)» و قرء الثانيه بين الهمزة و الواو كما يقتضيه التسهيل على غير المشهور.

ص: ٣١١

- ١- ١ سورة الأنعام، الآية ٧١.
- ٢- ٢ سورة التوبه، الآية ٤٩.
- ٣- ٣ سورة البقره، الآية ٢٨٣.
- ٤- ٤ سورة النساء، الآية ١١٢.
- ٥- ٥ مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤١٢.
- ٦- ٦ سورة البقره، الآية ٨.
- ٧- ٧ سورة الروم، الآية ٢.
- ٨- ٨ سورة البقره، الآية ١٤.
- ٩- ٩ سورة التوبه، الآية ١٢.
- ١٠- ١٠ سورة البقره، الآية ١٤٢ و سورة يونس، الآية ٢٥.

و ثالثها: الحذف و مواردہ مفصّلہ فی الصرف و قد قرء فی نحو: «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا(١)» مما اتَّفَقَ فِيهِ حَرَكَةُ الِهْمَزَتَيْنِ فِي كَلِمَتَيْنِ بِحَذْفِ إِحْدَيْهِمَا وَ إِن اِخْتَلَفَ فِي الْمَحذُوفِ وَ قَرَأَ أَيْضًا بِقَلْبِ الثَّانِيَةِ حَرْفًا مِجَانِسًا لِحَرَكَةِ الْأُولَى.

وَ اعْلَمْ أَنَّ وَصَلَ الِهْمَزَاتِ الْقَطْعِيَةَ لِحْنِ كَقَطْعِ الْوَصْلِيَةِ. نَعَمْ يَقْطَعُ فِيْمَا لَوْ وَقَفَ عَلَى مَا قَبْلَهَا وَ قَدْ صَرَّحُوا بِاسْتِحْبَابِ وَصْلِ الْمِيمِ مِنْ «الرَّحِيمِ(٢)» بِالْحَمْدِ وَ كَذَا فِي: «الرَّحْمَنُ(٣)» وَ «الْقَمَرُ(٤)» وَ «الْحَاقَّةُ(٥)» وَ «الْقَارِعَةُ(٦)» وَ «اقْتَرَبَ(٧)».

الفصل السادس: في نَبذِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِالْمَدِّ الْعَارِضِ

إِذ الطَّبِيعِيُّ لَا يَنْفَكُ عَنِ الْحَرْفِ عِنْدَ أَدَائِهِ كَمَا فِي: «قَاضٍ» وَ «يَقُولُ» وَ «غِيضٌ»؛ فَلَا فَائِدَةَ فِي الْكَلَامِ فِيهِ. وَ الْكَلَامُ إِمْيَا فِي الْحُرُوفِ الْمُقَابِلَةِ لِلْمَدِّ فَهِيَ الْأَلْفُ وَ الْوَائِ الْمَضْمُومُ مَا قَبْلَهَا وَ الْيَاءُ الْمَكْسُورُ مَا قَبْلَهَا.

فَالْيَاءُ فِي «شَيْءٍ» وَ الْوَائِ فِي «سُوءٍ» بِالْفَتْحِ لَيْسَا مِنْ ذَلِكَ فِي هَذَا الْفَنِّ وَ إِمَّا فِي سَبَبِ الْمَدِّ إِذْ لَا يَمُدُّ الْحُرُوفُ الْمَذْكُورَةَ حَيْثُمَا وَقَعَتْ، بَلْ لَهُ شَرْطٌ وَ سَبَبٌ وَ هُوَ أَحَدُ أَمْرَانِ:

الأوّل: أَنْ يَقَعَ هَمْزُهُ بَعْدَ هَذِهِ الْحُرُوفِ كَمَا فِي: «جَاءَ(٨)» وَ «تَبَوَّأَ(٩)» وَ «سَيَّعَ(١٠)».

ص: ٣١٢

- ١-١ سورة محمد، الآية ١٨؛ في المخطوطه: «وقد...».
- ٢-٢ سورة السجده، الآية ٦ و سورة القصص، الآية ١٦ و ...
- ٣-٣ سورة البقره، الآية ١٦٣ و سورة مريم، الآية ٦١ و ...
- ٤-٤ سورة الحج، الآية ١٨ و سورة فصلت، الآية ٣٧ و ...
- ٥-٥ سورة الحاقه، الآية ١ و ٢ و ٣.
- ٦-٦ سورة القارعه، الآية ١ و ٢ و ٣.
- ٧-٧ سورة الاعراف، الآية ١٨٥ و سورة الانبياء، الآية ١ و ...
- ٨-٨ سورة النساء، الآية ٤٣ و سورة المائده، الآية ٦ و ...
- ٩-٩ سورة المائده، الآية ٢٩.
- ١٠-١٠ سورة هود، الآية ٧٧ و سورة العنكبوت، الآية ٣٣.

والثاني: أن يقع بعدها سكون كما في: «دَابَّةُ (١)» و«صَا (٢)» و«يَسَاءُ (٣)» وغير ذلك.

و عن نافع عدم اعتبار البعديّ و لا فرق بين السكون الأصلي و الوقفي كما في: «أُولُو الْأَعْلَابِ (٤)» و «نَسْتَعِينُ (٥)» و «يُؤْمِنُونَ (٦)» في الوقف و قد يمدّ لا بسبب قصدا للتعظيم كما في «الله». [٤٨]

و إمّا في أقسامه: فمنها: المتّصل و هذا إذا كان حرف المدّ و سببه في كلمه واحده كما في: «جَاءَ بِالصَّدْقِ (٧)».

و منها: المنفصل و هذا إذا كانا في كلمتين أو في كلمه مع السكون العارضى كما في: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ (٨)» و «نَسْتَعِينُ».

و منها: مدّ الإشباع و هذا إذا كان السبب موجودا و لم يكن الحرف مكتوبا، بل كان حاصلًا من إشباع الضمه أو الكسره كما في: «مَالَهُ أَخْلَدَهُ (٩)» و «مِنْ أَحَدٍ (١٠)».

و منها: مدّ العدل و هذا إذا كان السبب هو الساكن المدغم، كما في: «وَلَا الضَّالِّينَ (١١)» و «الْحَاقَّةُ (١٢)».

و منها: مدّ البدل و هذا إذا كان حرف المدّ منقلبا عن غيره و لم يكن بعده مدغم، كما

ص: ٣١٣

١- ١ سوه سبأ، الآيه ١٤.

٢- ٢ سوره ص، الآيه ١.

٣- ٣ سوره يس، الآيه ١.

٤- ٤ سوره الرعد، الآيه ١٩ و سوره إبراهيم، الآيه ٥٢ و ...

٥- ٥ سوره الفاتحه، الآيه ٥.

٦- ٦ سوره البقره، الآيه ٣ و سوره الانعام، الآيه ١٥٤ و ...

٧- ٧ سوره الزمر، الآيه ٣٣.

٨- ٨ سوره البقره، الآيه ٢١ سوره النساء، الآيه ١ و ...

٩- ٩ سوره الهمزه، الآيه ٣.

١٠- ١٠ سوره مريم، الآيه ٩٨ و سوره النور، الآيه ٢١ و ...، في المخطوطه: «به أحد».

١١- ١١ سوره الفاتحه، الآيه ٧.

١٢- ١٢ سوره الحاقه، الآيه ١ و ٢ و ٣.

فى: «الأن (١)» و «قَدْ عَصَيْتَ (٢)» فى سورة يونس و «الذَّكْرَيْنِ (٣)» فى سورة الأنعام و «الله (٤)» بهمزيين فى سورتي يونس و النمل فالأصل «ءالان» و «ءالذكرين» و «ءالله» بهمزيين أولهما استفهاميّه و هذا أحد موضعي جواز إلتقاء الساكنين على غير حدّه.

و ثانيهما ما كان سكون المدّ عارضيا، كما فى: «نَشَيْتَعِينُ (٥)» و يسمّى إلتقاء الساكنين فى نحو: «وَلَا الضَّالِّينَ (٦)» مما كان الساكن الأوّل فيه من حروف المدّ و الثانى مدغما فيه به على حدّه.

و منها: العارض و هذا إذا كان السكون للوقف كما مرّ.

و منها: اللزوم و يسمّى بالمشبع و مدّ الفواتح أيضا و قد خصّيه صوه بالحروف المقطعه التى تتثلث عند التلفظ بها مع كون وسطها من حروف المدّ، كما فى اللام و الميم من: «الأمّ (٧)» بخلاف الألف و بخلاف: «طه (٨)» و قد حكوا الوجهين فى العين من: «كأهيعاصأ (٩)» مع أنّ ما قبل الياء مفتوح و صرّح الشاطبى بأفضليّه المدّ فيه. قال:

و مدّ له عند الفواتح مشبعا و فى عين الوجهان و الطول فضلا

و فى نحو «طه» القصر إذ ليس ساكن و ما فى الف من حرف مدّ فيمطلا (١٠)

و منها: الجائز و هذا إذا وقع الياء أو الواو بين الفتحة و الهمزه و هما حينئذٍ و إن لم يكونا من حروف المدّ لما ذكر و لكن جوّز الشاطبى الوجهين: المدّ و القصر. و ظاهره أنّه لا رجحان فى شىء منهما. قال:

ص: ٣١٤

١-١ سورة البقره، الآيه ٧١ و سورة النساء، الآيه ١٨ و ...

٢-٢ سورة يونس، الآيه ٩١.

٣-٣ سورة الانعام، الآيه ١٤٣ و ١٤٤.

٤-٤ سورة يونس، الآيه ٥٩ و سورة النمل، الآيه ٥٩.

٥-٥ سورة الفاتحه، الآيه ٥.

٦-٦ سورة الفاتحه، الآيه ٧.

٧-٧ سورة البقره، الآيه ١ و سورة آل عمران، الآيه ١ و ...

٨-٨ سورة طه، الآيه ١.

٩-٩ سورة مريم، الآيه ١.

١٠-١٠ حرز الأمانى، ص ٣٢.

وإن تسكن اليا بين فتح و همزه بكلمه أو واو فوجهان جملا

بطول و قصر وصل وریش و وقف و عند سكون الوقف للكَلِّ اعملا(١)

إشاره إلى أنّ جميع القراء حكموا بجواز الوجهين فيما إذا كان ما بعد [٤٩] الواو، الياء ساكن بالوقف في غير الهمزه، كما في: «و اللّيل (٢)» و «أرنا اللّذين (٣)».

و منها: مدّ التفخيم و هو في كلمه التهليل و ما يجرى مجراها.

و منها: مدّ المبالغه و هو في لاء نفى الجنس و لا يخفى أنّ السبب في هذين الموضوعين أمر معنويّ.

و إمّا في حكمه فظاهر القراء، بل صريح أكثرهم وجوبه في المتّصل و ما يجرى مجراه و أكثر الفقهاء لا يوجبونه. و أمّا المنفصل فالظاهر أنّه لا خلاف في عدم وجوبه، حتّى من القراء.

و إمّا في قدره فالطبيعي لا يزداد على ألف واحده و في العارضى أقوال. فقيل: ألفات أربع أو خمس مطلقا و قيل: هذا في الواجب و في المستحب ثلاث أو إثنتان و يسمّى قدر الثلاث بالمدّ المنطبع و الإثني بالمتوسط و الواحد بالقصر.

و إمّا في علامته في المصاحف فهي و هل هي بعينها لغير الواجب أيضا أو يترك بدونها أو يعلم بالحمزه وجوه.

الفصل السابع: في بعض ما يتعلّق بالإدغام

و هو بتشديد الدال كما عبّر به البصريّون؛ و بتخفيفها كما عبّر به الكوفيّون لغه مطلق الإدخال و في صناعه أهل هذا الفنّ على ما قيل(٤): إدخال حرف في آخر بينهما مناسبة من المناسبات الآتيه و ذلك بأن يؤتى بحرفين ساكن و متحرّك من غير فصل بينهما من مخرج

ص: ٣١٥

١-١ نفس المصدر.

٢-٢ سورة المدثر، الآية ٣٣ و سورة التكوير، الآية ١٧.

٣-٣ سورة الفصّلت، الآية ٢٩.

٤-٤ لسان العرب، ج ١٢، ص ٢٠٣.

واحد؛ فإن كان الساكن في أصله متحرّكا وقد سكن لإدغامه في الثاني، فالإدغام كبير كما في: «الرَّحِيم * مَالِكِ (١)» بإسكان الميم من: «الرَّحِيم» و ادغامه في الميم من: «مَالِكِ»، كما هو قرائه أبي عمرو البصرى و حمزه و مثله: «مَا مَكَّنِي (٢)» فإن الأصل «مَا مَكَّنِي» و «لَا تَأْمَنَّا (٣)» في: «لَا تَأْمَنَّا».

و عن عاصم انحصار الكبير في القرآن في هذين و حكى عن بعض جوازه في: «مَنَاسِكَكُمْ (٤)» و «مَا سَلَكَكُمْ (٥)» و لا خلاف في عدم وجوبه إلا في الموضوعين لعدم وجوب إسكان الأول المعبر فيه، فتدبر.

و هل يستحب في الصلوه أم يمنع منه؟ قولان. و قد يعلل للثاني بنقص الحرف الموجب لنقص الثواب و إن كان الساكن بأصله فصغير. و أقسامه ثلاثة:

الأول: إدغام المتقاربين في المخرج كالذال في السين من: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ (٦)» و في الجيم من: «قَدْ جَاءَ (٧)».

و الثاني: إدغام المتجانسين فيه مع اختلافهما ذاتا و وصفا كالذال في الظاء من: «إِذْ ظَلَمُوا (٨)» و التاء في الطاء من: «قَالَتْ طَائِفَةٌ (٩)».

و الثالث: إدغام التماثلين في الذات و الصفه كما في: «قُلْ لَهُمْ (١٠)» و «يُذَرِّكُمْ (١١)» و «اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ (١٢)» و «رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ (١٣)» و «إِذْ ذَهَبَ (١٤)» و «قَدْ دَخَلُوا (١٥)».

ص: ٣١٦

١-١ سورة الفاتحه، الآيه ٣ و ٤.

٢-٢ سورة الكهف، الآيه ٩٥.

٣-٣ سورة يوسف، الآيه ١١.

٤-٤ سورة البقره، الآيه ٢٠٠.

٥-٥ سورة المدثر، الآيه ١٤.

٦-٦ سورة المجادله، الآيه ١.

٧-٧ سورة هود، الآيه ٧٦.

٨-٨ سورة النساء، الآيه ٦٤.

٩-٩ سورة آل عمران، الآيه ٧٢ و سورة الاحزاب، الآيه ١٣.

١٠-١٠ سورة النساء، الآيه ٦٣.

١١-١١ نفس المصدر، الآيه ٧٨.

١٢-١٢ سورة الشعراء، الآيه ٦٣.

١٣-١٣ سورة البقره، الآيه ١٦.

١٤-١٤ سورة الأنبياء، الآيه ٨٧.

و الصغیر [٥٠] بأقسامه واجب عند جميع القراء إلا- ما يأتي استثنائه وقد صرح جمع الفقهاء بطلان صلوه المخلّ به لخروج الكلمه عن القرآنيه، فيكون من كلام الأدميين.

و حكى فى بعض الكتب اتفاقهم على إدغام الذال فى الذال و الظاء، و الدال فى الدال و التاء، و التاء فى التاء و الدال و الطاء، و اللام فى اللام و الراء، و الطاء فى التاء، و القاف فى الكاف.

و قد تقدّم وجوب إدغام لام التعريف فى حروف مخصوصه و عدم جوازه فيما عداها و قد اختلفوا فى إدغام الذال فى التاء و الجيم و الدال و الزاء و السين و الصاد.

فعن عاصم عدمه و كذا فى إدغام الدال فى الجيم و الذال و الزاء و السين و الشين و الصاد و الضاد و الطاء، و كذا فى الزاء فى السين و العكس، و كذا فى الهاء فى الحاء المهمله.

قال الرضى: و تركه أحسن و كذا فى العين المهمله فى الحاء، و فى الحاء، فى الهاء و الغين، و فى الغين المعجمه فى الخاء كذلك، و عن أبى عمرو إدغام الشين المعجمه فى المهمله و عن بعض العكس و عن البصريين المنع مطلقا.

و لا يجوز الإدغام فى نحو: «سِرُّرٌ مَرْفُوعَةٌ (١)» لإلتباس الفعل بضمّتين بالفعل بالضم فالسكون و كذا فى: «وتد»، لإلتباسه بماّده أخرى و هى «وَدَدٌ (٢)» و عن بنى تميم جوازه.

و كذا لا يجوز إدغام الهمزه فى مثلها مطلقا سواء كانا فى كلمه واحده أو فى كلمتين و لا إدغام حرف المدّ كما فى: «فى يَوْمٍ (٣)» لفوات الغرض و هو المدّ و لما إدغام الحروف المجموعه فى (ضوى مشفر) (٤). إلاّ مع التماثل كما فى «سَيِّد».

ص: ٣١٧

١-١ سورة الغاشيه، الآيه ١٣.

٢-٢ سورة البقره، الآيه ١٠٩ و سورة النساء، الآيه ١٠٢.

٣-٣ سورة إبراهيم، الآيه ١٨ و سورة السجده، الآيه ٥ و... .

٤-٤ حروف التى لا تدغم فيما يقاربها.

و عن حفص إظهار اللام فى: «بَلْ رَانَ (١)» و النون فى: «مَنْ رَاقٍ (٢)» مع السكت فىهما و هو الوقف إلا فى قطع النَّفْس و فى: «أَوْ وَزَنُوهُمْ (٣)» قولان و الأولى ترك الإدغام فىه لما تقدّم.

واختلفوا أيضا فى إدغام النون من: «يسآ (٤)» فى الواو من: «وَالْقُرْآنِ (٥)» و كذا فى: «نَا وَالْقَلَمِ (٦)» هذا فى الوصل؛ و أما فى الوقف، فلا بدّ من إظهار النون و يخفى النون من عين «كَاهِيَعَا صَا (٧)» و من سين «طسآ (٨)» و «حمآ * عآسآ قآ (٩)» و ربما يدعى أنّه لاخلاف فىه.

الفصل الثامن: فى الوقف

و الكلام إمّا فى حدّه أو فى أقسامه أو فى حكمه.

أمّا حدّه: فهو قطع الكلمه بالنفس عمّا بعدها و لو فرضا مع اسكان آخرها أو ما يجرى مجراه مما يأتى و يسمّى الوقوف عن التلّفظ بالكلمه بالقدر المعتدّ به، ثمّ الشروع فيما بعدها بالوقفه و بغيره بالسكته.

و هل يجوز الوصل بالسكون [٥١] أو الوقف بالحركه؟ خلاف مفصّل فى الفقه؛ و الأحوط تركهما و إن كان فى بطلان الصلوه بهما نظر.

و أمّا أقسامه: فمنها: التامّ و هو الوقف على ما لا تعلق له بما بعده مطلقا لا بحسب اللفظ و لا بحسب المعنى كما فى: «أولئك همّ الْمُفْلِحُونَ (١٠)» و كما فى أواخر السور.

ص: ٣١٨

١-١ سورة المطففين، الآية ١٤.

٢-٢ سورة القيامة، الآية ٢٧.

٣-٣ سورة المطففين، الآية ٣.

٤-٤ سورة يس، الآية ١.

٥-٥ سورة يس، الآية ٢.

٦-٦ سورة القلم، الآية ١.

٧-٧ سورة مريم، الآية ١.

٨-٨ سورة النمل، الآية ١.

٩-٩ سورة الشورى، الآية ١ و ٢.

١٠-١٠ سورة البقره، الآية ٥ و سورة آل عمران، الآية ١٠٤ و

و في منهاج النشر في القرات العشر(١): أن التام ما يحسن كل من الوقف به و الإبتداء بما بعده مع عدم تعلق لما بعده بما قبله؛ مثل قوله: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ(٢)» إلى آخره.

و في بعض الكتب إن لم يوجد فيما وقف عليه تعلق بما بعده لا لفظاً و لا معنا، فالوقف تام مثل: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ(٣)» و أكثر ما وجد في الفواصل و رؤس الآي و قد يوجد قبل انقضاء الفاصله نحو: «جَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً(٤)» و قوله: «أَذِلَّةً» آخر كلام بلقيس و «يَفْعَلُونَ» هو رأس الآيه.

و قد يوجد بعد انقضائها نحو: «لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصِيَّبِينَ * وَ بِاللَّيْلِ(٥)» إذ رأس الآيه «مُصِيَّبِينَ» و تمام الكلام و بالليل فإنه معطوف على المعنى؛ أى: بالصبح و بالليل؛ و كذا «عَلَيْهَا يَتَكُونُونَ * وَ زُخْرُفًا» فإن رأس الآيه «يَتَكُونُونَ وَ زُخْرُفًا» معطوف على «سُقُفًا(٦)» إلى آخره.

و منها: الكافي و هو الوقف على كلمه تعلقت بما بعدها معنى لا لفظاً كما فى: «لا رَيْبَ فِيهِ(٧)» و فى منهاج النشر: (٨) أن الكافي هو ما يحسن كل من الوقف به و الإبتداء بما بعده و لكن كان ما بعده متعلقاً بما قبله، مثل قوله: «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(٩)» حيث إن الجملة الثانيه متعلقه بما قبلها من حيث المعنى و اللفظ إلى آخره. فلي تأمل.

ص: ٣١٩

- ١- ١ لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ٥، ص ٢٧.
- ٢- ٢ سورة الفاتحه، الآيه ٤.
- ٣- ٣ سورة الفاتحه، الآيه ٥.
- ٤- ٤ سورة النمل، الآيه ٣٤.
- ٥- ٥ سورة الصافات، الآيه ١٣٧ و ١٣٨.
- ٦- ٦ سورة الزخرف، الآيه ٣٣ و ٣٤ و ٣٥.
- ٧- ٧ سورة البقره، الآيه ٢ و سورة آل عمران، الآيه ٩ و ...
- ٨- ٨ لم نعثر عليه و لكن انظر: الموسوعه القرآنیه، ج ٢، ص ٩٧.
- ٩- ٩ سورة البقره، الآيه ٥.

و منها: الحسن و هو الوقف على كلمه يُفهم معناها بدون ما بعدها، فلم يكن تعلق به إلا- بحسب اللفظ كما فى الوقف على «الْحَمْدُ لِلَّهِ» و «بِسْمِ اللَّهِ»، فَإِنَّ الْمَفْهُومَ مِنْ كُلِّ مِنْهُمَا كَلَامٌ تَامٌّ يَصِحُّ السُّكُوتُ عَلَيْهِ وَ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» وَ «الرَّحْمَنِ» صِفَتَانِ مُتَعَلِّقَانِ بِهِمَا.

و فى المنهاج(1): إِنَّ الْحَسْنَ هُوَ مَا يَحْسَنُ الْوَقْفَ بِهِ وَ لَكِنْ يَقْبَحُ الْإِبْتِدَاءُ بِمَا بَعْدَهُ كَالْوَقْفِ عَلَى كُلِّ مَنْ «رَبِّ الْعَالَمِينَ» وَ عَلَى «الرَّحِيمِ»، فَإِنَّ الْوَقْفَ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا حَسَنٌ وَ لَكِنْ لَا يَحْسَنُ الْإِبْتِدَاءُ بِمَا بَعْدَهُ، لِكَوْنِهِ صِفَةً لِمَا قَبْلَهُ إِلَى آخِرِهِ.

و منها: القبيح و هو كما فى المنهاج(2): ما لا يحسن الوقف به و لا الإبتداء بما بعده كالوقف على «بِسْمِ» و الإبتداء ب«الله» و على «مَالِكِ» و الإبتداء ب«يَوْمِ الدِّينِ».

و أما حكمه، فلا يجوز القبيح لخروج الكلام معه عن الأسلوب العربى و قد [٥٢] صرح جماعة بأنه لا يجب شىء من الوقوف بالوجوب الشرعى الموجب للمعصية بالترك؛ و لكن ربما يفسد به المعنى، كما فى قوله: «وَلَا يَخْرُجُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا(٣)» و يسمّى هذا الوقف باللازم.

و ربما يقال بوجوبه شرعا أيضا، نظرا إلى لزوم اللحن بدونه و فيه نظر. و صرح بعضهم بلزوم الوقف فى تسعته و تسعين موضعا من القرآن، يوجب ذكرها التظويل.

و ربما يفسد المعنى بالوقف، فيسمى بوقف الكفران و هو مخصوص بما أوجب كفرا بقصده و منه ما وعد عليه الثواب و المغفرة، فيسمى بالغفران و منه ما ثبت من النبى صلى الله عليه و آله ، فيسمى بوقفه كوقف جبرئيل.

ص : ٣٢٠

١- ١ لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ٢، ص ٩٧.

٢- ٢ لم نعثر عليه و لكن انظر: موسوعه القرآنیه، ج ٥، ص ٢٨.

٣- ٣ سورة يونس، الآية ٦٥.

وقد يجوز الوقف و الوصل فى كلمه مع أولويه الوقف لثبوته بالدليل، فيسمى بالجائز و قد يرجح الوصل لذلك فبالمجوز و قد يجوز الوقف لضيق نفس القارى، فيسمى بوقف الرخصه و قد لا يقيد بشيء من ذلك، فمطلق و هذا فى آخر الكلام مع استحسان الوقف.

و اما طرفه؛

فمنها: الإسكان المجرد عن الروم و الاشمام و محلّه المتحرّك مطلقا، سواء كان بحركه إعرائيه أو بنائيه، و سواء كان اسما أو فعلا أو حرفا، و سواء كان ما قبل الآخر ساكنا أو متحرّكا، و سواء كان منوّنا أو غير منوّن و لذا كان السكون هو الأصل فى طرق الوقف.

و قد يقال: إنّ المنوّن لا يسكن و هو ضعيف؛ نعم فى المنوّن المنصوب يبدّل التنوين ألفا، كما يأتى و أمّا فى غيره، فيسقط التنوين و الحركه مطلقا.

و منها: الروم و هو أداء الحركه خفيّه بحيث لا يسمعها إلاّ القارى و من يقرب منه و لذا قيل (١): إنّ مقداره أداء ثلث الحركه ولا يجوز فى المفتوح كما فى: «أين» و لا فى المنصوب كما فى: «عليماً».

و لكن عن سيبويه نقله فيه عن بعض العرب و حكى عن بعض القراء لزومه فى المشدّد المفتوح كما فى: «بِهِنَّ (٢)» و «عَلَيْهِنَّ (٣)» نظرا إلى أنّ فى الإسكان حذفاً للمدغم فيه و لكنّ المشهور المنع مطلقا، بل فى بعض الكتب أنّه خلاف إجماعهم و عن بعضهم أنّه مذهب الجهال.

و منها: الإشمام و هو ضمّ الشفتين بعد الإسكان من غير صوت جليّ يسمع، و لاختلاف فى جوازه فى المضموم و كذا فى عدمه فى غيره. و قد اختلفوا فى جواز الإشمام و الروم و عدمه فى هاء التأنيث كـ «رَحْمَه» حال الوقف و ميم الجمع كما فى:

ص: ٣٢١

١- ١ تفسير الصراط المستقيم، ج ٢، ص ٤٠٦.

٢- ٢ سورة النساء، الآية ٢٣ و سورة الاحزاب، الآية ٥٢.

٣- ٣ سورة يوسف، الآية ٣١ و سورة النور، الآية ٦٠ و ...

«إِلَيْكُمْ» و في نحو: [٥٣] «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ (١)» مما الحركة فيه عارضيه لإلتقاء الساكنين و الأكثرون على الثاني، كما قيل، نظرا إلى اختصاصهما بالمتحرك بالحركة الأصليه و هي مفقوده فيما ذكر.

و قد يقال: الجواز اعتبارا بحال المبدل منه في الأول و الإشباع في الثاني.

و منها: الإبدال بالألف و لا-شبهه في جوازه في كلّ منصوب منون، فيقال في «رَحِيمًا»: رحيمًا بالألف و لايجوز في المرفوع و المجرور للإلتباس. و لكن ربما يبدل في الأول بالواو و في الثاني بالياء و ليس بفصيح كترك الإبدال بالألف في المنصوب. و في الوقف على النون من «إذن» و جهان: الإبدال بالألف و الإسكان و كذا في المفرد المذكر من الأمر المؤكّد بالنون الخفيفه.

و عن المازني (٢): تعين الثاني في الأول. و عن أبي حيان (٣): دعوى الإجماع على تعين الأول في الثاني و في «لن» و «ان» الضمير للمتكلم و في قرائه ضعيفه قلب الألف المبدله من التنوين همزه و في أخرى كذلك قلبها واوا أو ياء و كذلك ألف التانيث. و كلما كان آخره ألفا فالوقف عليها بلاخلاف، بل عليه ادعى الإتفاق. و هل الألف حينئذ مبدله من التنوين مطلقا أو باقيه على حالها كذلك أو مبدله من التنوين حال النصب خاصه؟ أقوال.

و منها: الإبدال بالهاء و هذا شايح في الوقف على تاء التانيث الإسميه و قد يوقف على التاء أيضا و هذا ضعيف إلا في الجمع المؤنث و لا يوقف بالهاء في «هَيْهَاتَ» (٤) إلا في قرائه ردّيه.

و منها: الحاق هاء السكت و هو واجب في نحو: «قآ (٥)» و جائز في نحو: «لم يرمه» و في نحو: «كِتَابِيَه (٦)» و «لمه» و «هَيْهَاتَه (٧)» و «هُؤَلَاءَ (٨)» على لغة القصر.

ص: ٣٢٢

١-١ سورة الإسراء، الآية ١١٠.

٢-٢ لم نعر عليه.

٣-٣ لم نعر عليه.

٤-٤ سورة المؤمنون، الآية ٣٦.

٥-٥ سورة ق، الآية ١.

٦-٦ سورة الحاقه، الآية ١٩ و ٢٥.

٧-٧ سورة آل عمران، الآية ١٥٤ و سورة المائده، الآية ٢٤ و ...

٨-٨ سورة البقره، الآية ٣١ و سورة المائده، الآية ٥٣ و ...

و منها: حذف الياء و هو جائز فى الوقف على ما آخره ياء مكسور ما قبلها. و لا فرق بين كونها أصلية كما فى: «القاضى» أو للضمير كما فى: «غلامى» و «ضربن». هذا فى غير حاله النصب؛ و أما فيها فلا يجوز الحذف اتفاقا، كما قيل، بل عدمه مطلقا أكثر، إلا فى نحو: «قاضٍ» بالحذف أكثر و قيل (١): لزم لحوق هاء السكت فى نحو: «رأيت القاضى».

و منها: إثبات الواو و الياء و حذفهما فى كلّ معتلّ بهما مع وقوعه فى آخر الفواصل و القوافى، و لا يجوز حذفهما إذا كانا ضميرين و يجوز حذف الياء من نحو: «ضربه» و «ضربهم» و «عليكم» فى لغه من ألحق الواو فى الوصل بذلك.

قال الطبرسى فى مجمع البيان (٢): قرء حمزه «عليهم» بضم الهاء و سكون الميم و كذلك «لديهم [٥٤]» و إليهم». و قرء يعقوب بضمّ كلّ هاء قبلها ياء ساكنه فى التثنيه و الجمع المذكر و المؤنث نحو: «عليهما و فيهما و عليهم و فيهم و عليهن و فيهن». و قرء الباقون «عليهم» و أخواتها بالكسر. و قرء فى الشواذ «عليهما» و قرء ابن أبى إسحق و عيسى الثقفى «عليهمى» و قرء الحسن البصرى و عمرو بن قائد «عليهم» مكسوره الهاء مضمومه الميم.

و قال أيضا: ثمّ اختلف القراء فى الميم، فأهل الحجاز وصلوا الميم بواو و انضمت الهاء قبلها أو انكسرت قالوا: «عليهما و على قلوبهما و على سمعهموا و منهموا» و الباقون بسكون الميم.

و أمّا إذا لقى الميم حرف ساكن، فإنّ القراء اختلفوا، فأهل الحجاز و عاصم و ابن عامر يضمّون على كسر الهاء و يضمّون الميم نحو: «عليهم الذلّة (٣)» و «منّ دونهم (٤)» و «امرء تين (٥)»، و ابو عمرو يكسر الهاء و الميم و حمزه، و الكسائى يضمّان الهاء و الميم معا و كلّ هذا الاختلاف عن أهل البيت عليهم السلام إلى آخره.

ص: ٣٢٣

١-١ التبيان فى تفسير القرآن، ج ١، ص ١٨٥.

٢-٢ مجمع البيان، ج ١، ص ٦٧.

٣-٣ سورة البقره، الآيه ٦١ و سورة آل عمران، الآيه ١١٢.

٤-٤ سورة الأنفال، الآيه ٦٠ و سورة مريم، الآيه ١٧ و ...

٥-٥ سورة القصص، الآيه ٢٣.

و منها: التضعيف و هو جائز في نحو: «جعفر» و لتفصيل هذه الطرق مقام آخر.

و أمّا علامات: ف«ط» للمطلق، و «م» لللازم، و «ص» للرخصه، و «ج» للجائز، و «ز» للمجوّز، و «ق» علامه لقد قيل: إنّه بالوقف و إن كان الوصل أولى، و «قف» للوقف المشهور، و «وفقه» للأمر بالوقف عند المتأخرين و قد يبدل ب«قف»، و «قلا» لعدم الوقف، و «صل» للوصل مع جواز الوقف، و «صلى» لأولويه الوصل، و «ك» لكذلك أى: حكم هذه الكلمه ماسبق من الوقف و غيره.

و ربما وقع الخلاف في ذلك بين القراء فيجمع بين ما ذكر، مثلاً يكتب «ز صلى» و «ق صلى» و هكذا.

و أعلم: أنّ «ه» علامه لخمس آيات عند الكوفيين و البصريين و «ع» لعشر كذلك و قد تكتب للأوّل «خ» و للثاني «ى» و قد يصرّح بالخمس و العشر و «خب» لخمس على مذهب البصريين و «عب» لعشر على مذهبهم و «تب» لكونه آيه على مذهبهم و «لب» لكونه ليس بآيه على مذهبهم.

الفصل التاسع: في الإماله

و هي أن يشرب الفتحه و الألف شيئاً من صوت الكسره و الياء و هي شائعه عند بنى تميم و بنى أسد و قيس و أهل نجد؛ و منعها الحجازيون و المقتضى لها عند الأولين أحد [٥٥] أمور:

منها: الكسره الأصليه إذا كانت قبل الألف بفاصل حرف كما فى: «عماد» أو حرفين أوّلهما ساكن كما فى: «شملا» و إنّما جازت فى: «درهمان» لخفاء الهاء، فكان الفاصل حرفان، و كذا إذا كانت بعدها بلافاصل، و لا فرق فى ذلك بين كونهما فى كلمه و كلمتين و لكن قد ادعى الإتفاق على عدم الإماله فى: «مالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (١)» مع أن المقتضى موجود، نعم قرء «ملك» بإسقاط الألف.

ص: ٣٢٤

و منها: تقدم الياء على الألف أو تأخرها عنها كما في: «البنيان» و «البائع» و لو فصل بينهما بشيء لم تجز إلا إذا كانت الياء ساكنة، فتجوز حينئذ مع وحده الفاصل و ربما يمنع من الإمالة في صورته تأخير الياء.

منها: كون الألف منقلبه عن الواو و المكسوره كما في «خاف». قيل: هذا مخصوص بالفعل.

و منها: كونها منقلبه عن الياء، كما في: «ناب و الرحي و سال و رمى».

و منها: صيرورتها ياء في بعض الأحوال، كما في: «دعى و حبلى»، إذ يقال في المجهول «دعى» و فى التثنيه «حبلان».

و منها: كونها فى الفواصل، كما فى: «و الضحى (١)».

و منها: كونها منقلبه عن التنوين، كما فى: «رأيت زيدا» فى الوقف حكاه سيويه و موانع الإمالة أمور:

منها: أن تقع قبل الألف حرف من المستعليه، كما فى: «غالب» و كذا لو وقع بعدها بلا فاصل أو بحرف، كما فى: «ناصحة (٢)» و «واثق»، هذا إذا لم يكن الألف مقلوبه من واو مكسوره و إلا جازت الإمالة.

و منها: أن يقع قبلها أو بعدها راء غير مكسوره كـ «كرام (٣)» و «كافر (٤)». نعم تجوز فى «بل ران (٥)» لإنقلاب ألفها عن الياء و كذا فى: «تترى (٦)» إذ يقال: «تتريان».

و منها: كون الكلمه مبنيه إلا إذا سمى بها.

فائدة: قيل لو كان قبل هاء التأنيث حرف من حروف (حثت زينب لزود شمس) يوقف عليها مع الإمالة نحو: «خليفة (٧)» و كذا لو كان حرف من حروف (اكهوه) و كان قبل

ص: ٣٢٥

- ١-١ سورة الضحى، الآية ١.
- ٢-٢ سورة الأعراف، الآية ٦٨.
- ٣-٣ سورة عبس، الآية ١٦.
- ٤-٤ سورة البقره، الآية ٤١.
- ٥-٥ سورة المطففين، الآية ١٤.
- ٦-٦ سورة المؤمنون، الآية ٤٤.
- ٧-٧ سورة البقره، الآية ٣٠ و سورة ص، الآية ٢٦.

الحرف كسره أو ياء ساكنه نحو: «ملائكة (١)» فلو كان قبل فتحه أو ضمه فالإمالة ضعيفه و كذا لو كان قبلها حرف من حروف (حق ضغط عص خط).

الفصل العاشر: في إشاره إجماليه إلى أسماء القراء و روايتهم

فاعلم أنّ المشهورين من القراء الماهرين في فنّ القرائه و التجويد، عشره و لكلّ منهم من يروى عنه إمّا بواسطه أو بدونها. فمنهم: نافع المدني يروى عنه عيسى الملقب ب«قالون» و عثمان الملقب ب«ورش» و علامه الأول «ا» و الثاني «ب» و الثالث «ج». و منهم: [٥٦] عبدالله بن كثير المدني و علامته «د»، يروى عنه أحمد البزّي بلا واسطه و علامته «ه» و محمد الملقب ب«قنيل» و علامته «ز».

و منهم: أبو عمرو المازني البصري و علامته «ح»، يروى عنه يحيى اليزيدي المكنى بأبو عمر الدوري و علامته «ط» و أبو شعيب السوسي و علامته «ي».

و منهم: عبدالله بن عامر الدمشقي الشامي و علامته «ك»، يروى عنه هشام و عبدالله بن ذكوان بواسطه و علامه الأول «ل» و الثاني «م».

و منهم: أبو بكر عاصم بن لهيّد بن أبي النجود الكوفي و علامته «ن» و قد أخذ قرائته من سعد بن أياس الشيباني و غيره ممن أخذ عن علي بن أبي طالب عليه السلام و هو من أفاضل القراء و فصحاءهم و قد أمضى على قرائته في هذه الأزمنه و كتب المصاحف عليها بالسواد و كتب القراءات من غيره بالحمزه توفّي في كوفه سنه ثمانى و عشرين و مائة من الهجره النبويّه.

و روى عنه أبو بكر شعبه بن عياش بن سالم الأسدي الكوفي و علامته «ص» و كان ماهراً في النحو و سائر العلوم الأدبيه و الحديث و التجويد.

ص: ٣٢٦

و روى عن عاصم بلا واسطه و حكى أنه قرء القرآن ثمانى عشر ألف مرّه، توفّى بكوفه سنه ثلاث و تسعين و مائة؛ و أبو عمر و حفص بن سليم بن مغيره الأسدى الكوفى و علامته «ع».

و روى عن عاصم بلا واسطه أيضا. قيل: و روايته منه أصح من روايه شعبه.

و منهم: همزه الكوفى و علامته «ف»، روى عنه خلف و علامته «ض» و خلاد و علامته «ق».

و منهم: على الكسائى الكوفى و علامته «ر» سمى بالكسائى لأنه أحرم فى كساء، روى عنه أبوالحارث و علامته «ش» و حفص و علامته «ت» و هؤلاء السبعه من أجلاء و القراء و قرائتهم أشهر من سائر القرات.

و قد صرح جماعه من الفقهاء بجواز القرائه بها و استدلووا عليه بجمله من الروايات الداله على أن القرآن نزل على سبعة أحرف(١) و تحقيق المسأله فى الفقه. و قد أشار الشاطبى إلى هؤلاء السبعه و رواتهم بقوله:

فمنهم بدور سبعة قد توسطت سماء العلى و العدل زهرا و كَمَلا

لها شهب عنها استنارت فنوّرت سواد الدجى حتى تفرق و انجلا(٢)

و منهم: أبو جعفر الكوفى و علامته «ث» يروى عنه ابن جَمَاز و علامته «خ» و ابن ذروان و علامته «ذ».

و منهم: يعقوب يروى عنه إدريس و علامته [٥٧] «ش» و روح علامته «ف».

و منهم: خلف بن وردان يروى عنه إسحق و إدريس.

و اعلم أنه ينبغى الاقتصار على القرات المشهوره و الاحتراز عن الشواذ و إن كانت مرويه، فقد روى الكلينى فى الكافى بسنده المذكور فيه عن هاشم بن أبى سلمه. قال:

ص: ٣٢٧

١- ١ الخصال، ج ٢، ص ٣٥٨، نزل القرآن على سبعة أحرف.

٢- ٢ حرز الأمانى، ص ٢١.

«قرأ رجل على الصادق عليه السلام و أنا استمع حروفا من القرآن ليس على ما يقرأ [ها] الناس فقال عليه السلام : كفّ عن هذه القرائه، إقرأ كما يقرأ الناس حتى تقوم(١) القائم عليه السلام ، فإذا قام القائم قرء كتاب الله على حدّه و أخرج المصحف الذى كتبه على عليه السلام»،(٢) إلى آخره.

و عن محمد بن سليمان عن بعض أصحابه عن أبى الحسن عليه السلام قال: قلت له: «جعلت فداك! إنا نسمع الآيات من القرآن ليس هي عندنا كما نسمعها و لا- نحسن أن نقرأها كما بلغنا عنكم فهل نأثم؟ فقال: لا، إقرأوا كما تعلمتم، فسيجيئكم من يعلمكم»(٣) إلى آخره.

تمّت الرساله مكتوبه بيد مؤلفها و بيد كاتبها الراجى من الله، أضعف خلق الله اللطيف حسن الشريف ابن على الكاشانى سنه ١٣٠٩.

ص: ٣٢٨

١- ١ فى المصدر: «يقوم».

٢- ٢ الكافى، ج ٢، ص ٦٣٣، كتاب فضل القرآن، باب النوادر، ح ٢٣.

٣- ٣ نفس المصدر، ج ٢، ص ٦١٩، باب أنّ القرآن يرفع كما أنزل، ح ٢.

- ١ إبراز المعاني من حرز الأمانى فى القراءات السبع، أبو شامه عبدالرحمن بن اسماعيل، نشر: دارالكتب العلميه، بيروت.
- ٢ أعلام الدين، حسن بن محمد الديلمى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٨ ق.
- ٣ أعيان الشيعه، السيد محسن الأمين، تحقيق: حسن الأمين، نشر: دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
- ٤ الألفيه و النفليه، الشهيد الأول، تحقيق: على الفاضل القائنى النجفى، الطبعة الأولى، نشر: مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤٠٨ ق.
- ٥ بحار الأنوار، العلامة المجلسى، نشر: مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٤ ق.
- ٦ تجويد قرآن كريم، محمدباقر حجتى، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ١٣٨١.
- ٧ التحقيق فى كلمات القرآن، حسن المصطفوى، الطبعة الأولى، تحقيق و نشر: مؤسسه الطباعة و النشر، وزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامى، تهران، ١٤١٧ ق.
- ٨ تفسير الصراط المستقيم، السيد حسين البروجردى، الطبعة الأولى، نشر: مؤسسه معارف الإسلامى، قم، ١٤١٩ ق.
- ٩ تفسير جوامع الجامع، الشيخ الطبرسى، تحقيق و نشر: مؤسسه نشر الإسلامى، الطبعة الأولى، ١٤٢١ ق.
- ١٠ التمهيد فى علوم القرآن، محمد هادى المعرفت، مركز مديريت حوزه هاى علميه قم، قم.

١١ الجامع لأحكام القرآن، القرطبي، تحقيق: أحمد عبدالعليم البردوني، نشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت.

١٢ حرز الأمانى و وجه التهانى فى القراءات السبع، الشاطبى قاسم بن فيره، نشر: مكتبه الأزهر، قاهره.

١٣ الخصال، الشيخ الصدوق، تحقيق: على أكبر الغفارى، نشر: مؤسسه النشر الإسلامى، قم، ١٤٠٣ ق.

١٤ الدراسات الصوتيه عند العلماء التجويد، حمد غانم القدورى، نشر: دار العمار، عمان.

١٥ شرح شافيه ابن الحاجب، رضياالدين الإسترآبادى، تحقيق: محمد نورالحسن، محمد الزفزاف، محمد محيى الدين عبدالحميد، نشر: دار الكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٥ ق.

١٦ صوت و لحن در قرآن كريم، ترجمه: محمدحسين ملك زاده، انتشارات حضور، قم، ١٣٧٧ ش.

١٧ عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، انتشارات جهان، ١٣٧٨.

١٨ غيث النفع فى القراءات السبع، إبراهيم بن محمد الصفاقسى، نشر: دارالكتب العلميه، بيروت.

١٩ الكافى، الشيخ الكلينى، تحقيق: على أكبر الغفارى، نشر: دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٣٦٥ ش.

٢٠ كنز العمال، المتقى الهندى، تحقيق: الشيخ بكرى حيانى، نشر: مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٩ ق.

٢١ لسان العرب، ابن منظور، نشر: أدب الحوزه، قم، ١٤٠٥ ق.

٢٢ مجمع البحرين، الشيخ فخرالدين الطريحي، تحقيق: سيد احمد حسيني، نشر: مكتب النشر الثقافه الاسلاميه، ١٤٠٨ ق.

٢٣ مجمع البيان، الشيخ الطبرسى، مقدمه: السيد محسن امين العاملى، نشر: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤١٥ ق.

٢٤ مجموعه مهمه فى التجويد و القراءات و الرسم، محمد عبدالوهاب الدسوقي، نشر: مكتبه ابن تيميه، قاهره.

٢٥ المخصص، ابن سيده، تحقيق: لجنه احياء التراث العربى، نشر: دار احياء التراث العربى، بيروت.

٢٦ مصباح الشريعه، منسوب به امام صادق عليه السلام، الطبعه الاولى، نشر: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.

٢٧ معجم علوم القرآن، إبراهيم محمد الجرمى، نشر: دار القلم، دمشق.

٢٨ مفتاح الكرامه، السيد محمد جواد العاملى، تحقيق: محمد باقر الخالصى، الطبعه الاولى، نشر: مؤسسه نشر الإسلامى، قم، ١٤٢١ ق.

٢٩ مقدمات فى علم القراءات، محمد أحمد مفلح القضاء، أحمد خالد الشكرى، محمد خالد منصور، الطبعه الاولى، نشر: دار العمار، ١٤٢٢ ق.

٣٠ الموسوعه القرآنيه، جعفر شرف الدين، نشر: مؤسسه تحقيقات و نشر معارف أهل بيت عليهم السلام .

٣١ النهايه فى غريب الحديث، ابن الأثير، تحقيق: محمود محمد الطناحى، نشر: مؤسسه إسماعيليان، قم، ١٣٦٤ ش.

٣٢ وسائل الشيعه، الشيخ حر العاملى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، الطبعه الثانيه، قم، ١٤٠٩ ق.

اشاره

مؤلف: محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی

تحقیق و تصحیح: محمد جواد نورمحمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه تحقیق

اشاره

آنچه پیش روی مبارک اهل تحقیق قرار دارد، یکی از آثار کوتاه مرحوم ملا محمدباقر بن اسماعیل خاتون آبادی اصفهانی است. مرحوم خاتون آبادی درباره دو موضوع زیبا و ارزنده در این رساله به تحقیق پرداخته و هر کدام را به اجمال تحقیق و اظهار نظر پرداخته است. آب نیشان هم در روایات به آن توجه شده است و هم در آموزه های طب اسلامی به آن توصیه و سفارش شده و درباره آن تأکید گردیده است. همچنین درباره قمر در عقرب و مذهب ازدواج در آن از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت رسیده است. در این مقدمه در چند بخش نکاتی را به محضر اهل ادب و تحقیق تقدیم می کنیم.

الف) آشنایی با مؤلف رساله

میر محمدباقر بن میر محمداسماعیل بن میر محمدباقر بن میر اسماعیل بن میر عمادالدین از علمای معروف زمان شاه سلطان حسین است که به سمت ملاباشی منصوب گشته بود، وی در علوم معقول و منقول استاد و نسبت به بسیاری از فحول

علمای آن زمان مقدم بوده است و اول کسی است که پس از اتمام بنای مدرسه سلطانی چهارباغ اصفهان به سمت مدرسی آن مدرسه انتخاب گردید.س

مؤلف کتاب وقایع السنین و الأعوام در وقایع سال ۱۱۲۲ هـ درباره افتتاح مدرسه چهارباغ که خود در آن حضور داشته می نویسد:

«در ماه مبارک رجب المرجب سنه هزار و یکصد و بیست و دو، در روز جمعه دهم شهر مذکور، اهل علم را در مدرسه جدید سلطانی که در جنب چهارباغ اصفهان است، جا دادند و علامه العلمائی مجتهدالزمانی امیر محمد باقرا، خلف مرحمت پناه، عم امجد امیر اسماعیل، در روز مذکور شروع به مباحثه کردند در آن مدرسه... در وقت شروع به جهت رعایت آداب عالی حضرت مجتهدالزمان تکلیف کرده علامه العلمائی آقا جمال را تا اولاً ایشان شروع نمودند و بعد از آن خود شروع کردند و به بیانی فصیح در کمال تنقیح درس گفتند و حضار آن مجلس عالی از فضلا آقا جمال(۱) و امیرمحمد صالح شیخ الاسلام و ملا بهاءالدین، مشهور به فاضل هندی و ملا محمدجعفر و ملا محمدهادی، اولاد ملا محمدباقر خراسانی علیه الرحمه و ملا محمدرضا، ولد ملا محمدباقر شیخ الاسلام و ملا محمدحسین، ولد ملا شاه محمد تبریزی و شیخ زین الدین، نواده شیخ زین الدین صاحب شرح لمعه و سایر اهل فضل و از نجبا و سادات میرزا باقر صدر خاصه و سادات سلسله خلیفه سلطان مرعشی و میرزا سید محمد قاضی، نواده میرزا مهدی اعتمادالدوله و میرزا داود، متولی مشهد مقدس و از امراء محمدسلیم خان ایشک آقاسی باشی دیوان و محمدزمان خان قورچی باشی و موسی خان تفنگچی باشی و شاه وردی خان توپچی باشی و میرزا ابراهیم واقعه نویس و میرزا ربیع مستوفی

ص: ۳۳۴

۱- ۱ مقصود آقا جمال الدین خوانساری، فرزند آقا حسین خوانساری، حکیم و دانشمند بزرگ اصفهان است.

مرحوم خاتون آبادی از مؤلفان پراثر مکتب اصفهان به شمار می رود و برخی موضوعات بدیع و زیبا را در رساله ای مستقل پرداخته است که نشان از سلیقه خوش و حسن انتخاب ایشان دارد. از جمله این آثار ترجمه اناجیل اربعه، تعیین اول سال شرعی و روز نوروز و رساله آب نیسان است.

از این رساله شش نسخه در کتابخانه های زیر موجود است: مجلس به شماره ۲/۶۸۹۰، ملی به شماره ۴/۲۵۹۹، دانشگاه تهران به شماره ۳/۱۲۶۶، سپهسالار به شماره ۳/۱۸۴۴، فهرست کتابخانه محمدحسین مفتاح، تهران، به شماره ۱۷/۱۲۸۹ و قم مرکز احیاء به شماره ۲/۴۰۶۵.

ما این رساله را براساس نسخه مرکز احیاء که حسب الامر فقیه بارع حاج آقا منیر بروجردی احمدآبادی به نگارش درآمده تصحیح و تحقیق کرده ایم. امید است این اثر مورد توجه و نظر صاحب شریعت قرار گیرد.

والسلام

محمدجواد نورمحمدی

ص: ۳۳۷

صفحه اول نسخه خطی آب نیشان

ص: ۳۳۸

صفحه آخر نسخه خطی آب نیشان

ص: ۳۳۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ

و بعد؛ چون امر اشرف اعلی و فرمان عالم مطیع جهان پیما صادر شد که داعی دوام دولت قاهره، محمّد باقر بن اسمعیل الحسینی الخاتون آبادی را در باب آب نیشان و سبب شرافت نیشان ماه رومی و در باب اینکه آنچه در احادیث وارد شده است در منع کردن از نکاح و غیر آن در وقتی که قمر در عقرب باشد، آیا مراد بودن ماه است در برابر کواکب عقرب یا در محاذات قطعه [ای] از فلک اطلس که آن را منجمان برج عقرب می نامند؟ آنچه به خواطر ناقص رسد، بر سبیل اختصار بعرض رسانم:

لهذا بعرض می رساند که نیشان نام ماه هفتم (۱) است از ماههای تاریخ رومیان (۲)، و ماههای ایشان دوازده است و به جهت هر ماهی اسمی وضع کرده اند به این تفصیل:

ص: ۳۴۱

۱- ۱ برخی نیشان را ماه هشتم از ماههای رومی دانسته اند و علت آن نیز آن است که شروع ماههای رومی را از ایلول دانسته اند که بنابراین نیشان ماه هشتم سال می شود. ...دهخدا نیز در لغت نامه آن را ماه هفتم برشمرده، ابونصر فراهی نیز آن را ماه هفتم دانسته است، وی در نصاب در شعری ماههای رومی را چنین برشمرده است: دو تشرین و دو کانون و پس آنگه شباط و آذر و نیشان، آیار است حزیران و تموز و آب و ایلولسنگه دارش که از من یادگار است

۲- ۲ در نسخه: «در میان».

ماه اول را تشرین الاول می نامند، و ماه دویم را تشرین الآخر و سیم را کانون الاول و چهارم را کانون الآخر و پنجم را شباط و ششم را آزار و هفتم را نیشان و هشتم را ایار و نهم را حزیران و دهم را تموز و یازدهم را آب و دوازدهم را ایلول. (۱)

و چیزی که دلالت کند بر خوبی و بدی، سعادت و نحوست و حال این ماهها، در احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم بنظر حقیر [۲] نرسیده است، سوای دو حدیث در باب ماه حزیران و یک حدیث در باب ماه نیشان. (۲)

ص: ۳۴۲

۱- ۱ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸، الباب الثالث عشر، الرابعه: التاريخ الرومی، مبدؤه بعد اثنتی عشره سنه شمسیه من وفات الإسکندر بن فیلقوس الرومی، و سنوه شمسیه اصطلاحیه، هی ثلاثمائه و خمسه و ستون یوما و ربع تام، و کذا شهورهم اصطلاحیه شمسیه، و أسماء شهورهم و عددها هكذا: تشرین الأول (لا) تشرین الآخر (ل) کانون الأول (لا) کانون الآخر (لا) شباط (کح) آزار (لا) نیشان (ل) ایار (لا) حزیران (ل) تموز (لا) آب (لا) ایلول (ل).

۲- ۲ علاوه بر آنچه مؤلف در باب ماه نیشان ذکر می کند، در بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۹۶، ح ۵۲، آمده: أقول: روی السید فی کتاب سعد السعود أنه رأى فی صحف إدریس علیه السلام: «... ثم قال الله لهما: قد بتما ليلتكما هذه لا يعرف أحد كما مكان صاحبه و أنتما بعینی و حفظی، أنا جامع بینکما فی عافیة، و إن أفضل أوقات العباد، الوقت الذی أدخلتک و زوجتک الجنه عند زوال الشمس، فسبحتمانی فیها فکتبتها صلاه و سمیتها لذلك الأولى، و كانت فی أفضل الأيام یوم الجمعة، ثم أهبتکما إلى الأرض وقت العصر، فسبحتمانی فیها فکتبتها لکما أيضا صلاه و سمیتها لذلك بصلاه العصر، ثم غابت الشمس، فصلیت لی فیها فسمیتها صلاه المغرب، ثم جلست لی حین غاب الشفق فسمیتها صلاه العشاء، و قد فرضت علیک و علی نسلک فی کل یوم و ليله خمسين رکعه فیها مائه سجده، فصلها یا آدم أکتب لک و لمن صلاها من نسلک ألفین و خمسمائه صلاه، و هذا شهر نیشان المبارک فصمه لی، فصام آدم ثلاثه أيام من شهر نیشان». و نیز در بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۱۰۲، ح ۸۱ از سعد السعود، ص ۳۳ نقل می کند که: قال: وجدت فی صحف إدریس علیه السلام من نسخه عتیقه: و قال: «أنا الله لا إله إلا أنا خالص کل شیء، خلقت السماوات و الأرض و ما بینهما و ما تحت الثرى فی ستة أيام من شهر (نیسان) و هو أول شهر من شهور الدنيا».

حدیث اول: مرویست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مذکور شد ماه حزیران، پس آن حضرت فرمودند که: «آن ماهیست که در آن ماه نفرین کرد حضرت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل، پس سیصد هزار کس از ایشان در یک روز و یک شب بمردند».(۱)

حدیث دوم: منقولست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «پروردگار تعالی شأنه، آفرید ماهها را و خلق کرد حزیران را و نزدیک بهم گردانید اجلهای مردمان را در آن ماه».(۲) و ظاهر آنست که مراد از نزدیک به هم بودن اجلها، چنانکه بعضی از علما نیز گفته اند اینست که در آن ماه مردمان بسیار می میرند.(۳)

حدیث سیم: مرویست که جمعی از صحابه روزی نشستند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شد و بر ایشان سلام کرد و ایشان جواب دادند؛ پس آن حضرت فرمود که: «می خواهید که تعلیم کنم به شما دعائی را که جبرئیل علیه السلام به من تعلیم

ص: ۳۴۳

۱- ۱ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۷، فصل فی ما نذکره من الشفاء بماء المطر فی نيسان و الدعاء فی حزیران: أما حدیث حزیران فإننا رويناه فی کتاب عبدالله بن حماد الأنصاری من الجزء الخامس، عن أبي عبدالله عليه السلام و ذکر عنده حزیران، فقال: «هو الشهر الذي دعا فيه موسى على بنی إسرائيل، فمات في يوم و ليلة من بنی إسرائيل، ثلاثمائة ألف من الناس». أقول: و إنما فعل ذلك لما فتنوا بحيله بلعم بن باعوراء و غيره من الأوقات.

۲- ۲ همان، ص ۳۵۸، نص روایت این است: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إن الله خلق الشهور و خلق حزیران و جعل الآجال فيه متقاربة».

۳- ۳ علامه مجلسی در بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۷۳، ذیل روایت فرموده اند: بیان: تقارب الآجال کنایه عن کثره الموت، إما لأنَّ أجل بعضهم يقرب من بعض، أو لأنَّ أجل كل منهم يقرب من ابتداءه. و فی القاموس: (إذا تقارب الزمان لم تکد رؤیا المؤمن تکذب) المراد آخر الزمان و اقتراب الساعة، لأنَّ الشیء إذا قلَّ تقاصرت أطرافه؛ [القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۱۵، ماده «قرب»].

کرده تا محتاج به دوی طیبیان نباشم، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی رضی الله عنه و دیگران گفتند که: آن دوا چیست یا رسول الله؟ پس آن حضرت خطاب کرد به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و فرمود که: در ماه نیشان آب باران می گیری و سوره «فاتحه الكتاب» و «آیه الکرسی» و «قل هو الله أحد» و «قل أعوذ برب الفلق» و «قل أعوذ برب الناس» و «قل یا ایها الکافرون» هر یک را هفتاد مرتبه [۳] می خوانی».

و در روایتی دیگر: «سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را نیز هفتاد مرتبه و هفتاد مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» و هفتاد مرتبه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گوئی و هفتاد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد می فرستی و هفت روز پی در پی در صبح و پسین از آن آب می آشامی».

قسم به آن خدائی که مرا به حق فرستاده که جبرئیل علیه السلام گفت که: حق تعالی رفع کند از هرکسی که این آب را بیاشامد، هر دردی را که در بدنش باشد و عافیت بخشد او را و بیرون کند دردها را از رگهای بدن او و استخوانهای او و همه اعضای او و اگر دردی برای او و استخوانهای او در لوح محفوظ ثبت شده باشد، محو نماید.

و به حق پروردگاری که مرا به راستی فرستاده که هر که فرزند نداشته باشد و فرزند خواهد و آب نیشان را به این نیت بیاشامد او را فرزند روزی گردد و اگر زن عقیم باشد و فرزند نیاورد و از این آب به این قصد بیاشامد، فرزند از او به وجود آید و اگر مرد عین (۱) باشد و قادر بر جماع نباشد از این آب بیاشامد، عیب او زایل شود و قادر شود بر مجامعت.

و اگر مرد و زن پسر خواهند یا دختر و از این آب بیاشامند، مقصود ایشان به عمل

ص: ۳۴۴

۱- ۱ القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۴۹، ماده «عنن» و در آن آمده است: العین کببکین: مَنْ لَا يَأْتِي النِّسَاءَ عَجْزًا أَوْ لَا يَرِيدُهُنَّ؛ المصباح المنير، ج ۲، ص ۴۳۳، رجلٌ عَنِينٌ: لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إِتْيَانِ النِّسَاءِ أَوْ لَا يَشْتَهِي النِّسَاءَ.

آید؛ چنانکه پروردگار تعالی شانه فرموده که: «يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَوْرَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذَكَرًا وَانَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا (۱)» یعنی: خدای تعالی می بخشد هر که را خواهد دختران، و می بخشد هر که را خواهد پسران و دختران را، و هر که را خواهد عقیم و بی فرزند می گرداند.

و آن حضرت فرمود که: هر که [درد] سر (۲) داشته باشد [۴] و از این آب بیاشامد صداع او ساکن شود به اذن خدا و اگر درد چشم داشته باشد و در چشمهای خود قطره ای از این آب بچکاند و بیاشامد و چشمهای خود را به این آب بشوید، شفا یابد به اذن خدا. و آشامیدن این آب بُن دندانها را محکم سازد و دهان را خوشبو کند و سبب آن شود که لعاب بُن دندانها نریزد و بلغم را از بدن قطع کند.

و از این آب به سبب خوردن طعام و آشامیدن آب امتلا بهم نرساند و از بادهای قولنج و غیر آن آزار نیند (۳) و مرض فالج به او نرسد و درد پشت و درد شکم بهم نرساند و از زکام و درد دندان ایمن باشد و درد معده و کرم معده را زایل گرداند و محتاج به حجامت نگردد و از مرض بواسیر و خارش بدن و آبله و دیوانگی و خوره و پیسی و رعاف و قی نجات یابد، و کور و کر و لال و زمین گیر نشود و آب سیاه به چشم او نزول نکند و دردی که به نماز و روزه او نقص رساند او را عارض نشود و از وساوس جنیان و شیاطین آزار نیند.

پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که: جبرئیل علیه السلام گفت که: هر که از این آب بیاشامد بعد از آنکه به جمیع دردهایی که در مردمان می باشد، مبتلا باشد از جمیع آن دردها شفا

ص: ۳۴۵

۱- ۱ سوره مبارکه شوری، آیه ۴۹.

۲- ۲ مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۳۵۶، فصل فیها نذکره من الشفاء بماء المطر فی نیشان، در روایت چنین آمده است: «و إن کان به صداع فشرّب من ذلك، یسکن عنه الصداع یاذن الله».

۳- ۳ در نسخه: «نه بیند».

یابد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: گفتم به جبرئیل که: آیا این آب نفعی دیگر می بخشد؟ جبرئیل گفت که: قسم به خدائی که تو را به حق فرستاده که هر که [۵] این آیات را بر آب بخواند، حق تعالی پر کند دل او را از نور و روشنی، و الهام خود را در دل او اندازد و حکمت را بر زبان او جاری گرداند و پر کند دل او را از فهم و بینائی و به او عطا کند از کرامتها آنچه به کسی از عالمیان عطا نکرده باشد و هزار مغفرت و هزار رحمت برو فرستد و غش و خیانت و غیبت و حسد و بغی و تکبر و بخل و حرص و غضب را از دل او بردارد و از عداوت و دشمنی مردم و سخن چینی و بدگوئی ایشان نجات یابد و باعث شفای جمیع امراض گردد». (۱)

ص: ۳۴۶

۱- ۱ در کتاب مهج الدعوات و منهج العبادات، سید بن طاووس، ص ۳۵۵ ۳۵۷، فصل فیما نذکره من الشفاء بماء المطر؛ چنین آمده است: قرآنه فی کتاب «زاد العابدین» تألیف حسین بن ابی الحسین بن خلف الکاشغری، الملقب بالفضل ما هذا لفظه: حدیث نیشان و قال و أخبرنا الوالد أبو الفتوح رحمه الله ، حدثنا أبو بکر محمد بن عبدالله الخشانی البلخی، حدثنا أبو نصر محمد بن أحمد بن محمد الباب حریری، أخبرنا أبو نصر عبدالله بن عباس المذکر البلخی، حدثنا أحمد بن أحمد، حدثنا عیسی بن هارون عن محمد بن جعفر عن عبدالله بن عمر، قال: حدثنا نافع عن عمر قال: کنا جلوسا إذ دخل علينا رسول الله صلی الله علیه و آله ، فسلم علينا، فرددنا علیه السلام ، فقال: «ألا- أعلمکم دعاء علمنی جبرئیل صلوات الله علیه حیث لا- أحتاج إلى دواء الأطباء؟ قال علی و سلمان و غیرهم، رحمه الله علیهم و ما ذاک الدواء؟ فقال النبی لعلی: تأخذ من ماء المطر بنیشان و تقرأ علیه فاتحه الكتاب سبعین مره و آیه الكرسي سبعین مره و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» سبعین مره و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» سبعین مره و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» سبعین مره و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» سبعین مره، و تشرب من ذلك الماء غدوه و عشیه سبعة أيام متواليات. قال النبی صلی الله علیه و آله : و الذي بعثني بالحق نبيا، أن جبرئيل عليه السلام قال: إن الله يرفع عن الذي يشرب من هذا الماء، كل داء في جسده و يعافيه و يخرج من عروقه و جسده و عظمه و جميع أعضائه و يمحو ذلك، من اللوح المحفوظ. و الذي بعثني بالحق نبيا إن لم يكن له ولد و أحب أن يكون له ولد بعد ذلك فشرب من ذلك الماء كان له ولد. و إن كانت امرأه عقيما و شربت من ذلك الماء رزقه الله ولدا. و إن كان عينا و المرأه عقيما و شربت من ذلك الماء، أطلق الله ذلك و ذهب ما عنده و يقدر على المجامعه. و إن أحببت أن تحمل بآبن حملت و إن أحببت أن تحمل بذكر أو أنثى حملت. و تصديق ذلك في كتاب الله تعالى « يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إناثاً و يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَورَ أَوْ يَزُوجُهُمْ ذَكَرًا و اناثاً و يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا. » و إن كان به صداع فشرب من ذلك، يسكن عنه الصداع بإذن الله و إن كان به وجع العين، يقطر من ذلك الماء في عينيه و يشرب منه و يغسل عينيه، يبرأ بإذن الله و يشد أصول الأسنان و يطيب الفم و لا يسيل من أصول الأسنان اللعاب و يقطع البلغم و لا يتخمد إذا أكل و شرب و لا يتأذى بالريح و لا يصيبه الفالج و لا يشتكى ظهره و لا يتجع بطنه و لا يخاف من الزكام و وجع الضرس و لا يشتكى المعدة و لا الدود و لا يصيبه قولنج و لا يحتاج إلى الحمامه و لا يصيبه الناسور و لا يصيبه الحكه و لا الجدرى و لا الجنون و لا الجذام و البرص و الرعاف و لا القلس و لا يصيبه عمى و لا بكم و لا خرس و لا صم و لا مقعد و لا يصيبه الماء الأسود في عينيه و لا- يفسده داء يفسد عليه صوما و صلاه و لا- يتأذى بالوسوسة و لا الجن و لا الشياطين. قال النبی صلی الله علیه و آله : قال جبرئيل: إنّه من شرب من ذلك كان ثم كان له جميع الأوجاع التي تصيب الناس فإنه شفاء له من جميع الأوجاع. فقلت: يا جبرئيل هل ينفع في غير ما ذكرت من الأوجاع؟ قال جبرئيل: و الذي بعثك بالحق نبيا، من يقرأ بهذه الآيات على هذا الماء، ملأ

اللّٰه تعالى قلبه نورا و ضياء و يلقي الإلهام فى قلبه و يجرى الحكمة على لسانه و يحشو قلبه من الفهم و التبصره و لم يعط مثله أحدا من العالمين و يرسل عليه ألف مغفره و ألف رحمه و يخرج الغش و الخيانه و الغيبه و الحسد و البغى و الكبر و البخل و الحرص و الغضب من قلبه و العداوه و البغضاء و النميمة و الوقعيه فى الناس و هو الشفاء من كل داء». همچنين اين روايت در بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۶ ۴۷۸، ح ۱، باب فضل ماء المطر فى نيسان از مهج الدعوات نقل شده است.

این بود حدیث سیم و مخفی نیست که بهتر و احوط آن است که سوره ها و آیات و اذکار مذکوره را هر یک هفتاد نوبت یک کس بخواند و اگر جمعی باشند، هر یک اگر خواهند همه اذکار را بخوانند، بلکه اظهر آنست که هر کسی که خواهد فواید مذکوره را از

ص: ۳۴۷

آب نیشان استفاده کند، باید که اذکار مذکوره را خود بخواند و به خواندن دیگری اکتفا ننماید.

و بعضی از علما نقل کرده اند که: به خط شیخ سعید، شهید محمد بن مکی رحمه الله علیه دیدم که این روایت را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را روایت کرده به همین خواص و سوره ها، لیکن آیات و اذکار را به این طریق روایت کرده و گفته است که: «می خوانی بر آب باران نیشان «فاتحه الكتاب» و «آیه الکرسی» را و «قل یا ایها الکافرون» و «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و «قل اعوذ برب الفلق» و «قل اعوذ برب الناس» و «قل هو الله احد» هر یک را هفتاد بار و می گوئی هفتاد مرتبه: «لا إله إلا الله» و هفتاد مرتبه «الله اکبر» و هفتاد مرتبه [۶] «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و هفتاد مرتبه «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «الله أكبر» (۱).

[و] در خواص آن ذکر کرده که: اگر در زندان باشد و از آن بیاشامد از حبس نجات یابد و شرّی بر طبع او غالب نگردد، و اکثر آن خواص که مذکور شد در این روایت نیز مذکور است؛ این بود آنچه از خط شهید رحمه الله علیه نقل کرده اند و عمل به آن می نموده اند و از پروردگار تعالی شأنه طلب شفا به وسیله آب می کرده اند و خط شیخ شهید رحمه الله علیه نیز مؤید است و چون خواندن سوره ها و آیات و اذکار مذکوره در هر

ص: ۳۴۸

۱-۱ در بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۴۷۸، چنین آمده است: و أقول: وجدت بخط الشيخ علي بن حسن بن جعفر المرزباني و كان تاريخ كتابته سنة ثمان و تسعمائه، قال: وجدت بخط الإمام العلامة الشهيد السعيد، محمد بن مكي رحمه الله، روى عن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «علمني جبرئيل عليه السلام: يؤخذ بنيسان يقرء عليه «فاتحه الكتاب» و «آیه الکرسی» و «قل یا ایها الکافرون» و «سبح اسم ربك الأعلى» سبعين مره و «المعوذتان و الاخلاص» سبعين مره، ثم يقرء «لا إله إلا الله» سبعين مره و «الله أكبر» سبعين مره و «صلى الله على محمد و آل محمد» سبعين مره و «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» سبعين مره، ثم يشرب منه جرعه بالعشاء و جرعه غدوه سبعة أيام متواليات».

وقتی که پیش آید بد نیست و به وسیله آب باران طلب شفا نمودن از پروردگار در احادیث معتبره وارد شده است، (۱) پس هرگاه کسی به مقتضای حدیث سیم عمل نماید دور نیست که نیک باشد، هرچند حدیث مذکور ضعیف السند است.

و از جمله احادیثی که در باب آب باران وارد شده، حدیثی است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مروی است که آن حضرت فرمودند که: «بیشامید آب آسمان را که پاک کننده بدن شما است و دردها را دفع می کند، چنانکه حق تعالی می فرماید که: « وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ وَ يُمِدَّ بِكُمْ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيُرِيْبَطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ » (۲)».

یعنی: می فرستد حق تعالی بر شما از آسمان آبی را برای آنکه پاک گرداند شما را و ببرد از شما وسوسه شیطان را و دل‌های شما را محکم گرداند و ثابت سازد به آن قدم‌های شما را. (۳) این بود مضمون حدیث.

ص: ۳۴۹

۱-۱ در دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۵۲۸، روایت چنین آمده است: و عن علی علیه السلام أنه، قال: «أيعجز أحدكم، إذا مرض، أن يسأل امرأته فتهب له من مهرها درهما، فيشترى به عسلا، فيشربه بماء السماء، فإن الله عز وجل، يقول في المهر: «فإن طين لكم عن شئءٍ منه نفساء فكلوه هنيئا مريئا» [سوره مبارکه نساء، آیه ۴]. و يقول في العسل: فيه شفاء للناس، و يقول في ماء السماء: «و نزلنا من السماء ماء مباركا» [سوره مبارکه ق، آیه ۹]. و در وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۲۶۵، باب استحباب قراءه الحمد و الإخلاص... سبعین مره علی ماء السماء، آمده است: الحسن بن الفضل الطبرسی فی (مکارم الاخلاق)، عن رسول الله صلی الله علیه و آله أنه قال: «علمنی جبرئیل دواء لا أحتاج معه إلى دواء، قيل: یا رسول الله و ما ذلك الدواء؟ قال: يؤخذ ماء المطر قبل أن ينزل إلى الأرض، ثم يجعل فی إناء نظیف و یقرأ علیه «الحمد» إلى آخرها سبعین مره و «قل هو الله أحد» و «المعوذتین» سبعین مره، ثم یشرب منه قدحا بالغداه و قدحا بالعشی، فوالذی بعثنی بالحق، لینزعن الله بذلك الداء من بدنه و عظامه و مخخته و عروقه».

۲-۲ سوره مبارکه انفال، آیه ۱۱.

۳-۳ الکافی، ج ۶، ص ۳۸۷ ۳۸۸، باب ماء السماء و المحاسن، ح ۲ و ج ۲، ص ۵۷۴، باب ماء السماء، ح ۲۵. متن روایت چنین است: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «اشربوا ماء السماء فإنه يطهر البدن و يدفع الأسقام قال الله عز وجل: «وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَ لِيُرِيْبَطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ».

و مخفی نیست که از [۷] حدیث سیّم ظاهر می شود که باران ماه نیشان را بر باقی بارانها شرف و زیادتیست، لیکن از حدیث مفهوم نمی شود که سبب شرف و زیادتی چیست و سرّ آن را پروردگار و رسول او و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم می دانند.

و ممکنست که یکی از اسباب شرافت این باشد که چون ماه نیشان در عمده عهد اسلام در فصل بهار واقع است و باران آن فصل زیاده بر باران های دیگر، سبب رویانیدن گیاهها و نمو فرمودن درختان و رسانیدن میوه هاست و بدین جهات مبارک و نافع است، پس در بدن آدمی نیز تأثیری در رفع بیماریها و شفای از امراض می کند، زیاده بر باران های دیگر.

و بیاید دانست که تاریخ رومیان مقدمست بر تاریخ هجری اهل اسلام، به نهصد سال و دستور ایشان در تاریخ اینست که سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربعی قرار داده اند و ماه دویم و هفتم و نهم و دوازدهم را سی روز و ماه اول و سیّم و چهارم و ششم و هشتم و دهم و یازدهم را سی و یک روز می گیرند و ماه پنجم را که شباطست در سه سال متوالی بیست و هشت و در سال چهارم ربعها را جمع می نمایند و یک روز می گیرند و بر ماه شباط اضافه نموده، آن را بیست و نه روز حساب می نمایند و آن سال را سال کیسه می نامند.

و چون موافق رصد جدید گورکانی و بعضی ارباب دیگر حرکت وسط شمس که بنای سال شمسی بر آن است کمتر است از سیصد و شصت و پنج روز و ربع به قدر [۸]

[یازده دقیقه تخمیناً و رومیان یازده دقیقه مزبوره را منظور نداشته اند و سال را سیصد و شصت و پنج روز و ربع تمام منظور داشته اند. پس لازم آید که در هر صد و سی و یکسال اول سال و ماههای ایشان به قدر یک شبانه روز تخمیناً پس افتد و بر این نسبت در فصول سال دایر باشد. (۱)

و بدین جهت اشکالی در این مقام ایراد می تواند شد و آن اینست که چون می تواند بود که بنای حکمی از احکام شرعی بر ماهی باشد که نسبت به ماههای شرعی عربی و نسبت به فصول و مراسم هیچ یک مضبوط نباشد؛ و دفع این اشکال به چند وجه می توان نمود:

یکی آنکه: در تکالیف شرعی استبعاد مسموع نیست و عدم ضبط مزبوره مفسده نیست.

ص: ۳۵۱

۱- ۱ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۴۸؛ عبارت در بحار الأنوار به این صورت است: و مستعملو هذا التاريخ يعدون أربعة منها ثلاثين، و هی: تشرین الآخر، و نیشان، و حزیران، و أیلول و السبعه البقیه غیر شباط أحدا و ثلاثین، و شباط فی ثلاث سنین متوالیه ثمانیه و عشرين، و فی الرابعه و هی سنه الکبیسه تسعه و عشرين، فالسنه عندهم ثلاثمائه و خمسه و ستون و ربع کامل، مع أن السنه الشمسیه أقل من ذلك عندهم، لكسر فی الرابع كما عرفت، و وجدوا الكسر مختلفا فی أردادهم، ففی رصد التبانیه ثلاثه عشره دقیقه و ثلاثه أخماس دقیقه، و فی رصد المغربی اثنتا عشره دقیقه، و علی رصد مراغه إحدى عشره دقیقه، و علی رصد بعض المتأخرین تسع دقائق و ثلاثه أخماس دقیقه، و علی رصد بطلمیوس أربع دقائق و أربعه أخماس دقیقه. و الفرس من زمان جمشید أو قبله و الروم من عهد إسکندر أو بعده، كانوا يعتبرون الكسر ربعا تاما موافقا لرصد (أبرخس)، فالشهور الرومیه مبنیه علی هذا الاعتبار و هذا الرصد، و علی ما وجدته سائر أصحاب الأرصاد، فلا یوافق هذه السنه الشمسیه. و بمرور الأزمان تدور شهورها فی الفصول. و قال بعضهم: فی کل ثلاثین سنه تقریبا تتأخر سنتهم عن مبدأ السنه الشمسیه بیوم، و أول سنتهم و هو تشرین الأول فی هذه الأزمان یوافق تاسع عشر المیزان، و أول نیشان فی الدرجه الثالثه و العشرین من الحمل.

دویم آنکه: چون دوران مزبور بطیء است و در سه هزار سال به یک ماه نمی‌رسد و به این جهت در اعصار متوقعه از موسم بهار بیرون نمی‌رود، شارع آن را منظور نداشته و می‌تواند بود که مراد از نیشان وارد در حدیث ماه نیشان رومی نباشد، بلکه ماه دویم بهار باشد که آفتاب در برج ثور است.

چنانکه بعضی گفته‌اند که: نیشان در لغت سریانی ماه دویم است از جمله سه ماه موسم بهار. و در میان بعضی از یهود این اصطلاح شایع است و بنابراین اصلاً اشکالی باقی نمی‌ماند و تفصیل کلام در این مقام و توضیح اجوبه مذکوره و ذکر باقی جوابها مناسب این مختصر به نهجی که فرمان همایون صادر شده، نیست و در سال تحریر این کلمات که سال یک هزار و صد و [۹] سیزده هجریست، مطابق دو هزار و سیزده رومی، اول ماه نیشان چهارشنبه چهاردهم ذی القعدة الحرام است و آفتاب در دقیقه چهل و یکم از درجه بیست و دویم حمل است و اول حزیران سال مزبور رومی، دوشنبه پانزدهم محرم الحرام یک هزار و صد و چهارده هجریست، آفتاب در آن روز در دقیقه سی و ششم از درجه بیست و یکم جوزاست.

قمر در عقرب

آنچه در احادیث وارد شده است که هرگاه قمر در عقرب باشد، بعضی از کارها نباید کرد،^(۱) پس بعضی گفته‌اند که: مراد از عقرب صورت عقربست به جهت آنکه بعید است که بنای حکم شرعی بر تقویم و رصد و حساب باشد و عوام الناس مکلف باشند به اینکه از تقویم، وقت کارهای خود را معلوم کنند.

ص: ۳۵۲

۱- ۱ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۶۷، ح ۲۴۰۲، روایت این است: روی محمد بن حمران، عن أبیه عن أبی عبد الله علیه السلام قال: «من سافر أو تزوّج و القمر فی العقرب، لم یر الحسن».

پس مناسب آنست که مراد از عقرب صورت عقرب باشد و آن را به دیدن و مشاهده معلوم می‌تواند کرد و بر عوام الناس دشوار نیست و دیگر آنکه اجزاء فلک متشابهند و تفاوتی در آنها نیست، مگر به سبب کواکب پس باید که خاصیت‌های مختلف بر کواکب مترتب شود و باید که صورت عقرب معتبر شود.

و مشهور میان علما آنست که مراد از عقرب، برج عقربست، چنانکه منجمان می‌گویند و حکم به بطلان قول مشهور، مشکست، به جهت آنکه از بعضی از اخبار ظاهر می‌شود که مکالمه ائمه معصومین صلوات الله علیهم (۱) منقولست در مواضع استعمال لفظ عقرب و اسامی باقی بروج منطبق بر اصطلاح اهل نجوم بوده؛ مثل حدیثی که از حضرت امام [۱۰] رضا صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که: «مجامعت با زنان در وقتی که ماه در برج حمل یا دلو باشد، بهتر است و بهتر از این نیست که ماه در برج ثور باشد، به سبب اینکه ثور خانه شرف ماه است» (۲) این بود مضمون حدیث.

و از سیاق کلام، مفهوم و از خارج، معلوم است که ثور را بیت الشرف قمر گفتن، مبتنی است بر سخنانی که منجمان در این باب می‌گویند و اصطلاحاتی که در میان ایشان دایر است.

در نهایت چیزی که از احادیث مستفاد می‌شوند، مذمت اشتغال به علم احکام

ص: ۳۵۳

۱- ۱ در نسخه: «صلوات الله علیه».

۲- ۲ بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۶۸، ح ۵۲ الباب العاشر: الرسالة الذهبية: عن الرضا عليه السلام: «اعلم أن جماعهن و القمر في برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، و خير من ذلك أن يكون في برج ثور، لكونه شرف القمر». و مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۸۸، باب في قسمه الأرض إلى الأقاليم؛ أيضاً به مانند این روایت از پیامبر اکرم خطاب به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما آمده است؛ و نیز در بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۳۲۷، باب التاسع و العشرون آمده است: «و اعلم یا امیرالمؤمنین أن جماعهن و القمر في برج الحمل أو الدلو من البروج أفضل، و خير من ذلك أن يكون في برج الثور، لكونه شرف القمر».

و مذمت جماعتی است که نجوم را مؤثر دانند و گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی [کنند، این اوضاع فلک] علت مستقله حدوث حوادثند.

و نیز مذمت جماعتی که گمان ایشان این باشد که هرگاه طالع و اوضاع فلک اقتضای چیزی کنند، قدرت الهی مانع آن نمی شود یا نمی تواند شد. و البته آن چیز واقع می شود و تخلف نمی کند و پروردگار تعالی شأنه تغییر آن نمی دهد و به این سبب اهتمام زیاد در احکام نجوم کنند و رغبت به تصدق کردن و دعا نداشته باشند و توکل و اعتماد ایشان بر حق تعالی کامل نباشد.

و اما بطلان اصل علم نجوم و سخیف بودن آن، پس، از احادیث مستفاد نمی شود، بلکه بعضی از احادیث مشعر است بر اینکه علم نجوم اصیل و معتبر است،^(۱) لیکن کامل آن بر مردمان معلوم نیست و نیز از احادیث ظاهر نمی شود، مذمت دانستن هیئت و حساب حرکات کواکب [۱۱] به قدری که بودن کواکب در بروج یا معرفت سمت قبله و مثل آن از آن معلوم شود.

و چه بُعد دارد که بعضی از احکام شرعیّه مبتنی باشد بر این قدر از معرفت علم ریاضی؛ و وجوه دیگر نیز برای ترجیح قول مشهور از اخبار مستفاد می شود و به جهت امثال در اختصار ترک ذکر آنها و ترک تفصیل قول در این مسئله نمود و اگر کسی رعایت هر دو قول نماید، یقین که به احتیاط اقبست.

بباید دانست که در این زمان کواکب صورت عقرب از برج عقرب بیرون رفته اند،

ص: ۳۵۴

۱- ۱ بنگرید: فرج المهموم سید بن طاووس، ص ۸۵ ۱۱۴، باب سوم، فی احادیث تدلّ علی صحه النجوم. از باب نمونه، ص ۱۱۲، ح ۳۰، آمده است: «إياكم والتكذيب في علم النجوم، فإنه علم من علوم النبوه؛ و عن علي عليه السلام: «من اقتبس علما من علم النجوم من حمله القرآن، ازداد به إيماناً و يقيناً، ثم تلا: «إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ»».

سواى شش كوكب از جمله صورت عقرب كه آنها را جبهه العقرب نامند و شش كوكب مزبور در برج عقربند.

والله يعلم حقايق الاحكام و حججه الكرام عليهم الصلوه و السلام على من اتبع الهدى.

حسب الامر حضرت حجت الاسلام والمسلمين حاجى آقا منير، دامت عزه

بيد اقل الطلاب و المعلمين آقا ميرزا محمدعلى الكاتب.

التماس دعا از ناظرين دارد فى دوم شعبان ۱۳۳۵

ص: ۳۵۵

- ١ بحار الأنوار ، العلامة المجلسي ، تحقيق : محمدتقي المصباح اليزدي ، محمدباقر البهبودي ، الطبعة الثالثة، نشر: دار إحياء التراث العربي ، بيروت ، ١٤٠٣ ق .
- ٢ تهذيب الأحكام ، للشيخ الطوسي ، إعداد : السيد حسن الموسوي الخراسان ، الطبعة الرابعة ، نشر: دارالكتب الإسلامية ، تهران، ١٣٦٥ ش .
- ٣ الخصال ، الشيخ الصدوق ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، نشر: جماعه المدرسين ، قم ، ١٤٠٣ ق .
- ٤ دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، نشر: دارالمعارف، القاهرة، ١٣٨٣ ق.
- ٥ سعد السعود، سيد بن طاوس، نشر: الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
- ٦ فرج المهموم، سيد بن طاووس، نشر: منشورات الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
- ٧ القاموس المحيط ، مجدالدين الفيروزآبادي ، نشر: دارالعلم، بيروت .
- ٨ الكافي ، الشيخ الكليني ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، الطبعة الخامسة، نشر: دارالكتب الإسلامية ، تهران ، ١٣٦٣ ش .
- ٩ المحاسن ، أبيجعفر البرقي ، تحقيق : المحدّث الأرموي ، نشر: دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٣٠ ش.
- ١٠ مستدرک سفینه البحار، علي النمازي الشاهرودي، تحقيق: حسن بن علي النمازي، نشر: جماعه المدرسين، قم، ١٤١٨ ق.
- ١١ المصباح المنير ، للفيومي ، نشر: دار الهجرة ، قم، ١٤٠٥ ق .

١٢ من لا يحضره الفقيه ، الشيخ الصدوق ، الطبعة الثانية، نشر: جماعه المدرسين ، قم ، ١٤٠٤ ق .

١٣ مهج الدعوات و منهج العبادات، السيد بن طاووس، نشر: مكتبه السنائى.

١٤ وسائل الشيعه، الحر العاملى، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، الطبعة الثانيه، قم، ١٤١٤ ق.

١٥ وقايع السنين و الاعوام، سيد عبدالحسين حسيني خاتون آبادى، تحقيق: محمداقر بهبودى، نشر: كتابخانه اسلاميه، تهران، ١٣٥٢ ق.

ص: ٢٥٨

مؤلف: ملا محمدجعفر لاهیجی

تحقیق و تصحیح: محمدمسعود خداوردی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لوهاب العقل والحكمه و الصلاه على محمد و آله الأئمه

و اللعنه على أعدائهم الأذله.

مقدمه تحقیق

همواره یکی از مسائل مورد نظر در عرفان نظری و عملی، حروف، اعداد و ارتباط آن‌ها با یکدیگر بوده است. اصحاب این علم برای رسیدن به نتایج مورد نظر، از دوایر حروف، تکسیر اسامی، زبر و بینه و سایر طرق، استفاده می نمودند.

علم اعداد علمی مستقل می باشد و فهم آن به تأمل و تفکر بسیار نیاز دارد. اکثر کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده، دارای رمز و معما است، زیرا معتقد بودند این علم نباید به دست نا اهل برسد، و تنها از طریق استاد و ریاضت فهمیده می شود.

رونق این علم بدانجا کشید که موجب پیدایش برخی از مکاتب عرفانی شد، از آن جمله می توان از فرقه حروفیه که معتقد به بنای عالم بر اساس حروف می باشند، نام برد.

البته علم اعداد تافته ای جدا بافته از عرفان نظری و عملی نیست، چنانکه در بسیاری از مبانی متحد هستند.

مجموعه پیش رو منظومه ای در شناخت بعضی از اسرار حروف و اعداد از مرحوم

محمود دهدار عیانی شیرازی رحمه الله ، و شرح آن از حکیم و عارف الهی ملا محمد جعفر لاهیجی رحمه الله را در بر دارد. این رساله نمونه بارزی از یگانگی عرفان، حکمت و اعتقادِ راسخ مذهبی می باشد.

ترجمه ناظم

صاحب مثنوی حاضر محمود بن محمد دهدار شیرازی قدس سره متخلص به عیانی می باشد. او از عارفان شیعی قرن ۱۰ هجری بوده و در تصوّف، عرفان، ریاضیات و علم اعداد، بسیار تبخّر داشته است. وی دارای فرزندی به نام محمد است که او نیز صاحب کمالات است، تخلصش «فانی» می باشد.

صاحب «طبقات أعلام الشیعه» در ترجمه حال جناب محمود دهدار شیرازی رحمه الله چنین می نگارد(۱):

محمود دهدار هو أبو محمد محمود بن محمد المدفون فی الحافظیه بشیراز، كما ذکر فی «فارس نامه»، و هو المتخلص «عیانی» المتبخّر فی علم الحروف و الجفر و الأعداد. و له فیها تصانیف رأیت منها: «مفاتیح المفالیق» و «جامع الفوائد» ... (۲).

همچنین جناب آقای احمد گلچین معانی در پاورقی کتاب «کاروان هند» در مورد جناب عیانی قدس سره می نویسد(۳):

ص: ۳۶۰

۱- ۱ طبقات أعلام الشیعه، ج ۴، ص ۲۳۸.

۲- ۲ ترجمه: محمود دهدار: وی ابو محمد محمود فرزند محمد می باشد. همانگونه که در کتاب فارس نامه مذکور است، وی در حافظیه شیراز مدفون می باشد. تخلصش «عیانی» و متبحر در علم حروف، جفر و اعداد است. وی در این علوم تصانیفی دارد، آن هایی که به نظر من رسیده عبارت است از: «مفاتیح المفالیق» و «جامع الفوائد».

۳- ۳ کاروان هند، ج ۲، ص ۹۸۶.

وی ابو محمّد محمود دهمدار عیانی است. و تقی اوحدی گوید: «مولد و مضجعش خاک شیراز است، و وی به غایت در ریاضیات، خصوص اعداد و اخواتش ریاضت کشیده بود، و ذوقِ تصوّف عالی داشت، و کلام صوفیانه را اکثر مطالعه نموده بود، به اصطلاحات طبقه رسیده بود و قریب بود بالکلیه از موهومات بگذرد، و با ارادت تام به خدمت بابا رجب می گفت: اگر ارادت تو نسبت به من از صمیم قلب است، تو نیز اقتدا به من کن، و الاّ آزار من مده و برو کله ای بیار، لهذا هر روز به معذرت تقصیر تابعیت، کله ای به دست خود خریده پیش او می برد و کله بر زمین می گذاشت، مع هذا با علمای ظاهری و باطنی در گلستان سر و کله می زد...» .

علمای این فن نحله های مختلفی دارند. نکته اساسی مورد بررسی در آثار بسیاری از اهل این علم ارتباط یک با سایر اعداد می باشد.

در این منظومه نیز علاوه بر ارتباط اسماء و اعداد، برای شناخت جهان پیش رو و ارتباط کثرات با مبدأ هستی، اعداد مثال روشنی دانسته شده است؛ همانگونه که جمیع اعداد غیر از یک نیست، عالم هستی نیز چیزی جز نمود حضرت باری عزّ شأنه نمی باشد.

و این همان است که حضرت حقّ تعالی فرماید: «فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ (۱)» در همین بیان فرموده جناب حافظ رضوان الله علیه است:

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

در واقع باید گفت: اساس این تمثیل روشن ساختن حکومت وحدت در عالم است، یعنی همان توحید که مطلوب شرایع الهی است.

ص: ۳۶۱

البته هر قلب سلیم و روح پاکی به حاکمیت وحدت در عالم اعتراف خواهد نمود، چه خوش فرمود شیخ شبستری اعلی الله مقامه:

دلی کز معرفت نور و صفا دید ز هر چیزی که دید اوّل خدا دید

بدون شک غایت تحصیل معرفت، هر چه غیر از رسیدن و متحقق شدن به این حقیقت باشد، خسران است. به فرموده آخوند صدر المتألهین قدس سره: «فإياك أن تحبّ لما لا وصول لك إليه، أو تعلم لما لا تحقّق له في الآخرة» (۱).

ترجمه شارح

شارح این منظومه جناب حکیم و عارف ربّانی ملاّ محمّد جعفر لاهیجی رحمه الله می باشد. وی از شاگردان حوزه آخوند ملاّ علی نوری قدس سره می باشد. شخصیت این حکیم متألّه مجهول است و تا کنون اطلاع اندکی از احوال ایشان به دست آمده است.

مرحوم استاد همایی رحمه الله در مقدمه شرح المشاعر ایشان می نویسد:

حاج ملاّ محمّد جعفر فرزند ملاّ محمّد صادق لاهیجی از مشایخ حکما و مدرّسان فلسفه است که در اصفهان می زیست، و معاصر با فقیه مجتهد معروف حاج محمّد ابراهیم کرباسی متوفای جمادی الاولی سنه ۱۲۶۱ ه.ق، و از اساتید آقا علی مدرّس زنوزی و آقا محمّد رضا قمشه ای بود.

اطلاعی که این حقیر از سرگذشت احوال وی دارد، زاید بر آنچه در مواضع مختلف کتاب «الذریعه» آمده و در «ریحانه الادب» نقل شده، این است که وی در فلسفه شاگرد میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی، متوفای ۱۲۰۲ ه.ق و ملاّ محراب گیلانی، متوفای ۱۲۱۷ ه.ق، و افضل الحکماء و المدرّسین آخوند ملاّ علی بن جمشید نوری مازندرانی، متوفای رجب ۱۲۴۶ ه.ق بوده، علی التحقیق پیش از سنه ۱۲۹۴ ه.ق فوت شده است.

ص: ۳۶۲

وی فرزند وی به نام حاج میرزا محمد کاظم داشت که با دختر حاج محمد ابراهیم کرباسی ازدواج کرد و داخل جرگه فقها و علمای شریعت شده بود و از میراث فلسفی پدر چیزی عاید او نشد یا از وی بروز نکرد. (۱)

مرحوم آقا علی مدرّس قدس سره در «رساله وجود رابط» چنین از استاد خود نام می برد:

فخر الحکماء المعاصرين المترقی إلى مدارج الحقّ و اليقين، أستاذنا و سندنا الحاج ملاّ محمد جعفر اللاهیجی. (۲)

کنت دو گوینو درباره این حکیم می نگارد:

حاجی محمد جعفر لاهیجی که نزدیک به چهل سال درس خوانده و سی سال تمام تدریس کرده است. آثار او توسط آقا علی که فعلاً استاد حوزه سپه سالار است، مورد شرح و تفسیر قرار می گیرد. او نیز شاگرد ملاّ علی نوری بوده است. (۳)

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نیز در ذریعه چنین می نویسد:

شرح الحکمه العرشیه للحاج محمد جعفر اللنگرودی الإصفهانی، تلمیذ المولی علی النوری، و أستاذ المیرزا محمد التنکابنی، كما ذكره التلمیذ فی «قصص العلماء» و هو موجود عند الشیخ أحمد الشیرازی الناشر و كان عازماً علی طبعه. (۴)

ص: ۳۶۳

۱- ۱ شرح المشاعر، ص ۱۸ ۱۹.

۲- ۲ مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرّس طهرانی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۳- ۳ مقاله ای با عنوان: فلسفه های ایرانی اسلامی به روایت کنت دو گوینو از دکتر کریم مجتهدی.

۴- ۴ الذریعه، ج ۱۲، ص ۳۶۸. به نظر می رسد صاحب ذریعه، شرح المشاعر ایشان را شرح الحکمه العرشیه ضبط نموده باشد.

مرحوم سید جلال الدین آشتیانی رحمه الله در مقدمه شرح المشاعرِ حکیم لاهیجی، چنین توضیح می دهد:

شارح علامه علاوه بر تبخّر در فلسفه، از عرفان و تصوّف نیز بی بهره نبوده است و از موارد مختلف شرح، معلوم می شود که بر فلسفه ملاًصدرا و حکمت متعالیه تسلّط کامل داشته است، و آن قسمتی را که مربوط به مبنای عرفاست، و صدر المتألّهین از کلمات محقّقان از اهل توحید استفاده نموده است، کاملاً شرح و بسط داده است.

شارح محقّق این کتاب (۱) ملاً محمّد جعفر لنگرودی از اعظم تلامذه مرحوم آخوند نوری قدس سره بوده است. شرح حال او را در جایی ندیده ام و آنچه که درباره وی اطلاع دارم، از افواه اساتید شنیده ام. (۲)

اساتید

۱. میرزا ابوالقاسم مدرّس خاتون آبادی (۳)

۲. ملاً علی نوری

۳. ملاً محراب گیلانی

شاگردان

۱. آقا علی مدرّس حکیم

۲. آقا محمدرضا قمشه ای

۳. آقا محمدمهدی کلباسی

۴. میرزا محمد تنکابنی

ص: ۳۶۴

۱- ۱ رساله مشاعر.

۲- ۲ شرح المشاعر، ص ۵۹.

۳- ۳ تلمذ حکیم لاهیجی نزد او مورد تردید است، چنین امری مستلزم آن است که حکیم لاهیجی بیش از ۷۵ سال عمر کرده باشد.

فرزند حکیم لاهیجی به نام محمد کاظم، داماد مرحوم محمد مهدی کلباسی می شود. وی طریق فقاہت را پیش گرفته، ولی شاید بعید نباشد نزد پدر نیز تلمذ کرده باشد.

فرزند او میرزا عبد الرزاق رشتی بوده که جدّ خاندان رشتی در اصفهان می باشد.

تألیفات

۱. شرح رساله مشاعر ملاًصدرا (مطبوع)

۲. مفتاح الخزائن در تفسیر قرآن به روش عرفانی (مخطوط) (۱)

۳. حاشیه بر شرح جدید تجرید (مخطوط) (۲)

۴. حاشیه بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق تفتازانی (۳)

۵. حاشیه بر حاشیه لوامع الاسرار در شرح مطالع الانوار (۴)

۶. شرح ایبات محمود دهدار (رساله حاضر)

۷. رساله در اصالت وجود (۵)

وفات و مدفن

مرحوم لاهیجی در ۹ ربیع الثانی ۱۲۶۰ وفات می یابد، نماز وی را مرحوم حاجی کلباسی خوانده است.

بیکر او به نجف اشرف منتقل و در قبرستان وادی السلام، نزدیک مقبره حضرت هود و صالح دفن شد. (۶)

ص: ۳۶۵

۱-۱ نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۲-۲ نسخه ای از این کتاب نزد نگارنده موجود است.

۳-۳ فهرستواره دنا، ج ۴، ص ۱۲۵.

۴-۴ همان، ج ۴، ص ۱۸۳.

۵-۵ منقول از مرحوم شیخ محمد حسین رشتی از نوادگان مرحوم لاهیجی.

۶-۶ این مطالب منقول از شیخ محمد حسین رشتی است که در مصاحبه با آقای نصراللهی ابراز داشته است. اعلام اصفهان، ج

۲، ص ۳۰۶.

مرحوم لاهیجی به درخواست طلاب و به نام معتمد الدوله منوچهرخان، با توجه به داشته های عرفانی حکمی خود، ابیات مرحوم دهدار را شرح می دهند؛ متن این شرح فارسی خصوصیات نوشتاری دوره قاجار را به خود می بیند، حذف افعال بدون قرینه دلیل روشنی بر این مدعی است.

مرحوم آشتیانی در مقدمه «شرح المشاعر» متذکر می شود که با وجود تسلط شارح بر حکمت متعالیه، عبارات نارسای او حاکی از قلت تألیف وی می باشد. در این شرح نیز اغلب موارد، مقصود نویسنده دیر یاب است.

نکته ای مهم این است که منوچهرخان، مشهور به معتمد الدوله گرجی سال ۱۲۵۳ به حکومت اصفهان می رسد، اما با توجه به آنچه از آخر نسخه «صد» بر می آید، شارح این رساله را در سال ۱۲۴۴ تحریر کرده است، در این صورت بعید است ابتداءً این کتاب به نام او نوشته شده باشد، مخصوصاً که نسخه «صد» فاقد نام وی است.

شاید مرحوم شارح خود این نام را به کتاب اضافه کرده است و برای بار دیگر به شکلی زیبا نوشته شده و به معتمد الدوله تقدیم شده است.

مشهور است قبل از حکومت این شخص، لوطیان در اصفهان به آزار و اذیت می پرداختند، ولی او با قدرت آنها را سرکوب می کند، عبارت شارح در مورد او که می فرماید: «دافع ضرر مارقین» می تواند شاهدهی بر این واقعه باشد.

نسخ و تصحیح

از این شرح دو نسخه به دست آمد:

۱. رساله سوم از نسخه شماره «۳۹۸» نسخ مدرسه صدر بازار. تاریخ کتابت آن سال ۱۲۷۸ ه.ق است. این نسخه را با رمز «صد» مشخص کردم.

۲. نسخه شماره «۱۴۶۳۴» موجود در کتابخانه ملی. این نسخه فاقد تاریخ کتابت است. رمز این نسخه «مل» قرار داده شد.

با توجه به تاریخ وفاتِ منوچهرخان معلوم می شود، نسخه کتابخانه ملی با این که بدون تاریخ است قدیم تر از نسخه مدرسه صدر است.

در تصحیح این متن از روش تلفیقی استفاده شد.

کلمات به رسم الخط متداول تغییر یافت، همانند جایگزین کردن «بجز» با «به جز».

مواردی که لازم بود کلماتی داخل قلاب اضافه شد.

استخراجِ مصادر آیات، روایات و اشعار تا آنجا که مقدور بود انجام گرفت.

لازم است از همه عزیزانی که این بنده را در به انجام رسیدن این رساله یاری کردند کمال تشکر را داشته باشم.

در پایان از حضرت باری تعالی خواهانم به حقّ سیّد العارفین امیر المؤمنین علیه السلام به کام این بنده و جمیع طالبانِ حقیقت، نوشِ معرفت بچشانند، آمین.

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین.

محمّد مسعود خداوردی

جمادی الثانی ۱۴۳۴ ه.ق

فروردین ۱۳۹۲ ه.ش

اصفهان

ص: ۳۶۷

صفحه اول نسخه خطی شرح ابیات دهمدار «صدر»

ص: ۳۶۸

صفحه آخر نسخه خطی شرح اییات دهدار «صدر»

ص: ۳۶۹

صفحه اول نسخه خطی شرح ابیات دهدار «ملی»

ص: ۳۷۰

صفحه آخر نسخه خطی شرح اییات دهدار «ملی»

ص: ۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

باسمك اللهم يا واحد يا صمد و يا قل هو الله أحد.

سپاس بی قیاس، جمیلی را سزاست که انسان را نسخه جامعه جمیع عوالم نمود و آینه سراپا نمای آدم را مظهر تجلیات جمال و جلال فرمود.

و صلاه و سلام بر بهترین اَنام، مرکز دایره جود، فرمان فرمای عالم وجود، مظهر اسم جامع الهی، جامع جوامع مقامات غیر متناهی، سلطان سریر اصطفاء، احمد و محمود و مصطفی صلوات الله علیه إلى يوم الطامه (۱) الکبری و بر آل أطهار آن بزرگوار برگزیده کردگار، خصوصاً حیدر کزار، و از سوره مبارکه إِنَّا فَتَحْنَا تَاجَ دَارٍ، گوینده أَنَا خَالِقُ السَّمَاوَاتِ (۲)، صدرنشین مسند ولایت و مباهات، آنکه بی او مدینه علم را نیست در (۳)، و با حَبِّ او

ص: ۳۷۳

۱- ۱ مل: «التامه».

۲- ۲ اشاره به کلام أميرالمؤمنين عليه السلام در خطبه البيان می باشد؛ مرحوم حافظ رجب برسی قدس سره در کتاب شریف «مشارق أنوار اليقين في أسرار أميرالمؤمنين»، ص ۲۶۸، این خطبه را نقل فرموده است.

۳- ۳ اشاره به حدیث مشهور «أنا مدینه العلم و علی بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب» است که از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وارد شده؛ این حدیث در مصادر مختلف روایی مندرج است، از جمله رجوع کنید به تفسیر قمی رحمه الله، ج ۱، ص ۶۸.

نیست بیم سقر(۱)، آنکه علی شناسان حق شناس به خداوندیش اعتراف نموده، و حضرت رسول «أنا و علی من نور واحد»(۲) در اوصافش فرموده، و سلم تسلیم.

و بعد حسب خواهش(۳) أخلاء دین، و طلاب معارف یقین، این نیازمند بی نیاز ضعیف جانی و فقیر(۴) فانی، محمدجعفر بن محمدصادق اللاهیجانی(۵) و فقه الله لما یحبّه و یرضاه، و حشره الله مع من تولّاه من الأئمه الأطهار شرحی بر ابیات محمود دهدار بر صفحه تحریر به عبارتی شکسته بسته، تسطیر نمود؛ و به نام نامی و اسم گرامی نواب مستطاب، جلالت مآب، مناعت پناه، امارت دستگاه، ستاره فلک عزّت، و اقبال آفتاب آسمان رفعت و اجلال، نادره دهر، و بوذرجمهر عصر، ناصر احکام شریعت، و مروج قوانین حقیقت و طریقت، مصلح امور مسلمین، و دافع ضرر مارقین، معتمدالدوله منوچهرخان آدام الله آیام عمره و زید شوکته و دام عزّه مزین و محلی کرد تا به اقبال... (۶) آن ستوده خصال رفع شکستگیش شود(۷)؛ امید که ناظران به نظر انصاف ملاحظه نموده، وجود این بی بضاعت را در میان نبینند.

بدان ای سالک خاص ره حق که از خلوت سرای غیب مطلق

چو(۸) ذات پاک بیچون جلوه گر شد هویت جلوه اش را پرده در شد

بدان که سلوک به زبان این طائفه توجه قلب است به سوی حضرت حق، و از برای سالک از عرفا و اولیا چهار سفر می باشد به ترتیب:

ص: ۳۷۴

-
- ۱- ۱ احادیث بسیاری به این مضمون نقل شده است؛ برای نمونه رجوع کنید به کتاب فضائل الشیعه از شیخ صدوق رحمه الله .
 - ۲- ۲ از جمله مصادری که مضمون این روایت شریفه در آن موجود است، أمالی صدوق رحمه الله ص ۲۳۶ می باشد.
 - ۳- ۳ نسخه همین گونه است.
 - ۴- ۴ صد: «جانی و فقیر».
 - ۵- ۵ صد: «اللاهیجانی».
 - ۶- ۶ نسخه ناخوانا است.
 - ۷- ۷ صد: «و به نام نامی ... شود».
 - ۸- ۸ صد: «چه».

اول: سیرِ اِلَى اللّٰهِ است (۱) از صفاتِ نفس و منازلش به سوی اوّل تجلیات و ظهور عالمِ اسماء، و این آخر مقامِ قلبست.

و سفرِ ثانی: سیرِ فی اللّٰهِ است و مَتَّصِف شدن به صفاتِ حقّ، و متحقّق شدن به اسماءِ ربّ.

و سفرِ ثالث: از حق به سوی خلق به حق از برای تکمیلِ خلق.

و سفرِ رابع: سیر در خلق است به حق؛ و از برای هر نبیّ این سفر لازم است، به جهت آنکه ولیّ به اعتبار ولایت عالم است به حقایقِ اشیاء، و به اعتبار نبوت علم به خواص اشیاء باید داشته باشد؛ زیرا که انبیاء اطباءِ انفس اند و ایشان را از امراضِ مُهَلِّکة نجات می دهند، لهذا لازم است که سیر در عالمِ خلق بکنند، و از حقیقت و خاصّیّت هر چیز و مناسبت بین امراض و افعال و اعمال که در حقیقت از ادویه جات و ممزجات و مسهلاتِ امراضِ نفسانیّه اند، علیم و خبیر باشد، تا تکلیف و شریعت به قانون حکمت قرار داد نموده باشند.

و غیبِ مطلق گاهی می گویند و مقابلِ غیبِ مضاف می خواهند، و آن عبارت است از حقائق و اعیانِ ثابتة اشیاء در علم خدا که به فیضِ اقدس گفته می شود، و مجلای آن نور اللّٰهِ است، و مفرداتِ عالمِ غیبِ مضافِ عقول و نفوسِ مجرّده اند.

و گاهی هم غیبِ مطلق می گویند، مطلق از مطلق و مضاف، و از تقیّد و اتّصاف می خواهند.

و معنی چنان است: بدان ای سالکِ خاصّ، ای سفر کننده از خلق به سوی حق، و ای طالبِ شناسائیِ معبودِ مطلق که از مقامِ غیبِ الغیوبی ذاتِ بی اسم و رسم جلوه گر شده، یعنی اراده ظهور و جلوه گری نمود، هویتِ مطلقه فیضِ خود را آشکار فرمود؛ زیرا که شناسائیِ ذاتِ معبود و کنهِ واجب الوجود به جز آن خالقِ احدِ صمد لایقِ احدی نباشد.

ص: ۳۷۵

پس ظهور به نحو امکان ظهور وجه و فیض اوست، یعنی ظهور او است بوجه در مظاهر به قدر تاب هر یک.

نه علت بود و نه معلول پیدا کزو های هویت شد هویدا

تجلی از مقام لا تعین پی اظهار نام لا تعین

مقام صرف، وجود مقامیست بیرون از ملاحظه علت و معلول؛ زیرا که معنی علّیت تأثیر شیء است در غیر، و مادامی که وجود از مرتبه کمال نزول نفرماید و به درجه [ای] از درجات قصور نرسد، حاصل نمی شود از برای وجود خصایص عقلیه و تعینات ذهنتیه که مسمی اند به ماهیات؛ و تا ملاحظه ماهیت نشود غیریت اعتبار کرده نمی شود، و علّیت و معلولیت دیده نمی شود به حسب حقیقت، به این جهت در مبحث تقدّم، تقدّم (۱) وجود (۲) بر وجود را (۳) از اقسام تقدّم بالعلیه و تقدّم بالطبع نمی شمردند، بلکه تقدّم ماهیت به اعتبار وجود داخل اقسام خواهد بود.

به این جهت می فرماید که: در مقام لا تعین علّیت و معلولیت نبود، و از او به نحو تجلی های هویت یعنی هاء هو (۴) که عبارت از نسبت عرفانی ذات حق است به ذات عقل که الف و باء ابجد اشاره است به این دو ذات [تعبیر فرمود]، و مراد از آن نسبت، وجود لا بشرطتست. و می تواند مراد از «ها»، پنج عالم شئونی که از تجلی علمی و عینی ظاهر می شود (۵) باشد.

و تفصیل بدین نحو می فرماید که تجلی از مقام احدی لا اسم و لا نعت در مقام واحدی، مظهر اسماء و صفات گردید، یعنی اظهار ذات به اسماء و صفات نمود، چه اظهار ذات به کنه ذات چنانچه هست، ممکن نمی باشد.

ص: ۳۷۶

۱-۱ مل: + «و».

۲-۲ مل: + «را».

۳-۳ مل: «را».

۴-۴ صد: «هوز».

۵-۵ مل: + «و».

مسمی شد به نام وحدت ذات هویدا شد قیام وحدت ذات

ز حرف های هو شکلی عیان شد که محور با محیط کن فکان شد

«مسمی شد به نام وحدت» می تواند که مراد از نام و اسم، اسم عینی باشد که وجود لا بشرطی و متعین به تعین انبساطی است (۱) و اول چیزی است که ناشی می شود از وجود

ص: ۳۷۷

۱-۱ به نظر رسید نقل قسمتی از کلام اسفار در توضیح وجود مطلق، برای روشن شدن مطلب مفید باشد. «ج ۲، ص ۳۲۷»: فإِنَّ حَقِيقَةَ مَنْبَسَطِهِ عَلَى هَيْكَلِ الْمَمَكِنَاتِ وَأَلْوَابِ الْمَاهِيَاتِ لَا يَنْضَبُطُ فِي وَصْفٍ خَاصٍّ، وَلَا يَنْحَصِرُ فِي حَدٍّ مَعَيَّنٍ مِنَ الْقَدَمِ وَالْحُدُوثِ، وَالتَّقَدُّمِ وَالتَّأَخُّرِ، وَالكَمَالِ وَالنَّقْصِ، وَالعَلِيَّةِ وَالمَعْلُولِيَّةِ، وَالجَوْهَرِيَّةِ وَالعَرَضِيَّةِ، وَالتَّجَرُّدِ وَالتَّجَسُّمِ، بَلْ هُوَ بِحَسَبِ ذَاتِهِ بِلَا انْضِمَامِ شَيْءٍ آخَرَ يَكُونُ مَتَعَيَّنًا بِجَمِيعِ التَّعَيِّنَاتِ الوجودِيَّةِ، وَالتَّحْصِيَّاتِ الخَارِجِيَّةِ، بَلْ الحَقَائِقُ الخَارِجِيَّةُ تَنْبَعُثُ مِنْ مَرَاتِبِ ذَاتِهِ وَأَنْحَاءِ تَعَيِّنَاتِهِ وَتَطَوُّرَاتِهِ. وَهُوَ أَصْلُ الْعَالَمِ، وَفَلَكُ الْحَيَاةِ، وَعَرْشُ الرَّحْمَانِ، وَالحَقُّ المَخْلُوقُ بِهِ فِي عَرَفِ الصُّوْفِيَّةِ، وَحَقِيقَةُ الحَقَائِقِ. وَهُوَ يَتَعَدَّدُ فِي عَيْنِ وَحْدَتِهِ بِتَعَيِّنِ الوجودَاتِ المَتَّحِدَةِ بِالمَاهِيَاتِ؛ فَيَكُونُ مَعَ القَدِيمِ قَدِيمًا، وَمَعَ الحَادِثِ حَادِثًا، وَمَعَ المَعْقُولِ مَعْقُولًا، وَمَعَ المَحْسُوسِ مَحْسُوسًا، وَبِهَذَا الِاعتْبَارِ يَتَوَهَّمُ أَنَّهُ كَلِّيٌّ وَلَيْسَ كَذَلِكَ؛ وَالعِبَارَاتُ عَنِ انْبِسَاطِهِ عَلَى الْمَاهِيَاتِ، وَاشْتِمَالِهِ عَلَى الوجودَاتِ قَاصِرِهِ، إِلَّا- إشارات على سبيل التمثيل والتشبيه؛ وَبِهَذَا يَمْتَازُ عَنِ الوجودِ الذِي لَا يَدْخُلُ تَحْتَ التَّمثِيلِ وَالإِشَارَةِ، إِلَّا مِنْ قَبْلِ آثَارِهِ وَلِوَاظِمِهِ، وَلِهَذَا قِيلَ: نَسَبَهُ هَذَا الوجودُ إِلَى الوجودَاتِ الْعَالَمِيَّةِ نَسَبَهُ الْهَيُولَى الْأُولَى إِلَى الْأَجْسَامِ الشَّخْصِيَّةِ مِنْ وَجْهِهِ، وَنَسَبَهُ الكَلِّيَّ الطَّبِيعِيِّ، كَجِنْسِ الْأَجْنَاسِ إِلَى الْأَشْخَاصِ وَالأَنْوَاعِ المَنْدَرَجَةِ تَحْتِهِ، وَهَذِهِ التَّمثِيلَاتُ مَقْرَبَةٌ مِنْ وَجْهِ مَبْعَدِهِ مِنْ وَجْهِهِ. وَأَوَّلُ مَا يَنْشَأُ مِنَ الوجودِ الوَاجِبِ الذِي لَا وَصْفَ لَهُ وَلا نَعْتَ إِلَّا صَرِيحِ ذَاتِهِ المَنْدَمَجِ فِيهِ جَمِيعِ الحَالَاتِ وَالنَّعُوتِ الجَمَالِيَّةِ وَالجَمَالِيَّةِ بِأَحَدِيَّتِهِ وَفَرْدَانِيَّتِهِ، هُوَ الوجودُ المَنْبَسَطُ الذِي يُقَالُ لَهُ العَمَاءُ، وَرَتَبَةُ الجَمْعِ، وَحَقِيقَةُ الحَقَائِقِ، وَحَضْرَهُ أَحَدِيَّةِ الجَمْعِ، وَقَدْ يَسْمَى بِالحَضْرَةِ الوَاحِدِيَّةِ، كَمَا قَدْ يَسْمَى الوجودُ الحَقُّ بِاعتْبَارِ إِضَافَتِهِ إِلَى الْأَسْمَاءِ فِي العَقْلِ، وَإِلَى المَمَكِنَاتِ فِي الخَارِجِ، المَرْتَبَةُ الوَاحِدِيَّةِ، وَالحَضْرَةُ الإِلَهِيَّةِ.

حق، و اصل عالم، و فلک حیات، و عرش رحمان، و حقّ مخلوق به است در عرف صوفیه؛ زیرا که حقّ اضافیست و متقوم به حقّ حقیقی است، و خلق اشیاء به واسطه او است، و مشیت است، چنانکه می فرماید: «خدا خلق اشیاء را به مشیت کرده است، و مشیت را بنفسه بلا واسطه خلق کرده است».(۱)

و بنابراین می فرماید که: در عالم خلق و انشاء به مضمون «یا من ربط الوحده بالوحده و الکثره بالکثره» به ازاء حقّ حقیقی و وحدت حقّه احدیه، حقّ اضافی و حقّ مخلوق به را نام و علامت و مناط ظهور فرمود، و به ازاء عالم واحدی و (۲) کثرت اسمائی، عالم تعینات خلقی و مظاهر خاصه آثار ربوبی آفرید، و هر خلقی را مربوط ربّی و مظهر اسمی، چنانکه مناسب بود به منصفه ظهور در آورد.

پس «هویدا شد قیام»، یعنی آشکار گردید و به پا شد مناط ظهور وحدت ذات.

«ز حرف های هو»، بیان ربط کثرت به کثرت، و تحقّق مظهر اسم و صفت است، یعنی از تعین هو و هویت اضافی شکلی و عالم تعین، ظاهر و موجود شد، و محیط مجموع عالم به محور تعین به دو نصف منقسم [شد] و به دو اسم: امری و خلقی مسمی و ممتاز گردید، و در هر عالمی تعینات متکثره و اسامی متعدّده و از هر اسمی حرفی پیدا شد.

به خط ها نهان شد واو وحدت ز لفظ ها عیان شد واو وحدت

«به خط ها» یعنی به مکتوبی «ها» که «ه» است، که اشاره به پنج عالم است:

[اوّل]: غیب مطلق، که عبارتست از حقایق و اعیان ثابت در علم خدا.

و [دویم]: غیب مضاف، و موجودات آن عقول و نفوس مجرّده اند.

و سیم: شهادت مطلق، و اصول آن اجسام و مجلای آن حواس ظاهره است.

و چهارم: مثال و شهادت مضاف، و مجلای آن خیال و حسّ مشترک است.

ص: ۳۷۸

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۱۰، باب الإیراده أنّها من صفات الفعل، حدیث ۴، نص روایت این است: «خلق الله المشیئه بنفسها، ثم خلق الأشیاء بالمشیئه».

۲- ۲ مل: «و».

پنجم: عالم انسانی، که جامع این عوالم است.

و عالم وحدت که واو وحدت اشاره است به او، از این پنج عالم بیرون [است]، و این پنج عالم اشتمال بر او و برابری به او ندارد^(۱)؛ چنانکه صورت «ها» که پنج است، ناقص است از واو که شش است و برابری با او ندارد، و چنانچه یک عالم فوق این عالم ملاحظه شود واو وحدت که شش است و اشاره است به عالم شش که عالم لا تعین^(۲) واحدی است حاصل آید.

و از لفظ «هاه» و «اا»^(۳) خواسته است که شش است، برابر صورت واو است، چون یک بر «ه» پنج افزودی مرتبه شش که مرتبه لا تعینی است، و عالم وحدت که واو وحدت اشاره است به آن، عیان خواهد گشت.

چو^(۴) ها و واو هو شد ظاهر از غیب عیان شد جلوه های ذات بی عیب

خط وهمی شد آن ها را در اوسط که ظاهر شد دو چشم ها از آن خط

یعنی از عالم هویت مطلقه و غیب الغیوبی «ها» و «واو» هو که به لحاظ جمعی هویت ساریه از او مرموز، و به لحاظ فرقی، عوالم مترتبه مذکوره از او مکشوف [است]، به عالم ظهور اسمی، و به عوالم ظهور عینی عقلی و نفسی و مثالی و عالم اجسام و عالم برزخ البرازخ در آمد، و به تعینی از تعینات پرده حجاب پوشید.

و نور صرف بعید غایت بعد از ادراک خلاق از شدت ظهور به واسطه نزول از عالم غیبی و لا تعین و بی رنگی، به عالم تقید و رنگ و پستی، مظهر و مجلی از برای آن نور به هم رسید، و ظاهر شد جلوه های تفصیلی آن ذات پاک و آن نور صرف بی قید و عیب، و بی نقص و رنگ.

ص: ۳۷۹

۱-۱ صد: «ندارند».

۲-۲ مل: «تعینی».

۳-۳ هر دو نسخه به همین صورت است.

۴-۴ صد: «چه».

و چون از عالم وجوبِ بحت، تجلی به عالم امکان فرمود(۱)، خط وهمی تعینی(۲) امکانی که مناط تفرق و تشعب است، از حرکت نقطه مرکز در وسط عالم خلقی پدید آمد، و مظهر اسماء الهی را به دو قسم منقسم ساخت، چنانکه می فرماید:

ز یک چشمش تجلی شد جمالی ز دیگر چشم آثار جلالی

تجلی ذات و ذاتی سرمدی اجمالی در مرتبه ذات به خودی خود ازلی و ابدی است، و ظاهر و(۳) مظهر، و مظهر و ظهور یکیست، و نیست در دار سرمدی ذاتی غیر هو دیار.

تجلی فرقی اسمائی و اعیانی تفصیلی به واسطه تفرق اعیان و مجلی به ظهور می رسد، و چون علم عنایتی بر آن بود و می خواست معروفیت به نحو تفصیلی را، لهذا خلق کرد خلق را، یعنی حجاب کثرت در پوشید و از مرتبه امتناع ادراک ما سوی به منزل ما سوی در آمد، و تعدد و کثرت عکوس به جهت یگانه احدی به حسب(۴) تکثر و تعدد مجلی به حصول پیوست؛ و به آینه خانه جمال و جلال ذات بی چون، آثار صفات کمال بی حد و حصر و گوناگون دیده ور شد، و از یک چشم حرف «ها» عالم ما سوی [پدید آمد] که به واسطه خط وهمی امکانی که تفرق و تخصیص را لازم دارد، صاحب دو چشم و دو قسم گشته.

و بعض از موجودات عالم امکان که به منزله چشم یمنای(۵) عالم مقیدند، مظهر تجلی جمالی می باشند، و بعض دیگر از موجودات مظهر تجلی جلالی که آثار صفات جلال از(۶) ایشان دیده می شود [می باشند].

و انسان مظهر هر دو تجلی جلالی و جمالی می باشد، هر چند بعضی از انبیاء را

ص: ۳۸۰

۱- ۱ مل: «فرموده».

۲- ۲ صد: «تعین».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «سبب».

۵- ۵ نسخ «یمنی» است.

۶- ۶ صد: «نور».

صاحب عین یمنی می خوانند، و بعضی را صاحب عین یسری، و ذو العینین انسان کامل و ختمی، چون نبی ما(۱) را می دانند.

و این اطلاعات به اعتبار غلبه است، و آنکه هیچ طرف غلبه نکند و وحدت و کثرت هیچ یک مانع از هم نباشند اصلاً غایت کمال است، و از برای انسان کامل است، و الا از برای انسان رتبه جامعیت فی الجمله می باشد؛ بلکه وجود منبع همه کمالات هست، هر جا که رفته است همه کمالات رفته است، لکن بناء تقسیم بر این ملاحظه نمی باشد.

زها واو و زواو اسم احد شد ز هاء واو واحد را رصد شد

بیان صعود می فرماید که: «ها» اسمی از مرتبه حرفی «ه» به الف موصول شد به واو حرفی واحدی که اشاره است به عالم اسماء برابری گرفت، و واو حرفی ششمی چون به اسمی مبدل [شد] و قوت گرفت، با احد و عالم فوق برابر شد.

و چون عالم واحد بین عالمین امکانی و احدی است، می فرماید: «زها و واو» یعنی از جمع اسم «ها» و اسم «واو»، «واحد را رصد شد»، یعنی اسم واحد با جمع هر دو اسم «ها» و «واو» مقابل آمد، یعنی به اعتبار وحدت وجودی و کثرت عنوانی و مفهومی، بکلا- طرفین از عالم فوق احدی و عالم تحت امکانی مناسبتی [یافته]، و از این دو عالم در او حقیقتی و اثری ظاهر [شده]، و از هر یک رصد گرفته [است].

و فرق بین واحد و احد آنست که واحد از برایش جزء می باشد، مثل صفات در عالم شهادت، و احد از برایش جزء نمی باشد، مثل ذات در عالم غیب الغیوب.

واحدیت، نفی شریک است، و احدیت، نفی ترکیب، و نفی ترکیب لازم دارد نفی شریک را البته، اما نفی شریک لازم ندارد نفی ترکیب را ظاهراً، فتأمل.

توره گر جانب اعداد داری در این دستان سرا استاد داری

و گر زان غافلی بر توست مشکل طریق رمز حل این مسائل

ص: ۳۸۱

بگویم با تو رمزی چند از اعداد که در اعداد زان گردی تو استاد

ز رمز آن مشو غافل که عاقل نباشد از رموز حال غافل

معنی کلام ظاهر است، می فرماید و(۱) وصیت می کند که هرگاه قابلیت در خود نمی بینی و صاحب قلب نباشی، و به لاف و گراف بدون ریاضت، و تصفیه باطن نکرده خواهی که اسرار اعداد بدانی، تمنی بی جا است، و مشکل است حل این مسائل؛ پس مر تو راست در کشیدن مشقت و حاصل نمودن استعداد و داشتن گوش با حضور و عدم غفلت، تا بگویم و بشنوی رمزی چند که تو را فائده بخشد در مقصود، و غافل مشو و منافی مقصود به عمل میاور که عاقل منافی مقصود نمی کند، و فائده نمی برد از این شخص غافل و پلید، و اختصاص دارد فائده اش به «مَنْ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (۲)» چنانکه گفتیم.

در بیان رموز اعداد(۳) می فرماید(۴):

چنین دان کین عددها اعتباریست احد در جمله اعداد ساریست

مراد از اعتباری بودن نه آنست که کثرت امری وهمی [همانند] نیش غول است، بلکه مراد آنست که اعیان موجودات عالم کثرت بر سه نحو ملاحظه می شوند:

ملاحظه وجود، و ملاحظه تعین، و ملاحظه وجود با تعین.

بنا بر اول ملاحظه، ملاحظه وحدت است، و بنا بر ثالث عالم کثرت ظاهر و موجود می شود به وجود، بنا بر ملاحظه ثانی که نفس تعین که مناط تکثر است ملاحظه شود بدون وجود اعتباریست، یعنی تعینات و ماهیات بدون وجود، محض اعتبار است، لهذا گفته: «عددها اعتباریست»، یعنی عالم کثرت عالم نمود، و عالم بود و هستی عالم احدیست.

ص: ۳۸۲

۱- ۱ صد: «و».

۲- ۲ سوره مبارکه ق، آیه ۳۷.

۳- ۳ مل: «اعدادی».

۴- ۴ صد: «می فرمایند».

و در کلّ اعیان و اعداد واحد نزول اجلال می فرماید، و تجلّی ظهوری و شعوری می نماید، و به احتجابِ تعینات محتجب گشته، به صفتِ اعداد بروز نموده در مراتبِ اعداد سر بر آورده، به جزر و مدّ نزول و صعود کاشفِ اسرار خاصّه گردیده است.

چون از محضِ ظهور و شدت نور و بُعد از عالم زور محتجب و به غیب الغیوب موسوم و مرسوم بود، حجابِ تنوّعاتِ عالم کثرت او را نقاب و مظهر آمد، و در تحت نقابِ تماشاگرانِ مهجورِ عالم کثرت که از غایتِ حضور و ظهور او سر به گریبان ناامیدی فرو برده بودند، خفاش وار سرِ تمنّای ادراکِ آن حقیقت پاک از چاکِ گریبان کشیده تا هر یک به عالم خود اثری از آن وحدت حقّه دریافت کرده، و بوجهِ نفسِ اثر گشته، و مناطِ تعدّد آثارِ آن دلبرِ فیض گستر، و (۱) مجلی و منصفِ ظهور (۲) آن نور تامّ [شده]، تمام تر شوند.

پس می فرماید: چنان ندان که این کثرت و عدد که تو می بینی مناطِ تکثّرش ناتمامی و قصور و ظلمتِ عدم است؛ پرتو نور را قطعه قطعه کرده عالم نور بودِ احدی وجود را به عالمِ دیجورِ کثرتِ عددی نمود، متطوّر ساخته است.

غافل مشو که نور وجودِ احد در همه اشیاء ساری و مقوم (۳) و مظهر همه اشیاء او است؛ اینکه (۴) گفته اند که: «ظهور تو به من است و وجود من از تو»، مراد نحویتِ ظهور شاید (۵) [باشد] نه اصلِ ظهور، چه اصلِ ظهور به وجود بلکه عینِ وجود است، و نسبتِ اصلِ ظهور و اظهار به جز نورِ کردگار به دیاری سزاوار نباشد، مگر به حسبِ تعین و نحو تقیّد که گفته شد؛ فهم من فهم، و من لم یذق لم یعرف.

ص: ۳۸۳

۱-۱ صد: «و».

۲-۲ مل: «ظهور».

۳-۳ مل: «مقوم».

۴-۴ مل: «اینکه».

۵-۵ به نظر می رسد اینجا «شاید» به معنای «ممکن است» باشد. این کلمه اگر به معنای «ممکن است» باشد، به فعلی مانند «باشد» نیاز است، ولی اگر فعل از مصدر «شایستن» باشد، محتاج به نشانه مفعولی «را» خواهیم بود.

یکی را دان الف یک با یکی ب ز یک با دو بجو از جیم معنی

چون نور صفات در تَتَّقُ (۱) نور ذات مستور و مخفی بود به مقتضی: «فخلقت الخلق لکی أعرف» (۲) تجلی فرمود، و از پرتو آن تجلی نوری هویدا شد که اوّل فیض و نورِ محمّدی صلی الله علیه و آله اطلاق، و نقطه اوّل در اطلاقات، کنایه از آن باشد.

و چون آن نقطه نور به خود نگرید خود را منظورِ نظرِ الهی دید به شکر گزاری معبود در سجود شد و از شکر گزاری نعمت افزود، نقطه دیگر در وجود آمد، و چون سر از سجود برداشت، لمعان تجلی صمدی مشاهده (۳) نمود به شکر گزاری افزود، نقطه دیگرش بخشیده شد؛ نقطه [ای] که در سجود افاضه شد نقطه ولایتست که باطن نبوتست، و افاضه شدن در سجود اشعار بر آن بود، و از هیأتِ مجموعی سه نقطه طولی الف احدیت که مفتاح اسم شریف حضرت احمدیست به عالم تجلی پدید آمد، و آن نقطه را نقطه ذات و دو نقطه دیگر را نقطه صفات جلال و جمال می گویند.

و بعضی این سه نقطه را به نقطه اسودیّه و ابیضیه و احمریه تعبیر کرده اند؛ و اسودیّه اشاره است به وحدت مطلقه، و در مقام تجلی چون مذکور شوند مناسب آن است (۴) بگویم که: نقطه اوّل اشاره به نور حضرت رسالت پناه محمّدی صلی الله علیه و آله، و نقطتین صفتین اشارت به ولایت مطلق (۵) آن حضرت و نبوت او دارد.

و چون الف بر لوح وجود نقش بست متفرّعاتِ عالم خلق به آن نور شکفتن گرفت، و از آن رو است که می فرماید: «یکی را دان الف یک با یکی ب»، یعنی بدان که از سریان و نزول حرفِ احد و تکرر و تعینِ اوّل او حرفِ «ب» که اوّل مرتبه عدد و اوّل تغیر (۶)

ص: ۳۸۴

۱- ۱ تَتَّقُ به معنای سراپرده است.

۲- ۲ «کنت کنزاً مخفياً، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف» بحار الأنوار، ج ۸۴، صص ۱۹۹ و ۳۴۴.

۳- ۳ مل: «مشاهد».

۴- ۴ مل: «+ که».

۵- ۵ مل: «مطلقه».

۶- ۶ مل: «تعین».

واحدِ مطلق است نمودار گشته است، و چون مکرر ملاحظه شود، یا ملاحظه مکرر شود، ثالث و رابع و هکذا [نمودار گردد]، و به اعتبار ثلث و اربع و هکذا، به اعتبار [ی] از انحاء تکررات و تخصّصات آن مبدأ اطلاق به ظهور رسند.

ز یک تا سه تو حرف واو بردار کز این جمعت کند واجب خبر دار

مادامی که مرتبه [ای] از مراتب عدد به ظهور نرسیده [باشد] به غیر از تکرر مبدأ منظوری شایسته نظر نمی باشد، به این سبب از جهت تحضّل با همان تکرر نفس الف بدون اعتبار اسمی از اسماء مراتب اعداد کفایت کرده [است]؛ و چون از تکرر «الف» با هویدا گشت از ملاحظه «با» و «الف»، «جیم»، و از ملاحظه «الف» و «جیم»، «دال»، و از ملاحظه «با» و «جیم»، «ها» (۱)، و از ملاحظه «الف» و «با» و «جیم»، واو حاصل شود.

و چون درست ملاحظه شود به جز نمایش واحد که مبدأ است چیزی در تحضیل (۲) اعداد و غیره در وجود کثرات مدخلیت ندارد، و «با» و «جیم» و «دال» و هکذا عنوانات نمایشات الفند.

و نظر اعتبار از صورت حرفی کتاب و عدد اهل حساب بردار و به عالم وجود نظر کن تا حق حقیقت وجود و (۳) وحدت حقّه او و سریان نورش بر قوالب ماهیات، و نیستی و هلاکت (۴) ما سوی به حسب ذات چنانچه هست بر تو ظاهر شود (۵)، و هر حرفی را

ص: ۳۸۵

۱- ۱ مل: «و از ملاحظه با و جیم، ها».

۲- ۲ صد: «تحصیل».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «هلاکت».

۵- ۵ جناب کمال الدین خوارزمی قدس سره شعری در این معنا دارد که درج آن سودمند است؛ [جواهر الاسرار، ج ۲، ص ۲۱۲]: همه عالم پر است از این دلدار لیس فی الدار غیره دیار نیست پوشیده آفتاب رخس دیده ای جوی در خور دیدار از خودی خود کناری گیر تا بینی نگار خود به کنار چون تو از خویشتن فنا گشتی گشت عالم پر از تجلی یار اصل اعداد جز یکی نبود به اسامی اگر چه شد بسیار بی عدد زان سبب شدست عدد که یکی را همی کنی تکرار قطع تکرار بایدت کردن تا به جز یک نیایدت به شمار بگذر از بارنامه هستی تا در آن بارگاه یابی بار کشف اسرار بس دراز کشید به همین مختصر کنم گفتار

مصدوقه اسمی بشناسی و ظهور آثار هر اسمی در عالم صورت از حرفی طلب کنی، چنانچه طریقه بعضی از اصحاب علم حروف و صناعت علم عدد است.

و اصحاب علم حروف و اصناف علم عدد به دو نوع منقسم می شوند: اهل خاصیت، و اهل حقیقت؛ و قسم اول را (۱) ظهور آثار اسماء در عالم حدثان به جهت دوستان و دشمنان به وسیله حرفی (۲) از حروف منظور [است]، لهذا دانستن مناسبت خاصه بین هر حرف و اسم او را در کار است چنانچه می فرماید:

ز یک تا چار از ابجد سخن سنج ز یک تا پنج از ابجد بنه گنج

ز جمع هر دو از روی قواعد طلب کن اسم هو با اسم واحد

ابجد چهار حرف است: مکتوبی «الف» یک، و مکتوبی «با» دو، و «جیم» سه، و «دال» چهار، مجموع ده [می شود]، و چون چهار که عدد حروفش است بر او اضافه کنی چهارده شود که اشاره است به چهارده معصوم که غرض و وسیله افاضه حروفست، و چون حرفی (۳) ملفوظی او را جمع نمایی یازده شود برابر است با اسم هو.

و از یک تا پنج، پنج عقد است از «الف» تا «ها»، و چون از یک و دو تا پنج جمع کنی پانزده شود که ابجد اشارت به او است، حوا و هود و داود حاصل آید؛ و از اجتماع چهار تا پنج، نه حاصل آید که از یکی جمعی تا نه چهل و پنج است مطابق (۴) به عدد آدم است و لوط.

«ز جمع هر دو، اسم هو با اسم واحد» یعنی از ابجد که به حسب مقطعات حروف

ص: ۳۸۶

۱-۱ مل: «را».

۲-۲ نسخ «حرف» است.

۳-۳ مل: «حرفی».

۴-۴ صد: «مطابق».

یازده است جمع کنی از یکی تا یازده شصت و شش شود و با عدد اسم ذات الله مقابل آید، و ملفوظی ابجد ۲۰۲ (۱) با اسم رب (۲) مناسب است، و حروف ملفوظی «واحد» هم یازده است با عدد حروف مکتوبی «هو» برابر است، چنانکه عدد حروف ملفوظی «هو» با عدد حروف مکتوبی «واحد» برابر است، و حروف ملفوظی یک تا چهار یعنی «الف» تا «دال» یازده، و تا پنج یعنی «ها» سیزده، و مجموع بیست و چهار [می شود که] با عدد مکتوبی حروف «هو» و «واحد» بعد از حذف تکرر برابر است.

و از اول ابجد که حرف (۳) «الف» است تا پانزدهم که حرف «سین» است جمع کنی به این طریق: اول دو بر یک (۴) اضافه کنی پس سه و هکذا تا پانزدهم، پانزده اضافه کنی (۵) همان عدد «سین» ملفوظی حاصل آید، و چون صورت حاصل را بی صفر از مجموع با ملاحظه صفر حذف کنند، یکصد و هشت شود که مطابق اسم حق است، و سیزده که از جمع حروف «الف» تا «ها» حاصل آید، مطابق اسم احد باشد.

و بر این قیاس بسیاری (۶) از اسماء عظیم استخراج شود چنانچه:

ز یک تا شش ز طیب رو خبر گیر وحید از روی یک تا هفت بر گیر

بجو اسم اله از هشت تا یک که از یک تا نه است آدم بلاشک

ز یک تا عقد ده در طرز این کار بجو اسم مجیب ای مرد هوشیار

از ارقام آحادی ابجد از «الف» تا «طا» مدلول حرفی هر یک با شمار مراتبش اول و دوم و سیم و هکذا تفاوت ندارد ملاحظه عدد هر حرف از (۷) حروف ارقام آحادی و اجتماع او با حرف دیگر، چنانچه در رعایت کردن خوب است ملاحظه نفس مرتبه

ص: ۳۸۷

۱- ۱ نُسَخ «۲۲» نگاشته اند، ولی نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ملفوظی ابجد ۲۰۲ می شود نه ۲۲.

۲- ۲ رب برابر است با ۲۰۲.

۳- ۳ مل: «حروف».

۴- ۴ صد: «یکی».

۵- ۵ صد: + «به».

۶- ۶ صد: «بسیار».

۷- ۷ صد: + «هر».

و اجتماع مرتبه [ای] با مرتبه دیگر یکی تا بیشتر همان فائده را دارد، لکن از ده چون گذشتی تفاوت می کند، مثلاً «ل» در مرتبه دوازدهم است و مدلول حرفی او «سی» است، لهذا در این مدعا یعنی تحصیل و استخراج اسماء در مراتب آحاد از جمع (۱) اعداد ملاحظه عدد نفس مرتبه را نموده تا در همه مراتب بر یک نحو سخن راند و واماندگان وادی حرمان عطشان را آسان به ماء الحیاء عنوان آن جان جانان و به اسمی از اسماء حضرت مَنان دلالت فرماید و در هدایت ایصال طالب به مطلوب [نماید].

ملاحظه مرتبه و دوری او از مرتبه الف اشارت است (۲) به اتحاد مدرک و مدرک و بودن هر دو از یک عالم، تا لباس دنس در بر است ادراک عالم نور کجا میسر است، لهذا به ازاء هر اسمی مظهری، و به هر مرتبه تفکری، گوهری لایق و سزاوار است.

پس نباید که مطلوب تو از عالم نور باشد و تو از عالم ظلمت باشی که این معنی از جمله محالاتست، چه ظلمت منافی نور است، چگونه ظلمت طالب نور می شود، «نوریان مر نوریان را طالبند» (۳).

اگر تو را شوق وصول در سر و طلب وصال به عالم کمال در بر است، چنانچه حمل امانت کرده [ای] رد امانت بکن، یعنی آنچه از عالم نور در خود به تدریج مشاهده کرده [ای] و خود را دارا دانستی، بدان که امانت است و از کجا است و مالکش کیست.

چنانچه اول وجود، و بعد علم، و بعد اراده، و قدرت آخر گرفتی، پس اول قدرت را به صاحبش رد کن، پس اراده و علم را و آخر وجود را بده و به نیستی ذات تن در ده که

توئی تو ترا نامحرم آمد تو بی تو شو که آدم آندم آمد

ص: ۳۸۸

۱-۱ صد: «جمع».

۲-۲ هر دو نسخه اینجا «بلکه» دارد که باعث نارسایی معنا می شود.

۳-۳ مثنوی معنوی دفتر دوم. مصرع قبلش چنین است: ناریان مر ناریان را جاذب اند

و به عالم هستی سرمدی داخل شو

موم و هیزم چون فدای نار شد ذات ظلمانی او انوار شد (۱)

و از منازعه آئینه خود فارغ باش (۲) و باقی به بقاء باش تا ابد

چون نماند شیشه های رنگ رنگ نور، بی رنگت کند آنگاه رنگ (۳)

«از یک تا شش» یعنی از جمع مرتبه یک تا مرتبه شش که مجموع [آن] بیست و یکست با حروف طیب برابر است، و بر اسماء طیبیه دیگر هم بنابر قاعده دلالت می کند که رقم افرادی طیب چون جمع کنی دوازده است، اشاره است به اسماء طیبیه دوازده گانه؛ و چون عدد مجموع دوازده بر حروف طیب قسمت کنی هر قسمی (۴) چهار (۵) شود، اشاره است به چهار حرف (۶) غیر مکرر که مفتاح این دوازده اسم می باشند.

و این بنابر ملاحظه مرتبه است و اگر زبر و بینه (۷) اعتبار شود کثرت بی شمار و اسماء بسیار حاصل آید.

«وحدید از روی یک تا هفت بر گیر» و چون عدد هفت بر بیست و یک افزوده شد، بیست و هشت می شود که وحدید است و در اسرار چند (۸)، به جهت اشتغال بر دو حرف زوج زوج، و دو زوج فرد، و اشتغال او بر مفتوح و کیل و حسیب و مانند آن، و بر یک چهارده؛ و در مقام تفصیل خواص جلیل برای اسماء مشموله مرموزه ذکر شده به ملاحظه حرفی و اسمی، و زبر و بینه ترکیبی و تقطیعی او [وجود دارد].

ص: ۳۸۹

۱- ۱ مثنوی معنوی دفتر اول.

۲- ۲ صد: «باشی».

۳- ۳ مثنوی معنوی دفتر پنجم.

۴- ۴ مل: «قسمتی».

۵- ۵ صد: «چهارده».

۶- ۶ بالای چهار حرف چنین نوشته: م خ ح ج.

۷- ۷ مراد از زبر، حرف اول از اسم هر حرفی می باشد، و مراد از بینه حروف ما بعد می باشد. برای نمونه حرف «س» که اسم آن «سین» است زبرش «س» و بینه اش «ین» است. برای تفصیل بیشتر در مورد اصطلاحات این علم به مقدمه استاد همایی رحمه الله بر کتاب کنوز المعزمین شیخ رئیس رجوع کنید.

۸- ۸ یعنی «وحدید» است به معنای یکتا ولی دارای اسرار بسیاری است.

و اثر از برای حروف مقطعه بیشتر است، به جهت آنکه ملفوظی حروف، غیر ترکیب دلالتش به اعتبار زبر و بینه بیشتر [بوده]، و حرفی کتبی او به حسب صورت تمام تر است.

مرّبی هر فردی از افراد موجودات و اسم اعظم در حقّ او، اسم الهی است که در عدد با او مطابق باشد.

و چون از یک تا هشت مراتب جمع کنی، سی و شش شود با اله در عدد برابر است، و چون تا مرتبه نُه جمع کنی، نُه بر سی و شش افزوده چهل و پنج شود که با عدد حروف آدم مساوی و علامت او باشد، و مظهر جمیع اسماء و صفات، و آئینه تمام نمای حضرت ذات، و مجلای درست اداء فیض حق، و برزخ امکان و وجوب مطلق است، و قلب عالم کبیر و نسخه جامعه و امام ائمه است در خداشناسی؛ یعنی هیچ صفتی (۱) از صفات حضرت منان نیست که در نسخه منیر انسان صغیر ظاهر و نمایان نباشد.

و چشم خفّاشی شیطان از وصول آن منبع لؤلؤ و مرجان محروم، و از خلقت او مغموم بوده، از دوری و پستی وجود از فیض سجود سر پیچیده، و از کوری و نادانی تمییز (۲) بود از نمود [نداده]، به لفافه سجّیت رجیمیّت خود پوشیده [شده] و [واقف] اسرار نگردیده؛ [این هنگام] نقصان در تمامیت خلقت آدم و در بودن او اصل اصول عالم حاصل نمی شود.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد (۳)

و همه صفات معبود چنانچه شاعر گفته است:

هم علیم است و هم سمیع و بصیر متکلم مرید و حیّ قدیر (۴)

ص: ۳۹۰

۱- ۱ صد: «صفت».

۲- ۲ صد: «تمییز».

۳- ۳ گلستان سعدی حکایت دهم.

۴- ۴ مثنوی هفت اورنگ نور الدین عبد الرحمن جامی.

که (۱) در آن نخبه مسجود تعبیه شده بود در حقیقتِ آدم، یعنی در حضرتِ خاتم به کمال و تمام، بل تمام تر به منصفه ظهور رسیده [است]، و به مرتبه «أو ادنی» پیغمبر ما سید رسل مخلع گردید.

مرتبه نه هر چند از آدم است لکن همان خاتم است

بیانِ اجمال آنکه: خاتم لفظِ حروفش ده است، و ده نُه است، و جمع مرتبه اش هم همین است؛ و جامعِ جمیع مراتبِ اعدادِ وجودی نُه است، و او علامتِ ختم است، و جمیعِ اشیاء و تمامِ ماسویِ طفیلِ حضرتِ ختمی [است]، چنانچه تمامِ کثراتِ اعدادیِ نسبیِ فرعِ اعداد و وجودیند که جامع همه نُه است که رقمِ آدم و سِرِّ خاتم است، و در نود و نُه که عددِ اسماءِ حقّ است، جلوه ظهور و اظهار بیشتر، و دایره شعور و استشعار تمام تر است.

و حضرتِ احدی از خفاخانه غیبی در تماشاخانه جمال و جلال تجلی علمی و عینی و نزولِ اجلال فرموده، تماشایِ ظلال و صفاتِ کمال خود در آینه بی مثال صغیر و کبیر به نحوی که شایسته حقّ قدیر و آن مبدأ علیم و خبیر است نمود، و مصدوقه «کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی یعرف» (۲) به ظهور پیوست؛ زیرا که این نحو معرفتِ مراد باید باشد و الاّ - کشفِ تفصیلِ اسماء و صفات و اعیانِ ممکنات در مرتبه ذات به نحوِ اجمال بوده، چنانچه قولِ محققین حکماء: «بسیط الحقیقه کلّ الأشیاء» مفسرِ این معنا می باشد.

و چون عقدِ دیگر که ده است بر چهل و (۳) پنج عقد نُه زیاد کرده شود، پنجاه و پنج که عدد اسم مجیب است حاصل آید.

ص: ۳۹۱

۱- ۱ صد: «که».

۲- ۲ بحار الأنوار، ج ۸۴، صص ۱۹۹ و ۳۴۴، در بحار: «لکی أعرف» آمده است.

۳- ۳ صد: «و».

بجو اسم و کیل از عقد اعداد ز یک تا پانزده گر داری ارشاد

به این طرز که ذکر شد، ملاحظه جمع مراتب و افزودن مرتبه [ای] بر جمع و فذلکه مراتب دون آسان (۱) باشد، لهذا (۲) یازده که (۳) بر پنجاه و پنج افزودی شصت و شش شود که با اسم و کیل در عدد و حساب برابر است، و همچنین با اسم ذات الله در نصاب مقابل است.

ز یک بشمار تا عقد ده و دو که از اسم حکیم آگه شوی تو

چون بر شصت و شش، عقد دیگر که دوازده است افزودی، هفتاد و هشت شود که عدد اسم حکیم است، و عدد رقمی هندسیه این اسم شریف بی ملاحظه صفر و نحو آن یعنی (۴) ملاحظه ذات هر یک از ارقام هندسیه حروف حکیم بانفراده شود پانزده حاصل آید، و از جمع جمیع مراتب پانزده «حب علی» که لازم ذات حکیم است ظاهر گردد، و قلب زکی به او مطمئن شود.

و مراد از خیر کثیر که به صاحب حکمت یعنی به بخشیده شده حکمت بخشیده شد، اطاعت و محبت است، به این جهت مداومت ذکر حکیم در کشف مهمیات و رفعت، اثر عظیم دارد، و رش آب مغسول او به زرع، باعث برکت و محفوظیت از آفت می شود.

ز یک تا سیزده اعداد بشمار که اسم مالک آید زو پدیدار

دگر اسم کمال او را زین نام بین پس اکمل و کامل در او تام

یعنی اعداد سیزده گانه این مراتب را به حسب مرتبه جدا جدا تعیین کن، پس آنگاه ملاحظه جمع اعداد این مراتب با هم بنما تا از اجتماع ایشان، اسمی [که] مربی انسان [است] [حاصل] [آید]، چون مالک و کامل، و چون کمال و اکمل که به نظر دقیق محصل و با محصول عدد تمام مراتب مقابل است.

و به نظر اعتبار اسمی بی شمار [ی] از ملاحظه تألیف و تمزیق، و ترکیب و تفریق

ص: ۳۹۲

۱-۱ صد: «انسان».

۲-۲ صد: «+ که».

۳-۳ صد: «که».

۴-۴ مل: «آن یعنی».

حرفی کتابی، و لفظی کلامی، و اعتبار زبر و بینه، و ترفع و تنزل چنانکه می کنند در هر مرتبه، و از هر جمعیتی تحصیل تواند شد، و از هر اسمی اثری و در ذکر و فکرش فایده ایست.

ز یک تا چهارده در این مداخل طلب کن تا بیابی اسم عادل

بدان کین عقد صد با پنج دارد که از صد کم یکی او گنج دارد

صد و پنج است شش در شکل (۱) اعداد به حذف صفر وی ای صاحب استاد

همین شش را تو از این عقد بردار که بخشد تسعه و تسعینت آثار

به عقد هر عدد میدان که اسمیست نهان گنجی به زیر هر طلسمیست

یعنی از اعتبار مراتب چهارده گانه جدا جدا، و پس از او ملاحظه اجتماع و اخذ محصول آن در این طرز و طور، بی ظلم و جور اسم عادل حاصل آید که رقم مجموع او یک صورت الف و یک صفر و یک صورت پنج [است]، که به ملاحظه هیئت ترتیبی و اعتبار صفر، یکصد و پنجش خوانند که از اسم عادل خبر می دهد.

و چون همین صورت الف و صورت پنج را بدون اعتبار ترتیب و بی ملاحظه صفر بما هو صفر اخذ کرده شود، به غیر از یک و پنج چیزی نیست، و یک و پنج بی ملاحظه ترتیب شش است، یعنی یک را که با پنج جمع کنی (۲) شش می شود، نه آنکه در شکل شش باشد؛ لهذا در شکل اعداد که فرموده مسامحه کرده است، و اگر شطر به ازاء شکل باشد بهتر است، چنانچه در بعضی نسخست.

ص: ۳۹۳

۱-۱ شطر خ ل.

۲-۲ صد: «ممکن».

و عدد این اعتبار بی صفری و بی ترتیبی که شش است از عدد مجموع آن اعتبار یعنی با ملاحظه و اعتبار ترتیب و صفر که یکصد و پنج است کم کنی نود و نه باقی بماند، و بکشد آنرا آثار نود و نه.

و مراد از آثار نود و نه، آثار نود و نه اسم از اسماء حسنا (۱) الهی باشد، خوب است و ظاهرتر است، و فواید و آثارش بیشتر، بلکه لا یعد و لا یحصی است، چنانچه در خواص اسماء حسنی در کتاب های ادعیه ذکر شده است؛ چنانچه می فرماید: «به عقد هر عدد میدان که اسمیست نهان گنجی به زیر هر طلسمیست» طلسم (۲) گنجینه جواهر حکمت و دانش، و مارِ دربان خم خانه ذخایر از علم و بینش، شواغل و خواهش های نفسانی حجابِ ظلمانی، و مارِ نفسِ امّاره و متابعتِ مادرِ هواست، که شخص را از جواهرِ مذخوره در خودش که در اصلِ فطرت و بدو خلقت در او ودیعت گذارده و به رسم امانت در وی پنهان کرده [بود] مانع می شود، و (۳) او را از گوهرِ شب چراغِ رفعتِ عالمِ افلاکِ آبائی بر می گرداند، و به کرمِ شب تابِ دنائتِ عالمِ خاکِ امّهاتی مائل و مخلد می سازد.

و شکستنِ صفحه طلسمِ پر خطوطِ درهمِ شیطانیِ عبرانی و نصرانی، و گسستنِ ریسمانِ اژدهانمایِ قبلیِ فرعونی، و کشتنِ مارِ سیاهِ خوش خط و خالِ نفسانی، و کندنِ ریشه های درختِ شورِ شهوانی، که در سرِ راهِ عبور به عالمِ نورِ مستحفظ و پاسبان [هستند] و مانندِ حاجب و دربان ساکنین از اشخاص انسان را به عالمِ حضور راه نمی دهند؛ و شاه نشینِ قصرِ دلدار به چهار حصارِ مشاغلِ طبیعتِ محصور [است]، و (۴) درهای مستحکم بر آن دیوارها منصوب [می باشد]، و تا از آن درها نگذرد، به قرب محبوب نمی رسد.

ص: ۳۹۴

۱- ۱ نسخ «حسنی» است.

۲- ۲ صد: «طلسم».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ صد: «و».

لهذا از درِ اوّل گذشتن به تخلیه و پاک کردن لباس و ظاهر بدن از ارجاس می شود؛ چنانچه در صلاه ظاهر شرع که اوّل درجه قرب است، معتبر است.

و از درِ ثانی به تخلیه باطن از معاصی و دنس مخالف شریعت می توان گذشت.

و از درِ ثالث به تخلیه که تهذیب اخلاق می نامند، گذشتن شاید.

و گذشتن از این درها به موافقت و متابعت شریعت و طریقت است، اگر به این دو مرتبه از شریعت و طریقت پابند نشوی و به تخلیه سر از در حقیقت و متیت مائی خود بیرون روی، و از حجاب خود بینی که در چهارم است خلاص شوی، و تعیین خود را که منازع تو است از رفتن به آستان ملک پاسبان قرب حضور حضرت ربّ غفور از خود دور کنی، طلسم طبیعت شکسته و زنجیر سفاهت گسسته و به عالم حق حقیقت آنگاه رسیده طرح کونین شده امین سر خواهد بود؛ عالم، عالم بقاء و حال، حال وصال با معشوق (۱) حمیده خصال است.

و می تواند معنی چنین باشد که «تسعه و تسعین ببخشد به تو آثار را» یعنی اسمی از اسماء که به عدد تسعه و تسعین باشد، مثل (۲) باسط که رقم با دو است و الف یک و سین شش (۳) که عدد جمع دو و یک و شش نه [می شود]، و رقم «ط» هم نه [است]، به ملاحظه ترتیب دو نه، نود و نه حاصل آید.

نمی گویم عدد را زین عقد بیش نمی پویم طریق از چهارده بیش

یعنی چون از عقد چهارده بگذری، احتیاج از پیش کمتر و طولش در حساب بیشتر [است]؛ بدین جهت می گوید و یا به جهت ضیق وقت و یا به جهت دیگر می گوید: «نمی پویم طریق از چهارده بیش»؛ و ما که نیز از عقد پانزده (۴) سخن گفتیم و بعضی از دلالات و آثارش را بیان کردیم به همان اکتفا می رود.

ص: ۳۹۵

۱- ۱ مل: «معشوقه».

۲- ۲ مل: «میل».

۳- ۳ رقم سین ۶۰ می باشد، منظور مصنف بدون ملاحظه صفر است.

۴- ۴ صد: «پاره».

در این عقده بسی اسرار درجست ولی او را به اینجا روی خرجست (۱)

اگر مشروح سازم این بیان را باید یک کتاب دیگر آن را

یعنی در این چهارده عقد یا در عقد چهاردهم، لکن تخصیص خلاف ظاهر است؛ زیرا که در هر یک از عقود می توان چندین نحو ملاحظه نمود، از اعتبار حرف و لفظ، و ترکیب و تفریق، و تنزل و ترفع، و کم کردن و زیاد کردن، و همچنان اعتبارات دیگر که اصحاب این فن می کنند، و به هر اعتبار اسمی [پدید می آید].

و از اسم مجموع زیر و بین حساب می کنند گاهی، و گاهی بین، و از بینه بینه بالغاً ما بلغ، اسامی بسیار و آثار بی شمار در این انحاء اعتبار به ظهور می رسد؛ مثلاً هر گاه مرتبه [ای] تا ده ملاحظه شد و اسم مجیب حاصل آمد، و از مجیب به ملاحظه تمام ارقام حروفش اسم هو [شکل گرفت]، و از ملاحظه جمیع عدد ارقام با عدد مدلول جمع این مراتب که با اسم مجیب برابر است، اسم ذات و اسم وکیل استخراج شود (۲)، محصول جزیل لا یقف متصور است.

و همچنین از عقود تا سیزده که اسم مالک ظاهر می شود و از عدد ارقام مالک ده، و از ده به نحوی که گذشت اعتبار بسیار می تواند شد، و از ده به نه، و از نه هم فواید کثیر، مانند و نظیر آنچه مذکور شد از اسم اعظم و احکام آدم که نخبه عالم فیض است [و او را با اصلش لا فرق و لا میز (۳)، چنانچه می فرماید: «خلق الله الآدم علی صورته» (۴) بنابر آنکه ضمیر راجع به خدا باشد نه به آدم؛ زیرا که او آینه تمام نمای ذات و مظهر تمام اسماء و صفات است.

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست (۵)

ص: ۳۹۶

۱-۱ ترتیب این دو مصرع در نسخه «مل» به عکس می باشد.

۲-۲ هر دو نسخه اینجا «و» دارد که به نظر صحیح نباشد.

۳-۳ مل: «میض».

۴-۴ الکافی، ج ۱، ص ۱۳۴، باب الروح، حدیث ۴، با کمی اختلاف.

۵-۵ بیته از غزل سعدی شیرازی.

و عالمِ صغیر است، آنچه در مجموعِ عالم باشد در وی جمعست، بلکه او است اکبر از عالمِ کبیر، به جهتِ آنکه در عالمِ آنچه هست در وجودِ او نمونه دارد، و ادراکِ او احاطه به اشیائی دارد که در عالم نیست، و این (۱) همچو (۲) جزء است که زیادتى بر کل دارد.

و همان نقطه نورِ اوّل که به اوّل تجلّی ظاهر شده، حقیقتِ محمّدى اطلاقى است که در آدمِ ابو البشر تجلّی کرده، و بدین (۳) سبب مسجودِ ملائک گشته [است]، و در خاتم به نحوِ تمام سر بر آورده، حقیقتِ آدمیت و مظهریت به او کامل و اکمل شده، کلمه تاّمه صمدى به حدّ لا ینبغى لا حدّ بعده رسیده، و آخر عینِ اوّل گشته [است]، تمام در او می باشد، و بر همین قیاس است سایر مراتب.

و می تواند معنی چنان باشد که می فرماید: «در این عقدم»، یعنی از عقدِ بیش از چهارده بسی اسرار درج است، نپوئیدن من نه به جهت آنست که خالی از اسرار است، بلکه از جهتِ اختصار [می باشد] و محلّ، محلّ انتظار است.

به شرح اسم هو باز آورم حرف کنم اوقات را در این بیان صرف

کزین بهتر نمی باشد کمالی که باشد بر زبان نام الهی

مراجعت کردن به اسمِ هو، اوّلًا- دون سایر اسماء الهی به جهت قربِ او است به حضرتِ ذات، به سببِ آنکه این اسم به ازاء ذاتست بی ملاحظه صفت از صفات، به خلافِ باقی اسماء که دلالت و اسمیتِ ایشان از برایِ ذات به ملاحظه صفاتست، لهذا در شهادتِ حضرت هویتِ نظرِ دقیق می خواهد و توحیدیتِ خاصّی و لایقِ اهلِ علمست، و مُفادِ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» (۴) است به معنیِ دقیق، چنانچه در نظرِ ادقّ اهلِ تحقیق این معنی لطیف تر از معانی دیگر است.

و عرفا شهادت به حضرت (۵) هویت را از توحیدِ ابرار، و رسیدن به این مرتبه را حال

ص: ۳۹۷

۱-۱ صد: «و این».

۲-۲ صد: «همچه».

۳-۳ مل: «به این».

۴-۴ سوره مبارکه شوری، آیه ۱۱.

۵-۵ مل: «حصر».

احرار می دانند، و در اذکار به آخر کار به ذکر «لا- هو الا- هو» گویا [می شوند]، و خود را به صورتِ امناء حمل امانت می دارند، تا از صورت به معنی و حقیقت، و از قال به حال به خواستِ قادرِ متعال مبدل شده باشند.

معنی کلام ظاهر است، یعنی بر می گردم و اوقات را در گفتگوی اسمِ هو صرف می کنم؛ و می تواند مراد از حرف، حرفِ ابجدی اسمِ هو که در تأویل اسم و تکثیرش، و استخراجِ اسامی و معانی متعدده که در نظرِ ناظم است، ملاحظه آن حروف به حسب عدد و مرتبه، و زبر و بینه، و نحوِ دیگر لازم است، باشد.

شرح اسم اعظم الهی

بدانکه عقد اسم هو در این راه گشاید عقده عقد اسم الله

یقین میدان که اسم اعظم اینست خرد بخشای جان آدم این است

بدانکه انعقاد اسم هو از دو حرف است: یک «ها» و یک «وا»؛ و عددِ حرف «ها» پنج است، و عددِ حرفِ «وا» شش است، و پنج و شش یازده است، و از جمعِ عددِ مراتب از یک تا یازده شصت و شش حاصل آید که عددِ حروفِ اسم (۱) الله است.

و در اسم اعظم حضرتِ کردگار و خداوندِ مختارِ اقوال بسیار است، و از آن اقوالِ پسندیده، قولِ مشهور به شصت رسیده، و اولِ اقوالِ مذکوره در کتب، قولیست که اسمِ الله را اعظم دانسته و قول: «یا هو یا هو یا من لا- یعلم ما هو الا هو» را در آخرِ اقوال ذکر کرده؛ صاحبِ این رأیِ پسندیده احمد بن فهد است در «عده» (۲).

و مرادِ ناظم از اسم اعظم و مدلولِ اشاره او، اسم هو می باشد؛ و می تواند که اسمِ الله مدلولِ اشاره بود، و لیکن بعید از عبارت بود، اما به حسب معنا و واقع بد نیست؛ چه اسمِ الله و اسمِ هو به بیانی که می فرماید قریب به اسم [اعظم] می باشند، و اسمِ الله را اشخاصِ بسیار از علماء کبار به جهاتِ بی شمار اسم اعظم گرفته اند، و این قول و این اعتقاد را

ص: ۳۹۸

۱- ۱ مل: «اسم».

۲- ۲ عده الداعی، ص ۵۸.

احسنِ اقوال و اقوامِ آراءِ شمرده اند؛ و بعضی از وجوه آن ذکر کرده می شود تا جبرِ خلاف ظاهر شود و عذر از محتمل بخواهد.

و می گویند که الله اسم است از برای ذات با جمله صفات الهی، و در وقتی که الله گفته شود معنی او ذاتِ موصوفه به جمیع صفات کمال و نعوتِ جلال می باشد، چنانچه از هر بچه مکتبی پرسشی که الله یعنی چه؟ می گوید: یعنی ذاتِ مستجمع جمیع صفات؛ از زیادتِ شهرت چنان می نماید که گویا دلالت کردن اسمِ الله بر این معنی به نحوِ ضرورتست، و باقی اسماءِ خدا دلالتشان بر صفاتِ حسنی دلالتِ آحاد بر آحاد است؛ یعنی هر یک اسمی بر یک صفتی دلالت می کند.

و اسمِ الله را امامِ سایر اسماء گفته اند، و نسبتِ مجموعِ اسماء من حیث المجموع به اسمِ الله نسبت حدّ است به محدود، پس دلالت می کند و مشتمل است بر جمیع اسماء.

و به مقتضی علمِ حروف نیز دلالت می کند اسمِ جلاله الله بر نود و نه، کانه اسماء حسنی؛ زیرا که عددِ حروفِ جلاله شصت و شش است، و نصفش سی و سه، و حروفِ جلاله سه است بعد از حذف مکّرر، و [از] ضربِ سی و سه در حروفِ ثلاثه، نود و نه حاصل می شود.

و نیز دو طرفِ جلاله که شش است جمع شود و (۱) بر حروفِ جلاله که چهار است قسمت شود، یکی و نیم می ماند، و یکی و نیم را بر شصت و شش [که] عددِ اسمِ جلاله [است] ضرب شود به نود و نه می رسد.

و در تکثیرِ اسماء و تعیینِ اسماء حسنی، کفعمی ذکر کرده است از کتاب توحید از حضرت امام به حقّ ناطق حضرت صادق علیه السلام که آن جناب فرمودند چیزی که ملخصش این است که: «حضرت عزّت، گردانید اسم خود را چهار جزء، و ظاهر ساخت از آن اجزاء سه جزء را از جهت فاقه و احتیاج خلق، و حجب کرد و پوشید اسم مکنون مخزون را،

ص: ۳۹۹

و گردانید از برای هر یک از اسماء ظاهره (۱) ارکان اربعه، و گردانید از برای هر رکن سی اسم، پس ارکان دوازده اند و اسماء سیصد و شصت اسمند، و از این اسماء نود و نه اسم اسماء حسنی می باشند.» (۲)

و روایت می فرماید حضرت رضا علیه السلام از پدرش از آباء کرامش از حضرت مولای متقین امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند: «از برای او نود و نه اسم است، کسی که بخواند به آن اسماء اجابت می شود از برای او، و کسی که احصاء بکند آن اسماء را داخل می شود در جنت» (۳)؛ و معنی احصاء که در حدیث فرموده اند، نه آن است که بشمارد، بلکه معنی

ص: ۴۰۰

۱- ۱ صد: + (و).

۲- ۲ توحید صدوق رحمه الله، ص ۹۰ و ۹۱: «عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن الله تبارك و تعالی خلق أسماء بالحروف و هو عزّ و جلّ بالحروف غیر منعوت و باللفظ غیر منطلق و بالشخص غیر مجسّد و بالتشبيه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفی عنه الأقطار مبعده الحدود، محجوب عنه حسن كل متوهم، مستتر غیر مستور، فجعله كلمه تامّه على أربعة أجزاء معا، ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء لفاقه الخلق إليها و حجب واحدا منها، و هو الاسم المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة التي أظهرت، فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل اسم من هذه أربعة أركان، فذلك اثنا عشر ركنا، ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسما، فعلا منسوبا إليها فهو الرحمن الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، الباري، المصور، الحي، القيوم، لا تأخذه سنة و لا نوم، العليم، الخبير، السميع، البصير، الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر، العلي، العظيم، المقندر، القادر، السلام، الموءمن، المهيمن، الباري، المنشئ، البديع، الرفيع، الجليل، الكريم، الرزاق، المحيي، المميت، الباعث، الوارث، فهذه الأسماء و ما كان من الأسماء الحسنی حتى تتم ثلاثمائة و ستين اسما، فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة، و هذه الأسماء الثلاثة أركان و حجب للاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة، و ذلك قوله عزّ و جلّ: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» [سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۱۰].

۳- ۳ توحید صدوق رحمه الله ص ۹۵: «عن على عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: لله عزّ و جلّ تسعة و تسعون اسما، من دعا الله بها، استجاب له و من أحصاها دخل الجنة».

احصاء آن است که احاطه به آن اسماء (۱) بکند، و به حقیقتِ معنی آن اسماء برسد، و مظهریت از برای ایشان به هم رساند، همچو (۲) کسی البتّه از اهل جنت است.

و معنی کلام معجز نظام حضرت صادق علیه السلام آنکه: «خداوند عالم اسم را چهار جزء گردانید» ممکن است و خدا دانا است که مراد از سه جزء که ظاهر گردانیده، جبروت و ملکوت و ملک [باشد]، و [از] اسم مخزون مراد مشیت بوده باشد که خلق را بما هو خلق از آنجا بهره نمی باشد.

و «از برای هر اسمی از اسماء ظاهره چهار رکن قرار داد (۳)» مراد از چهار رکن، چهار ملک باشند که موکل به چهار چیزند که در هر یکی از این سه عالم در کار دارد: خلق، و رزق، و حیات، و ممات؛ به جهت آنکه هر یک از عالم جبروت و ملکوت و ملک عالم تامّ می باشد، و جامع این چهار باید باشند.

و چهار ملک موکل به این چهار: جبرئیل است و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل؛ و جبرئیل موکل به خلق است، و میکائیل موکل به رزق است، و اسرافیل موکل به حیات است، و عزرائیل موکل به موت (۴)؛ و هر یک از ایشان در هر یک از این سه عالم عمل فعلی خود به نحوی که لائق آن عالمست می کنند.

و گاهی تعبیر می کنند از این چهار رکن به چهار نور: نور ابیض و اصفر و احمر و اخضر؛ و از برای هر یکی سی اسم [می باشد]، به اعتبار آنکه افلاک (۵) نه [است] و یکی هم ارض، و این چهار ارکان در این ده، سه دور تکوین دارند: جمادی و بعد نباتی و بعد حیوانی، سه ده سی می شود؛ و دوازده رکن هر یک (۶) از این سی، تأثیری و معینی دارند، و لهذا از برای هر رکنی سی اسم و معین می باشد.

ص: ۴۰۱

۱-۱ مل: «اسم».

۲-۲ مل: «همچو».

۳-۳ مل: + «و».

۴-۴ صد: + «است».

۵-۵ صد: «افلاکش».

۶-۶ مل: «یکی».

چون از طور بحث این کتاب بیرون می‌رویم، اکتفا می‌کنیم به همین قدر و می‌گوییم: از این بیان معلوم می‌شود که اسم اعظم خدا را خدا می‌داند و آنکس که رفته است.

آنچه گفتیم قلیل است از خواص و مرجح بسیار گفته‌اند، لکن دلالت بر حجیت او می‌کند نسبت به سایر اسماء حسنی، اما نسبت به اسم هو محلّ تأمل و توقّف است؛ زیرا که اسم هو به ازاء ذات و غنی از ملاحظه صفات است، و مُشعر بر فناء تعینات است، لهذا او را در مرتبه خود ریاستی هست، و در منزله پیشوائی ممتاز است.

اگر خواهی که دانی این رصد را از یک تا یازده بشمر عدد را

مکن در کثرت این ره خرد صرف دو یک دان یازده در صورت حرف

بیان معنی کلام اول و سخنی که گفته است می‌خواهد کرده باشد؛ پس می‌فرماید: اگر بخواهی که عالم و دانا باشی به آن سخن (۱) که من گفتم که عین صدق می‌باشد و خلاف ندارد، ملاحظه کن و بشمار از یک تا یازده تا سریان یک در همه مراتب بر تو مشخص شود، و بفهمی که به غیر اجد در عالم وجود، هستی و بودی نمی‌باشد، هر چه هست او است و از او است.

که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتوست از رخ دوست (۲)

و در یازده هم ملاحظه کن تا کثرت اعتباری عالم کثرت بر تو ظاهر گردد، و از ملاحظه یازده، مشخص می‌شود که چیزی نیست در عالم وجود، به جز تکرر و نمود حضرت ودود، چنانکه به حسب تکرر «الف» در عالم تکثر و اعداد، مقصود و مرادی

ص: ۴۰۲

۱-۱ مل: «سخنی».

۲-۲ شاه نعمت الله ولی قدس سره که سراسر جهان و هر چه در اوست عکس یک پرتویست از رخ دوست

نمی باشد، و به تکرّر «الف» یازده، و به تکرّر دیگر یکصد و یازده، و بدین گونه بشناس عالم اعداد را و مانند آن بدان و ملاحظه کن عالم ایجاد را، و بدان که نفی کثرت از عالم وجود یا از عالم موجود که می کنند مراد چه چیز است، نه آن است مراد که اشخاص بی فکر می گویند: عالم سراب محض و اعتباری صرفست، این مذهب از عقل دور و این سخن از سخنان زور است؛ بلکه عالم ایجاد، عالمی است پر فایده و صاحب آثار متعدّده، و از بدیهیات اولیه است که مبنی این همه اثر، و هم محض و از اغلاط حسّ نمی تواند باشد و بیانی نمی خواهد.

و آنکه می گویند: عالم ما سوی کلش اعتبار است، مراد آنست که دارایی عالم ما سوی حق به ذات حقست، و خود در وجود تاصلی ندارد، بلکه همه احواء به حیّ مطلق حیّ و همه عالم ها به او عالم و همه قادرها به او قادرند و هکذا.

پس، نباید دانست در عالم هر صفت کمال که به نظر اول، ذات مستقلّ و امری برای خود به نظر می آید، نه چنان است که می نماید، بلکه از برای هر یک یک، مبدأ ذاتی هست که او در آن کمال متقرّر است به ذات خود، و این کمالات دیگر متقرّرند به او و عکس و پرتوی اند از او، و آثار (۱) وجود همه داده او است.

مرو در بحر اثنیّت ای جان دو را یک دان و آن یک را احد دان

بدان این معنی از روی اشارات که التوحید إسقاط الإضافات

یعنی خود را در دریای غیر متناهی عالم کثرت اعتباری فرو میر (۲) و (۳) از مبدأ عالم غافل مباش که کار بی خردانست ای جان؛ زیرا که عالم اعداد از جانب (۴) کثرت بی نهایت و بی شمار، و بر هر اعتبارش اعتبار دیگر رواست؛ از اینجا است که عالم کثرت

ص: ۴۰۳

۱- ۱ صد: + «آثار».

۲- ۲ صد: «برده».

۳- ۳ صد: «و».

۴- ۴ مل: «جانت».

بی غایت و بی اعتبار هستی نما است، هر چه در مراتبِ او فرو می‌روی (۱) و از مرتبه کمتر به مرتبه بیشتر داخل می‌شوی، از عالم هستی مطلق و مبدأ حق دورتر می‌گردد، لهذا می‌گویند و وصیت می‌کنند که در عالم کثرت نظرت بر زیادتِ اعداد نباشد که تو را چنان به دریای حرمان می‌اندازد که هرگز به کنار نرسی، و به وصالِ یارِ عالی تبار خرم نگردد.

پس به مبدأ عالم اعداد نظر کن، و از کثرت به وحدت سفر کن تا به کنارِ یازِ برخوردار (۲) [بوده] و از دریای حزن و اندوه در کنار باشی.

پس، «دو را یک دان»، یعنی آن نسبتی که به سببِ آن نسبت یک دو می‌نماید از نظر بینداز، یکی بین و همچو (۳) بدان که آن یک احد است، شریک و ترکیب ندارد؛ و از روی اشاره بدان که عالم کثرت حاصل از اضافات و نتیجه ملاحظه نسب و اعتبارات می‌باشد.

و بدان از روی اشارت که در توحیدِ احدی که از اسقاط اضافات معلوم و هویدا می‌گردد، چگونه احد مبدأِ جمیع اشیاء می‌شود.

اشارتِ عقل و هدایت او ضرور [است]، چه توحیدِ واحدی که نفیِ شریک می‌کند گاهی از او نفیِ شریکِ ذاتی می‌خواهند و مسئمی به توحیدِ عامی می‌کنند، یعنی عامه مسلمین در فهم او شریک [هستند] و اذعان به صدقِ او یعنی اعتقاد به آنکه خدا یکیست دارند.

و گاهی او را توحیدِ خاصی می‌گویند، توحیدِ صفات می‌خواهند؛ یعنی شریک در صفات ندارد و صفاتش تمام یکست.

و توحیدِ خاصّ الخاصّی می‌گویند و توحیدِ افعال می‌خواهند؛ یعنی به جز او فاعلی نیست و افعالش یکیست، و تکثرِ صفات و افعال به مفهوم و اضافاتست.

ص: ۴۰۴

۱-۱ صد: «بروی».

۲-۲ نسخ «برخردار» است.

۳-۳ مل: «همچو».

و به نحو دیگر می گویند: توحیدِ عامی یعنی خداوندِ عالم (۱) یکیست، و توحیدِ خاصّی وجودی می گویند و وحدت وجود می خواهند؛ یعنی همه هستیها یک هستی است، اما با حفظ مراتب، که «گر حفظ مراتب نکنی ز ندیقی».

و آنچه این فقیر از کلامِ محققین فهمیدم و اعتقاد نمودم از وحدتِ وجود که همان مقصودِ ایشانست، این است که: هر چه وجود است، یعنی هر چیزی را که وجود بر او صادق می آید، یا او است که حضرت هو است، یا از او است؛ مابین از او به بینونتِ عزلت نیست چیزی، نه آنست که مفهومِ وجود یک مصداق بیشتر ندارد و آن وجود حقیقت واجبست، و مفهوم موجود مصداق بسیار و افراد بی شمار دارد که ماهیاتی اند موجود به انتساب به حضرت وجود، چنانکه مذهبِ بعضی است. (۲)

و توحیدِ خاصّ الخاصّی می گویند، یعنی موجود یکیست؛ و توحیدِ احدی که از اسقاطِ اضافات دیده می شود به حسبِ نخست و فهم درست توحیدِ خاصّ الخواصّ است؛ پس اگر می گوئی دیگر اشیاء دیدن، واحد مبدأ اشیاء بودن چه معنی دارد؟! چه مبدأ بودن از برای اشیاء فرع اشیاء است.

بدان که توحیدِ خاصّ الخواصّ که وجود و هم موجود می گویند یکیست، نه آنست که عالم کثرت اعتباری محض و کذب بحت است، حاشا و کلاً.

پس نباید دانست صحیح همان است که امام علیه السلام می فرماید که: «توحیده تمییزه عن خلقه و حکم التمییز بینونه صفته لا بینونه عزلته» (۳)؛ یعنی تصدیق به وحدانیت و لا شریک له بودن و یکتائی ذات مقدّس الهی وقتی به وضوح می پیوندد و به ظهور می رسد که: داند هر چه غیر او است مخلوق او است، و هستی هر کسی از او است و به او است، و کمال و فضیلتی که نه او باشد و نه از او، غیر موجود است؛ و داند که غیریتِ مخلوق

ص: ۴۰۵

۱- ۱ صد: «عام».

۲- ۲ این نظر به «ذوق التأله» مشهور است.

۳- ۳ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱، مصدر: «صفه» و «عزله» می باشد.

نفی استقلال و عدمِ مشابهتِ او است در کمال با حقّ متعال، بلکه هستیِ اصلی و حقّی، لایقِ ذاتِ ذو الجلال و مختصّ خالقِ بی مثل و مثال است.

همه عالمِ صدایِ نغمه اوست که شنید این چنین صدایِ دراز؟(۱)

و تخصیصِ تمییز به خلق اشاره است به آنکه ما سوای ذاتِ مستجمعِ صفات هر چه هست مخلوق او است، و هستی هر شیئی(۲) به او است، و این اشاره دلیل است بر بودن تمییز(۳) و بینونت، تمییز و بینونتِ صفتی نه عزلتی.

و اما راهِ دانستنِ [این] که هر چه غیر او است مخلوق او است، بسیار است، بلکه از برای صاحبانِ قلبِ تصدیق به الله احد کمال و وضوح را دارد، بلکه این قضیه مشهوره در نزد طائفه محقّه از جهت کمالِ شهرت و وضوح به اولیّات مشتبه می شود و بدیهش می پندارد؛ و به این فقیر، این حالت مکرر روی داده است.

و امّا وجهِ دانستنِ آنکه بینونتِ مخلوق، بینونتِ صفتی است، آنست که مغایرِ شیء به مغایرِ عزلتی علّتِ موجد(۴) و فاعلِ موجب آن شیء نمی تواند شد، و نسبتِ معلول به علّتِ موجب و فاعلِ واقعی، نسبتِ ضعف است به کمال، و نقص است به تمام، و معلول حکایتِ علّت است، و معلوم است که مغایر به مغایرِ عزلتی حکایتِ مغایرِ خود نمی کند، و مغایرِ او فاعل و موجب او نمی شود، بلکه معدّ و از متمّمات قابل است اگر باشد، و به فاعلِ کاری ندارد، و به معدّ شیء مستغنی نمی شود، بلکه محتاج به فاعل است، و ممکن بی موجد موجود نمی شود؛ و هر چه نه اصلِ شیء و حقیقتِ او است متمّم و مکمل و مغنی او نخواهد بود.

و توحیدِ عامی ظاهر است؛ و هر شیء یک اصلی و حقیقتی جداگانه نمی تواند داشت، پس همه اشیاء به یک حقیقت منتهی می شوند، و او حقیقتِ حقایق و مقوم

ص: ۴۰۶

۱-۱ فخرالدین عراقی قدس سره .

۲-۲ صد: «شیء».

۳-۳ صد: «تمیز».

۴-۴ مل: «موجوده».

خلا-یق، و اصلِ اصول، و مظهرِ اشیاء، و خالقِ ما سوی است؛ بی انتساب به آن جناب تقرّر [ی] نمی باشد، حقیقتِ هستی او است و باقی از او است، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ (۱)».

توحیدِ عامّی عنوانِ توحیدِ خاصّی است، و توحیدِ خاصّی برهانِ توحیدِ عامّی است و در حقیقت از هم جدا نمی شوند؛ در این لفظِ موجز اکثر مطالبِ حقّه منطوی است، و این کلامِ مبینِ اصلِ اصول دین است، و آنچه ذکر شد یک نکته است از این دفتر، و مطالبِ عالیّه حقّه دیگر در او است مسترّ.

دیده باید که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس (۲)

اما بینوتِ عزلتی، چون نم و دریا ملزومِ سنخیت است، و این سنخیت باطل است، و برهانش در کتبِ مسطور، و دلیلش مشهور و ظاهر است، و قائلش نیست و یا نادر است.

بگویم باز شرحی عاری از عیب که جانت تازه گردد بی شک و ریب

بیانی آورم تا گردی آگاه ز سرّ لفظ و حرف اسم الله

که آن هم یازده حرفست در کار موافق با حساب هو در اطوار

بیانِ جامعیتِ اسم الله و امام الاثمه بودن او را می کند و می گوید (۳) که: حروفِ ملفوظیِ اسم الله که «الف و لام و لام و ها» می باشد، یازده است، و عددِ حرفِ «ها» و حرفِ

ص: ۴۰۷

۱- ۱ سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

۲- ۲ در منطق الطیر عطار نیشابوری قدس سره این بیت چنین است: مرد می باید که باشد شه شناس گر ببیند شاه را در صد لباس

۳- ۳ صد: «می گویند».

«واو» که یک پنج و یک شش است، جمعش یازده می شود، و این دو بزرگوار و این دو اسم عالی تبار در حساب و شمار و در اطوار بسیار مانند هم اند، یعنی حروفِ ملفوظی تمام اجزاء اسم الله یازده، و تمام عددِ حرفی اسمِ هو هم یازده است، و هر یک به این جهت اشاره به آن دیگر دارند؛ و به ملاحظاتِ دیگر هم نظیر یکدیگر می باشند، چنانچه می فرماید (۱):

دو حرفِ هو اضافه بر عدد کن و زان پس فکر در اسمِ احد کن

دگر ملفوظی «ها» با «واو» بشمر که اسمِ واحدت گرددت میسر

چون دو حرفِ هو اضافه بر یازده رقمی کردی سیزده شود، عددِ حروفِ احد هم سیزده است با او برابر شود و دلالت بر او کند.

و بدان که عددِ حروفِ احد، یعنی ارقامِ این سه حرف، بعد از اسقاطِ مخرجِ نصف، با حروفِ الفاظِ اجزاءِ اسمِ واحد برابر است.

و ملفوظی «های» هو شش است، و ملفوظی «واو» سیزده، چون هر دو جمع شود نوزده شود با عددِ ارقامِ حروفِ واحد که نوزده است، برابر گردد.

و عددِ اجزاءِ ملفوظی حروفِ واحد با اضافه دو چون بشمری سیزده بود، با عددِ ارقامِ حروفِ احد برابر شود، چنانکه برابر است با عددِ ارقامِ هو به غیر از اضافه دو.

و بیاید دانست که واحدی عالمِ حقِّ صمد با واحدی عالمِ عدد مانند نیستند؛ زیرا که بر حقِّ صمد صدق نمی کند. وحدتِ عددی یا ابهامی ثانی دارد، زیرا (۲) که متوحد است در توحید، چنانکه حضرت جواد علیه السلام در جوابِ سائل فرمودند: «توحد بالتوحد فی توحد» (۳)؛ یعنی احدیتِ حضرتِ احد، حقِّ احدیتِ واحدیتِ حقّه است، مثل و مانند، و شریک و شبه از برای او در احدیت نمی باشد، چنانچه در الهیت شریک ندارد.

ص: ۴۰۸

۱- ۱ مل: «می فرمایند».

۲- ۲ دلیل برای عدم صدقِ این دو وحدت بر حضرتِ حق می باشد.

۳- ۳ الکافی، ج ۱، ص ۱۲۳، باب تأویل الصمد، حدیث ۲.

و غیر او در توخید متوخید نیستند؛ زیرا که یافت می شود از برای هر یک در توخید، مثل موجود یا مفروض، به سبب آنکه وحدت در هر شیء، عین وجود او است، حکم وحدت، حکم وجود است؛ چنانچه وجود معبود صرف وجود است و ثانی ندارد، وحدت او حق و محض وحدتست، ثانی ندارد، به جهت آنکه «صرف الشیء لا یتعدد»، و هر چه صرف نیست، چنانچه در وجود ثانی برای او فرض می شود، در وحدت نیز همچنان است، ثانی از برایش متصور است.

توقف کن مرو از این عدد دور که سر وجهه اینجا است مسطور

یعنی از برای خداشناسی و علم به سریان نور حضرت سبحان و اعتبار بی اعتبار (۱) این جهان، و دانستن بی اصالتی عالم امکان و نحو تحقق ایشان، نظیری در عالم ایجاد بهتر و نزدیکتر از اعداد و دانستن نحو حصولش از یک که مبدأ عدد است، نمی باشد؛ لهذا می فرماید که: توقف کن و به تأمل ملاحظه نما در واحد مبدأ عدد و سریان او در کل مراتب، تا به ملاحظه درست در هر مرتبه، بدانی که به جز سریان همان واحد غیری نبوده و نیست، و این آثار عجیبه نمودار، و این مراتب کثرت (۲) بی اعتبار بی پای، از کجا پای گرفته، تا از این عالم عکس و ظلال به عالم محصل، و از این شبه و مثال به عالم اصل و ممثل سفر کنی، و حقیقت سریان حق بر تو ظاهر گردد، و به نمود بود نمای خود، و به هلاکت کل اشیاء ما سوای خدا عالم شوی، و بدانی سر «کل شیء هالک إلا وجهه» (۳) را.

و معنی این کلام به مذاق اهل ظاهر چنان است که هر چیزی که غیر ذات حق است فانی خواهد شد، و آنچه فانی نمی شود و نمی میرد ذات حق است، و این معنی حق است لا-ریب فیه؛ لکن معنی دیگر او که اکمل، و در حقیقت برهان و حجت معنی اولست،

ص: ۴۰۹

۱-۱ صد: «بی اعتباری».

۲-۲ صد: «کثیره».

۳-۳ سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

اینست که: هر چه غیر ذات حق است، هلاکت ذاتی و نیستی مرتبه‌ای [مرایشان را لازم است]، و به فقر و سیه روئی، چنان مبتلا شده اند که هرگز ازلاً و ابداً از آن جدا نمی شوند، چنانچه جمله اسمیه (۱) هم اشعار بر دوام هلاکت دارد.

و معنی ثالث که حق معانی است، آنست که: مراد از وجه، وجه ذات باشد نه ذات، و (۲) می فرماید که: هر چیزی غیر ذات و وجه ذات که متصور می شود به اقتران به وجه ذات بودی، و به سریان نور ذات نوری و ظهوری به نحو عاریه در او پیدا می شود؛ و اما هلاکت ذاتی از او سلب نمی گردد، زیرا که ممکن، واجب بالذات نمی شود؛ یعنی مرتبه ذاتش از نداری، مبدل به دارایی نمی شود، چه وجوب ذاتی غیر، محال است.

و از برای ربّ الارباب، و مالکِ یوم الحساب دو مقام است: مقام وجوب ذاتی احدی غیب الغیوبی، و مقام وجه و تجلی و فیض اطلاق و سریان و نمایش کمالات در قوالب کثرات.

و مقام ثانی نسبت به مقام اول، نسبت ضوء است به شمس، و مقام ثانی ازلی و ابدیست به ازلیت و ابدیت اول صمدی، و سرمدی است به سرمدیت او، چنانچه ضوء شمس، دایم است به دوام به شمس، و به غیر از ذات و وجهش هر چه پنداری نمودیست بی بود، و به هلاکت ذاتی مستقرّ و برقرار، و از (۳) دار هلاکت ذاتی و نیستی و افتقار، به دار بقا و هستی مبدل گشته، آثار تجلیست که از او ظاهر شده، و وجود و موجودی نیست به غیر ذات و وجه ذات، و به جز حضرت وجود و ظلّه الممدود.

و این کلام حق، دلالت بر توحید خاصّ الخاصی به نحو صحیح می کند؛ چنانچه بیان شد.

وجود از این عدد هم می شود فاش چه دانستی، دمی با این عدد باش

ز سرّ این عدد، گر پرسی از من جوابت را بگویم پاک و روشن

ص: ۴۱۰

۱-۱ مل: «اسمیت».

۲-۲ مل: «و».

۳-۳ مل: «از».

یعنی وحدت وجود و سریان او در عالم امکان و شهود از ملاحظه واحد و عدد، و سریان این واحد در وحدات فاش و ظاهر می گردد به اندک تدبیری، چنانکه بیان شد در معنی بیت سابق.

و چون اتم از این مثال از برای ذات ذوالجلال در عالم تبع و ظلال، مثل و مثال نمی باشد، و البته هر چه در مثال چیزی تفکر، و در ظل شخصی تدبیر بیشتر شود و در سواد اصلی، تدقیق نظر زیادتر گردد، به خصوصیات اصل و ممثل دانانتر، و به عالم قرب معرفتش نزدیکتر می شود.

می فرماید: در این عدد دمی تفکر کن و بی تفکر و کورانه از او مگذر، و اگر محتاج باشی و بخواهی که حقیقت این کثرت بفهمی که از کجا پیدا شد و این همه تعدد و نموداری، از چه حاصل آمد، با آنکه به غیر واحد چیزی نیست، می گویم فاش و روشن با آنکه به نحو اشاره گفته شده و به جواب روشن می فرماید:

نه و یک را تو یک دان در اشارت به حذف صفر او در این عبارت

می فرماید که: عدد حروف مکتوبی واحد، نوزده است، و رقم نوزده، یک نه است و یک یک، چون جمع کنی ده شود، و رقم ده «الف» است با صفر، و چون ملاحظه صفر نمائی به غیر از یک «الف» دلالتی ندارد.

چنانکه در عالم اعداد حکم یک و نه ملاحظه شد، در عالم اعیان هم این ملاحظه می توان کرد، که نه اشاره باشد به حقیقت آدم و حضرت خاتم، و یک اشاره باشد به ذات یکتای بی همتا؛ اصل اصول عوالم که به جلوه های گوناگون در عالم دون به اطوار غریب [ظاهر]، و از اعلی به نشیب مبدل [گشته]، و از بساطت ترکیب متحصیل [است]، از جماد به نبات، و از نبات به حیوان، و از حیوان به انسان سر بر آورد، چنانچه گفته اند:

از جمادی مردم و نامی شدم از نما مردم به حیوان سر زدم (۱)

ص: ۴۱۱

پس آن یک را بلا شبهه احد خوان احد بین و احد خوان و احد دان

می توان یک را احد خواندن به جهت آن باشد که علاوه بر آنکه یک فارسی احد است، علامت یک «الف» است، و «الف» سه حرفست، احد هم سه حرفست، و حروف ملفوظی «الف» هشت است، حروف ملفوظی احد هم هشت؛ یعنی چنان باش که در هر مرتبه (۱) بنگری به جز او نبینی، و در هر چه نظر کنی، سیمای او ببینی، احد بینی و احد خوانی و احد دانی.

چون دیدن، منوط است به نظر و متعلق است به رقمی و بس (۲)، و خواندن، منوط است به فهم، و سمع، متعلق است به الفاظ و اسم، و دانستن و اعتقاد، منوط به قلب و متعلق است به خواص و آثار، لهذا حروف را سه نحو جلوه و ظهور، و سه قسم مجلی و مدرک (۳) می باشد:

اول: رقمی کتابی، دوم: لفظی کلامی، سیم: معنوی لبابی.

و این سه قسم، ظهور سه نحو مجلی دارند: مجلای اول: بصر است، چه در آینه ادراک صور و حس ظاهر (۴) حروف رقمی ظهور [دارد]، و از حالت کتمان به حالت عیان مبدل گشته [است]، از برای صاحبان فهم این مرتبه که اولی الایدی و الابصارند (۵) هویدا و آشکار می گردند.

و مجلای دویم: به حسب دور آخر سمع است، چه قسم ثانی لفظی در اول حال به نحوی از عرضیت قائم به نفس و به هواء خارج [است]، و از آنجا به هوای داخل سماخ و به مجلای سمع در می آید، و هویدا می گردد از برای کسانی که لایق این ادراک می باشند، و بیان معانی و مرادات می کنند از برای ایشان که اهل ذکرند.

ص: ۴۱۲

۱- ۱ مل: «چه».

۲- ۲ صد: «به شیء»، بدل «بس».

۳- ۳ مل: «مدارک».

۴- ۴ صد: «ظاهری».

۵- ۵ اشاره به آیه ۴۵ سوره مبارکه ص می باشد.

مجلای سیم: لبابی روح و قلب معنوی است، که حقیقت و خاصیت هر شیء چنانچه هست به آن آئینه محقق شود، و اهل این ادراک از دنس طبیعت پاک، و لباب عالم اولو الالباب می باشند.

و ادراک هر یکی از این احوال ثلاثه، مخصوص به یک شاعر از مشاعر انسان (۱)، که آن قلب و سمع و بصر است، می باشد؛ پس می فرماید: بین جلوه رقمی کتابی را به مجلی و آئینه بصر و تکرر از میان بردار، همه را احد و یک امر بین؛ و در کلامی لفظی، این الفاظ و اصوات را باز یک صوت دراز بین، مقطعات و اسباب کثرات [را] از نظر بینداز.

و در حقیقی و لیبی می فرماید که: از اهل یقین باش که احد یکیست به اطوار و نمایش بی شمار؛ این کثرت و اعداد به مرتبه شمار می رسند، لکن حقیقت نیست مگر یک واحد.

و سریان احد را در همه مراتب آگاه می باید شد، و باید دانست که در هیچ جا و در هیچ مرتبه و در هیچ دار نیست غیر هو و او (۲) دیار؛ و از عالم کثرت عدد و نسبت آن با واحد مبدأ عدد چون آگاه شدی از کثرت عالم وجود، و آن نمود بی بود او، و هستی و یگانگی و دود، و نسبت خالق و مخلوق، و عابد و معبود، عارف و دانا خواهی شد.

و مثال حضرت باری عز اسمه و حال آنکه نه مثل دارد و نه مثال در ترتیب خلق، مثال واحد است بی ترتیب اعداد، و ناشی شدن اعداد از واحد؛ و سریان واحد در اعداد، بهترین دلیلست بر وحدانیت حضرت حق و پیدا شدن مخلوقات از تجلی او به اسماء و صفات؛ چنانکه واحد هر چند متصور می شود، وجود عددش و ترکیبش از او به سبب ملاحظات و تصورات در ذاتش تفاوت و تغییری حاصل نمی شود؛ چه این همه اعداد و کثرات به ملاحظه نسب و محض اعتبار پدیدار شده اند، یکی و واحد به وحدت خود باقی، و در ذات از این کثرات متبدل و متغیر نمی گردد.

و همچنین وحدت احدی و نور صمدی به اعتبار نشو کثرات از تجلیات آن بسیط

ص: ۴۱۳

۱-۱ صد: «انسانی».

۲-۲ صد: «را»، بدل «و او».

الذات به هیچ نحو تغیر و تکثر، و به هیچ وجه تبدل از کمال وحدت ذات نمی یابد، به عین وحدت احدی و یکتائیت سرمدی خود باقی می باشد(۱)، و چنانچه واحد، اصل اعداد و مبدأ اعداد است و با همه مراتب اعداد می باشد، بدون آنکه با ایشان مخلوط و ممزوج باشد، همچنین حضرت پروردگار، اصل و مبدأ موجودات بی شمار که مشاهده می شود می باشد، و مقوم همه و با همه هست، و مخلوط و ممزوج با هیچ یک نمی باشد.

و چنانچه واحد هر گاه فرضاً نباشد، عددی موجود نخواهد بود، همچنین هر گاه حضرت واحد احد نباشد، دیاری وجود نخواهد داشت؛ و تمثیلی از برای مراتب خلق و صدورش از حضرت حق در عالم اقرب از مراتب اعداد، و حاصل شدن این همه کثرات از نفس واحد(۲) نمی باشد، با آنکه چه نسبت خاک را با عالم پاک.

حضرت خالقِ قدیر را مثل و نظیری نمی باشد، البته(۳) و مثال هم از برای او نمی باشد اگر مراد از مثال، مثال تامّ تمام باشد، و مثال به وجهی که از راهی مقرب باشد، کو از جهات دیگر فارق و مبعّد باشد، به جهت تنگی و ناچاری گفته می شود؛ «دیده باید که باشد شه شناس» تا مثال را از آن راه که مقرب است، درست ملاحظه کند و بشناسد تا به هلاکت نیفتد.

مدان اعداد را غیر از یکی تو مبین مانند احوال، تو یکی دو

می فرماید: نوکر عقلِ راست بین باش و درست ملاحظه کن و اعتقاد مدار که در مراتب عدد به جز واحد، یک ذات ملحوظ بالذات و یک شیء مستقلّ در شئیّت متحقّق نمی باشد(۴)، بلکه اعداد و کثرات که دیده می شود، نمایشات واحدند؛ به جز واحد

ص: ۴۱۴

۱-۱ صد: «می باشند».

۲-۲ نسخ چنین بود: «از نفس واحد این همه کثرات».

۳-۳ صد: «البته».

۴-۴ سختی و نارسایی این قسمت از عبارت بر اهل علم پوشیده نیست، تصحیح آن نیاز به تغییر زیاد داشت.

در عالم کثرت تأصّلی نمی باشد، اگر صاحب دیده باشی و راست بینی، در هر مرتبه [ای] از اعداد که نظر می کنی ما به یتحقّق را، یعنی اصل و منشأ او را، بدان که همان یکیست و جز نسب و نمایش چیزی در میان نیست؛ نه چون احوال دو واقعی بینی که این دیدن از ناقصی دیده و نقصان بیننده باشد. (۱)

عدد گر صد بگیری و هزارش به غیر از یک نباشد اعتبارش

چه آرم شرح آن یک را ازین بیش طریقی در معنی آورم پیش

می فرماید: عدد اگر یکیست صورت و رقم یک الفست، و اگر صد است، صد «الف» است و دو صفر، و اگر هزار است، «الف» است و سه صفر؛ پس به جز سریان واحد در مراتب ده و صد و هزار چیزی نمی باشد، دو دو یکیست و صد صد یکیست و همان یکیست (۲) که در مراتب و مرایای متعدّده ظهور یافته و در هر مرتبه [ای] مسمی به اسمی شده [است].

و نشان یک که (۳) خط «الف» است، مرکّب از سه نقطه (۴) است، نقطه اول: کنایه از جلوه حقّست که از او نقطه ثانی که به منزله عقل اوّل است [پدید می آید]، و تسمیه اسماء در این مقام است ظاهر؛ و از این نقطه نقطه ثالث که به منزله نفس کلّ و لوح محفوظ است، هویدا گشت.

چنانچه یک، در مراتب اعداد ساری است، «الف» نیز که نشان یکیست در مراتب اعلام اعداد که حروفست، ساریست، بلکه همان «الف» است که در هر مرتبه مسمی به اسمی شده [است] با حفظ مراتب.

چون به «الف» یک نقطه از سه نقط خود همنشین شود ده است، و دو نقطه صد است، و سه نقطه هزار است، و در حروف غین هزار است، و هزار به عربی ألف است، و ألف

ص: ۴۱۵

۱-۱ صد: «می باشد».

۲-۲ صد: «یکیست».

۳-۳ صد: «که».

۴-۴ صد: «نقط».

«ألف» است، و «ألف» یکیست؛ گر نویسم شرح این بی حدّ شود. فهم من فهم و من لم یذق لم یعرف.

برو حرف یکی را در جمل آر که حرف میم از او آید به پرگار

پس آنگه، میم در حدّ احد نه یکی را با یکی در هم رصد نه

یعنی حروفِ یکی، که دو «یا» و یک «کاف» است، به حسابِ ابجدیِ چهل می شود، «میم» که در مرتبه چهارم عشراتست، از سه حرفِ یکی حاصل می گردد، پس آنگاه «میم» را در حدّ احد، یعنی در میان «حا» و «دال» احد قرار بده.

و «یکی را با یکی در هم» یعنی به نحو اجتماع که اسم احمد از او حاصل آید بنویس، نه آنکه دو صورتِ «الف» نوشته شود.

که تا از اسم احمد ضو بیابی ز خورشید، رخس پرتو بیابی

می فرماید: «که تا از اسم احمد ضو بیابی» یعنی از ملفوظی این چهار حرف که یازده است ضوء و عکس و رهنما، یعنی هادی را که ارقام او هم یازده است به ملاحظه آحاد، و به ملاحظه یک صفر و ده می شود که رقم اسم شریف هادی سبل بعد از ختم رسل می باشد، چنانچه مصرع دیگر همین افاده را می کند؛ زیرا که می تواند [مراد] از پرتو رخ، بیته حرفِ مبدأ که «الف» است، باشد که آن «لام» و «ف» که صد و ده است که رقم اسم مبارک اسد الله الغالب است، باشد.

و از بیانات سه حرفِ دیگر هم، اگر مراد باشد، هادی حقیقی، یعنی اسم امام از مجموعش حاصل گردد، چنانچه ناظم خود بعد می فرماید:

بدانی سرّ نحن السابقون را بیابی نکته الآخرون را (۱)

بدانی کیست اصل آفرینش جز او فرعست در آیین بینش

ص: ۴۱۶

۱ - ۱ اشاره به روایت امام جعفر صادق علیه السلام می باشد که می فرمایند: «... و نحن السابقون، و نحن الآخرون...»؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۵.

و چون معلوم شد که از یکی «میم» و از اعتبار «میم» با اسم احد و حضرت صمد اسم غایت ایجاد کلّ ما سوی چنانچه می فرماید: «لولاک» (۱) حاصل شد، «بدانی سرّ نحن السابقون را»، چه علّت غائی هر شیء از جهت غایت بودن، مؤخر است، و از جهت آنکه باعث فاعلیت فاعل است، مقدم است؛ لهذا از برای علّت غائی، دو مقام و دو نحو وجود می باشد، به حسب وجودی مرتّب می شود بر فعل فاعل، پس مقدم بر سایر می باشد، و مؤخر نیز [هست].

لکن در افعال خدا چونکه می گویند: معلّل به اغراض نیست، و همچنین می گویند: «واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جمیع الجهاتست»، یعنی هر چیزی که وجودش واجب بالذات است، جمیع صفاتش واجب است و فعلیت محض می باشد و در هیچ صفت کمال محتاج و بالقوه نمی باشد، پس چگونه می گوئیم غایت از برای فعلش و هم چنین باعث از برای فاعلیتش می باشد؟

می گوئیم که: مقصود آن است که آن ذات، مبدأ جمیع اشیاء و غایت مجموع اشیاء است، فعلش لاجل غیر نیست تا استکمال لازم بیاید، ذاتش غایت الغایاتست و غایات متوسّطه، مؤدی می شوند به غایت اخیره؛ پس حقیقتاً (۲) غایت کلّ، حضرت ذات و مبدأ کلّ است، چنانکه فواعل مرتّبّه، منافی با وحدت در فاعل نیست، [و] [سلسله مبادی (۳) به وحدت [منتهی] می شود، غایت مرتّبّه (۴) هم چنین می باشد.

پس ذات احد بلا واسطه، مبدأ و غایت از برای نور محمّد [است]؛ و ذات احمدی، غایت و واسطه از برای ما بقی [می باشد]، یعنی وجود ما سوی آن نور پاک و آن علّت ایجاد افلاک، از اشعه وجود و در نمود بود آن اختر [است]، چنانکه آن وجود و نور

ص: ۴۱۷

۱- ۱ اشاره به حدیث مشهور «لولاک لما خلقت الافلاک» است. وافی، ج ۱، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۶.

۲- ۲ ص: «حقیقت».

۳- ۳ ص: «مادی».

۴- ۴ مل: «منافی با ... مرتّبّه».

محمّدی، شعاع و پرتو وجود حضرت صمدی می باشد، ترتّب به نحو لزوم و مؤدّی به وحدتست، نه در فاعلیت معطل، و نه فعلش به غیر معلّل [است].

و چنانکه طبیعت وجود و ذات و حقیقت معبود، مقدّم بر همه اشیاء و با همه اشیاء و بعد از همه اشیاء، به نحوی که لایق کبریاء او است می باشد، فیض حضرت کبریاء و وجود خاتم انبیاء هم نسبت به ما سوی، مقدّم بر همه و با همه و غایت همه [است]، به نحوی که به ملاحظه درست، بی عیبی و درستی و صحّتش ظاهر است.

و چون بیان کردیم مقصود از پرتو و ضوء را، معلوم شد لزوم و عدم انفکاک وجود رهبر و امام کلّ بشر از وجود آن سرور؛ پس معنی «نحن السابقون» به صیغه جمع و نکته «نحن الآخرون» و مقصود و مراد دانسته و علم و اعتقاد پدید آمده خواهد بود.

ولی این اصل را معنی و صورت بیان باید در اینجا بالضرورت

که گردد سرّ جان بینت هویدا ز معنی بیان راحت افزا

و چون درست رسیدن به معنی مقصود در سریان نور وجود به نحوی که منافی با (۱) شریعت و غیر ملایم با طریقت نبوده [باشد]، حقّ حقیقت و قرت العین اهل معرفت و لبّ لباب اولو الالباب و مقرون به صدق و صواب باشد، صعوبتی دارد می فرماید: آنچه گفتم، فهمش محتاج به بیان و تأمل در میان است، که تا سیّر و روح معنی بر (۲) تو ظاهر گردد، از شکّ و ریب خلاص شده به راحت باشی.

بدان کاؤل ز معبود حقیقی عیان شد نور مقصود حقیقی

محمّد کافرینش را غرض بود غرض او بود، باقی بالعرض بود

چنانکه ذات خالق اکبر احدی و یکتایی و بی شریکی را در بر [دارد]، و نفی شریک و نفی ترکیب، لازم بین حضرت رحمن و خداوند عالم و عالمیان است، مظهر ذات و فیض اوّل و آئینه سراپا نما، و واسطه کلّ ما سوی نیز همسری ندارد، و آئینه سراپا

ص: ۴۱۸

۱- ۱ مل: «با».

۲- ۲ صد: «از برای»، بدل «بر».

نمای حق صمد، جز آن یگانه سزاوار کسی نیست؛ مظهر ذات و مجلای تمام صفات خالق احد، فیض یاب بلاواسطه معبود و دود در عالم وجود می باشد.

و غرض و غایت ایجاد، بعد از حضرت ذات، غیر حضرت احمد و آل امجاد آن برگزیده احد(۱) نیست کسی، و باقی عالم بالعرض و جود آن اشرف بنی آدم می باشند.

چه نورش گشت قبل از خلق لامع ولایت با نبوت داشت جامع

مهیا بودش از حق در حوالت ولایت معنی و صورت رسالت

در آن مشهد که نور او جلی بود محمد صورت و معنی علی بود

چون در تجلی اول ظاهر شد، نور محمّدی و نقطه فیض اول احدی اضافی، همه وجودات و کمالات را به نحو بساطت و شرافت دارا بود، و هیچ خیری(۲) غیر مرتبه حق حقیقی را فاقد نبود، و جامع صفتین ولایت و نبوت، و مظهر جامع تمام اسماء و صفات، و صاحب ولایت عامه و نبوت کامله بوده؛ و در آن مرتبه وجود ولی و وجود نبی و حضرت محمّد و علی یک نور پاک و غایت ایجاد افلاک بودند.

نبوت ظاهر و باطن ولایت، زیرا که [در] نبوت اضافه به خلق در ملاحظه اقدم است، چنانچه در(۳) ولایت ملاحظه به حق تقدّم دارد.

«محمد صورت» و این به حسب ملاحظه وصف نبوتست و الا مقام محمّدی حق و حقیقت ولایت است، و نسبت سایر اولیاء به او نسبت تبع و فرع است، بعضی تامّ و بعضی غیر تامّ.

و بیاید دانست که همه اشیاء در نزول شریک، و از فیوضات و نزولات نور محمّدیّه و نقطه وجود احمدی در مرتبه ظهور اول [است]، و در مقام نزول مقدّم بر سایر

ص: ۴۱۹

۱-۱ برگزیده احد: بزرگوار احدی، مل: «بزرگوار احدی»، بدل «برگزیده احد».

۲-۲ صد: «چیزی».

۳-۳ مل: «در».

نزولات (۱) موجودات مع جمیع کمالات، و مظهر و مجلای تمام نمای حضرت حق و مبناء وجودات همه خلق است.

و در صعود، کسی که خود را به او رسانید و متخلق به اخلاق حمیده و صفات پسندیده او گشت، و در معنی و صورت قرین او گردید، علی و اولاد او می باشند؛ و مناط و معتبر در نسبت قوس صعود می باشد، و به این جهت می گویند که عقل کل و نفس کل می باشند.

پس خوشا حال کسی که خلود بر ارض طبیعت دامن گیر او نشود، و صعود به عالم تجرد و روح کرده، از اشعه جلال و جمال آن نور بی مثال مصطفوی و از شیعیان پاک مرتضوی گشته، به سعادت ابدی و رحمت رحیمی فایز شده باشد.

مسمی بود نور یک معلی دو اسم آمد نشان آن مسمی

علی جان محمد بود بی عیب محمد جان حیدر بود بی ریب

بیانی گر عنانی (۲) هست این است که اسم این دو شه با هم عجین است

حقیقت مسمی حقیقت وجود است، حقیقت نبوت و ولایت در مرتبه مشیت بی رنگ و به نحو وحدت مسمای نبوت و ولایت بوده، و از آن نقطه نور محمّدی، دو نقطه صفتی ولایتی و نبوتی مظهری جلال و جمال، هویدا گردید، و آن سه (۳) نقطه مجلای ذات و صفات جمال و جلال بوده.

و امتیاز وجودی از برای صفات جلال و جمال در آن مبناء کمال نبود، و مناط انتزاع

ص: ۴۲۰

۱-۱ مل: «نور محمّدیّه ... نزولات».

۲-۲ مل: «عیانی».

۳-۳ مل: «این»، بدل «آن سه».

کل نور بسیط ختم رسل می بود، و مسمای هر یک از رسالت و ولایت جانِ اسم آن دیگر بودند، و در کلّ مراتب نازلّه چنین است؛ و معنی عجیب همین است، مگر در عالم خلق که در این عالم اسمین به دو وجود نمود یافته، به عکسِ عالم بود، نمود ولایت تابع نمودِ نبوت گشته؛ پس ولایت و نبوت به حسبِ باطن عالم حقیقت و بود و به حسبِ ظاهرِ عالم ماهیت و نمود و در ملاحظه اصل و فرع متعکس می باشد.

نگوئی تا (۱) عیانی این بیان کرد که لفظ نور و واحد این عیان کرد

یعنی لفظِ نورِ واحد نوزده است، نور هشت و واحد یازده، و علی و محمد نیز نوزده، علی هشت و محمد یازده، و مجموع علی و محمد نور واحدند.

و سرّ دیگر این که نوزده لفظ محمد و علی (۲) ارقام واحد است.

الف از اسم احمد گر شکافی بگوید بیناتش با تو صافی

اگر «الف» احمد را سوی ملاحظه کنی، بینه اش که «لام و فا» است صد و ده است، موافق اسم شریف علی است، و بینه سه حرفِ دیگر، حرفِ «الف و یا و میم و الف و لام»، که مجموع دو «میم» و دو «الف» [است] امام حاصل آید، و از جمع هر دو بینه به ظهور رسد که علی امام است.

بدانی کین مسمی غیر یک نیست دو اسم او را اگر شد جای شک نیست

از آنجا که زبر به منزله ذات، و بینه به منزله صفت [است]؛ و چنانکه از ملاحظه ذات مع صفت اسم [حاصل می شود]، نیز از ملاحظه زبر و بینه اسم ظاهر [می گردد]؛ و صفت و ذات در بسیط و واحد حقیقی دوئی به حقیقت ذات و وجود ندارند، و مدلول زبر و بینه دو اسمند از یک مسمی، و حقیقت هر دو در غیر عالم فرقی خلقی یکی است، و جامع صفت رسالت و امامت است.

ص: ۴۲۱

۱- ۱ مل: «با».

۲- ۲ مل: «علی و محمد و»، بدل «محمد و علی».

بدانی این که بعد از شاه مختار علی باشد امامت ای نکوکار

به جهت آنکه در عالم خلقی، ملاحظه خلق که مناط اعتبار نبوتست، اظهر و اقدم است، و ملاحظه ولایت در این مرتبه فرع رسالت است، چنانکه دانستی امامت مراتب سابقه خاصه علیست، می دانی که امامت فرعی این عالم هم خاصه او است و بس؛ بعد از شاه مختار و سید ابرار جز علی سلطان اولیاء، امام و رهنما نخواهد بود، چنانچه رقمی علی بعد از حذف صفر، با ملفوظی «إِنَّ الْحَقَّ هُوَ عَلِيٌّ» که مطابق است، شاهد است.

و همچنین رقمی علی با رقمی هو و ملفوظی الله مطابق است، و جمع رقم حروف محمّد صلی الله علیه و آله، پس از حذف صفر، با رقم علی علیه السلام پس از حذف موافق است.

از تأمل در این کلمات بر اصحاب فطانت بی عصبیت، ظاهر می شود که امام به حق و خلیفه بلا فصل، علی علیه السلام است، و دلیلی که اهل سنت اقامت می کنند اجماع است، و اجماع با آن که متحقق نشد، در امر خلافت مدخلیت ندارد و موقوف به نص است؛ چه آنکه نبی و وصی برازخ جامع بین حضرتی حق و خلق، و حد مشترک بین وجوب و امکان، و وسایط بین قدم و حدثانند، و طاهرند از دنس شک و ریب، و سفیرند از عالم غیب، و توسط سفراء از لوازم است؛ چه آنکه ما بین حق و خلق نسبت بینونت است.

پس باید کسانی باشند که از خودی خود رسته و به عالم حضور حضرت غفور پیوسته باشند، چنانکه معنی واسطه و سفیر همین است که بایست مناسبت با طرفین داشته، مُخبر از عالمین باشد تا هدایت سرگشتگان بادیه غوایت نماید؛ و خلق خبر از مقام چنین شخصی نمی توانند دهند (۱)؛ چه آنکه بینهما مباینت است.

پس این اجماع که تحققش از میل جنسیت است، برهانی است واضح بر عدم قابلیت و سنخیت ایشان.

و وفور منکرین دال بر حقیقت ائمه معصومین است؛ چه آنکه ادراک مقام ایشان نمی کنند، چنانچه سادات انبیاء را شاعر و کاهن (۲)، و مجنون و ساحر می پنداشتند.

ص: ۴۲۲

۱-۱ مل: «دهد».

۲-۲ مل: «کائن».

پس وضع خلیفه موقوف به نص است، چنانچه آیه: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَاَئِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا اَا تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّيَا اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱)»، حاکی است.

و به همین دلیل ظاهر می شود که با وجود افضل، مفضول لایق این مرتبه سئیه نیست.

و اهل سنت بر نص خم غدیر و سایر موطن قائلند، و بر عدم نص بر نصب حضرات مدعن، و حضرت امام همام را افضل از جمیع صحابه می دانند. (۲)

ص: ۴۲۳

۱- ۱ سوره مبارکه بقره، آیه ۳۰.

۲- ۲ آخر نسخه «صد» چنین نگاشته: و قد وقع الفراق من تألیف هذا الكتاب، بعون الله الملك الوهاب، في سبع و عشرين شهر رجب من شهور سنه ربع و اربعين و مأتين بعد الألف و من كتابته أقلّ الراجی میرزا حسین بن احمد الکرجی فی ۱۲۷۸. آخر نسخه «مل»، چنین نوشته: قد وقع الفراغ من تکتیب هذا الكتاب بعون الله الملك الوهاب.

- ۱ الإحتجاج علی أهل اللجاج، أحمد بن علی طبرسی، تحقیق: محمد باقر خراسان، نشر: مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق.
- ۲ الاسفار الأربعة، صدرالدين محمد شیرازی، نشر: مکتبه المصطفوی، قم.
- ۳ اعلام اصفهان، مصلح الدین مهدوی، تصحیح و اضافات: غلام رضا نصراللهی، نشر: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۶ ش.
- ۴ الامالی، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، نشر: کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش.
- ۵ بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، نشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶ تفسیر قمی، علی بن إبراهیم قمی، تحقیق: طیب موسوی جزائری، نشر: دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ ق.
- ۷ التوحید، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: هاشم حسینی، نشر: جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق.
- ۸ جواهر الأسرار، کمال الدین حسین خوارزمی، تحقیق: محمد جواد شریعت، نشر: مشعل، اصفهان، ۱۳۶۳ ش.
- ۹ الحکمه العرشیه، صدر المتألّهین شیرازی، تحقیق: غلامحسین آهني، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۰ الذریعه إلی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، نشر: اسماعیلیان قم و اسماعیلیه تهران، قم و تهران، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱ شرح المشاعر، ملا محمد جعفر لاهیجی، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، نشر: مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.

١٢ طبقات أعلام الشيعة، آقا بزرگ طهراني، تحقيق: علي نقى منزوى، نشر: مؤسسه اسماعيليان.

١٣ فضائل الشيعة، شيخ صدوق، نشر: اعلمى، تهران.

١٤ كاروان هند، احمد گلچين معانى، نشر: آستان قدس رضوى، مشهد، ١٣٦٩ ش.

١٥ الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تحقيق: علي اكبر غفارى و محمد آخوندى، نشر: دارالكتب الإسلاميه، تهران، ١٤٠٧ ق.

١٦ كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: علي اكبر غفارى، نشر: جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٥ ق.

١٧ مجموعه مصنّفات حكيم مؤسس آقا علي مدرّس طهراني، تحقيق: محسن كديور، نشر: اطلاعات، تهران، ١٣٧٨ ش.

١٨ مشارق أنوار اليقين، حافظ رجب برسى، تحقيق: علي عاشور، نشر: اعلمى، بيروت، ١٤٢٢ ق.

١٩ معانى الأخبار، شيخ صدوق، محمد بن علي بن بابويه، تحقيق: علي اكبر غفارى، نشر: جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٣ ق.

٢٠ الوافى، فيض كاشانى، تحقيق: ضياءالدين حسيني، نشر: كتابخانه أميرالمؤمنين عليه السلام، اصفهان، ١٤٠٦ ق.

تحقیق و تصحیح: محمدجواد نورمحمدی،

سید محمود نریمانی

مقدمه

با لطف و عنایت پروردگار بزرگ بخش دوم فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد به محضر اهل ادب و اندیشه تقدیم می گردد. این فهرست نسخه های ۱۰۱ تا ۲۰۰ را شامل می شود و به خواست خدا فهرست نسخه های ۲۰۱ به بعد را به عنوان بخش پایانی تقدیم خواهیم کرد. تعداد ۳۰۲ نسخه از نسخه های موجود توسط جناب حجت الاسلام سید صادق اشکوری عکس برداری شده و پس از آن نیز تعدادی نسخه به آن افزوده گردیده است که به خواست خدا همه در دفتر سوم تقدیم خواهد شد.

در این فهرست نسخه های ارزشمند وجود دارد که بر غنای این مجموعه افزوده است، از جمله این موارد می توان به نسخه ۱۲۴ اشاره کرد که معالم الاصول با حواشی محمدهاشم بن زین العابدین موسوی چهارسوقی است و نیز در نسخه ۱۲۸ که دستخط و اجازه شیخ بهایی به جلال الدین محمد جرفادقانی (گلپایگانی) می باشد، همچنین نسخه های متعددی از نسخ تکمیلی یا وقفی مرحوم ملا محمدجعفر آباده ای در این فهرست وجود دارد که حائز اهمیت است. در نسخه ۱۲۶ اجازه ملا رفیعا به محمدباقر بن محمدصالح فیروزی وجود دارد.

همچنین نسخه های دستنویس مؤلف از مجموعه فقهی سفینه النجاه، اثر سید حسین بن سید علی حسینی قاینی به شماره های ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸ و ۱۸۹ آمده که از ارزش بالایی برخوردار است.

امید است موفق به تکمیل این فهرست و چاپ مستقل این اثر شویم تا استفاده از آن برای محققان بیشتر و بهتر گردد. آمین

والسلام

محمدجواد نورمحمدی

ص: ۴۲۸

الاصلاح و فيه الفوز و الفلاح (فقه عربی)

از: سید محمد بن علی مجاهد حائری طباطبایی (۱۲۴۲ ق)

رساله فتوایی مختصری است برای عمل مقلدین در عبادات و معاملات، که در یک مقدمه، مشتمل بر ابواب در احکام تقلید و ۳۲ کتاب از طهارت تا دیات و خاتمه دارای مسائل متفرقه؛ این کتب مختصر «مصاییح الفقه» خود مؤلف می باشد در فقه استدلالی مفصل. این کتاب را «اصلاح العمل» نیز می نامند.

[مرکز احیاء، ج ۷، ص ۲۵۲]

آغاز: «الحمد لله الذي مهّد لنا طريق إصلاح العمل و مسلك النجاه و نجاني عن الخطأ و الزلل و له الشكر على هذه النعمه العظيمة و المنه الجسميه».

انجام: «وحكى عن بعض الأصحاب أنه قال كل اسم يليق بجلاله و يليق بكماله مما لم يرد به أذن يجوز إطلاقه عليه تعالى إلا أنه ليس من الإذن و هو جيد».

نسخ، بی کا، عصر مؤلف، عناوین شنگرف یا مشکى درشت، دارای حواشی با عناوین «منه دام ظلّه» و تصحیح می باشد، در ابتدای کتاب دو مهر می باشد که یکی از آنها مربوط به مالک کتاب، احمد بن محمد شوشتری با سجع «عبده احمد بن محمد»، در انتهای نسخه یادداشت یادگاری از

محمدحسین اصفهانی به تاریخ جمعه ۲۷ رمضان المبارک ۱۲۳۳ در اصفهان می باشد. جلد چرم قهوه ای.

۲۳۴ گ، ۲۷ س، ۱۹ × ۲۸ سم.

(۱۰۲)

مجموعه:

۱ مختلف الشیعه « ۱ پ ۱۱۶ ر » (فقه عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مسائل فقهی که در آنها بین دانشمندان شیعه اختلاف می باشد، از کتاب طهارت تا دیات به طور مستدل و مفصل بحث شده، و مسائل غیر اختلافی را به کتاب «منتهی» حواله داده است. این کتاب بنا به تقسیم مؤلف در هفت جزء می باشد و در حدود ۱۰ سال تألیف شده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۵۴]

نسخه حاضر از کتاب طهارت تا کتاب صلات، اواسط باب چهارم می باشد.

آغاز: «الحمد لله محق الحق و مظهره و قانع الباطل و مدمره ممیز الإنسان عن غیره من أنواع الحيوان».

انجام: «لاتعد الصلاة فإن إعادة الصلاة في هذه المسألة مذهب يونس بن عبدالرحمن و الأقرب عندی التفصیل».

۲ جامع المقاصد « ۱۲۰ پ ۱۵۹ پ » (فقه عربی)

از: محقق ثانی، علی بن حسین کرکی (۹۴۰ ق)

شرح استدلالی مفصلی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «قواعد الأحكام» علامه حلی، این شرح تا مقداری از کتاب نکاح در هفت جلد نوشته شده و بقیه را دیگران تکمیل کرده اند و آخرین جلد آن نیمه روز شنبه ۱۸ جمادی الاول ۹۳۵ پایان

ص: ۴۳۰

یافته است، این شرح در نجف اشرف تألیف شده و به پادشاه وقت تقدیم نموده است، بدون تصریح به نام وی، محقق کرکی جز این شرح، حاشیه مختصری نیز بر قواعد دارد.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۲۰]

نسخه حاضر مشتمل بر کتاب صلح، مختصری از کتاب امانات، مختصری از کتاب رهن و مقدار کمی از کتاب تجارت می باشد.

آغاز: «بسمله، المقصد الخامس فی الصلح و فصوله ثلاثه الأول الصلح سائغ شرع لقطع».

انجام ناتمام: «علی تقدیر الخبر لفظ كذلك و نحوه قوله و بیع السلاح لأعداء الدین».

۳ حل مشکلات الإشارات و التنبیها «۱۶۰ پ ۱۷۱ ر» (فلسفه عربی)

از: خواجه نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن (۶۷۲ ق)

شرح بسیار مهمی است با عناوین «قوله قوله» بر «الاشارات و التنبیها» ابوعلی سینا، در این شرح به بسیاری از اشکالات شرح فخرالدین رازی پاسخ داده می شود، و در اواسط ماه صفر سال ۶۴۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۱۰۲]

این نسخه مشتمل بر چند برگ اول این کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد لله الذی وفقنا لافتتاح المقال بتحمیده و هدانا إلى تصدیر الکلام بتمجیده».

انجام ناتمام: «و ذلك لأنّ دلالت اللفظ لَمَّا كانت وضعیه كانت باراده المتلفظ الجاریه علی قانون الوضع مما يتلفظ به و یراد به معنی ما».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، دارای حواشی مختصر با عناوین «لمحرره م هی» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای وقف نامه ای در

ص: ۴۳۱

ابتدای نسخه، و برخی صفحات دارای علامت وقف می باشد، ابتدای نسخه چند مهر بیضوی ناخوانا، یادداشت تملکی در برگ ۱۱۹ با دو مهر دایره ای ناخوانا از محمدباقر بن عبداللّه، و در پایان کتاب جامع المقاصد، دو مهر دایره ای «لا إله إلا الله الملك الحق المبين» موجود می باشد، جلد مقوایی فرسوده.

۱۷۱ گ، ۲۴ س، ۲۰ × ۵/۲۶ سم.

(۱۰۳)

المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

دومین شرح تفتازانی بر «تلخیص المفتاح» خطیب دمشقی است که به درخواست گروهی از ادبا و فضلا از شرح مفصل خود برگزیده و به سلطان محمود جانی بیک خان تقدیم کرده است. در این شرح مختصر ممزوج، عبارات متن توضیح داده شده و به تفصیل و رد و ایراد نمی پردازد، تاریخ تألیف آن به سال ۷۵۶ در غجدوان بوده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۶۶]

آغاز: «نحمدک یا من شرح صدورنا لتلخیص البیان فی ایضاح المعانی و نور قلوبنا بلوامع التبیان من مطالع المثنائی».

انجام: «مشملة علی لطف الفاتحه و منظویه علی حسن الخاتمه، ختم الله لنا بالحسن و یسر لنا الفوز بالذخر بحق النبی و آله الطیبین».

نسخ نیکو، بی کا، بی تا، عناوین و متن کتاب «تلخیص المفتاح» بر فراز آن با خط مشکی و قرمز نشانی دارد، نسخه مقابله شده و نشان بلاغ دارد، دارای حواشی زیادی در متن و حاشیه با عناوین «ملازاده خطائی»، «۱۲»، «ه م حلوائی»، «شیخ الاسلام»، «مط»، «شرح مفتاح»، «منه»، «ملا معین

ص: ۴۳۲

تونی»، «چلبی»، «تاج»، «شیخ» و غیره می باشد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در انتهای نسخه یادداشت تملک ملا عبدالرسول بن محمداسماعیل سرجامی؟ سال ۱۲۶۴ در ایام سلطنت محمدشاه قاجار آمده است، جلد تیماج سیاه.

۱۸۲ گ، ۱۹ س، ۱۲ × ۲۴ سم.

(۱۰۴)

مجموعه:

۱ الصافی «۲ پ ۱۷۴ ر» (تفسیر عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

تفسیر مشهوری است که بیشتر به مضامین احادیث اهل بیت علیهم السلام در تفسر آیات می پردازد و کمتر به گفته های مفسران عنایت دارد. این کتاب دارای دوازده مقدمه است در فضیلت قرآن و جمع و تدوین آن و چگونگی تفسیر و نزول آیات و کیفیت تلاوت و آداب آن، در اواخر سال ۱۰۷۵ موافق جمله «تم کتاب الصافی»، تألیف کتاب به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۰]

این نسخه از ابتداء تا پایان سوره مائده می باشد.

آغاز: «نحمدک یا من تجلی لعباده فی کتابه بل فی کل شیء و أراهم نفسه فی خطابه بل فی کل نور».

انجام: «من قرأ سورة المائدة فی کل یوم خمیس لم یلبس إیمانہ بظلم و لم یشرک به أبدا تم الربع الأول من کتاب الصافی».

ص: ۴۳۳

از: ابی البقاء عبدالله بن حسین عکبری (۶۱۶ ق)

آیات و الفاظ قرآن کریم را از اول تا آخر اعراب و ترکیب می کند و ضمناً قراءات مختلف را ذکر کرده وجه اعرابی آنها را نیز بیان می نماید. در اعراب آراء مختلف نحویین و شواهد شعری از اشعار عرب ملحوظ است، و نسبتاً به طور مختصر متعرض جهات نحوی می شود و بسیاری از تفصیل را ذکر نمی کند.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۶۰]

این نسخه از ابتدا تا پایان سوره انعام می باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد لله الذی وقفنا لحفظ کتابه و وقفنا علی الجلیل من حکمه و أحكامه و آدابه».

انجام: «الاسلام دینا و قد ذکر قوله تعالی درجات قد ذکر فی قوله تعالی نرفع درجات من نشاء، تم آخر سوره الانعام».

نسخ، بی کا، بی تا، کتاب «الصابی» عناوین شنگرف، آیات قرآن بر فراز آن با خط شنگرف نشانی دارد، دارای حواشی با عناوین «منه ره»، «مجمع»، «۲»، «قاضی»، «سید محمدعلی»، و غیره می باشد، در صفحه اول کتاب مهر بیضوی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، از واقف آن می باشد و در بالای صفحه دوم صورت وقفنامه از محمدجعفر بن محمدصفی فارسی اصفهانی است، به تاریخ ۱۳ محرم ۱۲۷۹، جلد تیماج قهوه ای عطف تیماج مشکلی.

۲۶۶ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

ص: ۴۳۴

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰)

بزرگترین دائره المعارف حدیثی شیعه است در بیست و پنج جلد بزرگ جامع روایت های مربوط به اصول دین و اصول اخلاق و تواریخ دینی و جز اینها، مجلسی بر آن است که روایت های اهل بیت علیهم السلام را از پراکندگی حفظ کند. در آغاز هر باب آیات مربوط به موضوع آن باب با تفسیر مختصر آن ها، پس از آن احادیث و روایتهای مربوطه با رمز برای منابع و مصادر نقل می شود، برای بسیاری از روایت ها توضیحاتی با عنوان «بیان» آمده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۵۶]

این نسخه مشتمل بر جزء سوم از کتاب ایمان و کفر می باشد.

آغاز: «أبواب الكفر و مساوی الأخلاق باب الكفر و لوازمه و آثاره و أنواعه و أصناف الشرك الآيات البقره إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ».

انجام: «فی الصحاح بذرت البذر زرعه أى العداوه مع الناس كالبذر يحصد منه مثله و هو عداوه الناس له».

نسخ، آیات معرب، بی کاف، بی تا، عناوین و نشانی ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای کتاب وقفنامه ای است با مهر بیضوی «عبد محمد جعفر بن محمد صفی» در تاریخ ۱۵ رمضان ۱۲۷۸ که وقف کرده کتاب را بر اولاد ذکور و بعد از آن بر ذکور از اولاد ذکور، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۳۱۰ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۲۴ سم.

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد یازدهم وافی می باشد.

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... کتاب المطاعم و المشارب و التجملات و هو الحادی عشر من أجزاء کتاب الوافی».

انجام: «مثل الرقعتین فی باطن یدیهما مثل الکی فأی شیء هو قال ذاک موضع منخریه فی بطن أمه آخر أبواب المساکن و الدواجن».

نسخ، محمدباقر مشهدی ابن محمدتقی، روز چهارشنبه ماه جمادی الآخر سال ۱۷؟، عناوین شنگرف، در آغاز نسخه فهرست این مجلد آمده است، دارای حواشی مختصر با عناوین «ق»، «ص» و «مصباح» می باشد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلبه علوم دینی که تولیت آن بر عهده محمدجعفر می باشد با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» در تاریخ ۱۰ ماه شوال سال ۱۲۴۹ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای.

۷۴ گ، ۲۴ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

ص: ۴۳۶

نسخه حاضر جلد سیزدهم وافی می باشد.

نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، صفحه آخر بازنویسی شده، در ابتدای نسخه وقفنامه ای مانند وقف نامه نسخه قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای مقوایی لبه دار ضربی.

۱۵۱ گ، ۲۵ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۰۸)

مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز: «الحمد لله الذی ارتفعت عن مطارح الفکر جلالته و جلت عن مطامح الهمم عزته».

انجام افتاده: «دلیل علی معنی الوعید فکاً نه قال من یرتد عاد ضرره علیه و من شکر و آمن فنفعه یعود إلیه».

نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه ای مانند دو نسخه قبلی با همان سجع مهر به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ موجود می باشد، جلد تیماج مقوایی زرشکی.

۱۳۸ گ، مختلف، ۱۷ × ۲۵ سم.

(۱۰۹)

الکافی (حدیث عربی)

از: محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

ص: ۴۳۷

به شماره ۲ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله المحمود بنعمته المعبود لقدرته المطاع في سلطانه المرهوب لجلاله المرغوب إليه فيما عنده النافذ أمره في جميع خلقه».

انجام: «عن ابن أبي عمير عن محمد بن إسحق بن عمار عن أبي الحسن موسى عليه السلام في الظهور التي فيها ذكر الله عزوجل قال اغسلها».

نسخ، سید کاظم بن محمد حسینی بادکوی شیروانی، اواخر ماه شعبان المعظم سال ۱۰۸۹ اصفهان مدرسه حاجی قرجفای، عناوین شنگرف، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، همچنین دارای حواشی با عناوین و رموز «صالح»، «ام ل»، «م ق ر مد ظلّه العالی»، «م ق»، «ق» و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلاب علوم دینی با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» به تاریخ ۱۲۷۸ ق موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۳۷۸ گ، ۲۲ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۰)

ابواب الجنان (اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

در آداب و اخلاق اسلامی و وعظ و پند و اندرز با انشائی ادبی نیکو و تضمین اشعاری مناسب و به صورت مجالسی ترتیب داده شده برای واعظان و اهل منبر، و بنابراین بود که کتاب در هشت باب، هر باب یک جلد به شماره درهای هشتگانه بهشت تألیف شود، ولی مؤلف موفق بدین کار نشده و فقط باب اول و دوم را نگاشت و فرزندش باب سوم را تألیف کرد و دوره کتاب ناتمام ماند.

ص: ۴۳۸

نسخه حاضر جلد اول کتاب و دارای چهارده مجلس مفصل می باشد با مقدمه ای مفید در سه مطلب مشتمل بر دستوراتی برای واعظان و سخن گوینان و در عصر شاه عباس صفوی (۱۰۷۷ ق) تألیف شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۵۰]

آغاز افتاده: «و بانک نماز، سرشتش از اثبات پاکی غنی است».

انجام افتاده: «و حکایات حلم و عفو آن امام همام سوای آنچه سابقاً هم درین مجلس».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز عبارات عربی شنگرف، آیات قرآن و احادیث معرب، نسخه تصحیح شده، نسخه فرسوده و مقداری از برگ ها ترمیم و وصالی شده، یادداشتی از آشیخ رضا قلی رحیمی در ۱۳ رمضان ۱۳۶۷ در اواسط نسخه موجود است، جلد مقوایی فرسوده.

۴۸۰ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۱)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه از ابواب فضل الصلاة تا آخر کتاب الصلاة می باشد.

آغاز افتاده: «عن زراره قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن الفرض في الصلاة فقال الوقت و الطهور و القبلة».

انجام افتاده: «تأويل متشابهاته إلى بعض بمقتضى الهوى من دون سماع من أهله أو نور و هدى».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه

ص: ۴۳۹

تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه ره»، «ص»، «ق»، «خلیفه سلطان»، «محمدجعفر الفارسی» و غیره می باشد، ابتدای نسخه یک برگ از وافی از کتاب طهاره اشتباهاً اول این نسخه آمده، همچنین چند برگ متفرقه دیگر در ابتدای نسخه آمده است، بدون جلد.

۳۱۶ گ، ۲۱ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۲)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي شرح صدورنا بلمعه من شرايع الإسلام كافيه في بيان الخطاب و نور قلوبنا من لوامع دروس الأحكام بما فيه تذكرة».

انجام افتاده: «بما لا سيحتمل الزيادة و النقصان و لاحد لها في جانب الزيادة و في جانب النقصان أن يغلب فيها حصول الثمره و يلزم العامل».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانه ها شنکرف، تصحیح شده، معلق به حواشی زیادی که اکثر آنها با عنوان «سلطان ره» و برخی از آنها با عناوین و رموز «ع ره»، «منه ره»، «ع ک ره» «آقا رضی سلمه الله تعالی»، «شیخ جعفر سلمه الله تعالی»، «جم سلمه الله»، «م د ره»، «شیخ محمد»، «مولانا محمد صادق»، «ملا میرزاده»، «آقا جان سلمه الله» [فرزند شیخ بهایی]، «جمال سلمه الله»، «ع ک ره»، «عبدالرحیم خلخالی»، «میرزا رفیع الدین محمد ره» و غیره می باشد،

ص: ۴۴۰

دارای توضیحاتی در بین سطور می باشد، در برخی صفحات علائم وقف دیده می شود، در ضمن برخی روایات مربوط به باب ذکر شده، نسخه ترمیم و وصالی شده، جلد تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای.

۳۰۶ گ، سطور مختلف، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۳)

زبدہ البیان فی براهین احکام القرآن (فقه القرآن عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... و بعد فاعلم أنّ ههنا فوائد لا بدّ من قبل الشروع فی المقصود من الإشاره إليها و هی أنّ المشهور بین الطلبة أنّه لا يجوز».

انجام: «مع کون سبب النزول خاصا لما مرّ ثم علی تقدیر التخصیص أيضا لا یبعد التعمیم لفهم العله فیستخرج الباقي، فتأمل».

نسخ، علی بن محمد آرنندی، ابتدای ربیع الثانی ۱۰۴۸ در شیراز، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز آیات قرآن با خط مشکی نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «۱۲»، «فیض»، «منه رحمه الله»، «معالم التنزیل»، «ح سلمه الله»، «محقق شیخ جواد ره» و غیره می باشد، چند یادداشت تملک یکی از محمدعلی حسینی با مهر هشت ضلعی با سجع «عبده محمدعلی حسینی»، دیگری

ص: ۴۴۱

از محمد مسلح بن نجیب الدین محمد، و دیگری از اسدالله بن حسن با مهر بیضوی و سجع «اسدالله بن حسن...» و مهر چهارگوش با سجع «یا محمد»، و مهر بیضوی دیگری با سجع «عبدالباقی حسینی» در ابتدای نسخه موجود است، در پایان یادداشتی از محمد ابراهیم قزوینی و محمد بن عبدالرحیم قزوینی در ماه صفر ۱۲۶۹ با دو مهر، یکی چهارگوش با سجع «یا محمد» و دیگری بیضوی با سجع «اللهم صل علی محمد و آل محمد» دیده می شود، جلد تیماج زرشکی ضربی مجدول.

۳۵۹ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۱۴)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد ۱۲ کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد لله و الصلاه... کتاب النکاح و الطلاق و الولادات و هو الثانی عشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی».

انجام: «سئل الصادق علیه السلام لم أیتم الله بنیته صلی الله علیه و آله قال لئلا یكون لأحد علیه طاعه، آخر أبواب الولادات».

نسخ، باقر بن محمد تقی، ۱۸ جمادی الاولی سال ۱۱۷؟؟؟، عناوین و نشانه ها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ض»، «ق»، «منه»، «م ق ر ره»، «احمد ره»، «م ت ق»، «س م ر ره»، و غیره

ص: ۴۴۲

می باشد. در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی به تاریخ ۱۰ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبدہ محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج قهوه ای ضربی فرسوده.

۱۴۰ گ، ۲۴ ۲۱ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۵)

زبدہ الاصول (اصول عربی)

از: شیخ بهاءالدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)

متن مختصر بسیار معروفی است در اصول فقه مشتمل بر قواعد مهم این فن، در پنج منهج دارای مطالب و فصول و به تاریخ دوازدهم ماه محرم ۱۰۰۲ به پایان رسیده است، عناوین چنین است:

المنهج الأول: فی المقدمات.

المنهج الثاني: فی أدله الشرعیه.

المنهج الثالث: فی مشترکات الكتاب و السنه.

المنهج الرابع: فی الاجتهاد و التقليد.

المنهج الخامس: فی الترجیحات.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۶]

آغاز: «أبھی أصل بیتنی علیہ الخطاب و أولى قول فصل ینتمی إلیہ أولوا الأبواب حمد من تنزّه عن و صمه التحدید والقیاس».

انجام: «و تتركب المرجحات مثنی و ثلاث و رباع فصاعدا فأتبع منها الأقوی و الزمن ما هو أقرب إلی التقوی».

نسخ، بدیع الزمان بن مرتضی انصاری الموتی، ۱۰۶۶ ق در شیراز، عناوین شنگرف، دارای حواشی با عناوین و رموز

ص: ۴۴۳

«منه رحمه الله»، «س»، «سید» و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب و دو مزرعه موران و طیرانچی، توسط بهرام بیک بر طلاب علوم دینی در ۲۰ شعبان ۱۲۹۶ با مهر بیضوی و سجع «عبده الراجی محمدجعفر بن محمدباقر موسوی» و چند مهر بیضوی دیگر که یکی با سجع «عبده محمدباقر بن...» و مابقی ناخوانا می باشند موجود است، جلد چرم قهوه ای.

۴۹ گ، ۱۵ س، ۵/۱۳ × ۲۵ سم.

(۱۱۶)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي شرح صدورنا بلمعه من شرايع الإسلام كافيه في بيان الخطاب و نور قلوبنا من لوامع دروس الأحكام».

انجام: «مع أصاله بقاء غيره وعدم انتقاله و ملك الغير له و في المده يحلف المنكر لأصاله عدم ما يدعيه الآخر من الزيادة».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، بر فراز متن لمعه با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «شیخ جعفر»، «ص»، «جم»، «ق»، «۱۲»، «سلط»، و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب آمده که آن را محو کرده اند، اما در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که

ص: ۴۴۴

از نماء املا-ك موقوفه مرحوم حاجی ملا- احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیمان؟... مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول او من یقوم مقامه برسانید» آمده، این کتاب از جمله کتابهایی است که شیخ احمد نجف آبادی توسط فرزندش حاج شیخ رضا صالحی اهدا کرده اند، ابتدا و پایان نسخه یادداشتهای متفرقه ای دیده می شود که من جمله یادداشتی به تاریخ ۱۱۴۳ ق می باشد، جلد تیماج زرشکی.

۲۹۵ گک، ۱۷ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۷)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جزء ششم و هفتم کتاب وافی می باشد.

آغاز: «الحمد لله... کتاب الزکوه و الخمس و المبرّات وهو السادس من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی المدعوّ بمحسن».

انجام: «قال يعظمون البلد أن يحلفوا به و يستحلون فيه حرمه رسول الله صلى الله عليه و آله آخر أبواب النذور و الأيمان و تمامها تم الجزء السابع».

نسخ زیبا و خوانا، کاتب جزء ششم اسماعیل بن حاجی ابراهیم عامری سبزواری، اوخر شعبان المعظم ۱۱۲۴، و کاتب جزء هفتم محمدباقر بن محمدتقی مشهدی، چهاردهم شوال ۱۱۰۲، عناوین و نشانه ها شنگرف، کاتب فهرست کتاب را در

ص: ۴۴۵

۲ صفحه آورده است، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه»، «م ح ق»، «ق» می باشد. وقفنامه ای در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ بر طلاب علوم دینی به حسب وصیت آقا محمد اصفهانی المسکن، تولیت آن با حاجی محمدجعفر فارسی و بعد از ایشان با مجتهد جامع الشرایط، و دارای سجع مهر «عبد محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۳۹ برگ، ۲۵ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۱۸)

تبصیر الرحمن و تیسیر المنان (تفسیر عربی)

از: علی بن احمد مخدوم مهائمی (۸۳۵ ق)

تفسیر مزجی متوسطی از قرآن کریم می باشد.

[کشف الظنون، ج ۱، ص ۳۳۹]

نسخه حاضر از ابتداء قرآن تا آیه ۲۲ سوره طه می باشد.

آغاز: «بسمله، الحمد لله الذی أنار بکلامه قلوب أولی الألباب لیبصروا به مع عقولهم طرق الصواب».

انجام افتاده: «لکنها حیوه معنویه فکانت آیه آخری و إنما أریناکهما الآن مع أنّ حقّهما».

نسخ زیبا، بی کا، بی تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف و یا بر روی آن با خط شنگرف نشانی دارد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، در ابتداء نسخه یادداشت تملکی از عبدالمجید بن عبدالکریم مروی اصفهانی،

ص: ۴۴۶

و همچنین یادداشت تملک دیگر به تاریخ ۱۰۷۵ از محمد تقی؟ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای سوخته ضربی گل و بوته دار.

۲۸۷ گ، ۲۱ س، ۵/۱۸ × ۲۶ سم.

(۱۱۹)

الاستبصار فیما اختلف من الاخبار (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

روایت هایی که با یکدیگر اختلاف دارند و ظاهراً بین آنها منافات دیده می شود، در این کتاب گرد آورده شده و چگونگی جمع بین آنها را ذکر می کند.

این کتاب یکی از چهار کتاب حدیثی است که شیعه به آن اهمیت فراوان می دهد و در اصل منقسم به سه جزء می باشد، جزء اول و دوم در عبادات و جزء سوم در بقیه ابواب فقه و مجموع ابوابش ۹۲۵ باب و مجموع احادیثش بنا به گفته مؤلف ۵۵۱۱ و بنا به گفته بعضی دیگر ۶۵۳۱ حدیث است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۵۹]

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب استبصار می باشد.

در پایان نسخه اسانید و عدد ابواب و مسائل آن را ذکر کرده که ناتمام است.

آغاز: «الحمد لله و لی الحمد و مستحقه... أما بعد فإني رأيت جماعة من أصحابنا لما نظروا في كتابنا الكبير الموسوم بتهذيب الأحكام».

انجام: «لأن ذلك مذهب كثير من العامة و قد روى ذلك عن النبي صلى الله عليه و آله ، تم كتاب الاستبصار».

انجام افتاده اسانید: «فقد أخبرني به أحمد بن عبدون و الحسين بن عبد الله عنه و ما ذكرته عن أبي طالب الأنباري فقد روته عن أحمد».

ص: ۴۴۷

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با رموز «ع ب»، «ق»، «ع اه»، «م ق ر»، «س م د» می باشد، جلد تیماج زرشکی فرسوده.

۴۶۸ گ، ۲۱ س، ۲۰ × ۲۵ سم.

(۱۲۰)

ارشاد(۱) (فقه فارسی)

از: ؟

فقه فتوایی متوسط و گرفته شده از کتابهای فقها، در هجده کتاب و هر کدام دارای ابواب بدین تفصیل:

۱ کتاب طهارت و صلاه، دارای سی و سه باب.

۲ کتاب زکاه و خمس، دارای ۱۰ باب.

۳ کتاب صوم دارای هشت باب.

۴ کتاب حج، دارای هشت باب.

۵ کتاب جهاد، دارای پنج باب.

۶ کتاب تجارت، دارای مقدمه و نه باب.

۷ کتاب هبه و وقف و صدقه دارای چهار باب.

۸ کتاب دین و توابع آن، دارای ده باب.

۹ کتاب اجاره و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.

۱۰ کتاب وصیت و توابع آن، دارای مقدمه و چهار باب.

۱۱ کتاب نکاح، دارای یازده باب.

ص: ۴۴۸

و بدون ذکر نام مؤلف آمده است.

۱۲ کتاب فراق، دارای پنج نوع.

۱۳ کتاب عتق و توابع آن، دارای مقدمه و هفت باب.

۱۴ کتاب صید و کشتار، دارای سه باب.

۱۵ کتاب میراث، دارای مقدمه و سه باب.

۱۶ کتاب قضا و شهادت، دارای شش باب.

۱۷ کتاب حدود، دارای نه باب.

۱۸ کتاب قتل و دیات، دارای مقدمه و یازده باب.

[مرعشی، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]

آغاز: «کتاب اول در صلوات و در آن سی و سه بابست، باب اول در احکام آبها؛ بدانکه هر یک از وضو و غسل و ازاله نجاست به آب مطلق پاک رواست».

انجام: «بعضی گفته اند که کفارت واجب نمی شود. در کفارت در مال او و اگر قاتلان متعدد باشند لازم می شود بر هر یک کفارت کامله».

نستعلیق زیبا، بی کا، هشتم ذی قعدة ۱۴۷؟، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شد و دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «کنز اللغه»، «۱۲» می باشد، پایان نسخه یک مهر بیضوی با سجع «احتسام الدوله» و دو مهر چهارگوش با سجع «أفوض أمری إلى الله علی رضا»، موجود می باشد، جلد مقوایی روکشدار قهوه ای.

۲۲۸ گک، ۱۷ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۲۱)

مختلف الشیعه فی احکام الشریعه (فقه عربی)

از: حسن بن یوسف بن مطهر حلی (۷۲۶ ق)

به شماره ۲۸ رجوع شود.

ص: ۴۴۹

آغاز: «الحمد لله محق الحق و مظهره و قانع الباطل و مدمره مميّز الإنسان عن غيره من أنواع الحيوان بقوه العرفان».

انجام: «و هو عام في إقامه الحدود و غيرها و العجب أن ابن إدريس ادعى الإجماع في ذلك مع مخالفه مثل الشيخ و غيره من علمائنا».

نسخ، بی کا، در تاریخهای ۹۸۷ و ربیع الاول ۹۸۸، عناوین شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «زین رحمه الله»، «۱۲»، «میرزا محمد سلّمه الله تعالی»، «ق»، «ح س» می باشد، ابتدای نسخه یادداشتی از احمد بن علی بحرانی با مهر بیضوی و سجع «وصی محمد علی» آمده، و در پایان کتاب یادداشتی در کربلای معلی به تاریخ غره رمضان المبارک ۹۹۱ ق آمده است، جلد مقوایی عطف تیماج قهوه ای.

۳۷۲ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۴ سم.

(۱۲۲)

محرّق القلوب (سیره معصومین فارسی)

از: ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی (۱۲۰۹ ق)

تاریخ وفات و مصائب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام به اختصار و بنا به درخواست عبدالرزاق خان در دو مقدمه و بیست باب (مجلس)، در این کتاب گزارش شده است.

بنا به گفته مؤلف این کتاب جامع فواید مطلوب در تعزیه داری می باشد و در حقیقت مجالسی است منظم برای اهل منبر و بیشتر به وقایع کربلا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و خویشان و یاران آن حضرت و اسارت اهل بیت به کوفه و شام پرداخته، با ذکر اشعاری مناسب مطالب مجالس.

ص: ۴۵۰

مختصر عناوین مجالس چنین است:

مجلس اول: در وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله .

مجلس دوم: در وفات حضرت زهرا علیها السلام .

مجلس سوم: در شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام .

مجلس چهارم: در شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام .

مجلس پنجم: در سفر سید الشهداء علیه السلام از مدینه به مکه.

مجلس ششم: در شهادت مسلم بن عقیل.

مجلس هفتم: در شهادت پسران مسلم.

مجلس هشتم: در مسیر از مکه به سوی کربلا.

مجلس نهم: در شهادت حر و بعضی از یاران دیگر.

مجلس دهم: در شهادت وهب و مسلم و حبیب.

مجلس یازدهم: در شهادت قاسم بن الحسن.

مجلس دوازدهم: در شهادت حضرت عباس علیه السلام .

مجلس سیزدهم: در شهادت علی اکبر علیه السلام .

مجلس چهاردهم: در شهادت سید الشهداء علیه السلام .

مجلس پانزدهم: در وقایع بعد از شهادت در کربلا.

مجلس شانزدهم: در سفر اهل بیت علیهم السلام به کوفه و شام.

مجلس هفدهم: در کیفیت دخول شام.

مجلس هجدهم: در رفتن اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه.

مجلس نوزدهم: در شهادت امام کاظم علیه السلام .

مجلس بیستم: در شهادت امام رضا علیه السلام .

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۹۶]

آغاز: «حمد و سپاس بی نهایت تحفه بارگاه حکیمی است جلّت و عظمت که خاکدان دنیا را و زندان این عاریت سرا را دار بلّیت و غم».

ص: ۴۵۱

انجام: «لعنه الله عليه و على سائر ظالمى آل محمد و عذبهم الله عذاباً أليماً إلى يوم المعاد».

نسخ، قاسمعلی بن علی اکبر صباغ طهرانی، یکشنبه دهم صفر ۱۲۲۲، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب و عبارات عربی شنگرف، روی جلد کتاب یادداشت تملک از مصطفی قاهرى به تاریخ ۱۳۲۶ ق آمده است، جلد مقوایی.

۳۲۰ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۳ سم.

(۱۲۳)

الروضه البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه (فقه عربی)

از: شهيد ثانی؛ زين الدين بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، کتاب الإجاره و هی عقد علی تملک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزله الجنس».

انجام: «أن يجعله خالصاً لوجهه الكريم و موجبا لثوابه الجسيم... على مشرفها أفضل الصلاة و السلام و التحية و الإكرام».

نسخه حاضر جلد دوم می باشد.

نسخ، محمدجعفر بن محمدشفيح كاظمی، شنبه ۲۱ جمادى الاول ۱۰۲۷، عناوین و خط بر فراز متن لمعه شنگرف، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ع ك»، «ق»، «منه رحمه الله»، «۱۲»، «آقا جمال»، «سلط»، «سلطان»، «جم» و غیره می باشد، در برگ اول نسخه چند یادداشت تملک از سید حسین به سال ۱۲۵۴

ص: ۴۵۲

و باقر بن محمد تقی حسینی اسفراجانی؟ کرونه ۶ شعبان ۱۲۴۶ و سید باقر بن عبدالدین؟ حسینی کرونه و یادداشت تملک دیگری در برگ ۹۴ از محمدحسین بن عبدالله حسینی قنواتی با مهر بیضوی و سجع «عبدہ الراجی محمدحسین حسینی» به سال ۱۲۰۵ ق موجود می باشد، نیز دو یادداشت تولد به تاریخ های ۱۲۳۹ و ۱۲۴۴ در پایان نسخه و دو مهر بیضوی با سجع «لا إله إلا الله الملك الحق المبين حسين حسینی» و «الراجی محمدحسین بن عبدالله حسینی» موجود می باشد، جلد دورو تیماج مقوایی اندرون قرمز بیرون قهوه ای لبه دار.

۳۰۰ گ، ۲۵ س، ۵/۱۵ × ۲۴ سم.

(۱۲۴)

معالم الاصول (اصول عربی)

از: شیخ حسن بن زین الدین عاملی (۱۰۱۱ ق)

مقدمه اصولی استدلالی مختصری است از مؤلف برای کتاب خود «معالم الدین و ملاذ المجتهدین» که در فقه اجتهادی می باشد، نگاشته، ولی در نسخه های بسیاری آن را جداگانه تدوین نموده و از جمله کتابهای درسی حوزه های علمی قرار گرفته است. این کتاب در دو مقصد تنظیم شده:

اول در روایات چندی در فضیلت علم و علما و اهمیت فقه و تعریف و موضوع آن، و مقصد دوم فصول و اصولی است در قواعد اصولی با استدلال کوتاه و نقل گفته های بعضی بزرگان فن و رد و ایراد در آنها. این کتاب چون درسی است، دانشمندان فقه

ص: ۴۵۳

و اصول حواشی و شروح فراوانی بر آن نوشته و چند بار به فارسی نیز ترجمه و شرح شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز افتاده: «ترضیهم و تزید علی منتهی رضاهم... أما بعد فإن أولى ما أنفقت فی تحصیله کنوز الأعمار، و أطالت التردد».

انجام: «المقصد الأول فی الطهاره و فیه مطالب المطلب الأول فی المیاه و هی نوعان مطلق و مضاف».

نسخ، محمد مکاهی؟، ۲۲ شوال ۱۰۳۰ در اصفهان، عناوین با مشکی درشت، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «سلط مد ظله»، «۱۲»، «ه» «م ح د عفی عنه»، «احمد مد ظله»، «شیخ محمد»، «۲»، «سلطان العلما مد ظله»، «زین العابدین الموسوی»، «منه مد ظله»، «م هاشم الموسوی» و غیره می باشد، در انتهای نسخه، مهری بیضوی با سجع «محمد هاشم بن زین العابدین الموسوی» که ظاهراً همان چهارسوقی اصفهانی باشد موجود می باشد، در ابتداء نسخه با خودکار آبی نوشته شده: واقف مرحوم حاج شیخ احمد نجف آبادی، جلد تیماج ضربی قهوه ای.

۱۰۰ گ، سطور مختلف، ۱۴ × ۲۶ سم.

(۱۲۵)

شرح تجرید العقائد (کلام عربی)

از: علاء الدین علی بن محمد قوشجی (۸۷۹ ق)

شرح مزجی مفصل معروفی است بر کتاب «تجرید العقائد» خواجه نصیرالدین

ص: ۴۵۴

طوسی که به نام ابوسعید کورکان (۸۷۳) نوشته شده و شارح نظر به گفته های شمس الدین اصفهانی و سید میر شریف گرگانی دارد و در بسیاری از بحث ها سعی می کند در گفته های خواجه گفتگو نماید و اعتقادات شیعه را رد کند. قوشچی بحث جواهر و اعراض این شرح را در جوانی پرداخته و پس از سال ها بحث امور عامه پس از آن الهیات را نگاشته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۶]

آغاز: «بسمله، المقصد الثانی فی الجواهر والأعراض وفيه فصول الأول فی الجواهر قدم مباحثها علی مباحث الأعراض».

انجام: «ذلک غیر مستقر من حیث هو کذلک و لفظ أن ینفعل و إن ینفعل مخصوص بذلک».

نسخ، شیخ عبدالعال بن محمد مقیم فریدنی، ۱۱۱۱ ق، عناوین در حاشیه یا متن با شنگرف یا مشکى درشت، عبارات متن با خط شنگرف یا مشکى بر فراز آن نشانی دارد، نسخه مقابله شده و دارای علامت بلاغ می باشد، در حاشیه یا متن تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «فیاض»، «۱۲»، «م ن رحمه الله»، «م ق سلمه الله»، «شیخ عبدالعال عفی عنه»، «ح ک»، «مقیم سلمه الله تعالی یا عفی عنه»، «فخرالدین»، «ص»، «منه رحمه الله»، «میر محمد قاسم»، «حم»، «حسین عفی عنه» و غیره می باشد، نسخه فرسوده شده و مقداری از حواشی آن از بین رفته است، ابتدای نسخه یادداشت امانتی با این عبارت: «امانت عالیجناب ملا عبدالرحیم نزد حقیر»، با سجع مهر بیضوی «عبده محمدجعفر بن غلام علی»، موجود می باشد. در

پایان

ص: ۴۵۵

نسخه کاتب شیخ عبدالعال بن محمد مقیم فریدنی^(۱) که یکی از علماء و پدرش از شاگردان علامه مجلسی می باشد فرموده: «بعد أن کان لم یتیم بتسوید والدی عفی اللّٰه له، تمّمته بعون اللّٰه تعالی مع کثره الاشتغال و ترک الاشتغال؛ الفقیر الی رحمہ ربہ الغنی، عبدالعال بن محمد مقیم الفریدنی»، جلد چرمی زرشکی تیره.

۱۴۹ گ، سطور مختلف، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۲۶)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

این نسخه جزء چهارم از کتاب وافی می باشد.

آغاز: «بسمله... الحمد لله و الصلوه و السلام علی رسول الله ثم علی أهل بیت رسول الله ثم علی رواه أحكام الله ثم علی من انتفع بمواعظ الله».

انجام: «قد تم کتاب الطهاره و التزین الذی هو الجزء الرابع من أجزاء کتاب الوافی».

نسخ، محمد باقر بن محمد صالح فیروزنی، ۱۱۲۸ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه ره»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه ای از آقا محمد اصفهانی با تولیت محمد جعفر بن محمد صفی فارسی با مهر بیضوی و سجع «عبدہ محمد جعفر بن محمد صفی» به تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ موجود است، در پایان نسخه صورت

ص: ۴۵۶

۱-۱ بنگرید: تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۹۹.

اجازه ای از محمد بن فرّخ، معروف به رفیع (ملا رفیعا) به محمدباقر که ظاهراً همان کاتب باشد موجود است، جلد دورو تیماج رو قهوه ای اندرون قرمز.

۱۳۰ گ، ۲۱ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۲۷)

مجمع البیان لعلوم القرآن (تفسیر عربی)

از: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۵۴۸ ق)

به شماره ۳۵ رجوع شود.

نسخه حاضر از اواخر سوره آل عمران تا اواخر سوره یوسف است.

آغاز: «فصل فی ذکر ما جاء فی اسم محمد صلی الله علیه و آله کانت کفار قریش یشتمون مذمماً یعنون اسم النبی صلی الله علیه و آله».

انجام افتاده: «أی رفعهما علی سریر ملکه إعضاما لهما و العرش السریر الرفیع عن ابن عباس و الحسن».

نسخ، بی ک، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با رموز «ق»، و غیره می باشد، در ابتداء نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصفی بر طلاب علوم دینی به تاریخ ۱۵ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، در برگ ۱۵ مهری بیضوی با سجع «عبده الراجی محمدکاظم بن محمدرضا...» دیده می شود، جلد تیماج مشکی مقوایی.

۲۱۰ گ، ۴۳ ۳۶ س، ۱۷ × ۵/۲۴ سم.

ص: ۴۵۷

الجل المتین فی احکام احکام الدین (فقه عربی)

از: شیخ بهاء الدین محمد بن الحسین عاملی (۱۰۳۰ ق)

احادیث و روایت های صحیح و حسن و موثق را با شرح و بیان و جمع فقهی بین آنها و احکامی که از آنها استنباط و استفاده می شود، و بنا داشت که در چهار منهج گرد آورد (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام). تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط مقداری از منهج اول در احکام طهارت و صلاه و بعضی از ابواب دیگر پرداخته شده است.

جلد اول در مشهد مقدس در روز جمعه ۱۸ شوال ۱۰۰۷ به پایان رسیده است. مؤلف در آغاز هر موضوع، احادیث صحیح، پس از آن روایت های حسن، و بعد از آن روایت های موثق را می آورد، و در پایان با عنوان «اقول» کیفیت استنباط حکم را بیان می کند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۳۲۰]

آغاز: «بسمله، الحمد لله الذی دلنا علی الطریق القویم و منّ علینا بالهدایه الی الصراط المستقیم».

انجام: «و أن تطیل عمری فی طاعتک ومرضاتک فی صحه و سلامه بدنیّه و نفسیّه برحمتک یا أرحم الراحمین».

نسخ، سلطان محمد بن رفیع الدین محمد اصفهانی، یکشنبه ۱۳ جمادی الثانی ۱۰۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در پایان نسخه دو صورت اجازه از شیخ بهایی به جلال الدین محمد جربادقانی «گلپایگانی» در سوم ربیع الاول ۱۰۱۶ دیده می شود، همچنین در انتهای نسخه آمده: «قد تم مقابله مع نسخه الاصل التي كانت بخطه»

ص: ۴۵۸

رحمه الله تعالى من الجمله الثانيه فى الأغسال و فيها موقوفان الى آخر الكتاب و من أوله إلى الجمله الثانيه من نسخ آخرى صحیحه»، نسخه دارای حواشی با عناوین و رموز «منه رحمه الله»، «مشرق الشمسین»، «م ش ر ق»، «کنز»، «ه ی»، «ع ل ره»، «بخطه ره» و غیره می باشند. در ابتدای نسخه و قفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصافی بر علما و طالبین علوم دینی به تاریخ ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» موجود است، در آغاز کتاب فهرست آن آمده است، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی مقوایی.

۳۴۲ گ، ۱۸ س، ۱۴ × ۲۴ سم.

(۱۲۹)

؟(ادعیه عربی)

از: ؟

کتاب دعائی است ظاهرا در یک مقدمه و دو باب و هر کدام در چند فصل به این تفصیل:

المقدمه: ؟

الفصل الاول: ؟

الفصل الثاني: ؟

الفصل الثالث: فى كيفية الدعاء.

الباب الأول: فيما يتعلق من الأدعیه بالصلاه الخميس الیومیه.

الفصل الأول: فيما يتعلق بالصلاه الیومیه.

الفصل الثاني: فى التعقیب.

ص: ۴۵۹

الفصل الثالث: فى سجدةى الشكر و صفتهمآ.

الفصل الرابع: فى أءعه الصبآ و المسآ.

الفصل الخامس: فى أءعه كل يوم.

الفصل السادس: فىمآ عمل لىلا.

الفصل السابع: فى النوافل اللىومىه.

الفصل الثامن: فى أءعه السآآ.

الفصل التاسع: فى المنآآ.

الفصل العآشر: فى مآ عمل فى الأسآىع.

البآ الثانى: فىمآ عمل فى شهور السنه.

الفصل الأول: فى ثواب الصوم فى السنه و تفضىله.

الفصل الثانى: فىمآ لا ىختص بشهر ءون شهر، بل ىعم الأشهر.

الفصل الثالث: فىمآ عمل فى شهور السنه.

آغاز افتآه: «أآآبه فعن أبى عبءالله عله السلام إءآ ءعوت فظنَّ أنَّ آآآتك بالبآ و من ءعآ منقطفآ إله كالفرىق و المقسم على الله ءعالى بمحمء و أهل بىته».

انآآم افتآه: «فآبله منى و لا ءقطف رآئى منك ىآكرىم فآنه سبآآه ىغفر له عمل السنه و ىصىح الشىطن عند ذلك صىحه عظمىه».

نسخ، بى كآ، بى ءآ، عنآوىن و نشانىها مءمآىزه، ءر آآشىه ءصآىح شءه و نسخه بءل ءآرء، اءعىه و زىآآآ معرب، آنء برآك از نسخه مرمت شءه و مقءآرى از عبارآ از بىن رفته اسء، نسخه ءوسط آعفر ءىآنى ءر هفءهم ذىآآه ١٣٧٠ صآافى شءه، آءل ءىمآآ مشكى.

٣٧٤ ك، ١٤ سطر، ١٧ × ٥/٢٢ سم.

ص: ٤٤٠

نزهه الناظر و تنبيه الخواطر (مجموعه ورام) (اخلاق عربی)

از: ابوالحسن ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)

مجموعه ای است مشتمل بر پند و اندرزها و نصیحت هایی که در احادیث و اخبار ائمه علیهم السلام آمده است، و نیز از کلمات و گفته های حکما و فلاسفه قبل از اسلام و پس از آن و پیامبران گذشته و کتاب های آسمانی نقل می نماید.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۱۸؛ مرعشی، ج ۲، ص ۱۷۰]

آغاز: «الحمد لله الأول بلا إبتداء و الآخر بلا انتهاء الظاهر الغائب نوافذ الأبصار و الباطن المدرک بوجود الآثار».

انجام افتاده: «و استطرفنا دخوله و ذهلنا عن سؤاله فجلس إلى جنب والدي و جعل يحدثه مليا و والدي يبكي ثم».

نسخ، شمس الدین محمد بن بنیاد خادم، جمادی الاول ۱۰۷۱ پایان جزء اول، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، نسخه مقابله شده با علامت بلاغ، اوراق نسخه مجدول به زر می باشد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «مص»، «ص»، «تفسیر قاضی»، «ق»، «کنز اللغه»، «مجلسی ره»، «م ق ر ره»، «محمد صالح» و غیره می باشد، در ابتدای نسخه صورت صلح نامه ای به تاریخ ۱۳۱۰، و همچنین چند یادداشت به تاریخ های ۱۰۸۸ و شوال ۱۱۵۳ و بدون تاریخ با چند مهر بیضوی و چهار گوش ناخوانا موجود می باشد، جلد تیماج مشکی.

۱۸۴ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۴ سم.

ص: ۴۶۱

شرح الکافی (حدیث عربی)

از: حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی (۱۰۸۶ ق)

شرح مشهوری است بر بخش اصول کتاب «الکافی» ثقه الاسلام کلینی و روضه و کتاب زکاه و خمس و صوم آن، بعضی از شرح به طور مزج و پاره ای با عناوین «قوله قوله» یا «الاصل الشرح» تدوین شده با تفصیل بیشتر در کتاب عقل و جهل و توحید. کتاب العقل روز چهاردهم صفر ۱۰۶۳ به پایان رسیده است.

آغاز: «یا عالم الدقایق و السرایر و یا ملهم الحقایق علی الضمایر لك الحمد علی ما أعطینا من دقایق الأسرار».

انجام: «إشارة إلى أن السيئه من حيث هي سيئه ليست خيراً من الحسنه من حيث هي حسنه بل الخيرية و عدمها باعتبار المغفرة و عدم القبول».

نسخ، بی کا، قرن ۱۲، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، چند حاشیه از مخدوم حسینی تفرشی معروف به مرتضی در نسخه موجود می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط عنبر خواجه بر طلاب علوم دینی با تولیت محمدجعفر با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» و مهر چهارگوش با سجع «عبدالراجی عنبر» به تاریخ رمضان ۱۲۴۴، همچنین یادداشت تملکی از محمدداود بن محمدمخدوم حسینی تفرشی به تاریخ ۱۱۵۴ موجود است، در پایان نسخه یادداشت تملکی از نورالدین محمد کبیر؟ در ذی الحجه الحرام ۱۱۴۲ موجود می باشد، جلد تیماج مشکى.

۵۱۳ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۵ سم.

ص: ۴۶۲

ابواب الجنان (اخلاق فارسی)

از: میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی (۱۰۸۹ ق)

به شماره ۲۳ رجوع شود.

آغاز: «بهتر مقالی که سرخیل کاروان فنون محاورات تواند بود و خوشترین کلامی که به شادابی لالی کلماتش تیغ زبان بیان را آبگیری تواند نمود».

انجام: «و آثار مذکوره را بر امزجه قلوب دردمندان سازگار و گوارا گرداینده، توفیق اتمام باقی ابواب را بر وجه ثواب کرامت فرماید».

نستعلیق، محمدرفیع بن محمدقلی، چهارشنبه سوم شوال ۱۰۸۷، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای سرلوح زیبایی منقش به گل و بوته، صفحات مجدول به دو رنگ قرمز و مشکی، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا محمدباقر بن عبدالرحیم نجف آبادی به جهت حاجی محمدابراهیم بن حاجی علیخان بر کافه مؤمنین به تاریخ پنجم شعبان ۱۲۹۴ با چهار مهر بیضوی با سجع «عبده الراجی محمدباقر بن عبدالرحیم» موجود می باشد، در برخی صفحات مهر چهار گوش با سجع «لا إله الا الله الملك الحق المبين عبده احمد؟» موجود است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

۳۲۹ گ، ۲۱ س، ۱۴ × ۵/۲۶ سم.

تفسیر القرآن الکریم (تفسیر عربی)

منسوب به: امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام (۲۶۰ ق)

تفسیر بعضی آیات می باشد که امام بر ابویعقوب یوسف بن محمد بن زیاد

ص: ۴۶۳

و ابوالحسن علی بن محمد بن سیار املا می نمود و آنها گفته ها را تدوین می کردند و این کار هفت سال به طول انجامید. به ذریعه، ج ۴، ص ۲۸۵ برای شناخت بیشتر این تفسیر رجوع شود.

[مرکز احیاء، ج ۵، ص ۴۲۶]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... قال الشيخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمی أدام الله تأییده حدثنا السيد محمد بن شراهنک الحسينی الجرجانی».

انجام افتاده: «لاختلاط دمه بدمه و ما هو إلا کذاب مفتری أما نحن فنستقدر دمه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أما إن الله یعذبهم بالدم».

نسخ، بی کما، بی تا، عناوین و نشانیها و آیات قرآن و خط بر فراز برخی عبارات و کلمات فارسی بین خطوط شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با رمز «ق» می باشد، برخی کلمات عربی در زیر آن به فارسی و شنگرف ترجمه شده، چند برگ آخر بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب از محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» موجود می باشد، جلد تیماج ضربی زرشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۱۸ س، ۱۸ × ۲۷ سم.

(۱۳۴)

الکافی (حدیث عربی)

از: ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

این نسخه از کتاب حج تا پایان کتاب معیشت می باشد.

ص: ۴۶۴

آغاز: «بسمله، الحج: بدؤ الحجر و العله فى استلامه، حدثنى على بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان».

انجام: «فإني قد سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: الرزق عشرة أجزاء تسعه أجزاء فى التجارة و واحده فى غيرها».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، در ابتدای نسخه وقفنامه مفصلی از کتاب توسط فخرالنساء خانم بنت عبدالکریم طبسی، حسب وصیت برادرش محمدعلیا بر جمیع علما و مؤمنان به تاریخ ۱۱۰۲ ق موجود می باشد، جلد تیماج زرشکی لبه دار.

۲۳۱ گ، ۲۰ س، ۲۰ × ۲۶ سم.

(۱۳۵)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر جزء دهم کتاب از ابتدای مکاسب تا انتهای احکام ارضین و میاه می باشد.

آغاز: «الحمد لله... کتاب المعایش و المكاسب و المعاملات هو العاشر من أجزاء کتاب الوافی تصنیف محمد بن مرتضی المدعوه بمحسن».

انجام: «فإن رسول الله صلى الله عليه و آله قال نبت الله عزوجل بالريح كما نبت بالمطر قال فحرثوا فجادت ذروعهم، آخر أبواب أحكام الأرضين و الميا».

نسخ، محمدباقر بن محمدتقی، رمضان المبارک ۱۱۵۰، عناوین و نشانیها شنگرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ه»،

ص: ۴۶۵

«ض»، «م ق ر ره»، «منه»، «مصباح» و «م ت ق ره» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب بر طلاب علوم دینی توسط آقا محمد اصفهانی و تولیت محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با دو مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی»، موجود می باشد، جلد چرم قهوه ای فرسوده.

۷۰ گ، ۲۵ س، ۵/۲۴ × ۱۸ سم.

(۱۳۶)

زبده البیان (آیات الاحکام) (فقه القرآن عربی)

از: ملا احمد بن محمد مقدس اردبیلی (۹۹۳ ق)

در تفسیر آیات مربوط به احکام فقهی و تنظیم شده به ترتیب کتاب های فقه از طهارت تا دیات، با استدلال و نقل اقوال بزرگان دانشمندان فقه و تفسیر.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۴۳۰]

آغاز: «اعلم هنا فایده لابد قبل الشروع فی المقصود من الإشاره إليها و هی أنّ المشهور بین الطلبة أنّه لایجوز».

انجام: «حیث عممت مع کون سبب النزول خاصا لما مر، ثم علی تقدیر التخصیص أيضا لایبعد التعمیم لفهم العله فتستخرج الباقی فتأمل».

۲۳۴ گ، ۱۹ س، ۵/۱۷ × ۵/۲۵ سم.

(۱۳۷)

الکافی (حدیث عربی)

از: ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۸ ق)

به شماره ۲ رجوع شود.

ص: ۴۶۶

نسخه حاضر از کتاب صیام تا آخر کتاب جهاد می باشد.

آغاز: «بسمله، کتاب الصیام، باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم، علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن حماد بن عیسی».

انجام: «و لم یفوض إلیه أن یدل نفسه ألم تر قول الله عزوجل هیهنا و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین و المؤمن ینبغی له أن یکون عزیزا و لایکون ذلیلا».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱ یا ۱۲، عناوین و نشانیها شنکرف، مقابله شده و علامت بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز، «یه»، «ص»، «ق»، «ظ»، «ک»، «مدارک»، «دروس»، «م ن ره»، «منتقی»، «ع اه ره»، «م ق ر سلمه الله» می باشد، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به تولیت محمدجعفر بن محمدصفی فارسی به تاریخ ۶ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود است، جلد تیماج زرشکی مجدول و مزین به گل و بوته و لبه دار.

۲۴۷ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۳۸)

الوافی (حدیث عربی)

از: ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدای حج تا انتهای زیارات می باشد.

آغاز: «الحمد لله و الصلوه و السلام علی رسول الله ثم علی أهل بیت رسول الله ثم علی رواه أحكام الله ثم علی من انتفع بمواعظ الله تعالی ذکره».

ص: ۴۶۷

انجام: «بمعنی المجاوبه يقال كلمته فما أحرار إلى جوابا أي ما ردّ جوابا طائرين مسرعين یعنی من الخوف لطيفا أي بحيث لم يطلع عليه أحد».

نسخ، سید محمد بن عظیم حسینی، ۱۸ شعبان ۱۱۲۹ در مشهد رضوی، عناوین و نشانیها شنگرف، مقابله شده و نشانه بلاغ دارد، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه رحمه الله»، «ض»، «م ق ره» و غیره می باشد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب آمده است، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط آقا محمد اصفهانی به تولیت محمدجعفر فارسی در تاریخ ۱۴ شوال ۱۲۴۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد تیماج مشکى فرسوده.

۲۵ س، ۵/۲۴ × ۵/۱۸ سم.

(۱۳۹)

التنقيح الرائع لمختصر الشرايع (فقه عربی)

از: ابو عبدالله مقداد بن عبدالله سیوری حلی (۸۲۶ ق)

شرح مختصری است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «المختصر النافع» محقق حلی (۶۷۶ ق)؛ در این شرح بیشتر به مسائلی که محقق در آنها فتوای قاطع نداده یا مجمل بوده و از حیث لفظ یا معنی احتیاج به گفتگو داشته، پرداخته است، و نیز دارای مقدمات کوتاهی است که در معنی فقه و دلیل عقلی و عمل به خبر واحد و شرح اصطلاحات مؤلف و طریق روایت کتاب؛ نهم ربیع الاول ۸۱۸ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۶، ص ۱۱۲؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۸۸]

آغاز افتاده: «بالنقض بالوضوء المحدد فإنه لا تأثير معه بل قبله و بأنه تخصيص بالصلاه مع عموم غايتها».

ص: ۴۶۸

انجام: «و فی روایه مسمع عن الصادق علیه السلام إن جنایتها فی حقوق الناس علی سیدها والأظهر من الأصحاب خلاف ذلك».

نسخ، معین الدین محمد بن بدیع الزمان حسونانی، ظهر سه شنبه ۲۱ محرم ۱۰۶۸ پایان جلد اول، عناوین و نشانیها و خط بر فراز متن مختصر الشرائع شنکرف، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار مختصر با عناوین و رموز «زین»، «شرح لمعه» می باشد، برخی اوراق نسخه از اواخر آن بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب با تولیت محمدجعفر بن محمدصفی به تاریخ ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای.

۳۳۲ گ، ۲۷ س، ۱۶ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۰)

الفوائد المدنیة (اصول فقه عربی)

از: میرزا محمدامین بن محمدشریف استرآبادی (۱۰۳۳ ق)

مؤلف، در این کتاب سعی کرده تا روش علمای اصول را در استنباط و اجتهاد نادرست معرفی کند و طریقه اخباریان را تثبیت و تصحیح نماید، و در این کار به بعضی اخبار و روایات و گفته های پاره ای از علما استناد نموده و در نگارش ادب محاوره را حفظ نکرده است. این کتاب دارای یک مقدمه و دوازده فصل و یک خاتمه می باشد و در ماه ربیع الاول ۱۰۳۱ در مکه پایان یافته است.

چون بیشتر بحثهای این کتاب، بنا به گفته مؤلف در مدینه تحریر و تنقیح شده و درهای حق از برکت مدینه علم پیامبر اکرم حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بر وی

ص: ۴۶۹

گشوده شده، این کتاب را «الفوائد المدنيه» نامیده و چون جمعی از فضلا بعضی فوائد آن را خواستند نزد وی بخوانند، به جمع آوری و تنظیم فصول آن پرداخت.

فهرس اجمالی عناوین چنین است:

المقدمه: فیما أحدثه العلامة الحلی و من وافقه.

الفصل الأول: فی إبطال التمسك بالاستنباطات الظنيه.

الفصل الثاني: فی انحصار المدرك فی السماع عن الصادقین.

الفصل الثالث: فی إثبات تعذر المجتهد المطلق.

الفصل الرابع: فی إبطال الحصر فی المجتهد و المقلد.

الفصل الخامس: فی حصول الظن علی مذهب العامه دون الخاصه.

الفصل السادس: فی سد أبواب فتحها العامه للاستنباط.

الفصل السابع: فی من يجب رجوع الناس إليه فی القضاء و الإفتاء.

الفصل الثامن: فی جواب أسئله متجهه.

الفصل التاسع: فی تصحيح أحاديث كتبنا.

الفصل العاشر: فی اصطلاحات يعتم بها البلوی.

الفصل الحادی عشر و الثاني عشر: فی التنبيه علی طرف من الأغلاط.

الخاتمه: فی نقل طرف من كلام قدمائنا.

[مركز احیاء، ج ۲، ص ۲۱۴]

آغاز: «بسمله، أما بعد حمدا لله باعث النبيين و ناصب الأوصياء المعصومين و الصلوه و السلام علی سيد المرسلين».

انجام: «و المعصوم أرباب العصمه و من تمسك بهم فی كل مسئله تمكن عاده أن يقع فيها غفله أو ذلّه و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء».

نستعلیق زیبا و مقداری از نسخه نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین در متن و یا حاشیه به شنگرف یا مشکی درشت، مقابله و تصحیح

شده و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی بسیار

ص: ۴۷۰

مختصر با عناوین و رموز «م ه»، «ق» می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط میر محمدباقر هشیار در تاریخ ۱۱۲۳ ق بر طلاب علوم دینیه است که در تاریخ ۱۲۳۰ تجدید وقف شده با دو مهر بیضوی ناخوانا، جلد تیماج زرشکی.

۲۴۳ گ، ۱۷ س، ۵/۱۶ × ۲۶ سم.

(۱۴۱)

نزه الناظر و تنبيه الخواطر (مجموعه ورام) (اخلاق عربی)

از: ابوالحسین ورام بن ابی فراس بن حمدان حمدانی (۶۰۵ ق)

به شماره ۱۳۰ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الأول بلا ابتداء و الآخر بلا انتهاء و الظاهر الغائب نوافذ الأبصار و الباطن المدرك بوجود الآثار».

انجام: «و ليس بتقوى الله طول عباده و لكنها التقوى مجانبه الشبهه و التحرز عن النجاسات الظاهرية و الباطنية ليصل العبد...».

نسخ، سید محمد بن ابوالفضل حسینی مشهدی، ۱۴ صفر ۱۰۸۰، عناوین و نشانیها سنگرف در برخی موارد نانوشته، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در پایان نسخه یادداشت تولد رستم علی میرزا در روز شنبه ۹ ذیحجه مطابق مالوئیل سال ۱۴۸؟ موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای کم رنگ.

۲۷۱ گ، ۲۵ س، ۱۳ × ۲۵ سم.

(۱۴۲)

تهذيب الاحكام (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

ص: ۴۷۱

آغاز: «كتاب المزار من كتاب التهذيب مختصر في أنساب النبي و الأئمه عليهم السلام و زياراتهم و تواريخهم و قدر مشاهدتهم».

انجام: «لا بأس بالعزل في سته و جوه المرأة التي أيقنت أنها لا تلد و المسنة و المرأة السليطة و البذیه و المرأة التي لا ترضع ولدها و الأمه».

نسخ، محمد مهدی بن کیقباد کرجی، عصر روز جمعه آخر ربيع الاول ۱۱۲۲، عناوین و نشانیها بنفش یا شنگرف، تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «م د»، «م ق ر ه»، «ق»، «سمع»، «م ت ق»، «ك»، «ا م ره»، «اه»، «یه»، «م حسین سلمه الله»، «ص»، «نهایه»، «دروس»، «امان ره»، «لك»، «سلط»، «س م د ره»، و غیره می باشد، در پایان نسخه نام ائمه معصومین علیهم السلام با اولاد آنها آمده، و بخشهایی از کتاب وافی فیض کاشانی در پنج صفحه آمده است، در ابتدای نسخه یادداشتی از محمد علی زنجانی مبنی بر هبه کتاب بر او با مهر بیضوی و سجع «عبده محمد علی بن محمد باقر زنجانی» آمده، جلد تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای سوخته.

۲۴۳ گ، ۲۳ س، ۵/۱۸ × ۲۵ سم.

(۱۴۳)

جامع المقاصد فی شرح القواعد (فقه عربی)

از: نورالدین علی بن عبدالعالی کرکی عاملی (۹۴۰ ق)

به شماره ۲/۱۰۲ رجوع شود.

آغاز افتاده: «عرقوبیها و شمی معاطفها إذا عرفت ذلك فالذی يجوز النظر إليه هو الوجه».

ص: ۴۷۲

انجام: «لوجب مهر المثل بنفس العقد على ما سبق في نظائره عند من يقول به و الله اعلم بالصواب و الله المرجع المآب».

نستعلیق، بی کاء، سه شنبه ششم رمضان المبارک ۹۷۹، عناوین نانوشته، تصحیح شده، دارای علائم وقف بر روی برخی صفحات می باشد، جلد تیماج مشکى ضربى گل و بوته دار.

۲۶۴ گ، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۴۴)

الصفافی فی شرح الکافی (حدیث فارسی)

از: ملاخلیل بن غازی قزوینی (۱۰۸۹ ق)

شرح مفصلی است در دوازده جلد بر کتاب «الکافی» ثقه الاسلام کلینی که پس از تحریر مقداری از شرح عربی خود «الشافی فی شرح الکافی» به دستور شاه عباس دوم صفوی بدان پرداخته است. به سال ۱۰۶۴ در محله دیلمیه قزوین به شرح شروع کرده و به سال ۱۰۸۴ از آن فراغت یافته است.

متن روایت ها را به عربی به عنوان «اصل» می آورد و به فارسی به عنوان «شرح» گزارش می دهد و در شرح به خصوصیات لغوی الفاظ و ضبط و اعراب آنها نیز می پردازد.

[مرعشی، ج ۵، ص ۲۶۴؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۳۸]

نسخه حاضر مقداری از کتاب ایمان و کفر می باشد.

آغاز افتاده: «طینت کافر آنست که دور شدند از هر خوبی و جز این نیست نامیده شده است غیر دوست نوی برای آنکه او دور شده از هر خوبی».

انجام افتاده: «شرح فلیابس بسکون لام و بهمزه و یاء دونقطه در پائین و سین بی نقطه به صیغه امر غایب باب».

ص: ۴۷۳

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده، مقداری از ابواب کتاب در ابتداء نسخه آمده است، جلد تیماج مشکى فرسوده.

۱۵۴ گ، ۲۱ سطر، ۱۵ × ۲۵ سم.

(۱۴۵)

تحفه الزائر (زیارت فارسی)

از: ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

زیارات و ادعیه و آداب تشریف به مشاهد مشرفه حضرات معصومین علیهم السلام، که به اسانید معتبر از ائمه هدی نقل شده، با توضیحاتی بعنوان «مؤلف گوید»، در این کتاب برای فارسی زبانان که از لغت عربی بهره ندارند، گرد آورده شده و مشتمل بر یک مقدمه و دوازده باب، دارای فصول و یک خاتمه می باشد، و به تاریخ ماه صفر ۱۰۸۵ پایان یافته است.

عناوین اجمالی کتاب چنین است:

مقدمه: در بیان آداب سفر.

باب اول: در ثواب تعمیر قبور و زیارت حضرات معصومین علیهم السلام.

باب دوم: در فضیلت و کیفیت زیارات مدینه منوره.

باب سوم: در فضیلت و زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

باب چهارم: در فضیلت نجف و کوفه و آب فرات.

باب پنجم: در فضایل زیارت سید الشهداء علیه السلام.

باب ششم: در فضیلت حایر و تربت امام حسین علیه السلام.

باب هفتم: در زیارات مطلقه امام حسین علیه السلام.

باب هشتم: در زیارات مخصوصه آن حضرت.

باب نهم: در زیارت حضرت کاظم و رضا و جواد علیهم السلام.

ص: ۴۷۴

باب دهم: در زیارت امام هادی و عسکری علیهما السلام .

باب یازدهم: در زیارت جامعه.

باب دوازدهم: در زیارات انبیا و اولیاء و اولاد ائمه علیهم السلام .

خاتمه: در آداب ملاقات زائران.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۳۰]

آغاز: «بسمله، کبوتر ستایشی که از بروج مشیده افواه حامدان آهنگ در و بام صامع مسامع قدسیان را شاید مفیض الانواریرا سزاست».

انجام: «به درستی که هر که زیارت کند ما را یا قبرهای ما را البته رحمت الهی او را فروگیرد و گناهانش آمرزیده شود».

نسخ، موسی بن جعفر قشمیری، ۱۸ رجب ۱۱۳۷، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، عبارات عربی معرب، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، و نیز در آخر نسخه یادداشتی مبنی بر پایان تصحیح نسخه در ۱۶ صفر ۱۱۴۲ آمده، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در سال ۱۲۷۸ ق با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی»، آمده است، در پایان نسخه یادداشتی به تاریخ ۱۶ ذی القعدة ۱۲۶۸ نوشته شده، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۸۲ گ، ۲۲ س، ۱۷ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۶)

من لایحضره الفقیه (حدیث عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

به شماره ۱۷ رجوع شود.

ص: ۴۷۵

آغاز: «اللهم إني أحمدك و أشكرک و أومن بک و أتوکل علیک و أقرّ بذنوبی إلیک و أشهدک إني مقرّ بوحدانیتک و منزھک عما لا یلیق بذاتک».

انجام: «اللهم من کان له من أنبیائک و رسلک ثقل و أهل بیت فعلی و فاطمه و الحسن و الحسین أهل بیتی و ثقلی فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا».

نسخ، جعفر اسحاق بن محمد برخوردار، یکشنبه ۲۴ شعبان ۱۰۷۹ پایان جزء دوم و پانزدهم ذی القعدة ۱۰۸۹ پایان جزء سوم، عناوین و نشانیها شنکرف، نسخه مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ و نسخه بدل دارد، عبارات «علیه السلام» و «صلی الله علیه و آله» به صورت کلیشه ای زیبا نوشته شده، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «داماد»، «سمع»، «ام ن طاب ثراه»، «ص»، «م ح ق»، «ه»، «م ر د»، «ب ه»، «۱۲»، «ق»، «وافی»، «مجمّل» و غیره می باشد، در اول کتاب زکات دو مهر بیضوی با سجع «زد دست بدامن محمد جعفر ۱۰۸۸» آمده، در ابتدای نسخه یادداشتی از محمدامین کاشانی با مهر بیضوی و سجع «إني لکم رسول أمين» آمده، صفحه آخر توسط مهدی بن محمدباقر آرانی در تاریخ سوم شوال ۱۲۲۲ بازنویسی شده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته فرسوده.

۲۸۵ گ، ۲۵ س، ۵/۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۴۷)

عیون اخبار الرضا (حدیث عربی)

از: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه قمی (۳۸۱ ق)

احادیث و اخباری که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده و مخصوصا آنچه متعلق به احوال و کرامات و معجزات آن حضرت می باشد، با سند و در یکصد و سی و نه باب گرد

ص: ۴۷۶

آورده شده است. این کتاب را صدوق برای کتابخانه صاحب بن عباد تألیف کرده است به مناسبت نظم صاحب دو قصیده در مدح حضرت و تقدیم آنها به صدوق.

آغاز افتاده: «الرجائی فیہ و اصلی، و اللہ تعالی ذکرہ یبسط بالعدل یدہ و یعلی بالحق کلمتہ و یدیم علی الخیر قدرتہ یسهل المحان بکرمہ و جودہ».

انجام: «فقال ذلك التركي قد ظهر لي من أمر هذا المشهد ما صح لي به يقيني و قد آليت على نفسي أن لا أفارق هذا المشهد ما بقيت».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل و علامت بلاغ دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «یه» می باشد، ابتدای نسخه و قفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۹ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» موجود است، جلد تیماج قهوه ای لبه دار.

۱۷۶ گ، ۲۵ س، ۵/۱۳ × ۲۴ سم.

(۱۴۸)

الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به شماره ۳ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، کتاب الإجاره و هی العقد علی تملک المنفعه المعلومه بعوض معلوم فالعقد بمنزله الجنس یشمل سائر العقود».

انجام: «و نفع بشرحه کما نفع بأصله بحق الحقّ و أهله و الحمد لله وحده و صلوته علی سیدنا محمد النبی صلی الله علیه و آله و عترته المعصومین...».

ص: ۴۷۷

نسخ، محمدعلی بن خواجه محمود جیلی، ۱۱۲۴ ق، عناوین و نشانیها و خط بر فراز متن لمعه شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «میرزا محمدرضا گلپایگانی دام ظلّه العالی»، «سلطان ره»، «۱۲»، «ق»، «ص»، «جم ره»، «سید حسین دام ظلّه»، «میرزا سید علی خوانساری رحمه الله»، «آقا رضی ره»، «شیخ جعفر ره»، «ع ک»، «ق س م رحمه الله»، «میر محمد ره»، «ح س ی الجیلانی»، «ح یع»، «ح س ن دام ظلّه»، «ملا- محمد علی استرآبادی ره» و غیره می باشد، در آغاز نسخه یادداشت هبه کتاب توسط حاج شیخ احمد نجف آبادی به پسرش حجت الاسلام حاج آقا رضا حججی نجف آبادی آمده، ابتدای نسخه رساله ای در چهار صفحه در قرعه از میرزا محمد رضا گلپایگانی آمده است، در پایان کتاب الروضه یک مهر بیضوی با سجع «ابوالقاسم» و مهر چهارگوش دیگری با سجع «الراجی ابن محمدنقی ابوالقاسم» موجود می باشد، دو یادداشت تملک یکی از محمدعلی بن سید علی موسوی و دیگری از ابوالقاسم بن محمدنقی گلپایگانی در سال ۱۲۶۲ در پایان نسخه آمده، همچنین در پایان نسخه سبب قتل شهید اول و شهید ثانی از کتاب لؤلؤ البحرین یوسف بحرانی آمده است، جلد تیماج قهوه ای فرسوده.

۳۵۵ گ، ۱۶ س، ۵/۱۸ × ۵/۲۴ سم.

ص: ۴۷۸

شرح بر شرح رضی بر کافیه (نحو عربی)

از: ؟

شرح متوسط مزجی بر شرح رضی بر کافیه ابن حاجب می باشد.

آغاز افتاده: «اللفظی و المعنوی و ابراهیم مثال للعجمه و مساجد مثال للجمع و معدیکرب مثال للترکیب و عمران مثال للالف و النون».

انجام افتاده: «أی لاتجمع مثل أكل السمک مع شرب اللبن و علی هذا القیاس و أو التي ينتصب المضارع بعدها».

این نسخه از ممنوع من الصرف تا المضارع بعد حروف العطف می باشد.

نسخ، حسین، احتمالاً قرن ۱۳، برخی عناوین در حاشیه به شنگرف، خط بر فراز متن شرح رضی مشکی یا شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، در برخی حواشی آمده: «اللهم اغفر لکاتبه حسین»، و در یک حاشیه دیگر آمده: «سید علی خان سنه ۱۲۴۸»، دارای حواشی با عناوین و رموز «سید نعمه الله ره»، «۱۲»، «غفور»، «رضی»، «ام ح د»، «سید علی خان»، «عص» و غیره می باشد، تعداد زیادی از اوراق نسخه از وسط افتاده، و برخی اوراق با قلم دیگری بازنویسی شده، در پایان نسخه یک برگ از کتاب مختصر المعانی اشتبهاً آمده است، بدون جلد.

۱۷۴ گ، ۱۶ س، ۵/۱۳ × ۵/۲۵ سم.

حاشیه الروضه البهیة (فقه عربی)

از: جمال الدین محمد بن حسین خوانساری (۱۱۲۵ ق)

ص: ۴۷۹

حاشیه مفصلی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» شهید دوم. بیشتر این حاشیه به توضیح گفته های شهید و ادله این مسائل پرداخته و در بعضی فرازها به گفتگو می پردازد.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۴۴۲]

نسخه حاضر کتاب الصلاه می باشد.

آغاز: «نحمدک یا إله العالمین و نصلی علی رسولک سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین و الواجب سبع صلوات الیومیه، المراد کون هذه السبع واجبه فی الجملة».

انجام: «قلت متى تجب الصلوه علیه فقال إذا کان ابن ست سنین و الصیام إذا أطاقه و هذا الروایه فی الکافی ایضاً».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین نانوشته، نسخه در حاشیه تصحیح شده و دارای حواشی با عناوین «منه مد ظله» و «منه ره» می باشد، چندین برگ از اول و آخر نسخه بازنویسی شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط ملا عبدالرحیم بن علیخان نجف آبادی، حسب وصیت خانم کوچک زوجه حاجی ابوطالب در سال ۱۲۵۱ ق با مهر بیضوی و سجع «بسم الله الرحمن الرحيم» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای مقوایی بسیار فرسوده.

۱۲۵ گ، ۲۳ س، ۱۸ × ۲۳ سم.

(۱۵۱)

تهذیب الاحکام (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به نسخه شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب صوم تا آخر کتاب تجارت می باشد.

ص: ۴۸۰

آغاز: «بسمله، باب فرض الصيام، قال الله تعالى يا أيها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون».

انجام: «فقال له إن ربحت فلک و إن وضعت فليس عليك شيء فقال لا بأس بذلك إن كانت الجاریه للقائل».

نسخ، محمدرحیم ابن حبیب الله، نیمه رمضان المبارک سال ۱۰۳۹، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و در متن و حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «بخط ز»، «۱۲» می باشد، برخی صفحات علامت وقف دارد، جلد تیماج زرشکی عطف تیماج مشکی.

۳۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۲)

مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام (فقه عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی عاملی (۹۶۶ ق)

به نسخه شماره ۵۰ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب اطعمه و اشربه تا پایان کتاب دیات می باشد.

آغاز: «بسمله، الکلام فی الأطعمه و الأشربه و معرفه أحكامها من المهمات فإنّ الله تعالى أجرى العاده».

انجام: «حاله الإسلام و الأصح مراعاة الإبتداء و الخاتمه كما مر و هو يرجع هنا إلى اعتبار الخاتمه نسأل الله تعالى حسنهما و سلامه عاقبتها فی الدارين».

نسخ، محمد بن علی عاملی، دوشنبه ۲۵ شوال ۱۱۰۳، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی از عبارات شنگرف، و بیشتر عناوین نانوشته، تصحیح و مقابله شده، ابتدای نسخه

ص: ۴۸۱

دو مهر بیضوی یکی با سجع «محمدعلی بن محمدباقر الموسوی» و دیگری ناخوانا، و همچنین در صفحه بعد مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده محمد کاظم» موجود می باشد، دارای حواشی با عناوین و رموز «مولانا میرزا رحمه الله تعالی»، «۱۲»، «منه رحمه الله»، «م ی ر ز ا رحمه الله»، «ق» می باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «لا إله إلا الله الملك الحق المبين عبده محمد...» موجود است، همچنین چند جای نسخه مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینی اصفهان این مجلد کتاب که از نساء املاک موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمود خان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیمان... آقا علی اکبر قهپایه مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان به نظر ناظر اول او من یقوم مقامه رسانید» موجود می باشد، جلد تیماج مشکئی فرسوده.

۳۶۴ گ، ۲۴ س، ۱۹ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۳)

قواعد الاحکام فی معرفه الحلال والحرام (فقه عربی)

از: علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

مشمول بر نتیجه استنباط مؤلف در مسائل فقهی و قواعدی که برای فقیهان به کار آید، تألیف شده به درخواست فرزندش فخرالدین (محمد) به روش کتابهای فقهی از کتاب طهارت تا دیات. در این کتاب بحث های مفصل استدلالی و رد و ایراد در

ص: ۴۸۲

گفته های فقها نیامده و به نظریات مؤلف بسنده شده و بیشتر شبیه رساله های عملی است با اندکی گسترش و اشاره به ادله. به سال ۶۹۳ ق به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۶۶]

نسخه حاضر جلد دوم کتاب می باشد.

آغاز: «کتاب النکاح و فيه أبواب الأول فی المقدمات و هی سبعة مباحث الأول النکاح المستحب و يتأکد فی القادر مع شده طلبه».

انجام: «من الخلل و النقصان و الخطاء و النسيان، هذا وصیتی إلیک و الله خلیفتی علیک و السلام علیک و رحمه الله و برکاته».

نسخ، محمد طالقانی، ۱۷ ربیع الثانی ۱۰۵۱، عناوین و نشانیها شنگرف و برخی نانوشته، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح»، «ع ک»، «ایضاح»، «سع»، «۱۲»، «عم»، «یر» و غیره می باشد، ابتدای نسخه یادداشت تملکی از محمدباقر بن محمد کاظم موجود است، در پایان نسخه فهرست مختصری از کتاب آمده، جلد تیماج قهوه ای.

۲۹۲ گ، ۱۷ س، ۲۰ × ۵/۲۵ سم.

(۱۵۴)

قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام (فقه عربی)

از: علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

به شماره ۱۵۳ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول کتاب می باشد.

آغاز: «الحمد لله علی سوابغ النعماء و ترادف الآلاء المتفضّل بإرسال الأنبياء لإرشاد الدهماء المتطوّل بنصب الأوصیاء لتکمیل الأولیاء».

ص: ۴۸۳

انجام: «التاسعه، لو دفع إليه مالا و قال اصرف بعضه إلى زيد و الباقي لك فمات قبل الدفع انعزل و لو قال إُدفع إليه بعد موتي لم ينعزل».

نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح و مقابله شده و در حاشیه و بین سطور نسخه بدل دارد، از برگ اول تا ۸۰ نونویس است بدون حاشیه، از برگ ۸۰ به بعد دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «ایضاح»، «۱۲»، «ع ک ره»، «ق»، «شرح»، «زین ره»، «ص» و غیره می باشد، در حاشیه نسخه ایضاح الفوائد فرزند علامه، «محمد بن حسن بن یوسف مطهر حلی» آمده که کاتب آن «علی بن محمد بحرانی» با دو مهر بیضوی یکی با سجع «وصی محمد علی» و دیگری ناخوانا می باشد، جلد تیماج زرشکی.

۲۵۵ گ، ۱۷ س، ۱۹ × ۲۵ سم.

(۱۵۵)

التعليقه السجادية (حدیث عربی)

از: ملا مراد بن علی خان تفرشی (۱۰۵۱ ق)

حاشیه و شرح مختصر معروفی است با عناوین «قوله قوله» بر کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق؛ و پاره ای از ابواب و احادیث آن شرح نشده است. این کتاب شب دوشنبه هفدهم ربیع الاول ۱۰۴۴ پایان یافته و طی دو ماه از سواد به بیاض آورده شده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۲۰]

آغاز: «الحمد لله رب الأرباب و مسبب الأسباب و مفتاح الأبواب و مسهل الصفات الذی خلق فسوی و قدر فهدی».

ص: ۴۸۴

انجام افتاده: «و أما الركعتان فبقوله تعالى و اتخذوا من مقام إبراهيم مصلى و أما السعي فبقوله تعالى أن الصفا و المروه من شعائر الله».

نسخ، در حاشیه یکی از صفحات آمده: «جزو اول از کتاب حاشیه ملا- مراد... علی ید الاقل محمدحسن بن محمد کاظم شوشتری؟» قرن ۱۲، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده، در ابتدای نسخه وقفنامه کتاب با امضای «نور چشم محمد است علی» دیده می شود، در آغاز نسخه مهر بیضوی با سجع «عبده محمدجعفر بن غلام علی» موجود می باشد، همچنین دو یادداشت تولد به تاریخهای ذی الحجه ۱۱۱۴ و ذی الحجه ۱۱۱۶ در ابتدای نسخه موجود است، همچنین ابتدای نسخه یادداشت هبه کتاب به محمدعلی طیب در اواسط جمادی الاولی ۱۱۳۵ با دو مهر بیضوی با سجع «لا إله الا الله الملك الحق المبين محمدعلی ۱۱۳۰» و دو مهر دیگر ناخوانا مشاهده می شود، جلد تیماج مشکى.

۸۳ گ، ۲۱ س، ۱۷ × ۲۳ سم.

(۱۵۶)

الألفين الفارق بين الصدق و المين (اعتقادات عربی)

از: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ ق)

هزار دلیل عقلی و نقلی است بر اثبات امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و هزار دلیل بر اثبات بطلان مدعیان خلافت، که علامه به درخواست فرزندش محمد (فخر المحققین) کتاب را نگاشته و مشتمل است بر یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه، منقسم بر چندین بحث و جز اینها از عناوین.

ص: ۴۸۵

یک هزار و بیست و دو دلیل از این کتاب نگاشته شده و ناتمام مانده و همین مقدار به تاریخ غره ماه رمضان ۶۱۲ پایان یافته است. در ذریعه گوید: این کتاب دو جزء است که جزء اول آن در دینور به سال ۷۰۹ و جزء دوم به سال ۷۱۲ با ترتیب و تنظیم فخر المحققین پایان یافته و گویا نسخه مؤلف فرسوده شده بود که ناتمام بوده.

[مرعشی، ج ۱۴، ص ۶؛ مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۷۴]

آغاز: «الحمد لله مظهر الحق بنصب الأدله الواضحه و البراهین و موضع الإیمان عند أولیائه المخلصین و منطق السنه».

انجام: «کل إمام داع إلى ذلك بالضروره و لا شیء من غیر المعصوم بداع إلى ذلك بالإمكان فلا شیء من الإمام بغير معصوم».

نسخ، احمد بن جوعان نخعی، چهارشنبه ۱۱ رجب ۱۰۹۱، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه و قفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصافی فارسی در ۱۲ ذی الحجه ۱۲۷۸؟ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصافی» موجود می باشد، جلد تیماج قهوه ای کم رنگ.

۲۵۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۵/۲۴ سم.

(۱۵۷)

تهذیب الاحکام (حدیث عربی)

از: شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ ق)

به شماره ۵۸ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتداء تا پایان کتاب صلاه می باشد.

آغاز افتاده: «و اترك ما قدمه قبل ذلك مما يتعلق بالتوحيد و العدل و النبوه و الإمامه لأنّ شرح ذلك يطول و ليس أيضاً المقصد بهذا الكتاب».

ص: ۴۸۶

انجام: «عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الجنائز لم أدركها حتى بلغت القبر أصلى عليها قال إن أدركتها قبل أن تدفن فإن شئت فصل عليها».

نستعلیق زیبا، کمال الدین مقصود استرآبادی، ۱۹ رجب ۹۸۰، عناوین و نشانیها و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه تصحیح و مقابله شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «آقا حسین مد ظله»، «ع اه»، «ق»، «م ق ر»، «قاموس»، «۱۲» و غیره می باشد، در پایان نسخه مهری بیضوی با سجع «الواثق بالله الاکبر عبده محمد جعفر» و دو یادداشت مقابله یکی به سال ۹۸۲ ق و دیگری توسط محمد مقیم نجفی به سال ۱۱۶۱ ق و همچنین یادداشت امانت شیخ محمد راضی نزد سید هاشم دیده می شود، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۳۸۴ گ، ۲۱ س، ۱۶ × ۲۵ سم.

(۱۵۸)

کامل الزیارات (زیارت عربی)

از: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (۳۶۸ ق)

یکصد و هشت باب است مشتمل بر احادیث فضائل زیارت حضرات معصومین علیهم السلام و چگونگی زیارت هر یک از آنها. روایات مستند مورد اعتماد مؤلف در این کتاب آمده و از غیر از معصومین یا اصحاب غیر موثق آنان روایتی نقل نمی کند و بدین جهت بعضی از بزرگان رجال اسانید این کتاب را صحیح و مورد اعتماد دانسته اند.

[مرعشی، ج ۲۵، ص ۷۸]

آغاز: «الحمد لله أهل الحمد وليه و الدال عليه و المجازی به و المثیب عنه حمدا یزید و لا یبید و یصعد و لا ینفد جلّ جلاله و عظم سلطانه و تعالی مکانه».

ص: ۴۸۷

انجام: «فإذا حشر قيل له بكل درهم عشرة آلاف درهم و إنَّ الله تعالى نظر إليك و ذخرها لك عنده و الحمد لله رب العالمين».

نسخ، بی کا، ۱۰۶۳ ق، عناوین و نشانیها شنگرف، روایات معرب، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، برخی اوراق نسخه وصالی شده و بعضی عبارات از بین رفته، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصافی فارسی، در ۲۱ ذی الحجه ۱۲۷۸ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمدجعفر بن محمدصافی» موجود می باشد، جلد تیماج مشکى ضربى عطف تیماج قرمز.

۳۴۴ گ، ۱۴ س، ۱۱ × ۵/۲۰ سم.

(۱۵۹)

شرح مقدمه آجرومیه (نحو عربی)

از: عبدالله بن رحمه بن علی

شرح متوسطی است با عناوین «ص ش» بر «مقدمه آجرومیه» محمد بن محمد بن آجروم به نحوی که برای مبتدئین و متعلمین مفید باشد.

آغاز: «الحمد لله حق حمده و الصلوه و السلام علی نبیه محمد و آله و صحبه فیقول الراجی عفو ربه رضی الله عنه و أَرْضَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ».

انجام: «و كذلك الباقي و الله أعلم و هذا آخر ما وجدنا أن نشرحه من أصل المقدمه الآجرومیه و الحمد لله رب العالمين...».

نسخ، بی کا، ۹ ذیقعدہ ۱۲۴۲، عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و دارای حواشی مختصر می باشد، در چند جای نسخه با خودکار آبی نوشته شده: وقف مدرسه الحججه نجف آباد، پایان نسخه مهري چهار گوش با سجع «الله محمد

ص: ۴۸۸

علی... عبده اسماعیل...» موجود است، همچنین در صفحات دیگر نسخه مهرهای بیضوی با سجع «عبده الراجی حسینعلی»، «عبده اسماعیل... محمد... محمد کاظم...» و مهر دیگری ناخوانا و مهر چهار گوش با سجع «ختم» موجود می باشد، جلد چرم مشکی.

۷۵ گ، ۱۳ س، ۱۷ × ۲۱ سم.

(۱۶۰)

عده الداعی و نجاح الساعی (دعا عربی)

از: ابو عباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

در اهمیت دعا و شرائط دعا گزار و آداب و کیفیت دعا خواندن و حالات و امکنه و اوقاتی که می توان دعا نمود، چنانچه در احادیث اهل بیت علیهم السلام نقل شده، و شب دوشنبه شانزدهم جمادی الاول ۸۰۱ به پایان رسیده. این کتاب در یک مقدمه و شش باب و یک خاتمه تألیف شده است بدین تفصیل:

المقدمه: فی تعریف الدعاء و الترغیب فیه.

الباب الأول: فی الحث علی الدعاء.

الباب الثانی: فی أسباب الإجابة.

الباب الثالث: فی الداعی.

الباب الرابع: فی کیفیه الدعاء و آدابه.

الباب الخامس: فی أدعیه المختصه بالأوقات.

الباب السادس: فی تلاوه القرآن و آدابها.

الخاتمه: فی أسماء الله الحسنی.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۲۵۶]

ص: ۴۸۹

آغاز: «الحمد لله سامع الدعاء و دافع البلاء و مفيض الضياء و كاشف الظلماء و باسط الرجاء و سايع النعماء و مجزل العطاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء و اعتقب الظلام و الضياء و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد صلى الله عليه و آله الطاهرين».

نستعليق زيبا، محمدجعفر بن عبدالله، چهارشنبه ۲۹ جمادى الثانی ۱۲۹۱، عناوين در متن و حاشیه و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، تصحيح شده و نسخه بدل دارد، نسخه به جهت حاج ميرزا محمدعلی طيب، استنساخ شده، سه صفحه اول نسخه بازنویسی شده است، جلد تیماج مشکى.

۲۰۷ گ، ۱۳ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۶۱)

أنوار التنزیل و أسرار التأویل (تفسیر بیضاوی) (تفسیر عربی)

از: قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی (۶۸۵ ق)

تفسیر مزجی بسیار معروفی است گرفته شده از چند تفسیر مهم به اضافه آنچه بیضاوی خود از آیات استفاده و استنباط کرده است. بنا به گفته وی این تفسیر چکیده و تلخیصی است از بیانات صحابه و تابعین و علمای سلف و متأخرین با اشاره به اختلاف قراء هشتگانه و قرائت قاریان نادر معتبر.

گروه فراوانی از دانشمندان اسلامی بر این تفسیر حواشی و شروح و توضیحاتی نگاشته اند و مورد تدریس و تدرّس آنان قرار گرفته و از عصر مؤلف مورد توجه بوده و هست.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۲۳۶]

ص: ۴۹۰

نسخه حاضر از ابتدای سوره مریم تا آخر قرآن می باشد.

آغاز افتاده: «لی من لدنک فإنّ مثله لایرجی إلاّ من فضلک و کمال قدرتک، فإنی و امرأتی لا نصلح للولاده».

انجام افتاده: «فإنّها تساعد العقل فی المقدمات، فإذا آل الأمر إلى نتیجه خنست و أخذت توسوسه و تشککه».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و آیات قرآن شنگرف، مقابله و تصحیح شده و در حاشیه علامت بلاغ و نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «خطیب»، «۱۲»، «جندی معروفی عفی عنه»، «مط»، «ف»، «کشاف»، «م ع ک»، می باشد، اول نسخه وقفنامه کتاب توسط محمدجعفر بن محمدصفی فارسی در ۱۴ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصفی» موجود می باشد، جلد رو تیماج زرشکی ضربی و پشت بدون جلد.

۲۷۷ گ، ۲۵ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۶۲)

فهرست اخبار مؤلفات الاصحاب (فهرست عربی)

از: محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

فهرست اخبار کتب ده گانه ذیل است که علامه مجلسی قبل از تألیف بحارالانوار آن را تدوین نموده است، کتب ده گانه عبارت است از:

۱ احتجاج طبرسی با رمز «ج»، ۲ امالی صدوق با رمز «لی»، ۳ خصال صدوق با رمز «ل»، ۴ عیون اخبار الرضا با رمز «ن»، ۵ علل الشرایع با رمز «ع»، ۶ معانی الاخبار با رمز «مع»، ۷ توحید صدوق با رمز «ید»، ۸ قرب الاسناد با رمز «ب»،

ص: ۴۹۱

۹ مجالس شیخ طوسی با رمز «ما»، ۱۰ تفسیر علی بن ابراهیم قمی با رمز «فس»، تألیف کتاب در سال ۱۰۷۰ می باشد.

[عکسی مرعشی، ج ۱، ص ۱۲۰]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... أما بعد فيقول أحقر عباد الله محمد باقر ابن محمد تقی».

انجام: «لقد تم الكتاب بتوفيق الكريم الوهاب علي يد مؤلفه حشره الله...».

نسخ، سرفصل ها ثلث، حاج سید لطکر سمعی؟ ابن سید عبدالحفیظ، دوم رجب ۱۳۱۵، عناوین مشکی درشت، برخی عبارات و اعداد شنگرف، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرّس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ قمری می باشد، این نسخه حسب الامر عالم کامل حاجی سید محمدجعفر نگارش یافته است، بدون جلد.

۱۵۳ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۵/۲۲ سم.

(۱۶۳)

عیشه راضیه (فقه فارسی)

از: سید محمد بن عبدالصمد حسینی شهشهانی اصفهانی (۱۲۸۷ ق)

رساله ای فارسی از فقه شیعه است که مباحث صیغ عقود و ایقاعات را همراه با اشاره به برخی از احکام آن آورده است. مؤلف، کتاب را به درخواست شخصی تاجر بنام عبدالغفور قزوینی، ساکن اصفهان نگاشته است.

این کتاب به دو بخش تقسیم شده که بخش اول در عقود است و دارای بیست و سه باب می باشد و بخش دوم در ایقاعات است و دارای پانزده باب می باشد.

[الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۶۴؛ مرعشی، ج ۱۵، ص ۹۲]

آغاز: «الحمد لله الذي أحلّ لنا التجاره لانتظام العاجل و أمرنا بالوفاء بكل عقد ناقل و نهانا عن أكل أموالنا بيننا بالباطل».

ص: ۴۹۲

انجام خطبه پایانی افتاده: «الحق و اليقين ارحموني و ترحموا عليّ بما سئلت فإني لم أتمتع في هذه النشأه الفانيه».

نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین و برخی رؤوس مطالب شنگرف، نسخه مقابله و تصحیح شده و علامت بلاغ دارد، جلد تیماج زرشکی ضربی.

۱۸۱ گ، ۱۴ س، ۵/۱۴ × ۲۲ سم.

(۱۶۴)

مجموعه:

۱ القواعد و الفوائد (۲ پ ۱۳۰ پ) (فقه عربی)

از: شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۷۸۶ ق)

قواعد و فوائد کلی اصولی و فقهی و نحوی بسیاری است که می توان از آنها مسائل فقهی استنباط نمود و دانستن آنها برای مجتهدان سودمند می باشد، اول قواعد را می آورد، پس از آن آنچه از مسائل فقهی را که می توان از آن یافت و استنباط نمود، ذکر می کند، با عناوین «قاعد، فائده».

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۶۵]

آغاز: «اللهم إني أحمدك و الحمد من نعمائك و أشكرک و الشکر من عطائك و أصلى على خير أنبيائك و سيد أصفياك و خاتم رسلک».

انجام: «فصلی وراءه و منها انتظار الإمام المؤتم في صلاه الخوف و هذا توصيفه بالوجوب تمت الكتاب».

۲ الفوائد الحکمیة (۱۳۵ پ ۱۵۸ پ) (فلسفه عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی (۱۲۴۱ ق)

فوائد فلسفی عمیقی است که مؤلف به جهت آنان که می خواهند در معارف الهی

ص: ۴۹۳

تعمق نمایند، نوشته است، و بیشتر این فوائد بنا به گفته خود مؤلف در بیشتر کتاب های دیگر وجود ندارند.

این رساله در ذریعه، ج ۱۶، ص ۳۳۳ به نام «الفوائد الحکمیة الاثنا عشریة» نامیده شده است. عناوین فوائد این چنین است:

الأولی: فی تفصیل الأدله الثلاثه الحکمه و الموعظه و المجادله.

الثانیه: فی معرفه الوجود.

الثالثه: فی وجود المطلق.

الرابعه: فی تقسیم الفعل فی الجملة.

الخامسه: فی تتمه الملحقات.

السادسه: فی الإشاره إلى القسم الثالث.

السابعه: اعلم إنه لَمَّا نزل الماء الأول.

الثامنه: کل شیء لا یجاوز وقته.

التاسعه: کل شیء لا یدرک ما وراء مبدئه.

العاشر: اعلم أن الله سبحانه خلق الأشياء بفعله.

الحادی عشر: فی بیان صدور الأفعال من الإنسان و الإشاره إليه.

الثانیه عشر: فی بیان ثبوت الاختیار.

[مرعشی، ج ۳، ص ۵۴]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... أما بعد فبقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین إننی لَمَّا رأیت کثیر من الطلبة یتعمقون».

انجام: «و انسدت المذاهب إلى المطالب و مع هذا فإن عرفت فأنت أنت و الله ولی التوفیق...».

ص: ۴۹۴

۳ جواب المسألتين من حسين بن عبد القاهر (۱۵۹ ر ۱۶۱ ر) (عرفان عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

رساله ای در پاسخ پرسشی در مورد معنی و شرح کلام فیض کاشانی رحمه الله درباره «فناء فی الله و البقاء بالله» است.

[مرعشی، ج ۳، ص ۷۱]

آغاز: «الحمد لله رب العالمين... و بعد فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين الاحسائي قد أرسل إلي بعض الساده».

انجام: «و لو أني جعلتك في عيوني إلى يوم القيامة ما كفاني لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم و صلى الله على محمد...».

۴ أجوبه مسائل الشيخ عبدالله القطيفي (۱۶۱ پ ۱۶۲ پ) (پاسخ عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

در پاسخ سؤالات شيخ عبدالله بن مبارك بن علي جارودي قطيفي که درباره كشف القدر في افعال العباد پرسیده و به سال ۱۲۰۸ از تأليف آن فارغ شده است.

[مرکز احیاء، عکسی، ج ۴، ص ۲۳۸]

آغاز: «بسمله، فيقول العبد المسكين احمد بن زين الدين أنه قد التمس من الشيخ الأواه».

انجام: «و إنما اكتب ما اكتب بلا مراجعه و لا تذكر و لا مطالعه و الله سبحانه الهادي سواء السبيل و حسبنا الله...».

۵ توجيهات علماء في حديث الطينه (۱۶۳ ر ۱۶۴ ر) (اعتقادات عربي)

از: احمد بن زين الدين احسائي

مقصود از حديث منقول در كافي مبني بر اين كه خداوند، نبين را از طينت عليين

ص: ۴۹۵

خلق کرد و کفار را از طینت سجین و فرزندان حاصل از مؤمن و کفار را از طینتی حاصل از مجموع این دو را بیان کرده است. (۱)

آغاز: «روی فی الکافی فی أول کتاب الإیمان و الکفر عن علی بن الحسین علیه السلام قال إنّ الله تعالی خلق النبیین من طینه علیین».

انجام: «فیصیر مؤمنا حقیقا أو کافرا حقیقا أو بین الأمرین علی حسب الإیمان و الکفر وافی تمت».

۶ اجوبه المسائل ملا رشید (۱۶۴ ر ۱۶۶ ر) (پاسخ عربی)

از: احمد بن زین الدین احسائی

پاسخ سه پرسشی است پیرامون آن که: اهل بیت علیهم السلام وجود مقید یا مطلق اند، حقیقت محمدیه، مقامات آن حضرت. این پاسخ روز پنج شنبه ۲۹ شعبان ۱۲۲۵ نگاشته شده است.

[مرعشی، ج ۲۳، ص ۱۹۸]

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... أما بعد فیقول العبد المسکین أحمد بن زین الدین الاحسائی إنّ ذا الرأی السدید قد عرض علی».

انجام: «نام عنی یا موسی رأیت محبا ینمام عن حبیبه اللهم أعنا علی طاعتک...».

۷ المعاد (۱۶۶ پ ۱۶۷ ر) (کلام عربی)

از: حسین بن ابراهیم تنکابنی گیلانی (قرن ۱۱)

رساله موجزی است در بیان اصناف مردم در روز قیامت، مؤلف مردم را به شش صنف تقسیم نموده و هر کدام را دارای مرتبه ای خاص از سعادت و شقاوت دانسته است. قبل از بحث، مقدمه ای دارد فلسفی که عوالم را منحصر در عالم عقلی، خیالی و حسی نموده است.

[مرعشی، ج ۳۱، ص ۷۱۸]

ص: ۴۹۶

آغاز: «الحمد لله المتوحد في ذاته المتفرد في الربوبية صفاته و المتحد بالسلطنه و التدبير».

انجام: «فيكون صنوف الإنسان مع حالاتهم على درجات سته و الله أعلم بحقائق الأمور».

نسخ، حسين بن عبدالله، رساله اول: عصر روز يکشنبه ۳ محرم ۱۲۳۵، رساله سوم: شعبان ۱۲۳۴ و رساله ششم: ۲۲ شوال ۱۲۳۶، شنگرف، رساله اول مقابله و تصحيح شده و علامت بلاغ دارد، و همچنين داراي حواشی با عناوين و رموز «ه»، «ر»، «۱۲»، «نور»، «ص»، «شرح لمعه»، «سمع»، و غيره می باشد. در ابتداي نسخه صورت نکاح نامه ای با مهر چهار گوش و سجع «عبده زين العابدين الموسوی» و مهر بيضوی ديگری با سجع «زين العابدين الموسوی» موجود است، بعد از رساله اول رواياتی از کتاب عيون اخبار الرضا در چهار برگ آمده است و در پايان نسخه يادداشت های متفرقه ای آمده، اين کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سيد محمود مدرس نجف آبادی به تاريخ ۱۴۳۰ ق می باشد، جلد تيماج مشکي.

۲۶۷ گ، ۲۰ س، ۱۶ × ۵/۲۱ سم.

(۱۶۵)

فرايد الكبرى(۱)(اصول فقه عربي)

از: سيد حسين بن سيد علي حسيني قائني (قرن ۱۳)

ص: ۴۹۷

۱- ۱ در فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان، ص ۱۶۱۵، ش ۱۰۰۷۴، اين کتاب با عنوان «فوائد الكبرى» و بدون مؤلف معرفی شده است که ظاهراً عنوان اشتباه است و همان است که خود مؤلف به آن تصريح کرده و ما آورده ایم.

کتابی اصولی، دارای یک مقدمه و پنج باب، هر بابی چند فصل و هر فصلی چند فریده می باشد، فهرست ابواب از این قرار است:

الباب الأول: فی العبادی اللغویه.

الباب الثانی: فی الأدله الشرعیه.

الباب الثالث: ؟

الباب الرابع: فی الاجتهاد و التقليد.

الباب الخامس: فی التعادل و التراجیح.

تألیف آن در روز یکشنبه ششم ربیع الثانی ۱۲۴۷ به پایان رسیده است، کتاب در سه جلد می باشد.

نسخه حاضر جلد سوم کتاب است.

آغاز: «الحمد لله الذي أنطق الأشياء بقدرته و ألهمهم مفاهيم براهينه إبداء لصنعتة و الصلوه و السلام على سيد بريته».

انجام: «و آله و عترته الهادين إلى النهج القويم الذين أوجب الله طاعتهم على البر و الأئيم و طهرهم من الأدناس بفيضه الجسيم و قد فرغت من تأليف هذه...».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشتی است مبنی بر این که این کتاب مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی است، همچنین یادداشت دیگری است، مبنی بر این که در سوم ذی الحجه ۱۲۴۸ همشیره حاجی کلبعلی اعتراف نمود به اشتغال ذمه خود از خانه و تکیه و حمام به حاجی سلیمان به دوازده تومان از قرار ریال...، جلد چرم سیاه.

۹۷ گ، ۱۷ س، ۵/۱۵ × ۲۱ سم.

ص: ۴۹۸

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

«احیاء علوم الدین» در تصوف و اخلاق از مؤلفات بسیار مشهور ابوحامد محمد بن محمد غزالی (۵۴۵ ق) است که در چهار قسم تنظیم شده است و اقوال و گفته های فراوانی از صوفیه می آورد و دارای آراء ناپسند می باشد که با مذهب اهل سنت وفق می دهند و احادیثی که از رواه غیر موثق نقل شده زیاد ذکر می کند و از روایت های ائمه علیهم السلام نقل نمی کند. لذا فیض آن کتاب را تهذیب نموده و در هر بابی به گفته ها و روایت های شیعه استشهاد نموده و مطالب مفصل را مختصر کرده است.

این کتاب مانند اصلش در چهار ربع تنظیم شده است: ربع العبادات، ربع العادات، ربع المهلكات، ربع المنجیات. و در هر یک از این چهار ربع ده کتاب است و بعضی از کتابها که در اصل بود به کتاب های دیگری در محجه تبدیل شده است، مانند کتاب آداب السماع و الوجد که به کتاب آداب الشیعه و اخلاق الأئمه، تبدیل شده است. کتاب محجه به چهار جزء تقسیم شده است که هر جزئی دارای یک ربع؛ جزء اول به تاریخ نیمه جمادی الثانی ۱۰۴۴ به پایان رسیده، و جزء سوم به تاریخ اواخر صفر ۱۰۴۷ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۲، ص ۱۵۲]

نسخه حاضر کتاب شرح عجائب القلب می باشد.

آغاز: «بسمله، کتاب عجائب القلب... الحمد لله الذی یتحیر دون إدراک جلاله القلوب و الخواطر».

انجام: «عن اللباب بل یتشوق إلى معرفه دقائق الأسباب، و فیما ذکرناه کفایه له و مقنع إن شاء الله تعالی».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، دارای حواشی مختصر با

عناوین و رموز «ق»، «مصباح» و «کنز» می باشد، اول نسخه یادداشت تملکی از علیرضا گلستانه موجود است، آخر نسخه سه مهر دایره ای با سجع «العبد فخرالدین مرشد» دیده می شود، جلد مقوایی.

۳۸ گ، ۲۳ س، ۱۵ × ۲۳ سم.

(۱۶۷)

الأربعون حدیثاً (حدیث عربی)

از: ملا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۱۱۰ ق)

هنگامی که علامه مجلسی به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده بود، گروه فراوانی از علماء و دانشمندان برای استفاده از محضر وی گرد آمدند، وی در ضمن تدریس، این چهل حدیث را انتخاب نموده و شرح مفصلی بر آنها نگاشت. این احادیث از روایتهای مشکل مربوط به اصول دین و فروع و اخلاق و آداب اسلامی که به کار امور دینی مردم می خورد انتخاب شده و این کار به روز سوم ماه رمضان ۱۰۸۹ پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۲۲۰؛ مرعشی، ج ۴، ص ۳۴۸]

آغاز: «الحمد لله الذی جعل من أنکر صحاح الأحادیث أحادیث و مزقهم کل ممزق و الصلوه علی من بعثه الله بعد أربعین بأقوم الدین».

انجام: «وقد وافقنا علی ما ذکرنا کثیر من العامه و دلّت علیه اکثر أخبارهم و لیکن هذا آخر ما أردت إیراده فی شرح الأربعین...».

نسخ، محمدجعفر بن محمدصادق بن آخوند ملا محمد مهدی، ۱۱ محرم ۱۲۴۱، عناوین و خط بر فراز رؤوس مطالب شنگرف، نسخه تصحیح شده و مختصری نسخه بدل

ص: ۵۰۰

دارد، صفحه اول و دوم دارای حواشی مختصری با عناوین و رموز «مجمع البحرين» و «ص» می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۷۱ گک، ۱۹ س، ۵/۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۶۸)

لوامع الأسرار فی شرح مطالع الانوار (منطق عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶ ق)

شرح معروف و مشهور مهمی است بر بخش منطق کتاب «مطالع الأنوار» قاضی سراج الدین ارموی (۶۸۲ ق) با عناوین «قوله اقول» و نقل گفته های دانشمندان فن و ردّ و ایراد در آنها، تألیف شده به نام غیاث الدین امیر محمد وزیری، این شرح مورد عنایت علمای معقول قرار گرفته و گزارش ها و حواشی بسیاری بر آن نوشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۲۹۰]

آغاز: «الحمد لله فیاض ذوارف العوارف ملهم حقایق المعارف واهب حیوه العالمین و رافع درجات العالمین و الصلوه علی خیر بریته».

انجام افتاده: «إذا عرفت ذلك فنقول الشرطیه التي هی جزء القیاس إما متصله أو منفصله فإن كانت متصله».

نسخ، بی کاء، بی تا، عناوین نانوشته یا شنگرف، نسخه تصحیح شده، ابتدای نسخه یادداشت تملکی با دو مهر بیضوی، یکی با سجع «عبده محمد سعید بن محمد الطباطبایی» و دیگری ناخوانا در صفر ۱۳۰۹، همچنین دو مهر دیگر یکی چهار گوش با سجع «أفوض أمری إلى الله الغنی عبد رفیع الدین محمد الحسینی ۱۱۲۵» و دیگر بیضوی

ص: ۵۰۱

با سجع «عبدہ محمدسعید الطباطبائی» در سال ۱۲۷۲ ق دیده می شود، در آخر نسخه یادداشت تملکی از محمدسعید بن حسن طباطبائی با مهر بیضوی و سجع «محمدسعید بن حسن الطباطبائی» موجود است، جلد مقوایی عطف تیماج.

۲۱۴ گ، ۲۳ س، ۱۳ × ۲۲ سم.

(۱۶۹)

کنز اللغات (لغت فارسی)

از: محمد بن عبدالخالق بن معروف (قرن ۹)

فرهنگ عربی فارسی مشهوری است، تألیف شده به نام کارگیا سلطان محمد (۸۸۳ ق) در بیست و هشت کتاب به ترتیب حروف آغاز کلمات و هر کتابی دارای ابواب به ترتیب آخر کلمات، و در آغاز کتاب هفت فایده لغوی ادبی به عنوان مقدمه افزوده شده است. در هر بابی اول مصادر، پس از آن افعال مجرد، پس از آن افعال مزید، پس از آن غیر مصادر ذکر می شود.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۷۰]

آغاز: «ابتدای هر سخن آن خوبتر در هر مقام، کو بود با حمد معبود خدای پاک تام، جواهر کنوز لغات حمد و ستایش نثار بارگاه حضرت».

انجام افتاده: «و بر زمین انداختن و بر زمین زدن و به سنگ بر آوردن بنا و سنگ، و بر سر سنگ چیدن؛ رطام، مقید نگاه داشتن».

نستعلیق زیبا، بی کاه، بی تا، عناوین و نشانیها و خط بر فراز لغات و برخی عناوین شنگرف، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، نسخه وقفی است و در برخی صفحات مهر وقفی بیضوی بزرگی با سجع: «وقف شرعی گردید بر طلاب علوم دینیہ اصفهان این مجلد کتاب که از نماء املاک

ص: ۵۰۲

موقوفه مرحوم حاجی ملا احمد قهپایه ایست بتولیت جناب آقا میرزا محمودخان قهپایه و نظارت جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزا محمدحسن حکیمان؟ مشروط بر اینکه همه ساله در شهر رمضان بنظر ناظر اول او من یقوم مقامه برسانید»، جلد چرم قهوه ای.

۱۵۲ گک، ۱۹ س، ۱۶ × ۲۴ سم.

(۱۷۰)

المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «.. أحد الشیئین بالآخر بحيث یصح السکوت علیه سواء کان إيجاباً أو سلباً أو غیرهما کما فی الإنشائات و تفسیرها بایقاع».

انجام: «علی حسن الخاتمه ختم الله لنا بالحسنی یسیر لنا الفوز بالذخر الأسنی بحق النبی و آله الأکرمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله أجمعین».

نسخ، صفی ابن محمود ابردهی، روز شنبه ۱۹ رمضان المبارک ۱۰۸۵ در مشهد مقدس، عناوین در متن و حاشیه و خط بر فراز برخی عبارات شنگرف، نسخه در حاشیه و بین سطور تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «۱۲»، «مط»، «تاج»، «ه»، «کاشی»، «ص»، «عص»، «ابوالقاسم» و غیره می باشد، در اواخر نسخه دو مهر بیضوی با سجع «عبده الراجی حسن علی ۱۳۴۰» و در پایان نسخه چند مهر دیده می شود از این قرار: مهر بیضوی با سجع

ص: ۵۰۳

«محرّم سنه ۱۱۵۹ محمدعلی...»، مهر بیضوی دیگری با سجع «عبده علی عسکر»، و دو مهر چهار گوش با سجع «نور چشم حسین علی اصغر»، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی عطف تیماج قهوه ای.

۱۶۴ گک، ۱۹ س، ۱۸ × ۵/۲۴ سم.

(۱۷۱)

مجموعه

۱ تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (۱ پ ۱۲۵ ر) (منطق عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶ ق)

شرح بسیار معروفی است با عنوان «قال اقول» بر رساله «الشمسیه فی القواعد المنطقیه» نجم الدین عمر بن علی کاتبی قزوینی (۶۷۵ ق)، تحریر شده به نام غیاث الدین محمد بن خواجه رشیدالدین وزیر سلطان محمد خدابنده، این کتاب در حوزه های علمی تدریس می شده و دانشمندان فن بر آن چند حاشیه نگاشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۱۴۵]

آغاز: «إن ابھی درر تنظم بینان البیان و أزهر زهر تنشر فی أردان الأذهان حمد مبدع أنطق الموجودات بآیات وجوب وجوده».

انجام: «مطلوبا بالبرهان لأن الأجزاء بینه و لیکن هذا آخر ما أردنا ایراده فی هذه الأوراق و الحمد الواجب...».

۲ حاشیه تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (۱۲۷ پ ۲۱۳ پ) (منطق عربی)

از: سید میر شریف علی بن محمد گرگانی (۸۲۵ ق)

حاشیه مختصری است بر کتاب معروف «تحریر القواعد المنطقیه» قطب الدین رازی (۷۶۶ ق)، و چنانچه در بعضی نسخه ها آمده به سال ۷۵۳ ق پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۲، ص ۳۷۴]

ص: ۵۰۴

آغاز: «بسمله، قوله و رتبه علی مقدمه و ثلث مقالات و خاتمه اقول هكذا وجدنا عباره المتن فی كثير من النسخ».

انجام: «بأن التصديق بوجود الموضوع من المبادئ التصديقيه فلا يكون أيضا جزء علیحده بل مندرجا فی المبادئ التصديقيه».

نسخ، رساله اول: محمد صالح بن شیخ جواد، ۱۲۶۸ ق، رساله دوم: عبدالرحیم بن ملا عبداللّه انصاری، شنبه ۱۰ شوال ۱۲۳۷، ظاهرا دو نسخه مجزا بوده که با هم صحافی شده است.

رساله اول عناوین مشککی درشت، رساله دوم عناوین و نشانیها شنگرف، رساله اول دارای حواشی در حاشیه و بین سطور با عناوین و رموز «اسدالله بن ملا غلامرضا»، «۱۲»، «ص»، «عمادالدین»، «رجعلی» و «سید شریف» که بیشتر حواشی از «اسدالله» می باشد و اواسط نسخه تا آخر بدون حاشیه، رساله دوم دارای حواشی مختصر با رموز «۲۲» و «۱۲» می باشد، در ابتدای نسخه یادداشت تملکی از محمدرضا رحیمی حاجی آبادی نجف آبادی اصفهانی در ۲۵ محرم ۱۳۶۹، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۲۱۳ گ، ۱۶ ۱۸ س، ۱۷ × ۵/۲۱ سم.

(۱۷۲)

تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الشمسیه (منطق عربی)

از: قطب الدین محمد بن محمد بویهی رازی (۷۶۶)

به شماره ۱/۱۷۱ رجوع شود.

آغاز: «بسمله، قوله و رتبه علی مقدمه و ثلث مقالات و خاتمه اقول الرساله مرتبه علی مقدمه و ثلث مقالات و خاتمه».

ص: ۵۰۵

انجام: «مطلوباً بالبرهان لأنَّ أجزاء بينه الثبوت للشيء ولكن هذا آخر ما أردنا إيراده من هذه الأوراق الحمد لله لواجب الوجود...».

نسخ، محمدعلی بن استاد اسماعیل، در چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۰، عناوین و خط بر فراز متن شنگرف، در حاشیه تصحیح شده، نسخه رطوبت دیده اما به نوشته ها آسیب نرسیده، جلد چرم قهوه ای.

۱۴۲ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۳)

الوافیه (اصول فقه عربی)

از: ملا عبدالله بن محمد بشروی تونی خراسانی (قرن ۱۱)

بحثهای اصول فقه را با اختصار و استدلال گزارش کرده و مخصوصاً به بخش ادله عقلیه و بحث های اجتهاد و تقلید و موضوع ترجیح اهمیّت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می باشد بدین تفصیل:

المقدمه: فی تحقیق ما ینبغی العلم به قبل الشروع فی المقصود.

الباب الأول: فی الأوامر و النواهی.

الباب الثانی: فی العام و الخاص.

الباب الثالث: فی الأدله الشرعیه.

الباب الرابع: فی الأدله العقلیه.

الباب الخامس: فی الاجتهاد و التقليد.

الباب السادس: فی التعادل و الترجیح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد لله على جزیل آلائه و الشکر له ... فهذه رساله وافیة و جمله شافیة محتویة على تحقیق المهم من المسائل الأصولیه».

انجام: «و أهل بيته الطيبين الطاهرين هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصوليه المبرهنه بالنصوص و الأدله القطعيه».

نسخ، رحيم بن حاجی علی، ساکن قریه نجف آباد، پنج شنبه پنجم شوال ۱۲۳۱، عناوین شنگرف در اواخر نسخه با خط مشکی بر فراز آن نشانی دارد، جلد چرم مشکی.

۹۸ گ، ۱۷ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

(۱۷۴)

فرايد الكبرى (اصول فقه عربی)

از: سيد حسين بن سيد علي حسيني قائني (قرن ۱۳)

به شماره ۱۶۵ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد اول می باشد.

آغاز افتاده: «أصول الفقه بمعنی الاضافی و بهذا البيان ظهر الفرق بين العلمی و الاضافی».

آغازی که منتقل شده به اواخر نسخه: «علی من انتجبه و اصطفاه... أما بعد يقول تراب أقدام الطلاب... ابن سيد علي حسين الحسيني القائني».

انجام: «الأول مما لا يحتاج إلى الاستدلال إذ يكفي لإثبات المرام ما ذكرناه سابقا فلانطيل المقام قد تم المجلد الأول من فرائد الأصول».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه تصحیح شده، چند برگ اول نسخه جا به جا شده و به اواخر نسخه منتقل شده است، فهرست نسخه حاضر در آخر نسخه آمده، رو بدون جلد، پشت تیماج مشکی.

۲۱۶ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۵/۲۱ سم.

ص: ۵۰۷

مجموعه:

۱ عده الداعی و نجاح الساعی « ۱ پ ۱۴۴ ر» (دعا عربی)

از: ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلی (۸۴۱ ق)

به شماره ۱۶۰ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله سامع الدعاء و دافع البلاء و مفيض الضياء و كاشف الظلماء و باسط الرجاء و سابغ النعماء و مجزل العطاء و مردف الآلاء».

انجام: «ما اختلف الصباح و المساء و اعتقب الظلام و الضياء و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين».

۲ المجتنى من الدعاء المجتبى « ۱۴۵ پ ۱۶۹ ر» (دعا عربی)

از: ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاوس حلی (۶۶۴ ق)

دعاهای پراکنده ای است که از کتاب های گوناگون با تصریح به نام آنها انتخاب شده است، بدون ترتیب و نظم مخصوص و گاهی دارای عناوین «فصل» می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۸۸]

آغاز: «يقول مولانا السعيد المرحوم شرف آل الرسول النقيب... أما بعد فإني وجدت دعوات لطيفة و مهمات شريفة».

انجام: «يا مسبب الأسباب من غير سبب صلّ على محمد و آل محمد و اغنتي بحلالك عن حرامك و بفضلك عن سواك يا حي يا قيوم».

نستعليق زیبا، بنیاد بن باباجان، ۱۲ صفر ۱۰۸۵ پایان رساله اول، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، یادداشت تملکی با مهر بیضوی و سجع «عبده حسین» در آخر نسخه مشهود است، رساله اول دارای

ص: ۵۰۸

حواشی مختصر با عناوین و رموز «ص»، «ق»، «کنز»، «۱۲»، «تاج»، «ه»، «مهذب»، «قاموس» و غیره می باشد، دو برگ از رساله اول جا به جا شده و در ابتدای نسخه آمده است، جلد تیماج زرشکی تیره.

۱۶۹ گ، ۱۵ س، ۱۳ × ۲۳ سم.

(۱۷۶)

مجموعه:

۱ الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره (۱ ر ۴۸ ر) (فقه عربی)

از: یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (۱۱۸۶ ق)

به شماره ۱۲ رجوع شود.

نسخه حاضر از ابتدا تا کتاب طهاره می باشد.

آغاز افتاده:

«یوما بحزوی و یوما بالعقیق و بالتعذیب یوما و یوما بالخلیصاء

حتی أنخت رکابی بدار العلم شیراز».

انجام: «و لنشرع الآن فی المقصود متوکلین علی الملک المعبود و مفیض الخیر و الجود فنقول و به سبحانه الثقه لادراک کل مأمول».

۲ الرجال = مشترکات و مشتبهات رجال کتاب التهذیب و الاستبصار (۴۸ ر ۴۹ پ) (رجال عربی)

از: ؟

رساله ای است کوتاه در بیان رجال مشترکات و مشتبهات کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی و در اول محرم سال ۱۰۵۴ به پایان رسیده است.

[مرعشی، ج ۳۴، ص ۷۹۳]

ص: ۵۰۹

آغاز: «الحمد لله الحميد المجيد المبدئ المعيد الأقرب إلينا من حبل الوريد... فلا يخفى أن بعد المعرفة معرفه رواه آثار أهل بيت العصمه».

انجام: «و لو وفقنى الله تعالى على غير ذلك لالحقته به إنشاء الله و هو الموفق للصواب و إليه المرجع و المآب...».

۳ الاوزان و المقادير (۴۹ پ ۵۷ ر) (فقه عربى)

از: ملا محمدباقر بن محمدتقى مجلسى (۱۱۱۰ ق)

پایه این رساله مختصر موضوع وزن و مقدارهای شرعى است که ملا محمدتقى مجلسى در «روضه المتقين» آورده با افزودن آنچه باید افزوده شود، در هفت مقدمه و سه فصل. این رساله در ماه ربیع الاول ۱۰۶۳ پایان یافته است.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۱۲۱]

آغاز: «الحمد لله الذى ارتفع عن مطارح الافهام فلا توزن صفات عظمته بميزان العقول».

انجام: «و الصلاه على سيد المرسلين و أشرف المقدمين محمد خاتم الرساله و آله الطاهرين معادن الحكمة و الشرف و النباله».

۴ آداب المطالعه (۵۸ ر ۵۸ ر) (آداب عربى)

از: محمدشريف كشميرى

رساله یا مقاله ای بسیار کوتاه در آداب مطالعه، نسخه ای از آن در فهرست نسخه های خطی کتابخانه شماره (۲) مجلس شورای اسلامی، ج ۲، ص ۱۷۶ آمده است، تاریخ کتابت آن نسخه، سال ۱۰۷۶ ق می باشد.

[مرعشى، ج ۳۴، ص ۷۹۲]

آغاز: «هذه مقاله فى آداب المطالعه نمقتها و نفقها من كلام أكابر الفضلاء المقتفين إلى الله».

ص: ۵۱۰

انجام: «قد يتوقف على معرفه اصطلاحات الفنون و الله الموفق و المعين و الحمد لله رب العالمين».

۵ الوافيه (۵۹ پ ۱۱۸ ر) (اصول فقه عربی)

از: ملا عبدالله بن محمد بشروی تونی (قرن ۱۱)

بحث های اصول فقه را با اختصار و استدلال گزارش کرده و مخصوصا به بخش ادله عقلیه و بحث های اجتهاد و تقلید و موضوع تراجیح اهمیت بیشتری قائل شده است. این کتاب روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول ۱۰۵۹ به پایان رسیده و دارای یک مقدمه و شش باب مشتمل بر مقاصد و مباحث و فصول می باشد بدین تفصیل:

المقدمه: فی تحقیق ما ینبغی العلم به قبل الشروع فی المقصود.

الباب الاول: فی الأوامر و النواهی.

الباب الثانی: فی العام و الخاص.

الباب الثالث: فی الأدله الشرعیه.

الباب الرابع: فی الأدله العقلیه.

الباب الخامس: فی الاجتهاد و التقليد.

الباب السادس: فی التعادل و الترجیح.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۶۲]

آغاز: «الحمد لله على جزيل آلائه و الشكر له على جميع نعمائه و الصلاه و السلام على أشرف أصفیائه».

انجام: «هذا آخر ما اختصرناه من المطالب الأصولیه المبرهنه بالنصوص و الأدله القطعیه».

۶ الناسخ و المنسوخ (۱۱۹ ر ۱۳۳ پ) (علوم قرآن عربی)

از: جمال الدین أحمد بن عبدالله بن متوج بحرانی (قرن ۸)

دویست و یک آیه از آیات ناسخ و منسوخ را انتخاب کرده است با چند فصل و آغاز

ص: ۵۱۱

رساله در معنی نسخ و اقسام آن. آیه ها به ترتیب سوره ها تنظیم شده و دنباله بیشتر آنها فوائدی می افزاید. این رساله در نسخه ها به دانشمندانی جز ابن متوج نیز نسبت داده شده و گویا صحیح نمی باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۲]

آغاز: «و قال لا تقض فی مسجدنا بعد و قد رأیت بعض المفسرین یقول لا منسوخ فی القرآن».

انجام: «و قیل هی مکیه لا ناسخ فیها و لا منسوخ و کذا معوذتین اختلف فی نزولهما لا ناسخ فیهما و لا منسوخ تمت».

۷ الوافی (۱۳۵ ر ۱۴۴ پ) (حدیث عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر فقط شامل مقدمات کتاب وافی می باشد.

نستعلیق، بی کا، ربیع الاول ۱۲۲۹ پایان نسخه، عناوین و نشانیها شنگرف، تصحیح شده، در برگ ۶۰ مهری بیضوی از محمدجعفر بن محمدصافی با سجع «عبده محمدجعفر بن محمدصافی» که واقف برخی کتب این مجموعه می باشد موجود است، در پایان برخی اصطلاحات کتاب وافی ذکر شده، نسخه رطوبت دیده و به برخی عبارات آسیب رسانیده است، جلد چرم مشکی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۲۰ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۷۷)

المختصر (فی شرح التلخیص) (بلاغت عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

ص: ۵۱۲

به شماره ۱۰۳ رجوع شود.

آغاز افتاده: «أمر لا يسعه مقدره البشر و إنما هو شأن خالق القوى و القدر و إنّ هذا الفن قد نضب اليوم ماءه فصار جدالاً بلا أثر».

انجام: «و منظوبه على حسن الخاتمه ختم الله تعالى لنا بالحسن و يَسِّر لنا الفوز بالذخر الأسنى بحق محمد خير الورى و على آله و أصحابه».

نسخ، محمد بن احمد بن محمد بن دولت شاه، ۶ صفر ۸۸۲، برخی عناوین و خط بر فراز عناوین و عبارات متن تلخیص شنگرف یا مشکى، مقابله و تصحیح شده و دارای نسخه بدل می باشد، دارای حواشی بسیار با عناوین و رموز «له»، «م»، «صحاح»، «مولانا زاده»، «مطول»، «۲»، «مح»، «محمى الدين رحمه الله»، «منه»، «خطایى»، «کاشى»، «س»، «سرارى»، «هرس»، «زوزنى»، «سعدالدين»، «ق»، «مط» و غیره می باشد، نسخه فرسوده و رطوبت دیده و برخی صفحات آن ترمیم شده و به برخی عبارات آسیب رسیده است، علامت وقف در بین سطور دیده می شود، جلد تیماج قهوه ای.

۲۷۵ گ، ۱۷ س، ۱۳ × ۵/۲۲ سم.

(۱۷۸)

سفینه النجاه (فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

فقه استدلالی مفصلی است در چند مجلد با عناوین «سفینه سفینه» بنابر فرمایش مؤلف تنها منبعی که نزد او بوده و این کتاب را تألیف کرده: مدارک، ریاض المسائل، ذخیره مغلوط، نهاییه و بعضی متون دیگر بوده است.

ص: ۵۱۳

آغاز: «بسمله، و اتموا الحج و العمره لله فإن أحصرتم فما استيسر من الهدى و لاتحلّقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله».

انجام: «اعطاه الله سبحانه ثواب خمسين سنه و كفر عنه سيئات خمسين سنه... و كل ما هو خلاف رضى ربي و مولاي لعله يرحمنى إنه هو الغفور الرحيم».

نستعليق، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوين مشکی درشت و بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، دارای تصیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می شود نسخه به خط مؤلف است، ابتدای نسخه این یادداشت: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، دیده می شود، جلد رو تیماج مشکی و پشت بدون جلد می باشد.

۲۰۷ گک، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۷۹)

شرح الانموذج (نحو عربی)

از: جمال الدین محمد بن عبدالغنی اردبیلی (۶۴۷)

شرح توضیحی معروفی است با عناوین «قال اقول» بر رساله «الانموذج فی النحو» جار الله زمخشری (۵۳۸)، تألیف شده برای علاءالدین احمد بن عمادالدین مفضل کاشانی و مشتمل بر توضیح مطالب متن بدون تفصیل غیر لازم در مسائل نحوی. این شرح از کتاب های درسی حوزه های علمی می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۶۰]

آغاز: «لذا... مثل بمثالین... و المفعول نحو ضربته تأدیا له كذلك ما كان عله».

انجام: «عصمنا الله من شرورهم و ردّ إليهم بلطفه كيد نحورهم الله وليّ التوفيق و الحمد لله رب العالمين».

ص: ۵۱۴

نسخ، بی کا، شب پنج شنبه ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۳۷، قم مدرسه جانی خان، عناوین شنگرف یا مشکی درشت، بر فراز عناوین با خط شنگرف یا مشکی نشانی دارد، مقابله و تصحیح شده، در اواخر نسخه مهری بیضوی با سجع «أفوض أمری إلى الله الغنی عبده جمال الدین محمد الحسینی» و صفحه آخر نسخه مهر چهارگوشی با سجع «عبده ابن محمد عبدالله»، و چند مهر بیضوی و چهارگوش ناخوانا دیده می شود، بدون جلد.

۹۰ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۰)

شرح التصریف (صرف عربی)

از: سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی (۷۹۳ ق)

شرح مزجی بسیار معروفی است بر رساله «التصریف» عزالدین زنجانی، که بیشتر برای علل صرف الفاظ به استدلال و گفتگو پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۴، ص ۵۳]

آغاز: «إن أروی زهر تخرج فی ریاض الکلام من الأکمام و أبهی خیر یحاک بینان البیان و أسنان الأقلام حمدا لله علی تواتر نعمائه».

انجام: «تقول رحمه واحده للمره و رحمه لطیفه أو نحوها و انطلاقه واحده للمره و حسنه أو غیرها للنوع و کذا البواقی».

نسخ، صادق، ۱۰ جمادی الثانی ۱۲۷۳، بر فراز متن کتاب «التصریف» با خط مشکی نشانی دارد، دارای حواشی مختصر با رمز «۱۲» می باشد، ابتدای نسخه دو مهر بیضوی با سجع

ص: ۵۱۵

«عبدہ رجبعلی...» دیده می شود، در چند جای نسخه با خود کار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، بدون جلد.

۹۵ گ، ۱۴ س، ۱۵ × ۲۲ سم.

(۱۸۱)

شرايع الاسلام (فقه عربی)

از: محقق حلی، جعفر بن حسن بن یحیی (۶۷۶ ق)

کتاب فقهی بسیار معروفی است در چهار قسم (عبادات، عقود، ایقاعات، احکام) که هر قسم شامل چند کتاب است که در مجموع ۵۲ کتاب می باشد؛ مشتمل بر فتوهای مؤلف با اشاره بسیار گذرا به بعضی ادله فقهی و یا اقوال فقهاء. و تألیف شده به درخواست بعضی از اصحاب مؤمنین.

این کتاب از کتاب های درسی حوزه های علمی می باشد و فقها شروح و حواشی فراوان بر آن نگاشته و به لغات مختلف ترجمه شده و گویند محقق، اولین کسی است که فقه را بدین تقسیم علمی در آورده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۷۲]

آغاز: «اللهم إني أحمدك حمدا يقل من انتشاره حمد كل حامد و يضمحل باشتهاره جحد كل جاحد و يفل بقراره حسد كل حاسد».

انجام: «و يبطل المسمى لأنه زائد على الثلث و ترثه و في ثبوت مهر المثل تردد و على القول الآخر يصح الجميع».

نسخ، احمد بن محمد، ربيع الثاني ۱۲۲۳، عناوين و نشانیها شنگرف و یا با مشکی درشت در حاشیه، تصحیح شده، برخی کلمات در بین سطور به فارسی ترجمه شده، در آخر نسخه صور مختلف خواندن صیغه ازدواج را آقا سید محمدباقر در

ص: ۵۱۶

دو صفحه آورده است، همچنین در آخر نسخه وقفنامه کتاب از محمدعلی بن غلامرضا حجتی توسط حاج شیخ اسدالله خادمی بر کتابخانه مدرسه الحجه نجف آباد در سال ۱۳۳۷ آمده است، جلد تیماج قهوه ای ضربی.

۱۷۱ گ، ۱۸ س، ۱۷ × ۵/۲۱ سم.

(۱۸۲)

اکمال الاصلاح (ترجمه اصلاح العمل) (فقه فارسی)

از: حسن بن محمدعلی یزدی حائری (قرن ۱۳)

چون رساله عملیه «اصلاح العمل» سید محمد مجاهد حائری (۱۲۴۲ ق) به زبان عربی بوده و فارسی زبانان را از آن بهره ای نبود، مترجم به دستور استادش مؤلف اصل، به ترجمه آن پرداخته است.

[مرکز احیاء، ج ۶، ص ۱۸۲]

آغاز: «الحمد لله الذي أرشدنا إلى إصلاح الأعمال و جعل لنا شريعته للارتقاء إلى مدارج القرب و الكمال و له الشكر على هذه العطية الكبرى».

انجام: «پس او را مانعی روی داد و عذریست که از برطرف شدن آن مأیوس است واجب است او را گرفتن نایب و الله اعلم بالصواب».

نسخ، محمد بن محمدافضل قاینی دشت بیاضی خراسانی، قرن ۱۳، عناوین سنگرف، تصحیح شده، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب به این صورت آمده: «وقف اولاد ذکور و طلبه علوم به تفصیل ظهر کتب کرد سنه ۱۳۰۷»، جلد تیماج مشککی فرسوده.

۱۴۶ گ، ۲۱ س، ۱۵ × ۲۰ سم.

ص: ۵۱۷

از: ؟

منشآت است مشتمل بر خلاصه ای از وقایع تاریخ هرات؛ و مجموعه ای از نمونه نامه نگاری ها، من جمله نامه میرزا مهدیخان به میرزا یوسف، وزیر مازندران؛ و وقفنامه سه باب دکان نزدیک مسجد جامع کبیر قزوین بر این مسجد برای راحتی مردم به تولیت قاسم تاجر ابن میرزا محمدجعفر تبریزی؛ همچنین نمونه هایی از عریضه ها و تعزیت ها و غیره برای تعلیم در این رساله آمده است.

آغاز افتاده: «امید که ماهیچه خورشید سلطنت و جهان بانی علی الاتصال رونمای صورت شاهد».

انجام: «خواهان خلود دولت ابد مدت قاهره و ابود سلطنت دوران عدت باهره می باشم».

نستعلیق زیبا، بی کا، قرن ۱۳، عناوین نانوشته، برخی صفحات دارای حواشی متفرقه می باشد، یادداشتی در پشت جلد مبنی بر وفات محمدحسین در شب شنبه پنجم جمادی الآخر سنه ۱۲۴۹، همچنین در یکی از صفحات یادداشت دیگری مبنی بر وفات محمداسماعیل میرزا، فرزند یزدان بخش میرزا شاهرخ شاهی به تاریخ جمعه ۱۶ جمادی الاول ۱۲۶۱ دیده می شود، در آخر نسخه اوراق متفرقه ای از کتب مختلف آمده که یکی از آنها، سه صفحه اول کتاب منهاج الهدایه می باشد، در یکی از صفحات این کتاب یادداشت تملکی از میر سید علی حسینی حسینی در تاریخ شنبه ۱۶ صفر ۱۲۹۶ با مهری بیضوی و سجع «عبده علی ابن محمد صادق الحسینی» موجود است، همچنین سه صفحه اول

منشآت محمدمهدی استرآبادی آمده است، جلد تیماج قهوه ای سوخته.

۸۵ گ، ۱۴ س، ۵/۱۴ × ۵/۲۱ سم.

(۱۸۴)

تمهید القواعد الاصولیه و العربیه (اصول فقه و نحو عربی)

از: شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد شامی (۹۶۶ ق)

صد قاعده اصولی با مسائل متفرع بر آن و صد قاعده نحوی با احکامی که از آنها استفاده می شود در این کتاب گردآوری شده و روز جمعه اول محرم ۹۵۸ پایان یافته است. شهید بر کتاب خود فهرست مفصلی به نام «کشف الفوائد فی فهرس تمهید القواعد» مرتب کرده که در اکثر نسخه های خطی آمده است.

در بعضی از نسخه های کتاب تقسیم بندی آن چنین بیان شده.

قسم اول: در صد قاعده و یازده مقدمه و بیست و یک مسأله و ده فائده.

قسم دوم: در صد قاعده و بیست و چهار فائده و سه مقام.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۳۱۶]

آغاز: «الحمد لله الذی وفقنا لتمهید قواعد الأحکام الشرعیه و تشیید أركانها بتوطید الفوائد العربیه و جعل ذلک عرضه للسعاده الأبدیه».

انجام: «و العام فیہ إنما هو ضمیر المفعول أعنی الهاء و إنما و الفعل مع تعدد المفعولین لیس محالاً فإنَّ الفاعل الواحد».

نسخ بی کا، بی تا، عناوین شنگرف یا نانوشته، بر فراز رؤوس مطالب با خط مشکی نشانی دارد، تصحیح شده، جلد تیماج مشکی.

۱۱۴ گ، ۱۹ س، ۵/۱۴ × ۵/۲۰ سم.

ص: ۵۱۹

الشرح المفید (نحو عربی)

از: محمد بن محمد استرآبادی (قرن ۱۲)

شرحی است بر «عوامل» ملا محسن قزوینی طالقانی، که به تاریخ پنج شنبه ۱۵ جمادی الثانی ۱۱۲۰ به پایان رسیده است.

آغاز: «أحمدك اللهم على نعمائك المناديه لمن رفع يديه وفتح عينيه لاتخفاضها».

انجام: «و فرغت من شرح هذه الرسالة المنسوبة إلى العالم الرباني مولانا محمد محسن الطالقاني تغمدہ اللہ بغفرانہ».

نسخ، محمد علی بن محمد مهدی حسینی، سه شنبه ۱۱ ذی الحجه ۱۲۴۶، بر فراز عناوین و رؤوس مطالب با خط شنگرف یا مشکى نشانی دارد، برخی عناوین در حاشیه با قلم درشت آمده، در برخی صفحات نسخه با خودکار آبی آمده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، یادداشت تملکی از میرزا نصرالله به سال ۱۲۴۷ با مهر بیضوی و سجع «عبدہ الراجی محمد کاظم» آمده و همچنین یادداشت دیگری از تفسیر ملا فتح الله توسط نصرالله به سال ۱۳۰۴ با دو مهر یکی بیضوی با سجع «الله نصرالله...؟» و مهر چهار گوش ناخوانا ابتدای نسخه دیده می شود، جلد چرم مشکى.

۸۰ گ، ۱۶ س، ۱۶ × ۵/۲۰ سم.

مجموعه:

۱ ارشاد الاذهان الی احکام الایمان (۲ پ ۱۹۸ ر) (فقه عربی)

از: علامه حلّی، حسن بن یوسف ابن المطهر (۷۲۶)

به شماره ۴۲ رجوع شود.

ص: ۵۲۰

آغاز: «الحمد لله المتفرد بالقدم والدوام المتنزّه عن مشابهه الأعراض و الأجسام المتفضل بسوانغ الإنعام المتطول بالفواضل الجسم».

انجام: «و من أراد التوسط فعليه بما أفدناه في التحرير و تذكره الفقهاء و قواعد الأحكام أو غير ذلك من كتبنا و الله الموفق لك خیر».

۲ شرح کبری فی المنطق (۱۹۹ پ ۲۳۶ پ) (منطق فارسی)

از: ؟

شرح مزجی است بر کتاب «کبری فی المنطق» میر سید شریف گرگانی (۸۲۵ ق) که جزء کتب درسی حوزه های علمیه قدیم بوده است.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۱۴]

آغاز: «بدانکه آدمی را قوه ایست درّاکه، که منقش گردد در وی صور اشیاء بدانکه آدمی مرکب است از روح و بدن».

انجام افتاده: «پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی بحال جزئیات حیوان که آن انسان و طیور».

نسخ، حافظ شریف شریفی مدنی، پنج شنبه ۱۱ رجب ۹۵۸ پایان کتاب ارشاد الاذهان، ابتدای نسخه آمده که کتابت نسخ روز شنبه جمادی الاول ۹۵۸ در دارالملک شیراز توسط حافظ شریف مدنی ظاهراً شروع شده با مهری دایره ای با سجع ناخوانا، یادداشت تملکی از محمود بن شیخ محمد نجفی با مهر بیضوی و سجع ناخوانا، نسخه مقابله و تصحیح شده، ارشاد الاذهان دارای حواشی با عناوین و رموز «۱۲»، «ه»، «ع ک»، «منه رحمه الله»، «زین الدین»، «ع ب سلمه الله»،

ص: ۵۲۱

«سمع»، «شرح»، «یع»، «سید محمد»، «ح ر» و غیره می باشد، بدون جلد.

۲۳۶ گ، ۱۳۱۶ س، ۱۴ × ۵/۲۰ سم.

(۱۸۷)

سفینه النجاه (فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «الحمد لله الذي مهّد لنا قواعد الدين و شَيّد لنا شريعته سید المرسلين و صلى الله على رسوله الهادي إلى سبيل الوصول إلى معارف الحق و اليقين».

انجام: «قلت سيدى فإنّ رجلا رأى أك في منامه و هو يشرب الخمر النبیز قال ليس النبیز يفسد عليه دينه إنّما يفسد عليه تركنا و تخلفه عنا».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی هایی می باشد و به همین قرینه و قرائن دیگر معلوم می شود نسخه به خط مؤلف است، عناوین و نشانیها شنگرف یا مشکى درشت، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکى ضربی.

(۱۸۸)

سفینه النجاه (فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسین قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

نسخه حاضر جلد سوم می باشد.

ص: ۵۲۲

آغاز: «الحمد لله الذي جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا و رضى عنا بالتراب عنه بدلا فقال و ان لم تجدوا».

انجام: «لأنه مخالف لعمل الطائفة و ضعيف سنداً و محمول على التقيه و قينا اله من الأعمال القبيحه و حفظنا من الأفعال الشنيعه».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوين و نشانیها شنگرف یا مشکی درشت، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی های می باشد، ابتدای نسخه یادداشت شده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی ضربی.

۲۹۶ گ، ۱۵ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

(۱۸۹)

سفینه النجاه (فقه عربی)

از: سید حسین بن سید علی حسینی قاینی (قرن ۱۳)

به شماره ۱۷۸ رجوع شود.

آغاز: «كتاب اللقطه أى بضم اللام و بفتح القاف و بسكونه اسم للمال الملقوط لغه لأنه المتبادر عرفا و لا يصح السلب».

انجام: «من الآيات و الروایات و بهذا یجمع بینهما و لأن المتبادر من الشهداء کونهم غیر المدعی و لهذه المسئله محل آخر ألیق بها».

نسخ، به خط مؤلف، قرن ۱۳، عناوين مشکی درشت و بر فراز آن با خط مشکی نشانی دارد، دارای تصحیحات فراوان و خط خوردگی می باشد، ابتدای نسخه آمده: «مال ورثه مرحوم آقا سید حسین خراسانی»، جلد تیماج مشکی.

۲۶۵ گ، ۱۷ س، ۱۵ × ۲۱/۵ سم.

ص: ۵۲۳

البهجة المرضيه في شرح الألفية (نحو عربی)

از: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (۹۱۱ ق)

شرح مزجی مختصر توضیحی است بر ارجوزه «الألفية» ابن مالک نحوی، دارای نکاتی بنا به گفته شارح که در جاهای دیگر یافت نمی شود. این کتاب مورد اهتمام دانشمندان فن عربیت قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه های علمی می باشد و بر آن چند حاشیه و شرح نوشته اند.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۷۶]

آغاز: «أحمدك اللهم على نعمك و آلائك و أصلی و أسلم على محمد خاتم أنبيائك و على آله و صحبه و التابعين إلى يوم لقائك».

انجام: «إنك حميد مجيد و اختم لنا بخير و اصلح لنا شأننا كله و لإخواننا و آبائنا و سائر المسلمين و صلى الله على محمد و آله أجمعين و الحمد لله».

نسخ، عبدالله، ۱۲۴۵ ق، عناوین در حاشیه به شنگرف، اشعار الفیه با مشکی درشت در بالای صفحه آمده، بر روی رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، نسخه مقابله و تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ملا کاظم»، «ص»، «۱۲»، «سید محمد باقر»، «خالد»، «تصریح»، «شرح قطر»، «شواهد»، «ابوطالب» و غیره می باشد، ابتدای نسخه فهرست مطالب کتاب به صورت مختصر آمده، برخی عبارات به فارسی در بین سطور توضیح داده شده، نسخه صحافی و برخی اوراق آن ترمیم شده است، جلد تیماج قهوه ای.

۲۲۴ گ، ۱۲ س، ۱۵ × ۲۱ سم.

ص: ۵۲۴

انیس العابدین (دعا عربی)

از: محمد بن محمد طیب (قرن ۱۰)

مشمول بر دعاهای گوناگون که بنا به گفته مؤلف به تجربه رسیده و برای قضای حوائج و رفع گرفتاریها انجام داده می شود و همچنین اعمال روزهای هفته و ماه ها و نمازهای مستحبی چندی را که در احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده و در کتابهای علماء شیعه نقل شده است، در یک مقدمه و ده باب دارای فصول بدین عناوین:

مقدمه: در آداب دعا و داعی، دارای سه فصل.

باب اول: در تعقیبات و دعاهای روزها، دارای ده فصل.

باب دوم: در دعاهای ایام سال، دارای سه فصل.

باب سوم: در دعاهای متفرقه، دارای پنج فصل.

باب چهارم: در دعاهای سفر.

باب پنجم: در دعاهای امراض و جز آن.

باب ششم: در دعاهای زندانی و گمشده.

باب هفتم: در استخاره.

باب هشتم: در دعاهای قرض و رزق و حوائج دیگر.

باب نهم: در نماز شب و نمازهای دیگر.

باب دهم: در اسم اعظم.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۱۲]

نسخه حاضر از باب سوم تا آخر می باشد.

آغاز: «و يقول و اتعباه فی هذه السنه الباب الثالث فی الأدعیه المتفرقه المأثوره».

انجام: «أعلى الأشياء كلها و أعظمها، و إذا اتينا على ما قصدناه فالحمد لله».

نسخ، ضياءالدين محمد اكرمى قزوینى، دوشنبه اواسط ربیع الثانی ۹۸۳، نسخه به درخواست خواجه عبدالقادر

ص: ۵۲۵

کرمانی کتابت شده، در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، عناوین و نشانیها زرد، دعاها معرب، این کتاب از کتب وقفی مرحوم حجت الاسلام حاج سید محمود مدرس نجف آبادی به تاریخ ۱۴۰۳ ق می باشد، در پایان نسخه یادداشت های پزشکی و مطالب دیگری آمده است، جلد تیماج مشکی فرسوده.

۲۷۳ گک، ۱۴ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

(۱۹۲)

الموجز (الموجز القانون، شرح قانون، شرح نفیس) (طب عربی)

از: ابوالحسن علاءالدین علی بن ابی حزم قرشی متطبب، معروف به ابن نفیس (۶۸۷ ق)

مختصری است از کتاب «القانون» ابن سینا با افزودگیهایی از ابن نفیس، مشتمل بر مطالب مهم و لازم از پزشکی قدیم و اسباب و علامت بیماریها و چگونگی درمان امراض به روشی که مشهور است بین اطباء در معالجه بیماریها از ادویه و اغذیه و قواعد لازم دیگر. این کتاب در چهار فن می باشد بدین عناوین:

الفن الأول: فی قواعد جزئی الطب أعنی علمیه و عملیه بقول کلی، یشتمل علی الجملتين:

الجمله الأولى: فی قواعد الجزء النظری من الطب و یشتمل علی أربعة أجزاء.

الجمله الثانی: فی قواعد الجزء العملی من الطب بقول کلی و الجزء العملی ینقسم إلى علم حفظ الصحه و إلى علم العلاج و یشتمل علی جزئین.

الفن الثانی: فی الأدوية و الأغذیه المفرده و المركبه، یشتمل علی الجملتين:

الجمله الأولى: فی أحكام الأدوية و الأغذیه المفرده و یشتمل علی باین.

الجمله الثانیه: فی الأدوية المركبه، تشتمل علی باین.

الفن الثالث: فی الأمراض المختصه بعضو دون عضو و أسبابها و علاماتها و معالجاتها.

ص: ۵۲۶

الفن الرابع: فى أمراض التى لا يختص بعضو دون عضو، يشتمل على أبواب سته.

الباب الأول: فى الحميات.

الباب الثانى: فى البخران و أيامه.

الباب الثالث: فى أورام و البثور و الجذام و الوباء و تحرز عنه.

الباب الرابع: فى الكسر و الوثى و الخلع و الصدمه و السقطه و الضربه و الشجاج و السحج.

الباب الخامس: فى الزينه.

الباب السادس: فى السموم و الاحتراز عنها.

[مركز احياء، ج ٣، ص ٢٩٢؛ دانشكده پزشکی تهران، ج ١، ص ٩٣]

آغاز افتاده: «وعلاماتها و معالجاتها الفن الرابع فى الأمراض التى لا يختص بعضو دون عضو و البابها و معالجاتها و التزمتم فيه مراعات المشهور».

انجام افتاده: «و حب السفرجل فى دهن البنفسج و الغذاء حنطيه بالأركاع الأدويه».

نسخ، بى كا، بى تا، عناوين در متن و حاشیه سنگرف، بر فراز برخی عناوين با خط سنگرف نشانی دارد، مقابله و تصحيح شده، دارای حواشی مختصر با عناوين و رموز «١٢»، «ق»، «نف» و «ق» می باشد. و در برخی صفحات با خود کار آبی یادداشت شده: «وقف مدرسه الحجه نجف آباد»، جلد تیماج مشکی فرسوده.

١٤٤ گک، ١٧ س، ١٦ × ٥/٢١ سم.

(١٩٣)

حاشیه البهجه المرضیه (نحو عربی)

از: میرزا ابوطالب اصفهانی (١٢٣٨ ق)

حاشیه متوسطی است با عناوين «قوله قوله» بر کتاب «البهجه المرضیه فى شرح

ص: ٥٢٧

الألفیه» جلال الدین سیوطی. در این حاشیه بنا به گفته مؤلف در مقدمه کتاب، حل معضلات و بیان مشکلات می شود، و سلخ جمادی الثانی ۱۲۲۳ به پایان رسیده است.

آغاز: «ربنا ربنا لک الحمد لما ترفعنا نحوک وتحفظ حواشینا عن غواشی من یئس عفوک و صلّ علی من بعثته بآیاتک و کتابک».

انجام افتاده: «و أمّا الأب بمعنی الوالد و إن کان قد یشدّه لکنه لم یجمع علی فعل أضمن قرنا الأم فیما سبق بضم الهمزه و جعله بمعنی الوالد و الاب أنها بمعنی الوالد».

نستعلیق زیبا، بی کا، عناوین و نشانیها شنگرف، عبارات بهجه المرضیه مشکى درشت، بر فراز رؤوس مطالب با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده دارای حواشی مختصر با عنوان «منه رحمه الله» می باشد، جلد تیماج قهوه ای ضربی گل و بوته دار.

(۱۹۴)

مفاتیح الشرائع (فقه عربی)

از: ملا محسن بن مرتضی فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

مسائل فقهی بر پایه اخبار و مسلک اخباری ها در این کتاب گزارش شده است. با اشاره به بعضی ادله و گفته های بعضی از فقهای مشهور، با عناوین «مفتاح مفتاح» در دو جلد: اول: در فن عبادات و سیاسات، دوم: در فن عادات و معاملات و هریک دارای شش کتاب و یک خاتمه.

این کتاب را مرحوم فیض پس از کتاب دیگرش «معتصم الشیعه» که مفصل بود و ناتمام مانده است، تألیف کرده و به سال ۱۰۴۲ موافق جمله «اثنان و اربعون الفاً» به پایان رسیده است.

[مرکز احیاء، ج ۳، ص ۱۳۶]

آغاز: «الحمد لله الذی هوانا لدین الإسلام و سنّ لنا الشرایع و الأحکام بوسیله نبیه المختار و أهل بینه الأطهار علیه و علیهم الصلاه و السلام».

ص: ۵۲۸

انجام: «کما فی الخیر المشهور و فی القوی کل شیء مطلق حتی یرد فیہ نهی و الله أعلم بحقایق أحكامه و الحمد لله...».

نسخ، محمد شریف بن محمد علی، پنج شنبه ۲۷ جمادی الاولی ۱۱۸۳، اسم کاتب را تغییر داده و محمد رحیم کرده اند، عناوین و نشانیها سنگرف، بر فراز برخی کلمات و عبارات با خط سنگرف نشانی دارد، تصحیح و مقابله شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «منه ره»، «ق»، «مجمع»، «قاضی»، «۱۲»، «ص»، «معتصم»، «لمعه»، «ذخیره»، «حسین ره»، «ع ک ره»، «سلطان ره»، «بهاء الدین ره» و غیره می باشد، ابتدای نسخه وقفنامه کتاب توسط محمد جعفر بن محمد صافی فارسی در ۱۳ محرم ۱۲۷۹ با مهر بیضوی و سجع «عبد محمد جعفر بن محمد صافی» موجود است، موضوع مطالب کتاب با قلمی زیبا در حاشیه آمده است، جلد تیماج مشکى ضربی گل و بوته دار زیبا.

۲۶۷ گ، ۲۵ س، ۵/۱۲ × ۲۱ سم.

(۱۹۵)

لسان الخواص (دائرة المعارف عربی)

از: آقا رضی الدین محمد بن حسن قزوینی (۱۰۹۶ ق)

دائرة المعارف مهمی است در اصطلاحاتی که بر زبان علما و دانشمندان می آید، اصطلاحات را به طور مفصل شرح نموده و از همه علوم اسلامی عصر مؤلف بحث می شود. تألیف این کتاب به پایان نرسیده و فقط یک قطعه از حرف الف که دارای اصطلاحات (ابجد، ابداع، اجتهاد، اجماع، احباط، اختیار، اراده، اربعه متناسبه، ارتماطیقی) می باشد نوشته شده است.

[مرعشی، ج ۱، ص ۸۶]

ص: ۵۲۹

آغاز: «بسمله، و به نستعين الحمد لله الذي أخرج بوجوده أنحاء خيرات الوجود من أقسام شرور العدم».

انجام افتاده: «و أيضا يلزم أن يكون مثلاً قدر أربعين شبراً من الماء فيما لا يبلغ مجموع أبعاده عشرة».

نسخ، بی کا، قرن ۱۱، عناوین و نشانیها در متن و حاشیه شنگرف، نسخه تصحیح شده، دارای حواشی مختصر با عناوین و رموز «منه دام ظلّه» و «ق» می باشد، علامت وقف در برخی صفحات دیده می شود، ابتدای نسخه یک یادداشت از طرف استاد عباس بنا و حسن کربلایی ابوطالب به تاریخ ۷ ربیع الاول ۱۳۱۸ و یادداشت دیگری از طرف کربلایی علی مهدی ابوالقاسم و کربلایی براتعلی کربلایی جعفرعلی به تاریخ ۱۲ صفر ۱۳۱۹ آمده است، جلد تیماج قرمز ضریبی.

۱۵۱ گ، ۱۸ س، ۱۲/۵ × ۱۹ سم.

(۱۹۶)

شرح المفصل فی صنعه الاعراب (نحو عربی)

از: ؟

شرح مزجی مختصری است بر کتاب «المفصل فی صنعه الاعراب» زمخشری که با عناوین «قوله قوله» می باشد.

آغاز افتاده: «قوله فی الأسماء الستة معنا و هذه الأسماء تسمى أسماء المضافه لأن ذا».

انجام: «مع عدم جواز الادغام الحذف أولى إلا أنه بعض الحذف قیاسی و بعضه سماعی و الله اعلم بالصواب و إليه مرجع و المآب».

ص: ۵۳۰

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین مشکئی درشت یا بر فراز آن با خط مشکئی نشانی دارد، نسخه تصحیح شده و در حاشیه نسخه بدل دارد، دارای حواشی با عناوین و رموز «ق»، «ص»، «منه»، «محمد سلیم» و غیره می باشد، در برخی صفحات با خودکار آبی نوشته شده: «وقف مدرسه الحجّه نجف آباد»، جلد چرم قهوه ای.

۲۰۱ گک، ۱۹۱۷ س، ۱۵ × ۲۰ سم.

(۱۹۷)

مجموعه:

۱ شرح آداب البحث (۲ پ ۲۷ پ) (منطق عربی)

از: کمال الدین مسعود شیروانی (۹۰۵ ق)

شرح مزجی توضیحی مختصر بسیار مشهوری است بر رساله «آداب البحث» شمس الدین سمرقندی، با رد و ایراد در بعضی از بحث ها.

[مرعشی، ج ۲۲، ص ۶۶؛ مرکز احیاء، ج ۲، ص ۱۱۴]

آغاز: «بسمله، و به استمدّ واستعین الحمد لله رب العالمین و الصلوه علی نبیه محمد و آله اجمعین».

انجام: «... ثبوت العلیّه و إلاّ یلزم ارتفاع النقیضین و به یحصل المطلوب کما مرّ فی الشقّ الأول من الترید المذکور».

۲ المشاعر (۲۷ پ ۵۷ ر) (فلسفه عربی)

از: ملاصدرا، محمد بن ابراهیم شیرازی (۱۰۵۰ ق).

بحث هائی است پیرامون شناخت واجب الوجود تعالی و صفات الهی و آنچه مربوط به پیامبری و معاد و مانند این مسائل می باشد، نگاشته شده بر پایه های فلسفی با استناد

ص: ۵۳۱

به کتاب و سنت تا جامع بین معقول و منقول باشد در یک فاتحه و سه منهج و یک خاتمه، دارای مشاعر بدین تفصیل:

الفاتحه: فی تحقیق مفهوم الوجود و أحكامه.

المنهج الأول: فی وجوده تعالی و وحدته.

المنهج الثاني: فی نبذ من أحوال صفاته تعالی.

المنهج الثالث: فی الإشارة إلى الصنع و الإبداع.

الخاتمه: فی الطرق إلى الله تعالی.

آغاز: «بسمله، و به استمدّ و نستعین نحمد الله و نستعین بقوته التي أقام بها ملكوت الأرض و السماء و بكلمته التي أنشأ بها نشأتی الآخرة».

انجام: «بلغ إلى درجة العقل الفعّال فيه وقف ترتيب الخير و الجور و اتصل بأوله دائره الجود مع مفيض الخير و الجود».

۳ رساله فی کیفیه زیاره عاشورا (۵۸ پ ۹۷ پ) (زیارت عربی)

از: سید اسدالله بن حجت الاسلام شفتی (۱۲۹۰ ق)

آغاز: «بسمله، و به نستمدّ و نستعین الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید انبیائه محمد و آله الطّاهرین و بعد فقد طال شوقی».

انجام: «یکتب لک بذلك زوره و الزوره حجه و عمره قال سدير فربما فعلت ذلك في شهر أكثر من عشرين مرّه».

۴ معالم العلماء (۹۸ پ ۱۳۰ ر) (رجال عربی)

از: رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (۵۸۸ ق)

بیوگرافی بسیار مختصر از مؤلفین شیعه و نام پاره ای از کتاب های آنان، تتمه فهرست شیخ طوسی، و در پایان فصلی است در نام شاعران اهل بیت علیهم السلام.

[مرکز احیاء، ج ۸، ص ۳۳۸]

ص: ۵۳۲

آغاز: «بسمله، الحمد لله رب العالمين... قال محمد الشيخ الإمام الأجل الأوحـد رشيدالدين فخرالعلماء ابن علي بن شهر آشوب».

انجام: «و إبراهيم بن العباس و منصور الفقيه و المغربي و ذلك حزب عظيم والله المشكور و الحمد لله أولا و آخرا...».

۵ بشاره الشيعة (۱۳۰ پ ۱۷۲ پ) (اعتقادات عربي)

از: ملا محسن بن مرتضى فيض كاشاني (۱۰۹۱ ق)

طی چهل «بشاره» اثبات می شود که فرقه ناجیه از فرق اسلام که در حدیث حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است، همان شیعه اثنی عشریه می باشد که پیرو امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام هستند، با عناوین «بشاره بشاره»، این کتاب به سال ۱۰۸۱ موافق جمله «بشارات من الله» تألیف شده است.

[مرکز احیاء، ج ۵، ص ۳۶۲]

آغاز: «بسمله، الحمد لله علی ما هداانا لمعرفة أحسن القول و اتقنه و الصلوه علی محمد کما أانا بخیر دین و أحسنه».

انجام: «و عدد هذا الکلام تاریخ التصنیف و هو تاریخ لطیف و الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی محمد و آله أجمعین».

نسخ، عبدالصمد محلاتی، ۲۲ جمادی الاولی ۱۲۸۹ پایان رساله آخر، عناوین سنگرف یا مشکى درشت و یا بر فراز آن با خط قرمز نشانی دارد، رساله آخر عناوین نانوشته، نسخه تصحیح شده و برخی رساله های آن نسخه بدل دارد، در پایان مطالبی از کشکول شیخ بهایی آمده است، جلد مقوایی.

۱۸۵ گک، ۱۷ س، ۱۶ × ۲۲ سم.

ص: ۵۳۳

شرح الشافیه (شرح نظام) (صرف عربی)

از: نظام الدین حسن بن محمد قمی نیشابوری (۷۲۸ ق)

شرح مزجی مهم معروفی است بر رساله «الشافیه» ابن حاجب نحوی، مشهور به «شرح نظام» و مورد اهتمام دانشمندان قرار گرفته و از کتابهای درسی حوزه ها می باشد.

[مرکز احیاء، ج ۱، ص ۴۵۶]

آغاز: «بسمله، و الصلوه علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فقد سألتنی من لایسعی مخالفته أن الحق».

انجام: «و ذلك لمجىء الأماله فيه و إلى و علی لقولهم إليك و عليك و حتی لكونه بمعنی إلى».

نسخ، طاهر بن شیرجان، سه شنبه ذی القعدة ۱۰۰۱، عناوین در حاشیه شنگرف، بر فراز متن شافیه با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «شرح جابردی»، «ص»، «۱۲»، «رضی» و غیره می باشد، چند جای نسخه از ابتدا و اواسط آن افتادگی دارد که مقداری از آن در چند مرحله و با خط های متفاوت بازنویسی شده و برخی از آن هنوز تکمیل نشده یا دوباره افتاده است، ابتدای نسخه مهری چهارگوش با سجع «عبده مهر علی... طاهر» موجود است، نسخه مرمت و وصالی شده، نسخه مجدول است و در پایان فهرست مطالب کتاب با شماره صفحه آمده است، آخر نسخه یادداشتی با مهر چهارگوش ناخوانا آمده، و در پایان کاتب که خود مالک نسخه بوده کتاب را بر طلاب علوم دینی وقف کرده است، و در برخی صفحات آمده که نسخه وقف مدرسه الحجه نجف آباد می باشد، جلد چرم قهوه ای.

۸۰ گ، ۲۵ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

ص: ۵۳۴

الوافی (روایت عربی)

از: ملا محسن بن مرتضیٰ فیض کاشانی (۱۰۹۱ ق)

به شماره ۸۷ رجوع شود.

نسخه حاضر از کتاب جهاد تا آخر کتاب قضاء می باشد.

آغاز: «الحمد لله و الصلوه و السلام على رسول الله ثم على أهل بيت رسول الله ثم على رواه أحكام الله ثم على من انتفع بمواعظ الله».

انجام: «كيف تلقته الأعداء بحسن القبول و الحمد لله الذي هدانا بهم و بأحكامهم إلى الطريق القويم و الصراط المستقيم».

نسخ، بی کا، بی تا، عناوین و نشانیها شنگرف، نسخه در حاشیه تصحیح شده و نسخه بدل دارد، ابتدای نسخه فهرست ابواب کتاب با شماره صفحه آمده، ابتدای نسخه عنوان کتاب را «فروع کافی» از شیخ کلینی معرفی کرده که اشتباه است، جلد تیماج زرشکی فرسوده.

۲۶۷ گ، ۱۹ س، ۱۴ × ۲۱ سم.

(۲۰۰)

البهجه المرضیه فی شرح الالفیه (صرف و نحو عربی)

از: جلال الدین بن ابی بکر السیوطی (۹۱۱ ق)

به شماره ۱۹۰ رجوع شود.

آغاز افتاده: «اسمان و بنیا لشبههما الحرف فیما هو الأصل أن یوضع علیه و نحو ید و دم».

انجام: «و اختتم لنا بالخیر و اصلح لنا شأننا کله و افعل ذلک باخواننا و احبائنا و سائر المسلمین».

ص: ۵۳۵

نسخ، محمدعلی بن مهدی، دوشنبه ۴ شوال ۱۲۵۴، عناوین در حاشیه شنگرف یا مشکى درشت، بر فراز متن الفیه با خط شنگرف نشانی دارد، تصحیح شده، دارای حواشی با عناوین و رموز «ابن ناظم»، «لمحرره»، «تصریح»، «۱۲»، «ابن عقیل»، «شیخ محمدرفیع اعلى الله مقامه»، «محمدتقی بن نوروزعلی کرونى»، «لمحرره غلام حسین»، «رفیع اعلى الله مقامه چهارشنبه ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۵۸» و همچنین دارای حواشی از غلام حسین در سال ۱۲۶۰ نوروزعلی بن محمدباقر در سالهای ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ قمری می باشد. برخی کلمات در بین سطور تجزیه و ترکیب شده، برخی عبارات ترجمه شده است، در آخر نسخه مهر بیضوی کاتب با سجع «عبدہ الراجی محمدعلی بن مهدی» موجود است، در اواخر نسخه یادداشتی از طلبه علوم دینی شیخ محمدتقی بن شیخ نوروزعلی کوهانی کرونى در روز پنج شنبه ۱۹ شعبان ۱۳۴۲ مبنی بر این که: «در این سال گفتگوی جمهوری می نمودند و هنوز نه شاهی و نه جمهوری قرار نگرفته بود» دیده می شود، در اواسط نسخه دو مهر بیضوی با سجع «مجتبی» موجود است، جلد چرم قهوه ای سوخته فرسوده.

۱۲۵ گ، ۱۴ س، ۱۴ × ۲۰ سم.

ص: ۵۳۶

ابواب الجنان شماره (۱۳۳)

ص: ۵۳۷

اجازه شیخ بهایی به جلال الدین محمد گلپایگانی شماره (۱۲۸)

ص: ۵۳۸

صورت اجازہ ملا رفیعا شماره (۱۲۶)

ص: ۵۳۹

تجريد العقائد شماره (١٢٥)

ص: ٥٤٠

سفینه النجاه به خط مؤلف شماره (۱۸۷)

ص: ۵۴۱

سفینه النجاه به خط مؤلف شماره (۱۸۸)

ص: ۵۴۲

تهذيب الاحكام شماره (١٥٧)

ص: ٥٤٣

تنقيح الراءع شماره (١٣٩)

ص: ٥٤٤

معالم الاصول و مهر محمد هاشم چهارسوقی شماره (۱۲۴)

ص: ۵۴۵

حبل المتين شماره (١/١٢٨)

ص: ٥٤٦

(۵۴۷)

فهارس فنی:

آیات

روایات

معصومین و پیامبران علیهم السلام

ملائکه

اشخاص

کتاب ها

مکان ها

فرق، مذاهب، طوایف

ص: ۵۴۷

أحل الله البيع و حرم الربا؛ ٩١، ٩٣.

إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة؛ ٢٧٢.

أقم الصلاة لذكرى؛ ١٠٨.

ألا إن أولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون؛ ٨٢.

إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان؛ ٣٠.

الذين إذا اکتالوا على الناس؛ ٩٠.

الذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها؛ ١٠١.

الملك القدوس العزيز الحكيم؛ ٥٣.

إن أحسنتم أحسنتم لأنفسكم؛ ١٢١.

إننا كنا عن هذا غافلين؛ ٦١.

إن الله يأمركم أن تؤءدوا؛ ٩٠، ٩٣، ١٩٨.

إن الله يغفر الذنوب جميعا؛ ١٣٣.

إن في اختلاف الليل و النهار؛ ٣٥٤.

إن كثيرا من الأحرار و الرهبان ليأكلون أموال؛ ٩١، ٩٣.

إنك ميت و إنهم ميتون؛ ١٠٤.

إنما الصدقات؛ ١٩٠.

إن من شىء يسبح بحمده ولكن لا تفقهون؛ ٥٠، ٥٣.

إن هو إلا وحي يوحى؛ ٧٣.

أو تقولوا إنما أشرك آباءنا؛ ٦١.

بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله؛ ٧٧.

تعز من تشاء و تذلل من تشاء؛ ١٣٠.

توءمنون بالله و رسوله و تجاهدون في؛ ١٠١.

حتى إذا أتوا على واد النمل قالت نملة؛ ٥٥.

حرمت عليكم أمهاتكم و بناتكم؛ ٢٧٣.

ذلك فضل الله؛ ٦٥، ٧٠.

فإذا جاء أجلهم لا يستأخرون ساعه؛ ٩٨.

فإذا قضيت الصلاة فانتشروا؛ ١١٧.

ص: ٥٤٩

فاسعوا إلى ذكر الله و ذروا البيع؛ ١٠٩.

فإن أمن بعضكم بعضا فليوّد الذي اوءتمن؛ ٩٠، ٩٣.

فإن طبن لكم عن شيء منه نفسا؛ ٣٤٩.

فانكحوا ما طاب لكم من النساء؛ ٢٥٧، ٢٦٨.

فأينما تولّوا فثم وجه الله؛ ٣٦١.

فتمنّوا الموت إن كنتم صادقين؛ ٨٨.

فقال لها و للأرض اتّيا طوعا أو كرها قالتا؛ ٥٣.

فينبئكم بما كنتم تعملون؛ ٩٨.

قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء؛ ٥٣.

قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن؛ ٤٠٠.

قل أعوذ برب الفلق؛ ٣٤٦.

قل أعوذ برب الناس؛ ٣٤٦.

قل إن الموت الذي تفرون منه؛ ٩٧.

قل هو الله أحد؛ ٣٤٦.

قل يا أيّها الذين هادوا إن زعمتم أنّكم أولياء لله؛ ٨١، ٨٣.

قل يا أيّها الكافرون؛ ٣٤٦.

كل شيء هالك إلا وجهه؛ ٤٠٧، ٤٠٩.

كل نفس ذائقة الموت؛ ١٠٤.

كونوا أنصار الله؛ ٨٢.

لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل؛ ٩٠، ٩٣.

ليس كمثلته شئ؛ ٣٩٧.

ما على المحسنين من سيل؛ ٢٠٣.

مثل الذين حملوا التوراه ثم لم يحملوها كمثل؛ ٧٥.

مما خطيئاتهم اغرقوا؛ ٢٧٢.

من له قلب أو ألقى السمع و هو شهيد؛ ٣٨٢.

و آخرين منهم لما يلحقوا بهم؛ ٦٨، ٦٧، ٦٥.

و ابتغوا من فضل الله؛ ١١٨.

و احل لكم ماوراء ذلكم؛ ٢٥٧، ٢٦٨.

و إذا رأوا تجاره أو لهوا انفضوا؛ ١٢٧.

و إذا كالوهم أو وزنوهم يخسرون؛ ٩٠.

و إذ قال ربك للملائكه إني جاعل في الأرض؛ ٤٢٣.

و اذكروا الله كثيرا؛ ١١٨، ١١٩، ١٢٥.

و أزواجه أمهاتهم؛ ٢٧٨.

و الطير صافات كل قد علم صلاته و تسيحه؛ ٥٥.

ص : ٥٥٠

و أما ما ينفع الناس فيمكث في الأرض؛ ١٠١.

و أمهاتكم اللاتي أرضعنكم؛ ٢٧٦.

و إن كانوا من قبل لفي ضلال مبين؛ ٦٣.

و تفقد الطير فقال ما لي لا أرى الهدى؛ ٥٥.

و كان عرشه على الماء؛ ٦١.

و لا تبرجن تبرج الجاهلية الأولى؛ ٢٧٨.

و لا يتمونه أبدا بما قدمت أيديهم؛ ٨٧.

و ما ينطق عن الهوى؛ ٧٣.

و من شر غاسق إذا وقب؛ ٢٦٠.

و من يتعدّ حدود الله فأولئك هم الظالمون؛ ٨٩.

و نزلنا من السماء ماء مباركا؛ ٣٤٩.

و يعلمهم الكتاب و الحكمة و إن كانوا؛ ٦٢، ٦٣.

و يل للمطففين؛ ٩٠، ٩٣.

و ينزل عليكم من السماء ماء؛ ٣٤٩، ٣٥٠.

هو الذي بعث في الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم؛ ٥٩.

يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة؛

١٠٧.

يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على؛ ١٠١.

يا أيها الناس علمنا منطق الطير و أوتينا؛ ٥٥.

يتلوا عليهم آياته و يزكيهم؛ ٦٣.

يسبح لله ما فى السموات و ما فى الأرض؛ ٥٠.

يضلّ من يشاء و يهدى من يشاء؛ ١٢١.

يهب لمن يشاء اناثا و يهب لمن يشاء؛ ٣٤٥، ٣٤٧.

ص: ٥٥١

اثنى بخمسه فأتاه بخمسه فقال؛ ٢١٨.

أترى ما تقول هذه العصافير عند طلوع الشمس؛ ٥٦.

أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: إنى كسبت مالا؛ ٢٢٢.

أحب للرجل يكون عليه دين ينوى قضاءه؛ ٢٠٩.

أختبروا شيعتى بخصلتين فإن كنت؛ ٧١.

إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك؛ ٨٤.

إذا أوقب حرمت عليه بنته و اخته؛ ٢٦٥.

إذا رضى الله عن عبد قال: يا ملك الموت؛ ٨٣.

إذا صليت العصر يوم الجمعة فقل؛ ١١٣.

إذا كان عشية الخميس و ليله الجمعة؛ ١١٢.

اشربوا ماء السماء فإنه يطهر البدن؛ ٣٥٠.

أطلبه قال: و قد طال فاصدق عنه؛ ١٥٦.

أعلم ان جماعهن و القمر فى برج الحمل؛ ٣٥٣.

أعلموا أنّ الله قد افترض عليكم الجمعة؛ ١٠٩.

أقبل غير و نحن نصلى مع رسول الله صلى الله عليه و آله الجمعة؛ ١٢٧.

أقرأوا القرآن بألحان العرب و أصواتها؛ ٢٩٤.

ألا أعلمكم دعاء علمنى جبرئيل؛ ٣٤٦.

ألا و أن الظلم ثلثه ظلم لا يغفر؛ ٨٩.

الترتيل هو أن تتمكث فيه؛ ٢٩٥.

الجمعه واجبه أو الجمعه حق واجب؛ ١٠٩.

الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر؛ ٨٢.

الرحمن رحمن الدنيا و الرحيم؛ ٤٥.

ص: ٥٥٢

الرزق يطلب العبد و هو اسرع؛ ١٣٠.

الزهد فى الدنيا ثلاثة أحرف: زاء و هاء و دال؛ ١٣٢.

الصلاه يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت؛ ١١٨.

الظلم ثلاثة ظلم يغفره الله و ظلم؛ ٢٢٣.

اللهم إنى اسألك من بهائك؛ ٢٧٢.

أما تستطيع أن تحله من صاحبه؛ ٢٠٦.

أنا الله لا إله إلا أنا خالص كل شىء خلقت السماوات؛ ٣٤٢.

إنّ التقيه دينى و دين آبائى؛ ٢٩.

إنّ الرزق يطلب العبد كما يطلبه اجله؛ ١٣٠.

إنّ الله تبارك و تعالى خلق اسماء بالحروف؛ ٤٠٠.

إنّ الله تبارك و تعالى يبعث فى يوم القيمه عبادا؛ ٧٢.

إنّ الله تعالى يحب أن يقرأ؛ ٢٨٧.

إنّ الله خلق الشهور و خلق حزيان و جعل الآجال؛ ٣٤٣.

أنا مدينه العلم و على بابها؛ ٣٧٣.

أنا و على من نور واحد؛ ٣٧٤.

إنّ رجلا أتى أميرالمؤمنين عليه السلام فقال: يا أميرالمؤمنين إنى أصبت؛ ١٥٠.

انصرفوا إليها من الثواب على سماع؛ ١٢٧.

إنّ فى الجنة مدائن من نور و على المدائن؛ ٩٢.

إن لم نجد وارثا علم الله تعالى؛ ٢١١.

إنّ ليله الجمعة و يوم الجمعة أربع؛ ٤١.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبُهُ اللَّهُ فَتَعَلَّمُوا مَأْدِبَتَهُ مَا؛ ٢٣.

أَنَّ سِئْلَ عَنِ الرَّجُلِ يَفْجُرُ بِالْمَرَاهِ؛ ٢٦٤.

أَنَّ سِئْلَ عَنِ الرِّضَاعِ؟ فَقَالَ: يَحْرَمُ؛ ٢٧١.

أَنَّ قَالَ... إِذَا صَاحَ الْبَازِي يَقُولُ؛ ٥٤.

أَنَّ قَالَ فِي رَجُلٍ زَنَى بِأَمْرَأَتِهِ؛ ٢٦٥.

أَنَّ يَحْبِسُهَا عِنْدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَيَعْرِفُ؛ ١٥٦.

إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ؛ ٤٠، ٤١.

أَيُعْجِزُ أَحَدَكُمْ إِذَا مَرَضَ أَنْ يَسْأَلَ؛ ٣٤٩.

بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ فَرَزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ ٤٩.

تَدْفَعُ إِلَى الْمَسَاكِينِ ثُمَّ قَالَ: ثَانِيهِ؛ ٢١١.

ص: ٥٥٣

تصدق باخراج الخمس؛ ٢١٨.

تصدق بخمس مالك فإن الله تعالى رضى من؛ ١٥٥، ٢١٨، ٢٢٢.

تصدق به فإما لك و إما لأهله؛ ٢٠٦.

تطلب له وارثا و إلا فهو كسبيل؛ ١٥٥.

تعرفها سنه فإن جاء طالب و إلا؛ ١٧٣.

تقليم الأظفار و قصّ الشارب و غسل؛ ١١١.

توحد بالتوحيد فى توحد؛ ٤٠٨.

توحيدته تميزه عن خلقه و حكم؛ ٤٠٥.

ثم قال الله لهما: قد بتما ليلتكما هذه؛ ٣٤٢.

جعلت فداك! إنا نسمع الآيات من القرآن؛ ٣٢٨.

حب الوطن من الايمان؛ ٨٢، ٨٣.

حسن القرآن بأصواتكم فإن الصوت الحسن؛ ٢٩٤.

حلاله حلال الى يوم القيمة و حرامه؛ ٦٦.

خلق الله الآدم على صورته؛ ٣٩٦.

خلق الله المشيئه بنفسها ثم خلق؛ ٣٧٨.

خيره إذا جاءك بعد سنه بين أجرها؛ ٢١٥.

دخل علينا رسول الله عليه السلام و فاطمه جالسه عند القدر؛ ١٣٣.

درهم يرده العبد إلى الخصماء خير؛ ٩١.

دع الحرص على الدنيا و لا تطمع فى العيش؛ ١٣٠، ١٣١.

رجل أتى غلاما اتحل له أخته؛ ٢٥٦.

رجل فجر بامرأه هل يجوز له؛ ٢٦٧.

رفيق كان لنا بمكة فرحى منها إلى؛ ١٩٤.

سئل أبو عبد الله عليه السلام عن رجل كان له على؛ ١٩١.

سئل و أنا حاضر عن امرأه؛ ٢٧١، ٢٧٤.

سألت أبا جعفر عليه السلام عن اللقطة فأراني خاتما في يده؛ ١٩٤.

سألت أبا جعفر عليه السلام لرجل يكون عليه الدين؛ ١٨٧.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عما يكنس من التراب؛ ١٦٣، ١٨٦، ١٩٦.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرضاع؟ فقال: يحرم منه؛ ٢٧٢.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل فجر

ص: ٥٥٤

بالمراه؛ ٢٦٧.

سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: و كان عرشه؛ ٦١.

سألت أبا عبد الله عليه السلام هم رجل من المسلمين أودعه؛ ٢٠٠.

سألته عن تراب الصواغين و إنا نبيعه؛ ١٩٧.

سألته عن رجل مات و عليه دين؛ ١٨٧.

سأله المرزبان عن رجل يفجر؛ ٢٦٧.

سمعته يقول: يحرم من الرضاع؛ ٢٧١.

سميت الجمعة جمعه لأن الله جمع فيها خلقه؛ ٣٩.

عرفها حولا فإن جاء ربها و إلا؛ ١٨٣.

العلم الحياه؛ ١٧.

علمنى جبرئيل دواء لا أحتاج معه؛ ٣٤٩.

علمنى جبرئيل عليه السلام: يؤخذ بنيسان يقرء عليه؛ ٣٤٨.

على اليد ما أخذت حتى تؤدى؛ ١٧٤، ١٧٦.

عن الرجل يكون عليه الدين لا يقدر؛ ٢٠٩.

عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللصوص؛ ٢١٢، ٢١٦.

عن رجل وجد ديناراً فى الحرم؛ ١٦٦.

غسل الرأس بالخطمى فى كل جمعه أمان؛ ١١١.

فأطلبه قال: قد طلبناه و لم نجد؛ ٢١٠.

فإن الرسول من يظهر له الملك فيكلمه؛ ٥٩.

فإن حدث بك حدث فأوصى به إن جاء؛ ١٥٥.

فى رجل زنى بام امرأته أو بابنتها؛ ٢٦٥.

فى رجل كان له على رجل حق ففقده؛ ٢١٠.

فى رجل لعب بسلام قال: إذا أوقب لم تحل؛ ٢٥٦.

فى رجل لعب بسلام هل تحل له امه؛ ٢٥٦.

فى رجل يأتى أبا امرأته فقال: إذا أوقبه فقد؛ ٢٦٥.

فى رجل يتزوج جاربه فدخل بها؛ ٢٦٥.

فى رجل يعبث بالسلام قال: إذا أوقب

ص: ٥٥٥

حرمت عليه؛ ٢٥٥.

فى لص أودع رجلا متاعا؛ ١٦٥.

فيما يخرج من المعادن و البحر و الغنيمه؛ ٢١٧.

قال رجل: إني قد أصبت مالا و إني قد خفت فيه على نفسي؛ ١٩٣.

قدم دحيه بن خليفه الكلبى بتجاره من؛ ١٢٨.

قد وقعت عندي مأتا دراهم و أربعة؛ ٢١١.

قرأ رجل على الصادق عليه السلام و أنا استمع؛ ٣٢٨.

قلت لأبي جعفر عليه السلام: إني لم أزل واليا؛ ٢٢٤.

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أنه ذكر لنا أن رجلا من الانصار؛ ٩١.

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إني لم أزل واليا منذ زمن الحجاج إلى يومى؛ ٩١.

قلت له: بلغنى أن يوم الجمعة اقصر الأيام؛ ١١٥.

قوله فانتشروا ليس بطلب الدنيا؛ ١١٨.

كان رسول الله صلى الله عليه و آله إذا كان يوم الجمعة؛ ١١١.

كان رسول الله صلى الله عليه و آله فى مجلسه و عنده جماعه من؛ ٦٧.

كان رسول الله صلى الله عليه و آله يصلى بالناس يوم الجمعة؛ ١٢٨.

كل امرئ لاق ما يفّر منه؛ ٩٧.

كنت كنترا مخفيا فأحببت أن اعرف؛ ٣٨٤، ٣٩١.

كونوا لنا زينا؛ ١٧.

لا إلا أن لا يقدر إلى أن قال؛ ٢١٧.

لا تحل لقطه الحرم إلا لمنشد؛ ١٦٦.

لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنه؛ ١١١.

لا ترفعوها فإن ابتليت فعرفها سنه؛ ١٨٣، ٢١٥.

لا تقربوها فإن ابتليت بها فعرفها؛ ١٧٢.

لا جناح عليه بعد أن يعلم الله أن؛ ١٥٦.

لا يحرم الحرام الحلال؛ ٢٦٣.

لا يحل مال المرء مسلم إلا عن طيب نفس منه؛ ١٥٩، ١٦٧.

لا يردّه فإن أمكنه أن يردّه على صاحبه؛ ١٨٥.

ص: ٥٥٦

لله عزوجل تسعه و تسعون اسماء؛ ٤٠٠.

لما نزلت «بسم الله الرحمن الرحيم» قال؛ ٤٧.

لو أن أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ؛ ١٣٠.

لو كان الايمان عند الثريا لناله رجال؛ ٦٥.

لولاك لما خلقت الافلاك؛ ٤١٧.

ليله الجمعة ليله غزاء و يومها؛ ٤٢.

ما حرم حرام قط حلالا؛ ٢٦٦.

ما من شيء يعبد الله به يوم الجمعة؛ ١١٣.

ما يأخذ المظلوم من دين الظالم؛ ٢٢٤.

من اتجر بغير علم؛ ١٨.

من أخذ شيئا من شاربه و أظفاره في كل؛ ١١٠.

من أخذ من شاربه و قلم من أظفاره و غسل؛ ١١١.

من أراد أن يدرك فضل يوم الجمعة؛ ١٢٤.

من أرضى الخصماء من نفسه وجبت له؛ ٩٢.

من استدان فلم ينو قضاءه كان بمنزله السارق؛ ١٨٨.

من اشتاق إلى الجنة سارع إلى الخيرات؛

١٣٢.

من اقتبس علما من علم النجوم من حملة؛ ٣٥٤.

من اقتطع مال مؤمن غصبا بغير حقه؛ ٢٢٤.

من أكل من مال أخيه ظلما و لم يرده؛ ٩١، ٢٢٤.

من الواجب على كل مؤمن إذا كان لنا شيعه؛ ١١٤.

من جامعته يوم الجمعة بعد العصر؛ ١١١.

من ذكر الله مخلصا في السوق عند؛ ١١٩.

من رد أدنى شيء إلى الخصماء جعل؛ ٩١.

من رفع قرطاسا من الأرض فيه؛ ٤٧.

من سافر أو تزوج و القمر في العقر؛ ٣٥٢.

من صلى على يوم الجمعة مائة صلاة؛ ١١٣.

من صلى ليله الجمعة أو يومها أو؛ ١٢٣.

من قال حين يدخل السوق: سبحان الله و الحمد؛ ١١٩.

من قرء سورة الجمعة اعطى عشر

ص: ٥٥٧

حسنت بعدد؛ ١١٤.

من كان عليه دين ينوى قضاءه؛ ٢٠٩.

من لا تقيه له لا دين له؛ ٢٩.

من مات غير تائب عن المظالم زفرت جهنم؛ ٩٢.

و إذا مررت بآيه فيها ذكر الجنة؛ ٢٩٥.

و الجمعة واجبه على كل موء من إلا على؛ ١٠٩.

و الذى نفسى بيده لا يقولها أحد منهم؛ ٨٨.

و أما اليوم الذى حملت فيه مريم؛ ٤٢.

و نحن السابقون و نحن الآخرون؛ ٤١٦.

و هو كسيل مالك فإن جاء طالب اعطيه؛ ١٥٥.

و ينوى القضاء مع الظفر؛ ١٥٥.

هل من مغيث يغيثنى و هل من معين؛ ٤٤.

هو الشهر الذى دعا فيه موسى على بنى اسرائيل؛ ٣٤٣.

يا أبا هريره إذا توضأت فقل: بسم الله؛ ٤٦.

يا محمد صلى الله عليه و آله ! عش ما شئت فإنك ميت؛ ١٣١.

يحرم من الرضاع ما يحرم؛ ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧.

يعرفها حولا فإن جاء صاحبها دفعها؛ ١٨٣، ٢١٦.

يعرفها سنه ثم هى كسائر ماله؛ ١٦١.

يعرفها سنه فإن جاء لها طالب؛ ١٦٩، ١٧٧، ٢١٤.

يعرفها سنه فإن لم يعرف صاحبها؛ ٢١٥.

يعرفها سنه قليلا كان أو كثيرا؛ ٢١٥.

ينبغي أن يعرفها سنه في مجمع؛ ٢١٥.

روايات فارسي

آمد دحيه کلبی به تجارت روغن زيت از شام؛ ١٢٨.

آن ماهيست که در آن ماه نفرين کرد؛ ٣٤٣.

آيا می دانی چه می گویند این گنجشک ها نزد طلوع آفتاب؛ ٥٦.

از برای او نود و نه اسم است کسی که؛ ٤٠٠.

از جمله واجبات بر هر موءمن است هر گاه بوده باشد؛ ١١٥.

ص: ٥٥٨

اگر ایمان به ثریا بسته باشد هر آینه فرا؛ ۶۵.

اگر کسی از شما بگریزد از روزی خود؛ ۱۳۰.

بود رسول خدا صلی الله علیه و آله در مجلس خود و نزد آن حضرت؛ ۶۷.

به جای انفضوا، انصرفوا الیها است؛ ۱۲۸.

به درستی که خداوند عالم مبعوث و محشور می کند در روز قیامت؛ ۷۲.

به درستی که در بهشت شهرهای چند می باشد؛ ۹۴.

به درستی که رزق طلب می کند بنده را چنانچه طلب؛ ۱۳۰.

به درستی که رسول کسبست که بر او ظاهر شود؛ ۶۰.

به درستی که روز جمعه سید روزهاست؛ ۴۰، ۴۱.

به درستی که شب جمعه و روز جمعه بیست و چهار ساعت است؛ ۴۲.

بیازماید شیعیان ما را به دو خصلت؛ ۷۱.

پروردگار تعالی شأنه آفرید ماهها را و خلق کرد حزیران؛ ۳۴۳.

پیغمبر مبعوث است به هر که مشاهده او کرده؛ ۶۶.

ترك مکن غسل روز جمعه را به درستی که؛ ۱۱۲.

جمعه به این جهت جمعه شد برای اینکه خداوند جمع کرد؛ ۳۹.

چون فریاد کند باز می گوید: یا عالم الخفیات؛ ۵۴.

چون نازل شد بسم الله الرحمن الرحيم فرمود؛ ۴۷.

حضرت عزت گردانید اسم خود را چهار؛ ۳۹۹.

خدا خلق اشیاء را به مشیت کرده است؛ ۳۷۸.

خدا را صد جزء رحمت است یک جزء آن را؛ ۴۵.

خداوند دوست دارد قرآن همان گونه که نازل شده است؛ ۲۸۷.

داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما و فاطمه علیها السلام نشسته بود؛ ۱۳۴.

در آیه فانتشروا... نیست مراد آن؛ ۱۱۸.

در اصلاّب امت من مردان و زنان باشند که بی حساب؛ ۶۵.

ص: ۵۵۹

- در روز قیامت این قدر خداوند گنه کاران؛ ۴۵.
- درهمی که رد کند بنده به سوی خصم خود؛ ۹۴.
- رزق خودش طلب می کند بنده را چنانچه؛ ۱۳۰.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می کرد با مردم روز جمعه؛ ۱۲۹.
- رسول خدا یهودان را فرمود: به حق آن؛ ۸۸.
- رها کن حرص را و طمع مکن زندگانی دنیا را؛ ۱۳۱.
- زهد در دنیا سه حرف است: زا و ها و دال؛ ۱۳۲.
- سوءال کردم از ابا عبدالله علیه السلام از قول خداوند؛ ۶۱.
- شب جمعه روشن است و روز آن اظهر است؛ ۴۲.
- شستن سر به خطمی روز جمعه امان است؛ ۱۱۲.
- فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که بخواهد دریابد فضیلت روز؛ ۱۲۴.
- فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که صلوات بفرستد؛ ۱۱۳.
- قافله ای آمد در مدینه و ما با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز؛ ۱۲۸.
- کسی که بخواند سوره جمعه را عطا می کند؛ ۱۱۵.
- کسی که بردارد کاغذی را از زمین که در؛ ۴۷.
- کسی که بزند شارب خود را و بگیرد؛ ۱۱۲.
- کسی که بگوید در وقت داخل شدن به بازار؛ ۱۱۹.
- کسی که بمیرد بدون توبه از رد مظالم؛ ۹۵.
- کسی که در شب جمعه یا روز جمعه یا شب؛ ۱۲۳.

کسی که رد کند ادنی چیزی از مظالم عباد را به سوی؛ ۹۴.

کسی که مجامعت کند با زنان روز جمعه؛ ۱۱۲.

کسی که یاد کند خدا را از روی اخلاص؛ ۱۱۹.

گرفتن ناخن و زدن شارب و شستن سر؛ ۱۱۲.

ص: ۵۶۰

گفتم به آن حضرت: رسیده است به ما؛ ۱۱۵.

مجامعت با زنان در وقتی که ماه در برج؛ ۳۵۳.

مذکور شد برای ما که به درستی که مردی از انصار فوت شد؛ ۹۳.

من حاکم بوده ام از زمان حجاج تا به حال و حکومت از من زایل؛ ۹۳.

می خوانی بر آب باران نیشان؛ ۳۴۸.

می خواهید که تعلیم کنم به شما دعائی را که؛ ۳۴۳.

می شد روز جمعه ای و نبود از برای رسول خدا؛ ۱۱۲.

نماز روز جمعه است و انتشار روز شنبه است؛ ۱۱۸.

نیست چیزی که عبادت کرده شود خداوند به آن؛ ۱۱۳.

و اما روزی که مریم مادر عیسی حامله شد؛ ۴۲.

هر کسی می رسد به آنچه از او فرار

می کند؛ ۹۷.

هر که آرزومند بهشت باشد می شتابد به سوی؛ ۱۳۲.

هر که بخورد مال برادر خود را به ظلم و عدوان و رد نکند؛ ۹۳.

هر که در وقت شارب زدن و ناخن چیدن؛ ۱۱۰.

هر که راضی کند از خود خصم خود را؛ ۹۴.

هر گاه آمد نزد موءمن عزرائیل برای قبض روح او؛ ۸۵.

هر گاه بشود شب پنجشنبه و شب جمعه؛ ۱۱۳.

هر گاه رضا باشد خداوند از بنده ای فرماید؛ ۸۴.

هر گاه کردی نماز عصر روز جمعه را؛ ۱۱۴.

یا ابا هریره! هرگاه وضو گرفتی، پس بگو؛ ۴۶.

یا احمد! بمان در دنیا آنقدر که خواهی؛ ۱۳۱.

ص: ۵۶۱

١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٦، ١٢٥، ١٢٦، ١٣٥، ٣٣٧، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٧٤، ٤٧٦، ٥٠٤.

امام زين العابدين عليه السلام ؛ ١٧، ٧٨، ٨٧، ٢٧٢، ٤٩٦.

امام محمدباقر عليه السلام ؛ ٥٦، ٥٦، ٧٨، ١١٠، ١١٣، ١١٤، ١١٧، ١٩٤، ١٩٨، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٦٥، ٢٦٧، ٢٧٢، ٤٣٩.

امام صادق عليه السلام ؛ ١٧، ٧٨، ٨٤، ٨٥، ٩١، ٩٣، ١١١، ١١٢، ١١٥، ١١٨، ١١٩، ١٢٧، ١٢٨، ١٥٠، ١٦١، ١٦٣، ١٦٥، ١٦٩،

١٧١، ١٧٣، ١٧٧، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٦٥،

٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٢٨، ٣٣١، ٣٤٣، ٣٤٨، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤١٦، ٤٤٢، ٤٦٠، ٤٦٩، ٤٨٧.

امام كاظم عليه السلام ؛ ٤٢، ٧١، ٧٨، ١٦٦، ٢٣٣، ٤٣٨، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٧٤.

امام رضا عليه السلام ؛ ٤٠، ٧٨، ١١٣، ١١٥، ١١٩، ١٩٤، ٣٢٨، ٣٥٣، ٤٠٠، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٧٤، ٤٧٦، ٥٠٠.

امام جواد عليه السلام ؛ ٧٨، ٤٠٨، ٤٧٤.

امام هادي عليه السلام ؛ ٧٨، ٤٧٥.

امام حسن عسكري عليه السلام ؛ ٧٨، ٤٦٣، ٤٧٥.

امام زمان عليه السلام ؛ ١٨، ٢٢، ٧٨، ٣٢٨.

انبياء عليهم السلام ؛ ١٢٤، ٤٦١، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٨٣.

ائمهم عليهم السلام اهل بيت عليهم السلام

اهل بيت عليهم السلام ؛ ١٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٧، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٦، ٧١، ٨٥، ١١٢، ١١٣، ١٢٣، ١٨٤، ٢١٧، ٢٣١،

٢٣٨، ٢٣٩، ٢٩٣، ٣٢٣، ٣٣٣، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٥٠، ٣٥٣، ٣٥٥، ٣٥٩، ٣٧٣، ٣٧٤، ٤١٩، ٤٢٢، ٤٣٢، ٤٣٣، ٤٣٥، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٢،

٤٥٦، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٧، ٤٧٢، ٤٨٩، ٤٩٦، ٤٩٩، ٤٧٤، ٤٨٣، ٤٧٧، ٤٨٧، ٤٩٩، ٥٠٣، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١٠، ٥١٣، ٥٢٤، ٥٢٥، ٥٢٨،

٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٥.

حضرت آدم عليه السلام ؛ ٤٧، ١٠٦، ١٣٢، ٣٩٧.

حضرت نوح عليه السلام ؛ ١٠٦، ١٢٦.

حضرت ابراهيم عليه السلام ؛ ٤٧، ٤٨، ٧٨، ١٢٦.

حضرت موسى عليه السلام ؛ ٧٨، ١٠٦، ١٢٦، ٣٤٣، ٤٩٦.

حضرت عيسى عليه السلام ؛ ٤٥، ٧٠، ١٠٦،

ص: ٥٦٣

١٢٦، ١٣٣، ١٣٤.

حضرت اسمعيل عليه السلام ؛ ٧٨، ٩٤.

حضرت هود عليه السلام ؛ ٣٦٥.

حضرت صالح عليه السلام ؛ ٣٦٥.

حضرت ادريس عليه السلام ؛ ٣٤٢.

حضرت سليمان عليه السلام ؛ ٤٧، ٤٨، ٥٥.

حضرت داود عليه السلام ؛ ٦١، ١٣٣، ١٣٤.

حضرت يعقوب عليه السلام ؛ ٧٨، ١٣٣، ١٣٤.

حضرت يوسف عليه السلام ؛ ١٠٥، ١٢٦.

حضرت الياس عليه السلام ؛ ١٠٧.

حضرت لوط عليه السلام ؛ ١٠٧.

ملائكه؛ ٥٣، ٦١، ٦٢، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٨٤، ٨٥، ١١٢، ١١٣.

جبرئيل؛ ٤٢، ٦٠، ٦٧، ٦٨، ١٢٣، ١٢٥، ١٣١، ٣١٠، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٤٠١.

ميكائيل؛ ١٢٥، ٤٠١.

اسرافيل؛ ٤٠١.

عزرائيل؛ ٨٥، ٤٠١.

خاتم انبياء رسول الله صلى الله عليه و آله

ابى القاسم محمد رسول الله صلى الله عليه و آله

نبي رسول الله صلى الله عليه و آله

محمد رسول الله صلى الله عليه و آله

سيد المرسلين رسول الله صلى الله عليه و آله

سيد الشهداء عليه السلام امام حسين عليه السلام

آل محمد عليهم السلام ائمه عليهم السلام

آل اطهار عليهم السلام ائمه عليهم السلام

مرتضى عليه السلام حضرت على عليه السلام

اميرالمؤمنين عليه السلام حضرت على عليه السلام

حيدر حضرت على عليه السلام

ابن عمه حضرت على عليه السلام

صديقه طاهره عليها السلام حضرت زهرا عليها السلام

فرزند فاطمه زهرا عليها السلام امام حسين عليه السلام

ابو عبدالله عليه السلام امام صادق عليه السلام

القائم عليه السلام امام زمان عليه السلام

موسى بن جعفر عليه السلام امام كاظم عليه السلام

ابى الحسن امام كاظم عليه السلام

حضرت مسيح عليه السلام حضرت عيسى عليه السلام

بيغمبر صلى الله عليه و آله رسول الله صلى الله عليه و آله

عيسى بن مريم عليه السلام حضرت عيسى عليه السلام

ابوجعفر عليه السلام امام محمد باقر عليه السلام

حجج عليهم السلام ائمه عليهم السلام

خاتم رسل رسول الله صلى الله عليه و آله

اسدالله الغالب حضرت علي عليه السلام

عترت عليهم السلام ائمه عليهم السلام

ص: ٥٦٤

« الف، ب، پ، ت »

آخوندی، محمد؛ ۴۲۶.

آرانی، مهدی بن محمدباقر؛ ۴۷۶.

آرندی، علی بن محمد؛ ۴۴۱.

آزاد کشمیری، محمدعلی؛ ۲۸۴.

آشتیانی، سید جلال الدین؛ ۳۶۴، ۳۶۶، ۴۲۵.

آشیش رضا قلی رحیمی؛ ۴۳۹.

آصف الدوله؛ ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۴، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۶.

آغا بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.

آقا بزرگ تهرانی؛ ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۵، ۴۲۶.

آقا جان (فرزند شیخ بهایی)؛ ۴۴۰.

آقا رضی؛ ۴۴۰.

آقا علی (استاد حوزه سپهسالار)؛ ۳۶۳.

آقا میرزا محمدعلی کاتب؛ ۳۵۵.

آهنی، غلامحسین؛ ۴۲۵.

آیت الله بهجت؛ ۱۴۲.

آیت الله خوئی؛ ۱۴۳، ۲۲۶.

آیت الله سبحانی، شیخ جعفر؛ ۲۲۶، ۲۸۰، ۲۸۴.

آیت اللہ سیستانی؛ ۱۴۳.

آیت اللہ شبیری زنجانی، سید موسی؛ ۲۸۱.

آیت اللہ، مصباح یزدی، محمدتقی؛ ۳۵۷.

آیت اللہ مظاہری؛ ۱۸.

آیت اللہ مکارم شیرازی، ناصر؛ ۲۸۴.

ابان بن تغلب؛ ۱۸۸، ۲۱۶.

ابراہیم بن عباس؛ ۵۳۳.

ابراہیم بن عمر؛ ۲۵۶.

ابراہیم بن مسلم بن عقیل؛ ۴۵۱.

ابردھی، صفی ابن محمود؛ ۵۰۳.

ابن ابی اسحاق؛ ۳۲۳.

ابن ابی جمہور احسائی؛ ۲۲۶.

ابن ابی حمزہ علی بن ابی حمزہ.

ص: ۵۶۵

ابن ابی عقیل؛ ۱۵۵، ۲۲۰، ۲۲۱.

ابن ابی عمیر؛ ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۴۳۸.

ابن اثیر؛ ۱۳۹، ۳۳۱.

ابن ادريس؛ ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳،

۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۸۱، ۴۵۰.

ابن ام مکتوم؛ ۲۷۸.

ابن براج؛ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۲۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۸۴.

ابن بکیر؛ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۴.

ابن جزری؛ ۲۹۸.

ابن جماز؛ ۳۲۷.

ابن جنید؛ ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۲۰، ۲۲۱.

ابن حاجب؛ ۲۹۹، ۳۰۰، ۴۷۹، ۵۳۴.

ابن حمزه طوسی؛ ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۲۹، ۲۸۵.

ابن حنبل؛ ۲۵۰.

ابن ذروان؛ ۳۲۷.

ابن ذکوان عبدالله بن ذکوان

ابن زهره حلبی؛ ۱۸۰، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۸۲.

ابن زیاد؛ ۶۹.

ابن سیده؛ ۳۳۱.

ابن شاذان؛ ۱۳۸.

ابن شهر آشوب؛ ۱۳۹.

ابن عامر دمشقی شامی، عبدالله بن عامر

ابن عباس؛ ۶۷، ۴۵۷.

ابن عقیل؛ ۵۳۶.

ابن فضال؛ ۱۸۸.

ابن فهد حلی؛ ۱۷۵، ۲۲۸، ۲۸۴، ۳۹۸، ۴۸۹، ۵۰۸.

ابن قولویه قمی، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه؛ ۴۸۷.

ابن کثیر؛ ۳۰۸، ۳۲۶.

ابن مالک؛ ۵۲۴.

ابن محبوب؛ ۶۰، ۲۷۱.

ابن ملجم مرادی؛ ۴۹.

ابن منظور؛ ۲۸۳، ۳۳۰.

ابن ناظم؛ ۵۳۶.

ابوالحسن علاءالدین علی بن ابی حزم قرشی متطبب (معروف به ابن نفیس)؛ ۵۲۶.

ابوالحسن علی بن محمد بن سیار؛ ۴۶۴.

ابو الصباح کنانی؛ ۲۷۱.

ص: ۵۶۶

ابو الصلاح حلبى؛ ١٦٤، ١٧٠، ١٧٩، ١٨٤، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٣، ٢٢٧، ٢٦١، ٢٨٢.

ابو العباس؛ ١٦٨، ١٧٠.

ابو الفتوح؛ ٣٤٦.

ابو بصير؛ ٤٠، ٩١، ٩٣، ١٦٦، ٢٢٤، ٣٥٠.

ابو بكر؛ ٧٢.

ابو جهل؛ ٦٣.

ابو جيران؛ ٢١١.

ابو حارث؛ ٣٢٧.

ابو حنيفه؛ ١٦٠.

ابو حيان؛ ٢٩٦، ٣٢٢.

ابو شامه عبدالرحمن بن اسماعيل؛ ٣٢٩.

ابو عبيده حذاء؛ ٢٢٤.

ابو على؛ ١٧٦.

ابو على سينا؛ ٤٣١، ٥٢٦.

ابو عمرو بصرى؛ ٣١٦، ٣١٧، ٣٢٣، ٣٢٧.

ابو لهب؛ ١٢٦.

ابو هريره؛ ٤٦.

ابو يعقوب يوسف بن محمد بن زياد؛ ٤٦٣.

احسائي، احمد بن زين الدين؛ ٤٩٣.

٤٩٤، ٤٩٥، ٤٩٦.

احمد بن احميد؛ ۳۴۶.

احمد بن عبدون؛ ۴۴۷.

احمد بن محمد؛ ۱۹۳، ۳۵۰، ۵۱۶.

اخفش؛ ۲۹۶.

ادريس؛ ۳۲۷.

اردبيلي، جمال الدين محمد بن عبدالغني؛ ۵۱۴.

ارموي، قاضي سراج الدين؛ ۵۰۱.

استادي، رضا؛ ۲۲۷، ۲۸۲.

استرآبادي، رضي الدين؛ ۳۳۰.

استرآبادي، كمال الدين مقصود؛ ۴۸۷.

استرآبادي، محمد بن محمد؛ ۵۲۰.

استرآبادي، محمد مهدي؛ ۵۱۹.

استرآبادي، ملا محمد علي؛ ۴۷۸.

استرآبادي، ميرزا محمدامين بن محمد شريف؛ ۴۶۹.

اسحاق؛ ۳۲۷.

اسدالله بن حسن؛ ۴۴۲.

اسدالله بن ملا غلامرضا؛ ۵۰۵.

اسدي كوفي، ابوبكر شعبه بن عياش بن سالم؛ ۳۲۶، ۳۲۷.

اسدي كوفي، حفص بن سليم بن مغيره؛ ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۷.

اسکندر؛ ۳۵۱.

اشتهاردی، شیخ علی پناه؛ ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۵.

اشکوری، سید احمد؛ ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۳۰.

اشکوری، سید جعفر؛ ۲۸۱.

اشکوری، سید صادق؛ ۴۲۷.

اصغ بن نباته؛ ۴۲.

اصفہانی، سلطان محمد بن رفیع الدین محمد؛ ۴۵۸.

اصفہانی قزوینی، محمد ابراہیم؛ ۲۴۰، ۴۴۲.

اصفہانی، محمد؛ ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۶، ۴۶۸.

اصفہانی، محمد حسین؛ ۴۳۰.

اصفہانی، میرزا ابوطالب؛ ۵۲۷.

اعتمادالدوله شاه قلی خان؛ ۳۳۵.

اعتمادالدوله، میرزا مہدی؛ ۳۳۴.

اعرج، سید عمیدالدین؛ ۱۷۸، ۲۲۷.

اکرمی قزوینی، ضیاءالدین؛ ۵۲۵.

امیر انکیانو؛ ۱۰۲.

امین، حسن؛ ۲۷۹، ۳۲۹.

امین عاملی، سید محسن؛ ۲۷۹، ۳۲۹، ۳۳۰.

امینی، محمدہادی؛ ۱۳۸.

انباری، ابی طالب؛ ۴۴۷.

انس بن مالک؛ ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۷۲، ۱۲۳.

انصاری الموتی، بدیع الزمان بن مرتضی؛ ۴۴۳.

انصاری، عبدالرحیم بن ملا عبداللہ؛ ۵۰۵.

انصاری، عبداللہ بن حماد؛ ۳۴۳.

اوحدی، تقی؛ ۳۶۱.

اوزاعی؛ ۲۵۰.

باقری بیدھندی، ناصر؛ ۲۸۰، ۲۸۲.

باقری سیانی، مہدی؛ ۲۸۲

بحرانی، احمد بن علی؛ ۴۵۰.

بحرانی، جمال الدین احمد بن عبداللہ بن متوج؛ ۵۱۱، ۵۱۲.

بحرانی، علی بن محمد؛ ۴۸۴.

بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراہیم؛ ۴۷۸، ۵۰۹.

بخاری، محمد بن اسماعیل؛ ۷۳، ۱۳۸.

برخوردار، جعفر اسحاق بن محمد؛ ۴۷۶.

بردونی، احمد عبدالعلیم؛ ۱۳۸، ۳۳۰.

برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ ۲۵۶، ۳۵۷.

بروجدی، سید حسین؛ ۳۲۹.

بروجردی، شیخ عبدالرحیم؛ ۲۲۵، ۲۷۹.

برید عجلی؛ ۲۷۲.

بزی، احمد؛ ۳۲۶.

بشروی تونی خراسانی، ملا عبدالله بن محمد؛ ۵۰۶، ۵۱۱.

بصری، حسن؛ ۳۲۳.

بطلمیوس؛ ۳۵۱.

بغدادی اعرجی، محسن؛ ۲۳۳، ۲۳۹.

بلخی، ابونصر عبدالله بن عباس مذکر؛ ۳۴۶.

بلعم بن باعوراء؛ ۳۴۳.

بنیاد بن باباجان؛ ۵۰۸.

بویهی رازی، قطب الدین محمد بن محمد؛ ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۵.

بهادری، شیخ ابراهیم؛ ۲۲۷، ۲۷۹، ۲۸۲.

بهبودی، محمدباقر؛ ۱۳۷، ۲۲۷، ۳۵۷، ۳۵۸.

بهرام بیک؛ ۴۴۴.

بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر؛ ۹۷، ۴۹۰.

پورعصار، رضوان؛ ۲۸۱.

پوری، الهه؛ ۲۲.

تاج؛ ۴۳۳.

تبریزی، قاسم تاجر ابن میرزا

محمدجعفر؛ ۵۱۸.

تبریزی، ملا محمد حسین ولد ملا شاه محمد؛ ۳۳۴.

تربتی، احمد بن علی اکبر؛ ۲۴۰.

تفتازانی، سعدالدین مسعود بن عمر؛ ۴۳۲، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۱۵.

تفرشی، ملا مراد بن علی خان؛ ۴۸۴.

تفنگچی باشی، موسی خان؛ ۳۳۴.

تقی؛ ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۷.

تنکابنی گیلانی، حسین بن ابراهیم؛ ۴۹۶.

تنکابنی، محمد بن سلیمان؛ ۲۸۰.

تنکابنی، میرزا محمد؛ ۳۶۳، ۳۶۴.

توپچی باشی، شاه وردی خان؛ ۳۳۴.

تونی، ملا معین؛ ۴۳۲.

«ث، ج، چ، ح»

جابر بن عبدالله؛ ۱۲۷، ۱۲۸.

جابری انصاری، حسن خان؛ ۲۷۹.

جابلقی بروجردی، سید علی اصغر بن محمد شفیع؛ ۲۸۲.

جابلقی، محمد شفیع بن علی اکبر؛ ۲۸۱.

جارودی قطیفی، شیخ عبدالله بن مبارک بن علی؛ ۴۹۵.

جامی، نورالدین عبدالرحمن؛ ۳۹۰.

ججال؛ ۱۹۳، ۱۹۴.

جرمی، ابراهیم محمد؛ ۳۳۱.

جزائری، سید نعمت اللہ؛ ۱۰۲، ۱۰۳، ۴۷۹.

جعفر شرف الدین؛ ۳۳۱.

جمال اشرف حسینی، سید علی؛ ۱۳۹.

جمشید (پادشاه)؛ ۳۵۱.

جناب، میر سید علی؛ ۲۸۱.

جندی معروفی؛ ۴۹۱.

جوهری، اسماعیل بن حماد؛ ۲۸۲.

جیلی، محمد علی بن خواجه محمود؛ ۴۷۸.

چلبی؛ ۴۳۳.

حائری طباطبایی، سید محمد بن علی مجاهد؛ ۴۲۹، ۵۱۷.

حاج آقا منیر؛ ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۵.

حافظ رجب برسی؛ ۳۷۳، ۴۲۶.

حافظ، شمس الدین محمد شیرازی؛ ۶۳، ۷۲، ۹۸، ۳۶۱.

حافظیان، ابوالفضل؛ ۲۴، ۲۵.

حیب آبادی، محمد علی؛ ۲۸۴.

حیب بن مظاهر؛ ۴۵۱.

حجت حسینی نجف آبادی، سید

مصطفى؛ ٢٧، ٢٨.

حجت نجف آبادی، سید حسن بن سید مصطفی؛ ٢٧، ٢٨.

حجت نجف آبادی، سید محمدعلی؛ ٢٧.

حجت نجف آبادی، سید ناصرالدین؛ ٢٥، ٢٧، ٢٨، ٣٤.

حجتی، حاج محمد اسماعیل؛ ٢٨.

حجتی، محمد باقر؛ ٣٢٩.

حجتی، محمدعلی بن غلامرضا؛ ٥١٧.

حججی نجف آبادی، حاج آقا رضا؛ ٤٧٨.

حر بن یزید ریاحی؛ ٤٥١.

حریری، ابونصر محمد بن احمد بن محمد؛ ٣٤٦.

حسن بن راشد؛ ٣٥٠.

حسن بن زیاد؛ ١٥٠، ٢٢٠، ٢٢١.

حسن بن کربلائی ابوطالب؛ ٥٣٠.

حسونانی، معین الدین محمد بن بدیع الزمان؛ ٤٦٩.

حسون، شیخ فارس؛ ٢٢٥، ٢٧٩.

حسون، شیخ محمد؛ ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٨٠، ٢٨٥.

حسین بن سعید؛ ١٩٤.

حسین بن عبدالله؛ ٤٤٧، ٤٩٧.

ص: ٥٧٠

حسین بن کثیر؛ ۱۸۳.

حسینی اسفرجانی کرونی، باقر بن محمد تقی؛ ۴۵۳.

حسینی اصفهانی، ضیاءالدین؛ ۲۸۵، ۴۲۶.

حسینی امینی، سید محسن؛ ۲۸۳.

حسینی بادکوی شیروانی، سید کاظم بن محمد؛ ۴۳۸.

حسینی تفرشی، محمد داود بن محمد مخدوم؛ ۴۶۲.

حسینی تفرشی، مخدوم؛ ۴۶۲.

حسینی جرجانی، سید محمد بن شراهنک؛ ۴۶۴.

حسینی خاتون آبادی، سید عبدالحسین؛ ۳۵۸.

حسینی، جمال الدین محمد؛ ۵۱۵.

حسینی، رفیع الدین محمد؛ ۵۰۱.

حسینی، سید محمد بن عظیم؛ ۴۶۸.

حسینی شهشہانی اصفهانی، سید محمد بن عبدالصمد؛ ۴۹۲.

حسینی، عبدالباقی؛ ۴۴۲.

حسینی، علی بن محمد صادق؛ ۵۱۸.

حسینی قاننی، حسین بن سید علی؛ ۲۱، ۴۲۸، ۴۹۷، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۲، ۵۲۳.

حسینی قنواتی، محمد حسین بن عبداللہ؛ ۴۵۳.

حسینی کرونی، سید باقر بن عبدالدین؛ ۴۵۳.

حسینی کرونی نجف آبادی، سید محمد ہاشم بن حسین؛ ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۲۵.

حسینی کوه کمره ای، سید عبداللطیف؛ ۲۲۵، ۲۸۰.

حسينى، محمدعلى؛ ٤٤١.

حسينى، محمدعلى بن محمد مهدى؛ ٥٢٠.

حسينى مشهدى، سيد محمد بن ابوالفضل؛ ٤٧١.

حضرت زينب عليها السلام؛ ٨٦، ١١٧، ١٣٦.

حضرت سكينه عليها السلام؛ ١٣٥.

حضرت عباس عليه السلام؛ ٥٧، ١٠٦، ١٣٥، ٤٥١.

حضرت على اصغر عليه السلام؛ ٥٨، ٦٩، ١١٧، ٥٠٤.

حضرت على اكبر عليه السلام؛ ٦٩، ٩٥، ٩٦، ١٠٥، ١٠٦، ١١٧، ٤٥١.

حضرت قاسم عليه السلام؛ ٧٩، ٨٠، ١٠٦، ٤٥١.

حفص بن غياث؛ ١٦٥، ١٧١، ١٨٥.

ص: ٥٧١

۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴.

حکیم، حاجی میرزا محمد حسن؛ ۴۸۲، ۵۰۳.

حکیم، سید محمد تقی؛ ۲۲۷.

حکیم مؤمن؛ ۳۳۶.

حلبی؛ ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۶۵، ۲۷۲.

حلی، احمد بن فهد ابن فهد حلی

حلی، یحیی بن سعید؛ ۱۶۳، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۸۰.

حماد بن عثمان؛ ۲۵۵.

حماد بن عیسی؛ ۲۵۶، ۴۶۷.

حمدانی، ابوالحسن ورام بن ابی فراس بن حمدان؛ ۴۶۱، ۴۷۱.

حمزه؛ ۳۱۶، ۳۲۳.

حیانی، شیخ بکری؛ ۳۳۰.

«خ، د، ذ، ر»

خاتون آبادی، محمد باقر بن اسماعیل؛ ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۱.

خاتون آبادی، میر محمد اسماعیل بن محمد باقر؛ ۳۳۷.

خادم، شمس الدین محمد بن بنیاد؛ ۴۶۱.

خادمی، شیخ اسدالله؛ ۵۱۷.

خالصی، محمد باقر؛ ۳۳۱.

خدا بنده، سلطان محمد؛ ۵۰۴.

خداوردی، محمد مسعود؛ ۲۰، ۳۵۹، ۳۶۷.

خراسانی، آقا سید حسین؛ ۲۱، ۴۹۸، ۵۱۴، ۵۲۲، ۵۲۳.

خراسانی، سید علی؛ ۲۲۶، ۲۸۰.

خراسانی، محمدباقر؛ ۳۳۴.

خراسانی، ملا محمدجعفر بن محمدباقر؛ ۳۳۴.

خراسانی، ملا محمدهادی بن محمدباقر؛ ۳۳۴.

خراسان، محمدباقر؛ ۴۲۵.

خشاننی بلخی، ابوبکر محمد بن عبداللّه؛ ۳۴۶.

خطایی؛ ۵۱۳.

خطیب دمشقی؛ ۴۳۲.

خلاد؛ ۳۲۷.

خلف بن وردان؛ ۳۰۳، ۳۲۷.

خلیفه سلطان؛ ۴۴۰.

خلیل بن احمد؛ ۲۹۸.

خمینی قدس سره، سید روح اللّه؛ ۳۰، ۱۳۸.

خوارزمی، کمال الدین حسین؛ ۳۸۵، ۴۲۵.

خوانساری، آقا جمال الدین محمد بن

ص: ۵۷۲

حسین؛ ۳۳۴، ۴۵۲، ۴۷۹.

خوانساری، آقا حسین؛ ۳۳۴، ۴۸۷.

خوانساری، علی اکبر بن ابراهیم؛ ۲۴۰.

خوانساری، میرزا سیدعلی؛ ۴۷۸.

داود بن ابی یزید؛ ۱۹۳.

داود بن سرحان؛ ۱۷۳، ۲۷۱.

داود رقی؛ ۶۰.

دحیه بن خلیفه کلیبی؛ ۱۲۸.

درگاهی، حسین؛ ۱۳۸.

دسوقی، محمد عبدالوهاب؛ ۳۳۱.

دمشقی شامی، عبدالله بن عمر؛ ۳۲۳، ۳۲۶.

دهخدا؛ ۳۴۱.

دهدار عیانی شیرازی، محمود؛ ۲۰، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۴.

دهدار، محمد بن محمود؛ ۳۶۰.

دیانی، جعفر؛ ۴۶۰.

دیلمی، حسن بن محمد؛ ۳۲۹.

دیلمی، سلار بن عبدالعزیز؛ ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۸، ۲۸۳.

رازی، فخرالدین؛ ۱۳۷، ۴۳۱.

راضی، شیخ محمد؛ ۴۸۷.

راغب اصفهانی؛ ۱۳۹.

راوندى، قطب الدين؛ ۱۳۸.

ربانى، عبدالرحيم؛ ۱۳۷.

رجائى، سيد مهدى؛ ۱۳۹، ۲۲۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵.

رحيم بن حاجى على؛ ۵۰۷.

رحيمى حاجى آبادى نجف آبادى اصفهانى، محمدرضا؛ ۵۰۵.

رستم على ميرزا؛ ۴۷۱.

رشتى، محمدحسين؛ ۳۶۵.

رشتى، ميرزا عبدالرزاق؛ ۳۶۵.

رضا شاه؛ ۲۷.

رضوى، محمدصالح بن محمدباقر؛ ۳۳۷.

رضى؛ ۳۱۷.

رفيعى مهرآبادى، ابوالقاسم؛ ۱۳۷.

روح؛ ۳۲۷.

رومى، اسكندر بن فيلقوس؛ ۳۴۲.

« ز، ژ، س، ش »

زراره بن اعين؛ ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۴۳۹.

زفراف، محمد؛ ۳۳۰.

زمخشرى، جارالله؛ ۱۳۸، ۵۱۴، ۵۳۰.

زنجانى، عزالدين؛ ۵۱۵.

زنجانى، محمدعلى بن محمدباقر؛ ۴۷۲.

زوزنی؛ ۵۱۳.

زهرا بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.

ساره بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.

سبزواری، شیخ محمد؛ ۱۳۹.

سجادی، سید احمد؛ ۱۴۴.

سدیر؛ ۵۳۲.

سرجامی، ملا عبدالرسول بن محمد اسماعیل؛ ۴۳۳.

سعد بن طریف؛ ۲۲۳.

سعدی شیرازی؛ ۱۰۲، ۳۹۶.

سعید بن یسار؛ ۲۶۷.

سکونی؛ ۲۲۰، ۲۲۱.

سلطان العلماء؛ ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۷۸، ۵۲۹.

سلطان محمود جانی بیک خان؛ ۴۳۲.

سلیمان فارسی؛ ۶۵، ۳۴۴، ۳۴۶.

سلیمان بن داود؛ ۱۶۵.

سمرقندی، شمس الدین؛ ۵۳۱.

سوسی، ابو شعیب؛ ۳۲۶.

سهل بن زیاد؛ ۴۰، ۶۰.

سهل ساعدی؛ ۶۵.

سیویه؛ ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۵.

سید بن طاووس، علی بن موسی؛ ۳۰، ۱۳۸، ۳۴۶، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۵۰۸.

سید رضی؛ ۱۳۸، ۱۳۹.

سید شفتی شفتی، سید محمدباقر

سید عبدالحسین شرف الدین؛ ۲۴۰.

سید علی خان؛ ۴۷۹.

سیوری حلّی، مقداد بن عبداللّٰه؛ ۲۸۰، ۴۶۸.

سیوری، فاضل مقداد بن عبداللّٰه؛ ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۲۵.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر؛ ۵۲۴، ۵۲۸، ۵۳۵.

شاطبی، قاسم بن فیره؛ ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۳۰.

شافعی؛ ۱۶۰، ۱۶۱.

شاه بیگم (بنت محمدهاشم نجف آبادی)؛ ۲۸.

شاه سلطان حسین؛ ۳۱، ۳۳۳.

شاه عباس دوم؛ ۴۷۳.

شاه عباس صفوی؛ ۳۱، ۴۳۹.

شاه نعمت اللّٰه ولی؛ ۴۰۲.

شبستری، شیخ محمود؛ ۳۶۲.

شریعت، محمدجواد؛ ۴۲۵.

شریف زاده، محمدباقر؛ ۱۳۹.

شريف قزوینی، عبدالوهاب؛ ۲۴۰.

شريف مرتضى سيد مرتضى، علم الهدی

شريفی مدنی، حافظ شريف؛ ۵۲۱.

شعیری، محمد بن محمد؛ ۱۳۸.

شفتی، سيد ابوالقاسم بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی؛ سيد اسدالله؛ ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۲۴۰، ۵۳۲.

شفتی، سيد زين العابدين بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی، سيد محمد باقر؛ ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۱.

شفتی، سيد محمد جعفر بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی، سيد محمد رضا؛ ۲۴۶.

شفتی، سيد محمد علی بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی، سيد محمد مهدی؛ ۲۰، ۲۳۱، ۲۸۲.

شفتی، سيد محمد مهدی بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی، سيد مؤمن بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شفتی، سيد هاشم بن محمد باقر؛ ۲۴۱.

شکری، احمد خالد؛ ۳۳۱.

شمر؛ ۴۹، ۵۷، ۱۱۶.

شوشتری، احمد بن محمد؛ ۴۲۹.

شوشتری، محمد حسن بن محمد کاظم؛ ۴۸۵.

شهرستانی، سيد جواد؛ ۲۲۶، ۲۸۰.

شهيد اول، محمد بن مكى عاملى؛ ١٤١، ١٤٢، ١٩٥، ١٩٦، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٦٣، ٢٨١، ٢٨٣، ٣٢٩، ٣٤٨، ٤٧٨، ٤٩٣.

شهيد ثانى، زين الدين على بن احمد عاملى شامى؛ ١٤٢، ١٥٢، ١٨٢، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٦٣، ٢٨١، ٢٨٣، ٤٤٠، ٤٤٤، ٤٥٢، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨١، ٥١٩.

شيبانى، سعد بن اياس؛ ٣٢٦.

شيباى، ابوالفضل محمد بن عبدالله؛ ٧١.

شيخ الاسلام؛ ٤٣٢.

شيخ الاسلام، امير محمد صالح؛ ٣٣٤.

شيخ الاسلام ملا محمد رضا بن محمد باقر؛ ٣٣٤.

شيخ الطائفة شيخ طوسى

شيخ بهائى، محمد بن حسين عاملى؛

ص: ٥٧٥

۳۰، ۳۱، ۸۲، ۸۳، ۱۳۲، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۵۸، ۵۳۳.

شیخ جعفر؛ ۴۴۰.

شیخ حر عاملی، محمد بن حسن؛ ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۵، ۳۳۱، ۳۵۸.

شیخ زکریا عمیرات؛ ۱۳۷.

شیخ زین الدین نواده شیخ زین الدین (صاحب شرح لمعه)؛ ۳۳۴.

شیخ صدوق؛ ۱۷، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۹۴، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷،

۳۵۸، ۳۷۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۱.

شیخ طوسی؛ ۲۱، ۴۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۶۱، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۵۷، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۷۱، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۹۲، ۵۰۹، ۵۳۲.

شیخ علی؛ ۱۴۷، ۱۵۱.

شیخ کلینی، محمد بن یعقوب؛ ۴۰، ۶۰، ۹۱، ۹۳، ۱۳۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۸۲، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۵۷، ۴۲۶،

۴۳۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۷۳، ۵۳۵.

شیخ محمد عبده؛ ۱۳۹.

شیخ مفید؛ ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۶۱، ۲۸۴.

شیرازی، سید صادق؛ ۲۲۶، ۲۸۱.

شیرازی، شیخ احمد؛ ۳۶۳.

شیروانی، کمال الدین مسعود؛ ۵۳۱.

« ص ، ض ، ط ، ظ »

صاحب بن عباد؛ ۴۷۷.

صادقی، مصطفی؛ ۲۱.

صالحی، حاج شیخ رضا؛ ۴۴۵.

صباغ طهرانی، قاسمعلی بن علی اکبر؛ ۴۵۲.

صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم؛ ۳۶۲، ۳۶۴، ۴۲۵، ۵۳۱.

صدر، میرزا باقر؛ ۳۳۴.

صدری، لیلا؛ ۲۱.

ص: ۵۷۶

صفار؛ ۱۹۴.

صفاقسی، ابراهیم بن محمد؛ ۳۳۰.

صفوان؛ ۲۶۷.

صیمری بحرانی، شیخ مفلح؛ ۲۲۶.

طالقانی، محمد؛ ۴۸۳.

طاهر احمد زاوی؛ ۱۳۹.

طاهر بن شیرجان؛ ۵۳۴.

طباطبائی زواری، محمدعلی؛ ۲۳۶.

طباطبائی، سید علی؛ ۲۰۶، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۸۱.

طباطبائی، سید محمد بن سید علی؛ ۲۳۹.

طباطبایی، محمدسعید بن حسن؛ ۵۰۲.

طباطبایی، محمدسعید بن محمد؛ ۵۰۱.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۹، ۴۳۷، ۴۵۷، ۴۹۱.

طبرسی، احمد بن علی؛ ۴۲۵.

طبسی، محمد علیا بن عبدالکریم؛ ۴۶۵.

طیب، حاج میرزا محمدعلی؛ ۴۸۵، ۴۹۰.

طیب، محمد بن محمد؛ ۵۲۵.

طیب تهرانی، محمد کاظم بن غیاث الدین محمد بن هاشم؛ ۳۳۶.

طریحی، شیخ فخرالدین محمد؛ ۱۳۸، ۲۸۳، ۳۳۰.

طناحی، محمود محمد؛ ۳۳۱.

طناحی، محمود محمد؛ ۱۳۹.

طوسی، خواجه نصیرالدین؛ ۳۰، ۴۳۱، ۴۵۴.

طه نجف، شیخ مهدی؛ ۲۲۶، ۲۸۰.

ظل السلطان؛ ۲۶.

«ع، غ، ف، ق»

عاشور، علی؛ ۴۲۶.

عاصم کوفی، ابوبکر عاصم بن لهدله بنت ابی نجود

عامری سبزواری، اسماعیل بن حاجی ابراهیم؛ ۴۴۵.

عاملی، احمد حبیب قصیر؛ ۱۳۷.

عاملی، سلیمان بن معتوق؛ ۲۳۹.

عاملی، سید محمدجواد؛ ۳۳۱.

عاملی، شیخ حسن بن زین الدین؛ ۴۵۳.

عاملی، محمد بن علی؛ ۴۸۱.

عبدالرحیم خلخالی؛ ۴۴۰.

عبدالرزاق خان؛ ۴۵۰.

عبدالغفار جازی؛ ۱۸۷.

عبدالله بن الرحمن؛ ۶۰.

ص: ۵۷۷

عبدالله بن ذكوان؛ ٣١١، ٣٢٦.

عبدالله بن رحمه بن علي؛ ٤٨٨.

عبدالله بن سنان؛ ١١٢، ١١٣، ٢٧١، ٢٩٤.

عبدالله بن عباس؛ ٧٣.

عبدالله بن عمر؛ ٣٤٦.

عبدالله بن قدامه؛ ٢٢٨.

عبيدالله طويل؛ ٩١، ٢٢٤.

عثمان ملقب به ورش؛ ٣٠٢، ٣٢٦.

عراقي، حاج مجتبي؛ ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥.

عطار، احمد بن عبدالغفور؛ ٢٨٢.

عكبري، ابي البقاء عبدالله بن حسين؛ ٤٣٤.

عكرمه؛ ٤٥.

علامه بحرالعلوم طباطبائي، سيد مهدي؛ ٢٣٣، ٢٣٩.

علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر؛ ٣٠، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٨، ١٥٢، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٨١، ١٨٤، ١٩٠،

١٩٣، ١٩٦، ٢١٣، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٦٢، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٤٣٠، ٤٤٩، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٥، ٤٨٥، ٤٨٥، ٤٨٥.

علامه طباطبائي؛ ٥١، ٥٣.

علامه مجلسي؛ ٣٠، ٣١، ٥٦، ١٣٧، ٢٧٩، ٣٢٩، ٣٤٣، ٣٥٧، ٤٢٥، ٤٣٥، ٤٥٦، ٤٦١، ٤٧٤، ٤٩١، ٤٩٢، ٥٠٠، ٥١٠.

علاء آل جعفر؛ ١٣٩.

علم الهدى، سيد مرتضى؛ ٣٠، ٢٧٩.

علي بن ابراهيم بن هاشم؛ ١٩٤، ٤٦٥، ٤٦٧.

علی بن أبی حمزه؛ ۹۱، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۲۴.

علی بن حسن بن رباط؛ ۲۶۷.

علی بن محمد؛ ۴۰.

علی بن میمون صائغ؛ ۱۶۳، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲.

علی بن یقطین؛ ۳۱.

عمار بن یاسر؛ ۲۹، ۳۰.

عمر بن خطاب؛ ۶۴، ۷۲، ۷۳، ۳۴۶.

عمرو بن قائد؛ ۳۲۳.

عنبر خواجه؛ ۴۶۲.

عیسی بن هارون؛ ۳۴۶.

عیسی ثقفی؛ ۳۲۳.

عیسی ملقب به قالون؛ ۳۲۶.

غزالی، ابو حامد محمد بن محمد؛ ۴۹۹.

ص: ۵۷۸

غفاری، علی اکبر؛ ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷، ۴۲۶.

غیاث الدین محمد بن خواجه رشیدالدین؛ ۵۰۴.

فاضل آبی؛ ۱۶۵، ۲۲۷.

فاضل هندی، بهاء الدین محمد بن حسن؛ ۲۸۲، ۳۳۴.

فخرالدین عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر؛ ۴۰۶.

فخرالدین فخرالمحققین

فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف حلّی؛ ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۴۸۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶.

فخرالنساء (بنت عبدالکریم طوسی)؛ ۴۶۵.

فراهی، ابونصر؛ ۳۴۱.

فرزدق؛ ۲۷۲.

فرعون؛ ۱۲۶.

فریدنی، شیخ عبدالعال بن محمد مقیم؛ ۴۵۵، ۴۵۶.

فضاله بن ایوب؛ ۱۹۴، ۲۱۶.

فضل بن شاذان؛ ۴۶۵.

فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن

یعقوب؛ ۲۸۲، ۳۵۷.

فیروزنی، محمدباقر بن محمد صالح؛ ۴۲۷، ۴۵۶، ۴۵۷.

فیض کاشانی، ملا محسن بن مرتضی؛ ۳۰، ۱۵۵، ۲۲۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۶۷،

۴۷۲، ۴۹۵، ۴۹۹، ۵۱۲، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۵.

فیضی، آصف بن علی اصغر؛ ۳۵۷.

فیومی، احمد بن محمد؛ ۳۵۷.

قائینی نجفی، علی فاضل؛ ۳۲۹.

قاجار، محمدشاه؛ ۴۳۳.

قاسم بن یحیی؛ ۳۵۰.

قاضی عسکر اصفهانی، آقا بزرگ؛ ۲۴۰.

قاضی، میرزا سید محمد؛ ۳۳۴.

قاهری، مصطفی؛ ۴۵۲.

قائینی دشت بیاضی خراسانی، محمد بن محمد افضل؛ ۵۱۷.

قیسی، هادی؛ ۲۲۵.

قدوری، حمد غانم؛ ۳۳۰.

قرطبی؛ ۳۳۰.

قزوینی، آقا رضی الدین محمد بن حسن؛ ۵۲۹.

قزوینی، حاج بابا؛ ۱۳۸.

ص: ۵۷۹

قزوینی طالقانی، ملا محسن؛ ۵۲۰.

قزوینی، عبدالغفور؛ ۴۹۲.

قزوینی، محمد بن عبدالرحیم؛ ۴۴۲.

قزوینی، ملا خلیل بن غازی؛ ۴۷۳.

قشمیری، موسی بن جعفر؛ ۴۷۵.

قمشه ای، محمدرضا؛ ۳۶۲، ۳۶۴.

قمی، ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل؛ ۴۶۴.

قمی، شیخ عباس؛ ۲۳۷، ۲۸۲، ۲۸۳.

قمی، علی بن ابراهیم؛ ۱۳۷، ۴۲۵، ۴۹۲.

قمی، علی بن بابویه؛ ۱۶۶، ۲۲۷.

قمی، میرزا ابوالقاسم؛ ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹.

قمی نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد؛ ۵۳۴.

قندوزی، سلیمان بن ابراهیم؛ ۱۳۹.

قوچانی، شیخ عباس؛ ۲۸۰.

قورچی باشی، محمدزمان خان؛ ۳۳۴.

قوشجی، علاءالدین علی بن محمد؛ ۴۵۴، ۴۵۵.

قهپایه ای، آقا میرزا محمودخان؛ ۴۴۵، ۴۸۲، ۵۰۳.

قهپایه ای، حاجی ملا احمد؛ ۴۴۵، ۴۸۲.

۵۰۳.

قهپایه ای، علی اکبر؛ ۴۸۲.

قيومي، جواد؛ ٢٨٢.

« ك، گ، ل، م »

کاتبي قزويني، نجم الدين عمر بن علي؛ ٥٠٤.

کارگيا، سلطان محمد؛ ٥٠٢.

کاشاني، حسن بن علي؛ ٣٢٨.

کاشاني، علاءالدين احمد بن عمادالدين مفضل؛ ٥١٤.

کاشاني، محمدامين؛ ٤٧٦.

کاشاني، ملا حبيب الله؛ ٢٠، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٣.

کاشاني، ملا عبدالباقي؛ ٢٤٠.

کاشغري، حسين بن ابى الحسين بن خلف؛ ٣٤٦.

کاشف الغطاء، شيخ جعفر؛ ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٣٩.

کاظمي، جواد؛ ١٣٩.

کاظمي، محمدجعفر بن محمدشفيق؛ ٤٥٢.

کتابي، محمدباقر؛ ٣٣٦.

ص: ٥٨٠

کدیور، محسن؛ ۴۲۶.

کرباسی، محمد ابراهیم؛ ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵.

کرباسی، محمد بن محمد ابراهیم؛ ۲۴۰، ۲۴۴، ۳۶۲، ۳۶۳.

کرجی، محمد مهدی بن کیقباد؛ ۴۷۲.

کرجی، میرزا حسین بن احمد؛ ۴۲۳.

کرکی عاملی، نورالدین علی بن عبدالعالی؛ ۴۷۲.

کرمانی، خواجه عبدالقادر؛ ۵۲۵.

کرونی، محمد تقی بن نوروز علی؛ ۵۳۶.

کسائی کوفی، علی؛ ۳۲۳، ۳۲۷.

کشفی، محمد تقی؛ ۲۸۳.

کشمیری، محمد شریف؛ ۵۱۰.

کفعمی؛ ۳۹۹.

کلباسی، آقا محمد مهدی؛ ۳۶۴، ۳۶۵.

کلثوم بنت علی؛ ۸۶.

کنت دو گوینو؛ ۳۶۳.

کوثرانی، شیخ جعفر؛ ۲۲۶.

کورانی، شیخ علی؛ ۲۸۳.

کورکان، ابوسعید؛ ۴۵۵.

کوفی، ابوبکر عاصم بن لهدله بنت ابی نجاد؛ ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷.

کوفی، ابو جعفر؛ ۳۲۷.

گرگانی، سید میر شریف علی بن محمد؛ ۴۵۵، ۵۰۴، ۵۲۱.

گزی، عبدالکریم؛ ۲۸۰.

گلپایگانی، ابوالقاسم بن محمدنقی؛ ۴۷۸.

گلپایگانی، جلال الدین محمد؛ ۲۱، ۴۲۷، ۴۵۸.

گلپایگانی، میرزا محمدرضا؛ ۴۷۸.

گلچین معانی، احمد؛ ۳۶۰، ۴۲۶.

گلستانه، علیرضا؛ ۵۰۰.

گیلانی، ملا محراب؛ ۳۶۲، ۳۶۴.

لاهیجی، محمدجعفر بن محمد صادق؛ ۲۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۴۲۵.

لاهیجی، محمد کاظم بن محمدجعفر؛ ۳۶۳، ۳۶۵.

مازندرانی، حسام الدین محمد صالح بن احمد؛ ۴۶۲.

مازندرانی، رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب؛ ۵۳۲، ۵۳۳.

مازندرانی، محمد بن محمد مهدی؛ ۲۴۰.

مازنی بصری، ابو عمرو؛ ۳۲۲، ۳۲۶.

متقی هندی، علی متقی بن حسام الدین؛

مجتهدی؛ کریم؛ ۳۶۳.

مجلسی، محمدتقی؛ ۱۴۲، ۲۲۷، ۵۱۰.

محدث ارموی؛ ۳۵۷.

محدث، میرهاشم؛ ۲۸۴.

محقق اردبیلی، احمد بن محمد؛ ۱۸۶، ۲۲۷، ۲۸۳، ۴۴۱، ۴۶۶.

محقق ثانی، علی بن حسین کرکی؛ ۳۰، ۳۱، ۱۴۲، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۸۰، ۴۳۰، ۴۳۱.

محقق، جواد؛ ۴۴۱.

محقق حلّی؛ ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۶۸، ۵۱۶.

محقق سبزواری؛ ۱۹۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۳.

محقق قمی قمی، میرزا ابوالقاسم

محقق کرکی محقق ثانی

محلاتی، عبدالصمد؛ ۵۳۳.

محمد ابراهیم بن حاجی علیخان؛ ۴۶۳.

محمد احمد مفلح القضاء؛ ۳۳۱.

محمد اسماعیل میرزا بن یزدان بخش میرزا؛ ۵۱۸.

محمد باقر بن عبدالله؛ ۴۳۲.

محمد باقر بن محمدتقی؛ ۴۶۵.

محمد باقر بن محمد کاظم؛ ۴۸۳.

محمد بن احمد بن محمد بن دولت شاه؛ ۵۱۳.

محمد بن اسحاق بن عمار؛ ۴۳۸.

محمد بن اسماعیل؛ ۴۶۵.

محمد بن اسماعیل بن بزیر؛ ۱۱۵، ۴۶۵.

محمد بن جعفر؛ ۳۴۶.

محمد بن حارث تمیمی؛ ۵۴.

محمد بن حسن؛ ۶۰، ۱۹۴.

محمد بن حمران؛ ۳۵۲.

محمد بن سلیمان؛ ۳۲۸.

محمد بن طلحه؛ ۱۱۱، ۱۱۲.

محمد بن عبدالخالق بن معروف؛ ۵۰۲.

محمد بن عیسی بن عبید؛ ۱۹۴.

محمد بن فرخ (ملا رفیعا)؛ ۴۲۷، ۴۵۷.

محمد بن محمد بن آجروم؛ ۴۸۸.

محمد بن مسلم؛ ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۶۴.

محمد بن مسلم بن عقیل؛ ۴۵۱.

محمد بن مفضل؛ ۷۱.

محمد بن یحیی؛ ۱۹۳، ۳۵۰.

محمد جعفر بن عبدالله؛ ۴۹۰.

محمد جعفر بن غلام علی؛ ۴۵۵، ۴۸۵.

محمد جعفر بن محمد صادق بن آخوند

ملا محمد مهدی؛ ۵۰۰.

محمد جعفر بن محمد صفی فارسی آباده ای؛ ۲۴۰، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۱، ۵۱۲، ۵۲۹.

محمد حرزالدین؛ ۲۸۴.

محمد حنفیه؛ ۱۰۴.

محمد خالد منصور؛ ۳۳۱.

محمد رحیم بن حیب اللہ؛ ۴۸۱.

محمد رفیع بن محمد قلی؛ ۴۶۳.

محمد سلیم خان ایشک آقاسی باشی دیوان؛ ۳۳۴.

محمد شریف بن محمد علی؛ ۵۲۹.

محمد صالح بن جواد؛ ۵۰۵.

محمد علی بن استاد اسماعیل؛ ۵۰۶.

محمد علی بن مهدی؛ ۵۳۶.

محمد کاظم بن محمد رضا؛ ۴۵۷.

محمد محیی الدین عبدالحمید؛ ۳۳۰.

محمد مسلح بن نجیب الدین محمد؛ ۴۴۲.

محمد ملقب به قنیل؛ ۳۲۶.

محمد نورالحسن؛ ۳۳۰.

مختاری، رضا؛ ۲۲۶.

مخدوم مهائمی، علی بن احمد؛ ۴۴۶.

مدرس خاتون آبادی، میرزا ابوالقاسم؛ ۳۶۲، ۳۶۴.

مدرس زنوزی، آقاعلی؛ ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴.

مدرس، محمدعلی؛ ۲۸۱.

مدرس نجف آبادی، حاج سید محمود؛ ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۲۶.

مدنی، عبدالله بن کثیر ابن کثیر

مرزبانی، شیخ علی بن حسن بن جعفر؛ ۳۴۸.

مرشد، فخرالدین؛ ۵۰۰.

مرعشی، خلیفه سلطان؛ ۳۳۴.

مروارید، علی اصغر؛ ۲۲۹.

مروی اصفهانی، عبدالمجید بن عبدالکریم؛ ۴۴۶.

مریم بیگم (بنت سید مصطفی حجت نجف آبادی)؛ ۲۸.

مستوفی، میرزا ربیع؛ ۳۳۴.

مسجدی، حسین؛ ۲۸۳.

مسلم بن عقیل؛ ۴۵۱.

مسلم بن عوسجه؛ ۴۵۱.

مشهدی، محمدباقر بن محمدتقی؛ ۴۳۶.

مصری، محمد بن مکرم بن منظور ابن منظور

مصری، محمد علی پاشا؛ ۲۳۵.

مصطفوی، حسن؛ ۳۲۹.

مطهری، شهید مرتضی؛ ۷۹.

معاویه بن وهب؛ ۹۱، ۹۳، ۱۹۱، ۱۹۸.

معمدالدوله منوچهر خان؛ ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۴.

معرفت، محمد هادی؛ ۳۲۹.

مغربی، قاضی نعمان؛ ۳۵۷، ۵۳۳.

مفتاح، محمد حسین؛ ۳۳۵.

مفضل؛ ۱۱۳.

ملا رفیعا محمد بن فرخ

ملازاده خطائی؛ ۴۳۲.

ملا میرزاده؛ ۴۴۰.

ملک زاده، محمد حسین؛ ۳۳۰.

منزوی، علی نقی؛ ۴۲۶.

منصور الفقیه؛ ۵۳۳.

موحد ابطحی، محمد باقر؛ ۱۳۸.

موسوی اصفهانی، سید محمد تقی (مستجاب الدعوه)؛ ۱۴۱.

موسوی اصفهانی، محمد حسن بن محمد تقی؛ ۱۹، ۱۴۱.

موسوی بخش، سید مصطفی؛ ۲۱، ۲۰، ۲۸۷، ۲۸۹.

موسوی جزائری، سید طیب؛ ۱۳۷، ۴۲۵.

موسوی چهارسوقی، محمدهاشم بن زین العابدین؛ ۴۲۷.

موسوی خراسان، سید حسن؛ ۱۳۷، ۲۲۵، ۲۸۰، ۳۵۷.

موسوی خراسان، سید محمد مهدی؛ ۱۳۷، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۸۰.

موسوی خوانساری، زین العابدین؛ ۴۵۴، ۴۹۷.

موسوی خوانساری، محمدباقر بن زین العابدین؛ ۲۴۰، ۲۸۱.

موسوی شهرستانی، مهدی؛ ۲۳۹.

موسوی عاملی، سید محمد بن علی؛ ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۸۳، ۲۸۵.

موسوی کرمانی، سید حسین؛ ۲۲۵، ۲۷۹.

موسوی، محمدجعفر بن محمدباقر؛ ۴۴۴.

موسوی، محمدعلی بن سید علی؛ ۴۷۸.

موسوی، محمدعلی بن محمدباقر؛ ۴۸۲.

ص: ۵۸۴

موسوی، محمدہاشم بن زین العابدین؛ ۴۵۴.

موسی بن عمر؛ ۱۹۳.

مولانا، محمد صادق؛ ۴۴۰.

مولوی؛ ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۹.

مہدوی، سید مصلح الدین؛ ۲۴۰، ۲۷۹، ۲۸۰، ۴۲۵.

میرزا داود (متولی مشہد مقدس)؛ ۳۳۴.

میرزا رفیع الدین محمد؛ ۴۴۰.

میرزا مہدیخان؛ ۵۱۸.

میرزا یوسف؛ ۵۱۸.

میر عبدالباقی؛ ۲۳۴.

«ن، و، ہ، ی»

ناصرالدین شاہ؛ ۲۶، ۲۴۱.

نافع (راوی)؛ ۳۴۶.

نافع مدنی؛ ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۶.

نافع مدنی نافع

نجاشی کوفی، احمد بن علی بن احمد؛ ۲۸۱.

نجف آبادی، سید رکن الدین بن محمدہاشم؛ ۲۸.

نجف آبادی، شیخ احمد؛ ۴۴۵، ۴۵۴،

۴۷۸.

نجف آبادی، ملا عبدالرحیم بن علیخان؛ ۴۸۰.

نجف آبادی، ملا محمدباقر بن عبدالرحیم؛ ۴۶۳.

نجفی، شیخ محمدحسن بن باقر؛ ۲۸۰.

نجفی، محمدمقیم؛ ۴۸۷.

نجفی، محمود بن شیخ محمد؛ ۵۲۱.

نخعی، احمد بن جوعان؛ ۴۸۶.

نراقی کاشانی، ملا محمد مهدی بن ابی ذر؛ ۲۳۴، ۲۳۹، ۴۵۰.

نریمانی، سید محمود؛ ۱۹، ۲۱، ۱۴۱، ۱۴۴، ۴۲۷.

نصراللهی، غلامرضا؛ ۲۷۹، ۳۶۵، ۴۲۵.

نعمتی، محمود؛ ۲۸۲.

نمازی، حسن بن علی؛ ۳۵۷.

نمازی شاهرودی، علی؛ ۳۵۷.

نورالدین محمد کبیر؛ ۴۶۲.

نورمحمدی، محمدجواد؛ ۲۱، ۲۳، ۱۴۱، ۱۴۴، ۳۳۳، ۳۳۵، ۴۲۷، ۴۲۸.

نوروزعلی بن محمدباقر؛ ۵۳۶.

نوری طبرسی، میرزا حسین؛ ۲۲۸، ۲۸۴.

نوری، ملا علی بن جمشید؛ ۲۰، ۲۳۷.

۲۳۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴.

نووی، محی الدین؛ ۲۲۹.

نیر، میرزا حبیب الله؛ ۲۳۶.

نیشابوری، حسن بن محمد؛ ۱۳۷.

نیشابوری، عطار؛ ۴۰۷.

واعظ قزوینی، میرزا رفیع الدین محمد بن فتح الله؛ ۴۳۸، ۴۶۳.

واعظی اراکی، شیخ مرتضی؛ ۲۲۷.

واقعہ نویس، میرزا ابراهیم؛ ۳۳۴.

وحید بهبهانی، محمدباقر؛ ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹.

ورش عثمان ملقب به ورش

وزیری، غیاث الدین امیر محمد؛ ۵۰۱.

وفا زواره ای، میرزا محمدعلی؛ ۲۸۳.

وہب؛ ۴۵۱.

وہب بن حفص؛ ۱۶۷، ۱۷۲.

ہاجر (ہمسر حضرت ابراہیم علیہ السلام)؛ ۷۸.

ہاشم بن ابی سلمہ؛ ۳۲۷.

ہشام بن ذکوان؛ ۳۲۶.

ہشیار، میر محمدباقر؛ ۴۷۱.

ہما شیرازی، رضا قلیخان؛ ۲۴۴.

ہمایی؛ ۳۶۲، ۳۸۹.

همزه كوفى؛ ٣٠٣، ٣٢٧.

يحيى يزىدى مكنى به أبوعمر دورى؛ ٣٢٦.

يزدى حائرى، حسن بن محمدعلى؛ ٥١٧.

يزدى، حاج آقا حسين؛ ٢٢٧، ٢٨٣، ٢٨٥.

يزىد؛ ٥٧، ٨٦، ١١٧.

يعقوب؛ ٣٢٣، ٣٢٧.

يوسفى، شيخ هادى؛ ٢٢٥، ٢٧٩.

يونس بن عبدالرحمن؛ ١٩٤، ٤٣٠.

ص: ٥٨٦

« الف، ب، پ، ت »

آب نيسان و قمر در عقرب؛ ٢٠، ٣٣٣، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧.

آثار الاصفى؛ ١٩، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٣٢، ٣٩.

آثار علوى؛ ٣٣٥.

آثار ملى اصفهان؛ ٢٤، ١٣٧.

آداب البحث؛ ٥٣١.

آداب الشيعة و اخلاق الائمة؛ ٤٩٩.

آداب المطالعه؛ ٥١٠.

آداب طلب مسائل؛ ٣٣٥.

ابراز المعانى من حرز الأمانى؛ ٢٩٨، ٣٢٩.

ابواب الجنان؛ ٤٣٨، ٤٦٣.

اجوبه المسائل المهنايه؛ ٢٧٩.

اجوبه المسائل ملا رشيد؛ ٤٩٦.

اجوبه مسائل الشيخ عبدالله القطيفى؛ ٤٩٥.

احياء علوم الدين؛ ٤٩٩.

ارشاد الازهان؛ ١٤٧، ١٤٨، ١٩٩، ٢١٣، ٢٢٥، ٢٦٢، ٢٧٩، ٥٢٠، ٥٢١.

ارشاد الجعفرية؛ ٢٩٤.

ارشاد فقه جعفرى

استجابت دعا (آداب دعا)؛ ٣٣٥.

اصلاح العمل؛ ٥١٧.

اعجاز القرآن؛ ١٤١.

اعلام اصفهان؛ ٢٣٢، ٢٧٩، ٣٦٥، ٤٢٥.

اعلام الدين؛ ٣٢٩.

اعلام الفقهاء؛ ٢٥، ٣٨.

ايعان الشيعة؛ ٢٣٢، ٢٧٩، ٣٢٩.

اقامه الحدود في زمن الغيبة؛ ٢٤٢.

اكمال الاصلاح (ترجمه اصلاح العمل)؛ ٥١٧.

الفية؛ ٥٣٦.

امالى شيخ صدوق؛ ١٧، ١٣٧، ٢٢٤، ٣٧٤، ٤٢٥، ٤٩١.

ص: ٥٨٧

اناجيل اربعه (ترجمه)؛ ٣٣٥، ٣٣٧.

انجيل؛ ٧٦، ٧٧.

أنوار التنزيل و اسرار التأويل؛ ٤٩٠

انوار النعمانيه في معرفه النشأه الانسانيه؛ ١٠٢، ١٠٣.

انيس العابدين؛ ٥٢٥.

ايضاح الفوائد؛ ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٧، ٢٠٣، ٢١٤، ٢٢٥، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٨، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩، ٤٨٤.

بحار الانوار؛ ٥٤، ٥٦، ٨٤، ٨٨، ٩٢، ١١٨، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٧، ٢٧٩، ٢٩٣، ٢٩٤، ٣١٠، ٣٢٩، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥١، ٣٥٣، ٣٨٤، ٣٩١، ٤١٧، ٤٢٥، ٤٣٥، ٤٩١.

بغيه الراغبين؛ ٢٣٢، ٢٤١.

بغيه الطالب؛ ٢٣٢.

البهجه المرضيه في شرح الألفيه؛ ٥٢٤، ٥٢٧، ٥٢٨، ٥٣٥.

بياض؛ ٣٣٥.

البيان؛ ١٤٢، ١٩٥، ١٩٦، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣.

بيان المفآخر؛ ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٧٩.

تاريخ اصفهان؛ ٢٣٢، ٢٣٦، ٢٧٩.

تبصره المتعلمين؛ ١٨١، ٢٢٥، ٢٦٣، ٢٧٩.

تبصير الرحمن و تيسير المنان؛ ٤٤٦.

التبيان في اعراب القرآن؛ ٤٣٤.

التبيان في تفسير القرآن؛ ١٣٧، ٣٢٣.

تجريد العقائد؛ ٤٥٤.

تجويد قرآن كريم؛ ٣٠٣، ٣٢٩.

تحرير الاحكام؛ ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٩.

تحرير القواعد المنطقيه فى شرح الشمسيه؛ ٥٠٤، ٥٠٥.

تحفه الابرار الملتقط من آثار الأئمه الاطهار؛ ٢٤١.

تحفه الزائر؛ ٤٧٤.

تحفه الشريعه للوصول الى الوسيله؛ ٢٥، ٣٤.

التحقيق فى كلمات القرآن؛ ٢٩٩، ٣٢٩.

تذكره اولى الالباب؛ ٣٣٦.

ص: ٥٨٨

تذکره العلماء؛ ۲۳۲، ۲۸۰.

تذکره الفقهاء؛ ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۸۰.

تذکره القبور؛ ۲۳۲، ۲۸۰.

تراجم الرجال؛ ۴۵۶.

التصريف؛ ۵۱۵.

تعقیبات نمازها (آداب نماز)؛ ۳۳۵.

تعليق بر صراط النجاه؛ ۱۴۳.

التعليقه السجاديه؛ ۴۸۴.

تعيين اول سال شرعى و روز نوروز؛ ۳۳۵، ۳۳۷.

تفسير الميزان؛ ۵۱، ۵۳.

تفسير امام حسن عسکرى عليه السلام؛ ۴۶۳.

تفسير بيضاوى انوار التنزيل و اسرار التأويل

تفسير جوامع الجامع؛ ۶۵، ۷۰، ۷۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۷، ۳۲۹.

تفسير رازى؛ ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۸۸، ۱۳۷.

تفسير صراط المستقيم؛ ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۲۹.

تفسير غرائب القرآن؛ ۴۷، ۴۸، ۱۳۷.

تفسير قمى؛ ۱۲۸، ۱۳۷، ۴۲۵، ۴۹۲.

تكملة امل الامل؛ ۲۳۲.

تلخيص المرام؛ ۱۸۱، ۲۲۵، ۲۶۲، ۲۸۰.

تلخيص المفتاح؛ ۴۳۲.

التمهيد القواعد الاصوليه و العربيه؛ ٥١٩.

التمهيد فى علوم القرآن؛ ٢٩٩، ٣٢٩.

التفريح الرائع لمختصر الشرايع؛ ١٦٨، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥، ٢٢٥، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٨٠، ٤٦٨.

توبه؛ ٣٣٥.

توجيهات علماء فى حديث الطينه؛ ٤٩٥.

توحيد صدوق؛ ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٢٥، ٤٩١.

تورات؛ ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٨٨.

تهذيب الاحكام؛ ٢١، ١١٤، ١٣٧، ١٥١، ١٥٥، ١٥٦، ١٦١، ١٦٦، ١٦٦، ١٧٣، ١٧٧، ١٨٢، ١٨٦، ١٨٧، ١٩١، ١٩٤، ١٩٧، ٢٠٧، ٢٠٨،

٢٠٩، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٨٠، ٣٥٧، ٤٤٧، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٨٠، ٤٨٦، ٥٠٩.

ص: ٥٨٩

« ث، ج، چ، ح »

ثواب الاعمال؛ ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۷، ۲۲۴، ۲۵۶، ۲۸۰.

جامع الاخبار؛ ۷۱، ۷۲، ۱۳۸.

جامع الفوائد؛ ۳۶۰.

جامع المقاصد فى شرح القواعد؛ ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۴۳۰، ۴۷۲.

الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)؛ ۶۵، ۱۳۸، ۲۹۹، ۳۳۰.

الجامع للشرائع؛ ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۸۰.

جواب المسألتين من حسين بن عبد القاهر؛ ۴۹۵.

جواهر الاسرار؛ ۳۸۵، ۴۲۵.

جواهر الكلام؛ ۲۸۰.

حاشيه بر حاشيه دوانى بر تهذيب المنطق تفتازانى؛ ۳۶۵.

حاشيه بر حاشيه لوامع الاسرار در شرح مطالع الانوار؛ ۳۶۵.

حاشيه بر شرح جديد تجريد؛ ۳۶۵.

حاشيه البهجه المرضيه؛ ۵۲۷.

حاشيه الروضه البهيه؛ ۴۷۹.

حاشيه تحرير القواعد المنطقيه فى شرح الشمسيه؛ ۵۰۴.

الحاشيه على اصول معالم الدين؛ ۲۴۳.

الحاشيه على الفهرست؛ ۳۴۲.

الحاشيه على الكافى؛ ۲۴۳.

الحاشيه على الوافى؛ ۲۴۳.

الحاشيه على تهذيب الوصول؛ ٢٤٣.

الحاشيه على خلاصه الاقوال؛ ٢٤٣.

الحاشيه على رجال الطوسي؛ ٢٤٣.

الإحتجاج على أهل اللجاج؛ ٤٦٦، ٤٠٥، ٤٢٥، ٤٩١.

الحدائق الناضره فى احكام العتره الطاهره؛ ٥٠٩.

الحديث فى الوسائل؛ ٢٦٣.

حزب الأمانى و وجه التهانى؛ ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٢٧، ٣٣٠.

حرمه محارم الموطوء على الواطى؛ ١٩، ٢٣١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٩.

حقيقه النيروز كما فى الاحاديث (نوروزنامه)؛ ٣٣٥.

ص: ٥٩٠

حكيمه العرشيه؛ ٣٦٢، ٤٢٥.

حل مشكلات الاشارات و التنبهات؛ ٤٣١.

الحليه اللامعه للبهجه المرضيه؛ ٢٤٣.

حياه المحقق الكركي و آثاره؛ ٢٨٠.

« خ، د، ذ، ر »

الخرائج و الجرائح؛ ٥٤، ١٣٨.

خصائص الائمه؛ ٤٩، ١٣٨.

الخصال؛ ٤١، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١٣٨، ٢١٧، ٢٢٤، ٣٢٧، ٣٣٠، ٣٥٧.

الخلاف؛ ١٥٩، ١٦٠، ١٦١، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٥، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٨٠.

دانشكده پزشكي تهران؛ ٥٢٧.

دانشمندان و بزرگان اصفهان؛ ٢٣٢، ٢٨٠.

الدراسات الصوتيه عند العلماء التجويد؛ ٢٩٨، ٣٣٠.

الدروس؛ ١٩٦، ٢٢٦، ٢٨١.

دعائم الاسلام؛ ٣٤٩، ٣٥٧.

ديوان اشعار خاقاني؛ ١٢١.

ديوان الفرزدق؛ ٢٧٢.

ديوان شمس؛ ١٠١.

ديوان قدريه؛ ٢٧.

ديوان هما؛ ٢٤٤.

ذخيره المعاد؛ ٢٢١، ٢٢٣، ٢٨١، ٥١٣.

الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ٢٤٥، ٢٨١، ٣٦٣، ٤٢٥، ٤٦٤، ٤٨٦، ٤٩٢، ٤٩٤.

ذكرى الشيعة؛ ٢٨١.

الاربعون حديثا (للمجلسي)؛ ٥٠٠.

رجال اصفهان؛ ٣٣٦.

رجال النجاشي؛ ٢٨١.

الرجال (مشاركات و مشتبهات رجال كتاب التهذيب و الاستبصار)؛ ٥٠٩.

رجال و مشاهير اصفهان؛ ٢٣٢، ٢٨١.

رد المظالم؛ ١٩، ١٤١، ١٤٢.

الرد على رساله تعيين السلام الثالث فى النوافل؛ ٢٤٢.

الرسائل الرجاليه؛ ٢٤٣، ٢٨١.

رسائل شهيد ثاني؛ ١٤٢، ٢٢٦.

رسائل كركي؛ ١٤٢، ٢٢٦.

رسائل ملا محمدباقر خاتون آبادي؛ ٣٣٥.

ص: ٥٩١

رساله در اصالت وجود؛ ۳۶۵.

رساله مشاعر؛ ۳۶۴.

رساله وجود رابط؛ ۳۶۳.

رساله فی آداب صلاه اللیل و فضلها؛ ۲۴۲.

رساله فی ابراء الولی مدہ المتعہ عن المولی علیہ؛ ۲۴۲.

رساله فی احکام الشک و السهو فی الصلاه؛ ۲۴۲.

رساله فی احکام الغساله؛ ۲۴۲.

رساله فی اشتراط القبض فی الوقف؛ ۲۴۲.

رساله فی اصول الدین؛ ۲۴۳.

رساله فی الاراضی الخراجیه؛ ۲۴۲.

رساله فی تحديد آیه الكرسي؛ ۲۴۳.

رساله فی تطهير العجين بتبخيره و عدمه؛ ۲۴۲.

رساله فی تقديم اليد علی الاستصحاب؛ ۲۴۳.

رساله فی ثبوت الزنا و اللواط بالاقرار؛ ۲۴۲.

رساله فی جواز الاتكال بقول النساء فی انتفاء موانع النکاح فیها؛ ۲۴۲.

رساله فی حکم الصلاه عن المیت؛ ۲۴۲.

رساله فی حکم الصلاه فی جلد المیت المدبوغ؛ ۲۴۲.

رساله فی حکم صلح حق الرجوع فی الطلاق الرجعی؛ ۲۴۲.

رساله فی زیاره عاشوراء و کیفیتها؛ ۲۴۳.

رساله فی صلاه الجمعه؛ ۲۴۲.

رساله فى طهاره عرق الجنب من الحرام؛ ٢٤٢.

رساله فى عدم جواز التقليد عن المجتهد الميت؛ ٢٤٢.

رساله فى كيفيه زياره عاشورا؛ ٥٣٢.

روضات الجنات؛ ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٨١.

الروضه البهيه؛ ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٩٦، ٢٠٧، ٢٢٦، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٥٢، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨١، ٤٤٠، ٤٤٤، ٤٥٢، ٤٨٠.

ص: ٥٩٢

روضه المتقين؛ ٥١٠.

رياض المسائل؛ ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٤، ٢٧٠، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨١، ٥١٣.

ريحانه الادب؛ ٢٣٢، ٢٨١، ٣٦٢.

« ز، ژ، س، ش »

زادالعابدين؛ ٣٤٦.

زيده الاصول؛ ٤٤٣.

زيده البيان في براهين احكام القرآن؛ ٤٤١، ٤٦٦.

زبور؛ ٧٦، ٧٧.

الزهره البارقه لمعرفة احوال المجاز و الحقيقه؛ ٢٤٣.

الاستبصار؛ ١٥٥، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٧، ١٨٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٥، ٤٤٧، ٥٠٩.

السرائر؛ ١٥٠، ١٥٦، ١٥٨، ١٦١، ١٦٢، ١٦٨، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٥، ١٩٠، ١٩٣، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤،

٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢٢٦، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٦٨.

٢٨١.

سعد السعود؛ ٣٤٢، ٣٥٧.

الأسفار الأربعة؛ ٣٧٧، ٤٢٥.

سفينه النجاه؛ ٢١، ٤٢٨، ٥١٣، ٥٢٢، ٥٢٣.

السؤال و الجواب للشفتى؛ ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦.

سؤال و جواب عن بعض عقائد الشيخيه؛ ٢٤٣.

الاشارات و التنبيهات؛ ٤٣١.

الشافيه؛ ٥٣٤.

شرائع الاسلام؛ ١٤٩، ٢٢٦، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٦٢، ٢٨١، ٥١٦.

شرح آداب البحث؛ ٥٣١.

شرح آيات دهدار؛ ٢٠، ٣٥٩، ٣٦٥.

شرح الانموذج؛ ٥١٤.

شرح التصريف؛ ٥١٥.

شرح الحكمة العرشية؛ ٣٦٣.

شرح الشافية (شرح نظام)؛ ٥٣٤.

الشرح الصغير؛ ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٧٠، ٢٨١.

شرح الكافي؛ ٤٦٢.

ص: ٥٩٣

شرح المشاعر؛ ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٦، ٤٢٥.

شرح المفاتيح؛ ٢٥٥، ٢٥٨، ٢٦٤.

شرح المفصل فى صنعه الاعراب؛ ٥٣٠.

الشرح المفيد؛ ٥٢٠.

شرح بر شرح رضى بر كافيته؛ ٤٧٩.

شرح تجريد العقائد؛ ٤٥٤.

شرح جوابات المسائل؛ ٢٤٢.

شرح رساله مشاعر ملا صدرا؛ ٣٦٥.

شرح شافيه ابن الحاجب؛ ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٣، ٣١٠، ٣٣٠.

شرح عجائب القلب؛ ٤٩٩.

شرح كبرى فى المنطق؛ ٥٢١.

شرح مقدمه آجروميه؛ ٤٨٨.

الشمسيه فى القواعد المنطقيه؛ ٥٠٤.

« ص، ض، ط، ظ »

الصابى فى شرح الكافى؛ ٤٣٣، ٤٣٤، ٤٧٣.

الصحاح؛ ٢٥٦، ٢٦٠، ٢٨٢، ٤٣٥.

صحف؛ ٧٦، ٧٧.

صحف ادريس عليه السلام؛ ٣٤٢.

صحیح بخارى؛ ٧٣، ١٣٨.

صحیح مسلم؛ ٧٣.

صحيفه نور؛ ۱۳۸.

صراط النجاه؛ ۱۴۳.

الاصلاح و فيه الفوز و الفلاح؛ ۴۲۹.

صوت و لحن در قرائت قرآن كريم؛ ۲۸۸، ۳۳۰.

صيغ عقود و نكاح و كفاره افطار رمضان (ملا محمدباقر خاتون آبادى)؛ ۳۳۵.

طبقات اعلام الشيعة؛ ۲۳۲، ۲۸۲، ۳۶۰، ۴۲۶.

طرائف المقال؛ ۲۸۲.

«ع، غ، ف، ق»

عده الداعى و نجاح الساعى؛ ۳۹۸، ۴۸۹، ۵۰۸.

عده السفر و عمدته فى الحضر (ترجمه)؛ ۳۳۵.

عشره كامله؛ ۲۸۷، ۲۹۳.

عقود النكاح و كفاره الافطار؛ ۳۳۵.

علل الشرايع؛ ۴۹۱.

عوالى اللئالى؛ ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۲۶، ۲۷۶.

عوامل ملا محسن؛ ۵۲۰.

عهدنامه مالک اشتر (ترجمه)؛ ۳۳۵.

عیشه راضيه؛ ۴۹۲.

عيون اخبار الرضا عليه السلام؛ ۱۱۹، ۲۹۴.

ص: ۵۹۴

٣٣٠، ٤٧٦، ٤٩١، ٤٩٧.

عيون الحساب (ترجمه)؛ ٣٣٦.

غايه المرام؛ ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ٢١٠، ٢٢٦.

غرر الحكم؛ ١٧.

غرقاب؛ ٢٣٢، ٢٨٢.

الغنيه، ٢٤٩، ٢٥٧.

غنيه التزوع؛ ١٨٠، ١٨١، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢٧، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٨٢.

غيث النفع فى القراءات السبع؛ ٣٠٥، ٣٣٠.

فارس نامه؛ ٣٦٠.

فرائض و نوافل يومية (رساله مختصر در بيان)؛ ٣٣٦.

فرايد الكبرى؛ ٤٩٧، ٥٠٧.

فرج المهموم؛ ٣٥٤، ٣٥٧.

فرهنگ دهخدا؛ ٥٦، ٩٥، ١٠٥، ١٠٦، ١٣٢، ٣٤١.

فرهنگ عميد؛ ٦٣، ٩٤.

فرهنگ معين؛ ٤٩، ٥٥، ٦٣، ٩٤، ٩٥، ١٠٥.

الفضائل؛ ٦٧، ١٣٨.

فضائل الشيعة؛ ٣٧٤، ٤٢٦.

فقه الرضا عليه السلام؛ ٢٩، ١٦٦، ١٦٩، ٢٠٨،

٢٢٧.

فقه الرضا (ترجمه)؛ ٣٣٦.

فقه جعفری؛ ۴۴۸.

فقه للمغربین؛ ۱۴۳، ۲۲۷.

الفوائد الحکمیة؛ ۴۹۳.

الفوائد الرضویة؛ ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۸۲.

فوائد الکبری فراید الکبری

الفوائد المدنیة؛ ۴۶۹.

فهرست اخبار مؤلفات الاصحاب؛ ۴۹۱.

فهرست کتابخانه آیت الله مرعشی؛ ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۴۹، ۴۶۱، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۹، ۵۳۱.

فهرست کتب خطی کتابخانه های اصفهان؛ ۲۳۹.

فهرست نسخه های آیت الله مرعشی (عکسی)؛ ۴۹۲.

فهرست نسخه های خطی حوزه علمیه نجف آباد؛ ۴۲۷.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله حججی؛ ۲۴، ۲۵، ۲۶.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲؛ ۵۱۰.

ص: ۵۹۵

فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی؛ ۴۹۶.

فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان؛ ۴۹۷.

فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء؛ ۳۳۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵،
۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶،
۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴.

فهرستواره دنا؛ ۳۶۵.

فهرس مخطوطات المكتبه؛ ۲۴۵، ۲۴۶.

القاموس المحيط؛ ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۸۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۷.

القانون؛ ۵۲۶.

قرب الاسناد؛ ۴۹۱.

قصص العلماء؛ ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۶۳.

القضاء و الشهادات للشفتی؛ ۲۴۲.

قواعد الاحكام؛ ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۲۷، ۲۵۹، ۲۶۲.

۲۶۹، ۲۸۲، ۴۳۰، ۴۸۲، ۴۸۳.

القواعد و الفوائد؛ ۴۹۳.

« ك، گ، ل، م »

كائنات الجو؛ ۳۳۶.

كاروان هند؛ ۳۶۰، ۴۲۶.

الكافي؛ ۱۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۸۵، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۷،
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷،
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۶۲، ۴۶۶،
۴۷۳، ۴۸۰، ۴۹۵، ۴۹۶.

الكافي في الفقه؛ ١٥٠، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٠، ١٧٩، ١٨٤، ١٩٩، ٢٠٥، ٢١٣، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٦١، ٢٨٢.

كامل الزيارات؛ ٤٨٧.

كبرى في المنطق؛ ٥٢١.

الكرام البرره؛ ٢٣٢، ٢٣٥.

الكشاف؛ ٣٩، ١٣٨.

ص: ٥٩٦

كشف الرموز؛ ١٦٥، ١٦٧، ٢٢٧.

كشف الظنون؛ ٤٤٦.

كشف الفوائد في فهرس تمهيد القواعد؛ ٥١٩.

كشف اللثام عن قواعد الاحكام؛ ٢٨٢.

كشف اليقين؛ ٥٧، ١٣٨.

كفايه الاحكام؛ ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٠٠، ٢١٦، ٢٢٧، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٦٤، ٢٨٣.

كمال الدين و تمام النعمه؛ ٤١٦، ٤٢٦.

كنز العرفان في تفسير القرآن؛ ٢٦، ٣٨، ٤٣، ٤٨، ٥٤، ٥٠، ٥٦، ٧١، ٧٦، ٧٧، ٨٢، ٩٠، ٩٩، ١٠٩، ١١٦، ١٣٤.

كنز العمال؛ ٢٨٧، ٣٣٠.

كنز الفوائد؛ ١٧٨، ١٧٩، ٢٢٧.

كنز اللغات؛ ٥٠٢.

كنز المعارف؛ ٢٦.

كنوز المعزمين شيخ الرئيس؛ ٣٨٩.

كنوز النجاح (ترجمه)؛ ٣٣٦.

الكنى و الاقاب؛ ٢٣٢.

گلستان سعدی؛ ٥٤، ١٠٢، ٣٩٠.

گلشن هوش در جدال گربه و موش؛ ٣٣٦.

لباب الالقاب؛ ٢٣٢.

لب النظر في علم المنطق؛ ٢٨٩.

لسان الخواص؛ ٥٢٩.

لسان العرب؛ ٢٨٣، ٢٩٩، ٣١٥، ٣٣٠.

الألفين الفارق بين الصدق و المين؛ ٤٨٥.

الالفية؛ ٥٢٤.

الالفية و النفلية؛ ١٤٢، ٢٩٤، ٣٢٩.

اللمعه الدمشقيه؛ ١٤٢، ٢٢٧، ٢٤٣، ٢٨٣.

لوامع الاسرار فى شرح مطالع الانوار؛ ٥٠١.

لوامع صاحبقرانى؛ ١٤٣، ٢٢٧.

اللهوف؛ ٤٤، ١٣٨.

لؤلؤ البحرين؛ ٤٧٨.

مآثر الباقرية؛ ٢٨٣.

المبسوط؛ ١٦٠، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٦، ١٨٥، ٢١٩، ٢٢٧، ٢٨٣.

متعته (ملا محمدباقر خاتون آبادى)؛ ٣٣٦.

مثنوى معنوى؛ ١٢١، ٣٨٨، ٣٨٩، ٤١١.

مثنوى هفت اورنگ؛ ٣٩٠.

مجالس شيخ طوسى؛ ٤٩٢.

المجتبى من الدعاء المجتبى؛ ٥٠٨.

مجمع البحرين و مطلع التيرين؛ ٣٩، ٧٦، ٨٩، ١٣٨، ٢٨٣، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٩، ٣٣٠، ٥٠١.

ص: ٥٩٧

مجمع البيان؛ ٤٦، ١٣٨، ٣٢٣، ٣٣٠، ٤٣٧، ٤٥٧.

مجمع الحجج در فقه؛ ٢٦، ٣٨، ١٠٩، ١٣٤.

مجمع الفوائد و البرهان؛ ١٨٦، ١٨٧، ١٩٣، ١٩٩، ٢٢٧، ٢٨٣.

المجموع؛ ١٦٠، ٢٢٩.

مجموعه مصنفات حكيم مؤسس آقا علي مدرس طهراني؛ ٣٦٣، ٤٢٦.

مجموعه مهمه في التجويد و القراءات و الرسم؛ ٣٠٣، ٣٣١.

المحاسن؛ ٢٩، ٢١٨، ٢٢٠، ٢٥٦، ٣٥٧.

المحججه البيضاء؛ ٤٩٩.

محرق القلوب؛ ٤٥٠.

محضر الشهود في رد اليهود؛ ٧٩، ١٣٨.

المختصر النافع؛ ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٧٦، ١٩٨، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٦٢، ٢٨٣، ٤٣٢، ٤٦٨، ٥٠٣، ٥١٢.

مختلف الشيعة؛ ١٥١، ١٥٦، ١٦٨، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢١٣، ٢١٧، ٢٢٨، ٢٨٣، ٤٣٠، ٤٤٩.

المخصص؛ ٢٩٥، ٣٣١.

مدارك الاحكام؛ ١٩٥، ٢١٩، ٢٢١.

٢٢٢، ٢٢٨، ٢٨٣، ٥١٣.

المراسم؛ ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٧١، ١٧٦، ١٧٩، ١٨٤، ١٨٦، ٢٠٠، ٢١٣، ٢٤٩، ٢٢٨، ٢٥١.

مزارات اصفهان؛ ٢٣٢.

مسالك الافهام؛ ١٨٢، ١٨٤، ١٨٨، ١٩٠، ١٩٤، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٧، ٢٢١، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٣، ٢٦٩، ٢٨٣، ٤٨١.

مسالك الافهام الى آيات الاحكام؛ ٩٩، ١٣٩.

مستدرک الوسائل؛ ٩٢، ١١٤، ١٢٤، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٨٤.

مستدرک سفینه البحار؛ ٦٠، ٣٥٣، ٣٥٧.

مسند احمد؛ ٧٣.

مشارك انوار اليقين في اسرار امير المؤمنين؛ ٣٧٣، ٤٢٦.

المشاعر؛ ٥٣١.

مصايح الفقه؛ ٤٢٩.

المصباح الشارقه في الصلاه؛ ٢٤١.

مصباح الشريعة؛ ٢٩٥، ٣٣١.

مصباح المتهدد؛ ٤١، ١٢٤، ١٣٩، ٢٧٢، ٢٨٤.

ص: ٥٩٨

المصباح المنير؛ ٣٤٤، ٣٥٧.

مصباح كفعمى؛ ١٧.

مطالع الانوار فى شرح شرائع الإسلام؛ ٢٣٣، ٢٤١.

المعاد؛ ٤٩٦.

معادن الجواهر؛ ٢٣٦.

معارج اليقين فى اصول الدين؛ ٨٤، ١٣١، ١٣٤، ١٣٩.

معارف الرجال؛ ٢٣٢، ٢٨٤.

معالم الاصول؛ ٤٢٧، ٤٥٣.

معالم الدين و ملاذ المجتهدين؛ ٤٥٣.

معالم العلماء؛ ٥٣٢.

معانى الاخبار؛ ٤٢٦، ٤٩١.

المعتبر فى شرح المختصر؛ ٢٢٠، ٢٨٤.

معتصم الشيعة؛ ٥٢٨.

معجم علوم القرآن؛ ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٣١.

المغرب للمطرزى، ٢٥٦.

المغنى لابن قدامه؛ ١٨٣، ٢٢٨.

مفاتيح الشرائع؛ ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ٢٥٢، ٢٢٨، ٢٥٥، ٢٧٠، ٢٨٤، ٥٢٨.

مفاتيح المفاتيح؛ ٣٦٠.

مفتاح الشفاء؛ ٣٣٦.

مفتاح الخزان؛ ٣٦٥.

مفتاح الكرامه؛ ٢٠٧، ٢٩٤، ٣٣١.

مفردات غريب القرآن؛ ٣٩، ١٣٩.

المفصل فى صنعه الاعراب؛ ٥٣٠.

مقدمات فى علم القراءات؛ ٢٩٨، ٣٣١.

مقدمه آجروميه؛ ٤٨٨.

مقدمه النهريه؛ ٢٤٤.

المقنع؛ ١٦٦، ٢٢٨.

المقنعه؛ ١٥٦، ١٦٥، ١٦٦، ١٧١، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٤، ١٨٦، ٢٠٠، ٢٠٥، ٢١٣، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٦١، ٢٨٤.

مكارم الآثار؛ ٢٣٢، ٢٨٤، ٣٣٦.

مكارم الاخلاق (ترجمه)؛ ٣٣٦، ٣٤٩.

مناسك الحج؛ ٢٤٢.

مناقب آل ابى طالب؛ ٤٩، ٦٦، ١٣٩.

منتهى المطلب؛ ١٩٦، ٢١٧، ٢٢٣، ٢٨٤، ٤٣٠.

منشآت؛ ٥١٨.

منطق الطير؛ ٤٠٧.

من لا يحضره الفقيه؛ ٤٢، ٨٢، ١٠٩، ١١١، ١١٨، ١٣٩، ١٥٥، ١٨٥، ١٩٤، ١٩٩، ٢٠٨، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٨، ٢٢١، ٢٧٢، ٢٨٤،

٣٥٢، ٣٥٨، ٤٧٥، ٤٨٤.

منهاج البراعه؛ ٦١.

منهاج النشر فى القرات العشر؛ ٣١٩.

ص: ٥٩٩

منهاج الهدايه؛ ٥١٨.

منهج الرشاد فى شرح ارشاد الاذهان؛ ٢٤٤.

الموجز (الموجز القانون، شرح قانون، شرح نفيس)؛ ٥٢٦.

الموسوعه القرآنيه؛ ٣١٩، ٣٢٠، ٣٣١.

موسوعه طبقات الفقهاء؛ ٢٣٢، ٢٨٤.

موسوعه كلمات الامام حسين عليه السلام؛ ٤٤، ١٣٩.

مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ٣٤٣، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٥٨.

المهذب؛ ١٦٧، ١٧٢، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٤، ١٨٦، ١٩٤، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٦١، ٢٨٤.

المهذب البارع؛ ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ٢٢٨، ٢٥٩، ٢٦٩، ٢٨٤.

ميراث حوزة اصفهان؛ ٢٧، ١٤١، ١٤٤.

« ن، و، ه، ي »

الناسخ و المنسوخ؛ ٥١١.

نان و حلوا؛ ٨٢، ٨٣.

الانتصار؛ ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٧٩.

نجوم السماء؛ ٢٣٢، ٢٨٤.

نذر (ملا محمدباقر خاتون آبادى)؛ ٣٣٦.

نزه الناظر و تنبيه الخواطر (مجموعه ورام)؛ ٤٦١، ٤٧١.

نكت النهايه؛ ٢٦٨، ٢٨٥.

الانموذج فى النحو؛ ٥١٤.

نوروزنامه (نوروزيه)؛ ٣٣٦.

النهايه؛ ١٥٧، ١٥٩، ١٦٢، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٨٠، ١٩٤، ٢٠٥، ٢٢٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٦١، ٢٨٥، ٥١٣.

نهايه الإحكام فى معرفه الاحكام؛ ١٠٩، ١٣٩، ٢٨٥، ٢٩٤.

نهايه المرام؛ ٢٦٣، ٢٨٥.

النهايه فى غريب الحديث؛ ٣٩، ١٣٩، ٢٩٥، ٣٣١.

النهايه و نكتها؛ ١٥٠، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٨، ٢٠٣، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٩، ٢٢٨.

نهج البلاغه؛ ٨٩، ٩٧، ١٣٩.

الوافى؛ ٢٨٥، ٤١٧، ٤٢٦، ٤٣٦، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٢، ٤٤٥، ٤٥٦، ٤٦٥، ٤٦٧، ٤٧٢، ٥١٢، ٥٣٥.

الوافيه؛ ٥٠٦، ٥١١.

الاوزان و المقادير؛ ٥١٠.

ص: ٦٠٠

وسائل الشيعة؛ ٢٣، ٢٩، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ١٠٩، ١١٤، ١١٩، ١٢٣، ١٣٩، ١٤٣، ١٥١، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٧، ١٨٣،
١٨٦، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧،
٢١٨، ٢٢٠، ٢٢٣، ٢٢٨، ٢٨٥، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٣١، ٣٤٩، ٣٥٨.

الوسيله إلى نيل الفضيله؛ ١٧٠، ١٧٢،

١٧٦، ١٧٧، ١٨٠، ١٨٦، ٢٢٩،

٢٥٠، ٢٤٩، ٢٨٥.

وسيله الشفاء؛ ٣٣٧.

وفيات العلماء؛ ٢٣٢.

وقايع السنين و الاعوام؛ ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٥٨.

هدايه الامه؛ ١٤٣، ٢٢٩.

هديه الاحباب؛ ٢٣٢.

هديه الملوك؛ ٢٦، ٣٤.

ينابيع الفقيهه؛ ١٤٨، ١٤٩، ٢٢٩.

ينابيع الموده؛ ٤٤، ١٣٩.

ص: ٦٠١

اشترجان؛ ۲۴، ۲۸، ۳۷.

اشترگان اشترجان

اصفهان؛ ۱۸، ۲۴، ۳۷، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۴۴، ۴۵۴، ۴۸۲، ۴۹۲، ۵۰۲.

انتشارات آستان قدس رضوی؛ ۲۸۰، ۳۳۷، ۴۲۶.

انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان؛ ۲۸۴.

انتشارات ادب حوزه؛ ۲۸۳، ۳۳۰.

انتشارات استقلال؛ ۲۲۶، ۲۸۱.

انتشارات اسماعیلیه تهران؛ ۴۲۵.

انتشارات اسوه؛ ۱۳۹.

انتشارات اطلاعات؛ ۴۲۶.

انتشارات انوار الهدی، ۱۳۸.

انتشارات بوستان کتاب؛ ۲۸۲، ۴۲۵.

انتشارات جامعه مدرسین؛ ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۴۲۶.

انتشارات جهان؛ ۳۳۰.

انتشارات حضور؛ ۳۳۰.

انتشارات دار احیاء تراث عربی؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۵۷، ۴۲۵.

انتشارات دارالاضواء؛ ۲۸۱.

انتشارات دارالتعارف للمطبوعات؛ ۲۷۹، ۳۲۹.

انتشارات دار التفسير؛ ٢٢٧.

انتشارات دار الذخائر؛ ١٣٩.

انتشارات دارالعلم؛ ٢٨٢، ٣٥٧.

انتشارات دارالعلم للملادين؛ ٢٨٢.

انتشارات دار العمار؛ ٣٣٠، ٣٣١.

انتشارات دارالفكر؛ ١٣٨، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٨٣.

ص: ٦٠٢

انتشارات دار القلم؛ ۳۳۱.

انتشارات دارالکتاب العربی؛ ۲۲۸.

انتشارات دارالکتب اسلامیه؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۵۷، ۴۲۵، ۴۲۶.

انتشارات دار الکتب العلمیه؛ ۱۳۷، ۳۳۰.

انتشارات دار المرتضی؛ ۲۸۲، ۴۲۵.

انتشارات دارالمعارف؛ ۳۵۷.

انتشارات دار المعروف؛ ۱۳۹.

انتشارات دار الملک شیراز؛ ۵۲۱.

انتشارات دار الهادی؛ ۲۲۶.

انتشارات دار الهجره؛ ۳۵۷.

انتشارات سازمان فرهنگی شهرداری اصفهان؛ ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۲۵.

انتشارات شرکت چاپ و نشر بین الملل؛ ۲۸۴.

انتشارات شریف رضی؛ ۲۸۰.

انتشارات فقیه؛ ۲۲۵.

انتشارات قدس محمدی؛ ۲۲۸.

انتشارات کانون پژوهش؛ ۲۸۲.

انتشارات کتابچی؛ ۴۲۵.

انتشارات کتابخانه مسجد سید؛ ۲۷۹، ۲۸۱.

انتشارات کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛ ۲۲۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۴۲۶.

انتشارات کتابخانه مرتضویه؛ ۳۲۷، ۲۸۳.

انتشارات گلدسته؛ ۲۸۰.

انتشارات مجمع البحوث الاسلاميه؛ ۱۳۸، ۲۲۹.

انتشارات مشعل؛ ۲۷۹، ۴۲۵.

انتشارات مكتب الاعلام الاسلامي؛ ۱۳۷، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۸۰، ۳۲۹.

انتشارات مكتبه ابن تيميه؛ ۳۳۱.

انتشارات مكتبه الازهر؛ ۳۳۰.

انتشارات مكتبه السنائي؛ ۳۵۸.

انتشارات مكتبه نشر ثقافه الاسلاميه؛ ۱۳۸، ۲۸۳، ۳۳۰.

انتشارات مكتبه هدى؛ ۱۳۷.

انتشارات موعسه آل البيت لإحياء التراث؛ ۱۳۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۰.

ص: ۶۰۳

٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٢٩، ٣٣١، ٣٥٨.

انتشارات مؤسسه اسماعيليان؛ ١٣٩، ٢٨١، ٢٨٥، ٣٣١، ٤٢٥، ٤٢٦.

انتشارات مؤسسه بعثت؛ ١٣٧، ٢٨٣.

انتشارات مؤسسه نشر اسلامي؛ ١٣٧، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٣٠، ٣٣١.

انتشارات مولي؛ ٤٢٥.

انتشارات مؤسسه اعلمي؛ ١٣٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٤٢٦.

انتشارات مؤسسه امام صادق عليه السلام؛ ٢٢٧، ٢٧٩، ٢٨٢، ٢٨٤.

انتشارات مؤسسه تحقيقات و نشر معارف اهل بيت عليهم السلام؛ ٣٣١.

انتشارات مؤسسه سيد الشهداء عليه السلام؛ ٢٢٦، ٢٨٠، ٢٨٤.

انتشارات مؤسسه فقه الشيعه؛ ١٣٩، ٢٢٩، ٢٨٤.

انتشارات مؤسسه امام هادي عليه السلام؛ ٢٢٨.

انتشارت المعاونه الثقافيه للمجمع

العالمي؛ ٢٨٣.

انجمن آثار ملي؛ ١٣٧.

ايمان شهر اشترجان

بقيع؛ ١٢٨.

بيت الله الحرام؛ ٢٣٥.

بيدآباد؛ ٢٣٥، ٢٣٦.

بيروت؛ ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٥٧، ٤٢٥، ٤٢٦.

پژوهشكده باقرالعلوم عليه السلام؛ ١٣٩.

پیربکران؛ ۲۴.

تستر؛ ۱۰۲، ۱۰۳.

تکیه خاتون آبادی؛ ۳۳۶.

تنور خولی؛ ۱۲۵.

تهران؛ ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۵، ۴۲۶.

جودی؛ ۱۲۶.

چاپخانه حیدریه؛ ۱۳۸، ۱۳۹.

چاپخانه خیام؛ ۲۷۹.

چاپخانه سید الشهداء؛ ۲۲۶.

ص: ۶۰۴

چاپخانه علمیه؛ ۲۷۹.

چهارباغ عباسی؛ ۲۳۵، ۳۳۴.

حافظیه شیراز؛ ۳۶۰.

حمام عمومی نصیر؛ ۲۷.

حوزه علمیه نجف آباد؛ ۲۱.

حوزه سپه سالار؛ ۳۶۳.

خیابان قدس نجف آباد؛ ۲۶، ۲۷.

دفتر نشر برگزیده؛ ۲۲۶.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ ۳۲۹.

دفتر نشر کتاب؛ ۱۳۹.

دمشق؛ ۳۳۱.

دینور؛ ۴۸۶.

رشت؛ ۲۳۵.

روستای باغ وحش؛ ۲۸.

روم؛ ۳۵۱.

سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ ۱۳۸.

شام؛ ۸۲، ۱۲۸، ۴۵۰، ۴۵۱.

شفت؛ ۲۳۳.

شیراز؛ ۱۰۲، ۳۶۱، ۴۴۳، ۵۰۹.

صفا؛ ۴۸۵.

طارم العليا؛ ٢٣٣.

طيرانچی؛ ٤٤٤.

عتبات عالیات؛ ٢٣٤.

عراق؛ ٨٢، ٢٣٣.

عمان؛ ٣٣٠.

غجدوان؛ ٤٣٢.

غدیر خم؛ ٤٢٣.

فدک؛ ٢٣٦.

قاهره؛ ٣٣٠، ٣٣١، ٣٥٧.

قبرستان وادی السلام؛ ٣٦٥.

قم؛ ٢٠، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٤، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٥٧، ٣٥٨، ٤٢٥، ٤٢٦، ٥١٥.

کاشان؛ ٢٣٤.

کاظمیه؛ ٢٣٣.

کتابخانه آیت الله حججی؛ ٣٤.

کتابخانه اسلامیہ؛ ٣٥٨.

کتابخانه مدرسه الحجہ نجف آباد؛ ٥١٧.

کتابخانه مصطفی البابی حلبی؛ ١٣٨.

کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی؛ ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٤.

۲۸۵، ۳۳۶.

کتابخانه مصطفوی؛ ۴۲۵.

کتابخانه ملی؛ ۳۶۶، ۳۶۷.

کتابفروشی خیام؛ ۲۸۱.

کربلا؛ ۴۴، ۴۹، ۵۸، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۹۵، ۱۰۴، ۱۲۵، ۲۳۳، ۴۵۰، ۴۵۱.

کوچه بنی هاشم؛ ۱۰۵.

کوفه؛ ۱۹۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۷۴.

لنجان؛ ۲۴، ۳۷.

مازندران؛ ۵۱۸.

محله دیلمیه قزوین؛ ۴۷۳.

مدرسه حاجی قرجفای؛ ۴۳۸.

مدرسه سلطانی چهارباغ اصفهان؛ ۲۳۵، ۳۳۲.

مدرسه الحججه نجف آباد؛ ۴۸۸، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۴.

مدرسه جانی خان قم؛ ۵۱۵.

مدرسه چهارباغ؛ ۳۳۶.

مدرسه صدر بازار؛ ۳۶۶، ۳۶۷.

مدینه؛ ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۳۶، ۴۵۱، ۴۶۹، ۴۷۴.

مراغه؛ ۳۵۱.

مرکز احیاء میراث اسلامی؛ ۲۰، ۱۴۴.

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان؛ ۱۸، ۲۱، ۲۲.

مرکز مدیریت حوزه های علمیه قم؛ ۳۲۹.

مروه؛ ۴۸۵.

مزرعه موران؛ ۴۴۴.

مسجد اعظم اصفهان مسجد سید

مسجد جامع کبیر قزوین؛ ۵۱۸.

مسجد خواجه نصیرالدین طوسی؛ ۲۶، ۲۸.

مسجد سید؛ ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵.

مسجد شاه اصفهان؛ ۳۳۶.

مسجد نصیر مسجد خواجه نصیرالدین طوسی

مشهد؛ ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۸، ۴۶۸، ۵۰۳.

مصر؛ ۸۲، ۱۰۵، ۱۳۸.

مقام ابراهیم؛ ۴۸۵.

مکتبه الامام الحکیم العامه (کتابخانه عمومی آیت الله حکیم)؛ ۲۴۵.

ص: ۶۰۶

مکه؛ ۱۰۴، ۲۳۶، ۴۵۱، ۴۶۹.

منشورات رضی؛ ۳۵۷.

مؤسسه امام مهدی علیه السلام؛ ۱۳۸.

مؤسسه الرساله؛ ۳۳۰.

مؤسسه مجمع الذخائر الاسلاميه؛ ۲۲۸، ۲۸۴.

مؤسسه معارف اسلاميه؛ ۲۸۳، ۳۲۹.

مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد؛ ۳۲۹.

مؤسسه کتابشناسی شيعه؛ ۲۸۱.

مؤسسه نشر الفقاهه؛ ۲۸۲.

مؤسسه الوفاء؛ ۲۷۹، ۳۲۹.

نجف؛ ۷۴، ۷۵، ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۶۵، ۴۳۱، ۴۷۴.

نجف آباد؛ ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۵۰۷.

نخج؛ ۹۱، ۹۳.

هرات؛ ۵۱۸.

ص: ۶۰۷.

اديان، فرق، مذاهب، طوايف

اسلام؛ ١٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٨٣، ٨٩، ١٢١، ١٢٥، ١٢٨، ٣٥٠، ٣٦٣، ٣٧٣، ٤٣٤، ٤٦١، ٥٣٣.

اماميه شيعه

اهل حجاز؛ ٣٢٣، ٣٢٤.

اهل سنت؛ ٧٣، ٤٢٢، ٤٢٣، ٤٤٧، ٤٩٩.

أهل نجد؛ ٣٢٤.

بنی اسد؛ ٣٢٤.

بنی تميم؛ ٣١٧، ٣٢٤.

بنی هاشم؛ ١٠٥.

ترك؛ ٥٣، ٧٧.

تصوف؛ ٣٦١، ٤٩٩.

شيعه؛ ١٩، ٢٠، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٧٠، ٧٢، ١١٤، ٢٣٦، ٢٥٠، ٢٧٨، ٣٦٠، ٤٣٠، ٤٣٥، ٤٤٧، ٤٥٥، ٤٩٢، ٤٩٩، ٥٢٥، ٥٣٢.

٥٣٣.

عجم؛ ٥٣، ٦٥، ٦٦، ٧٧، ٨١.

عرب؛ ٦٦، ٧٧، ٨١، ٨٨.

قريش؛ ٣١٠، ٤٥٧.

مسيحيان؛ ٧٠.

يهود؛ ٦٦، ٧٨، ٨١، ٨٣، ٨٧، ٨٨، ٩٧، ٣٥٢.

ص: ٦٠٨.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

